



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

ترجمہ

الأولاد البهيماء

في

القول في التفسير

الذيل

تفسير القرآن الكريم في قوله تعالى ﴿الذيل﴾

ترجمہ محمد محمدی استہاروی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نگاهی بر زندگی چهارده معصوم علیه السلام : ترجمه انوارالبهیه

نویسنده:

عباس قمی

ناشر چاپی:

ناصر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۹	نگاهی بر زندگی چهارده معصوم علیه‌السلام : ترجمه انوارالبهیه
۲۹	مشخصات کتاب
۲۹	پیشگفتار
۲۹	اشاره
۲۹	۱- زندگی اولیای خدا، عالیتین الگوی سعادت
۳۰	۲- نگاهی بر زندگی مؤلف این کتاب
۳۱	کتاب حاضر
۳۲	مقدمه مؤلف
۳۳	معصوم اول [پیامبر گرامی اسلام ص]
۳۳	اشاره
۳۳	سلسله نسب پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۳	اشاره
۳۳	۱- فرزند عبد الله
۳۳	۲- فرزند عبد المطلب
۳۴	۳- فرزند هاشم
۳۵	۴- فرزند عبد مناف
۳۵	۵- فرزند قصی
۳۶	۶- فرزند کلاب
۳۶	۷- فرزند مرّه
۳۶	۸- فرزند کعب
۳۶	۹- فرزند لوی
۳۶	۱۰- فرزند غالب

- ۱۱- فرزند فهر ۳۶
- ۱۲- فرزند مالک ۳۶
- ۱۳- فرزند نضر [جد دوازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] ۳۶
- ۱۴- فرزند کنانه ۳۷
- ۱۵- فرزند خزیمه ۳۷
- ۱۶- فرزند مدرکه [جد پانزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] ۳۷
- ۱۷- فرزند الیاس ۳۷
- ۱۸- فرزند مضر [جد هفدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] ۳۷
- ۱۹- فرزند نزار [جد هجدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] ۳۷
- ۲۰- فرزند معد [جد نوزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] ۳۸
- [میلاد پیامبر ص] ۳۸
- طلوع خورشید وجود پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۸
- گوشه‌ای از حوادث عجیب هنگام ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۹
- گزارش آمنه علیها السلام از هنگام ولادت پیامبر [ص] ۴۰
- شکر و سپاس عبد المطلب ۴۰
- شیون ابلیس ۴۰
- اشعاری در شأن ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۱
- اشعار جالب شیخ ازری ۴۲
- نزول فرشته بزرگ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و پیوند علی علیه السلام با او ۴۳
- اشعار جالب بوصیری ۴۳
- اشعاری جالب از شیخ حسین بن عبد الصمد ۴۴
- اشعاری از حکیم نظامی ۴۴
- اشعار صفی حلی ۴۴
- چگونگی رحلت جانسوز پیامبر [ص] ۴۵

- ۴۵ اشاره
- ۴۵ ۱- جبرئیل و عزرائیل در محضر پیامبر [ص]
- ۴۶ ۲- اجازه به عزرائیل برای ورود به محضر پیامبر [ص]
- ۴۷ ۳- وصیت مخصوص پیامبر [ص به علی ع]
- ۴۷ ۴- حدیث ابو رافع
- ۴۷ ۵- سفارش پیامبر [ص به فاطمه س]
- ۴۸ ۶- علی [ع و فاطمه س در کنار بستر پیامبر ص]
- ۴۹ ۷- حسن و حسین در کنار پیامبر [ص و سفارش آن حضرت]
- ۴۹ ۸- پرواز روح پیامبر [ص در آغوش علی ع]
- ۴۹ ۹- اجتماع جبرئیل و میکائیل و امام علی علیه السلام در لحظه رحلت
- ۵۰ ۱۰- تسلیت حضرت خضر [ع به اهل بیت پیامبر ص]
- ۵۰ ۱۱- سختی فاجعه فراق پیامبر [ص بر امام علی ع و سایر مردم]
- ۵۱ ۱۲- اندوه جانکاه فاطمه علیها السلام و ماجرای مصحف او
- ۵۲ ۱۳- اشعار امیر مؤمنان [ع در سوگ پیامبر ص]
- ۵۳ ۱۴- چگونگی غسل و کفن رسول خدا [ص]
- ۵۳ اشاره
- ۵۳ گفتار جگرسوز علی علیه السلام هنگام غسل دادن
- ۵۴ ۱۵- انتقال علم پیامبر [ص به علی ع]
- ۵۴ ۱۶- چگونگی نماز بر جنازه پیامبر [ص]
- ۵۶ ۱۷- ماجرای دفن جنازه رسول خدا [ص]
- ۵۷ ۱۸- اجتماع کربوبیان در مراسم خاکسپاری جنازه پیامبر [ص]
- ۵۷ ۱۹- پیوند تنگاتنگ امام علی [ع با پیامبر ص]
- ۵۸ ۲۰- ناگواری شدید روز رحلت پیامبر [ص برای فاطمه س] صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیها السلام
- ۵۸ چند سخن سازنده از پیامبر [ص]

- معصوم دوم [حضرت فاطمه زهرا س] ۵۹
- اشاره ۵۹
- [میلاد و حیات] ۵۹
- ۱- سر آغاز تکوین حضرت زهرا [س] ۵۹
- ۲- خاطره جالب آن شب، از زبان خدیجه [س] ۶۱
- ۳- ایام بارداری خدیجه [س] ۶۱
- ۴- ماجرای ولادت ملکوتی حضرت زهرا [س] ۶۲
- ۵- نخستین سخن فاطمه [س] ۶۳
- ۶- گوشه‌ای از فضائل فاطمه [س] ۶۴
- چگونگی شهادت حضرت زهرا [س] ۶۵
- اشاره ۶۵
- ۱- گفتار دردمندان و پرمحبت علی [ع به فاطمه س] ۶۵
- ۲- وصیتهای حضرت زهرا [س] ۶۶
- ۳- گریه زهرا [س برای مظلومیت علی ع] ۶۷
- ۴- لحظه‌های غمبار شهادت زهرا [س] ۶۷
- ۵- علی و حسن و حسین [ع در کنار جنازه زهرا س] ۶۸
- ۶- نامه‌ای در بالای سر فاطمه [س] ۶۹
- ۷- گریه و شیون مردم در سوگ زهرا [س] ۷۰
- ۸- ماجرای غم‌انگیز غسل و کفن فاطمه علیها السلام، و نماز بر او ۷۰
- ۹- تشییع کنندگان حضرت زهرا علیها السلام و خاکسپاری او ۷۱
- ۱۰- سلام دردمندان علی [ع به رسول خدا ص] ۷۱
- ۱۱- پاداش سلام بر پیامبر [ص و فاطمه س] ۷۲
- چند سخن سازنده از حضرت زهرا [س] ۷۳
- معصوم سوم [حضرت علی ع] ۷۳

- ۷۳ اشاره
- ۷۳ ماجرای ولادت پرشکوه علی علیه السلام در کعبه
- ۷۵ نگاهی بر پاره‌ای از فضیلت‌های امام علی علیه السلام
- ۷۵ ۱- گفتار «ابن ابی الحدید» در شأن علی علیه السلام
- ۷۶ ۲- گفتار سران علمای اهل سنت در شأن علی علیه السلام در مجلس هارون
- ۷۷ ۳- مدیحه‌سرایی بانوئی که غیب شد
- ۷۷ ۴- سخن عمیق شافعی در شأن علی علیه السلام
- ۷۸ ۵- اشعار شاعر اهل بیت، شیخ ازری
- ۷۹ ۶- دو شعر جالب دیگر
- ۸۰ ۷- چند شعر عمیق در شأن خاندان رسالت علیهم السلام:
- ۸۰ ماجرای شهادت حضرت علی علیه السلام
- ۸۰ اشاره
- ۸۱ ۱- چگونگی توطئه ناجوانمردانه قتل علی علیه السلام
- ۸۱ ۲- گفتگوی ابن ملجم با قَاطَم
- ۸۲ ۳- همدستی مخفیانه چهار نفر برای کشتن علی علیه السلام
- ۸۲ ۴- ماجرای آمدن علی علیه السلام به مسجد، و ضربت خوردن او
- ۸۳ ۵- حالات علی علیه السلام در آن شب
- ۸۴ ۶- گفتگوی علی علیه السلام با دخترش امّ کلثوم علیها السلام
- ۸۴ ۷- دستگیری ابن ملجم توسط شخص علی علیه السلام و سفارش علی علیه السلام در حقّ او
- ۸۵ ۸- ملاقات اصبع بن نباته با امام علی علیه السلام و گزارش او
- ۸۵ ۹- حدیث علی علیه السلام برای اصبع بن نباته
- ۸۶ ۱۰- حدیث جالب دیگر علی علیه السلام به اصبع
- ۸۷ ۱۱- نظریه طبیب
- ۸۷ ۱۲- وصیت علی علیه السلام در شب بیست و یکم

- ۱۳- وصیت دیگر علی علیه السلام و چگونگی خاکسپاری آن حضرت ۸۸
- [حرم و زیارت حضرت] ۸۹
- گزارش ابن بطوطه درباره حرم مطهر حضرت علی علیه السلام ۹۰
- گزارش ابن بطوطه درباره محل سیاه ۹۱
- پاداش زیارت مرقد شریف علی علیه السلام ۹۱
- معصوم چهارم [امام دوم؛ سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی ع] ۹۲
- اشاره ۹۲
- [میلاد] ۹۲
- ماجرای ولادت امام حسن علیه السلام ۹۲
- نامگذاری امام حسن علیه السلام از جانب خدا ۹۲
- عقیقه و صدقه برای حسن علیه السلام ۹۳
- گوشه‌ای از خصال نیک امام حسن علیه السلام ۹۵
- ۱- نگاهی به عبادت امام حسن علیه السلام ۹۵
- ۲- سخنرانی امام حسن علیه السلام در کودکی، برای مادر ۹۶
- ۳- نمونه‌ای از بخشش امام حسن علیه السلام ۹۶
- ۴- نمونه‌ای از حلم و صبر انقلابی امام حسن علیه السلام ۹۷
- ماجرای شهادت امام حسن علیه السلام و خاکسپاری او ۹۸
- اشاره ۹۸
- ۱- مسموم شدن امام حسن علیه السلام توسط جعد ۹۸
- ۲- علت مسموم نمودن امام حسن علیه السلام ۹۸
- ۳- علت جنگ نکردن امام حسن علیه السلام با معاویه ۹۸
- ۴- گزارش جناده، از ساعات آخر عمر امام حسن علیه السلام ۹۹
- ۵- وصیت‌های امام حسن به برادرش امام حسین علیهما السلام ۱۰۰
- ۶- اجرای وصیت، توسط امام حسین علیه السلام و جریان آشوب بنی امیه ۱۰۱

- ۷- تحریکات مروان، و گفتار ابن عباس ۱۰۲
- ۸- تیراندازی به جنازه امام حسن علیه السلام ۱۰۲
- ۹- اشعاری در سوگ جانسوز امام حسن علیه السلام ۱۰۳
- ۱۰- مرثیه محمد حنفیه، در کنار قبر امام حسن علیه السلام ۱۰۳
- ۱۱- مرثیه امام حسین علیه السلام ۱۰۴
- پاداش زیارت قبر شریف امام حسن علیه السلام ۱۰۴
- معصوم پنجم: [حضرت امام حسین ع] ۱۰۵
- اشاره ۱۰۵
- [میلاد] ۱۰۵
- وقت ولادت امام حسین علیه السلام ۱۰۵
- سه تکبیر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰۶
- هدیه لوح مژدگانی ولادت امام حسین علیه السلام ۱۰۶
- ماجرای نجات فرشته فطرس، به برکت وجود امام حسین علیه السلام ۱۰۷
- ورود همه فرشتگان جهان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۰۸
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام حسین علیه السلام ۱۰۸
- ۱- عبرت از روزگار ۱۰۹
- ۲- به یاد عالم پس از مرگ، و حساب و کتاب ۱۰۹
- ۳- نتیجه پرهیزکاری ۱۰۹
- ۴- حذر از دنیاپرستی ۱۱۰
- ۵- اشعاری پرمعنا از امام حسین علیه السلام ۱۱۰
- ۶- علت بی‌وفائی مردم ۱۱۱
- [شهادت] ۱۱۱
- وقت شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام ۱۱۱
- پاداش عظیم زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام ۱۱۱

- ۱۱۳ معصوم ششم [حضرت امام علی بن الحسین ع]
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۳ پاره‌ای از مشخصات زندگی امام سجّاد علیه السلام
- ۱۱۴ نگاهی به عبادات امام سجّاد علیه السلام
- ۱۱۵ پناه دادن به چهار صد نفر مظلوم
- ۱۱۵ نگاهی بر نماز امام سجّاد علیه السلام
- ۱۱۵ اشاره
- ۱۱۶ حضور قلب عجیب امام سجّاد علیه السلام در نماز
- ۱۱۷ جوانی ناشناس و نماز و مناجات عجیب او
- ۱۱۸ اخلاص غلام امام سجّاد علیه السلام
- ۱۱۹ گذارسانی مخفیانه امام سجّاد علیه السلام به فقراء
- ۱۱۹ معجزه‌ای از امام سجّاد علیه السلام
- ۱۲۰ کوشش امام سجّاد علیه السلام برای وصول به قرب الهی
- ۱۲۰ مقام رضا به مقدّرات الهی!
- ۱۲۰ خوف شدید امام سجّاد علیه السلام از آزردن خاطر
- ۱۲۱ احترام به مادر!
- ۱۲۱ مهربانی به زیردست
- ۱۲۲ امام سجّاد علیه السلام به یاد قیامت
- ۱۲۲ پاره‌ای از گفتار دلنشین امام سجّاد علیه السلام
- ۱۲۲ ۱- غنیمت شمردن فرصت شب و روز
- ۱۲۳ ۲- زشتی خوش‌حالی به گناه
- ۱۲۳ ۳- تشویق جوانان به تحصیل علم
- ۱۲۳ ۴- عبرت گرفتن، مایه آرامش خاطر از مصائب است
- ۱۲۴ ۵- بزرگترین روز، برای انسان

- ۱۲۴ ترسیمی گویا و مشروح از مرگ و بی‌وفائی دنیا
- ۱۲۴ ندبه و گفتار پرسوز امام سجّاد علیه السّلام پیرامون بی‌اعتباری دنیا
- ۱۳۱ ماجرای هشام بن عبد الملک و امام سجّاد علیه السّلام در کنار کعبه
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۴ خشم هشام، و زندانی شدن فرزدق
- ۱۳۴ نموداری از اخلاق نیک امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۵ ماجرای شهادت امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۵ ۱- سال وفات و مرقد شریف امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۶ ۲- وصیت امام سجّاد علیه السّلام و آخرین سخن آن حضرت
- ۱۳۶ ۳- مرگ جانسوز و معنادار شتر امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۷ ۴- علت شهادت امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۷ دو فراز از دعاهاى امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۸ توجه و دقت در زندگی سازنده امام سجّاد علیه السّلام
- ۱۳۹ چند سخن آموزنده از امام سجّاد [ع]
- ۱۳۹ معصوم هفتم [! حضرت امام باقر ع]
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ [میلاد و حیات]
- ۱۳۹ ۱- مقام مادر امام باقر علیه السّلام
- ۱۴۰ ۲- وجه نامگذاری به «باقر»
- ۱۴۰ ۳- نگاهی بر علم امام باقر علیه السّلام، و نشر آن توسط او
- ۱۴۲ ۴- ابلاغ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله توسط جابر، به امام باقر علیه السّلام
- ۱۴۲ ۵- حقارت استاد بزرگ بصره، در برابر شکوه امام باقر علیه السّلام
- ۱۴۳ ۶- دعوت به خوش اخلاقی
- ۱۴۳ ۷- امام باقر علیه السّلام در تبعیدگاه

- ۸- اهمیت کشاورزی ۱۴۵
- نگاهی بر عبادات و پیوند امام باقر علیه السلام با خدا ۱۴۶
- نگاهی به اخلاق نیک امام باقر علیه السلام ۱۴۶
- انفاق و کمک امام باقر علیه السلام به مستمندان ۱۴۶
- حسن خلق امام باقر علیه السلام ۱۴۷
- اخلاق نیک خواجه نصیر ۱۴۷
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام باقر علیه السلام ۱۴۸
- دستور العمل برای سفر ۱۴۹
- سفارش به ملایمت و مدارا ۱۴۹
- شرح کوتاه: ۱۵۰
- ماجرای شهادت امام باقر علیه السلام ۱۵۰
- وصیتهای امام باقر علیه السلام ۱۵۰
- چند سخن آموزنده از امام باقر علیه السلام ۱۵۱
- معصوم هشتم: [جعفر بن محمد، حضرت صادق ع] ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- مقام مادر امام صادق علیه السلام ۱۵۲
- نگاهی بر علم و فضل امام صادق علیه السلام ۱۵۳
- اشاره ۱۵۳
- حوزه علمیه امام صادق علیه السلام ۱۵۳
- پاسخ به سؤالات سفیان ثوری ۱۵۵
- پاسخ امام صادق علیه السلام به چهل سؤال ابو حنیفه ۱۵۵
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام صادق علیه السلام ۱۵۶
- الف: امام صادق علیه السلام به حمران بن أعین فرمود: ۱۵۶
- ب: سفارش به عزلت و گوشه‌گیری در بعضی از موارد ۱۵۶

- ۱۵۸ اندرزهای امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جندب
- ۱۵۹ نماز درست از دیدگاه امام صادق علیه السلام
- ۱۶۰ نگاهی به شیوه زندگی امام صادق علیه السلام
- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۰ شدت خشوع خوف امام صادق علیه السلام در پیشگاه خدا
- ۱۶۰ اعتراف دشمن به عظمت مقام امام صادق علیه السلام
- ۱۶۱ یک نمونه از نهی از منکر امام صادق علیه السلام
- ۱۶۱ اخلاقیات دیگر امام صادق علیه السلام
- ۱۶۲ اثرپذیری امام صادق علیه السلام از قرآن، در نماز
- ۱۶۳ برخوردهای خشن منصور با امام صادق علیه السلام
- ۱۶۳ ۱- احضار شبانه امام صادق علیه السلام
- ۱۶۳ ۲- آتش زدن خانه امام صادق علیه السلام
- ۱۶۳ ۳- احضار امام صادق علیه السلام از مدینه به عراق
- ۱۶۵ ۴- دعائی از امام صادق علیه السلام برای دفع شر منصور
- ۱۶۵ ۵- دو فراز دیگر از دعاهای امام صادق علیه السلام
- ۱۶۶ ۶- دعائی که خشم شدید منصور را فرونشانید
- ۱۶۶ داستانی از شدت خشونت و برخورد منصور، با امام صادق علیه السلام
- ۱۶۹ گفتار امام صادق علیه السلام در اهمیت صله رحم
- ۱۷۰ ممنوع الملاقات شدن امام صادق علیه السلام و داستان خیارفروش
- ۱۷۱ حادثه‌ای عجیب، از آزادی امام صادق علیه السلام و تشکیل حوزه علمیه
- ۱۷۳ ساعات آخر عمر، و ماجرای شهادت امام صادق علیه السلام
- ۱۷۳ اشاره
- ۱۷۳ ۱- مقام رضا به خواست خدا از صفات مؤمن
- ۱۷۳ ۲- صله رحم تا این حد!

- ۳- مکافات سبک شمردن نماز ۱۷۴
- ۴- معزّفی وصیّ امام صادق علیه السلام ۱۷۴
- ۵- نوشته روی سنگ قبر ۱۷۵
- ۶- اشعار ابو هریره، هنگام تشییع جنازه امام صادق علیه السلام ۱۷۶
- ۷- پاداش زیارت مرقد شریف امام صادق علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام ۱۷۶
- ۸- اشعار ناب سید صالح قزوینی ۱۷۷
- چند سخن سازنده از امام صادق علیه السلام [تنظیم از: مترجم] ۱۷۷
- معصوم نهم: [حضرت موسی بن جعفر ع] ۱۷۸
- اشاره ۱۷۸
- تمجید یکی از علمای اهل تسنن از امام کاظم علیه السلام ۱۷۸
- [میلاذ و حیات] ۱۷۸
- ماجرای ولادت امام کاظم علیه السلام ۱۷۸
- ولیمه ولادت امام کاظم علیه السلام ۱۷۹
- علاقه شدید امام صادق علیه السلام به پسرش موسی علیه السلام ۱۷۹
- نهی از منکر امام کاظم علیه السلام در گهواره ۱۸۰
- عظمت امام کاظم علیه السلام در قلب ابو حنیفه، رئیس مذهب حنفی ۱۸۰
- مسلمان شدن جاثلیق مسیحیان در نزد امام کاظم علیه السلام ۱۸۱
- گفتگوی جاثلیق با امام کاظم علیه السلام ۱۸۲
- گفتگوی بریبه با امام صادق علیه السلام ۱۸۳
- فرازهائی از گفتار امام کاظم علیه السلام ۱۸۳
- نگارش و ثبت گفتار امام کاظم علیه السلام ۱۸۵
- نگاهی بر عبادات و سایر اخلاقیات امام کاظم علیه السلام ۱۸۶
- راهنمائی و خوشروئی امام کاظم علیه السلام به فقیر ۱۸۷
- پاره‌ای از ارزشهای معنوی و عرفانی امام کاظم علیه السلام ۱۸۷

- ۱۸۸ گزارش فضل بن ربیع، از عبادت امام کاظم علیه السلام در زندان
- ۱۸۹ سخن مأمون، درباره عبادت امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۰ پیروی ابن ابی عمیر از امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۰ دگرگونی کنیز زیباچهره و مرگ او
- ۱۹۰ امام کاظم علیه السلام در زندانهای مختلف
- ۱۹۰ یک: دستگیری امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۱ دو: امام کاظم علیه السلام در زندان «عیسی بن جعفر»، در بصره
- ۱۹۱ سه: امام کاظم علیه السلام در زندان فضل بن ربیع، در بغداد
- ۱۹۲ چهار: امام کاظم علیه السلام در زندان فضل بن یحیی
- ۱۹۲ پنج: سرگذشتی از امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک
- ۱۹۲ [پیام‌ها]
- ۱۹۲ ۱- پیام هارون به امام کاظم علیه السلام و پاسخ قاطع امام علیه السلام به او
- ۱۹۳ ۲- پیام دیگر هارون به امام کاظم علیه السلام در زندان، و پاسخ آن حضرت
- ۱۹۴ ۳- ابلاغ پیام هارون، توسط یحیی، در مورد قتل امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۴ ۴- دسیسه سندی بن شاهک، و گفتار امام در ردّ دسیسه او
- ۱۹۵ ۵- لرزیدن سندی بن شاهک در حضور هشتاد نفر از علماء، بر اثر گفتار امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۶ ۶- ملاقات طبیب با امام کاظم علیه السلام و سخن آن حضرت
- ۱۹۶ ۷- وصیت امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۶ ۸- آخرین سخن امام کاظم علیه السلام و غسل و کفن او
- ۱۹۷ ۹- گواهی دادن بیش از پنجاه نفر به وفات امام کاظم علیه السلام
- ۱۹۸ ۱۰- حضرت رضا علیه السلام در بالین جنازه پدر
- ۱۹۸ ۱۱- امضاء نکردن احمد حنبل، چرا؟
- ۱۹۹ ۱۲- سخن گفتن امام کاظم علیه السلام به اعجاز الهی!
- ۲۰۰ [شهادت]

- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ جنازه امام کاظم علیه السلام بر روی جسر بغداد
- ۲۰۰ تشییع جنازه محترمانه توسط سلیمان بن جعفر
- ۲۰۱ نگاهی دیگر، بر تاریخ زندگی و شهادت امام کاظم علیه السلام
- ۲۰۲ امام رضا علیه السلام به طور ناشناس در کنار جنازه پدر
- ۲۰۳ [زیارت]
- ۲۰۳ پاداش زیارت مرقد امام کاظم علیه السلام
- ۲۰۳ نتیجه توسل به امام کاظم علیه السلام، و سزای مسخره‌کننده
- ۲۰۳ شیوه زیارت مرقد امام کاظم علیه السلام
- ۲۰۵ چند سخن گهربار از امام کاظم علیه السلام [تنظیم از: مترجم]
- ۲۰۵ معصوم دهم: [حضرت علی بن موسی الرضا ع]
- ۲۰۵ اشاره
- ۲۰۶ شأن حضرت رضا علیه السلام از زبان امام صادق علیه السلام
- ۲۰۶ مقام مادر حضرت رضا علیه السلام
- ۲۰۷ سرگذشت نجمه علیها السلام، هنگام حمل، و ولادت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۰۷ چرا نام امام هشتم علیه السلام «رضا» است؟
- ۲۰۸ نگاهی بر عبادات و روش‌های اخلاقی و اجتماعی امام رضا علیه السلام
- ۲۰۸ اشاره
- ۲۰۸ ۱- رابطه امام رضا علیه السلام با قرآن
- ۲۰۹ ۲- برنامه امام رضا علیه السلام در زندان سرخس
- ۲۰۹ ۳- برنامه‌های عملی حضرت رضا علیه السلام
- ۲۰۹ ۴- گذارسانی هر روزه امام رضا علیه السلام به نیازمندان
- ۲۱۰ ۵- محبت پرمهر حضرت رضا علیه السلام به مسافر درمانده
- ۲۱۱ ۶- اشعار ابو نواس در مدح امام رضا علیه السلام

- ۲۱۱ ۷- عرضه اعمال شیعیان بر امامان علیهم السلام
- ۲۱۲ ۸- همنشینی امام رضا علیه السلام با طبقات ضعیف در کنار سفره و ...
- ۲۱۳ ۹- بی‌اعتنائی حضرت رضا علیه السلام به منحرفان فرصت طلب
- ۲۱۳ ۱۰- اعتراض شدید امام رضا علیه السلام به اسرافکاری
- ۲۱۴ ۱۱- اعتراض شدید امام رضا علیه السلام به تعیین نکردن مزد کارگر
- ۲۱۴ ۱۲- شجاعت حضرت رضا علیه السلام در برابر هارون
- ۲۱۴ نگاهی به وسعت مقام علمی حضرت رضا علیه السلام
- ۲۱۴ اشاره
- ۲۱۵ سخن مأمون، درباره عظمت مقام علمی و کمالات امام رضا علیه السلام
- ۲۱۶ مخالفت امام رضا علیه السلام با عزل و نصب ذوالریاستین
- ۲۱۶ نگاهی بر پاره‌ای از گفتار امام رضا علیه السلام
- ۲۱۸ ماجرای آمدن حضرت رضا علیه السلام از مدینه به خراسان
- ۲۱۸ ۱- وداع حضرت رضا علیه السلام از مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۲۱۸ ۲- وداع با افراد خانواده
- ۲۱۸ ۳- وداع امام رضا علیه السلام با کعبه، و اندوه حضرت جواد علیه السلام
- ۲۱۹ ۴- ورود حضرت امام رضا علیه السلام به قم
- ۲۲۱ ۵- امام رضا علیه السلام در نیشابور، و حدیث «سلسله الذهب»
- ۲۲۱ ۶- چشمه آب، به اعجاز حضرت رضا علیه السلام، و دعای او در کنار کوه
- ۲۲۲ ۷- امام، در خانه حمید بن قحطبه
- ۲۲۳ ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام از طرف مأمون
- ۲۲۳ قبول مشروط ولایتعهدی
- ۲۲۴ مجلس جشن بیعت ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام
- ۲۲۵ اعلام ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام در تمام نقاط کشور
- ۲۲۵ جایزه حضرت رضا علیه السلام به دو شاعر اهل بیت علیهم السلام

- ۲۲۶ نماز پرشکوه عید قربان که خوانده نشد!!
- ۲۲۷ اظهار نارضایتی حضرت رضا علیه السلام از زندگی در کنار مأمون
- ۲۲۸ ماجرای شهادت حضرت رضا علیه السلام و علل آن
- ۲۲۸ اشاره
- ۲۲۹ نظریه شیخ مفید (ره) درباره شهادت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۰ فرازی از زیارتنامه
- ۲۳۰ چگونگی ساعات آخر عمر امام رضا علیه السلام
- ۲۳۱ دفن شبانه و مظلومانه حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۲ وصیت عجیب امام رضا علیه السلام به هرثمه بن اعین
- ۲۳۲ امام جواد علیه السلام بالای قبر پدر
- ۲۳۳ فرو رفتن آب و ماهی در قبر
- ۲۳۳ هلاکت مأمون به وسیله ماهی
- ۲۳۵ چند حادثه بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۵ ۱- دعوت مأمون به بیعت مجدد بیعت‌شکنان
- ۲۳۵ ۲- اعلام امام جواد علیه السلام به عزاداری
- ۲۳۶ ۳- قصیده راتیه دعبل در سوگ امام رضا علیه السلام
- ۲۳۶ ۴- قصیده دیگر، از علی بن ابی عبد الله خوافی
- ۲۳۷ پاداش زیارت حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۸ کیفیت زیارت
- ۲۳۹ کرامات درگاه حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۳۹ سخن شیخ حرّ عاملی (ره) درباره کرامت مرقد حضرت رضا علیه السلام
- ۲۳۹ سخن مؤلف، شیخ عباس قمی (ره)
- ۲۴۰ چند شعر ناب و ژرف

- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۰ دو شعر فرشتگان در دیوار حرم
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ احترام و تجلیل پیامبر صلی الله علیه و آله از نام مبارک حضرت رضا علیه السلام
- ۲۴۱ چند سخن آموزنده از امام رضا علیه السلام [تنظیم از: مترجم]
- ۲۴۲ معصوم یازدهم: [حضرت امام جواد ع]
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۲ مقام ارجمند مادر حضرت جواد علیه السلام
- ۲۴۲ [میلاد]
- ۲۴۳ گزارش حکیمه (دختر امام کاظم علیه السلام) از چگونگی تولد امام جواد علیه السلام
- ۲۴۴ اخبار غیبی، در مورد حضرت جواد علیه السلام
- ۲۴۴ احترام علی بن جعفر به امام جواد علیه السلام
- ۲۴۵ مقام علی بن جعفر علیه السلام
- ۲۴۶ نگاهی به بعضی از کمالات امام جواد علیه السلام
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ ۱- شفای درد چشم
- ۲۴۷ ۲- لرزش وحشتناک ایوان، و وحشت معتصم و همراهان
- ۲۴۷ ۳- اعتراض بنی عباس، به تصمیم مأمون در مورد تزویج دخترش به امام جواد علیه السلام
- ۲۴۷ اشاره
- ۲۴۸ پاسخ مأمون، و پیشنهاد آزمایش نمودن امام جواد علیه السلام
- ۲۴۹ امام جواد علیه السلام قهرمان میدان علم و دانش
- ۲۵۰ نگاهی به پاره‌ای از اخبار و دلائل امامت امام جواد علیه السلام
- ۲۵۰ ۱- فکر طولانی امام جواد علیه السلام درباره ستمهایی که به حضرت زهرا سلام الله علیها شد
- ۲۵۰ ۲- سخن گفتن عصا، به اذن الهی

- ۲۵۱ ۳- معجزه دیگر
- ۲۵۱ ۴- پاسخ صحیح امام جواد علیه السلام به مسائل حاضران
- ۲۵۳ ۵- پاسخ جالب به یک سؤال
- ۲۵۳ ۶- نمونه‌ای از لطف و محبت حضرت جواد علیه السلام به شیعیان
- ۲۵۴ ۷- طواف کعبه به نیابت از امامان علیهم السلام
- ۲۵۵ ۸- سفارشنامه حضرت رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام
- ۲۵۵ ۹- معجزه‌ای از حضرت جواد علیه السلام
- ۲۵۵ پاره‌ای از سخنان امام جواد علیه السلام
- ۲۵۷ چگونگی شهادت حضرت جواد علیه السلام
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ سعایت و تحریکات قاضی بغداد، عامل شهادت امام جواد علیه السلام
- ۲۶۰ دستهای مرموز و شهادت امام جواد علیه السلام
- ۲۶۰ گفتاری دلنشین از امام جواد علیه السلام [تنظیم از: مترجم]
- ۲۶۱ معصوم دوازدهم: [حضرت امام هادی ع]
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۱ مقام مادر امام هادی علیه السلام
- ۲۶۱ نگاهی به بعضی از دلائل امامت امام هادی علیه السلام و معجزات او
- ۲۶۱ ۱- گرایش سر لشکر ترک به امام
- ۲۶۲ ۲- معجزه‌ای از امام هادی علیه السلام
- ۲۶۲ ۳- معجزه دیگر و شکر و پند امام هادی علیه السلام
- ۲۶۳ ۴- دستور به شکرانه نعمت‌های فراموش شده
- ۲۶۳ ۵- شکوه امام هادی علیه السلام
- ۲۶۴ ۶- معجزه عجیب طی الارض
- ۲۶۴ اشاره

- ۲۶۴ ابو هاشم کیست؟
- ۲۶۵ ۷- داستان عجیب شیعه شدن اصفهانی
- ۲۶۵ ۸- ماجرای عجیب مرد نصرانی، در محضر امام هادی علیه السلام
- ۲۶۷ ۹- رفع خطر، در راه طوس، و اثر انگشتر
- ۲۶۷ ۱۰- سر به نیست شدن، شعبده‌باز گستاخ
- ۲۶۸ ۱۱- قدرت پوشالی متوکل، در برابر قدرت ملکوتی امام
- ۲۶۹ ۱۲- پاسخ به سؤال واثق (خلیفه نهم عباسی)
- ۲۶۹ ۱۳- نمونه‌ای از جود و کرم امام هادی علیه السلام
- ۲۷۰ اینثارگری حضرت خضر علیه السلام
- ۲۷۱ پاره‌ای از گفتار امام هادی علیه السلام
- ۲۷۳ چند رخداد از برخوردهای امام هادی علیه السلام با بعضی از خلفای عصرش
- ۲۷۳ ۱- تبعید از مدینه به سامراء
- ۲۷۳ ۲- امام هادی علیه السلام در مسیر راه
- ۲۷۴ ۳- امام هادی علیه السلام در بغداد
- ۲۷۴ ۴- ورود امام هادی علیه السلام به سامراء
- ۲۷۴ ۵- خوابی راستین و روشنگر
- ۲۷۵ ۶- امام هادی علیه السلام در سرای گدایان
- ۲۷۵ ۷- هلاکت مرد گستاخ و بد زبان
- ۲۷۵ ۸- نذر مادر متوکل، و علاقه او به امام هادی علیه السلام
- ۲۷۶ ۹- سعایت بطحائی و دستگیری امام هادی علیه السلام
- ۲۷۷ گوشه‌ای از ستمهای متوکل به امام هادی علیه السلام
- ۲۷۷ اشاره
- ۲۷۷ الف: دگرگونی توطئه تروریستی متوکل
- ۲۷۹ ب: پاسخ تفتیه‌آمیز امام هادی علیه السلام برای حفظ از گزند متوکل

- ج: دگرگونی مجلس میگزاری متوکل به عزاخانه ۲۷۹
- د: تحقّق اخطار و پیش‌بینی امام هادی علیه السلام ۲۸۰
- شهادت امام هادی علیه السلام ۲۸۲
- اشاره ۲۸۲
- روز دوشنبه، روز تلخ و ناگوار ۲۸۳
- تشییع جنازه و خاکسپاری امام هادی علیه السلام ۲۸۳
- دعای همیشگی امام هادی علیه السلام ۲۸۴
- معصوم سیزدهم: [حضرت امام حسن عسکری ع] ۲۸۵
- اشاره ۲۸۵
- شأن و مقام مادر امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۵
- سیمای امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۶
- نگاهی به پاره‌ای از کمالات امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۶
- اشاره ۲۸۶
- ۱- خیر از امور مخفی، و لطف امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۶
- ۲- فلسفه نصف بودن ارث زن نسبت به مرد ۲۸۷
- ۳- کوچک نشمردن گناه، و لزوم دقّت در مسائل ۲۸۷
- ۴- پاداش نیکوکاران ۲۸۸
- ۵- معجزه‌های از امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۹
- ۶- یک معجزه دیگر ۲۸۹
- مسلمان شدن راهب مسیحی در محضر امام حسن عسکری علیه السلام ۲۸۹
- به چاه افتادن امام حسن عسکری علیه السلام و نجات او ۲۹۱
- پاسخ به یک سؤال ۲۹۱
- یاد امام حسن عسکری علیه السلام از پسرش مهدی (عج) ۲۹۲
- جود و لطف امام حسن عسکری علیه السلام، به یک فقیر عیالمند ۲۹۳

- ۲۹۴ ویژگی‌های حجّت خدا
- ۲۹۴ خبر از امور غیبی!!
- ۲۹۴ برآمدن خواسته احمد بن اسحاق در مورد خوابیدن بر طرف راست
- ۲۹۵ پاسخ زندانیان به مأموران طاغوت، در مورد امام حسن عسکری علیه السلام
- ۲۹۶ هلاکت طاغوتها بر اثر نفرین امام حسن عسکری علیه السلام
- ۲۹۶ امام حسن عسکری علیه السلام در زندان تحریر، زندانیان خونخوار
- ۲۹۷ اثر پیام امام حسن عسکری علیه السلام به فیلسوفان عراق
- ۲۹۸ پاره‌ای از گفتار امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۰ نامه امام حسن عسکری علیه السلام به ابن بابویه
- ۳۰۱ صبر و استقامت و آثار درخشان آن
- ۳۰۲ معجون شفابخش و نیرو دهنده بوذرجمهر
- ۳۰۲ ماجرای شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۲ ۱- مسمومیت و شهادت امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۳ ۲- احترام فوق العاده یکی از رجال برجسته دولت بنی عباس از امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۵ ۳- کنترل و سانسور شدید خانه امام حسن عسکری علیه السلام از سوی درباریان
- ۳۰۵ ۴- تشییع جنازه امام حسن عسکری علیه السلام و تعطیل شهر
- ۳۰۶ ۵- بازرسی خانه‌ها، در جستجوی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام
- ۳۰۷ ۶- حضرت مهدی علیه السلام در بالین پدر، هنگام وفات پدر
- ۳۰۸ ۷- تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت حضرت مهدی (عج) و وکالت عثمان بن سعید
- ۳۰۸ ۸- کارشکنی‌های بی‌نتیجه جعفر کذاب
- ۳۰۹ ۹- پیش‌گویی امام حسن عسکری علیه السلام از سال وفات خود
- ۳۰۹ ۱۰- عصر سانسور و سخت امام حسن عسکری علیه السلام و تشنج‌آفرینی جعفر کذاب
- ۳۱۰ ۱۱- مرقد امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه دوست و دشمن
- ۳۱۰ ۱۲- سخن عمیق خلیفه عباسی پیرامون شکوه مرقد امام حسن عسکری و پدرش علیهما السلام

- ۳۱۱ چند سخن گهربار از امام حسن عسکری علیه السلام [تنظیم از: مترجم]
- ۳۱۱ معصوم چهاردهم [حضرت امام زمان ع]
- ۳۱۱ اشاره
- ۳۱۲ [میلاد]
- ۳۱۲ اشاره
- ۳۱۲ چگونگی ولادت امام عصر (عج)
- ۳۱۴ پاره‌ای از عجائب ایام ولادت امام مهدی علیه السلام
- ۳۱۵ شگفتیهای دیگر از ولادت و روزهای آغاز عمر امام زمان (عج)
- ۳۱۶ نامه امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی، و نظریه منجم
- ۳۱۷ سه روایت جالب در شأن مولود موعود
- ۳۱۸ چند روایت از تصریح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نام حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف
- ۳۱۸ اشاره
- ۳۱۸ ۱- چند ویژگی امام زمان (عج) از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۱۸ ۲- چهره درخشان امام عصر (عج) در میان امامان علیهم السلام
- ۳۱۹ ۳- تجلی حق، پس از دوران طولانی غیبت
- ۳۲۰ ۴- افتخار پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود حضرت مهدی (عج)
- ۳۲۱ ۵- امامان علیهم السلام، یگانه محور و عامل اتحاد و همبستگی
- ۳۲۲ ۶- ویژگی‌های پیامبران، در وجود حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۲۴ آئین حضرت عبد العظیم علیه السلام که مورد قبول امام هادی علیه السلام شد
- ۳۲۵ سخن امام جواد علیه السلام در شأن حضرت قائم عجل الله فرجه
- ۳۲۵ نام حضرت قائم عجل الله فرجه در لوح فاطمه علیها السلام
- ۳۲۵ پاره‌ای از دلایل و معجزات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۳۲۵ ۱- پاسخ عجیب حضرت مهدی علیه السلام در سنین کودکی
- ۳۲۷ ۲- ورشکستگی دژخیمان معتضد عباسی

- ۳- بازگرداندن، پارچه غیر شیعه ۳۲۸
- ۴- امداد غیبی در خدمت حسین بن روح، سؤمین نایب خاصّ امام عصر (عج) ۳۲۸
- ۵- به وجود آمدن دو پسر برای ابن بابویه، به دعای امام زمان عجل الله فرجه ۳۲۹
- ۶- شفای زبان لال ۳۲۹
- ۷- نامه اعجاز‌آمیز از ناحیه مقدّسه امام زمان عجل الله فرجه ۳۳۰
- یادی از چند نفر دیدارکننده با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
- ۱- دیدار چهل نفر از امام عصر عجل الله فرجه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام ۳۳۰
- ۲- دیدار دلنشین یعقوب بن منفوس ۳۳۱
- ۳- گزارش احمد بن اسحاق، از دیدار با امام زمان عجل الله فرجه ۳۳۲
- ۴- دیداری خوش، همراه با اعجاز ۳۳۳
- ۵- کوری چشم گنهکار، و خبر دادن امام زمان عجل الله فرجه از آن ۳۳۳
- ۶- پیر مرد همدانی، و لطف سرشار امام زمان عجل الله فرجه به او ۳۳۴
- ۷- ملاقات امیر اسحاق استرآبادی با امام زمان عجل الله فرجه ۳۳۵
- اشاره ۳۳۵
- نظریّه بهاء الدین اربلی صاحب کشف الغمّه ۳۳۶
- ۸- شفای عجیب اسماعیل هرقلی ۳۳۷
- ۹- شفای عجیب بیمار به برکت امام زمان عجل الله فرجه ۳۴۰
- آزمایش مردم، در عصر غیبت، و نهی از تعیین وقت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ۳۴۱
- اشاره ۳۴۱
- بیان علی علیه السلام در مورد کم شدن پیروان مخلص حضرت مهدی (عج) ۳۴۲
- پنج نشانه از علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه ۳۴۳
- فضیلت و ثواب انتظار فرج ۳۴۴
- شش ویژگی پیامبران، در وجود حضرت قائم عجل الله فرجه ۳۴۶

- ۳۴۶ علتهای و رازهای غیبت امام مهدی عجل الله فرجه
- ۳۴۸ [ظهور حجت خدا]
- ۳۴۸ باره‌ای از ویژگیهای حضرت قائم عجل الله فرجه و علائم ظهور او
- ۳۵۰ نشانه‌های ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۳۵۱ نگاهی به چند روایت درباره علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه
- ۳۵۲ سال و روز قیام حضرت قائم عجل الله فرجه
- ۳۵۲ حرکت حضرت قائم (عج) از مکه به سوی کوفه و نجف و ساختن مسجد بزرگ
- ۳۵۳ سیمای امام زمان عجل الله فرجه
- ۳۵۳ سیرت و روش امام مهدی عجل الله فرجه پس از ظهور
- ۳۵۴ کشته شدن گروههای ضد انقلاب کوفه، به فرمان حضرت مهدی عجل الله فرجه
- ۳۵۵ فتوحات و ویران نمودن بعضی از مساجد، و آباد کردن راهها و ...
- ۳۵۶ یاران ویژه حضرت مهدی عجل الله فرجه
- ۳۵۶ فراست و هوشیاری حضرت مهدی عجل الله فرجه
- ۳۵۶ دعای امام کاظم علیه السلام در مورد حضرت قائم عجل الله فرجه
- ۳۵۸ فهرست مطالب:
- ۳۷۱ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نگاهی بر زندگی چهارده معصوم علیه السلام : ترجمه انوارالبهیه

مشخصات کتاب

سرشناسه : قمی، عباس، ۱۲۵۴ - ۱۳۱۹.
 عنوان قراردادی : انوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه.
 عنوان و نام پدیدآور : نگاهی بر زندگی چهارده معصوم علیه السلام : ترجمه انوارالبهیه / عباس قمی؛ ترجمه محمد محمدی اشتهاردی.
 مشخصات نشر : قم: ناصر، ۱۳۷۲.
 مشخصات ظاهری : ۶۱۶ ص.
 شابک : ۴۸۰۰ ریال ؛ ۱۵۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۲۴۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۵۰۰۰۰ ریال: چاپ چهارم ۹۷۸۹۶۴۶۶۸۳۵۰۱ :
 یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۷۶.
 یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۰.
 یادداشت : چاپ چهارم: ۱۳۸۶.
 یادداشت : عنوان عطف: چهارده معصوم علیهم السلام.
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 عنوان عطف : چهارده معصوم علیهم السلام.
 موضوع : چهارده معصوم
 موضوع : ائمه اثنا عشر
 شناسه افزوده : محمدی اشتهاردی، محمد، ۱۳۲۳-، مترجم
 رده بندی کنگره : BP۳۶/ق۸الف ۹۰۴۱ ۱۳۷۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵
 شماره کتابشناسی ملی : م ۷۲-۱۳۹۸

پیشگفتار

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برای اینکه با بصیرت بیشتر به مطالعه این کتاب پردازیم، به دو موضوع زیر توجه کنید:

۱- زندگی اولیای خدا، عالیترین الگوی سعادت

در سیر تاریخ، مهمترین و بالاترین چیزی که به چشم می‌خورد، شیوه زندگی اولیای خدا و فرزانشان و ارسته الهی است مانند شیوه زندگی پیامبران، اوصیاء و امامان بر حق علیهم السلام و علمای ربّانی، که هر نقطه از نقاط آن در برگیرنده درسها و پندهای بزرگ و عمیق زندگی سالم است، آنان که راه حق را پیمودند و در این مسیر، از سرزنش سرزنشگران نهراسیدند، و برای حفظ کیان الهی،

تا سر حدّ شهادت ایستادگی کردند، و هیچ گونه دادوستد و زرق و برق دنیا، آنها را به سوی انحراف و آلودگی نکشانید. آنها که در صفحه آسمان تاریخ چون ستارگان و خورشید و ماه درخشیدند، شیوه صحیح زندگی را از ناصحیح، روشن ساختند، و کانون سرد و پژمرده انسانها را گرمی و صفا بخشیدند.

این فرزندگان برجسته الهی، به خصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا علیها السلام و امامان بر حق علیهم السلام آن چنان در جهان پاک و با صفای معنوی درخشیدند، که خداوند آنها را به مقام شریف امامت آراست، و پیراهن ولایت را بر تن آنها پوشانید، و شأن آنها را بگونه‌ای بالا برد که فرمود:

الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ، ص: ۴

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً:

«قطعاً خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما (اهل بیت) دور سازد و کاملاً شما را پاک نماید» (۱)

شیوه زندگی این انسانهای والا و برجسته، مجموعه‌ای از فرهنگ پر محتوا و غنی معنوی و الهی و ذخائر ماندگار است که مرور زمان هرگز آن را کهنه و فرسوده نخواهد کرد.

کوتاه سخن آنکه: چهارده معصوم علیهم السلام چراغ روشنی‌بخش هدایت، و کشتی نجات هستند، و ما اگر روش زندگی، و درسهای کلاس آنها را الگو قرار دهیم، قطعاً در میان تاریکی‌های معنوی، به سوی نور و روشنی رفته‌ایم، و در دریای پرتلاطم، به ساحل نجات رسیده‌ایم. نظام ملت، و وحدت و انسجام امت، که دو پایه و اصل برای تکامل ما است، در پرتو پیروی از آنها، و پذیرفتن رهبری آنها به دست می‌آید، چنانکه حضرت زهرا علیها السلام در فرازی از خطبه خود فرمود:

طاعتنا نظاماً للملّة، و امامتنا اماناً من الفرقة:

«خداوند، اطاعت ما (خاندان رسالت) را برای حفظ نظام اجتماع قرار داد، و امامت و رهبری ما را باعث ایمنی از فروپاشی و پراکندگی، مقرر فرمود» (۲)

براستی از سعادهای بسیار بزرگ است که ما به توفیق پیروی از این فرزندگان الهی نائل شویم، و از محرومیتهای جانکاه است که ما از حریم سعادت پیروی آنان رانده گردیم.

۲- نگاهی بر زندگی مؤلف این کتاب

این کتاب یکی از آثار، از دهها آثار فرهنگی و قلمی دانشمند بزرگ، محقق سترگ، خاتم‌المحدثین مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) است که با کوششهای مداوم و مخلصانه خود، آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت که مردم در همه

(۱) احزاب- ۳۲

(۲) اعیان الشیعه، چاپ جدید، ج ۱، ص ۳۱۶

الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ، ص: ۵

جا از آثار قلمی او، که برکات معنوی و گنجینه‌های ماندگار و بزرگی هستند، بهره می‌گیرند.

این مرد بزرگ، حسن سلیقه و تحقیق و بررسی عالمانه و استحکام قلم، آمیخته با اخلاص و عشق به خاندان رسالت علیهم السلام را یکجا جمع کرده بود، و آثار قلمی‌اش، عمدتاً بر محور ولایت خاندان رسالت دور می‌زند، و در همه کتابهای او عشق و خلوص به چهارده معصوم علیهم السلام و احیای نام و تاریخ و سنت آنها می‌درخشد، که برآستی باید او را در این راستا، از «موفق‌ترین علمای صالح» دانست.

این عالم ربّانی، که نامش برای همه ما آشنا است، در سال ۱۲۹۴ ه ق در قم، در یک خانواده متدین و متعهد چشم به جهان گشود، و در شب ۲۳ ذیحجه سال ۱۳۵۹ ه ق در نجف اشرف در ۶۵ سالگی به سوی عقبی شتافت و قبر شریفش در ایوان سوّم ناحیه شرقی صحن شریف مرقد مطهر حضرت علی علیه السلام کنار قبر استادش علامه محدث نوری (ره) قرار دارد.

محدث قمی (ره) از آن هنگام که خود را شناخت، با اشتیاق و کوشش فراوان، در قم و نجف اشرف به تحصیل علوم اسلامی پرداخت، و سپس به تحقیق و بررسی و تألیف همت گماشت، و آنچنان شیفته تصنیف و تألیف و نشر آثار خاندان رسالت بود که شب را از روز نمی‌شناخت، و علی‌الدوام با اخلاصی سرشار و عشقی سوزان، با تحمل رنجها و سختی مسافرتها، با بیان و قلم، به نشر فرهنگ ناب اسلام، و راهنمایی مسلمانان سعی وافر نمود.

تعداد تألیفات او را، بیش از شصت کتاب نوشته‌اند که به زبان عربی و فارسی نوشته شده است و غالباً چاپ گردیده است، معروفترین کتاب او «مفاتیح الجنان» است، که در همه جا در کنار قرآن دیده می‌شود، و هیچ حرمی از حرم امامان و امامزادگان نیست که این کتاب، در آنها نباشد.

کوتاه سخن آنکه: هزاران هزار عابد، صالح، پارسا، دانشمند، نیایشگر، زائر، مناجات‌کننده و ... از کتابهای مختلف محدث قمی (ره) بهره می‌برند، و به ریسمان

الأنوار البهیة، ص: ۶

تألیفات او چنگ می‌زنند، یکی از روی کتاب او دعا می‌خواند، دیگری با نوشته‌های او مناجات می‌کند، سوّمی از روی آن زیارت می‌خواند، چهارمی فرازهای تاریخی را در کتابهای او مطالعه می‌نماید، پنجمی با خواندن مصائب جانسوز مردان خدا و بانوان الهی، در کتابهای او، گریه و ناله سر می‌دهد، ششمی با خواندن کتابهای او، با حالات علمای وارسته آگاه می‌گردد، هفتمی اعتقادات اصولی خود را با دریافت مطالب کتابهای او استوار می‌سازد، هشتمی اخلاق خود را بر اساس برنامه‌ها و روشهای ارائه شده در کتابهای او، پاک و متعالی می‌نماید، و بطور خلاصه، هر کسی از خرمن فیض او خوشه برمی‌چیند و بهره‌مند می‌شود.

ما در مقدمه ترجمه «بیت الأحران» و ترجمه «کحل البصر»، به ذکر نام قسمتی از کتابهای ایشان و شرحی از زندگی او پرداخته‌ایم، به آنجا مراجعه شود. خداوند بهترین پادشاه را به این «بزرگمرد علم و فضیلت» عنایت فرماید، و همه ما را به بهره‌مندی از آثار پربار قلمی او که نشأت گرفته از فرهنگ ناب خاندان رسالت است، بهره‌مند سازد.

کتاب حاضر

یکی از کتابهای ارزشمند محدث عالی‌مقام مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین حاج شیخ عباس قمی (ره) کتاب شریف «الانوار البهیة فی تواریخ الحجج الإلهیة» است که خلاصه‌ای از «قسمت آغاز و انجام، از زندگی چهارده معصوم علیهم السلام» می‌باشد. این کتاب با حجم کوچک (نسبت به موضوعش) بطور شگفت‌انگیزی، جامعیت خود را حفظ کرده، که گوئی زندگینامه کامل چهارده معصوم علیهم السلام را بازگو نموده است، و این از هنرها و امتیازات این کتاب است که گفته‌اند:

خیر الکلام قلّ و دلّ «بهترین گفتار آن است که در عین فشردگی، بیانگر مقصود باشد»

مترجم، که سر بر آستان قدس چهارده معصوم علیهم السلام نهاده، و امید

الأنوار البهیة، ص: ۷

راه یابی به سرای پرمهر آنها را دارد، برگردان این کتاب را به فارسی، مفید و پربهره یافتم و به یاری خدا به ترجمه آن پرداختم، تا در دسترس فارسی زبانان قرار گیرد. این ترجمه از نوع ترجمه «جمله به جمله» است، گرچه در بعضی از موارد به عللی به ترجمه آزاد، ناگزیر شده‌ایم.

متن این کتاب، در قطع رقعی در ۳۶۰ صفحه به زبان عربی، حدود ۲۵ سال قبل چاپ و منتشر شده، و با مقدمه و حاشیه محققانه دانشمند محترم شیخ محمد کاظم خراسانی آراسته گشته است، و من این کتاب را در کتابخانه مسجد اعظم قم بدست آورده‌ام. این کتاب در «چهارده نور»، که هر نور آن نشان دهنده فشرده زندگی یکی از چهارده معصوم علیهم السّلام می‌باشد به ترتیب از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تنظیم و تدوین شده است، و نام آن «انوار البهیة» (نورهای ظریف و زیبا) می‌باشد، که ما کتاب حاضر را به اسم «نگاهی بر زندگی درخشان چهارده معصوم علیهم السّلام» نامگذاری کردیم. امید آنکه: همه ما از این کتاب پر مطلب و ارزشمند بهره‌مند شده، و با الگو قرار دادن شیوه زندگی فروزان چهارده معصوم علیهم السّلام به کمال و سعادت حقیقی انسانی نائل شویم.

هدف از نگارش این کتاب و امثال آن از نگارنده، بیشتر در محور «انقلاب ارزشها» خلاصه می‌شود، تا ارزشهایی که نشأت گرفته از زندگی درخشان اولیای خدا همانند چهارده معصوم علیهم السّلام است به صحنه آید، و بساط ضد ارزشها را که از دوران طاغوت (قبل از انقلاب اسلامی ایران) باقی مانده، در محیط مقدّس ما برچیند، و مدینه فاضله اسلامی را جایگزین سازد. لازم به تذکر است که در بعضی از موارد در ترجمه این کتاب، نیاز به شرح و بیان بود که گاهی در میان دو گروه [] در متن، و گاهی در پاورقی، انجام گرفته است.

به امید زندگی درخشان، در پرتو خورشید وجود چهارده معصوم علیهم السّلام.

حوزه علمیه قم - محمّد محمدی اشتهاردی زمستان ۱۳۷۱ شمسی

الأنوار البهیة، ص: ۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

حمد و سپاس، مخصوص خداوندی است که به وسیله امامان راه هدایت از خاندان رسالت، پرده ابهام را از چهره دین ناب و استوار اسلام، برداشت، و راه راست را در پرتو نور افشانی آنها، روشن نمود و جاده مستقیم را به وسیله آنان آشکار کرد. درود و سلام بر پیامبرش که راهنمای امت و پیشوای پیشوایان است، و بر آل او که نورهای درخشان و ماههای فروزان شبهای تاریخ می‌باشند.

و بعد: امیدوار به عفو پروردگار، عباس بن محمّد رضا قمی (عفی عنهما) می‌گوید: بعضی از برادران دینی از من خواستند تا تاریخ ولادت و وفات امامان معصوم علیهم السّلام و پیشوایان دین و سروران دنیا و آخرت را بر اساس تواریخی که مورد اعتماد خودم است، برای آنها بنگارم، کتابی به نام «قرّة الباصرة فی تاریخ الحجج الطّاهرة» نوشتم، سپس به فکر رسیدن تا کتابی را که بیانگر چگونگی ولادت و وفات، و مختصری از خصلتهای ارزشمند زندگی آنها است به رشته تحریر در آورم، بر همین اساس، این کتاب ارزشمند را نگاشتم و نام آن را «انوار البهیة...»

گذاشتم. در این کتاب به ذکر فشرده‌ای از زندگی چهارده نور (چهارده معصوم علیهم السّلام) پرداختم، و از درگاه خداوند خواستارم تا توفیق پایان دادن این کتاب را به من عطا فرماید، و سعادت اتمام آن را به من عنایت کند، خداوند بخشنده بزرگوار است.

عبّاس بن محمّد رضا (عفی عنهما)

الأنوار البهیة، ص: ۹

معصوم اول [پیامبر گرامی اسلام ص]**اشاره**

نگاهی بر زندگی:

پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

الأنوار البهیة، ص: ۱۰

نور اول:

پیامبر اسلام، حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و سلم سرور و آقا و پیامبر ما، و شفاعت کننده گناهان ما رسول خدا، ابو القاسم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سرور دنیا و آخرت، جن و انس و عرب و عجم است، که در اینجا به بعضی از ویژگیهای او می پردازیم:

سلسله نسب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**اشاره**

نسب شریف آن حضرت چنین است:

۱- فرزند عبد الله

مادر عبد الله، فاطمه دختر عمرو بن عائذ مخزومی است. عبد الله قبل از ولادت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سن ۲۵ یا ۲۸ سالگی از دنیا رفت «۱» و در خانه نابغه جعدی «۲» [در مدینه] به خاک سپرده شد.

(۱) عبد الله کوچکترین فرزند عبد المطلب بود، فاطمه دختر عمرو بن عائذ، مادر او و مادر ابو طالب، زبیر، عبد الکعبه، عاتکه، امیمه، و بزه بود (مترجم).

(۲) نابغه جعدی، از شاعران عصر جاهلیت و صدر اسلام بود، و پس از آنکه مسلمان شد، با اشعار عمیق و جالب خود از اسلام حمایت می کرد (اسد الغابه، ج ۵، ص ۲)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱

۲- فرزند عبد المطلب

نام او «شیبه الحمد» بود، از این رو او را با این نام خواندند که هنگام تولد، در سر او مقداری موی سفید بود [با توجه به اینکه شبیه به معنی پیری است که موی سرش سفید شده است، و به خاطر اوصاف نیکی که داشت، واژه «حمد» که به معنی ستودگی است، به آن افزودند].

مادر عبد المطلب «۱» «سلمی» دختر عمرو بن لبید خزرجی نام داشت، که از زیبایی، چهره اش می درخشید.

به عبد المطلب، «مطعم طیر السماء» می گفتند [زیرا به بالای کوهها می رفت و برای پرندگان دانه می ریخت و به آنها غذا می رسانید]. از خصوصیات عبد المطلب اینکه سرپرست دو مقام ارجمند «سقای» [آبرسانی به حاجیان] و «رفادت» [غذارسانی به حاجیان] بود، و چاه زمزم را پاکسازی و نوسازی کرد و پنج سنت را در میان مردم مرسوم نمود که خداوند همین پنج سنت را در آئین اسلام

جاری ساخت «۲» و در مکه [در سن ۱۲۰ سالگی]

(۱) وجه نامگذاری او به «عبد المطلب»، از این رو بود که: پدرش هاشم در سفر تجارتي خود به شام، وارد مدینه شد، و در مدینه با سلمی دختر عمرو بن لبيد، ازدواج کرد، مشروط بر اینکه هنگامی که ایام وضع حملش رسید، او را به مدینه بیاورد، تا در نزد پدر و مادرش، وضع حمل کند، هاشم همسرش سلمی را به مکه برد، تا اینکه بر اساس شرطی که با پدر زنش کرده بود، در ایام وضع حمل، سلمی را به مدینه نزد پدر و مادرش برد. او در آنجا وضع حمل کرد، و دارای پسری شد که همان عبد المطلب بود.

هشام در بازگشت از سفر شام در سرزمین «غزه» از دنیا رفت، عبد المطلب، هفت سال در نزد مادر ماند، سپس عمویش به نام مطلب، از مکه به مدینه رفت و برادرزاده‌اش را در ترک خود سوار بر شتر کرده و به سوی مکه آورد، هنگامی که وارد مکه شد، قریشیان از مطلب پرسیدند: این بچه کیست؟ او در پاسخ گفت: «این عبد (بنده) من است»، از آن پس مردم، او را عبد المطلب خواندند (تاریخ کامل ابن اثیر) (مترجم)

(۲) این پنج سنت عبارت است از: ۱- زن پدر را بر پسرهای آن پدر، حرام کرد. ۲- گنجی را بدست آورد و خمس آن را خارج کرده و در راه خدا به مصرف رسانید ۳- پس از حفر و نوسازی چاه

الأنوار البهیة، ص: ۱۲

از دنیا رفت، و قبرش در قبرستان حجون، زیارتگاه معروف مسلمانان است، و قبر شریف ابو طالب علیه السلام نیز در آنجا قرار دارد.

۳- فرزند هاشم

عبد المطلب فرزند هاشم است «۱» که شاعر در شأن سخاوت و گذارسانی هاشم به مردم می گوید:
عمرو العلی هشم الترید لقومه و رجال مکه مسنتون عجاف : «عمرو العلی، نان را در آب گوشت خرد و ترید می کرد و به افراد قوم خود می رسانید، در آن وقت که مردم مکه دستخوش قحطی شده بودند و بر اثر قحطی گرسنه بودند و قدرت گذارسانی نداشتند».
مادر هاشم، عاتکه دختر مژه سلمیه نام داشت، که هاشم را با برادرش عبد شمس، دوقلو زائید «۲» به گونه‌ای که انگشتان یکی از آنها به پیشانی دیگری چسبیده بود، آن را جدا نمودند، خون جاری شد. بعضی گفتند [و فال زدند] که:
بین این دو نفر همواره خونریزی رخ می دهد [اتفاقا چنین شد، و بین نسل امیه (بنی امیه) که از فرزندان عبد شمس بودند، با نسل هاشم (بنی هاشم) سالها درگیری و جنگ و خونریزی رخ داد].

هاشم سرپرست دو مقام «سقای» (آبرسانی به حاجیان) و «رفادت» (گذارسانی به حاجیان شد) «۳».

هاشم [در ۲۰ یا ۲۵ سالگی] در سرزمین «غزه» از دنیا رفت. غزه (بر وزن

زمزم، آن را مرکز آبرسانی حاجیان قرار داد ۴- دیه قتل را صد شتر قرار داد ۵- طواف کعبه را که به عدد خاصی، تعیین نشده بود، با تعیین نمودن هفت شوط مقرر نمود، خداوند همه این پنج سنت را در اسلام امضا کرد (مترجم)

(۱) نام هاشم، «عمرو» بود و به خاطر مقام ارجمندش، او را «عمرو العلی» می خواندند (مترجم)

(۲) هاشم پسر بزرگ عبد مناف، و مطلب پسر کوچک او بود.

(۳) و همین موجب دشمنی عبد شمس با او گردید، و در نسل آنها، درگیریها بوجود آمد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۳

بزه شهری در نقطه دور از سرزمین شام است که در دو فرسخی شهر عسقلان قرار دارد. قبر او در همانجا است. شافعی (رئیس

مذهب شافعی) در آنجا چشم به جهان گشود. مطرد خزاعی در سوگ هاشم چنین گفت:

مات الندی بالشام لَمَا أن ثوی اودی بغزّة هاشم لا یبعد

فجفانه ورم لمن یتابهو النصر اولی باللسان و بالید : «آن جوانمرد بخشنده، هاشم پس از ورود به سرزمین شام، در شهر «غزه» از دنیا رفت، ولی او زنده و حاضر است و کاسه‌های غذای او برای آنان که پیایی نزد او می‌آمدند روان می‌باشد، و پیروزی با زبان و دست، بهتر از سایر پیروزی‌هاست».

۴- فرزند عبد مناف

هاشم [جدّ دوم پیامبر صلی الله علیه و آله] فرزند عبد مناف است. نام عبد مناف مغیره بود، و به خاطر زیبایی چهره‌اش به او «ماه» می‌گفتند. مادر او «حَبِی» دختر حلیل نام داشت، قبرش در مکه در کنار قبر عبد المطلب [در قبرستان حجون] می‌باشد. شاعر در مدح عبد مناف می‌گوید:

کانت قریش بیضه فتغلقت فالمخّ خالصها لعبد مناف : «قریشیان همچون کلاه خود استوار و محکم بودند، آن کلاه خود شکافته شد، مغز آن بطور خالص از آن عبد مناف است» (۱).

۵- فرزند قصی

نام قصی [جدّ چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله] زید بود. مادر او «فاطمه» دختر سعد نام داشت. او همان کسی است که طایفه خزاعه را از مکه اخراج کرد، و افراد قبیله خود را که در کوهها و بیابانها و دره‌های اطراف پراکنده شده بودند، در مکه به گرد هم آورد، از این رو به او «مجمّع» (گردآورنده) گفتند. شاعر در این

(۱) در این شعر، عبد مناف، نسبت به قریشیان، به مغز نسبت به سر تشبیه شده و به عبارت دیگر: عبد مناف در قبیله قریش به عنوان وجودی که مایه استواری و توانمندی آنهاست یاد شده است.

الأنوار البهیة، ص: ۱۴

مورد می‌گوید:

ابوکم قصی کان یدعی مجمّعا به جمع الله القبائل من فهر : «پدر شما، قصی که «مجمّع» (گردآورنده) خوانده می‌شود، خداوند به وسیله او قبیله‌های نسل «فهر» (که پدر قبائل بود) را به گرد هم جمع نمود».

قصی، سرپرست مقامهای: حجاب (کلیدداری کعبه) و سقایت (آبرسانی) و رفادت (غذارسازی) و ندوه (مجلس شورای قریش) گردید و رئیس انتخاب پرچمدار آنها شد. و به طور کلی همه مقامها و مفاخر قریشیان تحت سرپرستی و زعامت او در آمد. او شهر مکه را چهار قسمت کرده و در اختیار قبیله خود قرار داد. قریشیان ریاست و سروری او را محترم و مبارک می‌شمردند، به طوری که در میان آنها هیچ ازدواج و مشورتی بدون رأی او انجام نمی‌شد. و پرچم هیچ جنگی جز در خانه او بسته و برافراشته نمی‌گردید. فرمان و دستورهای او در هنگام زندگی و بعد از مرگش، همانند دین، پیروی و اجرا می‌گردید. او «دار الندوه» (مجلس شورای قریش) را تأسیس کرد، و در آن را در مسجد (کنار کعبه) قرار داد.

قریشیان برای مشورت و گفتگوی خود در مورد مشکلات، در آنجا اجتماع می‌کردند.

وقتی که قصی از دنیا رفت، پیکرش را در قبرستان حجون به خاک سپردند، و همواره به زیارت قبرش می‌رفتند، و از قبرش تجلیل نموده و به آن احترام شایانی می‌کردند.

۶- فرزند کلاب

مادر کلاب [جدّ پنجم پیامبر صلی الله علیه و آله] «هند» دختر سریر نام داشت. کلاب از طرف پدر با «تیم» جدّ ابو بکر، برادر است.

۷- فرزند مرّه

مادر مرّه [جدّ ششم پیامبر صلی الله علیه و آله] «محشیه» دختر شبیان نام

الأنوار البهیة، ص: ۱۵

داشت، و برادرش عدی، جدّ عمر بن خطاب بود.

۸- فرزند کعب

مادر کعب [جدّ هفتم پیامبر صلی الله علیه و آله] «ماریه» دختر کعب قضاعی، بود. کعب در نزد عرب، مقام شامخ داشت، به طوری

که عربها فاصله آغاز مرگ او را تا عام الفیل (سال تولّد پیامبر صلی الله علیه و آله) که ۵۲۰ سال بود، تاریخ سنواتی خود قرار دادند

[و یا تاریخ وفات او را تا عام الفیل ۵۲۰ سال به حساب آوردند].

۹- فرزند لوی

لوی [جدّ هشتم پیامبر صلی الله علیه و آله] در اصل به معنی نور است. مادر او «عاتکه» دختر یخلد بن نصر نام داشت [و این عاتکه

نخستین عاتکه نامی است که نور نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله در رحم او قرار گرفت].

۱۰- فرزند غالب

مادر غالب [جدّ نهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «لیلی» دختر حرث بود.

۱۱- فرزند فهر

مادر فهر [جدّ دهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «جدله» دختر عامر جرهمی بود. فهر در مکه رئیس مردم بود، و قریشیان را از

پراکندگی به گرد هم آورد.

۱۲- فرزند مالک

مادر مالک [جدّ یازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «عاتکه» دختر عدوان بود.

۱۳- فرزند نصر [جدّ دوازدهم پیامبر صلی الله علیه و آله]

الأنوار البهیة، ص: ۱۶

از این رو به او «نصر» گفتند، که چهره‌اش زیبا بود [زیرا واژه نصر، از نصارت به معنی نورانیت است]. به گفته بعضی، نام او «قریش»

بود. بنابراین تمام فرزندان که از نسل او بوجود آمدند قرشی بودند، اما آنان که در نسل او نبودند، قرشی نبودند.

مادر نصر «برّه» دختر مرّ بن أد بن طابخه بود.

۱۴- فرزند کنانه

مادر کنانه [جدّ سیزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «عوانه» دختر سعد نام داشت.

۱۵- فرزند خزیمه

مادر خزیمه [جدّ چهاردهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «سلمی» دختر اسلم بود.

۱۶- فرزند مدرکه [جدّ پانزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله]

از این رو به او «مدرکه» گفتند، زیرا همه مقامات ارجمند پدرش را درک کرد [و دارای آن مقامات شد]. مادر مدرکه «خندف» نام داشت.

۱۷- فرزند الیاس

مادر الیاس [جدّ شانزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله] «رباب» نام داشت. به گفته بعضی، هنگامی که الیاس از دنیا رفت، همسرش خندف بسیار غمگین شد، به طوری که از محلّ فوت او برنخاست، و زیر سایه نرفت تا در گذشت. از این رو نام او [از جهت وفا و شرافت] ضرب المثل عرب گردید «۱» و تا زنده بود در روزهای پنجشنبه از بامداد تا شامگاه از فراق او گریه می‌کرد، چون که الیاس در روز

(۱) از اشعار یزید است که گفت: «لست من خندف ان لم انتقم...»

الأنوار البهیة، ص: ۱۷

پنجشنبه از دنیا رفته بود.

الیاس به عنوان سرور قوم خود، و رئیس طایفه‌اش خوانده می‌شد، هیچ موضوع مهمی بدون اجازه او انجام نمی‌گرفت، و همواره عربها او را احترام و تجلیل می‌کردند، و او را همانند لقمان و امثال او به عنوان حکیم و دانشمند می‌نگریستند.

۱۸- فرزند مضرّ [جدّ هفدهم پیامبر صلی الله علیه و آله]

واژه مضرّ از «ماضر» گرفته شده، و ماضر به معنی شیر است قبل از آنکه ماست شود. نام او «عمرو» و نام مادرش «سوده» دختر «عکّ» است، و نام برادرانش عبارت است از: ایاد، ربیع و انمار. و داستان شیرینی از آنها در مورد تقسیم اموال پدرشان و مراجعه آنها به قضاوت افعی جرهمی [کاهن ماهر در نجران] در تاریخ نقل شده است «۱».

از ویژگیهای «مضرّ» اینکه: خوش صداترین مردم زمانش بود. و او نخستین کسی است که حذاء (صدای خوش برای آرامش شترها) خواند «۲».

۱۹- فرزند نزار [جدّ هجدهم پیامبر صلی الله علیه و آله]

نزار (بر وزن کتاب) از واژه «نزر» گرفته شده که به معنی اندک است، از این

(۱) به کتاب حیوة الحیوان دمیری، واژه «افعی» مراجعه شود.

(۲) در داستانها آمده: مضرّ در خوش صدائی بی نظیر بود، و نخستین فردی بود که برای شتران، حداء خواند. علت این کار این بود که او از شترش به زمین افتاد و دستش شکست، فریاد می زد: یا یداه! یا یداه! (وای دستم، وای دستم). همین فریاد خوش صدای او، باعث شد که شترش از چراگاه نزد او آمد.

او راز موضوع را دریافت و فهمید که صدای خوش، موجب آرامش شتران است، هنگامی که خوب شد و سوار بر شتر گردید، برای شتر «حداء» می خواند. و به گفته بعضی، دست غلامش شکست، او با صدای خوش خاصی ناله می کرد، شتران دور او جمع شدند، آنگاه مضرّ آواز حداء را برای شتران رسم کرد، و بعدا مردم صداهای مخصوص دیگر بر آن افزودند (کحل البصر) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۱۸

رو به او نزار گفتند که وقتی دیده به جهان گشود، پدرش به چهره او نگریست، نوری که همان نور نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بود از بین دو چشم او مشاهده کرد، بسیار خرسند گردید، شتر قربان کرد و از گوشت آن به مردم غذا داد، گفت: هذا کله نزر فی حقّ هذا المولود: «همه این غذارسانی‌ها در شأن این نوزاد، اندک است»

از این رو به او «نزار» گفتند.

مادر او «معانه» دختر جوشم می باشد.

۲۰- فرزند معدّ [جدّ نوزدهم پیامبر صلی الله علیه و آله]

که نام مادرش «مهده» بود.

۲۱- فرزند عدنان [جدّ بیستم پیامبر صلی الله علیه و آله] روایت شده، رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا: «هنگامی که سلسله نسب من به عدنان رسید، همانجا توقّف کنید» «۱».

(۱) شاید راز این توقّف این باشد که، نسب شناسان در مورد اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از عدنان، آن چنان اختلاف نظر دارند که نمی توان مقصود را از میان آنها بدست آورد، به طوری که بعضی واسطه های اجداد آن حضرت از عدنان تا حضرت اسماعیل علیه السلام را چهار نفر دانسته اند، و بعضی چهل نفر دانسته اند.

الأنوار البهیة، ص: ۱۹

[میلاد پیامبر ص]

طلوع خورشید وجود پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول اکرم حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه ۱۷ ماه ربیع الأول سال عام الفیل، بعد از طلوع فجر (قبل از طلوع خورشید) در مکه معظمه در عصر پادشاهی پادشاه دادگر «۱» در خانه ای که بعدها معروف به خانه محمد بن یوسف گردید، دیده به جهان گشود. این خانه، ملک پیامبر صلی الله علیه و آله بود. آن حضرت، آن را به عقیل بن ابی طالب بخشید. بعدا فرزندان عقیل، آن را به محمد بن یوسف، برای حجّاج بن یوسف ثقفی فروختند، و او آن را جزء خانه خود نمود.

در عصر خلافت هارون (پنجمین خلیفه عباسی)، خیزران مادر هارون آن را گرفت و خراب کرد و در جای آن مسجدی بنا نمود، و هم اکنون این مسجد در مکه موجود است و محلّ زیارت مسلمانان می باشد، که در آن نماز می خوانند «۲».

پیامبر صلی الله علیه و آله در روز ۲۷ ماه رجب [در چهل سالگی] مبعوث به رسالت گردید.

(۱) در مورد دادگری انوشیروان، سخن‌ها گفته‌اند، ولی حق این است که او دادگر نبود، و شاید بتوان گفت که او نسبت به پدر ستمگرش قباد، بهتر بوده است (مترجم)

(۲) قول مشهور بین شیعیان در مورد روز تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، همین قول است که در بالا گفته شد، ولی اکثر اهل تسنن، و اندکی از شیعیان قائلند که آن حضرت، در روز ۱۲ ربیع الأول چشم به این جهان گشود. اقوال غیر معروف دیگری نیز در اینجا وجود دارد (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۲۰

کوشه‌ای از حوادث عجیب هنگام ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- شیخ صدوق (ره) به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: ابلیس در آسمانهای هفتگانه رفت و آمد می‌کرد، هنگامی که حضرت عیسی علیه السلام متولد شد، از رفتن به سه آسمان، ممنوع گردید، ولی در چهار آسمان رفت و آمد می‌کرد. هنگامی که رسول خدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متولد گردید، از رفتن به همه آسمانهای هفتگانه ممنوع شد، و شیطانهایی که به سوی آسمان می‌رفتند بوسیله تیرهای شهاب آسمانی رانده می‌شدند.

هنگامی که قریشیان اوضاع آسمان (و شهابهای زیاد آسمانی را در بالا) مشاهده کردند، گمان کردند که قیامت برپا شده، به همدیگر می‌گفتند: «این نشانه برپا شدن قیامت است که ما درباره آن از اهل کتاب می‌شنیدیم».

عمرو بن امیه که از کاهنان زبردست بود گفت: «به ستارگان آسمان که راهنمای ما در سفرها و نشانه زمستان و تابستان ما هستند بنگرید، اگر آنها از جای خود پرتاب می‌شوند بدانید که هنگام نابودی همه ما و همه چیز فرا رسیده است، ولی اگر آنها در جای خود قرار دارند و ستارگان دیگری پرتاب می‌گردند، این بیانگر حادثه جدیدی است (که آن را من نمی‌دانم).

۲- در همان بامداد ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، تمام بتها از جای خود کنده شده و واژگون شدند.

۳- و در همان شب تولد پیامبر صلی الله علیه و آله ایوان کاخ مدائن (ایوان کسری) به لرزه شدید در آمد و چهارده کنگره (دندانه سر دیوار) آن فرو ریخت.

۴- آب دریاچه ساوه در زمین فرو رفت و خشکید.

۵- آب رود سماوه [واقع در بین کوفه و شام] آن قدر زیاد شد که جاری گردید.

۶- آتشکده سرزمین فارس خاموش شد، با اینکه هزار سال قبل از آن، همچنان روشن بود.

الأنوار البهیة، ص: ۲۱

۷- رئیس مذهبی ایرانیان (مؤبد مجوس) در آن شب تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، در عالم خواب دید: شتران نیرومندی، اسبهای عربی را می‌کشیدند و از دجله گذشتند و داخل بلاد ایرانیان شدند، و طاق ایوان کاخ شاه ایران، از وسط شکافته شد، و از دجله که بناهایی در آن ساخته بودند و آن را پر کرده و آبش را خشک نموده بودند، آب جاری شد و نوری در آن شب از جانب حجاز پخش گردید که تا مشرق کشیده شد، و در تمام جهان، هیچ تختی از پادشاهان بجای خود نماند مگر اینکه صبح آن شب واژگون شد، و پادشاهان در آن روز لال شدند، بطوری که تا شب نتوانستند سخن بگویند. دانش کاهنان نابود، و سحر ساحران بی‌اثر شد و بین همه کاهنان عرب و همزادشان (که اخبار پنهانی را به آنها می‌دادند) جدائی افتاد، و قبیله قریش در میان عرب، دارای مقام عظیم شدند، و با عنوان «آل الله» (دودمان خدا) نامیده شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «از این رو به آنها «آل الله» گفتند که آنها در مکه کنار بیت الله الحرام (کعبه) بودند».

گزارش آمنه علیها السلام از هنگام ولادت پیامبر [ص]

صلی الله علیه و آله حضرت آمنه [مادر پیامبر صلی الله علیه و آله] می گوید: سوگند به خدا، هنگامی که فرزندم قدم به دنیا نهاد، دستش را بر زمین گذاشت و سرش را به سوی آسمان بلند کرد، و به آسمان نگریست، سپس نوری از او نمایان شد و همه جا را روشن نمود، در میان آن نور، صدائی از گوینده‌ای شنیدم که می گفت:

اِنَّكَ قَدْ وُلِّدْتَ سَيِّدَ النَّاسِ فَسَمِّيهٖ مُحَمَّدًا: «همانا تو، سرور و آقای همه انسانها را زائیدی، نام او را محمد صلی الله علیه و آله بگذارد».

شکر و سپاس عبد المطلب

از آن پس، آن مولود گرامی را نزد عبد المطلب (جد اول پیامبر صلی الله علیه و آله) آوردند تا او را ببیند. عبد المطلب، آنچه را که مادر آن مولود (آمنه) در شأن آن کودک گفته بود، شنیده بود، کودک را به بغل گرفت و چنین گفت:

الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطیب الاردان
قد ساد فی المهد علی الغلمان

: «حمد و سپاس خداوندی را که این پسر پاک دامن و خوشبو را به من عطا فرمود، که در گهواره بر همه کودکان آفائی دارد».

سپس عبد المطلب، آن کودک را به ارکان خانه کعبه تعویذ نمود [یعنی برای حفظ او، او را در پناه رکن‌های خانه خدا قرار داد]، و اشعاری را در شأن آن نوزاد نورانی سرود و خواند.

شیون ابلیس

یکی از حوادث عجیب شب ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این بود که ابلیس با شیون و فریاد، شیطانها را به حضور خود طلبید، همه شیطانها به گرد او اجتماع کردند و به او گفتند:

ما الذی افزعک یا سیدنا: «ای سرور ما! چه چیز تو را این گونه بی تاب و وحشت زده کرده است؟»

ابلیس به آنها گفت: «وای بر شما! امشب وضع آسمان و زمین دگرگون شده، و این نشانه آن است که در زمین حادثه بسیار عظیمی رخ داده، که از زمان عروج حضرت عیسی علیه السلام تاکنون، چنین اتفاقی رخ نداده است، پراکنده شوید و به جستجو پردازید و ببینید این حادثه عجیب چیست که رخ داده است؟!»

شیطانها در سراسر سرزمین پراکنده شدند، و سپس نزد ابلیس آمده و گفتند:

«چیز تازه‌ای در زمین نیافتیم».

ابلیس گفت: «من خود برای این کار مهم (جستجو و پیدا کردن حادثه) سزاوارتر از شما هستم»، آنگاه ابلیس به صورت گنجشکی در آمد و از جانب کوه حراء که در یک فرسخی مکه قرار دارد، وارد مکه شد. در این هنگام جبرئیل علیه

الأنوار البهیة، ص: ۲۳

السلام به او نهیب زد: «بازگرد! خدا تو را لعنت کند».

ابلیس گفت: ای جبرئیل! یک سؤال از تو دارم، این حادثه که از امشب، در زمین رخ داده چیست؟
جبرئیل در جواب گفت: «محمّد صلی الله علیه و آله چشم به جهان گشوده است».
ابلیس گفت:

هل لی فیه نصیب: «آیا من در او بهره‌ای دارم؟» [می‌توانم او را فریب دهم؟]
جبرئیل فرمود: «نه».

ابلیس گفت:

ففی اّمته: «آیا در اّمّت او راه نفوذ و بهره‌گیری دارم؟»

جبرئیل فرمود: آری.

ابلیس گفت:

رضیت: «به همین مقدار راضی شدم».

اشعاری در شأن ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله

بدا بمولده المسعود طالعه بدر الهدی و اختفت فيه الاضاليل
و زال عن رأس كسرى التاج حين علامن فوق بهرام للایمان اكليل
بخاتم الرّسل قد زلت اساوره فعرشه بعد كرسى الملك مشلول
سبحان من خصّ بالاسراء رتبته بقربه حيث لا كيف و تمثيل
بالجسم اسرى به و الرّوح خادمه له من الله تعظيم و تبجيل
له البراق جواد و السّماء طرق مسلوكة و دليل السّير جبريل
له شريعة حقّ للهدى و له شريعة فى التّدى من دونها التّيل
الأنوار البهية، ص: ۲۴ و جاء الرّوح بالقرآن ينسخ من شريعة الرّوح ما يحويه انجيل
و كلّ اسفار توراة الكليم لها من بعد اسفار صبح الذّكر تعطيل
لولاها ما كان لا علم و لا عمل و لا كتاب و لا نصّ و تأويل
و لا وجود و لا انس و لا ملك و لا حديث و لا وحى و تنزيل
له الخوارق فالعرجون فى يده مهتد من سيوف الله مسلول
حروبه و مغازيه لها سيربها يحدّث جيل بعده جيل ترجمه:

«با طلوع ولادت با سعادت پیامبر صلی الله علیه و آله، ماه درخشان هدایت آشکار شد و گمراهی‌ها پنهان گشت.

و از سر شاه ایران، در آن هنگام که بر فراز بهرام برای سوگند یاد کردن قرار داشت، تاج شاهنشاهی واژگون گردید.

و با آمدن خاتم رسولان صلی الله علیه و آله آزين‌ها و زيورهای آن شاه، لغزید و فرو ریخت، و تخت و نیم‌تخت او لنگ و لرزان گردید.

پاک و منزّه است آن خداوندی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به معراج و سیر در آسمانها، و درجات عالی اختصاص داد، و او را در مقام قرب خود که نمی‌توان آن را توصیف کرد و نظیری برای آن یافت، جای داد.

خداوند، جسم پیامبرش را در حالی که روح او (جبرئیل) خادم او بود به سوی آسمانها سیر داد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در پیشگاه الهی، به احترام و تجلیل و قدردانی عظیمی نائل شد.

خداوند مرکب براق راهوار، و راههای هموار آسمانها را در اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد، و جبرئیل را راهنمای سیر او نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت انسانها، صاحب شریعت حق است، شریعتی که آن چنان پربرکت است که بر فراز امور پربرکت قرار دارد.

جبرئیل، قرآن را بر او (پیامبر-ص) نازل کرد، قرآنی که ناسخ شریعت عیسی علیه السلام و دستوره‌های کتاب انجیل است. و همچنین همه سفرها (جزوه‌ها) ی کتاب تورات، که بر حضرت موسی علیه الأنوار البهیة، ص: ۲۵

السلام نازل شده، پس از درخشش بامداد روشنی بخش قرآن، نسخ و تعطیل گردید.

اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبود، علم و عمل در میان نبود، و نیز از کتاب و دستوره‌های آشکار و غیر آشکار الهی خبری نبود.

و نیز همه هستی، و انسان و فرشته و حدیث و وحی و نزول آیات الهی، به وجود نمی آمد.

او دارای معجزاتی است، مانند اینکه: شاخه خرما در دست او، شمشیری تیز و برنده از شمشیرهای خدا و بر کشیده از غلاف خود خواهد شد.

جنگها و نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله آنچنان چشمگیر، و بر فراز تاریخ است که از عظمت آن همواره در میان نسلها یکی پس از دیگری سخن گفته می شود و درسهای تازه‌ای می آموزد.

اشعار جالب شیخ ازری

شیخ کاظم ازری بغدادی (ره) در اشعار خود چنین می گوید:

ما عسی لی ان اقول فی ذی معال عله الكون کله احداها

بشرت امة به الرسل طراطربا باسمه فیا بشرها

نوهت باسمه السماوات و الارض کما نوهت بصبح ذکاهها

طربت لاسمه الثری فاستطالت فوق علویة السماء سفلاها

لا تجل فی صفات احمد فکرافهی الصورة الّتی لن تراها

تلک نفس عزّت علی الله قدرافارتضاها لنفسه و اصطفاها

ما تناهت عوالم العلم الاو الی کنه احمد منتهاها

حاز قدسیة العلوم و ان لم یؤتها احمد فمن یؤتاها

علم اقسمت جمیع المعالی انه ربها الذی ربهاها

فاض للخلق منه علم و حلم اخذت عنهم العقول نهاها

و سمت باسمه سفینه نوح فاستقرت به علی مجراها

و به نال خله الله ابراهیم و النار باسمه اطفاهها

الأنوار البهیة، ص: ۲۶ و بسرّ سری له فی ابن عمران اطاعت تلک الیمین عصاها

و به سخر المقابر عیسی فاجابت ندائه موتاها

و هو سرّ السجود فی الملاء الأعلى و لولاه لم تعفر جباها

لم تكن هذه العناصر الآمن هيولاه حيث كان اباهما

نزول فرشته بزرگ نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و پیوند علی علیه السلام با او

امیر مؤمنان علی علیه السلام در فرازی از خطبه قاصعه در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شیر باز گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز، وی را به راههای بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد، من همانند سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم، و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک را برای من آشکار می‌ساخت، و به من فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم.

آن حضرت، مدتی از سال مجاور کوه حراء بود، تنها من بودم که او را مشاهده می‌کردم، و کسی جز من او را نمی‌دید، در آن روز غیر از خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد، وجود نداشت، تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوّم آنها بودم، اسلام را پذیرفته بودیم.

اری نور الوحی و الرّسالة و اشمّ ریح التّبوءة: «من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و نسیم نبوت را استشمام می‌کردم» (۱)

اشعار جالب بوسیری

دانشمند محقق، بوسیری (۲) در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله سروده است:

(۱) نهج البلاغه، خطبه قاصعه (خطبه ۱۹۲).

(۲) بوسیری، شرف الدین، ابو عبد الله، محمد بن سعید دلاصی، به سال ۶۹۴ وفات کرد. وی سراینده قصیده‌ای معروف به برده است که در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله تحت عنوان «الکواکب الدرّیة فی مدح خیر البریة» (ستارگان درخشان در مدح بهترین انسانها) سروده است که

الأنوار البهیة، ص: ۲۷ فاق التّبین فی خلق و فی خلق و لم یدانوه فی علم و لا کرم
و کلّهم من رسول الله ملتمس غرقا من البحر او رشفا من الدیم
فهو الذی تمّ معناه و صورته تمّ اصطفاه حبیباً بارئ النّسم
منزّه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فی غیر منقسم
دع ما ادّعت النّصاری فی نبیهم و احکم بما شئت مدحا فی و احتکم
فانسب الی ذاته ما شئت من شرف و انسب الی قدره ما شئت من عظم
فانّ فضل رسول الله لیس له حدّ فیعرب عنه ناطق بقم
و کیف یدرک فی الدّنیة حقیقته قوم نیام تسلّوا منه بالحلم
فمبلغ العلم فیہ انه بشرو انه خیر خلق الله کلّهم
و کلّ آی اتی الرّسل الکرام بها فانما اتّصلت من نوره بهم
فانه شمس فضل هم کواکبها یظهرن انوارها للنّاس فی الظلم
یا خیر من یمّم العافون ساحتها سعیا و فوق متون الأیق الرّسم
سریت من حرم لیلا الی حرم کما سری البدر فی داج من الظلم
فظلت ترقی الی ان نلت منزله من قاب قوسین لم تدرک و لم ترم

و قدّمك جميع الأنبياء بهاء الرّسل تقديم مخدوم على خدم
و انت تخترق السّبع الطّباق بهم في موكب كنت فيه صاحب العلم
حتّى اذا لم تدع شأوا لمستبق من الدّنوّ و لا مرقى لمستتم
خفضت كلّ مقام بالإضافة اذنوديت بالرفع مثل المفرد العلم

اشعاری جالب از شیخ حسین بن عبد الصّمد

محمّد المصطفى الهادی البشیر رسول الله افضل خلق الله كلّهم
لو لا هداة لكان النّاس كلّهم كاحرف ما لها معنى من الکلم نخستین شعر آن این است:
ام تذکر جیران بذي سلم مزجت دمعا جرى من مقلّة بدم (مؤلف)
الأنوار البهیة، ص: ۲۸ و لو تفرّق بعض من خلائفه فی النّاس لم یبق ذو جهل و لا عزم
لو لم تطأ رجله فوق التّراب لماغدا طهورا و تسهیلا على الامم
لو لم یکن سجد البدر المنیر له ما اثر التّرب فی خدیّه بالوسم
فیا نجوم السّماء طوفوا بکعبته سعّدتهم اذ له صرتم من الخدم
و لو تکلف صمّ فوق طاقته سعت الیه جبال الحّلّ و الحرم
زاکى العفال و محمود الخصال و مبذول التّوال و مختار من القدم
نصرت بالزّعب حتّى کاد سیفک ان یسطوا بغير انسلال فی رقابهم
البدر یخبر انّ التّور مکتسب فیّه و نورک اصلیّ و ذو شمم
کفاک فخرا کمالات خصصت بهاخاک حتّى دعوه بارئ التّسم

اشعاری از حکیم نظامی

ای ختم پیمبران مرسل حلواى پسین و ملح اول
ای خاک تو توتیای بینش روشن به تو چشم آفرینش
ای سید بارگاه کونین نسابه شهر قاب قوسین
ای صدر نشین عقل و جان هم محراب زمین و آسمان هم
ای شش جهت از تو خیره مانده بر هفت فلک جنیبه (۱) رانده
سر خیل توئی و جمله خیلند مقصود توئی، همه طفیلند
سلطان سریر کائناتى شاهنشاه کشور حیاتی
ای کنیت و نام تو مؤیدبو القاسم و احمد و محمّد

اشعار صفی حلی

صفی حلی در فرازی از قصیده خود در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) جنیبه: اسب یدک

الأنوار البهیة، ص: ۲۹

می گوید:

شخص هو العالم الکلی فی شرف و نفسه الجوهر القدسی فی عظم

هو التبی الذی آیاته ظهرت من قبل مظهره للناس فی القدم

صلی علیه العرش ما طلعت شمس و ما لاح نجم فی دجی الظلم

و آله امناء الله من شهدت لقدرهم سورة الأحزاب فی العظم: «شخص پیامبر صلی الله علیه و آله در شرافت، مجموعه‌ای از جهان کلی است، و جان او در عظمت، جوهر قدسی آفرینش است.

او پیامبری است که آیات و نشانه‌های صدق او قبل از آنکه در میان مردم ظاهر شود و قدم بگذارد از مدتها قبل آشکار شد.

عرش خدا تا وقتی که خورشید طلوع کند و ستاره‌ای در میان تاریکی بدرخشد، بر او درود فرستد، و بر آل او که امینان خدا در میان مردم هستند، و در شأن و مقام ارجمند آنها سوره احزاب «۱» نازل شده است».

(۱) با توجه به اینکه آیه تطهیر، در شأن آنها، آیه ۳۳ سوره احزاب است.

الأنوار البهیة، ص: ۳۰

چگونگی رحلت جانسوز پیامبر [ص]

اشاره

صلی الله علیه و آله

۱- جبرئیل و عزرائیل در محضر پیامبر [ص]

صلی الله علیه و آله امام سجاد علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم می فرمود: سه روز قبل از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل به محضر آن حضرت آمده و گفت:

«ای احمد! خداوند به خاطر مقام ارجمند تو، و احترام از شأن تو، مرا به سوی تو فرستاده است، از تو سؤال می کند در مورد مطلبی که خود به آن داناتر است، می فرماید: «ای محمد! خود را چگونه می یابی؟» [حالت چطور است؟]

پیامبر: ای جبرئیل! خود را غمگین می یابم.

روز سوم (روز رحلت آن حضرت)، جبرئیل همراه عزرائیل علیه السلام همراه فرشته‌ای به نام اسماعیل، که هفتاد هزار فرشته او را همراهی می کردند به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، جبرئیل از آنها پیشی گرفته و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد:

«ای احمد! خداوند به خاطر مقام ارجمند تو و احترام به شأن تو مرا به حضورت فرستاده، و سؤال می کند از موضوعی که خودش به آن از تو داناتر است و می فرماید: «ای محمد! تو خود را چگونه می یابی؟» [حالت چطور است؟].

پیامبر: «ای جبرئیل! خود را غمگین و اندوهگین می یابم».

در این هنگام عزرائیل، اجازه خواست، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: این عزرائیل است و درخواست اجازه به حضور شما را دارد، و

الأنوار البهیة، ص: ۳۱

تاکنون از هیچ کس اجازه ورود نگرفته است، و بعدا نیز از هیچ کس اجازه ورود نمی گیرد. پیامبر: به او اجازه بده.

جبرئیل به عزرائیل اجازه داد، عزرائیل وارد شد، و در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: «ای احمد! خداوند مرا نزد تو فرستاده و به من فرمان داده تا از آنچه امر فرمودی اطاعت کنم، اگر امر کنی روح را قبض کنم، اطاعت می کنم، و اگر آن را دوست نداری خودداری می نمایم».

پیامبر: آیا همان گونه که گفתי رفتار می کنی؟

عزرائیل: آری، از جانب خدا مأمور شده‌ام تا آنچه را بفرومائی اطاعت نمایم.

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «ای احمد! خداوند متعال مشتاق لقاء و دیدار تو است». در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به عزرائیل فرمود: «مأموریت خود را انجام بده».

۲- اجازه به عزرائیل برای ورود به محضر پیامبر [ص]

صلی الله علیه و آله در کتاب مناقب از ابن عباس نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در بستر بیماری افتاده بود، لحظه‌ای بی هوش شد، در این هنگام در خانه کویده شد.

فاطمه علیها السلام فرمود: کیستی؟

کوبنده در: من مرد غریبی هستم، آمده‌ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسم؛ آیا به من اجازه ورود می دهد تا به محضرش آیم؟

فاطمه: خدا تو را پیامرزد، باز گرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری است.

مرد غریب رفت، پس از ساعتی بازگشت و در خانه پیامبر صلی الله علیه

الأنوار البهیة، ص: ۳۲

و آله را کویید و گفت: غریبی هستم که از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه می خواهم تا به خدمتش برسم، آیا به غریبان اجازه می دهید؟ «۱».

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به هوش آمد و به فاطمه علیها السلام فرمود: «ای فاطمه جانم! آیا می دانی این غریب کیست؟».

فاطمه: نه، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هذا مفترق الجماعات، و منقّض اللذات، هذا ملک الموت، ما استأذن و الله علی احد قبلی، و لا یستأذن علی احد بعدی، استأذن علی لکرامتی علی الله ائذنی له

: «این کسی است که جمعیتها را پراکنده می سازد، و لذتها را از هم می پاشد، این فرشته مرگ است، که سوگند به خدا برای قبض روح هیچ کس قبل از من و نه بعد از من اجازه نمی گیرد، ولی به خاطر مقام ارجمندی که نزد خدا دارم، از من اجازه می خواهد، به او اجازه ورود بده».

فاطمه علیها السلام به عزرائیل فرمود: خدا تو را رحمت کند، وارد خانه شو!

عزرائیل مانند نسیم ملایم و آرام بخشی وارد شد و وقتی که وارد خانه گردید، گفت:

السَّلام علی اهل بیت رسول الله: «سلام بر اهل خانه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»

۳- وصیت مخصوص پیامبر [ص به علی ع]

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمِائِمَةِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وقتی که یقین به رحلت کرد] عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا بِهِ حَضْرًا طَلْبِيدًا، وَبِهِ أَوْ جَنِينًا وَصِيَّتْ كَرْدَ:

(۱) غریب یستأذن علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أ تَأْذِنُونَ لِلْغُرَبَاءِ؟

الأنوار البهیة، ص: ۳۳

- ۱- در برابر شدائد و رنجها، صبر و تحمل کن.
- ۲- فاطمه علیها السلام را (از گزند حوادث) حفظ کن.
- ۳- قرآن را جمع آوری نموده و تنظیم کن.
- ۴- بدهکاریهای مرا ادا کن.
- ۵- جنازه‌ام را غسل بده.
- ۶- در اطراف قبرم، دیواری بنا کن.
- ۷- و در حفظ حسن و حسین علیه السلام کوشا باش.

۴- حدیث ابو رافع

ابو رافع غلام آزادشده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می‌گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در آخرین روز عمرش در بستر بیماری، از حال رفت، من پاهای او را گرفتم و بوسیدم و گریه می‌کردم و می‌گفتم: «ای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد از تو من و فرزندانم به چه کسی پناه ببریم». آن حضرت سختم را شنید و سرش را بلند کرد و فرمود:

الله بعدی و وصی، صالح المؤمنین

: «بعد از من خداوند و وصیم که شایسته‌ترین مؤمنان است، برای تو خواهند بود»

۵- سفارش پیامبر [ص به فاطمه س]

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ جَابِرِ أَنْصَارِيٍّ مِيْ كَوِيْدَ: فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي مَحْضَرِ نَبِيِّ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ كِنَارِ بَسْتَرِ أَنْ حَضْرَتٌ بُوْدَ وَ مِيْ كَوِيْدَ:

وَ اَكْرَبَاهُ لِكَرْبِكَ يَا أَبَتَاهُ!

: «آه! چقدر از اندوه تو اندوهگین هستم، ای پدر بزرگوارم».

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به او فرمود: «ای فاطمه جانم! از امروز غم و اندوه برای پدرت نخواهد بود، ای فاطمه! نباید در وفات پیامبر گریبان چاک کرد و صورت را خراشید، و صدای او ویلا کرد، ولی تو همان را بگو که پدرت در مرگ

الأنوار البهیة، ص: ۳۴

ابراهیم (پسرش) گفت:

تدمع العینان و قد یوجع القلب و لا نقول ما یسخط الرب و انا بک یا ابراهیم محزونون

: «چشمها اشک می‌ریزند، و دل به درد می‌آید، اما سخنی که پروردگار را به خشم آورد، نمی‌گویم، و ما ای ابراهیم در سوگ تو غمگین هستیم».

و از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه:

وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ: «زنان با ایمان تو را در نیکی، نافرمانی نکنند» (۱)

روایت شده، رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «وقتی که من از دنیا رفتم، چنگ بر صورت زن، و موی خود را پریشان مکن، و صدای وا ویلا بلند نکن و در عزای من با صدای بلند، آه و ناله نکن».

سپس فرمود: «منظور از کلمه «معروف» در سخن خدا (در آیه فوق) همین است».

۶- علی [ع و فاطمه س در کنار بستر پیامبر ص]

علیه السلام و فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر صلی الله علیه و آله شیخ مفید (ره) نقل می‌کند: سپس بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت و وخیم شد، امیر مؤمنان علی علیه السلام در کنار بسترش بود، همین که نزدیک بود روح از بدنش مفارقت کند، به علی علیه السلام فرمود: «سرم را بر دامن خود بگیر، زیرا که امر الهی فرا رسید، وقتی که روح از پیکرم بیرون رود، آن را با دست خود بگیر و بر روی خود بکش، آنگاه مرا به جانب قبله بگذار، و کار (غسل و کفن) مرا خودت انجام بده، و قبل از همه مردم بر جنازه‌ام نماز بخوان، و از من جدا نشو تا مرا بخاک بسپاری، و از درگاه خداوند درخواست کمک کن».

(۱) ممتحنه: ۱۲

الأنوار البهیة، ص: ۳۵

حضرت علی علیه السلام سر آن حضرت را بر دامن گرفت، آن حضرت بی‌هوش شد، فاطمه علیها السلام خود را بر روی آن حضرت افکند، در حالی که به چهره پدر نگاه می‌کرد، می‌گریست و این شعر (ابو طالب) را می‌خواند:

و ایضاً یستسقی الغمام بوجه شمال الیتامی عصمه للارامل: «و سفید روئی که مردم به برکت روی او، طلب باران می‌کنند، او که فریاد رس یتیمان و پناه بیوه‌زنان است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را گشود و با آواز آهسته فرمود: این گفتار عمویت ابو طالب است، آن را نگو، بلکه این آیه را بخوان:

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ

: «محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، و پیش از او رسولانی نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب برمی‌گردید؟» (۱).

در این هنگام فاطمه علیها السلام گریه طولانی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او اشاره کرد که نزدیک بیا، فاطمه علیها السلام نزدیک رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله آهسته به او سخنی گفت، که روی فاطمه علیها السلام از آن سخن شکوفا گردید، سپس در آغوش علی علیه السلام روح آن حضرت، به لقای الهی شتافت.

در حدیث آمده: از فاطمه علیها السلام پرسیده شد: «آن سخنی که پیامبر صلی الله علیه و آله به طور آهسته به تو فرمود، و تو خوش حال شدی، چه بود؟».

فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود که نخستین شخص هستم که به او می‌پیوندم و چندان نمی‌گذرد، که به پدرم ملحق می‌شوم، همین مژده موجب رفع اندوه، و باعث خرسندی من گردید».

(۱) آل عمران - ۱۴۴.

این فراز، به ما می‌آموزد که بجای شعر، تا حد امکان از آیات قرآن بیاموزیم و بهره‌مند گردیم.
الأنوار البهیة، ص: ۳۶

۷- حسن و حسین در کنار پیامبر [ص و سفارش آن حضرت]

صلی الله علیه و آله و سفارش آن حضرت مرحوم صدوق (ره) از ابن عباس نقل می‌کند، حسن و حسین علیهما السلام در این هنگام شیون زنان و با دیدگان پراشک وارد خانه شدند و خود را به روی رسول خدا صلی الله علیه و آله افکندند، حضرت علی علیه السلام خواست آنها را از آن حضرت، جدا سازد، که پیامبر صلی الله علیه و آله به هوش آمد و فرمود:
یا علی دعنی اشمهما و یشمانی، و اترود منهما و یتزودان منی ...
: «ای علی! بگذار من آنها را ببوم و آنان مرا ببینند، من از دیدار آنها توشه بگیرم و آنها از دیدار من توشه بگیرند، بدان که این دو فرزند، بعد از من، ستمها خواهند دید، و با ظلم کشته می‌شوند»، این سخن را سه بار فرمود «۱».

۸- پرواز روح پیامبر [ص در آغوش علی ع]

صلی الله علیه و آله در آغوش علی علیه السلام در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به سوی علی علیه السلام دراز کرد، و آن حضرت را به سوی خود کشید تا اینکه او را با خود به زیر روپوشی که به رویش افکنده بودند برد و دهان مبارک خود را بر دهان علی علیه السلام نهاد، و مدتی طولانی با او راز گفت، در این حال که پیامبر صلی الله علیه و آله در آغوش حضرت علی علیه السلام بود، روحش به پرواز در آمد [و حادثه رحلت جانشوز پیامبر صلی الله علیه و آله رخ داد].
امام علی علیه السلام از زیر جامه بیرون آمد، و به حاضران رو کرد و فرمود:
اعظم الله اجورکم فی نبیکم فقد قبضه الله
: «خداوند شما را در سوگ پیامبرتان، اجر عظیم عطا کند، همانا خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به سوی خود برد».
در این هنگام صدا و فریاد گریه و شیون از خانه پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست.

(۱) و سه بار فرمود: «خدا لعنت کند آنان را که به این دو، ستم می‌نمایند» (کحل البصر، ص ۱۹۴) - مترجم.
الأنوار البهیة، ص: ۳۷

۹- اجتماع جبرئیل و میکائیل و امام علی علیه السلام در لحظه رحلت

علمانه طبرسی (ره) و دیگران در اینجا روایتی را نقل می‌کنند که خلاصه‌اش این است: پیامبر صلی الله علیه و آله به فرشته مرگ (عزرائیل) فرمود: «آنچه را مأمور هستی، انجام بده».
جبرئیل که در آنجا حاضر بود، به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «این آخرین نزول من به دنیا است، همانا مقصود من از آمدن به دنیا تو بودی».
پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: «ای حبیب من جبرئیل، نزدیک من بیا»، جبرئیل نزدیک شد و در جانب راست پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، و میکائیل در جانب چپ آن حضرت ایستاد، و فرشته مرگ (عزرائیل) مشغول قبض روح مقدس

آن حضرت گردید، در این لحظه، روح پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض شد، در حالی که دست علی علیه السلام در زیر گلوی آن حضرت بود، و جان شریف پیامبر صلی الله علیه و آله از میان دست علی علیه السلام بیرون رفت، علی علیه السلام دست خود را بلند کرد، و بر روی خود کشید، سپس روی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به سوی قبله نمود، و چشמהای او را بست، و روپوش را بر روی آن حضرت کشید و آنگاه آماده انجام امور مربوط به غسل و کفن آن حضرت گردید.

در این هنگام صدای فاطمه علیها السلام به گریه بلند شد، و مسلمانان آه و ناله سر دادند و خاک بر سر می ریختند. شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که مسموم شده بود، در روز دوشنبه ۲۸ صفر سال ۱۱ هجری رحلت کرد.

و در کتاب مناقب آمده: فاصله بین ورود آن حضرت به مدینه تا وفاتش، ده سال بود، و آن حضرت قبل از غروب خورشید، در سن ۶۳ سالگی رحلت کرد.

الأنوار البهیة، ص: ۳۸

علامه ثعلبی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مقارن ظهر از دنیا رفت.

۱۰- تسلیت حضرت خضر [ع به اهل بیت پیامبر ص]

علیه السلام به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله طبق روایت ثعلبی، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، حضرت خضر پیامبر علیه السلام به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و در کنار در خانه ایستاد، در حالی که جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله در میان خانه بود، و علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام در آن خانه، کنار جنازه بودند، خضر علیه السلام خطاب به آنها چنین گفت:

السلام علیکم یا اهل البیت ...

: «سلام بر شما ای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هر انسانی مرگ را می چشد، و قطعاً خداوند در روز قیامت، پاداش شما را به طور کامل خواهد داد، همانا طبق سنت خدا، در عوض هر کس که از دنیا می رود، جانشینی است، و در هر مصیبتی تسلیتی است، و در برابر هر چیز فوت شده، تدارک و جبرانی وجود دارد، بر خدا توکل و اعتماد کنید، و من از درگاه خدا برای خود و شما طلب آمرزش می کنم».

اهل خانه، صدای خضر علیه السلام را می شنیدند، ولی خودش را نمی دیدند، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «او برادرم خضر علیه السلام است، که شما را در مصیبت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیت می دهد».

۱۱- سخنی فاجعه فراق پیامبر [ص بر امام علی ع و سایر مردم]

صلی الله علیه و آله بر امام علی علیه السلام و سایر مردم برای آنکه شدت مصیبت فراق جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله را دریابید، و به میزان شدت تأثر و رنج امیر مؤمنان علی علیه السلام پی ببرید، به سخنی که امام علی علیه السلام در این مورد فرموده، گوش جان فرا بدهید:

فنزله من وفاء رسول الله (ص) ما لم اكن اظن الجبال لو حملته عنوة كانت تنهض به، فرأيت الناس من أهل بيتي ما بين جازع لا يملك جزعه

الأنوار البهیة، ص: ۳۹

و لا- يضبط نفسه و لا- يقوى على حمل فادح ما نزل به، قد اذهب الجزع صبره، و اذهل عقله و حال بينه و بين الفهم و الافهام و

الاستماع ...

: «از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آنچنان غم و اندوه بر من وارد گردید که گمان نمی‌کردم که اگر کوهها را به برداشتن آن بار سنگین مجبور می‌کردند توان تحمل آن را داشته باشند، می‌دیدم جمعی از اهل بیت خود را که بی‌تابی می‌کنند و نمی‌توانند اندوه جانکاه و سنگین این فاجعه را تحمل نمایند، رنج فراق، تاب و توان آنها را ربوده و عقلشان را از کار انداخته، و آنها را از دریافت سخن و گفتگو درمانده کرده است...».

و نیز می‌دیدم: سایر مردم را که از دودمان عبدالمطلب نبودند به همدیگر تسلیت می‌گفتند، و همدیگر را به صبر و تحمل، دعوت می‌کردند، و بعضی در گریه و ناله، با اهل بیت علیهم السلام هم‌نوا بودند، ولی من خودم را به صبر و تحمل وادار کرده، لب فرو بستم، و به انجام وصیتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد غسل، کفن، حنوط، نماز، دفن، و جمع‌آوری و تنظیم قرآن، مشغول گشتم، اشکهای بی‌اختیار، و آههای غمبار، و شعله‌های آتش سوزان دل داغدارم و بزرگی فاجعه، مرا از کار تجهیز جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله بازداشت، تا اینکه در تمام این موارد، حق واجب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را بطور شایسته انجام دادم، و مأموریت خود را با صبر و تحمل به پایان رساندم».

مرحوم کلینی (ره) از امام باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، آن شب بر آل محمّد صلی الله علیه و آله (بر اثر سختی و ناراحتی) به قدری طولانی گذشت که گمان کردند از آن پس، آسمان بر آنها سایه نمی‌افکند، و زمین از حمل آنها عاجز است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشان و دیگران را تنها گذاشت و رفت، آنها در این حال بودند که شخصی آمد، صدای او را می‌شنیدند ولی خودش را نمی‌دیدند و گفت:

«سلام بر شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ...» [این همان خضر علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۴۰

بود که گفتارش قبلاً ذکر شد].

در قسمت پایان این سخن آمده که مرد ناشناس گفت:

«هر کس در قیامت از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است، و زندگی دنیا جز متاع فریبا، چیزی نیست، خداوند شما را برگزید و بر دیگران برتری بخشید و پاک نمود، و شما را از خاندان پیامبر خود ساخت، و علم خود را به امانت نزد شما نهاد و شما را میراث دار کتاب خود نمود».

۱۲- اندوه جانکاه فاطمه علیها السلام و ماجرای مصحف او

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند روح مبارک پیامبرش را قبض کرد، آنچنان فاطمه علیها السلام محزون گردید که اندازه آن را غیر از خدا نمی‌داند، خداوند فرشته‌ای را به سوی فاطمه علیها السلام فرستاد، تا دل غمبار او را تسلی دهد و با او گفتگو کند.

فاطمه علیها السلام این موضوع را به علی علیه السلام خبر داد.

امام علی علیه السلام به او فرمود: هرگاه آمدن فرشته را احساس کردی و صدای او را شنیدی به من اطلاع بده.

فاطمه علیها السلام حضور فرشته را به علی علیه السلام خبر داد، آن حضرت هر چه را که از فرشته می‌شنید می‌نوشت، تا اینکه از همین نوشتار، مصحفی به وجود آمد «۱» امیر مؤمنان علیه السلام در مورد محتوای این مصحف فرمود: «چیزی از حلال و حرام، در آن نیست، ولی علم تمام اموری که در آینده واقع می‌شود، در آن ثبت است».

و در روایت دیگر آمده: جبرئیل به حضور فاطمه علیها السلام می‌آمد، و او را در مورد فراق پدرش به نیکوئی تسلیت می‌داد و

خاطرش را آرام و شاد می‌کرد (۲)»

- (۱) یعنی کتابی تشکیل شد، که از آن به عنوان «مصحف فاطمه» یاد می‌شود (مترجم).
 (۲) این روایت در اصول کافی (ج ۱ ص ۴۵۸- باب مولد الزهراء علیها السلام حدیث یک) الأنوار البهیة، ص: ۴۱

و نیز روایت شده: زنه‌ای بنی هاشم به حضور فاطمه علیها السلام می‌آمدند و در فضائل و شأن پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می‌گفتند. فاطمه علیها السلام به آنها می‌فرمود: «از شمردن خصلتهای نیک پیامبر صلی الله علیه و آله بگذرید، و بر شما باد که دعا کنید» [یعنی برای من دعا کنید که خداوند در مورد بار سنگین مصیبت فراق جانسوز رسول خدا صلی الله علیه و آله به من صبر و تحمّل عنایت فرماید]

و پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

من اصیب بمصیبه فلیذکر مصیبتی بی فأنها من اعظم المصائب

: «کسی که دستخوش مصیبتی می‌گردد مصیبتی را به یاد آورد که در فقدان من بر او وارد شد، زیرا آن مصیبت بزرگترین مصائب است».

۱۳- اشعار امیر مؤمنان [ع در سوگ پیامبر ص]

علیه السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی علیه السلام در سوگ رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین مرثیه خواند:

آمده که ترجمه‌اش چنین است:

امام صادق علیه السلام فرمود: «فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۷۵ روز در دنیا بود، در این مدت از فراق پدر، بسیار محزون بود. جبرئیل نزد او می‌آمد و او را تسلیت نیک می‌داد، و خاطرش را آرام می‌کرد، و از پدرش و مکان پدرش به او خبر می‌داد، و همچنین اخبار آینده را در مورد حوادثی که بر فرزندان او وارد می‌شود، به او خبر می‌داد، و حضرت علی علیه السلام آن را می‌نوشت».

حضرت امام خمینی (ره) در گفتاری پس از بیان این روایت، می‌فرماید: «من این شرافت و فضیلت را از همه فضائلی که برای حضرت زهرا علیها السلام ذکر کرده‌اند- با اینکه آنها هم فضائل بزرگی است- این فضیلت را من بالاتر از همه می‌دانم که برای غیر انبیاء هست، برای کسی دیگر حاصل نشده، و با این تعبیری که مراد داشته است جبرئیل در این هفتاد و چند روز، برای هیچ کس تاکنون وارد نشده، و این از فضائلی است که از مشخصات حضرت صدیقه سلام الله علیهاست» (صحیفه نور، ج ۱۹ ص ۲۷۹)-

مترجم

الأنوار البهیة، ص: ۴۲ الموت لا والد یقی و لا ولد هذا السبیل الی ان لا تری احدا

هذا التبی و لم یخلد لامته لو خلد الله خلقا قبله خلدا

للموت فینا سهام غیر خاطئه من فاته الیوم سهم لم یفته غدا: «مرگ نه پدر و نه فرزند را باقی می‌گذارد، و برنامه مرگ همچنان ادامه دارد تا همه بمیرند».

مرگ، حتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را برای امتش باقی نگذاشت، اگر خداوند کسی را قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله

باقی می گذاشت، او را نیز باقی می گذاشت.

ناگزیر ما آماج تیرهای مرگ که خطا نمی روند واقع می شویم، که اگر امروز کسی مورد اصابت تیر مرگ نشد، فردا او را از یاد نمی برد».

۱۴- چگونه غسل و کفن رسول خدا [ص]

اشاره

صلی الله علیه و آله هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام خواست تا پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل دهد، چشمهای پیامبر صلی الله علیه و آله را با دستمالی بست و فضل ابن عباس (پسر عمویش) را طلبید، و به او فرمود تا آب بیاورد، آنگاه علی علیه السلام پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله را از جانب گریبان تا مقابل ناف، پاره کرد و مشغول غسل و حنوط شد. فضل بن عباس آب می آورد و علی علیه السلام را کمک می کرد، و فرشتگان نیز آن حضرت را در غسل دادن، یاری می کردند، علی علیه السلام پیکر مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله را در درون پیراهنش غسل داد.

شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب از حرث بن یعلی بن مرّه از پدرش و او از جدش نقل می کند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، پیکر آن حضرت را با روپوشی پوشانیدند، علی علیه السلام در کنار روپوش، صورتش را بر کف دستهایش نهاد (سر در گریبان کرد)، در این حال، باد گوشه‌های روپوش را به صورت او می نواخت، و مردم پشت در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و در مسجد، با صدای بلند گریه می کردند. در این هنگام صدائی شنیدیم که گوینده‌ای می گفت:

الأنوار البهیة، ص: ۴۳

«پیامبر شما پاک و پاکیزه است، او را بدون غسل دفن کنید».

دیدم امیر مؤمنان علیه السلام بی صبرانه سرش را بلند کرد و فرمود:

اخشأ عدو الله، فأنه امرنی بغسله و کفنه و دفنه و ذاک سنه

: «ای دشمن خدا خاموش باش، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مرا به غسل دادن و کفن کردن و دفن پیکرش، امر فرموده است، و این امور، سنت است».

سپس منادی دیگری ندا کرد: «ای علی! بدن پیامبر صلی الله علیه و آله را بپوشان، و پیراهنش را از تنش بیرون نیاور».

گفتار جگرسوز علی علیه السلام هنگام غسل دادن

در نهج البلاغه (خطبه ۲۳۵) آمده: علی علیه السلام هنگام غسل دادن و کفن کردن پیکر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

بابی انت و امی یا رسول الله ...

: «پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! با مرگ تو چیزی قطع شد که با مرگ دیگری قطع نشد، و آن نبوت و اخبار و آگاهی از آسمان بود. مصیبت تو این امتیاز را دارد که از یک جهت تسلی دهنده است، یعنی پس از مصیبت رحلت تو، مرگهای دیگر، چندان سخت نیست، ولی از جهت دیگر این مصیبت همگانی است و همه مردم به خاطر تو داغدار و سوگمندند، اگر نه این بود که تو مرا امر به صبر فرموده‌ای، و از بی تابی نهی کرده‌ای، آن قدر گریه می کردم که اشکهای مخزن چشمم تمام شود. و این درد جانکاه همیشه برایم باقی بود، و حزن و اندوهم، همیشگی و دائم می شد، تازه اینها در برابر مصیبت رحلت تو کم بود، حیف و

افسوس که نمی‌توان مرگ تو را بازگردانید، و آن را دفع کرد، پدر و مادرم به فدایت، ما را به پیشگاه پروردگارت یاد کن و ما را هنگام ورود به بهشت فراموش نکن».

و طبق روایت شیخ طوسی (ره)، علی علیه السلام پس از غسل، روپوش را
الأنوار البهیة، ص: ۴۴

از روی پیامبر صلی الله علیه و آله برداشت و سپس خود را به روی او افکند و صورتش را بوسید و سپس روپوش را بر روی آن بزرگوار انداخت.

و در کتاب فقه الرضا علیه السلام نقل شده: حضرت علی علیه السلام پس از آنکه از غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله فارغ شد، به چشمانش نگریست، چیزی در چشمان او دید، خود را به روی آن حضرت افکند و زبان خود را به درون چشم پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و گردش داد و پاک کرد، و عرض کرد: «پدرم و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، درود خدا بر تو باد که پاک‌زادی و پاک‌مردی».

و در کتاب بصائر الدرجات از ابو رافع [غلام آزادشده پیامبر صلی الله علیه و آله] نقل شده: هنگام غسل دادن، علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوی (رازگوئی) نمود.

مطابق روایت دیگر، هنگامی که علی علیه السلام از غسل دادن پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و حنوط فارغ شد، آن حضرت را در سه جامه کفن کرد، که دو جامه آن جامه‌های سفید صحاری «۱» بودند و یک جامه آن از برد یمنی سرخ رنگ بود.

۱۵- انتقال علم پیامبر [ص به علی ع]

صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام به نقل قطب راوندی، امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد، هنگامی که وفات کرد، هفت دلو آب از چاه «غرس» بکشم، و با آن آب او را غسل دهم، و پس از غسل، هر کس را که در آن خانه است بیرون کنم، و به من فرمود: «وقتی که همه را بیرون کردی، دهان خود را بر دهان من بگذار، و از آنچه تا روز قیامت در دنیا واقع می‌شود بپرس!».

به دستور آن حضرت رفتار کردم، و او از آنچه را تا قیامت رخ می‌دهد به من

(۱) صحار، قریه‌ای در یمن که آن جامه به آن قریه منسوب است.

الأنوار البهیة، ص: ۴۵

خبر داد. هیچ گروهی نیست مگر اینکه من گمراهان آنان را از طرفداران حق می‌شناسم.

۱۶- چگونه نماز بر جنازه پیامبر [ص]

صلی الله علیه و آله سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: سلمان گفت: من در آن هنگام که امیر مؤمنان علیه السلام بدن مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد، نزد آن حضرت آمدم، پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت نموده بود که علی علیه السلام بدن او را غسل دهد، و به او خبر داده بود که هنگام غسل، هر عضوی از اعضای بدن را که بخواهد حرکت دهد، خود به خود حرکت داده می‌شود، و علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود: چه کسی به هنگام غسل، مرا کمک می‌کند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: جبرئیل تو را کمک می‌نماید.

سلمان گفت: هنگامی که علی علیه السلام پیکر رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داد و کفن کرد، من و ابو ذر و مقداد و

فاطمه علیها السّلام و حسن و حسین علیهما السّلام را وارد خانه کرد، و خود جلو ایستاد و ما پشت سر او صف کشیدیم، و بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواند (و ما اقتدا کردیم)، و آن زن [عایشه] در حجره بود، و از این قسمت اطلاعی نداشت، زیرا جبرئیل جلو بینائی او را گرفته بود.

و از شیخ مفید (ره) روایت شده: وقتی که علی علیه السّلام از غسل و کفن نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله فارغ شد، به پیش رفت و تنها بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند و هیچ کس در نماز خواندن با او شرکت نکرد، در آن هنگام مسلمانان در مسجد در این باره گفتگو می کردند که چه کسی بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند، و او را در کجا به خاک بسپارند؟، امیر مؤمنان علی علیه السّلام نزد آنها رفت و به آنها فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در زندگی و مرگ، امام و پیشوای ما است، و شما دسته دسته بیائید و بدون امام

الأنوار البهیة، ص: ۴۶

جماعت، بر بدن او نماز بخوانید و بیرون بروید، و خداوند متعال هیچ پیامبری را در مکان خود قبض روح نکرد، مگر اینکه رضایت داشت در همان مکان دفن گردد، و من بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همان حجره‌ای که از دنیا رفته، دفن می کنم. مردم گفتار علی علیه السّلام را پذیرفتند و طبق آن رفتار نمودند.

مرحوم کلینی (ره) از ابو مریم انصاری نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السّلام پرسیدم: نماز بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه انجام شد؟

امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از آنکه علی علیه السّلام او را غسل داد و کفن کرد، جامه‌ای بر بدن او کشید، سپس ده نفر از مسلمانان را وارد خانه کرد، آن ده نفر، اطراف بدن پیامبر صلی الله علیه و آله طواف کردند، آنگاه امیر مؤمنان، در وسط آنها ایستاد و فرمود:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا: «همانا خداوند و فرشتگانش بر محمد صلی الله علیه و آله درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود بفرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمائش باشید» (۱) مسلمانان نیز همین آیه را قرائت می کردند، به همین ترتیب همه مردم مدینه و اطراف بر آن حضرت نماز خواندند (۲).

امام باقر علیه السّلام فرمود: روز دوشنبه و شب سه‌شنبه و روز سه‌شنبه بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خواندند، حتی خویشان و نزدیکان آن حضرت نیز نماز خواندند، ولی اهل سقیفه (عمر و ابو بکر و طرفدارانشان) برای نماز، حاضر نشدند. حضرت علی علیه السّلام بریده (۳) را نزد آنها فرستاد و پیام

(۱) احزاب- ۵۶.

(۲) ناگفته نماند که نماز اصلی همان نماز علی علیه السّلام بود، و بقیه جنبه مصلحت و تقیه را داشت (مترجم)

(۳) منظور، «بریده اسلمی» است که از پیشگامان طرفداران علی علیه السّلام و تشیع است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۴۷

داد که آنها بیایند و نماز بخوانند، ولی آنها نیامدند و جریان بیعت گرفتن آنها از مردم، تا بعد از دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله طول کشید [اف بر تو ای روزگار، چه کردی، ریاست تو آن قدر فریبا بود که حتی به خاطر آن، جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله را گذاشتند و سرگرم امور دنیا شدند!!].

قاسم صقیل می گوید: به ناحیه مقدّسه امام زمان علیه السّلام نامه‌ای این چنین نوشتم:

«فدایت کردم، آیا امیر مؤمنان علی علیه السّلام بعد از غسل دادن پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله، خودش غسل (میت) کرد؟».

آن حضرت جواب داد: «پیامبر صلی الله علیه و آله پاک و پاکیزه است، ولی امیر مؤمنان علی علیه السّلام غسل کرد و سنت بر این جاری شده است» [یعنی غسل کردن (به عنوان غسل میت) سنت است، و آن حضرت بر اساس این سنت غسل نمود].

۱۷- ماجرای دفن جنازه رسول خدا [ص]

صلی الله علیه و آله شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد] چنین روایت کرده است: هنگامی که مسلمانان بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خواندند، عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) شخصی را نزد «أبی عبیده جراح» که گور کن اهل مکه بود فرستاد، و او گور بدون لحد (شکاف درون جانبی قبر) حفر می کرد، و شخصی را نزد «زید بن سهل» که قبر کن اهل مدینه بود، و قبر لحددار حفر می نمود فرستاد، و از هر دو آنان خواست تا قبری حفر کنند، و عرض کرد: «خدایا! تو هر چه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله [از قبر بدون لحد یا با لحد] شایسته است، برگزین».

در این هنگام «زید بن سهل» از راه رسید، حاضران به او گفتند: قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را تو حفر کن. او قبری را با لحد، برای آن حضرت حفر کرده و آماده نمود. امام علی علیه السّلام همراه عباس و فضل بن عباس، و اسامه بن زید وارد قبر شدند، تا کار دفن

الأنوار البهیة، ص: ۴۸

جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را به عهده بگیرند [و چون همه آنها از مهاجران بودند] انصار (مسلمانان مدینه) از بیرون خانه فریاد زدند: ای علی! ما خدا را امروز به یاد تو می آوریم که ننگداری حق ما از میان برود، از ما نیز مردی را وارد قبر کن، تا ما نیز در فضیلت دفن پیامبر صلی الله علیه و آله بهره مند گردیم.

حضرت علی علیه السّلام در میان آن همه مسلمانان انصار فرمود: «اوس بن خولی» بیاید، اوس [دارای امتیازاتی بود مانند اینکه:] او در جنگ بدر شرکت نموده بود، و مردی دانشمند از قبیله خزرج از طایفه بنی عوف بود.

اوس وارد خانه شد، علی علیه السّلام به او فرمود: در قبر فرود آی. او داخل قبر شد، و علی علیه السّلام پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله را روی دست خود نهاد و به اوس داد، و اوس جنازه را گرفت و در میان قبر نهاد.

آنگاه علی علیه السّلام به اوس فرمود: بیرون بیا. او بیرون آمد. علی علیه السّلام وارد قبر شد و جامه کفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یکسو زد و صورت حضرت را از جانب راست، رو به قبله بر زمین نهاد، سپس خشتها را چیده و خاک بر روی آن ریخت «۱».

روایت شده: علی علیه السّلام ظاهر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را چهار گوش ساخت.

نیز نقل شده، امام صادق علیه السّلام فرمود: «شقران، غلام آزادشده رسول خدا صلی الله علیه و آله قطیفه‌ای بر روی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله افکند».

و نیز فرمود: حضرت علی علیه السّلام خشتی بر قبر نهاد و فرمود: قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله با سنگریزه‌های سرخ رنگ پوشیده شده است.

و از حمیری [عبد الله بن جعفر] نقل شده: علی علیه السّلام ظاهر قبر رسول

(۱) این فراز حدیث تاریخی، یکی از درسهای بزرگی است که به ما می آموزد، احترام و تجلیل از یک «رزمنده آگاه» است، امام علی علیه السّلام در میان آن همه مسلمانان انصار، «اوس» را برگزید، چرا که او رزمنده جنگ بدر، و فردی دانشمند و آگاه بود. آری، جهاد و علم آنچنان به او عظمت بخشید که افتخار آن را یافت تا جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله را در میان قبر بگذارد

(مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۴۹

خدا صلی الله علیه و آله را به اندازه یک وجب و چهار انگشت از زمین بلند کرد، و آب بر آن پاشید و فرمود:
و السنّة ان ترشّ علی القبر ماء: «پاشیدن آب بر روی قبر، سنّت است».

۱۸- اجتماع کزویان در مراسم خاکسپاری جنازه پیامبر [ص]

صلی الله علیه و آله در کتاب بصائر الدرجات از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:
پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، جبرئیل و فرشتگان و روح که در شب قدر بر زمین فرود می‌آید، کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، پرده از روی چشم علی علیه السلام برداشته شد، دید از آخر آسمانها تا زمین پر از فرشته است و آنها در غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام همکاری می‌کنند، و در نماز بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله و حفر قبر شرکت نموده‌اند، سوگند به خدا کسی جز فرشتگان برای پیامبر صلی الله علیه و آله قبر نکند، تا آنکه وقتی جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قبر گذاشته شد، فرشتگان با آن چند نفر وارد قبر شدند، و در نهادن جنازه در میان قبر، با آنها شرکت نمودند، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن گفت، و پرده از جلو گوش علی علیه السلام برداشته شد و شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش او (علی علیه السلام) را به فرشتگان می‌کند.
علی علیه السلام گریه کرد و شنید که فرشتگان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض می‌کنند: «ما تا آخرین حدّ توان خود در خدمت علی علیه السلام هستیم، و در خدمتگزاری به او کوتاهی نمی‌کنیم، او بعد از تو صاحب ما است، جز آنکه پس از این بار، ما را با چشمان خود نخواهد دید».

۱۹- پیوند تنگانگ امام علی [ع با پیامبر ص]

علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله در فرازی از یکی از خطبه‌های امام علی علیه السلام در نهج البلاغه [خطبه ۱۹۷] درباره چگونگی رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و نماز بر جنازه آن حضرت،
الأنوار البهیة، ص: ۵۰
و مسأله دفن، چنین آمده است:
و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله ...
: «اصحاب و یاران محمّد صلی الله علیه و آله که حافظان و نگهبانان اسرار او هستند، به خوبی می‌دانند که من حتّی یک لحظه به معارضه (با فرمانها و احکام) الهی و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته‌ام، بلکه با جانبازی در صحنه‌های نبردی که قدمهای شجاعان می‌لرزید و فرار را بر قرار اختیار می‌کردند، با پیامبر صلی الله علیه و آله مواسات نمودم، و این شجاعتی است که خداوند مرا به آن گرامی داشته است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سرش بر سینه‌ام قرار داشت، قبض روح گردید».

و لقد سالت نفسه فی کفّی و امرتها علی وجهی: «و جانش در دستم جریان یافت، و آن را به چهره‌ام کشیدم».

من عهده‌دار غسل دادن آن حضرت شدم، فرشتگان مرا در این امر یاری نمودند، و گویا در و دیوار خانه‌اش شیون می‌نمودند. گروهی (از فرشتگان) به زمین می‌آمدند، و گروهی به آسمان می‌رفتند. گوشم از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز می‌خواندند خالی نمی‌شد، تا آنگاه که او را در ضریح خود، به خاک سپردیم. بنابراین چه کسی به پیامبر صلی الله علیه و آله در

هنگام زندگی و مرگ از من سزاوارتر است».

مؤلف گوید: گاهی گفته می‌شود که منظور از جمله «سیلان نفس» که در بالا ذکر شد، وزیدن آخرین نفس در هنگام قطع نفس‌ها است، و بعضی گفته‌اند منظور از «نفس»، خون پیامبر صلی الله علیه و آله است، چرا که گفته شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام وفات، خون اندکی قی کرد، و علی علیه السلام آن را گرفت و به چهره‌اش کشید، خداوند به معنی حقیقی این جمله آگاهتر است.

۲۰- ناگواری شدید روز رحلت پیامبر [ص برای فاطمه س] صلی الله علیه و آله برای فاطمه علیها السلام

شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد] نقل می‌کند: بیشتر مردم در خاکسپاری

الأنوار البهیة، ص: ۵۱

جنازه مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر نبودند، و این به خاطر کشمکش و گفتگوئی بود که بین مهاجرین و انصار درباره خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده بود. از این رو نماز بر جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از بیشتر آنان فوت گردید. [و باز باید گفت: اف بر تو ای روزگار! که به خاطر ریاست دنیا، حتی افرادی در خاکسپاری جنازه پیامبر صلی الله علیه و آله سرباز زدند و نمازشان فوت شد، با اینکه ادعای مسلمانی می‌کردند!!].

در آن روز، فاطمه علیها السلام از شدت اندوه فریاد می‌زد:

وا سواة صباحاه! «وای از بدی این روز، و چه بد بامدادی که در زندگیم رخ داد!»

أبو بکر این سخن را شنید و به فاطمه علیها السلام گفت: «براستی که روز تو، بد روزی است».

ابن عبد ربیه (دانشمند معروف اهل تسنن) در کتاب «العقد الفرید» از انس بن مالک نقل می‌کند که گفت: هنگامی که از خاکسپاری جنازه مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله فارغ شدیم، فاطمه علیها السلام به سوی من آمد و فرمود: «ای انس! چگونه دل شما قبول کرد که خاک بر چهره پیامبر صلی الله علیه و آله بریزید؟» سپس فاطمه علیها السلام صدا به گریه بلند کرد و فریاد زد:

یا أبتاه! اجاب ربّنا دعاه یا أبتاه! من ربّه ما ادناه : «ای پدر جان! که دعوت حق را اجابت کرد، ای پدر جان که پروردگارش او را به نزد خود برد».

[پایان نور اول]

الأنوار البهیة، ص: ۵۲

چند سخن سازنده از پیامبر [ص]

صلى الله عليه وآله [تنظیم از: مترجم] - انّ الله يحبّ اذا انعم على عبد ان يری اثر نعمته عليه و يبغض البوس و التّبؤس: «خداوند دوست دارد که چون نعمتی به بنده‌اش دهد، اثرش (مانند سخاوت، انفاق، وسعت دادن به زندگی خانه) را در او ببیند، ولی خداوند بنده فقیرنمای گدا صفت را دشمن دارد»

[تحف العقول، ص ۶۰]

- من ارضی سلطانا بما یسخط الله، خرج من دین الله: «هر کس سلطانی را خوشنود کند، که این خوشنودی موجب خشم خدا گردد، او از مرز دین خدا خارج شده است»

[تحف العقول، ص ۶۱]

– لو كان الدین معلّقاً بالثّریّا لتناولہ رجال من ابناء الفارس: «اگر دین به ستاره ثریّا بسته باشد، و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس (ایرانیان) آن را در اختیار خود خواهند گرفت»
[مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۸]
الأنوار البهیة، ص: ۵۳

معصوم دوّم[: حضرت فاطمه زهرا س]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت زهرا سلام الله علیها

الأنوار البهیة، ص: ۵۴

نور دوّم:

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سرور زنان دو جهان، و پاره تن خاتم پیامبران، و مادر امامان معصوم، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، که شاعر در شأن او می گوید:

مشکاة نور الله جلّ جلاله زیتونه عمّ الوری برکاتها: «فاطمه علیها السّلام چراغدان چراغ نور خداوند متعال است، و زیتون آن چراغ نور می باشد که برکات آن همه ما سوی الله را فرا گرفته است».

«درودهای خدا بر او و بر پدر و شوهر و فرزندان او باد».

فاطمه علیها السّلام در روز بیستم جمادی الاولی در چهل و پنجمین سال ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله [سال پنجم بعثت] دیده به جهان گشود، چنانکه این مطلب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

در اینجا برای آشنائی با این بانوی ارجمند و گرامی، به مطالب زیر توجه کنید:

[میلاد و حیات]

۱- سر آغاز تکوین حضرت زهرا [س]

علیها السّلام علّامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار نقل می کند: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در سرزمین ابطح [روی ریگهای مسیر سیل، در بین مکه و منی] نشسته بودند.

چند نفر از مسلمین مانند عمّار یاسر، منذر بن ضحّاح، أبو بکر، عمر، علی بن

الأنوار البهیة، ص: ۵۵

أبی طالب علیه السلام، عبّاس بن عبد المطلب و حمزه در محضر آن حضرت بودند.

ناگاه جبرئیل به صورت اصلی خود که بسیار بزرگ بود و بالهایش بر افق مشرق و مغرب گسترده شده بود «۱» به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و صدا زد:

«ای محمّد صلی الله علیه و آله! خداوند بزرگ بر تو سلام می رساند، و به تو فرمان می دهد که چهل روز از خدیجه علیها السّلام کناره گیری کنی!» «۲».

انجام این دستور برای پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار دشوار بود، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه علیها السلام را دوست

داشت، و بسیار به او علاقه‌مند بود.

ناگزیر پیامبر صلی الله علیه و آله به این فرمان عمل کرد، چهل روز روزه گرفت، و شبهای آن را با عبادت به سر آورد، تا آنکه روزهای آخر فرا رسید. توسط عمّار یاسر برای خدیجه علیها السلام چنین پیام فرستاد:

«ای خدیجه! مبادا گمان کنی که کناره‌گیری من از تو، از روی بی‌مهری و بی‌اعتنائی است، بلکه پروردگرم مرا به آن فرمان داده است، تا امر خود را اجرا

(۱) از روایات فهمیده می‌شود که جبرئیل در تمام دوران نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سه بار با قیافه حقیقی‌اش ظاهر نشد: ۱- شب بعثت ۲- شب معراج ۳- مورد فوق (مترجم).

(۲) گویا کناره‌گیری پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت چهل روز از خدیجه علیها السلام برای آن بود که آن حضرت برای دریافت هدیه الهی که همان وجود مقدّس فاطمه علیها السلام باشد، آماده گردد، چنانکه در زیارتنامه فاطمه زهرا علیها السلام آمده:

و صلّ علی البتول الطاهره... فاطمه بنت رسولک و بضعة لحمه و صمیم قلبه و فلذة کبده و النخبة منك له و التحفة خصصت بها وصیة

: «خدایا درود بفرست بر بتول پاک... فاطمه دختر رسول خودت، و پاره تن و آرامبخش قلب او و جگر گوشه او و برگزیده‌ای از تو برای او، و تحفه‌ای که آن را به وصی خود اختصاص دادی»

این گونه کناره‌گیری بیانگر مقام بس ارجمند حضرت زهرا علیها السلام است که قلم از تحریر و تبیین آن عاجز است (مؤلف).
الأنوار البهیة، ص: ۵۶

کند، بنابراین مبادا جز خیر و سعادت گمان دیگری کنی، همانا خداوند هر روز چندین بار به وجود تو بر فرشتگان بزرگش مباحث می‌کند. بنابراین [وقتی که شب شد] در خانه را ببند و در بستر خود استراحت کن، و من در خانه فاطمه بنت اسد (مادر علی علیه السلام) هستم.

خدیجه علیها السلام روزی چند بار از فراق پیامبر صلی الله علیه و آله غمگین می‌شد، تا آنکه آن چهل روز به پایان رسید. در این هنگام جبرئیل نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

«ای محمّد! خداوند متعال سلام می‌رساند و به تو فرمان می‌دهد که برای دریافت تحیت و هدیه‌اش [وجود مقدّس فاطمه علیها السلام] آماده باش.

پیامبر: ای جبرئیل! آن هدیه الهی چیست؟

جبرئیل: من هم به آن آگاهی ندارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در این حال بود که میکائیل [فرشته مقرب دیگر الهی] از آسمان فرود آمد، طبقی که روی آن را با پارچه سندس یا استبرق بهشتی پوشانده بود همراه داشت، آن طبق را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد. در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد گردید و گفت:

«ای محمّد! خداوند، پروردگارت امر فرموده که امشب با این غذا، افطار کنی.»

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله هر شب هنگام افطار به من امر می‌فرمود: در خانه را باز بگذارم، تا هر کس مایل است وارد خانه شود [از غذای پیامبر صلی الله علیه و آله بهره‌مند گردد، با توجه به اینکه آن حضرت در آن وقت در خانه ابو طالب، یعنی در خانه علی علیه السلام بود].

من در کنار در خانه نشستم، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها وارد خانه شد، هنگامی که سرپوش را از روی طبق برداشت، یک خوشه خرما و یک خوشه الأنوار البهیة، ص: ۵۷

انگور «۱» در آن دید، از آنها میل فرمود تا سیر شد، و آب هم آشامید، سپس دست خود را برای شستشو دراز کرد، جبرئیل آب بر دست مبارکش ریخت، و میکائیل شستشو داد، و اسرافیل با دستمالی دست آن حضرت را خشک کرد، سپس باقیمانده غذا با ظرف آن به سوی آسمان بالا رفت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای نماز [نافله] برخاست. جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اکنون نماز بر تو حرام است «۲» تا به خانه نزد خدیجه علیها السلام بروی و با او همبستر شوی، زیرا خداوند با خود عهد کرده که در این شب، از صلب تو فرزندی پاک بیافریند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله پس از چهل روز کناره‌گیری برخاست و به سوی خانه خدیجه علیها السلام روانه گردید.

۲- خاطره جالب آن شب، از زبان خدیجه [س]

علیها السلام خدیجه علیها السلام می‌گوید: من در این مدت، به تنهایی انس گرفته بودم، وقتی شب می‌شد، سرم را می‌پوشاندم و پرده را می‌آویختم، و در خانه را می‌بستم و نماز خود را می‌خواندم، و چراغ را خاموش نموده و به بستر برای استراحت می‌رفتم، ولی در آن شب نه خواب بودم و نه بیدار که ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و حلقه در رازد و صدا زد: «کوبنده در کیست، که جز محمد صلی الله علیه و آله کسی آن را نمی‌کوبد؟». رسول خدا صلی الله علیه و آله با بیان شیرین و کلام دلنشین فرمود: «ای خدیجه! در را باز کن، من محمد صلی الله علیه و آله هستم».

(۱) شاید اختصاص به «خرما و انگور» به خاطر منافع بسیاری است که در این دو وجود دارد. و شاید انتخاب این دو میوه، اشاره به کثرت نسل فاطمه علیها السلام و کثرت برکات این نسل است، به علاوه درختهای این دو میوه، از زیادی گل آدم علیه السلام آفریده شده‌اند (مترجم).

(۲) ظاهر این است که منظور، نماز نافله است، زیرا آن حضرت، نماز واجب خود را قبل از افطار، انجام می‌داد (مؤلف).
الأنوار البهیة، ص: ۵۸

با شادی و خشنودی برخاستم و در را گشودم و آن حضرت وارد خانه شد، آن حضرت هر گاه وارد خانه می‌شد، ظرف آب می‌طلبید و وضو می‌گرفت و به طور اختصار دو رکعت نماز می‌خواند، و سپس به بستر خود می‌رفت، ولی آن شب آب نخواست و آماده نماز نشد، بازوی مرا گرفت و به بستر خود برد، وقتی که از مضاجعت برخاست، سوگند به خدا آن حضرت از من دور نشده بود که نور فاطمه علیها السلام را در رحم خود و سنگینی حمل را احساس کردم «۱».

۳- ایام بارداری خدیجه [س]

علیها السلام شیخ صدوق (ره) در کتاب امالی به سند خود از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گفت: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ولادت فاطمه زهرا علیها السلام چگونه بود؟». در پاسخ فرمود: «هنگامی که خدیجه علیها السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد، زنان قریش [از روی عناد و دشمنی که با پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱) ما از این فراز تاریخی، موضوع بسیار مهم و ژرفی را کشف می‌کنیم و آن این است که برنامه سرآغاز ولادت حضرت زهرا علیها السّلام با سایر فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله فرق داشت، و آن این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله با برنامه چهل روزه خود (که شبها عبادت می‌کرد و روزها روزه می‌گرفت) جنبه‌های معنوی خود را بالا-برد، و جنبه جسمانی او تضعیف گردید، وانگهی با غذای بهشتی خرما و انگور، مرحله دیگری از معنویت بر این برنامه معنوی و عرفانی افزوده شد، و در نتیجه بر اساس قانون مسلم وراثت، که خصلت‌های پدر و مادر به فرزند منتقل می‌شود، اصل مایه و سلول اولیه حیاتی پیامبر صلی الله علیه و آله، از انرژیهای ما وراء موادّ خاکی (خرما و انگور بهشتی) ترکیب شده بود، و اتصال او به مبدأ و ارتباط او با ذات پاک خدا در آن چهل روز، در موقعیت بسیار بالا و وصف‌ناپذیر قرار داشت، و این چنین موقعیتی، طبق قانون وراثت، به حضرت زهرا علیها السّلام منتقل شد، و لذا امتیازی که حضرت زهرا علیها السّلام در میان فرزندان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله داشت این است که وجود فاطمه علیها السّلام آمیزه‌ای از خاصیت وحی و نبوت شده بود، بنابراین پدران و مادران در سطح توان خود، باید به طهارت اولین خشت زندگی فرزندان آینده، توجه عمیق کنند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۵۹

و آله داشتند] از خدیجه علیها السّلام دوری کردند و او را تنها گذاشتند، نزد او نمی‌رفتند و بر او سلام نمی‌کردند، حتی نمی‌گذاشتند زنی با او تماس بگیرد.

خدیجه علیها السّلام وحشت زده شد، به طوری که به شدت غمگین و پریشان گردید، از این رو که مبدا آنها بر اثر کینه شدید به رسول خدا صلی الله علیه و آله آسیب برسانند، هنگامی که خدیجه علیها السّلام به فاطمه علیها السّلام حامله شد، فاطمه علیها السّلام در رحم او با او سخن می‌گفت و او را دل‌داری می‌داد، و به صبر و استقامت دعوت می‌کرد.

خدیجه علیها السّلام این موضوع را از پیامبر صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت، روزی آن حضرت وارد خانه شد، شنید که خدیجه علیها السّلام با فاطمه علیها السّلام گفتگو می‌کند، به خدیجه علیها السّلام فرمود: «با چه کسی سخن می‌گوئی؟!».

خدیجه علیها السّلام عرض کرد: «فرزندی که در رحم دارم، با من سخن می‌گوید و مونس تنهایی من است».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای خدیجه! این جبرئیل است به من خبر می‌دهد که آن فرزند، دختر است، و او است نسل پاک و پریمیمنت، و خداوند بزودی نسل مرا از او قرار خواهد داد، و امامان از نسل او به وجود می‌آیند که خداوند پس از انقضاء وحی، آنها را خلفاء و جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌دهد».

حضرت خدیجه علیها السّلام به همین ترتیب [که همواره با فرزندش در رحم گفتگو می‌کرد و ...] ایام بارداری را می‌گذراند تا آنکه ولادت فاطمه علیها السّلام نزدیک شد.

۴- ماجرای ولادت ملکوتی حضرت زهرا [س]

علیها السّلام امام صادق علیه السلام در ادامه سخن فرمود: هنگامی که وضع حمل

الأنوار البهیة، ص: ۶۰

خدیجه علیها السّلام نزدیک شد، برای زنان قریش و بنی هاشم پیام فرستاد که آماده شوید و مرا در وضع حمل یاری کنید، چنانکه عادت زنان است، در چنین وقتی از همدیگر کمک می‌طلبند، ولی زنان قریش و بنی هاشم به جای جواب مثبت، برای خدیجه علیها السّلام پیام دادند: «تو سخن ما را نشنیدی و با محمد صلی الله علیه و آله یتیم ابو طالب که فقیر بود ازدواج کردی، از این رو نزد تو نمی‌آئیم و هرگز تو را یاری نخواهیم کرد» (۱).

خدیجه علیها السلام از این پیام، غمگین شد [ولی خداوند او را غریب و تنها نگذاشت] ناگهان دید چهار بانوی گندمگون و بلند قد که شباهت به زنان بنی هاشم داشتند، نزد خدیجه علیها السلام آمدند.

خدیجه علیها السلام از دیدن ناگهانی آنها هراسان شد، یکی از آنها به خدیجه علیها السلام عرض کرد: «غمگین مباش، ما از سوی خدا به سوی تو آمده‌ایم، ما خواهران تو هستیم، من ساره (همسر ابراهیم-ع) هستم، و این آسیه دختر مزاحم که در بهشت همنشین تو است، آن دیگری مریم دختر عمران است، و آن یکی کلثم خواهر موسی علیه السلام است، خداوند ما را نزد تو فرستاد تا در هنگام وضع حمل که زنان نیاز به کمک دارند، تو را کمک کنیم.

در این وقت، یکی از آنها در جانب راست خدیجه علیها السلام، و دیگری در طرف چپ او، و سومی در روبروی او، و چهارمی در پشت سر او قرار گرفتند، و فاطمه علیها السلام در این هنگام پاک و پاکیزه به دنیا آمد.

۵- نخستین سخن فاطمه [س]

علیها السلام با ولادت فاطمه علیها السلام نور تابناکی از او برخاست و بر همه خانه‌های

(۱) این فراز، بیانگر آن است که دشمنی قریش و بنی هاشم در سالهای اول بعثت آنچنان شدید بود که حتی زنان آنها، در چنین حالتی که زنان همدیگر را حمایت می‌کنند، اظهار دشمنی کردند و آن حضرت را غریب گذاشتند (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۶۱

مکه تایید، و شرق و غرب زمین را روشن کرد.

در این هنگام ناگاه ده بانو از حوریان بهشتی که در دست هر کدام طشت بهشتی و آفتابه‌ای پر از آب کوثر بود، وارد شدند. آن بانویی که در پیش روی فاطمه علیها السلام بود، آب کوثر را گرفت و فاطمه علیها السلام را با آن شستشو داد، و دو جامه سفید که از شیر سفیدتر و از مشک عنبر خوشبوتر بود، بیرون آورد، بدن فاطمه علیها السلام را با یکی از آنها پوشانید، و دیگری را مقنعه و روسری او قرار داد، و آنگاه فاطمه علیها السلام را به سخن گفتن دعوت کرد، فاطمه علیها السلام به یکتائی خدا و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد و چنین گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و انّ ابي رسول الله سيد الأنبياء، و انّ بعلی سيد الأوصياء و ولدی سیدا الاسباط

: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و اینکه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور پیامبران، و شوهرم سرور اوصیاء، و دو فرزندم (حسن و حسین علیهما السلام) دو آقای سبطها هستند».

سپس فاطمه علیها السلام به هر یک از آن چهار زن سلام کرد و آنها را به نامشان خواند، و آنها با روی شاد و خندان، به فاطمه علیها السلام توجه کردند، و حوریان و اهل آسمان، مژده ولادت فاطمه علیها السلام را به همدیگر می‌دادند، و در آسمان نوری درخشان آشکار شد که فرشتگان چنین نور پرفروغی را قبلاً ندیده بودند.

آنگاه بانوان، به خدیجه علیها السلام گفتند: «فرزند خود را که پاک و پاکیزه و پریمیمنت و مبارک است، و از او نسل پربرکت پدید می‌آید بگیر».

خدیجه علیها السلام دخترش فاطمه علیها السلام را با شادی و سرور، در آغوش گرفت، و پستان در دهان او گذاشت، شیر جاری شد، فاطمه علیها السلام از آن پس به طور سریع و چشمگیر رشد و نمو نمود. الأنوار البهیة ۶۶۲ - گوشه‌ای از فضائل فاطمه س

ص : ۶۲

الأنوار البهیة، ص: ۶۲

۶- گوشه‌ای از فضائل فاطمه [س]

علیها السّلام فاطمه علیها السّلام یکی از افراد کساء «۱» و مباحله «۲» بود، و کسی بود که در سختترین زمان در راه خدا (از مکه به مدینه) هجرت کرد، و از افرادی است که آیه تطهیر (۳۲ احزاب) در شأن آنها نازل گردید، که جبرئیل افتخار می‌کرد که از جمله آنها است، و خداوند به صداقت و پاکی آنها گواهی داد.

فاطمه علیها السّلام مادر امامان معصوم علیه السّلام و یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نسل پاک پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت از او باقی می‌ماند. او سرور زنان دو جهان از پیشینیان و آیندگان است. او یکی از چهار نفری است که در قیامت سواره وارد محشر می‌شوند، و کتاب «مصحف» از آن اوست که در نزد امامان علیه السّلام می‌باشد.

فاطمه علیها السّلام در گفتار و سخن، شبیه‌ترین افراد نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شیوه زندگی او همانند شیوه زندگی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و راه رفتنش همچون راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هنگامی که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد، آن حضرت از او با احترام وافر استقبال می‌کرد، دستهای زهرا علیها السّلام را می‌بوسید، و او را در جای خود می‌نشاند، و هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السّلام وارد می‌شد، فاطمه علیها السّلام برمی‌خاست و از پیامبر صلی الله علیه و آله استقبال گرم می‌کرد، و دستش را می‌بوسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار فاطمه علیها السّلام را می‌بوسید، و هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شد، او را می‌بوئید و می‌فرمود:

فاطمه بضعة منی من سرّها فقد سرّنی، و من ساءها فقد ساءنی، فاطمة اعزّ

(۱) اهل کساء؛ همان اجتماع پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام است که در زیر یک عبا اجتماع کردند، و جبرئیل آیه تطهیر (۳۲ احزاب) را در شأن آنها نازل کرد.

(۲) منظور، دعا و نفرین با علمای مسیحی است بر این اساس که خداوند هر که را باطل است عذاب کند، چنانکه در آیه مباحله (۶۱ آل عمران) این مطلب بیان شده است.

الأنوار البهیة، ص: ۶۳

النّاس الّتی

: «فاطمه علیها السّلام پاره تن من است، کسی که او را شاد کند، مرا شاد کرده است، و کسی که او را ناراحت کند مرا ناراحت نموده است. فاطمه علیها السّلام عزیزترین انسانها در نزد من است».

و سخنان دیگری که بیانگر علاقه بسیار پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السّلام است «۱».

مرحوم شیخ کلینی (ره) از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: من در محضر امام جواد علیه السّلام بودم، و موضوع اختلافاتی را که در بین شیعیان پدیدار شده بود، به آن حضرت عرض کردم، به من فرمود:

«ای محمّد! خداوند همواره در یکتائی و بی‌همتائی خود، یکتا و بی‌همتا است، سپس خداوند محمّد و علی و فاطمه علیهم السّلام را آفرید و آن سه (در عالم نور) هزاران سال ماندند، پس از آن خداوند همه موجودات را آفرید، و محمّد و علی و فاطمه (علیهم السّلام) را بر آفرینش موجودات گواه گرفت، و اطاعت ایشان را بر تمام موجودات جاری نمود، و امور موجودات را به ایشان (محمّد و علی و فاطمه علیهم السّلام) واگذار کرد، پس آنان حلال می‌کنند آنچه را که بخواهند، و حرام می‌کنند آنچه را که بخواهند، و آنان نمی‌خواهند مگر آنچه را که خدا بخواهد. سپس امام جواد علیه السّلام فرمود:

یا محمّد هذه الدّیانة من تقدّمها مرق، و من تخلف عنها محق و من لزمها لحق خذها الیک یا محمّد

: «ای محمّد بن سنان! این عین دیانت است، هر کس (بر اثر تندروی) از آن جلو بیفتد، از دین خارج شده است، و هر کس که بر اثر کندی از آن عقب بیفتد،

(۱) مانند اینکه: به فاطمه علیها السّلام خطاب کرده می‌فرمود: یا حبیبۀ اُبیها: «ای محبوب و دوست پدرش». ما در شرح حال فاطمه علیها السّلام کتابی بنام «بیت الأحران...» نوشته‌ایم (مؤلف). خوشبختانه این کتاب با بهترین شکل، توسط مترجم این کتاب، ترجمه و منتشر شده است (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۶۴

هلاک شده است، و هر کس ملازم آن باشد، به حق می‌رسد. ای محمّد! این سخن را یاد بگیر و نگه دار» (۱).

(۱) بعضی از این گونه روایات فهمیده‌اند که خداوند، جعل احکام را به امامان علیهم السّلام واگذار کرده است، به این معنی که آنها بر اساس مصالح و مفاسدی که می‌بینند، می‌توانند احکام پنج‌گانه (حرام، واجب، مباح، مستحب و مکروه) را خودشان قرار داده و قانون‌گذاری کنند.

ولی مرحوم آیت الله العظمی محقق بهبهانی (ره) در حاشیه خود بر رجال، چنین عقیده‌ای را به «غلات شیعه» نسبت داده است. بنابراین باید روایت فوق را این گونه معنی کرد که: محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام، مخزن خواست خدا هستند، هر چه را خدا حرام کند آنها حرام می‌کنند و هر چه را او حلال کند، آنها حلال می‌کنند، از این رو در آخر روایت فوق آمده: و لن یشاءوا إلّا ان یشاء الله: «آنها چیزی جز خواست خدا را نمی‌خواهند»

الأنوار البهیة، ص: ۶۵

چگونگی شهادت حضرت زهرا [س]

اشاره

علیه السّلام [در اینجا به چند مطلب از حوادث مقارن شهادت حضرت زهرا علیها السّلام توجه کنید]:

۱- گفتار دردمندانه و پرمحبت علی [ع به فاطمه س]

علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام خطاب کرده می‌فرمود: یا حبیبۀ اُبیها: «ای محبوب و دوست پدرش». ما در شرح حال فاطمه علیها السّلام کتابی بنام «بیت الأحران...» نوشته‌ایم (مؤلف). خوشبختانه این کتاب با بهترین شکل، توسط مترجم این کتاب، ترجمه و منتشر شده است (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۶۴

علیه السّلام به فاطمه علیها السّلام خطاب کرده می‌فرمود: یا حبیبۀ اُبیها: «ای محبوب و دوست پدرش». ما در شرح حال فاطمه علیها السّلام کتابی بنام «بیت الأحران...» نوشته‌ایم (مؤلف). خوشبختانه این کتاب با بهترین شکل، توسط مترجم این کتاب، ترجمه و منتشر شده است (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۶۴

سال ۱۱ هجری وفات کرد «۱» این مطلب را علامه طبرسی از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند.
و در کتاب روضة الواعظین [ابن فثال نیشابوری] و غیر آن، روایت شده، فاطمه علیها السّلام به طور شدید بیمار شد، و چهل روز همچنان بیمار بود تا اینکه وفات کرد. هنگامی که احساس کرد که وفاتش نزدیک شده است، امّ ایمن [خدمتگزار مخلص و بسیار والامقام] و اسماء دختر عمیس «۲» را طلبید، و آنها را به سراغ حضرت علی علیه السّلام فرستاد تا او را حاضر کنند.

(۱) بعضی گویند: آن حضرت، ۷۵ روز بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، و بعضی نقل کرده‌اند که چهار ماه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، و اقوال دیگری که مورد توجه شیعه نیست (مترجم).

(۲) اسماء دختر عمیس خثعمی همان بانویی است که با شوهر اولش جعفر طیار به حبشه هجرت کرد. بعد از جعفر با ابو بکر ازدواج

نمود، و بعد از أبو بکر با علی علیه السلام ازدواج نمود. و خدا فرزندى از علی علیه السلام به او داد که نامش را یحیی گذاردند.

الأنوار البهیة، ص: ۶۶

حضرت علی علیه السلام با دریافت پیام فاطمه علیها السلام نزد او آمد، فاطمه علیها السلام به او گفت: «ای پسر عمو! من احساس می‌کنم که بزودی از دنیا می‌روم، و هر لحظه در انتظار ملحق شدن به پدرم هستم، اموری در قلبم هست، تو را به آن امور وصیت می‌کنم».

علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را دوست داری، به من وصیت کن. آنگاه علی علیه السلام بالای سر فاطمه علیها السلام نشست، و هر کس را که در خانه بود بیرون کرد.

فاطمه علیها السلام گفت: ای پسر عمو! هرگز از من دروغ و خیانتی ندیده‌ای، و از آن روز که با تو معاشرت کرده‌ام، هیچ‌گاه ندیده‌ای که با تو مخالفت کرده باشم.

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ فرمود:

معاذ الله انت اعلم بالله و ابّر و اتقى و اکرم و اشدّ خوفا من الله ان اوبخک بمخالفتی ...

: «نه هرگز، پناه به خدا! تو داناتر به خدا هستی، و نیکوکارتر و پاکتر و پرهیزکارتر و بزرگوarter و ترسناکتر به خدا می‌باشی از اینکه من تو را به مخالفت با من سرزنش نمایم، جدائی و فراق تو بسیار بر من سخت است، ولی مرگ امری است که ناگزیر باید به آن تن داد، سوگند به خدا مصیبت جانسوز رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر من تازه کردی، وفات و فراق تو برای من بسیار سخت و بزرگ است، انا لله و انا الیه راجعون در مورد مصیبتی که بسیار رنج‌آور و پردرد و جانسوز است، سوگند به خدا این مصیبتی است که دارای تسلیت نیست، و فاجعه‌ای است که قابل جبران نیست».

۲- وصیتهای حضرت زهرا [س]

علیها السلام آنگاه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ساعتی با هم گریستند، و علی علیه السلام سر فاطمه علیها السلام را به سینه‌اش گرفت، سپس فرمود: اکنون

الأنوار البهیة، ص: ۶۷

وصیتهای خود را آنچه می‌خواهی برای من بگو، که مطابق آن رفتار خواهم کرد، و دستور تو را بر کارهای خودم، مقدم می‌دارم. فاطمه علیها السلام فرمود: «ای پسر عمو! رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند بهترین پاداش را از جانب من به تو عنایت فرماید»، آنگاه چنین وصیت کرد:

۱- بعد از من با «امامه» دختر خواهرم زینب ازدواج کن «۱».

۲- تابوتی (مناسب و پوشاننده بدن) برایم فراهم کن.

۳- هیچ‌کس از کسانی که در حق من ظلم کردند و حق مرا غصب نمودند، در تجهیز جنازه‌ام حاضر نشوند.

۴- هیچ‌کدام از آنها که به من ظلم کردند و پیروانشان (!) در نماز بر جنازه‌ام شرکت ننمایند.

۵- جنازه‌ام را شبانه، هنگامی که دیده‌های مردم در خواب فرو رفته، به خاک بسپار.

در کتاب مصباح الأنوار، از امام صادق علیه السلام روایت شده، فرمود:

هنگامی که فاطمه علیها السلام در ساعات آخر عمر قرار گرفت، به علی علیه السلام چنین وصیت کرد: هنگامی که از دنیا رفتم:

۱- غسل بدن مرا خودت به عهده بگیر و (به کفن) تجهیز کن.

(۱) امامه دختر ابو العاص بن ربیع است. پیامبر صلی الله علیه و آله او را که دختر دخترش زینب بود، بسیار دوست می‌داشت. حضرت علی علیه السلام مطابق وصیت حضرت زهرا علیها السلام با او ازدواج کرد، و از او دارای فرزندی به نام محمد شد که در کربلا- به شهادت رسید. پس از شهادت علی علیه السلام، معاویه از او خواستگاری کرد، او جواب رد داد و با مغیره بن نوفل از اصحاب علی علیه السلام ازدواج کرد و سرانجام در سال ۵۰ هجری از دنیا رفت (اقتباس از ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۳۵۰) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۶۸

۲- خودت بر جنازه‌ام نماز بخوان.

۳- خودت مرا در میان قبر بگذار، و لحد مرا بچین، و بر قبرم خاک بریز و روی قبر را صاف کرده و مساوی با زمین هموار کن.

۴- آنگاه در کنار سرم، مقابل صورتم بنشین و:

فاکثر من تلاوة القرآن و الدعاء فانها ساعة يحتاج الميت الى انس الاحياء، و انا استودعك الله

: «و بسیار قرآن بخوان و دعا کن، چرا که آن ساعت، ساعتی است که میت به مأنوس گرفتن با زندگان، نیاز دارد، و من تو را به خدا می‌سپارم».

۵- تو را در مورد فرزندانم سفارش می‌کنم که به آنها خوبی کن.

سپس دخترش ام کلثوم را به سینه‌اش چسبانید، و به او فرمود: «هنگامی که این دختر به حد بلوغ رسید، اثاثیه خانه، مال او باشد، و خداوند نگهدارش گردد».

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت، امام علی علیه السلام به تمام وصیتهای حضرت زهرا علیها السلام عمل کرد.

۳- گریه زهرا [س برای مظلومیت علی ع]

علیها السلام برای مظلومیت علی علیه السلام هنگامی که علی علیه السلام به بالین زهرا علیها السلام آمد، فاطمه علیها السلام گریه کرد، علی علیه السلام به او چنین فرمود:

یا سیدی ما بیکیک؟

: «ای سرور من، چرا گریه می‌کنی؟»

فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت:

ابکی لما تلقی بعدی

: «گریه‌ام به خاطر مصائبی است که بعد از من با آن ملاقات خواهی کرد»

حضرت علی علیه السلام به او فرمود:

لا تبکی فوالله ان ذلك لصغیر عندی فی ذات الله

: «گریه نکن، سوگند به خدا این مصائب در راه خدا (به خاطر آنکه برای

الأنوار البهیة، ص: ۶۹

خداست) در نزد من کوچک و ناچیز است»

۴- لحظه‌های غمبار شهادت زهرا [س]

علیها السلام ام سلمی همسر ابو رافع «۱» می‌گوید: هنگامی که فاطمه علیها السلام در بستر بیماری و وفات قرار گرفت، من از او

پرستاری می‌کردم. روزی صبح علی علیه السلام بیرون رفته بود و من در آرام نمودن ناراحتی بیماری او می‌کوشیدم، به من فرمود: آب برایم فراهم کن تا غسل کنم. آب آماده نمودم.

برخواست و غسل بسیار نیکو انجام داد، سپس لباسهای نو خود را پوشید، آنگاه به من فرمود: بستم را در وسط اطاق پهن کن، آنگاه رو به قبله خوابید، و فرمود: «من از دنیا می‌روم، غسل نمودم، و دیگر کسی مرا برهنه نکند»، سپس صورتش را روی دستش نهاد و از دنیا رفت. صلوات خدا بر او باد.

و مطابق روایت دیگر: فاطمه علیها السلام به اسماء دختر عمیس فرمود:

«اندکی صبر کن و در انتظار من باش، سپس مرا صدا بزن، اگر جواب تو را ندادم، بدان که به پدرم پیوسته‌ام».

اسماء اندکی صبر کرد، سپس فاطمه علیها السلام را صدا زد، ولی جوابی نشنید، صدا زد:

یا بنت محمد المصطفی، یا بنت اکرم من حملته السماء، یا بنت خیر من وطأ الحصى، یا بنت من کان من ربّه قاب قوسین او ادنی

: «ای دختر محمد مصطفی، ای دختر بهترین انسانهایی که آسمان او را (در شب معراج به سوی عالم بالا) حمل کرد، ای دختر برترین کسی که بر روی زمین راه

(۱) گویا منظور همان ابو رافع است که غلام آزادشده رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و آن هنگام که او خیر مسلمان شدن عباس (عموی پیامبر) را به پیامبر صلی الله علیه و آله مژده داد، آن حضرت او را آزاد نمود.

الأنوار البهیة، ص: ۷۰

رفت، ای دختر کسی که در شب معراج به جایگاه خاص قرب الهی رسید».

ولی باز جواب نشنید. اسماء روپوش را از صورت زهرا علیها السلام کنار زد، ناگاه دریافت که فاطمه علیها السلام به لقاء الله شتافته است، از شدت ناراحتی خود را به روی فاطمه علیها السلام انداخت و او را می‌بوسید و عرض می‌کرد: «ای فاطمه! وقتی که به حضور پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتی، سلام مرا به او برسان»، سپس اسماء گریبانش را پاره کرد و سراسیمه از خانه بیرون دوید.

۵- علی و حسن و حسین [ع در کنار جنازه زهرا س]

علیهم السلام در کنار جنازه زهرا علیها السلام اسماء در بیرون خانه در مسیر راه، حسن و حسین علیه السلام را ملاقات کرد. آنها پرسیدند: «مادر ما کجاست؟».

اسماء، سخنی نگفت.

آنها وارد خانه شدند، ناگهان دیدند مادرشان رو به قبله دراز کشیده است.

حسین علیه السلام مادرش را حرکت داد، ناگهان دریافت که مادرش از دنیا رفته است، به برادرش حسن علیه السلام رو کرد و گفت:

«ای برادرم! خدا در مورد مادرم به تو اجر بدهد» (آجرک الله فی الوالدة).

حسن علیه السلام خود را روی مادر افکند، گاهی او را می‌بوسید، و گاهی می‌گفت: «ای مادرم! با من سخن بگو، قبل از آنکه روح از بدنم بیرون رود».

حسین علیه السلام پیش آمد و پاهای مادرش را می‌بوسید و می‌گفت:

«مادرم! من پسر حسین هستم، قبل از آنکه قلبم شکافته شود و بمیرم، با من سخن بگو!

اسماء به حسن و حسین علیه السّلام عرض کرد: «ای پسران رسول خدا صلّی الله علیه و آله! نزد پدرتان بروید و آن حضرت را از وفات مادرتان، با خبر سازید».

حسن و حسین علیهما السّلام از خانه بیرون رفتند در حالی که فریاد می‌زدند:

الأنوار البهیة، ص: ۷۱

یا محمّده! یا احمداه! الیوم جدّد لنا موتک اذ ماتت امّنا

: «آه! ای محمّد! ای احمد! صلّی الله علیه و آله امروز مصیبت فقدان تو برای ما تجدید شد، چرا که مادرمان از دنیا رفت».

سپس نزد پدرشان علی علیه السّلام که در مسجد بود آمدند، و وفات مادر را به او خبر دادند.

امام علی علیه السّلام آنچنان از این خبر تکان‌دهنده، ناراحت شد که بی‌حال به زمین افتاد، آب به صورتش پاشیدند تا اینکه حالش خوب شد، در حالی که می‌گفت:

بمن العزاء یا بنت محمّد، کنت بک تعزّی، ففیم العزاء من بعدک

: «ای دختر محمّد، به چه کسی خود را تسلیت بدهم، تا زنده بودی، مصیبتم را به تو، تسلیت می‌دادم، اکنون بعد از تو چگونه آرام گیرم».

روایت‌کننده می‌گوید: علی علیه السّلام حسن و حسین علیه السّلام را با خود برداشت و با هم وارد خانه فاطمه علیها السّلام شدند، دیدند اسماء در بالین زهرا علیها السّلام گریه می‌کند و می‌گوید: «ای یتیمان محمّد! صلّی الله علیه و آله ما بعد از پیامبر صلّی الله علیه و آله، مصیبت خود را به فاطمه علیها السّلام تسلیت می‌دادیم» اکنون چه کنیم؟!».

[بودی چراغ خانه‌ام یا زهراتاریک شد کاشانه‌ام یا زهرا

ای نوگل پژمرده‌ام یا زهراسیلی ز دشمن خورده‌ام یا زهرا

گوید حسین کو مادرم یا زهرا کو مادر غم‌پرورم یا زهرا]

۶- نامه‌ای در بالای سر فاطمه [س]

علیها السّلام حضرت علی علیه السّلام روپوش را از روی صورت زهرا علیها السّلام کنار زد، ناگاه نامه‌ای را در بالای سر فاطمه علیها السّلام مشاهده نمود و دید در آن نوشته:

بنام خداوند بخشنده مهربان- این چیزی است که فاطمه دختر رسول خدا

الأنوار البهیة، ص: ۷۲

صلّی الله علیه و آله به آن وصیت کرده است که:

۱- فاطمه [علیها السّلام] گواهی می‌دهد که معبودی جز خدای یکتا نیست.

۲- محمّد صلّی الله علیه و آله بنده و پیامبر خدا است.

۳- بهشت و دوزخ حقّ است، و تردیدی در برپا شدن قیامت نیست و خداوند مردگان را از قبر برمی‌انگیزاند.

۴- ای علی! من فاطمه دختر رسول خدا هستم، خداوند مرا همسر تو گردانید، تا در دنیا و آخرت، از آن تو باشم، تو از همه به من برتر و نزدیکتر هستی.

حَظَنی و غَسَّیَ لَی، و کَفَّنَی بِاللَّیْلِ و صَلَّ عَلَیَّ، و اِدْفَنَی بِاللَّیْلِ، و لا تَعْلَم احدا، و استودعک الله، و اقرأ علی ولدی السّلام الی یوم القیامة

: «مرا شبانه حنوط کن و غسل بده، و شبانه مرا کفن کن و نماز بر من بخوان، و مرا شبانه به خاک بسپار و به هیچ کس خبر نده، ترا

به خدا می‌سپارم، و به فرزندانم تا روز قیامت سلام برسان».

۷- گریه و شیون مردم در سوگ زهرا [س]

علیها السّلام روایت کننده می‌گوید: مردم مدینه یک صدا شیون کردند، زنان بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السّلام اجتماع نمودند، و یکجا صدای گریه بلند کردند، به گونه‌ای که نزدیک بود از صدای شیون آنها سراسر مدینه به لرزه در آید، و آنها ناله کنان می‌گفتند:

یا سیدتاه! یا بنت رسول الله!

: «ای بانوی بزرگوار ما، ای دختر رسول خدا!».

مردم همانند یال اسب، ازدحام کرده و به حضور علی علیه السّلام می‌آمدند. آن حضرت نشسته بود، و حسن و حسین علیه السّلام در پیش رویش گریه می‌کردند، و مردم از گریه آنها به گریه افتادند.

امّ کلثوم (یکی از دختران زهرا علیها السّلام) در حالی که نقاب بر چهره و روپوش بلند بر تن داشت و گریه گلوی او را گرفته بود بی‌تابانه از خانه بیرون آمد و

الأنوار البهیة، ص: ۷۳

فریاد می‌زد:

یا اُبتاه! یا رسول الله! الآن حَقًّا فقدناک فقدنا لِقَاءَ بعده ابدا

: «ای بابا، ای رسول خدا! اکنون حَقًّا تو را از دست دادیم، به طوری که بعد از آن هرگز تو را ملاقات نمی‌کنیم».

مردم از هر سو آمدند و به گرد هم نشستند و منتظر شدند که جنازه مطهر حضرت زهرا علیها السّلام از خانه بیرون آید، و با هم بر آن جنازه نماز بخوانند.

ابو ذر (ره) از خانه بیرون آمد، و به مردم گفت: «پراکنده شوید، زیرا حرکت دادن جنازه حضرت زهرا علیها السّلام تا شب به تأخیر افتاد»، مردم برخاستند و پراکنده شدند.

۸- ماجرای غم‌انگیز غسل و کفن فاطمه علیها السّلام، و نماز بر او

چون آخرهای شب شد، علی علیه السّلام جنازه زهرا علیها السّلام را غسل داد، هنگام غسل، هیچ کس حاضر نبود، جز حسن، حسین، زینب، امّ کلثوم (علیهم السّلام) و فضّه کنیز آنها، و اسماء دختر عمیس (ره).

و در روایت ورقه آمده، امام علی علیه السّلام فرمود: «سوگند به خدا، غسل و کفن کردن زهرا علیها السّلام را به عهده گرفتم، او را در میان پیراهنش بدون آنکه پیراهنش را از تنش بیرون آورم، غسل دادم، به خدا سوگند او را مبارک و پاک و پاکیزه یافتم، سپس از باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله، او را حنوط کردم، و کفن نمودم، هنگامی که تصمیم گرفتم بند کفن را ببندم، صدا زدم: «ای امّ کلثوم! ای زینب! ای سکینه! ای فضّه! ای حسن و ای حسین؛

هَلَمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ أَمِّكُمْ فَهَذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِي الْجَنَّةِ

: «بیایید و از مادرتان توشه بردارید، که هنگام فراق است، و ملاقات در بهشت است» حسن و حسین علیهما السّلام به پیش آمدند، و با آه و ناله فریاد می‌زدند:

«آه! چه شعله پر حسرت و اندوهی که هرگز خاموش شدنی نیست، در مورد فراق جدّمان محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله و

مادرمان فاطمه زهرا علیها السّلام

الأنوار البهیة، ص: ۷۴

ای مادر حسن، ای مادر حسین! هنگامی که با جدّمان محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله ملاقات کردی، سلام ما را به او برسان، و به او بگو ما در دنیا بعد از تو یتیم ماندیم».

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أتی اشهد الله أنّها قد حَتَّتْ و آتت و مدّت یدیها و ضمّتهما الی صدرها ملینا و اذا بها تف من السّماء ینادی یا ابا الحسن ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکة السّماوات ...

: «من خدا را گواه می‌گیرم که فاطمه علیها السّلام ناله جانکاه کشید، و دستهای خود را دراز کرد، و فرزندانش را مدّتی به سینه‌اش چسبانید، ناگاه شنیدم هاتمی از آسمان صدا زد ای علی! علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام را از سینه مادرشان بلند کن، که سوگند به خدا، این حالت، فرشتگان آسمان را به گریه انداخت، که همانا دوست مشتاق دوست است».

آنگاه حسن و حسین علیهما السلام را از سینه مادرشان بلند کردم.

روایت شده: کثیر بن عبّاس در اطراف کفن حضرت زهرا علیها السلام چنین نوشت:

تشهد ان لا إله الا الله و ان محمدا رسول الله

: «فاطمه به یکتائی خدا و اینکه محمّد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، گواهی می‌دهد» (۱)».

۹- تشیع کنندگان حضرت زهرا علیها السلام و خاکسپاری او

هنگامی که چشم‌ها در خواب فرو رفت و پاسی از شب گذشت، علی علیه السلام،

(۱) بنابراین که نوشته‌اند: کثیر بن عبّاس در سال دهم هجرت، چند سال قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله متولّد شد (کحل البصر، ص ۱۰۸) مطلب فوق بعید به نظر می‌رسد، زیرا کثیر هنگام شهادت زهرا علیها السلام کمتر از دو سال داشته است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۷۵

حسن علیه السّلام، حسین علیه السّلام، عمّار یاسر، مقداد، عقیل، زبیر، ابو ذر، سلمان، بریده و چند نفر از خواصّ بنی هاشم، جنازه حضرت زهرا علیها السلام را از خانه بیرون آورده، و بر آن نماز خواندند و در دل شب، جنازه او را به خاک سپردند.

حضرت علی علیه السّلام در اطراف قبر حضرت زهرا علیها السلام صورت هفت قبر دیگر ساخت، تا قبر او شناخته نشود [و به نقلی، صورت چهل قبر را در قبرستان بقیع ساخت].

روایت شده: هنگامی که امام علی علیه السّلام جنازه حضرت زهرا علیها السلام را به خاک سپرد، زمین قبر را مساوی با زمین مجاور هموار نمود، دست خود را از خاک و غبار پاک نمود؛

هاج به الحزن فارسل دموعه علی خدیّه

: «احساسات پراندوهش به جوش آمد، اشکهایش بر گونه‌هایش جاری شد» [گویا بی‌تاب شد و نتوانست خود را نگهدارد، متوجه قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و پس از سلام، با او درد دل کرد که هم اکنون خاطر نشان می‌شود].

۱۰- سلام دردمندان علی [ع به رسول خدا ص]

علیه السّلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام پس از دفن زهرا علیها السلام در حالی که اشک می‌ریخت به جانب قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله توجه کرده و چنین گفت:

السَّلام عليك يا رسول الله عنّي و عن ابنتك النَّازلة في جوارك، و السَّريعة اللّحاق بك، قلّ يا رسول الله تجلّدي، ألّا انّ في التَّأسّي لي بعظيم فرقتك و فادج مصيبتك موضع تعزّ ...

: «سلام بر تو ای رسول خدا، از جانب خودم و دخترت، که هم اکنون در جوارت فرود آمد، و به سرعت به تو پیوست، ای رسول خدا صبرم از فراق

الأنوار البهیة، ص: ۷۶

دختر برگزیده‌ات کم شده و طاقتم از دست رفته است، ولی پس از روبرو شدن با فاجعه عظیم رحلت تو، هر گونه مصیبتی به من برسد کوچک است، یادم نمی‌رود که با دست خود پیکرت را در قبر نهادم، و هنگام رحلت، سرت بر سینه‌ام بود که روح تو پرواز کرد».

أنا لله و أنا اليه راجعون ...

: «ای پیامبر خدا! امانتی را که به من سپرده بودی، به تو برگردانده شد، اما اندوه من همیشگی است، و شبهایم را با بیداری به سر می‌برم، تا اینکه به تو بیوندم، بزودی دخترت تو را آگاه خواهد کرد که امت تو به ستم کردن، هم رأی شدند، چگونگی حال را بی‌پرده از او بپرس، وضع چنین است در حالی که هنوز چندان فاصله‌ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نشده است.

و السَّلام عليكما سلام مودّع، لا قال و لا سئم فان انصرف فلا عن ملالة، و ان اقم فلا عن سوء ظنّ بما وعد الله الصّابرين ...

: «سلام من بر هر دو شما، سلام وداع‌کننده، نه سلام کسی که ناخشنود یا خسته دل باشد، اگر از خدمت تو باز می‌گردم، از روی ملالت و خستگی نیست، و اگر در کنار قبرت اقامت گزینم، نه به خاطر سوء ظنی است که از وعده نیک خدا در مورد صابران دارم» (۱).

۱۱- پاداش سلام بر پیامبر [ص و فاطمه س]

صلّى الله عليه و آله و فاطمه عليها السَّلام شيخ طوسی (ره) از یزید بن عبد الملک، و او توسط پدرش از جدّش نقل می‌کند که گفت: به حضور فاطمه عليها السَّلام رفتم، او آغاز به سلام نمود، سپس فرمود: «برای چه اوّل صبح به اینجا آمده‌ای؟» عرض کردم: آمده‌ام برکت را از در خانه شما به دست آورم.

فرمود: «پدرم خبر داد که هر کس بر او و بر من، سه روز سلام کند، خداوند بهشت را بر او واجب گرداند».

(۱) این سخن در نهج البلاغه خطبه ۲۰۳ آمده است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۷۷

عرض کردم: آیا سلام در هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و شما در حال حیات هستید این پاداش را دارد؟ یا شامل بعد از حیات نیز می‌شود؟

فرمود: هم در حال حیات و هم بعد از آن، این پاداش را خواهد.

و در کتاب بحار الأنوار، از کتاب مصباح الأنوار، روایت شده که امام علی علیه السَّلام فرمود: فاطمه عليها السَّلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

من صلّى عليك غفر الله له و الحقه بي حيث كنت من الجنّة

: «کسی که درود بر تو فرستد، خداوند او را بیامزد، و او را به من در آن مقامی که در بهشت هستم، ملحق می‌سازد».

[پایان نور دوم]

الأنوار البهیة، ص: ۷۸

چند سخن سازنده از حضرت زهرا [س]

(علیها السلام) [تنظیم از: مترجم] جعل الله طاعتنا نظاما للملئ، و امامتنا امانا من الفرقة

: «خداوند، «اطاعت» (خاندان رسالت) را برای حفظ نظام اجتماع، قرار داد و «امامت» و رهبری ما را باعث ایمنی از اختلاف و پراکنندگی، مقرر فرمود»

[اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۳۱۶]

- پیامبر اکرم (ص) از حضرت زهرا (س) پرسید: «چه چیز برای زن بهتر است؟» حضرت زهرا (ع) در پاسخ فرمود:

ان لا تری رجلا و لا یراها رجل

: «نه او مرد بیگانه را ببیند، و نه مرد بیگانه او را بنگرد»

[بیت الاحزان، ص ۲۲]

- فرازی از دعای حضرت زهرا (س) چنین بود:

اللهم ذلّل نفسي فی نفسي، و عظم شأنک فی نفسي، و الهمنی طاعتک و العمل بما یرضیک و التّجّب لما یسخطک یا ارحم الرّاحمین

: «خدایا! خودم را در پیش خودم کوچک کن، و مقام خودت را در نزد من بزرگ فرما، و اطاعت و عمل به چیزی را که موجب خشنودی تو و دوری از چیزی که موجب خشم تو است، را بر من الهام کن»

[اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۳۲۳]

الأنوار البهیة، ص: ۷۹

معصوم سوّم [حضرت علی ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت علی علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۸۰

نور سوّم:

امام اوّل، امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام

ماجرای ولادت پرشکوه علی علیه السلام در کعبه

امام علی علیه السلام، روز جمعه سیزدهم ماه رجب در سال ۳۰ عام الفیل [ده سال قبل از بعثت] در مکه در درون کعبه، دیده به جهان گشود.

مادر او «فاطمه» دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف است. حضرت علی علیه السلام و برادرانش نخستین کسانی هستند که هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، هاشمی می‌باشند [بنابراین ابو طالب پدر علی علیه السلام با دختر عمویش ازدواج نموده است، و مادر علی

علیه السلام دختر عموی پدر پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد].

از ویژگیهای مخصوص حضرت علی علیه السلام این است که در درون کعبه متولد شد «۱»، و قبل از او هیچ کس در کعبه متولد نشده است، و این از افتخارات بسیار ارجمند و در سطح بسیار بالائی است که خداوند به خاطر احترام

(۱) موضوع تولد امام علی علیه السلام در درون کعبه، مورد اتفاق علماء و راویان شیعه و سنی است. علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» جلد ششم، این موضوع را از شانزده کتاب معتبر اهل تسنن نقل می کند (مترجم).
الأنوار البهیة، ص: ۸۱

و تجلیل از مقام بس ارجمند علی علیه السلام، به آن حضرت، اختصاص داده است.

امام سجّاد علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد هنگام طواف کعبه، درد زایمان گرفت، وارد کعبه شد و امیر مؤمنان علی علیه السلام در آنجا به دنیا آمد.

شیخ صدوق (ره) از سعید بن جبیر، و او از یزید بن قعب بنقل می کند که گفت:

من با عتّاس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) و جمعی از طایفه عبد العزی در مقابل خانه کعبه، نشسته بودیم، ناگاه فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام که از مدت حملش به آن حضرت، نه ماه می گذشت به طرف کعبه آمد، و همان دم درد زایمان او را فرا گرفته بود، و در کنار کعبه چنین دعا کرد:

«خدایا! من به تو ایمان دارم و همچنین به آنچه را که از سوی تو مانند رسولان و کتابهای آسمانی آمده‌اند باور دارم، و سخن جدم ابراهیم خلیل علیه السلام را تصدیق می کنم، او کعبه را بنا کرد، به حق آن کسی که خانه کعبه را بنا کرد، و به حق این مولودی که در رحم دارم، وضع حمل را بر من آسان کن!».

یزید به قعب می گوید: ناگاه دیدیم دیوار کعبه از جانب پشت شکافته شد، و فاطمه بنت اسد وارد کعبه گردید، و از نظر ما پنهان شد، و آن شکاف به هم پیوست. خواستیم قفل در خانه کعبه را باز کنیم، ولی هر چه کوشش کردیم باز نشد، فهمیدیم که این جریان، امری از جانب خدا است.

فاطمه علیها السلام سه روز در میان کعبه بود. روز چهارم از خانه کعبه بیرون آمد، در حالی که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دست او بود. سپس گفت: «من بر زنان پیشین، برتری یافتم، زیرا آسیه بنت مزاحم [همسر فرعون از بانوان برجسته آن عصر] مخفیانه خدا را عبادت کرد، در آن جائی که عبادت کردن خدا- جز در هنگام ضرورت- جایز نیست «۱» و حضرت مریم دختر عمران (مادر عیسی علیه السلام) [هنگام زایمان به راه دوری رفت و سرانجام درخت خشکی از خرما دید] با دستش درخت خرما را خشک را حرکت داد، تا اینکه خرما تازه و مرغوب برای

(۱) یعنی کاخ فرعون که غصبی بود.

الأنوار البهیة، ص: ۸۲

او فرو ریخت و او از آن خورد «۱» ولی من وارد خانه خدا شدم، و از میوه‌ها و غذاهای بهشتی که در آنجا بود خوردم، و هنگامی که خواستم از داخل کعبه بیرون آیم، هاتفی ندا داد:

یا فاطمة! سمیه علیا فهو علی ...

: «ای فاطمه! نام کودک را علی بگذار، او علی (یعنی دارای مقام عالی) است، و خداوند علیّی اعلی می فرماید: «من نام او را از نام خودم اقتباس کردم، و او را با آداب خودم تربیت نمودم، و او را بر مسائل مشکل علمی خودم آگاه ساختم، او کسی است که بتها را

در خانه‌ام (در درون کعبه) می‌شکند، و بر بالای بام کعبه اذان می‌گوید، و مرا تقدیس و تمجید می‌کند».

فطوبی لمن احبّه و اطاعه، و ویل لمن ابغضه و عصاه

: «خوشا به سعادت آن کس که او را دوست بدارد، و از او اطاعت و پیروی کند، و وای بر کسی که با او دشمنی کند و از او نافرمانی نماید».

(۱) آیات ۲۲ تا ۲۶ سوره مریم.

الأنوار البهیة، ص: ۸۳

نگاهی بر پاره‌ای از فضیلت‌های امام علی علیه السلام

۱- گفتار «ابن ابی الحدید» در شأن علی علیه السلام

ابن ابی الحدید [دانشمند معروف و بزرگ اهل تسنن، مؤلف کتاب مشهور شرح نهج البلاغه، که به سال ۶۵۶ ه ق از دنیا رفت] می‌گوید:

«فضائل و ارزشهای زندگی علی علیه السلام از نظر عظمت و شکوه و گسترش و فراگیری آن قدر آشکار است که ذکر آنها [مثل زیره به کرمان بردن] نازیبا است. برازندگی‌های آن حضرت در جایگاهی است که «ابو العیناء» (۱) به عبید الله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل و معتمد [دهمین و پانزدهمین خلفای عباسی] گفت:

«سخن گفتن درباره فضل تو را به گونه‌ای می‌یابم که کسی از روشنی روز روشن، یا از درخشندگی ماه پرفروغ سخن بگوید، با اینکه این روشنی و درخشندگی بر کسی پوشیده نیست، و باور کردم که سخن من در شأن تو به هر نقطه برسد، باز آن سخن را نارسا و مرا درمانده خوانند، از این رو بجای ستودن تو به دعا برای تو می‌پردازم، سخن گفتن در شأن تو، سخن گفتن به چیزی است که مردم به آن آگاه هستند» (۲).

چه بگویم در مورد علی علیه السلام، آن مردی که دشمنان و مخالفانش به

(۱) ابو العیناء، محمد بن قاسم اهوازی، ادیب، پارسا و دانشمند معروف قرن سوم و از شاگردان «اصمعی» است. وی در بصره می‌زیست و در سال ۲۸۳ ه ق در همانجا از دنیا رفت (مترجم).

(۲) پایان سخن «ابو العیناء» درباره وزیر متوکل، که در اینجا به عنوان مثال آورده شد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۸۴

فضائل او اقرار نمودند، و نتوانستند آن را انکار و پنهان نمایند، سرانجام دریافتم که حاکمان اموی پس از تسلط بر حکومت اسلامی و شرق و غرب قلمرو آن، با تمام ترندها و نیرنگها برای خاموش ساختن نور علی علیه السلام و برگرداندن مردم از او، و تحریف حقایق، و جعل‌های دروغین بر ضد او کوشیدند، و حتی از آن حضرت در بالای تمام منبرها بدگوئی کرده، و آنها را که از مدح علی علیه السلام می‌گفتند تهدید نمودند، بلکه آنها را زندانی نموده و کشتند، و هر گونه روایتی را که بیانگر فضیلتی از فضائل علی علیه السلام بود و یا نام او را بالا- می‌برد، سانسور کردند، تا آنجا که از نامگذاری افراد به نام علی علیه السلام جلوگیری نمودند، ولی از همه این کوششهای کینه‌توزانه نتیجه‌ای جز این نگرفتند که روز بروز بر مقام ارجمند علی علیه السلام افزوده شد، و عظمت او آشکار گردید، مانند مشک که هر چه آن را پنهان دارند، بوی خوش آن آشکار شود، و همانند خورشید که هر چه با

کف دست جلو آن را بگیرند، پوشیده نخواهد شد، و مانند روشنی روز که اگر دو چشم کور یک نفر آن را ندید، از نگاه هزاران نفر، پنهان نمی‌ماند.

چه بگویم در مورد شخصیتی که هر افتخار و فضیلتی به او نسبت داده می‌شود، و هر فرقه‌ای (برای اثبات حَقانیت خود) به او منتهی می‌گردد، و هر طایفه‌ای او را از خود می‌دانند، بنابراین حضرت علی علیه السَّلام سرور و سرآمد همه فضیلتها، و سرچشمه تمام ارزشها، و بنیانگذار آن، و قهرمان میدانهای فضائل، و پیشتاز پیشتازان مناقب است، هر کسی که دارای ارزشی هست، آن را از او گرفته و پیروی نموده، و با الگو قرار دادن او، به دست آورده است» (۱).

۲- گفتار سران علمای اهل سنت در شأن علی علیه السلام در مجلس هارون

محدث بحرانی [صاحب کتاب تفسیر برهان، و کتاب مدینه المعجز] می‌گوید:
روایاتی که در راستای فضائل امام علی علیه السلام به ما رسیده حدّ و مرزی ندارد

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ط اسماعیلان، ج ۱ ص ۱۶.

الأنوار البهیة، ص: ۸۵

و بی‌شمار است، از جمله از طریق اهل تسنن صاحب «ثاقب المناقب» از محمد بن عمر واقدی [مورخ معروف] نقل می‌کند که گفت: هارون الرشید (بنجمین خلیفه عباسی) مجالسی را برای دانشمندان بزرگ تشکیل می‌داد. در یکی از آن مجالس، شافعی [محمد بن ادريس رئيس مذهب شافعی] که از بنی هاشم بود، و همواره بغل دست هارون می‌نشست، در آن مجلس حاضر گردید و در کنار هارون نشست.

محمد بن حسن شیبانی و ابو یوسف «۱» [دو دانشمند بزرگ اهل تسنن] نیز به آن مجلس وارد شدند، و در نزدیک هارون نشستند. مجلس پر از جمعیت شد که در آن هفتاد نفر از علمای بزرگ حضور داشتند، که هر کدام از آنها صلاحیت آن را داشتند تا پیشوای ناحیه‌ای از نواحی اسلام باشند.

واقدی می‌گوید: وارد مجلس شدم، دیدم مجلس پر از جمعیت است. در آخر جمعیت نشستم. هارون مرا دید و گفت: چرا دیر آمدی؟

گفتم: «علت دیر آمدنم، برای ضایع کردن حق نبود، بلکه اشتغال به کاری مرا از آمدن بازداشت». هارون مرا نزدیک طلبید و در کنار خود نشانید. در آن مجلس دانشمندان رشته‌های علوم مختلف حضور داشتند. هارون به شافعی رو کرد و گفت: «ای پسر عمو! تو چند حدیث در فضائل علی علیه السلام روایت می‌کنی؟».

شافعی: چهار صد حدیث و بیشتر.

هارون: بگو و نترس.

شافعی: زیادتر از پانصد حدیث در شأن علی علیه السلام روایت می‌کنم.

سپس هارون به محمد بن حسن شیبانی گفت: ای کوفی! تو چند حدیث در فضیلت علی علیه السلام روایت می‌کنی؟
محمد بن حسن: هزار حدیث یا بیشتر.

هارون به ابو یوسف [شاگرد ممتاز ابو حنیفه] گفت: تو چند حدیث در

(۱) یعقوب بن ابراهیم کوفی، شاگرد ممتاز ابو حنیفه.

الأنوار البهیة، ص: ۸۶

فضیلت علی علیه السلام روایت می‌کنی؟، بگو و نترس.

ابو یوسف: ای رئیس مؤمنان، اگر ترس نبود، روایات ما در فضیلت علی علیه السلام بیش از آن است که قابل شمارش باشد. هارون: از چه کسی می‌ترسی؟

ابو یوسف: از تو و از کارگزاران و اطرافیان تو می‌ترسم.

هارون: تو در امان هستی، زبان بگشا و به من بگو چند حدیث در فضیلت علی علیه السلام روایت می‌کنی؟

ابو یوسف: پانزده هزار حدیث مسند [دارای سلسله سند] و پانزده هزار حدیث مرسل [که سندش تا پیامبر صلی الله علیه و آله متصل نیست].

واقدی می‌گوید: هارون به من متوجه شد و گفت: تو در این باره چه می‌دانی؟
گفتم: به همان مقدار که ابو یوسف گفت.

هارون گفت: ولی من فضیلتی را که با چشم خودم دیده‌ام و با گوشم آن را شنیده‌ام و از همه روایات شما برتری دارد می‌دانم... [آنگاه ماجرای خطیب دمشق که بدگویی از علی علیه السلام می‌نمود و به صورت سگ مسخ شد، را برای آنها شرح داد].

۳- مدیحه سرائی بانوئی که غیب شد

شیخ صدوق (ره) از طبری نقل می‌کند که حسن بن یحیی دهان گفت: من در بغداد در نزد قاضی بغداد به نام «سماعه» بودم. روزی یکی از بزرگان بغداد نزد او آمد و گفت: «خدا کار قاضی را اصلاح کند، من در سالهای گذشته حج خانه خدا را بجا آوردم و عبورم به کوفه افتاد، هنگام بازگشت وارد مسجد کوفه شدم، در آنجا ایستاده بودم و می‌خواستم نماز بخوانم، ناگهان زن بادیه‌نشینی را در پیش روی خود دیدم که روپوشی به سر داشت و عبائی بر دوش افکنده بود و با صدای بلند [خطاب به علی علیه السلام] چنین می‌گفت:

الأنوار البهیة، ص: ۸۷

یا مشهورا فی السّماوات، یا مشهورا فی الأرضین، یا مشهورا فی الآخرة، یا مشهورا فی الدّنیاء، جهدت الجابرة و الملوک علی اطفاء نورک، و احماد ذکرک فابی الله لذكرک الّا علّوا، و لنورک الّا ضیاء و تماما، و لو کره المشرکون : «ای کسی که در آسمانها شهرت داری، و در زمین‌ها معروف می‌باشی، و در آخرت و دنیا مشهور هستی، جباران و شاهان و طاغوتیان برای خاموش نمودن نور تو، و از بین بردن نام تو کوشیدند، ولی خداوند جز بلندی نام و یاد تو و جز درخشش و کمال نور تو را نخواست، گرچه برای مشرکان، ناخوشایند باشد».

به او گفتم: ای زن تو کیستی؟ و این شخصی را که می‌ستائی کیست؟

گفت: آن را که می‌ستایم، امیر مؤمنان است.

گفتم: کدام امیر مؤمنان!

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام که رسیدن به کمال توحید، جز در پرتو او و ولایت او، امکان ندارد.

حسن بن یحیی گفت: همان دم به آن بانو نگریستم [تا بشناسم که او کیست]، ولی هیچ کس را در آنجا ندیدم.

۴- سخن عمیق شافعی در شأن علی علیه السلام

از شافعی [محمد بن ادریس رئیس مذهب شافعی] سؤال شد: «نظر شما درباره علی علیه السلام چیست؟».

در پاسخ گفت: «چه بگویم در شأن کسی که دوستانش از روی ترس، و دشمنانش از روی حسد، فضائل آن حضرت را پوشاندند، ولی فضائل او آنچنان آشکار و گسترش یافته که شرق و غرب را فرا گرفته است».

۵- اشعار شاعر اهل بیت، شیخ ازری

لا فتی فی الوجود الا علی ذاک شخص بمتله الله باها
لا ترم وصفه ففیه معان لم یصفها الا الذی سواها
الأنوار البهیة، ص: ۸۸ ما حوی الخافقان، انس و جنّ قصبات السبق التي قد حواها
انما المصطفی مدینه علم و هو الباب من اتاه اتاه
و هما مقلتا العوالم یسراها علی، و احمد یمنها
هل اتی، هل اتی بمدح سواه لا و مولی بذکره حلّاها
فتأمل بعنّ تنبکک عنه نباء کلّ فرقه اعیاه
و بمعنی «احبّ خلقک» فانظر تجد الشمس قد اراحت دجاها
و تفکر بانّت منی تجدها حکمہ تورث الرقود انتباه
او ما کان بعد موسی اخوه خیر اصحابه و اعظم جاها
لیس تخلوا الا النبوة منه و لهذا خیر الوری استثناها
و هو فی آیه التباهل نفس المصطفی لیس غیره ایاها
ثم سل انما ولیکم الله تری الاعتبار فی معناها
آیه خصت الولاية لله و للطهر حیدر بعد طه
لک فی مرتقی العلی و المعالی درجات لا یرتقی ادناها
یا اخا المصطفی لدی ذنوب هی عین القذی و انت جلاها
کیف تخشی العصاة بلوی المعاصی و بک الله منقذ مبتلاها (۱) ترجمه:

«در جهان هستی، جوانمردی همانند علی علیه السلام نیست، او کسی است که خداوند به مثل او مباحات می‌کند.

تو را یارای توصیف علی علیه السلام نیست، چرا که در وجود او ارزشهای بلندی است که جز خداوندی که آن ارزشها را موزون نموده، آن را- آن گونه

(۱) این اشعار، از شاعر برجسته و ادیب «شیخ کاظم بن حاج محمد تمیمی ازری بغدادی» (ره) است که به اشعار «هائیه» معروف می‌باشد، و همین اشعار بیانگر عظمت علم و فضل او است. نقل می‌کنند:

صاحب جواهر (ره) آرزو می‌کرد که ثواب قصیده هائیه شیخ ازری (ره) در نامه عملش نوشته شود، و ثواب کتاب با عظمت جواهر الکلام (که بیش از چهل جلد فقه استدلالی است) در عوض آن قصیده در نامه عمل شیخ ازری نوشته گردد. (الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۲۳).

الأنوار البهیة، ص: ۸۹

که هست- نمی‌تواند وصف کند.

سراسر شرق و غرب، در میان انس و جنّ کسی را به خود ندیده که در همه راههای پیشتازی و پیشگامی در ارزشها، همچون علی

علیه السلام باشد.

همانا پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده خدا، شهر علم است، و علی علیه السلام در آن شهر است، کسی که از این در وارد شود، وارد شهر علم نبوت خواهد گشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دو چشم همه جهانها هستند، پیامبر صلی الله علیه و آله چشم راست، و علی علیه السلام چشم چپ همه جهانها می‌باشند.

آیا سوره «هل اتی» در مدح کسی جز علی علیه السلام آمده است؟ نه، بلکه این سوره در ذکر شأن آن حضرت روان شده است. به سوره عمّ (نبأ) توجه کن، که خبر می‌دهد به تو، خبری را که هر فرقه‌ای (غیر طرفداران علی علیه السلام) را در برابر آن، در مانده خواهد کرد.

و به معنی «احب خلق تو» (محبوبترین خلق خدا) [که در حدیث طیر مشوی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان محبوبترین خلق خدا معرفی کرد] توجه کن، می‌یابی خورشید (وجود علی علیه السلام) را که تاریکی‌های آن بر طرف شده است [یعنی به روشنی به مقام علی علیه السلام پی می‌بری].

و در [سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که به علی علیه السلام فرمود: انت منی (تو از من هستی) بیندیش، که از آن بینشی می‌یابی که در پر تو آن، آن کسانی که همیشه در خواب غفلت هستند، بیدار گردند.

یا در مورد حدیث تشبیه علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله به هارون نسبت به موسی علیه السلام بیندیش، تا دریابی که علی علیه السلام همانند هارون نسبت به موسی علیه السلام، بهترین برادر و یار و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود و دارای مقام بس ارجمندی نزد آن حضرت است.

پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در تمام امور - جز مقام نبوت - به

الأنوار البهیة، ص: ۹۰

پیوند هارون با موسی علیه السلام تشبیه کرد، از این رو که پیامبری که بهترین مخلوق خدا است، تنها مقام نبوت را، از علی علیه السلام استثناء نمود.

علی علیه السلام بر اساس آیه مباحله (۶۱ آل عمران) به عنوان جان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده، و منظور از «نفس» (جان) در آن آیه، غیر از علی علیه السلام نیست.

سپس از آیه «إِنَّمَا وَثِقُكُمْ اللَّهُ...» (۵۵ مائده) بپرس، که اعتبار و مقام ارجمند علی علیه السلام را در آن می‌نگری.

آیه‌ای که مقام ولایت (و رهبری) را به خدا اختصاص داده، و سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او به پاکمرد روزگار، علی علیه السلام مخصوص نموده است.

ای علی! تو آنچنان در قلّه عالی ارزشها، دارای درجاتی هستی که درجه پائین آن را نمی‌توان پیمود.

ای برادر مصطفی! من دارای گناهایی هستم که خار چشم [و ابر تیره در برابر نور معنویت] می‌باشند، و این تو هستی که آن خار را بر طرف ساخته و به چشمانم نور می‌بخشی.

چگونه گنهکاران از کیفر گناهانشان بهراسند، با اینکه خداوند بوسیله تو، نجاتبخش گرفتاران است.

۶- دو شعر جالب دیگر

سبط بن جوزی [که از علمای معروف اهل تسنن است] در کتاب تذکره می‌گوید: از جدّم شنیدم که در مجالس موعظه خود در بغداد در سال ۵۹۶ ه ق، دو شعر را که سروده بود می‌خواند. این دو شعر را در کتاب «تبصرة المبتدی» ذکر کرده و آن این است:

اهوی علیا و ایمانی محبته کم مشرک دمه من سیفه و کفا
ان کنت و یحکک، لم تسمع فضائله فاسمع مناقبه من هل اتی و کفی
الأنوار البهیة، ص: ۹۱

: «شيفته علی علیه السلام هستم، و دوستی او ایمان من است، چه بسیار مشرکی که خورش با شمشیر او چکید.
ای عزیزم! اگر تو فضائل او را نشنیده‌ای، مقامات ارجمند او را در سوره «هل اتی» (سوره دهر) بشنو، و همین (نزول سوره دهر در
شان او و همسر و فرزندان او) کفایت می کند».

۷- چند شعر عمیق در شأن خاندان رسالت عليهم السلام:

بآل محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الكتاب
و هم حجج الاله علی البرایابهم و بجدّهم لا یستراب
و لا سیما ابو حسن علی له فی الحرب مرتبه تهاب
طعام سیوفه مهج الاعادی و فیض دم الرقاب له شراب
و ضربته کیعته بخم معاقدھا من القوم الرقاب
علی الدر و الذهب المصفی و باقی الناس کلهم تراب
هو البکاء فی المحراب لیلاهو الضحاک اذا اشتد الضراب
هو التبا العظیم و فلک نوح و باب الله و انقطع الخطاب ترجمه:

«راه صحیح و راست، به وسیله آل محمد صلی الله علیه و آله شناخته شود، و قرآن در خانه‌های آنان نازل شده است.
آنان حجتهای خدا بر مخلوقات هستند، به خاطر آنها و جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله به انسان لطمه نمی رسد.
به خصوص پدر حسن علیه السلام، یعنی امام علی علیه السلام که در جنگها در مرتبه عالی شکوه می درخشید.
خون دشمنان، خوراک شمشیرهای او بود، و جوشش خون گردنهای گردنکشان سیراب کننده [روح دشمن کش] او است.
محل بندهای ضربت او همانند محل بندهای بیعت با او در غدیر خم، گردنهای

الأنوار البهیة، ص: ۹۲

قوم است.

او علی علیه السلام است که گوهر و طلای صاف سرزمین انسانیت می باشد، و بقیه مردم نسبت به او، خاک زمین هستند.
آن علی علیه السلام که شبانگاه در محراب عبادت، از خوف خدا گریه بسیار کند، ولی در میدان جنگ در شدت درگیری، خنده
بر لب دارد.

او همان خبر عظیم (که در آیه ۲ سوره نبأ آمده) می باشد، و کشتی نوح است. او واسطه در خانه خدا، هنگام بسته شدن راهها به
سوی خدا است».

الأنوار البهیة، ص: ۹۳

ماجرای شهادت حضرت علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در شب ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری شهید شد. علت شهادتش آن بود که: هنگام سفیده سحر شب جمعه ۱۹ رمضان، ابن ملجم (لعنت خدا بر او باد) شمشیر زهرآلود خود را بر فرق سر آن حضرت وارد نمود، آن بزرگوار در روز ۱۹ و ۲۰ و حدود یک سوّم قسمت اوّل شب ۲۱ رمضان، در بستر شهادت بود و سرانجام شهید گردید، و مظلومانه به لقاء پروردگار خود پیوست. او در این هنگام ۶۳ سال داشت.

در اینجا در این راستا به چند مطلب می‌پردازیم:

۱- چگونگی توطئه ناجوانمردانه قتل علی علیه السلام

مسعودی [مورخ معروف] در کتاب مروج الذهب در ذکر حوادث سال ۴۰ ه ق و ذکر شهادت علی علیه السلام می‌نویسد: جمعی از خوارج [همان فراریانی که از جنگ نهروان گریخته بودند] در مکه به گرد هم آمدند، و درباره جنگ نهروان و آشوب آن درگیری سخن به میان آوردند. سرانجام سه نفر از آنها با هم عهد بستند تا امام علی علیه السلام و معاویه و عمرو بن عاص را به قتل برسانند، و معاهده محکم نمودند که هیچ کدام از آنها برنگردند، تا شخص مورد نظر خود را بقتل رسانند، یا در این راه کشته شوند. الأنوار البهیة، ص: ۹۴

یکی از آن سه نفر، «عبد الرحمن بن ملجم» بود، که از طایفه «تجیب» «۱» و از قبیله مراد به شمار می‌آمد.

دومین نفر، حجاج بن عبد الله صریمی بود که با لقب «برک» خوانده می‌شد، و سوّمی «زادویه» نام داشت که غلام بنی عنبر بود.

ابن ملجم گفت: من علی علیه السلام را می‌کشم.

برک گفت: من معاویه را می‌کشم.

زادویه گفت: من عمرو بن عاص را می‌کشم.

آنها با هم قرار گذاشتند تا توطئه خود را در شب ۱۹ ماه رمضان- و به قولی در شب ۲۱ ماه رمضان- اجرا سازند.

۲- گفتگوی ابن ملجم با قطام

عبد الرحمن بن ملجم مرادی به سوی کوفه برای قتل علی علیه السلام روانه شد. وقتی که به کوفه رسید، به خانه دختر عمویش «قطام» «۲» وارد گردید. قطام کسی بود که حضرت علی علیه السلام در جنگ نهروان پدر و برادر او را کشته بود، و در زیبایی چهره نظیر نداشت. وقتی ابن ملجم او را دید (دلباخته او شد و) از او خواستگاری کرد.

قطام گفت: «من بدون قرار داد مهریه، ازدواج نمی‌کنم».

(۱) جوهری در کتاب صحاح می‌نویسد: «تجوب» قبیله‌ای از تیره «حمیر» هم سوگندهای قبیله مراد هستند، و ابن ملجم از این قبیله است. کمیت [شاعر اهل بیت علیهم السلام] می‌گوید:

الا ان خیر الناس بعد ثلاثة قتیل التجوبی الذی جاء من مصر: «آگاه باش، بهترین مردم بعد از آن سه نفر کشته شده تجوبی است که از مصر آمد».

«تجیب» طایفه‌ای از قبیله کنده است.

صاحب قاموس در این مورد سخنی دارد که نیازی به ذکرش نیست (مؤلف).

(۲) و در بعضی از عبارات «قطامه» ذکر شده است.

الأنوار البهیة، ص: ۹۵

ابن ملجم گفت: هر گونه مهریه خواسته باشی می‌دهم.

قطّام گفت: «مهریه من عبارت است از: ۱- سه هزار درهم ۲- یک کنیز ۳- و کشتن علی [علیه السلام].»

ابن ملجم گفت: «پول و کنیز را می‌دهم، ولی باور نمی‌کنم که به آرزوی کشتن علی [علیه السلام] برسی.»

قطّام گفت: در کمین علی [علیه السلام] باش و او را در هنگامی که به کاری اشتغال دارد، غافلگیر کن، اگر او را کشتی، دلم را شفا داده‌ای و به لذت زندگی با من می‌رسی، و اگر خودت کشته شدی، پاداشی که در نزد خدا داری برای تو بهتر از زندگی دنیا است! ابن ملجم [که تصمیمش را مخفی می‌داشت، وقتی که قطّام را هم مسلک خود یافت به او] گفت: «سوگند به خدا، من از این شهر (کوفه) فرار کرده بودم، اکنون به اینجا نیامده‌ام مگر به خاطر کشتن علی [علیه السلام]! مطمئن باش که خواسته تو را برمی‌آورم. آنگاه ابن ملجم از نزد قطّام بیرون آمد، و پیش خود می‌گفت:

ثلاثة آلاف و عبد و قینه و قتل علی بالحسام المصمّم

فلا مهر اعلی من علی و ان غلاو لا فتک الا دون فتک ابن ملجم: «سه هزار درهم و کنیز، و کشتن علی [علیه السلام] با شمشیر بزان [مهریه قطّام است] مهریه‌ای سنگین‌تر از کشتن علی [علیه السلام] نیست، گرچه این مهریه سنگین است، ولی هر غافلگیر شده‌ای باین دست‌تر از غافلگیر نمودن ابن ملجم خواهد بود.»

۳- همدستی مخفیانه چهار نفر برای کشتن علی علیه السلام

ابن ملجم در مسیر راه با شخصی از خوارج به نام «شیب بن بجره» ملاقات کرد، و به او گفت: «آیا شرافت دنیا و آخرت را می‌خواهی؟»

شیب: آن شرافت چیست؟

الأنوار البهیة، ص: ۹۶

ابن ملجم: با من در کشتن علی [علیه السلام] همکاری کن.

شیب: مادرت به عزایت بنشیند، فاجعه بسیار زشتی را به من پیشنهاد می‌کنی، با اینکه می‌دانی علی [علیه السلام] پیشتازترین مسلمانان، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

ابن ملجم: وای بر تو! آیا نمی‌دانی که علی [علیه السلام] در مقابل کتاب خدا [در جریان حکمین] حکمیت را به مردان واگذار کرد، و برادران نمازگزار ما را [در جنگ نهران] کشت، ما او را به عنوان قصاص بعضی از برادران مقتول خود، می‌کشیم.

شیب از سخنان ابن ملجم فریب خورد، و با او به راه افتاد تا نزد «قطّام» که در مسجد اعظم کوفه بود، آمدند. قطّام در روز جمعه ۱۳ ماه رمضان در مسجد کوفه پرده‌ای آویخته بود و پشت پرده به عبادت اعتکاف اشتغال داشت. وقتی که ابن ملجم را دید، به او اعلام کرد که «مجاجع بن وردان بن علقمه» داوطلب شده است تا با شما در کشتن علی [علیه السلام] همکاری نماید [به این ترتیب چهار نفر، یک زن و سه مرد، برای قتل علی علیه السلام به توطئه مشغول شدند].

قطّام پارچه حریری طلبید، و آن را [به علامت وفاداری به عهد] به سینه آنها بست، و آنها شمشیرهای خود را برداشته (و در تاریکی) در مقابل در «سده» که علی علیه السلام معمولاً از آن در وارد مسجد می‌شد، در کمین علی علیه السلام نشستند و آماده اجرای توطئه خود شدند.

۴- ماجرای آمدن علی علیه السلام به مسجد، و ضربت خوردن او

امام علی علیه السلام همیشه در اول اذان به مسجد می‌آمد. ابن ملجم به «اشعث بن قیس» رئیس منافقان که در میان اصحاب علی

علیه السلام بود و باعث ماجرای ننگین حکمیت گردید] که در مسجد بود، گفت: «آماده باش که نزدیک است هوا روشن شود و رسوا گردی» [از این سخن فهمیده می‌شود که اشعث نیز به

الأنوار البهیة، ص: ۹۷

توطئه آگاهی داشته و همکاری می‌کرده است].

حجر بن عدی [که از یاران مخلص و قهرمان علی علیه السلام بود] سخن ابن ملجم را شنید، به ابن ملجم گفت: «ای عور! (لوچ) خدا تو را بکشد، آیا تصمیم کشتن علی علیه السلام را داری؟»

از سوی دیگر حضرت علی علیه السلام مطابق معمول وارد مسجد شد و با صدای بلند می‌فرمود:

ایها الناس الصلاة

: «ای مردم! آماده نماز باشید».

در این هنگام ابن ملجم و همدستانش به علی علیه السلام حمله کردند، در حالی که فریاد می‌زدند: الحکم لله لا لک: «حکمیت مخصوص خداست، نه برای تو!»، و همان دم ابن ملجم شمشیر خود را بر فرق سر آن بزرگوار وارد ساخت «۱».

شیب نیز حمله کرد، ولی شمشیرش بر چهارچوب بالای در خورد و خطا رفت. اما ابن وردان فرار کرد.

امام علی علیه السلام فرمود: مراقب باشید که ابن ملجم فرار نکند. مردم برای دستگیری ابن ملجم و همدستانش هجوم بردند، و سنگ به طرف ابن ملجم می‌انداختند، و برای دستگیری او می‌دویدند و فریاد می‌زدند. در این هنگام مردی از طایفه همدان با پای خود بر ساق پای او زد. و مغیره بن نوفل بن حرث بن عبد المطلب [پسر پسر عموی علی علیه السلام] چنان سیلی بر صورت ابن ملجم زد که او را به زمین انداخت و دستگیر کرد و به حضور امام حسن علیه السلام آورد.

شیب، خود را به میان ازدحام جمعیت انداخت، و در میان جمعیت گریخت تا خود را نجات داده و به شتر خود رسانید. «عبد الله بن بجره» که برادر ناتنی او بود، نزد او آمد، دید او پارچه حریری را از سینه خود باز می‌کند. جریان

(۱) ولی مطابق مشهور و روایات متعدد، علی علیه السلام هنگام نماز در محراب مسجد ضربت خورد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۹۸

را پرسید. او ماجرای خود را شرح داد. عبد الله نزد اثاث خود رفت و با شمشیر نزد شیب بازگشت، و به او حمله کرد و او را سر به نیست نمود. [به این ترتیب، ابن ملجم دستگیر شد، و شیب کشته گردید، و ابن وردان گریخت] «۱».

۵- حالات علی علیه السلام در آن شب

۱- مطابق نقل بعضی، حضرت علی علیه السلام شب ۱۹ رمضان نخوابید، و همواره بین در و اطاق مسکونی خانه‌اش رفت و آمد می‌کرد و می‌فرمود:

والله ما کذبت، و لا کذبت ...

: «سوگند به خدا دروغ نمی‌گویم و به من دروغ گفته نشده است، امشب همان شبی است که به من وعده لقای الهی داده شده است».

هنگامی که مرغابیان خانه که از آن کودکان بودند، صیحه و فریاد کردند، بعضی از اهل خانه خواستند آنها را خاموش نمایند. علی علیه السلام به او فرمود:

ویحک دعهنّ فانهنّ صوائح تتبعها نوائح

: «وای بر تو، مرغابی‌ها را به خودشان واگذار، زیرا آنها صیحه زنانی هستند که در پی آنها نوحه گرانی خواهند بود».

۲- مسعودی [مورخ معروف] می‌نویسد: امیر مؤمنان علیه السلام به سوی مسجد حرکت کرد، هنگامی که خواست از در خانه‌اش بیرون آید، باز کردن در خانه که از چوب درخت خرما بود، برای او بسیار سنگین و دشوار گردید، آن در را از جا کند و بکنار نهاد، کمر بندش باز شد، آن را محکم بست و این شعر را خواند:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیکا ولا تجزع من الموت اذا حلّ بوادیکا

(۱) در تاریخ آمده: مردم به سراغ «قطام» رفته و او را کشتند و قطعه قطعه نمودند و جسدش را در پشت کوفه به آتش زدند و خانه‌اش را خراب نمودند. ابن وردان نیز در همان بامداد، به دست مردم کشته شد (بحار، ج ۴۲، ص ۲۹۷ و ۲۹۸) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۹۹

: «کمر و سینه‌ات را برای مرگ ببند، چرا که مرگ تو را دیدار خواهد کرد، و از مرگ نهراس و بی‌تابی مکن، آنگاه که به خانه تو فرود آید».

۳- مطابق روایت شیخ مفید (ره) هنگامی که ماه رمضان فرا رسید، امام علی علیه السلام یک شب در خانه فرزندش حسن علیه السلام مهمان بود، و یک شب در خانه فرزندش حسین علیه السلام مهمان بود، و یک شب هنگام افطار در خانه پسر عمویش عبد الله بن عباس بود، و هیچ‌گاه هنگام افطار، بیشتر از سه لقمه غذا نمی‌خورد. در یکی از آن شبها از آن حضرت پرسیدند: «چرا غذا کم می‌خوری؟».

در پاسخ فرمود: «بزودی امر پروردگرم فرا می‌رسد، لازم است شکمم تهی باشد، بیش از یک شب یا دو شب باقی نمانده است»، و در آخر همان شب بر فرقش ضربت زدند.

۶- گفتگوی علی علیه السلام با دخترش ام کلثوم علیها السلام

امّ موسی که کلفت در خانه علی علیه السلام و مرّی دخترش فاطمه بود، می‌گوید: شنیدم آن حضرت به دخترش می‌فرمود:

«ای دخترم! چنین دریافته‌ام که از زندگی من با شما، چندان باقی نمانده است!».

امّ کلثوم: چرا و برای چه؟

امام علی: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم که گرد و غبار را از صورت من پاک می‌کرد و می‌فرمود: «ای علی! دیگر چیزی بر عهده تو نیست، تو وظیفه خود را به طور کامل انجام دادی».

امّ موسی می‌افزاید: از این گفتگو بیش از سه شب نگذشت که بر فرق مقدّسش ضربت زدند.

امّ کلثوم علیها السلام وقتی که فرق خون‌آلود پدر را دید، از شدت ناراحتی شیون نمود.

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۰

امام علی علیه السلام به او فرمود: دخترم! چنین نکن، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم، با دستش به من اشاره می‌کرد و به من می‌فرمود: «ای علی! نزد ما بیا، چرا که آنچه در نزد ما وجود دارد برای تو برتر خواهد بود».

۷- دستگیری ابن ملجم توسط شخص علی علیه السلام و سفارش علی علیه السلام در حق او

در کتاب «قرب الاسناد» از امام باقر علیه السلام نقل شده که گفت: پدرم فرمود: حضرت علی علیه السلام از خانه بیرون آمد و روانه مسجد شد و مردم را برای نماز صبح از خواب بیدار می‌کرد. همان دم عبد الرحمن ابن ملجم، ناگهان به علی علیه السلام حمله کرد

و شمشیر خود را بر فرق سر آن حضرت زد که به زانو در آمد (روی زانو افتاد) همان دم - در همان حال - علی علیه السّلام ابن ملجم را گرفت و نگه داشت، تا مردم آمدند و ابن ملجم را دستگیر نمودند [فضر به ابن ملجم بالسّیف علی امّ رأسه، فوقع علی رکتیه و اخذه و التزمه حتّی أخذہ النّاس].

آنگاه حضرت علی علیه السّلام را که بی‌هوش شده بود، به خانه بردند، وقتی که به هوش آمد، به حسن و حسین علیهما السّلام فرمود: این اسیر (ابن ملجم) را زندانی کنید، غذا و آب به او برسانید، و با او خوشرفتاری کنید. اگر من از این زخم، شفا یافتم و زنده ماندم، خود بهتر می‌دانم که با او چه کنم، اگر خواستم از او فدیة می‌گیرم و او را آزاد می‌کنم، و اگر خواستم او را می‌بخشم، و اگر خواستم با او مصالحه می‌نمایم، و اگر از دنیا رفتم، اختیار او با شما است، هرگاه شما به کشتن او تصمیم گرفتید او را «مثله» [بریدن اعضا] نکنید.

۸- ملاقات اصبغ بن نباته با امام علی علیه السلام و گزارش او

ابن شاذان از اصبغ بن نباته نقل می‌کند: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام الأنوار البهیة، ص: ۱۰۱

بر اثر ضربت ابن ملجم بستری شد، مردم به در خانه او آمدند و اجتماع کردند، و انتظار اعدام ابن ملجم را داشتند. امام حسن علیه السّلام از خانه بیرون آمد و به مردم فرمود: «ای گروه مردم! پدرم وصیت فرمود که کار ابن ملجم را تا بعد از وفات او تأخیر بیندازم، اگر آن حضرت از دنیا رفت، اختیار او با ما است، و گرنه خودش درباره او فکری خواهد کرد، از اینجا به خانه‌های خود باز گردید، خدا شما را رحمت کند».

اصبغ بن نباته [که از یاران مخلص و شیفته علی علیه السلام بود] می‌گوید: مردم پراکنده شدند، ولی من در آنجا ماندم.

امام حسن علیه السّلام بار دیگر از خانه بیرون آمد، وقتی که چشمش به من افتاد فرمود: «ای اصبغ! مگر سخن پدرم را که من آن را ابلاغ کردم نشنیدی؟».

گفتم: «شنیدم، ولی من حال جانسوز آن حضرت را دیدم، مشتاق هستم تا با او ملاقات کنم، و از او حدیثی بشنوم، خدا تو را بیامرزد برای من از آن حضرت اجازه بگیر تا به محضرش برسم».

امام حسن علیه السّلام وارد خانه شد، و جریان را به پدر عرض کرد. امام علی علیه السّلام اجازه فرمود. پس از لحظه‌ای امام حسن علیه السّلام از خانه بیرون آمد و به من فرمود: وارد خانه شو!

وارد خانه شدم و کنار بستر علی علیه السلام رفتم، دیدم دستمال (زردی) بر سر بسته، ولی دیدم که زردی رنگ چهره‌اش، از زردی دستمال بیشتر بود «و قد علت صفره وجهه علی تلک العصابة» دیدم آن حضرت بر اثر شدت ضربت و اثر بسیار زهر، همواره از این زانو به آن زانو می‌شد، آنگاه به من فرمود: «ای اصبغ! آیا سخن مرا که توسط حسن علیه السلام ابلاغ شد، نشنیدی؟».

عرض کردم: «ای امیر مؤمنان! سخن شما را شنیدم، ولی شما را در حالی دیدم که مشتاق شدم بار دیگر با شما ملاقات نموده و حدیثی را از شما بشنوم».

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۲

۹- حدیث علی علیه السلام برای اصبغ بن نباته

امام علی علیه السّلام به من فرمود: «بنشین، گمان نمی‌کنم که بعد از این، از من حدیثی بشنوی، بدان ای اصبغ! پیامبر صلی الله علیه

و آله بستری بود، به عبادت آن حضرت رفتم، همان گونه که تو اکنون به عبادت من آمده‌ای، پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: «بیرون برو، و مردم را به اجتماع برای نماز فراخوان» [دستور پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کردم، مردم در مسجد اجتماع کردند] پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: بالای منبر برو، و یک پله پائین تر از جایگاه من قرار بگیر و به مردم چنین بگو:

الا من عَقَّ والديه فلعنة الله عليه، الا من ابق من موالیه فلعنة الله عليه، الا من ظلم اجیرا اجرته فلعنة الله عليه

: «آگاه باشید! آن کس که با پدر و مادرش بد رفتاری کند، لعنت خدا بر او باد، آگاه باشید! غلام و بنده‌ای که از مولای خود فرار کند، لعنت خدا بر او باد، آگاه باشید! آن کس که به اجیر خود در مورد مزدش ظلم کند، لعنت خدا بر او باد».

ای اصبع! دستور حبیب خدا صلی الله علیه و آله را اجرا نمودم، مردی از نقطه آخر مسجد برخاست و گفت:

«ای ابو الحسن! سه سخن را به اختصار گفتم، آن را برای ما شرح بده!».

به او پاسخی ندادم تا به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، و عرض کردم مردی شرح این سخن را از من خواسته است. اصبع می گوید: در این هنگام علی علیه السلام دستم را گرفت و فرمود:

«دستت را بگشا»، دستم را گشودم، آن حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبع! همین گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتم را گرفت و فرمود:

مه یا ابا الحسن، الا و انی و انت ابوا هذه الامة، فمن عَقْنَا فلعنة الله عليه، الا و انی و انت مولیا هذه الامة، فعلى من ابق عَنَّا لعنة الله، الا و انی و انت اجیرا هذه الامة، فمن ظلمنا اجرتنا فلعنة الله عليه، ثم قال آمین، فقلت آمین

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۳

: «ای ابو الحسن! اعتنا نکن و آگاه باش! همانا من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که به ما جفا کند، لعنت خدا بر او باد، آگاه باش، همانا من و تو آقای این امت می‌باشیم، کسی که از ما فراری شود، لعنت خدا بر او باد، آگاه باش همانا من و تو دو اجیر این امت هستیم کسی که در اجرت ما ظلم نماید، لعنت خدا بر او باد، سپس خود آن حضرت گفت: آمین، من نیز گفتم: آمین» [از این کلمه آمین، فهمیده می‌شود، مطلب بسیار جدی است، و نفرین مورد استجاب است].

۱۰- حدیث جالب دیگر علی علیه السلام به اصبع

اصبع می گوید: دیدم امام علی علیه السلام بی‌هوش شد، و پس از لحظاتی به هوش آمد، مرا در بالین خود دیده فرمود: ای اصبع هنوز نشسته‌ای؟

عرض کردم: آری، ای مولای من.

فرمود: می‌خواهی حدیث دیگری را برای تو بازگو کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند نعمتهای شما را افزون سازد.

فرمود: ای اصبع! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد، مرا دید که غمگین بودم، و آثار اندوه از چهره‌ام دیده می‌شد. فرمود: «ای ابو الحسن! تو را غمگین می‌نگرم، آیا می‌خواهی تو را به حدیثی خبر دهم که بعد از آن هرگز غمگین نشوی!»

گفتم: آری، ای رسول خدا!

فرمود: هنگامی که روز قیامت برپا می‌شود، خداوند منبری را که بر منبرهای پیامبران و شهیدان بلندتر است نصب می‌کند، سپس به من امر می‌کند که بالای آن منبر بروم، سپس به تو امر می‌کند که بالای آن منبر بروی و در یک پله پائین تر از جایگاه من قرار بگیری، سپس به دو فرشته فرمان می‌دهد که هر کدام در پله پائین تر از جایگاه تو بنشینند، وقتی که ما در جایگاههای خود قرار

گرفتیم، تمام مردم از پیشینیان و آیندگان حاضر می‌گردند، آنگاه آن فرشته که یک پلّه پائین‌تر از تو است فریاد می‌زند:

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۴

«ای گروه مردم! هر کس مرا می‌شناسد که نیازی به معرفی خودم برای او نیست، و هر کس مرا نمی‌شناسد، خود را به او می‌شناسانم. من رضوان «خازن بهشت» هستم، آگاه باشید خداوند به نعمت سرشار، و فضل و کرم و جلال خود به من فرمان داده تا کلیدهای بهشت را به محمد صلی الله علیه و آله بدهم، و محمد صلی الله علیه و آله به من فرمان داده تا آن کلیدها را به علی علیه السلام بدهم، گواه باشید که من مأموریت خود را انجام دادم.

سپس فرشته‌ای که یک پلّه از فرشته اول پائین‌تر قرار گرفته، برخاسته و فریاد می‌زند، به گونه‌ای که همه اهل محشر، صدای او را می‌شنوند، می‌گویند:

«ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد که نیازی به معرفی برای او نیست، و هر کس مرا نمی‌شناسد، من خود را معرفی می‌کنم، من «مالک؛ خازن دوزخ» هستم.

آگاه باشید خداوند به نعمت سرشار و فضل و کرم و جلالش به من فرمان داده که کلیدهای دوزخ را به محمد صلی الله علیه و آله بدهم، و محمد صلی الله علیه و آله به من فرمان داده که این کلیدها را به علی علیه السلام بسپارم، گواهی دهید که من مأموریت خود را انجام دادم، آنگاه کلیدهای بهشت و دوزخ را می‌گیرم.»

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! تو بالای دامن مرا می‌گیری، و اهل بیت تو [امامان] بالای دامن تو را می‌گیرند، و شیعیان تو بالای دامن آنها را می‌گیرند.

علی علیه السلام افزود: هنگامی که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به اینجا رسید، من دستم را روی دستم زدم و عرض کردم: «ای رسول خدا! آیا پس از آن به بهشت می‌رویم؟»

فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه آری.»

اصبح می‌گوید: پس از این دو حدیث (فوق)، دیگر حدیث از مولایم علی علیه السلام نشنیدم، و آن حضرت رحلت کرد- دروذهای خدا بر او باد-

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۵

۱۱- نظریه طبیب

ابو الفرج [مورخ معروف] می‌نویسد؛ پزشکهای کوفه را برای درمان علی علیه السلام جمع کردند، هیچ کدام از آنها برای درمان زخم سر علی علیه السلام آگاه‌تر از «اثیر بن عمرو بن هانی» نبودند. او طبیب ماهری بود و کرسی طبابت داشت و جراحات را درمان می‌کرد. او یکی از چهل غلامی بود که خالد بن ولید در «عین التمر» [شهری که در جانب غربی بیابان فرات واقع شده بود] به اسارت گرفته بود.

اثیر بن عمرو، به بالین علی علیه السلام آمد، به محل زخم سر علی علیه السلام نگرست، شش گوسفندی را که تازه و گرم باشد طلبید، شش را حاضر کردند. او رگی از آن را بیرون آورد و آن را در درون زخم نهاد، و در آن دمید (یا آن را مکید) و سپس آن را بیرون آورد، و به آن نگاه کرد، دید سفیدی اجزای مغز در آن دیده می‌شود. عرض کرد: «ای امیر مؤمنان، وصیتهای خود را بکن، زیرا ضربت دشمن خدا (ابن ملجم) به مغز رسیده است!»

۱۲- وصیت علی علیه السلام در شب بیست و یکم

در کتاب «الدَّرُّ النَّظِيمُ» (۱) روایت شده: اصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ گفت: علی علیه السَّلام در شب آخر عمر، حسن و حسین علیه السَّلام را به حضور طلبید، و به آنها فرمود:

«روح من امشب قبض خواهد شد و به رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَلِّیْهِ وَسَلَّمَ می‌پیوندم، سخن [و وصیت] مرا بشنوید و آن را به خاطر بسپارید. ای حسن! تو وصی من هستی، و بعد از من متصدی امر امامت می‌باشی، و تو ای حسین! در وصیت من با حسن علیه السَّلام شرکت داری، تا حسن علیه السَّلام سخن می‌گوید، تو ساکت باش، و تا زنده است از امر او پیروی کن، و پس از آنکه از دنیا رفت، ناطق و راهنمای بعد از او و عهده‌دار امر امامت تو هستی، و شما را به تقوای الهی سفارش

(۱) تألیف شیخ یوسف بن حاتم شامی.

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۶

می‌کنم. بدانید که هیچ کس نجات نیابد جز کسی که از خدا پیروی کند، و به هلاکت نمی‌رسد جز کسی که از پیروی خدا سرپیچی نماید. و به ریسمان خدا که همان قرآن، کتاب عزیز خدا است چنگ بزنید، کتابی که از هیچ سو باطل به او راه نیابد، و از جانب خدای حکیم و ستوده نازل شده است».

سپس به امام حسن علیه السَّلام فرمود: «تو ولی امر بعد از من هستی، اگر قاتل مرا بخشیدی که هیچ، و اگر کشتی، بجای یک ضربت که بر من زده، یک ضربت بر او بزن، حتماً از «مثله» (قطع اعضای او) بپرهیز، زیرا رسول خدا صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَلِّیْهِ وَسَلَّمَ - گرچه مثله کردن سگ گزنده باشد - نهی فرمود. و بدان که حسین علیه السَّلام با تو با هم صاحب خون هستید [و در کشتن قاتل من شریک می‌باشید] خداوند متعال حسین علیه السَّلام را همانند تو بر قاتل من مسلط نموده است.

همانا ابن ملجم یک ضربت به من زد، کارگر نشد، دوباره شمشیر زد، کارگر شد «۱» اگر ضربتی بر او زدی که کارگر شد که هیچ، و گرنه به برادرت حسین علیه السَّلام امر کن تا بر اساس حق ولایتی که دارد ضربت دیگری به او بزند، و آن شمشیر کار او را به پایان می‌رساند. همانا مقام امامت پس از تو از آن حسین علیه السَّلام است، و در میان فرزندان او تا روز قیامت جریان دارد، و بپرهیز که به خاطر من، غیر از قاتل مرا بکشی، چرا که خداوند می‌فرماید:

وَلَا تَرْرُ وَاِزْرَةً وَاِزْرَةً وَاِخْرَى*: «هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد» «۲».

۱۳- وصیت دیگر علی علیه السَّلام و چگونگی خاکسپاری آن حضرت

شیخ مفید (ره) و ... روایت می‌کنند: هنگامی که امام علی علیه السَّلام در

(۱) از این عبارت فهمیده می‌شود که ابن ملجم دو بار بر فرق همایون علی علیه السَّلام ضربت زده است، و دوّمی موجب شهادت آن حضرت شده است (مترجم).

(۲) انعام- ۱۶۶

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۷

بستر رحلت قرار گرفت، به حسن و حسین علیه السَّلام فرمود: «وقتی که از دنیا رفتم، جنازه‌ام را بر تابوتم بگذارید و از خانه بیرون ببرید، سپس قسمت عقب تابوت، را بگیرید، قسمت جلو تابوت خود به خود حرکت می‌کند، آنگاه مرا به سرزمین «غری» (نجف) ببرید، در آنجا سنگ سفیدی را می‌نگرید که می‌درخشد، جای همان سنگ را حفر کنید، آنگاه فضای وسیعی را در آنجا می‌یابید، مرا در همانجا دفن کنید».

یکی از حاضران می‌گوید: پس از آنکه امیر مؤمنان از دنیا رفت مطابق وصیت، جنازه آن حضرت را از خانه بیرون آوردیم، قسمت عقب جنازه را گرفتیم، و قسمت جلو جنازه خود به خود حرکت می‌کرد، و ما در مسیر راه پیوسته صدائی همانند وزش بادها و پریدن پرندگان را می‌شنیدیم تا به سرزمین نجف رسیدیم، ناگاه در آنجا سنگ سفید درخشان‌های دیدیم، جای آن را حفر کردیم، به فضای وسیعی رسیدیم، دیدیم در آنجا [روی سنگ یا تخته‌ای] نوشته است: «این قبری است که نوح علیه السلام آن را برای علی بن ابی طالب علیه السلام ساخته و ذخیره کرده است»، جنازه آن حضرت را در آنجا دفن کردیم و به خانه خود بازگشتیم، و از اکرام و تجلیل خداوند به امیر مؤمنان علیه السلام شادمان بودیم.

با جمعی از شیعیان که در تشییع جنازه امام علی علیه السلام و نماز بر او حاضر نشده بودند، ملاقات کردیم، جریان و تجلیل خدا به علی علیه السلام را در مورد جنازه و قبر برای آنها بیان کردیم.

آنها گفتند: ما دوست داریم آنچه را شما با چشم دیدید، ما نیز ببینیم. گفتیم:

محل قبر آن حضرت، مطابق وصیت آن حضرت از دیده‌ها پنهان شد.

آنها رفتند و بازگشتند و گفتند: زمین را کنده‌اند، ولی چیزی نیافته‌اند.

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: جنازه امیر مؤمنان علیه السلام در کجا دفن شد؟ فرمود: «در کنار غریین (نقطه‌ای در

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۸

صحرای نجف) به خاک سپرده شد».

جنازه امام علی علیه السلام قبل از سپیده سحر، دفن گردید. حسن و حسین علیهما السلام و محمد حنفیه؛ فرزندان علی علیه السلام و عبد الله بن جعفر [داماد و برادرزاده علی علیه السلام] وارد قبر شدند.

شیخ مفید (ره) می‌گوید: قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام پیوسته پنهان بود «۱» تا اینکه امام صادق علیه السلام در عصر حکومت عباسیان آن را معرفی کرد، و خود آن حضرت، هنگام رفتن به «حیره» برای دیدار منصور دوانیقی، قبر علی علیه السلام را زیارت کرد، و از آن پس شیعیان آن قبر را شناختند، و از آن روز به زیارت قبر آن حضرت پرداختند، و این شناسائی مرقد شریف امام علی علیه السلام در سال ۱۶۳ هـ ق واقع شد [مترجم گوید: نظر به اینکه امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ هـ ق به شهادت رسید، ظاهراً سال ۱۶۳ اشتباه است، و یا اینکه بگوئیم:

آغاز سال شناسائی رسمی شیعیان از قبر علی علیه السلام، از سال ۱۶۳ هـ ق شروع شد].

(۱) از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام وصیت کرد: برای من چهار قبر در چهار محل دفن کن: ۱- مسجد کوفه ۲- رحبه (صحن مسجد یا میدان معروف کوفه) ۳- نجف ۴- و در خانه جعده بن هبیره، تا کسی بر قبر من آگاه نشود (منتهی الآمال، ج ۱ ص ۱۳۲).

این وصیت به خاطر آن بود که دشمنان کینه‌توز آن حضرت، مانند بنی امیه و خوارج، قبر آن حضرت را نبش و توهین نکنند. طبق روایت فوق، قبر آن حضرت تا زمان امام صادق علیه السلام پنهان بود، و به نقل دیگر تا زمان هارون (پنجمین خلیفه عباس) مکتوم بود و در آن عصر بر اثر پناه آهوان به قبر آن حضرت ... آشکار شد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۰۹

گزارش ابن بطوطه درباره حرم مطهر حضرت علی علیه السلام

محمّد بن بطوطه [ابو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الله طبخی، متوفی ۷۷۹ هـ ق در مراکش] در سفر نامه خود که آن را «تحفة النظار فی غرائب الامصار» نامیده، و آن را در سال ۷۵۶ هـ ق به پایان رسانده در بیان بازگشت خود از مکه، به نجف اشرف درباره بارگاه حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌نویسد:

در آستانه به مدرسه بزرگی باز می‌شود، که در آن مدرسه، طلب و عرفاء و پارسایان شیعه سکونت دارند. هر کسی که به آن مدرسه مقدّسه وارد گردد، تا سه روز مهمان است و با نان و گوشت و خرما، در هر روز دو بار پذیرائی می‌شود. و از این مدرسه علمیه دری به طرف حرم گشوده می‌شود که در کنار آن در، دربانان و خدّام حرم و مقامات تولیت آستانه حضور دارند. هنگامی که زیارت کننده وارد حرم می‌گردد، یکی از آن مقامات - یا همه آنها به تناسب زائران بسیار - به پیش می‌آیند و نزدیک در می‌ایستند، و اذن دخول برای زائر می‌طلبند، و چنین می‌گویند:

عن امرکم یا امیر المؤمنین هذا العبد الضعیف یستأذن علی دخوله للروضه العلیّه ...

: «به امر شما ای امیر مؤمنان علیه السلام، این بنده ناتوان اجازه می‌خواهد تا به حرم ارجمند و مقدّس شما وارد گردد، اگر اجازه می‌فرمائید که وارد گردد، و گرنه مراجعت نماید، اگر او شایستگی برای ورود به این حرم شریف را ندارد، ولی شما اهل کرم و گذشت و پرده پوشی هستید».

سپس به زائر دستور می‌دهند که آستانه را که از نقره است ببوسد. همچنین دو جانب چهارچوب در را ببوسد، و سپس زائر وارد حرم کنار ضریح می‌شود.

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۰

مطهر به انواع قالی‌های ابریشمی و غیر آن فرش شده، و قندیل‌های طلا و نقره بزرگ و کوچک آویخته شده است، و در وسط قبه، ضریح چهارگوشی قرار دارد که با چوب پوشیده شده، و بر بالای آن صفحه‌های طلائی منقوش و محکم با میخ‌های نقره‌ای کوبیده شده که روی همه چوب را پوشانده آن گونه که چیزی از چوب پیدا نیست.

ارتفاع ضریح کمتر از قامت انسان است، و در آن ضریح سه قبر وجود دارد که معتقدند یکی از آنها قبر آدم علیه السلام و دومی قبر نوح علیه السلام و سومی قبر علی علیه السلام است. و بین این قبرها طشت‌های طلا و نقره وجود دارد که در میان آنها گلاب و مشک و انواع عطرها ریخته شده، که زائر دست خود را در آن فرو برده، و چهره‌اش را به عنوان تبرک خوشبو می‌کند.

آن قبه مطهر، در دیگری دارد که چهار چوبش از نقره است، و پرده‌های حریر رنگارنگ بر آن آویخته شده است، و این در، به مسجدی گشوده می‌شود که آن مسجد به فرشهای زیبا مفروش شده، و دیوارها و سقف آن به پرده‌های حریر پوشیده شده است. این مسجد، چهار در دارد که آستانه آنها از نقره است، و پرده‌های حریر بر روی آنها آویخته شده است «۱».

مردم این شهر (نجف اشرف) همگی رافضی (شیعه) هستند، و در این بارگاه «کراماتی» ظاهر شده که برای رافضی‌ها (شیعیان) با بروز این کرامات، ثابت شده که قبر علی علیه السلام همان جا است.

یکی از آن کرامات اینکه: در شب ۲۷ رجب که در نزد آنها به «لیلۃ المحیا» (شب زندگی) نام دارد، بیمارهای زمین گیر را از کوفه و بصره و خراسان و شهرهای فارس و روم به آنجا (حرم حضرت علی علیه السلام) آوردند که تعدادشان به سی نفر و چهل نفر و در این حدود رسید، و در آخرهای شب آنان کنار ضریح مقدّس

(۱) ناگفته نماند که این گزارش، مربوط به قرن هشتم است، و اکنون تغییرات کلی در حرم به وجود آمده است (مترجم).

قرار می‌گیرند، و مردم که در حال نماز و دعا و خواندن قرآن و به تماشای ضریح اشتغال داشتند، منتظر ماندند آن بیماران زمین گیر شفا یابند و برخیزند. وقتی که نیمی از شب یا دو سوم شب می‌گذرد همه آن بیماران در حالی که سلامتی خود را بازیافته بودند بدون هیچ گونه رنج برخاستند و همه با هم گفتند:

لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله

: «معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است، علی علیه السلام ولی خدا می‌باشد». این کرامت، بین شیعیان بسیار معروف و مشهور است، و من آن را از افراد موثق آنها شنیده‌ام، ولی در آن شب، خودم حاضر نبوده‌ام. در مدرسه‌ای که در آن از مهمانان پذیرائی می‌شود، سه نفر مرد زمین گیر را که یکی اهل روم و دیگری اهل اصفهان و سومی اهل خراسان بود دیده‌ام، از حال آنها جويا شدم، به من گفتند که آنها «شب محیا» (شب ۲۷ رجب) را درک نکرده‌اند و در انتظار آن شب، در سال آینده هستند. در چنین شبی مردم از شهرهای مختلف در حرم علی علیه السلام به گرد هم می‌آیند، و (اهل نجف) در این ایام برای خرید و فروش، به مدت ده روز، بازار بزرگی تشکیل می‌دهند.

گزارش ابن بطوطه درباره محل سیاه

ابن بطوطه در سفر نامه خود می‌افزاید: در ناحیه غربی بیابان کوفه، محلی بسیار سیاه را دیدم که در فضای سفید قرار داشت، به من خبر دادند که این جایگاه سیاه، محل قبر بدبخت روزگار، ابن ملجم (قاتل علی علیه السلام) است. مردم کوفه هر سال هیزم بسیار در آنجا جمع می‌کنند، و در روی قبر او هفت روز آتش روشن می‌نمایند. در نزدیک آنجا بارگاهی دیدم. به من خبر دادند که قبر «مختار بن اَبی عیبه» در آنجا قرار دارد (پایان قسمتی از گفتار ابن بطوطه).

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۲

پادشاه زیارت مرقد شریف علی علیه السلام

احادیث بی‌شماری درباره پادشاه زیارت قبر مقدس علی علیه السلام به ما رسیده است، از جمله: ابن مارد می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «پادشاه آن کس که جدّ شما امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کند، چیست؟».

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

یا بن مارد من زار جدی عارفا بحقه، کتب الله له بكلّ خطوة، حجة مقبولة، و عمره مبرورة، و الله یا بن مارد ما یطعم الله النار قدما اغبرت فی زیارة امیر المؤمنین علیه السلام ماشیا او راکبا، یا بن مارد اکتب هذا الحدیث بماء الذهب

: «ای پسر مارد! کسی که جدّم علی علیه السلام را در حالی که حقش را شناخته، زیارت کند، خداوند برای هر قدمی که در راه زیارت او برداشته، پادشاه یک حجّ قبول شده، و یک عمره نیک می‌نویسد. سوگند به خدا، ای پسر مارد! خداوند طعمه آتش قرار نمی‌دهد آن قدمی را که در مسیر زیارت امیر مؤمنان علیه السلام غبار آلود/ شده است، خواه صاحب آن قدم، پیاده باشد یا سواره، ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس»

[پایان نور سوّم]

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۳

معصوم چهارم [: امام دوّم؛ سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبیٰ ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السّلام

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۴

نور چهارم:

امام دوّم؛ سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السّلام

[میلاد]

ماجرای ولادت امام حسن علیه السّلام

امام حسن علیه السّلام در مدینه، روز سه‌شنبه در نیمه رمضان سال دوّم یا سوّم هجرت دیده به جهان گشود.

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از حضرت رضا علیه السّلام و او از پدرانش، از امام سجّاد علیه السّلام و او از اسماء بنت عمیس «۱» نقل می‌کند که گفت: «من قابله جدّه تو فاطمه هنگام ولادت حسن و حسین علیهما السّلام بودم، هنگامی که حسن علیه السّلام متولّد شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خانه آمد و فرمود: «ای اسماء! پسر من را نزد من بیاور».

من حسن علیه السّلام را که در میان پارچه زرد رنگی پیچیده بودم، نزد آن حضرت بردم، پیامبر صلی الله علیه و آله آن پارچه زرد را به دور افکند و فرمود: «ای

(۱) نظر به اینکه: اسماء همسر جعفر طیار بود، و در این هنگام در حبشه به سر می‌بردند، احتمالاً در اینجا اشتباه لفظی شده و به جای

سلمی بنت عمیس (همسر حمزه)، اسماء ذکر شده است، و الله العالم (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۵

اسماء! مگر من به شما نگفتم که نوزاد را به پارچه زرد نپیچید» «۱».

من همان دم حسن علیه السّلام را در میان پارچه سفیدی پیچیدم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم، آن حضرت در گوش راستش اذان گفت، و در گوش چپش اقامه گفت.

نامگذاری امام حسن علیه السّلام از جانب خدا

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «نام پسر من را چه گذاشته‌ای؟».

علی علیه السّلام عرض کرد: ای رسول خدا! من در نامگذاری او از شما سبقت نمی‌گیرم خودم دوست داشتم نام او را «حرب» (به معنی جنگ) بگذارم «۲».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من در نامگذاری او از پروردگام پیشی نمی‌گیرم. آنگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای محمّد! خداوند متعال به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:

علیٰ منک بمنزله هارون من موسی و لا نبی بعدک

(۱) قابل ذکر است که برای رعایت بهداشت، پارچه سفید، نظر به اینکه آلودگی‌ها را بهتر نشان می‌دهد، برترین رنگ لباس، برای انسان است (مترجم).

(۲) شاید بتوان از این مطلب استنباط کرد که: امام علی علیه السلام جهاد و ایثار در راه خدا را دوست داشت، از این رو می‌خواست نام فرزندش «حرب» که یادآور جنگ با دشمن است باشد، ولی سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که از وحی الهی گرفته شده بود، تقویت مسأله امامت بود، چرا که تشبیه علی علیه السلام به هارون نسبت به موسی علیه السلام، پیام دهنده آن است که: ای علی علیه السلام تو جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستی، و به همین مناسبت نام فرزندت را حسن (همنام فرزند هارون برادر موسی) بگذار، تا یاد آورد امامت و برادری تو نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. بنابراین، مقام امامت و اهمیت دادن آن بالاتر از جهاد در راه خدا است، و اصولاً جهاد در پرتو امامت و رهبری رهبران راستین الهی، ارزش واقعی خود را می‌یابد، و گرنه ارزش ندارد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۶

: «نسبت علی علیه السلام به تو، همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است، ولی پیامبری بعد از تو نخواهد بود».

بنابراین این نوزاد را همنام پسر هارون کن.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام پسر هارون چیست؟

جبرئیل گفت: نام او «شبر» بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل گفت: «نام او را حسن بگذار». رسول خدا صلی الله علیه و آله او را حسن نامید.

عقیقه و صدقه برای حسن علیه السلام

هنگامی که روز هفتم ولادت امام حسن علیه السلام شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دو گوسفند خوشرنگی را عقیقه (قربان) کرد، یک ران آن را همراه یک دینار به قابله داد، و موی سر حسن علیه السلام را تراشید، و هموزن آن نقره مسکوک صدقه داد، و سر حسن علیه السلام را با بوی خوش «خلوق» «۱» خوشبو نمود، سپس به اسماء فرمود: مالیدن خون از کارهای جاهلیت است [که بر سر زنانوی نوزاد، اندکی خون می‌مالیدند].

نیز جابر نقل می‌کند: هنگامی که فاطمه علیها السلام به فرزندش حسن علیه السلام حامله شد، و حسن علیه السلام دیده به جهان گشود، با اینکه قبلاً پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کرده بود که نوزاد را در پارچه سفیدی ببیچند، حسن علیه السلام را در پارچه زردی ببیچندند و فاطمه علیها السلام او را نزد علی علیه السلام آورد و گفت: «نام این نوزاد را تعیین کن».

علی علیه السلام فرمود: من در نامگذاری از رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱) خلوق، ماده خوشبوئی است که از زعفران و ... ترکیب شده است (مجمع البحرین)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۷

پیشی نمی‌گیرم. پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه آمد، حسن علیه السلام را به آغوش گرفت و بوسید، و زبانش را در دهان حسن علیه السلام نهاد و حسن علیه السلام زبان پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌مکید.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: «مگر من قبلاً به شما نگفته بودم که نوزاد را در میان پارچه زرد

رنگ نپسید!»، آنگاه پارچه سفیدی را طلبید، پارچه زرد را کنار انداخت و با پارچه سفید بدن حسن علیه السلام را پیچید، و در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه گفت، سپس به علی علیه السلام فرمود: «نامش را چه نهاده‌ای؟».

علی علیه السلام گفت: من در نامگذاری او، از شما سبقت نمی‌گیرم «۱».

خداوند به جبرئیل وحی کرد که برای محمد صلی الله علیه و آله پسری متولد شده، به سوی او فرود آی، و به او سلام برسان و از طرف من و خودت، به او تبریک بگو، و به او بگو نسبت علی علیه السلام به تو همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است، نام پسر هارون را بر آن نوزاد بگذار.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نام پسر هارون چیست؟

جبرئیل عرض کرد: نام او «شیر» است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل گفت: نامش را حسن بگذار.

پیامبر صلی الله علیه و آله نام او را حسن گذارد.

هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه آمد، در مورد نامگذاری او همسان نامگذاری حسن علیه السلام رخ داد؛ جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید: نسبت علی علیه السلام به تو، همانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است، او

(۱) از این رهگذر، نیز این درس را می‌آموزیم، که در نامگذاری فرزند، احترام بزرگان را حفظ کنیم، و چه بهتر که نامگذاری او را بر عهده عالم ربّانی محل بگذاریم (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۸

را همانم پسر هارون بگذار.».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نام او چیست؟».

جبرئیل عرض کرد: «شیر».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زبان من عربی است.

جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار.

در کتاب کشف الغمّه از امام علی علیه السلام روایت شده: هنگامی که وضع حمل فاطمه علیها السلام (در مورد حسن) نزدیک شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسماء دختر عمیس و امّ سلمه فرمود: «نزد فاطمه علیها السلام بروید، وقتی که فرزندش متولد شد و شروع به گریه کرد، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بگوئید، زیرا هر نوزاد را که در گوشش اذان و اقامه گفته شود، از گزند شیطان محفوظ می‌ماند، بعد از انجام این کار، بی‌آنکه کار دیگری کنید، نوزاد را نزد من بیاورید.

وقتی که حسن علیه السلام متولد شد، اسماء و امّ سلمه، مطابق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار کردند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه آمد، و ناف کودک را برید و با آب دهان خود، به او شیر داد و گفت: «خدایا! این فرزند، و فرزندان علی علیه السلام را از شرّ شیطان مطرود، در پناه تو قرار می‌دهم» «۱».

(۱) قابل توجه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد گفتن اذان و اقامه در گوش کودک، و در دعای آخر، سخن از «حفظ از شرّ شیطان» به میان آورد، و این درس را به ما آموخت که پدر و مادر، در همان آغاز زندگی فرزند خود، باید متوجه باشند تا او را

در محیط پاک و دور از هر گونه گزند نفوذ شیطان، قرار دهند، همانگونه که برای سلامتی جسم فرزند، رعایت بهداشت و پیشگیری‌های لازم می‌کنند، بهداشت معنوی او را نیز برای سلامتی روحش، رعایت نمایند (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۱۹

کوشه‌ای از خصال نیک امام حسن علیه السلام

۱- نگاهی به عبادت امام حسن علیه السلام

امام حسن علیه السلام در زمان خود، عابدترین، پارساترین و برترین انسانها بود. پیاده از مدینه به مکه، برای انجام حج می‌رفت، و گاهی در این راه پا برهنه حرکت می‌کرد.

هنگامی که به یاد مرگ می‌افتاد، گریه می‌کرد. همچنین وقتی که به یاد قبر، به یاد روز حشر و قیامت، و به یاد عبور از پل صراط می‌افتاد، اشک می‌ریخت، و هرگاه به یاد آن هنگام که انسان را در قیامت به پیشگاه عدل الهی می‌برند، می‌افتاد، آنچنان صیحه و فریاد می‌کشید که بی‌هوش می‌شد. هنگامی که برای نماز می‌ایستاد، بدنش در پیشگاه خدا می‌لرزید، و هرگاه به یاد بهشت و دوزخ می‌افتاد، همچون مار گزیده، پریشان می‌شد، و از خدا درخواست بهشت می‌کرد، و از آتش دوزخ به خدا پناه می‌برد.

هرگاه در تلاوت آیات قرآن به آیه:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا* : «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» (۱). الأنوار البهیة ۱۱۹ - نگاهی به عبادت امام حسن علیه السلام ص :

۱۱۹

رسید، حتما توقف کرده و عرض می‌کرد:

لبيك اللهم لبيك

(۱) این آیه ۷۷ بار در قرآن آمده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۰

: «گوش بفرمان تو هستم ای خدا، و فرمانت را پذیرفتم و جواب مثبت به آن دادم ای خدا».

او در همه حالات، ذکر خدا می‌گفت. و از همه مردم راستگوتر بود. هنگام وضو، بندهای بدنش می‌لرزید و رنگش زرد می‌شد. شخصی پرسید: «چرا لرزه بر اندامت افتاده و رنگت زرد شده است؟».

در پاسخ می‌فرمود: «بر هر کسی که در پیشگاه پروردگار عرش قرار می‌گیرد، سزاوار است که رنگش زرد گردد، و بندهای بدنش بلرزد».

آن حضرت هنگامی که به در مسجد می‌رسید، سرش را به سوی آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت:

الهی ضیفک ببابک، یا محسن قد اتاک المسیء، فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم

: «خدایا! مهمانت در آستانه تو است، ای نیکبخش، گنهکاری به سویت آمده است، پس از بدیهائی که در نزد من است، به خوبی‌هائی که در نزد تو است بگذر، ای خدای بزرگوار و بخشنده».

آن حضرت هنگامی که از نماز صبح در اول طلوع فجر، فارغ می‌شد، با کسی سخن نمی‌گفت تا خورشید طلوع کند [در این هنگام به فکر و ذکر الهی مشغول بود].

آن حضرت بیست و پنج بار پیاده (از مدینه) به مکه برای انجام حج رفت، با اینکه شتران راهوار، بی آنکه کسی بر آنها سوار باشد،

همراه او بودند و او می‌توانست بر آنها سوار گردد.

او دو بار همه اموال خود را بین مستمندان تقسیم کرد، و طبق روایتی، سه بار اموال خود را تقسیم نمود، تا آنجا که اگر دو جفت کفش در نزدش بود، یک جفت آن را به فقراء می‌داد.

۲- سخنرانی امام حسن علیه السلام در کودکی، برای مادر

روایت شده: آن حضرت در دوران کودکی در سن هفت سالگی، در محضر

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۱

رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر می‌شد، و گفتار وحی را از آن حضرت می‌شنید و به خاطر می‌سپرد، سپس نزد مادرش حضرت زهرا علیها السلام می‌آمد، و همان گفتار را به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسانید.

و هر وقت علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام می‌آمد، می‌دید که او به آیات قرآن و مطالب وحی شده، آگاهی دارد. از او می‌پرسید: «که این آگاهی را از کجا تحصیل کرده‌ای؟».

حضرت زهرا علیها السلام می‌گفت: «از پسر حسن علیه السلام به دست آورده‌ام».

روزی امام علی علیه السلام در خانه مخفی شد، حسن علیه السلام که وحی تازه‌ای از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود، خواست تا آن را به مادرش ابلاغ کند، ناگاه اضطراب پیدا کرد، مادرش از اضطراب او تعجب نمود [که چرا این بار حسن علیه السلام مانند گذشته نیست و پریشان است؟!].

حسن علیه السلام به مادر گفت:

لا تعجبین یا امّاه! فانّ کبیرا یسمعی، و استماعه فقد اوقفنی

: «مادرم! تعجب نکن؛ چرا که شخص بزرگی صدای مرا گوش می‌دهد، و گوش دادن او مرا در مانده نموده است».

و طبق روایت دیگر، حسن علیه السلام به مادر گفت:

یا امّاه! قلّ بیانی و کلّ لسانی، لعلّ سیدا یرعانی

: «ای مادرم! بیانم کوتاه، و زبانم نارسا شد، گویا شخص بزرگی مراقب من است».

انس بن مالک می‌گوید: هیچ کس همانند امام حسن علیه السلام شباهت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشت.

۳- نمونه‌ای از بخشش امام حسن علیه السلام

انس بن مالک نقل می‌کند: کنیزی یک دسته گل به امام حسن علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۲

هدیه کرد، امام حسن علیه السلام به او فرمود: «ترا در راه خدا آزاد کردم».

به آن حضرت عرض کردم: «به خاطر یک دسته گل، او را آزاد کردی؟».

در پاسخ فرمود: خداوند ما را چنین تربیت کرده، آنجا که [در قرآن آیه ۸۶ سوره نساء] می‌فرماید:

وَ إِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحِیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا: «هنگامی که کسی به شما تحیت گوید، پاسخ او را به طور بهتر دهید، یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوئید».

سپس افزود: «تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است».

۴- نمونه‌ای از حلم و صبر انقلابی امام حسن علیه السلام

روایت شده: امام حسن علیه السلام آنچنان خویشتن‌دار بود که در تمام عمرش یک کلمه ناپسند از او شنیده نشد، جز یک بار در نزاعی که بین او و عمرو بن عثمان بر سرزمینی، رخ داده بود، به او فرمود:

ما لعمرو عندنا الا ما یرغم انفه

: «برای عمرو، در نزد ما چیزی جز آنچه که دماغش را به خاک بمالد، نیست».

نمونه دیگر از حلم و خویشتن‌داری او اینکه: دانشمند معروف «میرد» (۱) (در کتاب کامل) و دیگران روایت می‌کنند: پیرمردی از اهالی شام، آن حضرت را که سوار بر مرکبی بود دید، و آنچه خواست به آن حضرت ناسزا گفت.

ولی امام حسن علیه السلام سکوت کرد، وقتی که ناسزاگوئی او تمام شد، امام حسن علیه السلام با آغوش باز، به سوی او متوجه شد و در حالی که خنده بر لب داشت، بر او سلام کرد و فرمود: «ای پیرمرد! به گمانم غریب هستی، و گویا

(۱) ابو العباس محمد بن یزید بصری، از بزرگان نحوی و لغت‌شناس و شیعه دوازده امامی بود، و گفتارش مورد اعتماد علمای شیعه و سنی قرار می‌گرفت. سه کتاب «کامل» و «مقتضب» و «معانی القرآن» از تألیفات او است. وی در سال ۲۸۵ هـ ق در بغداد از دنیا رفت (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۳

اموری بر تو مشتبه شده، اگر از ما یاری بطلبی، سختی‌ها را از تو برطرف می‌کنیم و تو را می‌بخشیم، و اگر از ما چیزی بخواهی به تو می‌دهیم، و اگر از ما راهنمایی بخواهی، ترا راهنمایی می‌کنیم، و اگر بخواهی که بار تو را برداریم، بر می‌داریم، و اگر گرسنه هستی، تو را سیر می‌کنیم، و اگر برهنه هستی، تو را می‌پوشانیم، و اگر نیازمندی، ترا بی‌نیاز می‌کنیم، و اگر رانده شده‌ای، به تو پناه می‌دهیم، و اگر حاجتی داری، آن را برای تو بر می‌آوریم، و اگر به سوی ما سفر نموده‌ای، تا وقت بازگشتت، مهمان ما هستی، و این برای تو بهتر است، زیرا ما خانه وسیع برای پذیرائی داریم، و منزلت و مال فراوان در اختیار شما است».

هنگامی که آن پیرمرد شامی، این گفتار پرمهر امام حسن علیه السلام را شنید، گریه کرد و آنچنان دگرگون شد که همان دم گفت: اشهد أنك خلیفه الله فی ارضه، الله اعلم حیث یجعل رسالته

: «گواهی می‌دهم که تو خلیفه خدا در زمینش هستی، خداوند آگاهتر است که رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد».

سپس افزود: «من می‌پنداشتم که تو و پدرت، دشمن‌ترین مخلوقات نزد من هستید، اکنون دریافتم که محبوبترین خلق خدا در نزد من می‌باشید»، آنگاه اثاث خود را به خانه امام حسن علیه السلام انتقال داد و تا در مدینه بود، مهمان آن حضرت بود، سپس به سوی شام بازگشت، در حالی که صادقانه به محبت خاندان رسالت، معتقد شده بود.

نمونه دیگر از «حلم و خویشتن‌داری» امام حسن علیه السلام این که: وقتی که آن حضرت از دنیا رفت، جنازه‌اش را از خانه‌اش بیرون آوردند، مروان [که از دشمنان سرسخت خاندان رسالت بود] گوشه تابوت را [در هنگام تشییع به سوی بقیع پس از آشوب بنی امیه] به دوش گرفته، حمل می‌کرد. امام حسین علیه السلام به مروان فرمود:

تحمل الیوم جنازته و کنت بالامس تجرّعه الغیظ

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۴

: «امروز جنازه امام حسن علیه السلام را حمل می‌کنی با اینکه دیروز، آب غم و اندوه بر گلوی او می‌ریختی».

مروان گفت:

نعم کنت افعل ذلک بمن یوازن حلمه الجبال

: «آری این کار را در مورد کسی می‌کردم که حلم (صبر انقلابی) او هموزن کوهها بود».

[اگر عمری بیاریم سخن رانشاید نعت من نعت حسن را
سخن گر بگذرد از چرخ اخضرهنوز از قدر او باشد فزونتر
سخن را گر به علین رسانم رسانیدن به قدرش کی توانم؟
کمالش گرچه نزد ماست ظاهرزبان ما ز وصفش هست قاصر]
الأنوار البهیة، ص: ۱۲۵

ماجرای شهادت امام حسن علیه السلام و خاکسپاری او

اشاره

امام حسن علیه السلام روز پنجشنبه هفتم صفر، و به قولی بیست و هشتم و به قول دیگر در آخر ماه صفر سال ۴۹ هـ ق در سن ۴۷ سالگی بر اثر زهری که به او خوراندند به شهادت رسید، و در قبرستان بقیع [واقع در مدینه] به خاک سپرده شد.

۱- مسموم شدن امام حسن علیه السلام توسط جعدہ

شیخ کلینی (ره) از ابو بکر حضرمی نقل می‌کند که گفت: «جعدہ دختر اشعث بن قیس کنندی امام حسن علیه السلام را با زهر، مسموم کرد. و نیز یکی از کنیزان آن حضرت را زهر داد و مسموم نمود، کنیز زهر را برگردانید، ولی آن زهر در درون جان امام حسن علیه السلام جای گرفت و مجروح کرد و آن حضرت بر اثر آن، شهید شد».

مؤلف گوید: جعدہ دختر اشعث بن قیس بود، مادر او «امّ فروه» خواهر ابو بکر بود [بنابراین جعدہ دختر عمّه عایشه بوده است!!]. روایت شده: معاویه ده هزار دینار و ده قطعه ملک از املاک آبی شام [یا کنار بغداد] و کوفه را به او بخشید، تا امام حسن علیه السلام را مسموم نماید.

شیخ مفید (ره) می‌گوید: «معاویه به جعدہ، ضمانت داد تا او را همسر پسرش یزید گرداند، و صد هزار درهم برای او فرستاد، جعدہ امام حسن علیه السلام را همراه نوشیدنی، زهر داد، آن حضرت بر اثر آن زهر، چهل روز بستری شد، و
الأنوار البهیة، ص: ۱۲۶

سرانجام در ماه صفر، از دنیا رفت.

۲- علت مسموم نمودن امام حسن علیه السلام

ابو الفرج اصفهانی [مورخ معروف] در کتاب مقاتل الطالبیین می‌نویسد:

«پس از آنکه امام حسن علیه السلام [ناگزیر] با معاویه صلح کرد، از عراق به مدینه آمد و در آنجا سکونت گزید، معاویه پس از مدتی [بر خلاف شرائط صلح] تصمیم گرفت برای پسرش یزید [به عنوان ولیعهد] از مردم بیعت بگیرد [معاویه در این مسیر کوشش فراوان کرد، و با تهدید و تطمیع و کشتار، مردم را با اجبار به بیعت با یزید واداشت] ولی هیچ موضوعی برای معاویه سنگین تر و ناگوارتر از وجود امام حسن علیه السلام، سعد وقاص «۱» نبود [زیرا این دو نفر، حاضر به بیعت با یزید نبودند].

معاویه به خاطر همین، امام حسن علیه السلام و سعد وقاص را مسموم نمود، و آن دو، بر اثر مسمومیت کشته شدند.

۳- علت جنگ نکردن امام حسن علیه السلام با معاویه

در کتاب احتجاج، از اعمش و او از سالم بن ابی الجعد روایت می‌کند که:

یکی از رفقای ما گفت: در مدینه به حضور امام حسن علیه السلام رفتم، و عرض کردم:

«ای پسر رسول خدا! سرهای ما را در گریبان ذلت فرو انداختی، و ما جمعیت شیعیان را غلام و برده دیگران ساختی، و هم اکنون یک نفر برای تو باقی

(۱) سعد و قاص از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و در عصر خلافت عمر، سردار لشکر اسلام در فتح ایران گردید، وی گرچه با علی علیه السلام بیعت نکرد، ولی آن حضرت را سب نمی‌کرد (یعنی ناسزا نمی‌گفت)، معاویه کرارا او را به سب علی علیه السلام فرا خواند، او با این پیشنهاد مخالفت نمود، بلکه فضائل علی علیه السلام را آشکارا بیان می‌کرد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۷

نمانده است»

امام حسن علیه السلام فرمود: «برای چه، چنین کردم؟».

گفتم: برای اینکه زمام امور خلافت و رهبری را به این طاغوت [معاویه] تسلیم کردی.

امام حسن علیه السلام فرمود:

و الله ما سلمت الامر اليه الا اني لم اجد انصارا، و لو وجدت انصارا لقاتلته ليلي و نهاري حتى يحكم الله بيني و بينه ...

: «سوگند به خدا من زمام خلافت را به معاویه تسلیم نکردم، مگر اینکه من برای خود، یارانی نیافتم، و اگر من یارانی داشتم، قطعا شب و روزم را با معاویه می‌جنگیدم، تا خداوند بین من و او حکم کند، ولی من مردم کوفه را شناختم، و آنها را آزمودم، دریافتم که با همیاری آنها نمی‌توان فساد را اصلاح کرد [و با دلو آنها نمی‌توان به چاه رفت] چرا که آنها در گفتار و کردارشان بی‌وفا و بی‌تعهد هستند، آنها با همدیگر اختلاف دارند، خودشان به ما می‌گویند: «ان قلوبهم معنا و ان سيوفهم لمشهورة علينا: «دل‌هایشان با ما است، ولی شمشیرهایشان برای جنگ با ما، برهنه و آماده است».

آن شخص افزود: امام حسن علیه السلام که مشغول گفتن این سخنان با من بود، ناگهان دیدم، خون از گلویش فرو ریخت، در همین هنگام طشتی طلبید، طشت حاضر کردند، آن قدر خون از گلوی او آمد که طشت پر از خون شد.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! این خونها چیست؟ تو را رنجور و دردمند می‌نگرم!

فرمود: «آری، این طاغوت ستمگر [اشاره به معاویه] کسی را مأمور نمود که مرا مسموم کند.

فقد وقع علي كبدي فهو يخرج قطعا كما ترى

: «آن زهر بر جگرم رسید، و این پاره‌های جگر من است چنانکه می‌بینی بیرون می‌آید».

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۸

عرض کردم: «آیا خود را مداوا و درمان نمی‌کنی؟».

فرمود: «او دو بار مرا زهر داد، و این بار سوم است، که دوائی برای درمان آن نمی‌یابم».

۴- گزارش جناده، از ساعات آخر عمر امام حسن علیه السلام

راوی مورد اطمینان و بزرگ، علی بن محمد خزاز قمی به سند خود از «جناده بن ابی امیه»، روایت می‌کند که گفت: در ساعات آخر عمر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در بسترش آرمیده بود. من برای عیادت و احوالپرسی به محضرش رفتم، دیدم در پیش رویش طشتی نهاده شده و خون گلوی آن حضرت در آن می‌ریزد، و جگرش بر اثر زهری که معاویه به او خورانده بود،

پاره پاره شده و از دهانش بیرون می آمد.

عرض کردم: «ای مولای من! چرا خود را معالجه نمی کنی؟».

فرمود:

یا عبد الله بما ذا اعالج الموت

: «ای بنده خدا! مرگ را با چه چیز درمان کنم».

گفتم:

أنا لله و أنا اليه راجعون

: «همانا ما از سوی خدائیم و ما به سوی او بازگشت می کنیم».

سپس آن بزرگوار، به من متوجه شد و فرمود: «سوگند به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله با ما عهد کرد و فرمود: دوازده نفر امام از

نسل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام امر امامت را به عهده می گیرند،

ما منّا الا مسموم او مقتول

: «هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه یا با زهر و یا با شمشیر کشته می شود».

سپس طشت را برداشت و گریه کرد.

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! مرا موعظه کن».

الأنوار البهیة، ص: ۱۲۹

فرمود: آری؛

استعد لسفرک، و حصّل زادک قبل حلول اجلک و اعلم أنّک تطلب الدّنيا و الموت یطلبک ...

: «برای سفر آخرت، آماده باش، و زاد و توشه این سفر را قبل از پایان عمرت، فراهم کن، و بدان که تو در جستجوی دنیا هستی،

ولی مرگ در جستجوی تو است، و هرگز غم و اندوه فردا را که نیامده امروز به خود راه نده».

جناده، سخنان دیگر امام علیه السلام را که موعظه و اندرز بود، نقل کرد تا اینکه گفت: دیدم نفس آن حضرت قطع شد و رنگش

زرد گردید، من هراسان و ترسان شدم.

۵- وصیت‌های امام حسن به برادرش امام حسین علیهما السلام

جناده افزود: ناگاه دیدم امام حسین علیه السلام و ابو الأسود دئلی [که از ارادتمندان خاندان رسالت بود] به خانه امام حسن علیه

السلام وارد شدند.

حسین علیه السلام خود را روی برادر افکند و سر و چشم برادر را بوسید، سپس در کنارش نشست، و ساعتی آهسته با هم گفتگو

کردند.

ابو الأسود گفت: انا لله، همانا حسن بن علی علیه السلام خبر از مرگ خود می دهد، وصیت‌های خود را به برادرش حسین علیه

السلام فرمود، و روز پنجشنبه در آخر صفر سال پنجاه هجری در سن ۴۷ سالگی وفات کرد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

مؤلف گوید: و از اموری که امام حسن علیه السلام به حسین علیه السلام وصیت کرد این بود:

«چون من از دنیا رفتم، مرا غسل بده و کفن کن و سپس مرا به طرف قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد

کنم، و بعد از آن مرا نزد قبر جدّه‌ام فاطمه [بنت اسد، مادر علی علیه السلام] بازگردان و در همانجا به خاک بسپار. ای پسر مادرم!

بزودی می دانی که این گروه (بنی امیه) به گمان اینکه تو

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۰

می‌خواهی جنازه مرا در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک بسپاری، ازدحام می‌کنند تا از دفن من در آنجا جلوگیری نمایند، و به دنبال فتنه می‌گردند، ولی تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا به قدر یک شیشه خون گیری، خون ریخته شود». سپس امام حسن علیه السلام در مورد اهل خانه و فرزندان و اموال خود و همچنین درباره وصیتی که حضرت علی علیه السلام در مورد انتخاب او به جانشینی خود فرموده بود، وصیائی به برادرش حسین علیه السلام نمود.

۶- اجرای وصیت، توسط امام حسین علیه السلام و جریان آشوب بنی امیه

هنگامی که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام او را غسل داد و کفن کرد و جنازه او را در میان تابوت گذارد و به محلی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا بر جنازه‌ها نماز می‌خواند، حرکت داد، و نماز بر جنازه خواند. مروان و همراهانش از بنی امیه یقین کردند که بنی هاشم می‌خواهند جنازه امام حسن علیه السلام را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن نمایند، اجتماع کردند و لباس جنگ پوشیدند و اسلحه‌ها را بدست گرفتند، هنگامی که امام حسین علیه السلام (طبق وصیت امام حسن علیه السلام) جنازه را به سوی قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت داد، تا در آنجا تجدید عهد کند، گروه بنی امیه پیش آمدند، و عایشه که بر استر سوار بود نیز به آنها پیوست. عایشه فریاد می‌زد: مرا به شما چه کار که می‌خواهید جنازه کسی را به خانه‌ام بیاورید که دوست ندارم.

نحوا ابنکم عن بیتی ...

: «پسر خود را از خانه من دور سازید (۱)»، زیرا نباید کسی در این خانه دفن شود

(۱) تعبیر عایشه در مورد امام حسن علیه السلام به «ابنکم» (پسر شما)، برای آن است که او

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۱

و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نباید هتک گردد».

منعته عن حرم الرسول ضلالة و هو ابنه فلائی امر يمنع

فكأنه روح النبى و قد رأت بالبعد بينهما العلائق تقطع : «عایشه از روی گمراهی، از ورود جنازه امام حسن علیه السلام به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوگیری کرد، با اینکه او پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، برای چه جلوگیری کردید.

امام حسن علیه السلام همچون روح پیامبر صلی الله علیه و آله است، ولی عایشه گمان کرد با فاصله انداختن بین جسم امام حسن علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله، پیوندهای این دو از هم گسسته می‌شود».

امام حسین علیه السلام به عایشه فرمود: از قدیم تو و پدرت، حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را هتک نمودید، و تو کسی را به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نمودی، که آن حضرت آن را دوست نداشت، خداوند تو را در این

نمی‌توانست آن حضرت را به عنوان پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بشنود، و چون این تعبیر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به آله بسیار شنیده بوده و خاطرش رنجیده بود از این رو تعبیر فوق را رد کرد، چنانکه پیروان او روی پارچه‌ای که بر سر قبر امام حسن علیه السلام افکنده بودند، این آیه را نوشته بودند:

ما كان مُحَمَّدًا أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ... (محمّد صلی الله علیه و آله پدر مردان شما نیست) (احزاب- ۴۰) این آیه را به خاطر ادای مقصود عایشه نوشته بودند تا پسر بودن امام حسن علیه السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نفی کنند، با اینکه مناسب در

اینجا این بود که آیه مؤدّت (شوری- ۲۳) یا آیه تطهیر (احزاب- ۳۲) و امثال آن را بنویسند. خداوند بین ما و آنها قضاوت فرماید (مؤلف).

مترجم گوید: مناسب بود؛ آیه مباهله (آل عمران- ۶۱) را بنویسند که در آن تصریح به «ابنائنا» (پسران ما) شده، و پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیه السلام را برای مباهله به صحرا بردند، و با بردن آنها، مصداق «ابنائنا» (پسران ما) را آشکار نمودند. افّ بر تو ای روزگارا! که چه افراد کینه توزی، به خود جای دادی که بر سر قبر امام حسن علیه السلام پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، روی پارچه‌ای سخنی بنویسند، و دشمنی خود را با دستاویز قرار دادن بعضی از آیات قرآن، به خاندان رسالت، ظاهر نمایند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۲

کار بازخواست خواهد کرد.

۷- تحریکات مروان، و گفتار ابن عباس

مروان «۱» در این میان می گفت:

یا ربّ هیجا هی خیر من دعء، أیدفن عثمان فی اقصی المدینة، و یدفن الحسن علیه السّلام مع التّبیّ صلی الله علیه و آله، لا یكون ذلك ابدا، و انا احمل السّیف

: «چه بسا جنگی که از آسودگی بهتر است، آیا عثمان در دورترین نقاط مدینه، دفن گردد، و حسن علیه السّلام با پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شود؟

چنین کاری، تا من شمشیر در دست دارم، نخواهد شد».

بر اثر این تحریکات، نزدیک بود که جنگ و آشوبی خانمان سوز، بین بنی امیّه و بنی هاشم رخ دهد، که ابن عباس (پسر عموی پیامبر «ص») نزد مروان شتافت و به او گفت: «از هر جا که آمده‌ای بازگرد، که ما نمی‌خواهیم صاحبمان (حسن علیه السلام) را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنیم، بلکه می‌خواهیم، تجدید عهدی در زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله واقع شود، و سپس جنازه امام حسن علیه السّلام را نزد جدّه‌اش فاطمه (بنت اسد) علیها السّلام، می‌بریم و طبق وصیت آن حضرت، او را در همانجا به خاک می‌سپاریم، ولی اگر آن حضرت وصیت می‌کرد که جنازه‌اش را در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله دفن کنیم، می‌فهمیدی که تو ناتوان‌تر از آن هستی تا ما را از این کار، بازداری، اما امام حسن علیه السّلام به خدا و رسولش، از ما آگاه‌تر بود، و بهتر از ما می‌دانست که باید قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام شود، و در کنار آن کلنگی به زمین زده نشود و خرابی به آن راه نیابد، آن گونه که دیگران [در مورد ابو بکر] کردند، و بدون اجازه آن حضرت، وارد خانه‌اش شدند.

(۱) مروان بن حکم، پسر عموی عثمان، از افراد بسیار خبیث و هتّاک بنی امیّه بود که همواره دشمنی خود را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله آشکار می‌نمود (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۳

۸- تیراندازی به جنازه امام حسن علیه السلام

و در کتاب مناقب نقل شده، دشمنان، جنازه امام حسن علیه السّلام را تیرباران کردند، به طوری که هفتاد تیر در بدن آن آقا فرو رفت، و آنها را خارج نمودند.

و در زیارت جامعه «أئمة المؤمنین» (۱) چنین می‌خوانیم:

... و انتم صریح قد فلق السیف هامته، و شهید فوق الجنازة قد شکت اکفانه بالسهم، و قتل بالبراء قد رفع فوق القنائة رأسه، و مکبل فی السجن قد رصت بالحديد اعضائه، و مسموم قد قطعت بجرع السم امعائه
: «... شما [خاندان نبوت، هر کدام گرفتار ظلمی شدید] یکی با فرق شکافته در محراب افتاده است، و دیگری پس از شهادت، پارچه‌های کفنش بر اثر تیرهای دشمن، سوراخ سوراخ شده، و بعضی از شما، پس از کشته شدن در بیابان، سرش بالای نیزه زده شده، و بعضی از شما در گوشه‌های زندان به زنجیر کشیده شده و اعضای بدنش بر اثر فشار غل و آهن، کوفته شده، و بعضی بر اثر زهر، اندرونش پاره پاره گشته است».

۹- اشعاری در سوگ جانسوز امام حسن علیه السلام

نعش له الروح الامین مشیع و غدت له زمر الملائک تخضع
نتلوا له حقد الصدور فما یری منها لقوس بالکنانة منزع
و رموا جنازته فعاد و جسمه غرض لرامیة السهم و موقع
شکوه حتی اصبحت من نعشه تستل غاشیة الثبال و تنزع : «درباره جنازه امام حسن علیه السلام، که جبرئیل علیه السلام تشییع می‌کرد، و فرشتگان گروه گروه در برابرش خضوع می‌کردند.

(۱) این زیارتنامه، در مصباح الزائر، از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده و در کتاب مفاتیح الجنان آمده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۴

به گونه‌ای رفتار شد که سینه‌های پرکینه، برای تیراندازی به طرف آن جنازه، تیرها را از تیردانه‌ها بیرون آوردند، و به گونه‌ای آن تیرها را به سوی جنازه پرتاب کردند که در میان قبیله کنانه، سابقه نداشت.
آری، جنازه امام حسن علیه السلام را هدف تیرهای خود ساختند، به طوری که پیکر آن بزرگوار آماج تیرهای آنها قرار گرفت.
آن جنازه را سوراخ سوراخ نمودند، آن گونه که از پیکر به خون آغشته آن حضرت، تیرهایی را که در آن فرو رفته بودند، بیرون می‌کشیدند».

۱۰- مرثیه محمد حنفیه، در کنار قبر امام حسن علیه السلام

مسعودی [مورخ معروف] در کتاب مروج الذهب، از خاندان رسالت علیهم السلام روایت می‌کند که: پس از دفن جنازه امام حسن علیه السلام، برادرش محمد حنفیه، کنار قبر ایستاد و چنین گفت:

ابا محمد لئن طابت حیاتک، لقد فجع مماتک ...

: «ای ابا محمد! اگر زندگی تو برای ما شیرین بود، ولی مرگ تو برای ما دردناک و جانسوز بود، چرا دردناک نباشد با اینکه تو چهارمین نفر از افراد اهل کساء، و فرزند محمد صلی الله علیه و آله برگزیده خدا، و پسر علی مرتضی علیه السلام، و فاطمه زهرا علیها السلام، و میوه درخت طوبی هستی ...».

آنگاه این اشعار را در سوگ آن حضرت خواند:

أ ادهن رأسی ام تطیب مجالسی و خدک معفور و انت سلیب

أ أشرب ماء المزن من غیر مائه و قد ضمن الاحشاء منک لهیب

سأبکیک ما ناحت حمامة ایکه و ما اخضرّ فی دوح الحجاز قضیب

غریب و اکناف الحجاز تحوطه الا۔ کلّ من تحت التراب غریب : «آیا موی سرم را روغن بزخم و یا مجلس های من خوشبو گردد، با اینکه چهره تو روی خاک قرار گرفته، تو را از ما گرفته اند.

آیا از آب باران بنوشم، با اینکه درون وجود تو (بر اثر زهر) سوزان است [یا
الأنوار البهیة، ص: ۱۳۵]

دروغم به خاطر مصیبت دردناک تو، شعله ور است.]

همچون کبوتری که بر روی درخت پربرگ و شاخ همواره نوحه سر می دهد، همواره برای می گیریم، و با رفتن تو در باغستان حجاز، درختی، سبز نخواهد بود.

تو غریبی هستی که اطراف حجاز در برگیرنده اویند، آگاه باشید که هر کسی در درون خاک، غریب است».

۱۱- مرثیه امام حسین علیه السلام

در کتاب مناقب روایت شده: وقتی که امام حسین علیه السلام بدن مطهر امام حسن علیه السلام را در میان قبر نهاد، چنین گفت:
أ ادهن رأسی ام اطبیب محاسنی و رأسک معفور و انت سلیب : «آیا موی سرم را روغن بزخم و یا محاسنم را خوشبو کنم، با اینکه
چهره ات روی خاک نهاده شده، و از ما جدا شده ای؟»
و شعرهای دیگری که خواند «۱».

پاداش زیارت قبر شریف امام حسن علیه السلام

امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود:
«امام حسین علیه السلام در هر شب جمعه، قبر امام حسن علیه السلام را زیارت

(۱) بقیه اشعار، چنین است:

فلا زلت ابکی ما تعنت حمامة علیک و ما هبت صبا و جنوب

بکائی طویل و الدّموع غزیره و انت بعید و المزار قریب

فلیس حریبا من اصیب بماله و لکنّ من واری اخاه حریب : «همواره تا کبوتر، آواز می خواند، و باد شمال و جنوب می وزد برای تو
می گیریم.

گریه ام طولانی و اشکهایم روان است، و تو از ما دور شده ای و قبرت نزدیک است.

آن کس که اموالش ربوده شده، غارت شده نیست، بلکه غارت شده کسی است که برادرش را در میان خاک پیوشاند» (مناقب آل
ابی طالب، ج ۴ ص ۴۵) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۶

می کرد».

شیخ طوسی (ره) در کتاب تهذیب روایت می کند: روزی امام حسن علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد:
پاداش کسی که ما را زیارت کند چیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: «آن کس که مرا در حال حیات و ممات، زیارت کند یا پدر، یا برادر، یا تو را هنگام

زندگی، و بعد از مرگ زیارت کند،

كان حقًا عليّ ان استنقذه يوم القيامة ...

: «بر من سزاوار است که او را در روز قیامت، از حوادث آن روز، نجات دهم ...».

[پایان نور چهارم]

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۷

معصوم پنجم: [حضرت امام حسین ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام حسین علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۸

نور پنجم:

امام سوّم؛ حضرت سیّد الشهداء، حسین بن علی علیه السلام

[میلاد]

وقت ولادت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام در مدینه در آخر ماه ربیع الاوّل سال سوّم هجرت دیده به این جهان گشود.

این قول را گروهی از بزرگان انتخاب کرده‌اند، مانند:

شیخ مفید (ره) در کتاب «المقنعه»، شیخ طوسی (ره) در کتاب «تهذیب»، شهید اوّل [محمد بن مکی عاملی متوفی سال ۷۸۶ ه ق] در کتاب «دروس»، و شیخ بهائی در تاریخ خود [توضیح المقاصد]، و علامه شیخ جعفر کاشف الغطا (متوفی ۱۲۲۸ ه ق) در کتاب «کشف الغطا» و غیر آنها.

این قول، مطابق روایتی است که شیخ کلینی (ره) از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

«بین حسن و حسین، یک طهر (پاکی) بود» [یعنی بین ولادت امام حسن علیه السلام که در ۱۵ رمضان سال دوّم هجرت واقع شد، و انعقاد نطفه امام حسین علیه السلام، ده روز (که کمترین حدّ مدّت طهر است) فاصله بود] سپس فرمود: بین ولادت امام حسن علیه السلام با ولادت امام حسین علیه السلام شش ماه و ده روز فاصله بود».

الأنوار البهیة، ص: ۱۳۹

زیرا منظور امام صادق علیه السلام از «طهر»، کمترین اندازه مدّت طهر است که ده روز بود.

و نیز روایت شده است که: بین حسن و حسین علیه السلام، فاصله‌ای بیش از مدت یک طهر نبود، و مدّت حمل حسین علیه السلام، شش ماه بود «۱» [نتیجه اینکه امام حسین علیه السلام در اواخر ماه ربیع الاوّل سال سوّم هجرت متولّد شده، زیرا روز تولّد امام حسن علیه السلام یعنی ۱۵ رمضان، تا اواخر ماه ربیع الاوّل، حدود شش ماه و ده روز می‌شود].

ولی قول مشهور آن است که امام حسین علیه السلام در «سوّم ماه شعبان» متولّد شده است. این قول را شیخ مفید (ره) در کتاب «مساّر الشیعة» و شیخ طوسی (ره) در کتاب «مصباح»، اختیار نموده‌اند، و این قول با تویق شریفی که [از جانب امام عصر (عج)]

صادر شده، تطبیق می‌کند.

سه تکبیر پیامبر صلی الله علیه و آله

روایت شده: «روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نماز ظهر را خواند، آنگاه جبرئیل را دید، فرمود: الله اکبر. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که جعفر طیار [برادر علی علیه السلام] از سرزمین حبشه بازگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله بار دوم فرمود: الله اکبر، همان وقت مژده ولادت امام حسین علیه السلام، به پیامبر صلی الله علیه و آله داده شد، آن حضرت برای بار سوم فرمود: الله اکبر».

این مطلب را صاحب جواهر الکلام در اواخر بحث تعقیب نماز، روایت نموده است «۲».

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۴

(۲) ناگفته نماند که طبق روایت دیگر، مراجعت جعفر طیار علیه السلام از حبشه در سال هفتم هجرت، همزمان با فتح خیبر، رخ داد (اعلام الوری - بحار، ج ۲۱، ص ۲۳) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۰

در روایت دیگر آمده: «خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به حمل و ولادت حسین علیه السلام، تبریک گفت، و به شهادت او تسلیت گفت».

فاطمه علیها السلام از این موضوع آگاه گردید، و ناخشنود شد (که حسین علیه السلام را مظلومانه شهید می‌کنند)، در این هنگام، این آیه نازل گردید:

حَمَلَتْهُ أُمُّ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا: «مادرش او را با ناراحتی، حمل می‌کند، و با ناراحتی بر زمین می‌گذارد و دوران حمل، و از شیر بازگرفتنش سی ماه است» «۱».

هدیه لوح مزدگانی ولادت امام حسین علیه السلام

مؤلف گوید: آنچه مطابق بخشی از اخبار لوح، برای من آشکار شده این است که حضرت زهرا علیها السلام هنگامی که از ولادت امام حسین علیه السلام (به خاطر شهادتش) غمگین گردید، پدرش پیامبر صلی الله علیه و آله به او «لوحی» عطا فرمود، تا به وسیله آن، شادمان گردد، خبر لوح، چنین است:

شیخ صدوق (ره) از ابو بصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

پدرم امام باقر علیه السلام به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: «من با تو کاری دارم، چه وقت برایت آسانتر است که تو را تنها بینم و از تو بیرسم؟»

جابر عرض کرد: «هر وقت شما بخواهی؟»

پس روزی پدرم با جابر به طور خصوصی ملاقات کرد و به او فرمود: «آن لوحی «۲» که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه و آله دیده‌ای، و آنچه مادرم به تو فرمود، که در آن لوح نوشته بود، به من خبر بده».

جابر عرض کرد: خدا را گواه می‌گیرم که من در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله

(۲) لوح؛ هر چیز پهنی را گویند، خواه از چوب باشد، یا از فلز. و قطعه فلزی را که در آن مطلبی نوشته می‌شود، نیز لوح می‌نامند (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۱

به محضر مادرت فاطمه زهرا علیها السّلام رفتم، و او را به ولادت حسین علیه السّلام تبریک گفتم، آنگاه در دستش لوح سبزی دیدم، گمان کردم از زمرد است، نوشته‌ای سفید در آن دیدم، که همچون رنگ خورشید می‌درخشید. به آن حضرت عرض کردم: «ای دختر پیامبر! پدر و مادرم به قربانت، این لوح چیست؟». فرمود: «لوحی است که خداوند آن را به رسولش، اهداء فرمود، نام پدرم و نام شوهرم، و نام دو پسر (حسن و حسین) و نام اوصیاء از فرزندانم، در آن نوشته است، و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من داده است». جابر می‌گوید: «سپس مادرت فاطمه علیها السّلام آن را به من داد، من آن را خواندم، و از آن رونویسی کردم». پدرم به جابر فرمود: «آن لوح را به من نشان بده». جابر عرض کرد: مانعی ندارد.

امام باقر علیه السّلام همراه جابر به خانه جابر رفت، جابر صفحه ورقی را بیرون آورد ...

آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که در آن لوح چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه از جانب خداوند قادر و آگاه است، برای پیامبر او، و نور و سفیر و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان، بر او نازل می‌شود ... تا آخر «۱».

(۱) حدیث «لوح» از احادیث مسند و صحیح است و در کتابهایی مانند: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۷ تا ۵۲۹، کمال الدین صدوق، من لا یحضره الفقیه، ط جدید، ج ۴، ص ۴۵۹ و ... نقل شده است، این حدیث، هدیه خدا به عنوان مژدگانی ولادت امام حسین علیه السّلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، که فاطمه علیها السّلام در ایام تولد امام حسین علیه السّلام آن را به جابر سپرد و جابر (ره) این امانت بزرگ را دهها سال با کمال دقت و توجه، نگهداشت، تا آن را به امام باقر علیه السّلام سپرد. متن این لوح، تابلو زنده‌ای از اعتقادات اصیل اسلامی، و مسأله امامت، و حقایق امامت دوازده امام الأنوار البهیة، ص: ۱۴۲

ماجرای نجات فرشته فطرس، به برکت وجود امام حسین علیه السلام

روایت شده: هنگامی که امام حسین علیه السّلام دیده به این جهان گشود، خداوند به جبرئیل علیه السّلام فرمان داد با گروه انبوهی از فرشتگان به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آیند، و در مورد ولادت امام حسین علیه السّلام، به آن حضرت مبارک باد بگویند.

جبرئیل علیه السّلام همراه فرشتگان به سوی زمین روانه شدند، در مسیر راه به جزیره‌ای رسیدند، در آن جزیره، فرشته‌ای به نام «فطرس» را دیدند، که خداوند به او فرمانی داده بود و او در اجرای آن، کندی نموده بود، از این رو پروبالش شکسته و به آن جزیره افتاده بود، و هفتصد سال در آن جزیره، به عبادت خدا اشتغال داشت.

فطرس به جبرئیل گفت: کجا می‌روید؟

جبرئیل گفت: به محضر محمد صلی الله علیه و آله می‌رویم.

فطرس گفت: مرا حمل کرده و با خود نزد آن حضرت ببر، شاید در مورد نجات من دعا کند، [فطرس همراه جبرئیل رهسپار شد، تا

به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدند [جبرئیل، ماجرای فطرس را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو فطرس خود را به این نوزاد بمالد».

فطرس خود را به گهواره حسین علیه السلام مالید، خداوند همان دم بال و پر او را به سلامتی نخست بازگردانید، آنگاه او همراه جبرئیل به سوی آسمان پرواز نمود.

(علیهم السلام) و .. است.

جابر می گوید: امام باقر علیه السلام نوشته‌های آن لوح را از حفظ خواند، من آن نوشته را می دیدم، حتی یک حرف از قرائت امام باقر علیه السلام با آن نوشته اختلاف نداشت (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۳

و مطابق بعضی از روایات، نام این فرشته «صلصائیل» بود، وقتی به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و ماجرای صلصائیل (و گناه او و به دنبالش شکسته شدن بال و پرش) را به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به حضور فاطمه علیها السلام آمد و فرمود: پسر من حسین علیه السلام را به من بده، فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را که در قنذاقه‌ای پیچیده شده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. حسین علیه السلام با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی گفت که آن حضرت را به شگفتی واداشت و مسرور کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را نزد فرشتگان آورد و بر کف دست خود قرار داد، فرشتگان تهلیل (لا اله الا الله) و تکبیر گفتند، و حمد خدا را بجای آوردند و وجود مبارک حسین علیه السلام را ستودند، پیامبر صلی الله علیه و آله به طرف قبله رو کرد و حسین علیه السلام را به طرف آسمان بلند کرد و چنین دعا نمود:

اللهم انی أسألك بحق ابني الحسين ان تغفر لصلصائیل خطیئته و تجبر کسر جناحه، و ترده الی مقامه مع الملائكة المقربین

: «خدایا! به حق پسر من حسین علیه السلام از درگاهت می خواهم که گناه صلصائیل را بخشیده و بال و پرش را سلامت بخشی، و او را به مقام (نخستینش) به فرشتگان مقرب بازگردانی».

ورود همه فرشتگان جهان به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله

در کتاب مدینه المعاجز، روایت شده هیچ فرشته‌ای در آسمان نماند مگر اینکه به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و به آن حضرت در مورد شهادت فرزندش امام حسین علیه السلام تسلیت گفتند، و از پاداش عظیم و درجاتی که خداوند در قیامت به خاطر شهادت او، به زائران امام حسین علیه السلام و گریه کنندگان برای او می دهد، به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند، در عین حال

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۴

پیامبر صلی الله علیه و آله [در مورد مصائب امام حسین علیه السلام] گریه می کرد و می فرمود:

«خدایا خوار کن کسی را که حسین علیه السلام را خوار کند، و بکش کسی را که خدا را بکشد، و کشنده او را به آرزویش در دنیا نرسان، و او را در آخرت به آتش دوزخ بیفکن و حرارت آتش دوزخ را به او بچشان».

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۵

۱- عبرت از روزگار

اوصیکم بتقوی الله، و احذرکم ایامه، و ارفع لکم إعلام، فکان المخوف قد افل بمهول ووروده و نکیر حلوله، و بشع مذاقه، فاعتلق مهجکم، و حال بین العمل و بینکم، فبادروا بصحة الا- جسام و مدّة الاعمار، کانتکم بیغبات طوارقه، فتنقلکم من ظهر الأرض الی بطنها، و من علوها الی سفلها، و من انسها الی وحشتها، و من روحها و ضوئها الی ظلمتها، و من سعتها الی ضیقها، حیث لا یزار حمیم و لا- یعاد سقیم و لا یجاب صریخ، اعاننا الله و ایاکم علی احوال ذلك الیوم و نجانا و ایاکم من عقابه و اوجب لنا و لکم الجزیل من ثوابه

ترجمه:

: «شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری، سفارش می‌کنم، و از عذابهایش بیم می‌دهم، و پرچمهای او را در برابرتان برمی‌افرازم (حجت‌های خدا را بر شما تمام می‌کنم) چندان نمانده که (مرگ) ترسناک با دهشت و وحشت‌هایی که همراه دارد، و چیزهایی که آمدنش را دوست ندارید، و در کامتان تلخ و زهر آگین است، فرا رسد، پس به قلبهایتان در آویزد، و بین شما و عمل شما حائل گردد، پس در این مهلت عمر، و سلامتی بدن (به عمل نمودن) شتاب کنید، گوئی مرگ و سختی‌های آن در کمین شما است که ناگهان بر شما شیخون می‌زند، و شما را از پشتش به درونش می‌کشد، و از بلندی به پستی، و از الفت به وحشت، و از آسودگی و روشنایی به تاریکی، و از گشایش آن به تنگنایش

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۶

می‌برد، به آنجا که نه خویش را دیدار کنند، نه بیمار را عیادت، و نه فریادگر را اجابت، خدا ما و شما را بر وحشت‌های سخت آن روز، یاری فرماید، و از کيفرش نجات بخشد، و به ما و شما پاداش بسیار عنایت کند».

۲- به یاد عالم پس از مرگ، و حساب و کتاب

عباد الله! فلو کان ذلك قصر مرماکم، و مدی مظعنکم، کان حسب العامل شغلا، یستفرغ علیه احزانه و یدلهه عن دنیا، و یكثر نضبه لطلب الخلاص منه فکیف و هو بعد ذلك مرتهن باکتسابه، مستوقف علی حساب، لا وزیر له یمنعه، و لا ظهیر عنه یدفعه، و یومئذ لا ینفع نفسا ایمانا لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانهم خیرا، قل انتظروا انا منتظرون

ترجمه:

: «ای بندگان خدا! اگر آخرین منزل هستی، و مقصد نهائی، همین (مرگ و سختی‌هایش) بود، بازهم برای مرد کار، مشغله‌ای کافی بود، که تمام اندوه‌هایش را به آن اختصاص دهد، از دنیا به کلی غافل گردد و برای نجات از آن (سختی‌ها) رنج فراوان برد، چه رسد که (این آغاز کار و نخستین منزل راه است و) از این پس در گرو کردار و بازداشت برای حساب است، نه یاوری دارد که مانع عذاب گردد، نه پشتیبانی که از او دفاع کند، در آن روز هیچ کس را که از پیش ایمان نیاورده، یا در حال ایمان خیری نیندوخته (و عمل صالحی انجام نداده)، ایمان سودی نبخشد، بگو چشم به راه باشید ما هم منتظریم».

۳- نتیجه پرهیزکاری

اوصیکم بتقوی الله فانّ الله قد ضمن لمن اتقاه ان یحوّله عمّا ینکره الی ما یحبّ، و یرزقه من حیث لا یحتسب، فایاک ان تکون ممّن یخاف علی العباد من ذنوبهم، و یأمن العقوبه من ذنبه، فانّ الله تبارک و تعالی لا یخدع عن جنته،

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۷

و لا ینال ما عنده الا بطاعته ان شاء الله «۱»

ترجمه:

: «به شما سفارش می‌کنم به تقوای الهی و پرهیزکاری، زیرا خداوند متعال هر کس را که از او پروا کند، ضمانت نموده که ناخوشایندیش را به خوشی تبدیل کند، و از آنجا که گمان نمی‌برد به او روزی بخشد، پس پرهیز از آن که، از کسانی باشی که بر جان دیگران به خاطر گناهانشان ترسانند، و در مورد کیفر خود در مورد گناهانشان، آسوده خاطر می‌باشند، چرا که نمی‌توان از خداوند متعال، بهشت را با خدعه گرفت، و جز از راه اطاعت و بندگی، به پاداش الهی نائل شد، ان شاء الله».

۴- حذر از دنیاپرستی

و در نصیحت امام کاظم علیه السلام به هارون آمده؛ امام حسین علیه السلام فرمود:

انّ جمیع ما طلعت علیه الشمس فی مشارق الارض و مغاربها، بحرھا و برّھا و سهلھا و جبلھا، عند ولیّ من اولیاء الله و اهل المعرفة بحقّ الله کفیی الظلال، ثم قال علیه السلام: الا حرّ یدع هذه المماظة لاهلها، یعنی الدنیا، لیس لانفسکم ثم الا الجنة فلا تتبعوها بغيرها، فانه من رضی من الله بالدنیا، فقد رضی بالخسیس

ترجمه:

: «همانا همه آنچه از مشرقها و مغربهای زمین، دریاها و خشکیها، زمینهای هموار و کوهها، که خورشید بر آنها تابیده است، در نزد یکی از دوستان خدا، و اهل معرفت و خدانشناس، مانند «سایه دیوار» [کم اهمیت است]، سپس فرمود: «آیا آزاد مردی پیدا می‌شود که این ته‌مانده دنیا را به اهلش - یعنی اهل دنیا- واگذارد؟ جان شما بهائی جز بهشت ندارد، آن را به غیر از بهشت نفروشید،

(۱) این مواضع، در کتاب تحف العقول، آمده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۸

همانا کسی که از خدا به داشتن دنیا خوشنود شود، به چیزی ناقابل و ناچیز، خوشنود شده است».

۵- اشعاری پر معنا از امام حسین علیه السلام

عالم ربّانی سید علیخان (ره) از کتاب «خلق الانسان» تألیف فاضل نیشابوری نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در موارد بسیار، این اشعار را می‌خواند، روایت کنندگان معتقدند که این اشعار را خود وجود اقدس آن حضرت سروده، و از زبان گهربارش خوانده است، و آن اشعار چنین است:

لئن كانت الافعال یوما لاهلها کمالا و حسن الخلق ابھی و اکمل

و ان كانت الارزاق رزقا مقدرافقلّة جهد المرء فی الکسب اجمل

و ان كانت الدنیا تعدّ نفیسة فدار ثواب الله اعلى و انبل

و ان كانت الابدان للموت انشأت فقتل امرئ بالشیف فی الله افضل

و ان كانت الاموال للترك جمعها فما بال متروک به المرء یبخل ترجمه:

: «اگر کارهای نیک، روزی برای صاحبانش مایه کمال است، «نیک خوئی» زیباتر و کاملتر است.

و اگر رزقها، برای هر کسی تقدیر شده، بنابراین حرص کمتر انسان برای تحصیل ثروت، زینده‌تر است.

و اگر دنیا به عنوان چیز ارزشمند شمرده شود، ولی خانه پاداش خدا (آخرت) ارجمندتر و باارزشتر است.

و اگر بدن‌ها برای مرگ پدید آمده‌اند، بنابراین نبرد انسان در راه خدا، برتر خواهد بود.

و اگر انباشته کردن اموال برای بجای گذاشتن آنها (در دنیا و رفتن به آخرت) است، پس چرا انسان در مورد چیز بجا مانده، بخل می‌ورزد؟».

الأنوار البهیة، ص: ۱۴۹

۶- علت بی‌وفائی مردم

روایت شده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد گردید، به یاران خود رو کرد و چنین فرمود:

النَّاسُ عِبَادُ الدِّينِ، وَ الدِّينُ لَعَقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ

: «انسانها، بندگان دنیا هستند، و دین لعابی بر روی زبان آنها است که تا زندگیشان روپراه است، آن را بر زبان می‌رانند، ولی وقتی که دوران آزمایش فرا رسد، دین‌داران کمیاب شوند».

[شهادت]

وقت شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام

شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد، می‌نویسد: امام حسین علیه السلام در روز شنبه، دهم محرم سال ۶۱ هجرت، بعد از نماز ظهر، مظلومانه با لب تشنه جان سپرد، در حالی که برای رضای خدا، در برابر ستمگران، استقامت کرد- چنانکه این مطلب را در کتابهای دیگر، شرح داده‌ایم-.

آن حضرت، هنگام شهادت، ۵۸ سال داشت. هفت سال آغاز عمرش را با جدّ بزرگوارش، پیامبر صلی الله علیه و آله گذراند، و سی و هفت سال با پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، و ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام مصاحبت داشت، و مدت خلافتش بعد از امام حسن علیه السلام، یازده سال طول کشید. آن حضرت موی [محاسنش] را با حنا و وسمه، رنگ می‌کرد، و هنگام شهادت، سفیدی قسمتی از موهای رخسارش آشکار شده بود «۱».

پاداش عظیم زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام

در پاداش زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السلام، بلکه در وجوب آن،

(۱) یعنی سفیدی زیر موها، ظاهر شده بود، از این رو که آن حضرت در ایامی که در کربلا بود، خضاب نکرد، و طبعاً از وقت رنگ کردن گذشته بود (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۰

روایات بسیاری نقل شده است «۱» به عنوان نمونه:

امام صادق علیه السلام فرمود:

زيارة الحسين واجبة على كل من يعتقد و يقرب بالحسين عليه السلام بالامامة من الله عز و جل

: «زیارت امام حسین علیه السلام واجب است بر هر کسی که به امامت او از سوی خدا، اعتقاد و اقرار دارد» «۲».

نیز فرمود:

زیارة الحسين تعدل مائة حجة مبرورة و مائة عمرة متقبلة

: «پاداش زیارت (قبر شریف) امام حسین علیه السلام با پاداش صد حج ستوده، و صد عمره پذیرفته شده، برابر است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من زار الحسين بعد موته فله الجنة

: «کسی که امام حسین علیه السلام را بعد از وفاتش، زیارت کند، بهشت از برای او است».

روایات در این باره بسیار است.

شیخ مفید (ره) در کتاب «المقنعة» می نویسد: یونس بن ظبیان گفت؛ به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم؛ من در

بسیاری از اوقات از حسین علیه السلام یاد می کنم، در این هنگام چه بگویم؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود؛ بگو:

صلى الله عليك يا ابا عبد الله ...

: «درود و رحمت خدا بر تو ای ابا عبد الله، سه بار این سخن را بگو، همانا سلام

(۱) در این باره، به وسائل الشیعة، ج ۱۰، از ص ۳۴۷ تا ۳۹۰ مراجعه شود (مترجم).

(۲) در وسائل الشیعة، بابی با نام «باب وجوب زیارة الحسين» علیه السلام عنوان شده و در آن، پنج روایت ذکر شده است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۱

شما از دور و نزدیک به ما می رسد» (۱).

و عالم بزرگ شهید اول [محمد بن مکی عاملی، متوفی ۷۸۶ ه ق] در کتاب دروس می فرماید: پاداش زیارت امام حسین علیه السلام

بی شمار است، تا آنجا که روایت شده: «زیارت امام حسین علیه السلام بر هر انسان با ایمان واجب است، و اگر او آن را ترک کند،

حق خداوند متعال و رسولش را ترک نموده است، و ترک زیارت امام حسین علیه السلام، (یک نوع) جفا و ستم و رنجاندن رسول

خدا صلی الله علیه و آله است و باعث نقص در ایمان و دین خواهد شد، و بر انسان ثروتمند سزاوار است که مرقد شریف امام

حسین علیه السلام را در هر سال دو بار زیارت کند، و بر فقیر سزاوار است که آن حضرت را در هر سال یک بار زیارت نماید، آن

کس که یک سال از عمر او بگذرد، و او کنار قبر امام حسین علیه السلام (برای زیارت) نرود، یک سال از عمر او کوتاه می شود،

زیارت آن حضرت، موجب طول عمر است، و روزهایی که در راه زیارت او سپری شده، از عمر انسان به شمار نمی آید، نیز زیارت

او، موجب از بین رفتن اندوه، و پاکی از گناهان است، و برای هر گامی که به سوی زیارت آن حضرت برداشته می شود، پاداش

یک حج ستوده، به زائر داده می شود، و زیارت او موجب پاداشی معادل پاداش آزاد نمودن هزار برده، و معادل پاداش نشانیدن هزار

سوار بر اسب، و فرستادن آنها به سوی جهاد در راه خدا است، هر درهمی که او در راه زیارت امام حسین علیه السلام خرج کند،

برابر خرج ده هزار درهم (در راه خدا) به شمار می آید، و کسی که کنار قبر شریف آن حضرت بیاید، در حالی که حقیقتش را شناخته

باشد، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد، تا آنکه حضرت صادق علیه السلام فرمود: هر کس از قبر آن حضرت دور

باشد، بر پشت بام خانه اش برود، و سر به آسمان نموده و به جانب قبر او رو کند و بگوید:

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليك و رحمة الله و برکاته

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۲

: «سلام و درود بر تو ای ابا عبد الله! سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

خداوند ارزش زیارتی را در نامه عملش بنویسد که با پاداش حج و عمره، برابر است «۱» و اگر هر روز این کار را پنج بار تکرار کند، خداوند در هر بار همان ثواب را برای او ثبت می‌فرماید.

[پایان نور پنجم]

(۱) وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۸۶- در ذیل روایت آمده، امام صادق علیه السلام به سدید فرمود:

«اصعد فوق سطحک، ثم التفت یمنہ و یسره، ثم ترفع رأسک الی السماء، ثم تنحو نحو القبر، فتقول: السّلام علیک یا ابا عبد الله، السّلام علیک و رحمۃ الله و برکاته تکتب لک زوره، و الزّوره حجّة و عمره».

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۳

معصوم ششم: [حضرت امام علی بن الحسین ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۴

نور ششم:

امام چهارم؛ سید ساجدان، حضرت سجّاد علیه السلام

پاره‌ای از مشخصات زندگی امام سجّاد علیه السلام

امام علی بن الحسین علیه السلام در مدینه، در روز ۱۵ جمادی الاولی سال ۳۶ هجرت، یعنی در همان روز پیروزی سپاه امام علی علیه السلام در بصره، در جنگ جمل، و غلبه آن حضرت بر اصحاب جمل، دیده به جهان گشود.

و به گفته بعضی، آن حضرت در پنجم شعبان سال ۳۸ هجرت، متولد گردید.

مادرش، بانوی بلند مقام و ارجمند به نام «شاه زنان» دختر یزد جرد، پسر شهریار ابن کسری است، و به گفته بعضی، نام مادر آن حضرت، «شهربانویه» بود.

ابو الأسود دلی در این خصوص می‌گوید:

و انّ غلاما بین کسری و هاشم لا کرم من نیطت علیه التّمام: «پسری که از یک سو به هاشم، و از سوی دیگر به کسری (شاه ایران) می‌رسد، گرامی‌ترین فرزندی است که به او بازوبند بسته‌اند» «۱».

(۱) در میان عرب رسم بود که برای دفع چشم زخم، بر بازوی کودکان برجسته که موجب شگفتی مردم می‌شدند، بازوبندی می‌بستند. شاعر در شعر فوق، به همین رسم، اشاره می‌کند. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۷ (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۵

نگاهی به عبادات امام سجاد علیه السلام

به امام سجاد علیه السلام «ذو الثَّنَات» (صاحب پینه‌های زانو) می‌گفتند، زیرا «ثَنَات» جمع «ثَفَنه» به معنی زانو است، و سجده‌های طولانی امام سجاد علیه السلام روی زانوانش اثر عمیق کرده بود.

زهری [دانشمند معروف عصر آن حضرت] می‌گوید: «در میان بنی هاشم، شخصی را برتر از امام سجاد علیه السلام ندیدم».

امام باقر علیه السلام فرمود: «پدرم امام سجاد علیه السلام در یک روز، هزار رکعت نماز می‌خواند»

روایت شده: آن حضرت، دارای پانصد درخت خرما بود، در کنار هر درختی، دو رکعت نماز می‌خواند، [و بر اثر اندام لاغری که داشت] باد آن حضرت را مانند خوشه گندم حرکت می‌داد، و هرگاه وضو می‌گرفت، رنگش زرد می‌شد.

خانواده‌اش به او می‌گفتند: «این چه حالی است که هنگام وضو بر تو عارض می‌شود؟».

در پاسخ می‌فرمود:

أ تدرّون بین یدی من ارید ان اقوم

: «آیا می‌دانید که در پیشگاه چه کسی می‌خواهم بایستم؟!».

ابن عایشه می‌گوید: هنگامی که امام سجاد علیه السلام از دنیا رفت، مردم مدینه می‌گفتند: «از وقتی که علی بن الحسین علیه السلام از دنیا رفته، صدقه پنهانی از میان رفته است»

هنگامی که آن بزرگوار از دنیا رفت و بدنش را برای غسل، برهنه نمودند، پینه‌ها و خراشهایی را در پشتش مشاهده نمودند، گفته شد این خراشها نشانه چیست؟ جواب دادند: این خراشها، نشانه آن است که آن حضرت شبها انبانهای

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۶

پیر از آرد را به دوش می‌کشید و پنهانی آن را به خانه‌های مستمندان مدینه می‌برده است، و می‌فرمود:

ان صدقة السرّ تطفی غضب الربّ

: «همانا انفاق پنهانی، خشم خدا را خاموش می‌کند».

علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که گفت: «امام سجاد علیه السلام پیاده از مدینه به مکه برای انجام حج رفت، و این پیاده‌روی بیست شبانه روز به طول انجامید».

زراره بن اعین [فقیه و دانشمند بزرگ از شاگردان امام صادق علیه السلام] می‌گوید: شنیده شد در مدینه پرسنده‌ای در نیمه‌های شب می‌گفت:

این الزاهدون فی الدنیا، الزاغبون فی الآخرة

: «کجایند پارسایان دنیا، مشتاقان آخرت؟».

هاتفی از جانب قبرستان بقیع، که صدایش شنیده می‌شد، ولی خودش دیده نمی‌شد، جواب داد:

ذاک علی بن علیه السلام

: «این پارسا، امام سجاد علیه السلام است».

در کتاب تذکره سبط بن جوزی، از عایشه نقل شده که گفت: «علی بن الحسین علیه السلام را دیدم، پیشانی بر سنگ نهاده و به سجده افتاده، و در سجده می‌گوید:

عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک

: «بنده کوچک تو در آستانه تو است، بیچاره در گاه تو، در آستانه تو است، فقیر در گاهت در آستانه تو است».

و من هرگاه در هنگام اندوه و سختی، این دعا را خواندم، خداوند غم و اندوه مرا برطرف نمود.

طاووس یمانی می گوید: شبی در گوشه مسجد الحرام (کنار کعبه) بودم،

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۷

ناگاه امام سجاد علیه السلام وارد شد و مشغول عبادت گردید، من با خود گفتم این شخص، مرد صالحی از خاندان نبوت است، باید دعایش را بشنوم، شنیدم می گفت:

عبدك بفنائك، مسكينك بفنائك، فقيرك بفنائك

: «بنده تو در آستانه تو است، مسکین تو در پیشگاه تو است، فقیر در گاهت در آستانه تو است».

هیچ گاه این دعا را در سختی ها نخواندم، مگر اینکه اندوهم برطرف شد.

پناه دادن به چهار صد نفر مظلوم

زمخشری در کتاب ربیع الأبرار می نویسد: هنگامی که یزید بن معاویه، [یکی از فرماندهان شرور و خونریز و بی رحم خود به نام] مسلم بن عقبه را برای کشت و کشتار و غارت مردم مدینه، به مدینه فرستاد «۱» امام سجاد علیه السلام چهار صد نفر از مردم مظلوم مدینه را با اهل و عیالشان به دور خود جمع کرده و پناه داد، و تا آخر ستمهای سپاه مسلم بن عقبه، آنها را در پناه خود نگهداشت. یکی از بانوان در این مورد می گوید: «سوگند به خدا من در ماجرای قتل و غارت مسلم بن عقبه، حتی در سایه پدر و مادرم، در آسایش نبودم، آن گونه که در سایه این مرد بزرگ و شریف [امام سجاد علیه السلام] در آسایش بودم».

(۱) منظور ماجرای غمبار «حزّه» است، که لشکر یزید به فرماندهی مسلم بن عقبه در سال ۶۲ هجرت، برای قتل و غارت مردم مدینه (به جرم اعتراض آنها در مورد ظلمی که یزید در کربلا کرده است) حمله کردند، حدود ده هزار نفر از مردم مدینه را کشتند، هفتصد نفر از شخصیت‌های برجسته انصار و مهاجر شهید شدند، خون بی گناهان تا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله به جریان افتاد ... و از بنی هاشم نیز جماعتی کشته شدند، و به قدری خونریزی شد که مسلم بن عقبه را، مسرف بن عقبه خواندند. شرح این تراژدی جانسوز در کتاب «تتمة المنتهی» از صفحه ۳۷ تا ۴۲ آمده است.

حزّه، نام سنگستان نزدیک مدینه (حدود دو کیلومتری مدینه) بود، که مدافعان اسلام در آنجا با لشکر مسلم بن عقبه، درگیر شدند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۸

امام سجاد علیه السلام را با عنوان «بزرگ فرزندان حسین علیه السلام» یاد می کردند، زیرا شاخه‌های نسل پاک امام حسین علیه السلام، به آن حضرت منتهی می شدند.

نگاهی بر نماز امام سجاد علیه السلام

اشاره

هنگامی که وقت نماز فرا می رسید، امام سجاد علیه السلام لرزه بر اندام می شد، رنگش زرد می گردید، و همچون شاخه درخت خرما می لرزید، و هنگامی که وارد نماز می شد، رنگش دگرگون می گردید، و همچون بنده ذلیل در حضور زمامدار جلیل بود، و مانند شخصی که با دنیا وداع می کند، نماز می خواند، و بندهای بدنش از خوف خدا لرزان می شد. در نماز همانند درختی بود که هیچ حرکتی ندارد، مگر آنکه باد آن را به حرکت درآورد، و هنگامی که سجده می کرد، سر از سجده بر نمی داشت تا اینکه

قطرات عرق از صورتش روان می‌شد، و هنگامی که ماه رمضان فرا می‌رسید، غیر از دعا، تسیح، استغفار، و تکبیر، سخن دیگری نمی‌گفت، و یک کیسه چرمی داشت که مقداری تربت قبر امام حسین علیه السلام در آن بود، و جز بر خاک، بر چیز دیگری سجده نمی‌کرد.

و آنچنان به قرآن دل بسته بود که می‌فرمود: «اگر تمام مردم دنیا در مشرق و مغرب بمیرند، وقتی قرآن با من باشد، هیچ‌گونه وحشت نمی‌کنم».

و هنگامی که در نماز به آیه **يَوْمَ مَالِكٍ** می‌رسید، آن قدر آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود از دنیا برود. و هنگام نماز، به جای سخت و ناهموار می‌رفت و به نماز مشغول می‌شد، و بر زمین سجده می‌کرد. روزی به کنار یکی از کوههای مدینه رفت و روی سنگ سخت و داغی به نماز ایستاد. آن حضرت از خوف خدا، بسیار می‌گریست، به طوری که وقتی سر از سجده برمی‌داشت، بر اثر اشک زیاد، گوئی در میان آب فرو رفته و بیرون آمده است.

الأنوار البهیة، ص: ۱۵۹

آن بزرگوار، در انجام عبادت، کوشش فراوان داشت، به گونه‌ای که فاطمه دختر علی علیه السلام نزد جابر انصاری آمد و گفت: «ما بر گردن شما حقوقی داریم، یکی از حقوق ما این است که هرگاه دیدید یکی از ما به خاطر عبادت بسیار، در معرض خطر است، به او یادآوری کنید و او را به حفظ جان، سفارش نمایید، و این علی بن الحسین علیه السلام یادگار پدرش است که بر اثر کوشش فراوان در عبادت، خود را در پرتگاه خطر شدید قرار داده است، و از بسیاری سجده، پیشانی و کف دستها و روی زانوهایش پینه بسته، و جانش را در رنج شدید انداخته است!».

جابر به خانه امام سجاد علیه السلام آمد، و پس از طلب اجازه، وارد خانه شد. آن حضرت را در محراب عبادت دید که بسیاری عبادت، او را فرسوده نموده بود، عرض کرد: «برای حفظ جان خودتان کمتر عبادت کنید»، امام سجاد علیه السلام در پاسخ فرمود:

یا جابر! لا ازال علی منهاج ابوی، متأسیا بهما حتی القاهما

: «ای جابر! من همواره همانند رفتار پدرانم هستم و به آنها اقتدا می‌کنم تا به دیدارشان نائل گردم».

حضور قلب عجیب امام سجاد علیه السلام در نماز

۱- روایت شده: هرگاه امام سجاد علیه السلام مشغول نماز می‌شد، آنچنان از خود بی‌خود می‌گشت که صدای اطراف خود را نمی‌شنید. در یکی از شبها، یکی از فرزندان کودکش به زمین افتاد و دستش شکست، اهل خانه فریاد کشیدند و همسایگان آمدند و شکسته‌بند آوردند، او دست آن کودک را که از شدت درد، گریه می‌کرد، بست، ولی امام سجاد علیه السلام هیچ‌یک از این صداها را نشنید، وقتی که صبح شد، دید دست فرزندش به گردنش بسته شده است، علت را پرسید، جریان را به آن حضرت خبر دادند.

۲- در روایت دیگر آمده: آن حضرت در اطاقی به سجده افتاده بود، آن اطاق

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۰

آتش گرفت، حاضران می‌گفتند: «ای پسر رسول خدا! آتش، آتش!».

آن حضرت، سرش را از سجده بلند نکرد، تا اینکه آتش خاموش شد، پس از آنکه نشست، از او پرسیدند: «چه چیز تو را از وجود آتش غافل و بازداشت؟»، در پاسخ فرمود:

الهنی عنها النار الکبری

: «آتش بزرگ (دوزخ) مرا از این آتش، بازداشت».

۳- نیز روایت شده: روزی آن حضرت مشغول نماز بود، پسرش محمد در میان چاه افتاد، او نمازش را رها نکرد، با اینکه اضطراب پسرش را در ته چاه می‌شنید، وقتی که از نماز فارغ شد، دستش را به ته چاه دراز کرد، و پسرش را از چاه بیرون آورد. (و در پاسخ این سؤال که چرا نمازت را رها نکردی؟) فرمود:

كنت بين يدي جبار، لولم ت بوجهي عنه لمال بوجهه عني

: «من در پیشگاه خداوند بزرگی بودم، که اگر از او روی برمی‌گرداندم، او نیز از من روی برمی‌گردانید.»

حضور قلب آن بزرگمرد، به گونه‌ای بود که حتی شیطان به صورت مار افعی در روبروی او ظاهر شد، تا او را از توجه به خدا بازدارد، ولی نتوانست.

جوانی ناشناس و نماز و مناجات عجیب او

حمّیاد بن حبیب عطار کوفی می‌گوید: من همراه کاروان، از کوفه به سوی مکه برای انجام حجّ، رهسپار شدیم، به منزلگاه «زباله» رسیدیم، و سپس از آنجا شبانه حرکت کردیم، باد سیاه تاریکی بر سر راه ما وزیدن گرفت، به طوری که افراد کاروان از همدیگر پراکنده شدند، من در آن صحرا و بیابان سرگردان بودم و همچنان بی‌هدف راه می‌رفتم تا به بیابان بی‌آب و علف و خشکی رسیدم، و به کنار درختی پناه بردم، وقتی که شب کاملاً تاریک شد، ناگهان جوانی را که لباس سفید پوشیده بود و بوی مشک از او به مشام می‌رسید، کنار آن درخت آمد، با خود گفتم:

این آقا، یکی از اولیای خدا است، اگر متوجه گردد، می‌ترسم از من دور شود، و من

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۱

باعث گردم که او از بسیاری از عباداتی که می‌خواهد انجام دهد، بازماند، تا آنجا که توانستم، خود را پنهان کردم، آن جوان به نزدیک آن درخت آمد، و آماده نماز شد، راست ایستاد و به مناجات پرداخت و در این حال به خدا چنین می‌گفت:

یا من حاز کلّ شیء ملکوتا، و قهر کلّ شیء جبروتا، اولج قلبی فرح الاقبال علیک، و الحقنی بمیدان المطیعین لک

: «ای خداوندی که به خاطر شکوه اقتدارت، بر همه چیز مالک شده‌ای، و به خاطر عظمت خود بر همه چیز چیره شده‌ای، شادی روی آوردن به سویت را بر قلبم وارد کن [شیرینی یادت را به من بچشان] و مرا به میدان‌های پیروان خودت برسان.»

سپس مشغول نماز شد، و [پس از مدّتی] چون او را بی‌حرکت دیدم، به سوی آن محلّی که عبادت می‌کرد، رفتم، ناگاه در آنجا چشمه‌ای دیدم که آب سفید و درخشان از آن می‌جوشید، آماده نماز شدم، و پشت سر آن جوان ناشناس ایستادم، ناگهان خود را در محرابی دیدم، که گویا آن را همان وقت ساخته بودند، و آن جوان را دیدم که در نماز و مناجات خود، هرگاه به آیه‌ای از قرآن می‌رسید که در آن از پاداش یا عذاب الهی، یاد شده بود، آن را با ناله و اندوهی جانکاه تکرار می‌کرد، این وضع تا سحر ادامه یافت، وقتی که تاریکی شب برطرف شد، برخاست و ایستاد، و چنین مناجات کرد:

یا من قصده الطّالبون، فصابوه مرشدا، و امه الخائفون فوجدوه متفصّیلا، و لجأ الیه العابدون فوجدوه موثلا، متی راحة من نصب لغیرک بدنه، و متی فرج من قصد سواک بیتیته، الهی تقشع الظّلام و لم اقض من خدمتک و طرا، و لا من حیاض مناجاتک صدرا،

صلّ علی محمد و آله، افعل بی اولی الامرین بک یا ارحم الرّاحمین

: «ای خدائی که: جویندگان به سویش رو آوردند، و او را راهنمائی خود یابند.

ای خدائی که: خائفان به جانبش روانه شدند و او را بخشنده و عطابخش یافتند.

ای خدائی که: عبادت کنندگان به او پناهنده شدند و او را پناهگاه خود دیدند، چه

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۲

وقت است آسودگی کسی که خود را برای غیر تو، به رنج و زحمت انداخته است؟ و چه وقت است شادی آن کسی که به سوی غیر تو توجه قلبی نموده است؟

خدایا! تاریکی شب به پایان رسید، ولی من از پیشگاه تو به حاجتی نائل نشدم، و از دریای مناجات و ارتباط با تو، به نوائی نرسیدم، بر محمد صلی الله علیه و آله و آل او درود بفرست، و به من آنچه را که بین دو چیز، در پیشگاه تو شایسته‌تر است عنایت فرما، ای خدائی که مهربانترین مهربانان هستی».

[در این هنگام، آن جوان آماده رفتن شد] ترسیدم که از شناختن او محروم گردم، دامنش را گرفتم و عرض کردم: «تو را به حق آن خداوندی که خستگی عبادت را با آن همه رنجی که دارد، از تو برداشته، و مناجات و توجه به خود را در کام تو لذیذ نموده است، به من رحم و لطفی فرما، زیرا من در این راه گم شده‌ام و سرگردان گردیده‌ام، به کارهای تو علاقه دارم، و معنی گفتار تو آرزوی من است».

آن جوان گفت: «اگر تو برآستی به خدا توکل می‌نمودی، سرگردان نمی‌شدی، اکنون همراه من بیا»، نزدیک درخت آمد و دستم را گرفت (آنچنان با سرعت به سوی مکه می‌رفتیم) که گمان کردم، زمین زیر پای من کشیده می‌شود، هنگامی که سفیده صبح دمید، به من فرمود: «اکنون به تو مژده باد که در مکه هستی، اینجا مکه است، همان دم صدای ضجه مردم را شنیدم، و جاده را دیدم. به آن جوان عرض کردم: «تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که در روز قیامت، در آن روز نیاز، به لطف او امیدوار می‌باشی، به من بگو تو کیستی؟»

فرمود: اکنون که مرا قسم دادی، من «علی بن الحسین» علیه السلام هستم.

اخلاص غلام امام سجّاد علیه السلام

مسعودی [مورخ معروف] در کتاب اثبات الوصیّه می‌نویسد: سعید بن مسیب روایت می‌کند: یک سال قحطی و خشکسالی، تمام اطراف را فرا گرفت، چشم انداختم، یک نفر سیاه چهره‌ای را تنها بالای تپه‌ای دیدم، به سوی او رفتم، دیدم لبه‌ایش حرکت می‌کند [و دعا برای طلب باران می‌نماید] هنوز دعای او تمام

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۳

نشده بود که دیدم ابری در آسمان پدیدار شد، وقتی آن غلام سیاه، آن ابر را نگریست شکر و سپاس خدا را بجا آورد و از آنجا رفت، آن قدر باران بارید که گمان کردیم بر اثر زیادی آب، غرق خواهیم شد. من مخفیانه به دنبال آن غلام رفتم (تا ببینم این مرد خدا کیست که بر اثر دعایش باران آمد؟) دیدم به خانه امام سجّاد علیه السلام وارد گردید. به حضور امام سجّاد علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

«ای آقای من، در خانه شما غلام سیاهی هست، به من لطف کن و او را به من بفروش».

فرمود: «ای سعید! چرا او را به تو نبخشم؟» سپس به سرپرست غلامان فرمود: همه غلامان را در معرض دید سعید در آور، او غلامان را به من نشان داد، ولی آن غلام سیاه را در میان آنها ندیدم، گفتم: او را نمی‌بینم.

سرپرست غلامان گفت: «دیگر کسی نمانده، جز فلانی که رسیدگی به امور چهارپایان با او است»، دستور داد او را حاضر کردند، ناگاه دیدم همان غلام سیاه است. به امام سجّاد علیه السلام عرض کردم: این، همان است که من می‌خواهم.

امام سجّاد علیه السلام به او فرمود: «ای غلام! سعید مالک تو شد، بنابراین همراه او برو».

غلام سیاه به من گفت: چه باعث شد که مرا از آقام امام سجّاد علیه السلام جدا کردی؟»

گفتم: فلان ساعت تو را بالای تپه دیدم، دعا کردی باران آمد، از این رو به تو علاقه‌مند شدم ...

آن غلام، تا این سخن را شنید، با کمال تضرع و خضوع، دست به سوی آسمان بلند کرد و سپس گفت: «خدایا بین من و تو رازی بود، اکنون که آن را آشکار نمودی، مرا به سوی خود ببر! [جانم را بگیر].»

امام سجاد علیه السلام و همه حاضران [از اخلاص و احساسات پاک و پرشور آن غلام] گریستند، و من در حالی که اشک می‌ریختم، از خانه امام بیرون

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۴

آمدم، وقتی که به خانه‌ام رسیدم، فرستاده امام سجاد علیه السلام به من رسید و گفت: «اگر می‌خواهی در تشییع جنازه رفیقت شرکت کنی بیا»، به خانه امام سجاد علیه السلام باز گشتم، دیدم آن غلام در محضر امام سجاد علیه السلام از دنیا رفته است.

[این واقعه بیانگر روحیه پاک و بلند دست‌پروردگان امام سجاد علیه السلام است، و حاکی است که مصاحبت آن بزرگوار، این چنین یک غلام را به سطح بسیار بالائی از معنویت رسانده، و انسانی والا و مستجاب‌الدعوة ساخته است].

غذارسانی مخفیانه امام سجاد علیه السلام به فقراء

امام سجاد علیه السلام در شبهای تاریک، همواره انبانهای خواروبار را بر دوش می‌گرفت و در میان آن انبانها، کیسه‌های درهم و دینار می‌نهاد، و به خانه فقراء می‌رسانید، و گاهی غذا و هیزم بر پشت می‌گرفت، و خانه به خانه آنها می‌رفت، و در خانه‌ها را می‌کوبید، سپس آن انبانها یا غذاها و ... را به آن کسی که پشت در می‌آمد، می‌داد. هنگام دادن، صورت خود را می‌پوشانید تا فقراء او را نشناسند.

وقتی که آن حضرت از دنیا رفت و جنازه‌اش را غسل می‌دادند، به پشتش نگاه کردند، دیدند پینه بسته است.

آن حضرت غذای صد خانواده از فقرای مدینه را تأمین می‌کرد.

آن حضرت بسیار دوست داشت که یتیمان و بیماران و مستمندان کنار سفره‌اش حاضر گردند، و او با دستش به آنها غذا برساند، و هر کدام که عیال داشتند، برای عیال آنها غذا می‌برد، هنگامی که آخرهای شب می‌شد، و چشمهای مردم به خواب می‌رفت، از بستر برمی‌خاست و همه غذاهائی را که در خانه باقی مانده بود، جمع می‌کرد و در میان انبانی می‌ریخت، و به دوش می‌گرفت و صورت خود را می‌پوشانید و آن غذاها را به خانه مستمندان می‌برد و به آنها می‌رسانید.

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۵

معجزه‌ای از امام سجاد علیه السلام

از علی بن یزید روایت شده، گفت: من در آن هنگام که امام سجاد علیه السلام (در سفر کربلا) از شام به مدینه بازمی‌گشت، همراه آن حضرت بودم، من به همراهان آن حضرت، از زنان و ... نیکی می‌کردم و نیازهای آنها را تأمین می‌نمودم، وقتی که آنها به مدینه رسیدند، مقداری از زیورهای خود را (به عنوان پاداش و قدرشناسی) برای من فرستادند، آنها را نگرفتم، و گفتم: من برای خدا، به آنها خدمت کردم، نه برای پول، امام سجاد علیه السلام سنگ سیاه بسیار سختی را از زمین برداشت، و انگشتر خود را بر روی آن نهاد، و شکل صفحه انگشتر، در آن سنگ نقش بست، سپس آن سنگ را به من داد و فرمود: «این سنگ را بگیر و هر حاجتی داری به وسیله آن، بدست بیاور.

علی بن یزید می‌گوید: «سوگند به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، آن سنگ در شب بسیار تاریک، می‌درخشید و من در پرتو روشنائی آن، اطراف را می‌دیدم، و آن را بر قفلهای بسته می‌نهادم، باز می‌شدند، و آن را به دستم گرفته و در برابر پادشاهان می‌ایستادم، از ناحیه آنها به من گزندی نمی‌رسید.»

عالم بزرگ، شیخ حَزَّ عاملی (ره) با اشعار خود، به همین معجزه اشاره کرده و می‌گوید:

و الحجر الاسود لَمَّا طبعه اری عجیبا الذی کان معه

و کم له من معجز و فضل و شرف باد و قول فصل: «وقتی که امام سَجَاد علیه السَّلَام انگشتر خود را بر آن سنگ سیاه نهاد، از آن پس، چیزهای عجیبی همراه آن سنگ دیدم، آن حضرت دارای چه بسیار معجزه و کرامت و امور فوق العاده و بی‌پای، و گفتار روشن و قاطع است».

کوشی امام سَجَاد علیه السَّلَام برای وصول به قرب الهی

مَعْتَب [بر وزن مؤید که از غلامان امام صادق علیه السَّلَام بود] از امام صادق

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۶

علیه السَّلَام نقل می‌کند که فرمود: امام سَجَاد علیه السَّلَام در انجام عبادات، کوشش فراوان می‌کرد، روزها را روزه می‌گرفت و شبها را تا به صبح به عبادت و مناجات، به سر می‌آورد، و بر اثر عبادت به خود زیان می‌رسانید. عرض کردم: «ای پدر! این چه حالتی است که داری؟».

فرمود:

أ تحبب الی ربی لعلّه یزلفنی

: «خود را محبوب پروردگارم می‌سازم تا شاید مرا به درگاه خود نزدیک گرداند».

مقام رضا به مقدرات الهی!

در کتاب دعوات راوندی، از امام باقر علیه السَّلَام نقل شده که امام سَجَاد علیه السَّلَام می‌فرمود: «به بیماری سختی گرفتار شدم، پدرم به من فرمود: «چه چیز میل داری؟».

عرض کردم:

اشتهی ان اکون مَمَّن لا اقترح علی الله ربی ما یدبره لی: «میل دارم به گونه‌ای باشم که در برابر خواسته‌های تدبیرشده خدا برای من، خواسته دیگری نداشته باشم».

پدرم فرمود:

احسنت ضاهیت ابراهیم الخلیل

: «احسن و آفرین، که شباهت به ابراهیم خلیل علیه السَّلَام پیدا کرده‌ای».

آنجا که جبرئیل به ابراهیم علیه السَّلَام گفت: «آیا حاجتی داری؟».

ابراهیم علیه السَّلَام در پاسخ گفت:

لا اقترح علی ربی، بل حسبی الله و نعم الوکیل

: «در برابر مقدرات پروردگارم، چیز دیگری درخواست نمی‌کنم، بلکه خدا مرا کفایت می‌کند، و او پشتیبان نیکی است» [پسندم

آنچه را جانان پسندد].

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۷

خوف شدید امام سَجَاد علیه السَّلَام از آزردن خاطر

روایت شده در موردی به یکی از غلامانش (که خطا کرده بود) تازیانه‌ای زد، ولی پس از این زدن، متأثر شد و گریه کرد، به فرزندش امام باقر علیه السلام فرمود: کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و دو رکعت نماز بخوان، سپس به خدا عرض کن: «خدایا خطای علی بن الحسین را برای روز جزا، ببخش.»
سپس به غلام فرمود: «برو، تو را در راه خدا آزاد کردم.»

احترام به مادر!

روایت شده: از امام سجّاد علیه السلام سؤال شد: «با اینکه تو نیکوکارترین انسانها هستی، چرا با مادرت در یک کاسه غذا نمی‌خوری؟ با اینکه مادرت دوست دارد با تو در یک کاسه غذا بخورد؟»
در پاسخ فرمود:

اگره ان تستبق یدی الی ما سبقت الیه عینها فاکون عاقاً لها: «دوست ندارم که دستم به لقمه‌ای سبقت بگیرد، که چشم مادرم به آن سبقت گرفته است، آنگاه عاقاً مادر گردم» [یعنی نسبت به مادر، بی‌مهر شوم].
[چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن شناس نئی جان من، خطا اینجاست] مؤلف گوید: ظاهراً منظور از مادر در اینجا، کنیزی است که آن حضرت را در کودکی پرستاری می‌کرد، و آن حضرت او را مادر می‌نامید، اما مادر حقیقی آن حضرت، «شاه زنان» بود که اندکی بعد از ولادت امام سجّاد علیه السلام از دنیا رفت.

مهربانی به زیردست

[از دوراندیشی‌های مهربانگیز امام سجّاد علیه السلام اینکه] آن حضرت

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۸

یکی از کنیزان خدمتکار را به حضور می‌طلبید و به او می‌فرمود: «سن و سال من بالا رفته است ... هر کدام از شما شوهر می‌خواهید، او را شوهر دهم، و هر کدام که مایل است او را بفروشم، و هر کدام که مایل است آزاد گردد، او را آزاد می‌کنم. وقتی که یکی از آنها در جواب می‌گفت: «هیچ کدام را نمی‌خواهم، بلکه می‌خواهم در محضر شما باشم». آن حضرت سه بار به خدا عرض می‌کرد: «خدایا گواه باش.»

و اگر یکی از آنها سکوت می‌کرد، آن حضرت زنانی را نزد او می‌فرستاد، و می‌فرمود: از او بپرسید چه می‌خواهد، آنگاه طبق خواسته او رفتار می‌کرد.

و هر گاه فقیری برای درخواست کمک به محضر آن حضرت می‌آمد، به او می‌فرمود: «آفرین به کسی که توشه مرا به سوی آخرت می‌برد.»

ابن اثیر در تاریخ کامل می‌نویسد: هنگامی که یزید بن معاویه، مسلم بن عقبه را همراه سپاهی، به سوی مدینه، برای سرکوبی مردم می‌فرستاد، به مسلم گفت:

«هنگامی که بر مردم مدینه پیروز شدی، سه روز بر لشکریان خود مباح کن تا هر چه می‌خواهند از غارت اموال و قتل و ... انجام دهند، در این سه روز هر چه از مال و چهارپایان و اسلحه و غذا به دست آمد، از آن سپاهیان است، پس از سه روز از آزدن به مردم خودداری کن، و در مورد علی بن الحسین علیه السلام از آزار به او خودداری کن، و به سپاه خود سفارش کن که به او آسیب نرسانند، زیرا او در این جریان (واقعه حرّه) داخل مردم نشده و نامه او به من رسیده است.»

هنگامی که مردم مدینه [در سال ۶۲ هجرت، چند روز قبل از حادثه دلخراش حرّه] مروان، عامل یزید، و همچنین بنی امیه را از

مدینه بیرون کردند، مروان با «ابن عمر» صحبت کرد که همسرش را نزد او پنهان کند [تا آزار مردم مدینه به او نرسد]، ابن عمر این درخواست را رد کرد.

مروان همین پیشنهاد را به امام سجّاد علیه السلام نمود، امام سجّاد این

الأنوار البهیة، ص: ۱۶۹

پیشنهاد را پذیرفت مروان همسرش عایشه دختر عثمان بن عفّان و بقیه افراد خانواده خود را به خانه آن حضرت فرستاد، امام سجّاد علیه السلام افراد خانواده خود و خانواده مروان را به روستای «ینیع» فرستاد. [و به این ترتیب، خانواده خود و مروان را از گزند و خطر حفظ کرد].

و به گفته بعضی، همسر مروان را همراه پسرش عبد الله بن علی، به طائف فرستاد.

امام سجّاد علیه السلام به یاد قیامت

امام صادق علیه السلام فرمود: در مدینه مردی دلچک و هوسبازی بود که مردم مدینه را با گفتارش می‌خندانید، روزی امام سجّاد علیه السلام را دید، و به مردم گفت: هر کار کردم این مرد را بخندانم نتوانستم، این مرد مرا درمانده و خسته کرد، هر حيله زدم نخندید، ولی روزی با نیرنگی، او را به خنده وامی‌دارم.

تا اینکه یک روز آن حضرت عبور می‌کرد، و دو نفر از غلامانش همراهش بودند، آن دلچک هوسباز از پشت سر آمد و عباى امام سجّاد علیه السلام را از دوشش ربود و فرار کرد. امام اعتنائی نکرد، دو غلام آن حضرت، او را دنبال کردند، و عبا را از او گرفته و آوردند و روی دوش امام افکندند، ولی آن حضرت با کمال آرامش، سر به زیر انداخته و بلند نمی‌کرد، آنگاه به دو غلامش فرمود: «این شخص چه کسی بود؟»

گفتند: «او یکی از هرزه‌گویانی است که مردم مدینه را می‌خندانند، و از این راه نانی به دست می‌آورد و شکم خود را سیر می‌کند». امام سجّاد علیه السلام به دو غلامش فرمود؛ به او بگوئید:

یا ويحك انّ لله یوما یخسر فيه البطلون

: «ای وای بر تو، همانا برای خدا روزی هست (روز قیامت) که هرزه‌گویان

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۰

مسخره‌کننده در آن روز زیان می‌برند» (۱).

[به این ترتیب امام سجّاد علیه السلام با بی‌اعتنائی خود به دلچک هوسباز، او را دماغ سوخته کرد، و درس دوری از هرزگی و هوسبازی، و توجه به بازخواست آخرت را به ما آموخت].

(۱) در بعضی از احادیث آمده، آن حضرت فرمود:

انّ لله یوما یخسر فيه المبطلون: «خداوند روزی دارد که در آن روز، باطل‌گرایان، زیان می‌بینند» (تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۵۳۷) این جمله از آخر آیه ۷۸ سوره مؤمن گرفته شده است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۱

پاره‌ای از گفتار دلنشین امام سجّاد علیه السلام

روایت شده، آن حضرت همواره می‌فرمود:

بين الليل و النهار روضة يرتعى في رياضها الابرار، و يتنعم في حدائقها المتقون فادأبوا رحمكم الله في سهر هذا الليل بتلاوة القرآن في صدره، و بالتضرع و الاستغفار في آخره، و اذا ورد النهار فاحسنوا قراه بترك التعرض لما يردكم من محقرات الذنوب، فانها مشرفة بكم على قباح العيوب، و كان الرحلة قد اظلتكم، و كان الحادي قد حدا بكم، جعلنا الله و اياكم ممن اغبطه فهمه و نفعه علمه ترجمه:

: «در بین شب و روز باغی وجود دارد که نیکان در باغچه‌های آن گردش می‌کنند و پرهیزکاران از گلزارهای آن بهره‌مند می‌شوند، خدا شما را رحمت کند، شما در آغاز شب با تلاوت قرآن، و در پایان شب با دعا و استغفار، در شب‌زنده‌داری کوشش کنید و به این برنامه ادامه بدهید، و هنگامی که روز شد با ترک گناهان کوچک، از روز (که مهمان شما است) پذیرائی نیک کنید، زیرا همین گناهان کوچک شما را به زشتیهای عیبهای بزرگ سوق می‌دهد، بدانید که مرگ بر سر شما سایه افکنده، و فریاد رحیل (کوچ به سوی آخرت) بر شما بانگ زده است، خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که از فهم و درک خود، بهره‌مند بوده، و علم و دانش او به حالش مفید گردد».

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۲

۲- زشتی خوش‌حالی به گناه

امام سجّاد علیه السلام در فرازی از گفتارش فرمود:

و ایاک و الابتهاج بالذنب، فانّ الابتهاج بالذنب اعظم من رکوبه: «از خوش‌حالی و شادی به هنگام انجام گناه پرهیز، زیرا (زشتی) خوش‌حالی به گناه، از انجام خود آن گناه، بزرگتر است».

۳- تشویق جوانان به تحصیل علم

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که نگاه پدرم امام سجّاد علیه السلام به جوانانی که تحصیل علم می‌کنند می‌افتاد، آنان را به خود نزدیک می‌نمود و می‌فرمود:

مرحبا بکم انتم ودایع العلم، و یوشک اذا انتم صغار قوم، ان تكونوا کبار آخرین
: «آفرین بر شما! شما امانت داران علم و دانش هستید، اگر امروز از خردسالان جمعیت هستید، انتظار می‌رود که فردا از بزرگان جمعیت دیگر از آیندگان باشید».

۴- عبرت گرفتن، مایه آرامش خاطر از مصائب است

شخصی دردمند به حضور امام سجّاد علیه السلام آمد و از حال و وضع خود شکایت کرد، آن حضرت فرمود:
مسکین ابن آدم له فی کلّ یوم ثلاث مصائب لا یعتبر بواحدة منهنّ، و لو اعتبر لهانت علیه المصائب و امر الدنیا
: «بیچاره فرزند آدم! که در هر روز دستخوش سه مصیبت است، که به هیچ کدام از آنها درس عبرت نمی‌گیرد، و اگر او به یکی از آنها درس عبرت می‌گرفت، مصائب و گرفتاریها و امور دنیا، بر او آسان می‌گردید»:

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۳

مصیبت اوّل: در مورد هر روز او است که از عمرش کم می‌شود، اگر در ثروتش چیزی کم گردد، غمگین می‌شود، با اینکه قابل جبران است، ولی از کاسته شدن عمرش، با اینکه جبران‌پذیر نیست، غمگین نمی‌شود.

مصیبت دوم: در مورد دریافت رزق خود می‌باشد؛ اگر از راه حلال باشد، محاسبه خواهد شد، و اگر از راه حرام باشد، مجازات می‌گردد.

مصیبت سوم: بزرگتر از دو مصیبت قبل است. سؤال شد: «این چه مصیبتی است؟»، فرمود:

ما من یوم یمسی الّا و قد دنی من الآخرة مرحلة لا یدری علی الجنّة ام علی النار

: «هیچ روزی را به شب نمی‌آورد، مگر اینکه یک مرحله به آخرت نزدیک می‌گردد که نمی‌داند به سوی بهشت نزدیک شده یا به سوی دوزخ؟».

۵- بزرگترین روز، برای انسان

امام سجّاد علیه السلام در یکی از سخنانش فرمود:

اکبر ما یکون ابن آدم، الیوم الذی یلد من امّه

: «آن روزی که انسان از مادر متولد می‌شود، بزرگتر از همه روزها برای او است» [زیرا در آن روز، دارای همه سرمایه عمری است

که برای او مقدّر شده، هر چه از آن بگذرد، به همان مناسبت از سرمایه عمر او کاسته می‌شود].

دانشمندان حکیم می‌گویند: «هیچ کس این سخن ژرف را قبل از امام سجّاد علیه السلام نگفته است».

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۴

ترسیمی گویا و مشروح از مرگ و بی‌وفائی دنیا

ندبه و گفتار پرسوز امام سجّاد علیه السلام پیرامون بی‌اعتباری دنیا

کفعمی (ره) در کتاب «البلد الامین» این ندبه را مطابق روایت زهری، از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده است، که فرازهای آن چنین است:

«ای نفسی که به زندگی و سکونت دنیا دل بسته‌ای، و به دنیا و آبادی آن اعتماد کرده‌ای، آیا از گذشتگان و پدران که از این دنیا رخت بر بستند، عبرت نگرفتی، و از دوستان که زمین پیکرهای آنها را در میان خود مخفی کرد، و در مورد برادرانت که به درد فراقشان گرفتار شدی، و از رفقای که از این جهان به جهان دیگر کوچ کردند، پند نیاموختی؟»

فهم فی بطون الارض بعد ظهورها محاسنهم فیها بوال دواتر

خلت دورهم منهم و اقوت عراضهم و سافتهم نحو المنايا المقادر

و خلّوا عن الدنیا و ما جمعوا لها و ضمّتهم تحت التراب الحفائر: «آنان پس از ظهور در روی زمین، در میان شکمهای خاک، قرار

گرفتند، و زیباییهای آنها، فرسوده و پوسیده و آلوده شد.

خانه‌هایشان از آنان خالی شد، و فضاهايشان از آنها تهی گشت، و مقدرات، آنها را به سوی مرگ کشانید.

دستان از دنیا و آنچه به گرد آورده بودند کوتاه شد و گورها، آنان را در میان خود فرو بردند».

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۵

کم اخترمت ایدی المنون من قرون بعد قرون ...

: «چه بسیار چنگال‌های مرگ، انسانها را نسل به نسل و قرن به قرن، متلاشی و نابود کرده است، و چه بسیار افراد مختلفی که تو با

آنها معاشرت داشتی، زمین با فرسوده کردنش، آنها را دگرگون نموده و در درون خود پنهان ساخت، و تو آنها را تالاب گور تشییع نمودی»:

و انت علی الدنیا مکبّ منافس لخطابها فیها حریص مکاثر

علی خطر تمسی و تصبح لاهیأ تدری بما ذا لو عقلت تخاطر

و انّ امرأ یسعی لدنیاه جاهدا و یدهل عن اخره لا شکّ خاسر : «و در عین حال، تو خود را بر دنیا افکنده و شیفته آن شده‌ای، و با اینکه خواستگاران عروس دنیا، در کام گور دنیا پرپر شدند، تو به دنیا حریص شده و فزون طلب می‌باشی. شب و صبح را به لهو و بازی می‌گذرانی، با اینکه خطر در کمین تو است، و برستی اگر بیندیشی آیا می‌دانی که دستخوش چه خطری هستی؟»

همانا انسانی که شب و روز به دنبال دنیا می‌رود و آخرت را به ورطه غفلت و فراموشی سپرده است، قطعاً زیانکار خواهد بود».

فحتی م علی الدنیا اقبالک، و بشهوته اشتغالک، و قد و حظک القتیر، و فاک التذیر و انت عمّا یراد بک ساه، و بلذّة یومک لاه

: «پس تا به کی به دنیا رو می‌کنی؟ و به هوسهای آن سرگرم می‌باشی؟ با اینکه آثار پیری در تو آشکار شده، و ندای هولناک مرگ به گوشت رسیده است، ولی تو از آنچه که از تو خواسته شده، غافل هستی، و به خوشی همین امروزت خشنود و غوطه‌ور می‌باشی».

و فی ذکر هول الموت و القبر و البلی عن اللّهُو و اللذات للمرء زاجر

ابعد اقتراب الاربعین تربص و شیب القذال منذ ذلک ذاعر

کأنک معنی بما هو ضائر لنفسک عمدا او عن الرشد جائر

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۶

: «یادآوری وحشت مرگ، و قبر و پوسیدگی بدن در آن، موجب کنترل و بازداشتن انسان از سرگرمی به بازی و هوسهای دنیا است».

آیا بعد از آنکه انسان به چهل سالگی نزدیک شد، بازهم انتظار بقا دارد؟ با اینکه سفیدی موی پشت سر در این هنگام آژیر خطر می‌باشد.

گوئی تو به سوی آنچه که برای جان تو زیانبار است، از روی عمد، کوشا هستی، یا اینکه از راه رشد، انحراف یافته‌ای».

انظر الی الامم الماضیة، و القرون الفانیة، و الملوک العاتیة، کیف انتسفتهم الاّیام فافناهم الحمام، فامتحت من الدنیا آثارهم، و بقیت فیها اخبارهم

: «به اقوام پیشین و انسانهای از بین رفته، نظر کن، و پادشاهان سرکش را بنگر، که چگونه روزگار آنها را سر به نیست کرد، و مرگ آنها را نابود نمود، و آثارشان از دنیا محو گردید، ولی اخبار و سرگذشتشان باقی ماند».

و اضحوا رمیما فی التراب و افقرت مجالس منهم عطّلت و مقاصر

و حلّوا بدار لا تراور بینهم و ائی لسکان القبور التراور

فما ان تری الّا جثی قد ثروا بهامستّمه تسقی علیها الاعاصر : «آنها در خاک پوسیده شدند، و مجالس از آنها خالی شد، و خانه‌های شکوهمند و شب‌نشینی‌های آنها تعطیل گردید».

و به خانه‌ای (قبری) رفتند که در آنجا بینشان دید و بازدید نیست، آری قبرنشینان چگونه به دید و بازدید هم بروند؟

اینک از آنها چیزی جز مجموعه‌ای از خاک و سنگهای بالا-رفته قبر، نمی‌بینی که باد و گرد و غبار بر آن قبرها می‌وزد». الأنوار

البهیة ۱۷۶ ندبه و گفتار پرسوز امام سجاد علیه السلام پیرامون بی‌اعتباری دنیا ص : ۱۷۴

عایت من ذی عزّ و سلطان و جنود و اعوان، تمکّن من دنیا، و نال منها مناه، فبنی الحصون و الدّساكر، و جمع الاعلاق و الدّخائر : «چقدر افرادی که صاحب عزّت و سلطنت و دارای لشکرها و یاران بودند، دیدی، که در دنیا دارای مکتب بودند و به آرزوی خود در دنیا رسیدند و قلعه‌ها

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۷

و کاخها ساختند، و اشیاء نفیس و گنجینه‌های ارزشمند برای خود انباشتند».

فما صرفت کفّ المتیة اذ اتت مبادرة تهوی الیه الدّخائر

و لا دفعت عنه الحصون الّتی بنی و حفّ بها انهارها و الدّساكر

و لا-قارعت عنه المتیة خيله و لا-طمعت فی الدّب عنه العساكر : «ولی هنگامی که چنگال مرگ با شتاب به سوی آنان آمد، آن کاخها و ذخائر نتوانست جلو آنها را بگیرد.

و آن همه قلعه‌های استواری که دارای آن همه نهرها و قصرها بود، نتوانستند از مرگ جلوگیری نمایند

و لشکر آنها هیچ کدام به نبرد با مرگ نرفتند، و سپاهیان به طمع دفاع از حریم آنان در برابر هیولای مرگ، نیفتادند»

اتاه من امر الله ما لا یرد، و نزل به من قضائه ما لا یصدّ، فتعالی الملک الجبار المتکبر القهار، قاصم الجبارین و مبیر المتکبرین

: «از جانب خدا فرمانی آمد که قابل ردّ نیست، و حکمی صادر شد که نتوان جلو آن را گرفت، پس بلند مرتبه است خدای مالک جبار، و متکبر قهار، که کوبنده جباران و طاغوتیان ستمگر، و نابود کننده گردنکشان است» [بنابراین بنده ضعیف در برابر فرمان الهی بر مرگ او، چه می‌تواند کند؟ جز اینکه تسلیم مرگ شود].

ملیک عزیز ما یردّ قضائه علیم حکیم نافذ الامر قاهر

عنا کلّ ذی عزّ لعزّة وجهه فکلّ عزیز للمهمین صاغر

لقد خشعت و استسلمت و تضائلت لعزّة ذی العرش الملوک الجبار : «ذات پاک خدا، حاکم مسلّطی است که حکم او هرگز مردود نمی‌شود، او آگاه و حکیمی است که فرمانش قطعا اجرا می‌گردد، و قاهری است که کسی را یارای برابری با او نیست.

هر فرد عزیز و شکوهمندی تحت الشعاع عظمت شکوه او است و همه

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۸

پادشاهان گردنکش در برابر عزّت خدای صاحب عرش، خوار و ناچیزند».

فالبدار البدار، و الحذار و الحذار، من الدّنيا و مکائدها و ما نصبت لک من مصائدها، و تجلّی لک من زینتها و استشرف لک من فتنتها

: «پس شتاب کن، شتاب کن، و دوری کن، دوری کن از دنیا و نیرنگهای آن، و از آرایشهایی که برای صید تو نصب کرده، و زینتهایی که آن را برای تو به صورت درخشنده و فریبا آشکار ساخته، و فتنه‌های خود را برای تو آراسته نموده است».

و فی دون ما عایت من فجعاتها الی رفضها داع و بالزهد آمر

فجدّ و لا تغفل فعیشک زائل و انت الی دار المتیة صائر

و لا تطلب الدّنيا فانّ طلابها و ان نلت منها غتبه لک ضائر : «همانا کمترین چیزی که از فاجعه‌های دنیا مشاهده کردی، کافی است که تو را به ترک آن دعوت کرده، و به زهد و پارسائی، امر نماید.

بنابراین بکوش، و غافل مباش، چرا که زندگی تو از بین رفتنی است و تو به سوی مرگ رهسپار هستی.

دنیا را طلب نکن، زیرا در طلب دنیا- گرچه به مقصود از آن برسی، سرانجامش برای تو زیانبخش است».

فهل یحرص علیها لیب، او یسرّ بلدتها اریب، و هو علی ثقة من فنائها، و غیر طامع فی بقائها، ام کیف تنام عین من یخشی البیات، او

تسکن نفس من يتوقع الممات

: «آیا انسان خردمند به دنیا دل می‌بندد؟ و آیا شخص هوشمند به لذت دنیا شاد می‌شود؟ با اینکه اطمینان به ناپایداری آن دارد، و انتظاری به پایداری آن ندارد، یا چگونه به خواب رود چشم کسی که از شبیخون می‌ترسد، یا چگونه آرام می‌گیرد انسانی که در انتظار مرگ است».

الأنوار البهیة، ص: ۱۷۹ الا لا و لکننا تعزّ نفوسناو تشغلنا اللذات عمّا نحاذر

و کیف یلذّ العیش منح هو موقن بموقف عدل حین تبلی السرائر

کأنّ نری الّا نشور و ائناسدی ما لنا بعد الفناء مصائر: «ولی بدانید که نه چنین است، بلکه وضع ما طوری است که دنیا دل‌های ما را (به جای آنکه نسبت به آن، کم اعتنا باشیم) قوی می‌سازد، و هوس‌های دنیا ما را از آنچه را که باید از آن بر حذر باشیم، بازمی‌دارد».

به راستی چگونه زندگی لذت‌بخش است برای کسی که یقین دارد که او را در پیشگاه عدل الهی قرار می‌دهند، در آن هنگام که پنهانی‌ها آشکار شود.

ولی [ما آن چنان غافل و بی‌خبر هستیم] گوئی معتقدیم که روز قیامت و حساب و کتابی در کار نیست، و بیهوده آفریده شده‌ایم، و بعد از مرگ، به جایی نمی‌رویم، و همه چیز با مرگ تمام می‌شود».

و ما عسی ان ینال طالب الدّنیاء من لذّتها، و یتمتّع به من بهجتها، مع فنون مصائبها، و اصناف عجایبها، و کثرة تعبها فی طلبها و فی اکتسابها و ما یکاید من اسقامها و اوصابها

: «امید آن نیست که جوینده دنیا به لذت‌های آن برسد، و از زیبایی‌های آن بهره‌مند گردد، با اینکه دنیا دارای مصائب و گرفتاری‌های گوناگون است، و شگفتی‌هایش متعدد می‌باشد، و در طلب و به دست آوردن آن، رنج‌های بسیار وجود دارد، و سختی‌هایی از بیماری‌ها و رنجوری‌ها در آن می‌باشد».

و ما ان بنی فی کلّ یوم و لیلة یروح علیها صرفها و یباکر

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۰ تعاورة آفاتها و همومهاو کم ما عسی یبقی لها المتعاور

فلا هو مغبوط بدنیاه آمن و لا هو عن تطلابها النفس غادر: «و آنچه جوینده دنیا در هر شب و روز بنا نهاد، رنج‌هایش صبح و شب بر او وارد می‌شود».

دنیا، آفات و غم‌های خود را پیاپی به او می‌رساند، و چه بسا که آن شخصی که دستخوش بی‌امان گرفتاری‌ها است، از پای در آمد و باقی نماند.

بنابراین، نه آن جوینده دنیائی که مورد حسرت دیگران است، از فنای دنیا ایمن است، و نه او را حيله و چاره‌ای در برابر سختی‌ها و رنج‌های دنیا است».

کم غرت من مغلد الیها، و صرعت من مکبّ علیها، فلم تنعشه من صرعته، و لم تقله من عثرته، و لم تداوه من سقمه، و لم تشفه من المه

: «چقدر دنیا آن کس را که به او مایل شد و اعتماد کرد، فریفت، و چقدر آن کس را که خود را به روی دنیا افکند، دنیا او را بر زمین افکند، و دیگر او را از جای بلند نکرد، و لغزشش را جبران نمود، و بیماریش را درمان نکرد، و درد و رنجش را شفا نبخشید».

بلی اوردته بعد عزّ و منعه موارد سوء ما لهنّ مصادر

فلما رأى الّا نجاه و أنّه هو الموت لا ینجیه منه الموازر

تندّم لو یغنیه طول ندامة علیّه و ابکتّه الذّنوب الكبائر : «آری، بعد از آنکه او عزیز و توانمند و با شکوه بود، دنیا او را به درّه هولناک رنجها افکند که بازگشتی در آن نیست.

پس هنگامی که او دریافت که هیچ گونه راه نجاتی نیست، و در چنگال مرگ قرار گرفته و راه گریزی از مرگ ندارد، و یاری نیست تا او را از مرگ نجات بخشد

از گناهان خود پشیمان شد، ولی از پشیمانی طولانی او چه سود که (اگر سودی بخشد) گناهان بزرگش او را به گریه در آورد».

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۱

بکی علی ما اسلف من خطایاه، و تحسیر علی ما خلّف من دنیا، حیث لا ینفعه الاستعبار، و لا ینجّیه الاعتذار من هول المتیة، و نزول البلیة

: «بر گناهان گذشته‌اش گریه کند، و از آنچه در دنیا باقی گذاشت حسرت برده و متأسّف شد، ولی هنگامی گریه کرد (که بعد از مرگ بود و) گریه به حالش سودی نداشت، و عذرخواهی او بی نتیجه بود، و موجب نجات او از وحشت مرگ، و فرود بلاها نخواهد گشت».

احاطت به آفاته و همومه و ابلس لّمّا اعجزته المعاذر

فلیس له من کربة الموت فارح و لیس له ممّا یحاذر ناصر

و قد جشأت خوف المتیة نفسه ترددها دون اللّهُاء الحناجر : «آفات و اندوهها او را احاطه کرده، و وقتی دریافت که آن معذرتها باعث نجات او نشد و او همچنان درمانده و سرگردان است، مأیوس شد.

بنابراین، هیچ کس او را از سختی مرگ، رهائی نبخشید، و او از آنچه می ترسید، یآوری نخواهد داشت.

در این وقت دهشت مرگ جان او را از لب به حلقوم، و از حلقوم به لب می آورد».

هنالک خفّ عنه عواده، و اسلمه اهله و اولاده، و ارتفعت الزّنة و العویل، و یسوا من برء العلیل غصوا بایدیدهم عینیه، و مدّوا عند خروج نفسه رجلیه: «این وقت، از افراد عیادت کنندگان، کم می گردد، و خانواده و فرزندان، او را تسلیم مرگ می کنند.

و صدای ناله و گریه بستگان بلند می شود و آنها از بهبودی بیمارشان ناامید می گردند.

با دستان خود، چشمهای او را بستند، و هنگام بیرون رفتن جان، پاهای او را کشیدند».

فکم موجع بیکی علیه تفجعاو مستنجد صبرا و ما هو صابر

و مسترجع داع له الله مخلص یعدّد منه خیر ما هو ذاکر

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۲ و کم شامت مستبشر بوفاته و عمّا قلیل کالذی صار صائر : «چه بسیار از بازماندگان، که از سوز دل و دردمندانه برای او گریه می کنند، و بعضی خواهان صبر و استقامت هستند، ولی صبرشان از دستشان رفته است.

و بعضی می گویند: «اَنَا لله و اَنَا الیه راجعون» و با خلوص نیت، برای او از درگاه خدا، جویای رحمت هستند، و نیکی‌های او را یادآوری کرده، و برای او دعای خیر و طلب آموزش می کنند.

و بسیاری از مرگ او شادند و از او بدگوئی می نمایند، با اینکه آنها هم پس از اندک مدّتی راه او را می روند و به او می پیوندند».

شَقَّ جیوبها نساءه، و لطم خدودها امائه، و اعول لفقده جیرانه، و توجع لرزئه اخوانه، ثمّ اقبلوا علی جهازه و تشمروا لابراره

: «زنان او در مصیبت مرگ او، گریبانشان را چاک کرده، و کنیزانش بر رخسارشان چنگ زده‌اند، همسایگانش از فقدان او شیون می نمایند، برادرانش از مصیبت او، در سوگ و عزا نشستند، سپس برای غسل و کفن و خاکسپاری او، به او رو می آورند، و برای

بیرون آوردن جنازه او آماده می گردند»:

فَظَلَّ أَحَبَّ الْقَوْمِ كَانَ لِقَرْبِهِ يَحْتُّ عَلَى تَجْهِيزِهِ وَ يِيَادِرْ

وَ شَمَّرْ مِنْ قَدْ أَحْضَرُوهُ لَغَسَلِهِ وَ وَجَّهْ لَمَّا فَازَ لِلْقَبْرِ حَافِرْ

و کفن فی ثوبین فاجتمعت له مشیعه اخوانه و العشائر: «آن کس که از همه مردم بیشتر او را دوست داشته و به او نزدیکتر بوده، در غسل و کفن و دفن او بیشتر عجله و شتاب می کند.

آنگاه آنان که برای غسل دادن او، حاضر شده‌اند، آماده می شوند و به غسل دادن او می پردازند، و قبر کن هنگام مرگ او، برای کندن قبر فرستاده می شود، و بدن او را با دو پارچه کفن کنند، آنگاه تشییع کنندگان از برادران و بستگانش برای تشییع او به سوی قبر، اجتماع می نمایند».

فلو رأیت الاصغر من اولاده، و قد غلب الحزن علی فواده، فغشی من الجزع

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۳

علیه، و قد خضبت الدموع خدی، ثم افاق و هو یندب اباه و یقول:

: «هرگاه کوچکترین فرزندان او را بینی، که حزن و اندوه بر دلش چیره شده، و بر اثر بی تابی از مصیبت پدر، به حال بیهوشی افتاده، و رخسارش اشک آلود شده، سپس به هوش آمده در حالی که ناله سر داده، خطاب به خود می گوید:

لا بصرت من قبح المتیة منظرایهال لمراه و یرتاع ناظر

اکابر اولاد یهیج اکتسابهم اذا ما تناساه البنون الاصاغر

و رنة نسوان علیه جوازع مدامعها فوق الخدود غزائر: «تو از دیدار او، چهره زشت مرگ را می نگری، که بیننده از دیدن آن به ترس و هراس می افتد.

پس از آنکه فرزندان کوچکش او را از یاد بردند، فرزندان بزرگش، هیجان زده به گریه و زاری می پردازند.

و فریاد و شیون بی تابانه زنان او بلند است، و آنها همچنان بر اثر گریه، رخسارشان را پر از اشک می کنند».

ثم اخرج من سعة قصره الی ضیق قبره، فحثوا بایدهم التراب، و اکثروا التلدد و الانتحاب، و وقفوا ساعة علیه و قد یشوا من النظر الیه : «سپس او از فضای وسیع خانه با شکوهش به سوی تنگنای قبرش، بیرون برده شود، حاضران با دستهای خود، خاک بر او می ریزند، و بسیار به جانب راست و چپ می نگرند و با صدای بلند گریه می کنند، و ساعتی در کنار قبرش، درنگ می کنند، و از دیدارش ناامید می گردند».

فولوا علیه معولین و کلهم لمثل الذی لاقی اخوه محاذر

کشاء رتاع آمنا ت بدا لها بمذئبة باد الذراعین حاسر

فراعت و لم ترتع قليلا و اجفلت فلما انتحی منها الادی هو حاذر: «آنگاه همگی در حالی که بلند بلند می گریند، از کنار قبر به خانه بازمی گردند، و همه آنها برای آنچه که برای برادرشان رخ دهد، بیمناک و نگرانند.

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۴

و مانند گوسفندانی که آسوده می چرند، و ناگهان شخصی را بنگرند که آستین‌ها را بالا زده و کارد در دست دارد، لحظه‌ای به او بنگرند و دست از چریدن کشیده و با شتاب پا به فرار نهند، و چون از آن شخص که برحذر بودند، دور گردند».

عادت الی مرعاهها، و نسیت ما فی اختها دهاهها، أ فأفعال البهائم اقتدینا، و علی عاداتها جرینا، عد الی ذکر المنقول الی الثری، و المدفوع الی هول ما تری: «همگی به چراگاه خود بازگردند، و آنچه را که بر رفیقشان (در قبر) وارد شده، فراموش کنند.

آیا براستی ما از کارهای چهارپایان، پیروی کرده‌ایم، و عادت آنها را پیشه خود ساخته‌ایم.

اکنون بازگرد و به یاد آن کس که او را در میان خاک قبر نهاده‌اند، و او را به دهشت و هراسی که می نگری، سپرده‌اند توجه کن».

هوای مصرعا فی لحده و توزعت موارثه ارحامه و الاواصر

و انحوا علی امواله یخضمونها فما حامد منهم علیها و شاکر

فیا عامر الدنیا و یا ساعیا لها و یا آما من ان تدور الدوائر: «او در گودال گورش سرازیر شد، و در آن قرار گرفت، و بستگان و نزدیکانش اموال به ارث مانده او را تقسیم کردند.

و در تقسیم آن، کشمکش و نزاع کردند، و هیچ کدام از او (که در قبر خوابیده) تشکر و سپاس نمودند.

پس ای کسی که دنیایت را آباد می کنی و برای آن با جدیت می کوشی، و ای کسی که از گزند گردشهای چرخ روزگار کج مدار، خود را در امان و آسایش می بینی:

کیف امنت هذه الحالة، و انت صائر اليها لا محالة، ام كيف تتهنأ بحياتك و هو

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۵

مطیبتك الی مماتك، ام كيف تسبغ طعامك و انت تنتظر حمامك: «چگونه از آن حال (درون قبر) ایمن هستی، با اینکه ناچار تو به سوی آن رفتنی هستی، یا چگونه زندگی دنیای خود را گوارا می پنداری، با اینکه همین دنیا چون مرکبی است که تو را به سوی مرگ می برد، یا چگونه غذا برای تو خوش طعم است، با اینکه در انتظار مرگ خود هستی؟!».

و لم تتزود للرحیل و قد دنا و انت علی حال و شیکا مسافر

فیا و یح نفسی کم اسوف توبتی و عمری فان و الرذی لی ناظر

و کل الذی اسلفت فی الصیحف مثبت یجازی علیه عادل الحکم قاهر: «و برای کوچ کردن به سوی آخرت، با اینکه ساعت کوچ نزدیک شده، توشه فراهم نمودی، و با اینکه تو در حال شتاب برای این سفر و کوچ می باشی.

ای وای بر من، چقدر توبه خود را به عقب انداختم، با اینکه عمرم ناپایدار، و مرگ و هلاکت به من چشم دوخته است.

همه اعمال گذشته ام در نامه عمل من ثبت شده، و خدای قاهر و عادل، داوری کرده و مرا مجازات خواهد کرد».

فکم ترفع بدینک دنیاك، و ترکب فی ذلک هواك، انی لاراک ضعیف الیقین، یا رافع الدنیا بالدین، أ بهذا امرک الرحمن، ام علی هذا دلک القرآن

: «ای انسان! چقدر با ویران کردن دینت، دنیای خود را بالا می بری و آباد می کنی، و در این راه، با مرکب هوای نفس می تازی، من یقین تو را ضعیف می بینم، ای کسی که با پائین آوردن دین، دنیا را بالا می بری، آیا خداوند رحمان تو را به این کار فرمان داده است؟ یا قرآن تو را این گونه، راهنمایی نموده است؟!».

تخرّب ما یبقی و تعمر فانیافلا ذاک موفور، و لا ذاک عامر

و هل لك ان و افاک حتفک بغتة و لم تکتسب خیرا لدی الله عاذر

أ ترضی بان تفتی الحیاة و تنقضی و دینک منقوص و مالک وافر

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۶

: «آن (آخرت) را که باقی و پایدار است، ویران می کنی، ولی دنیائی را که فانی است، آباد می نمائی، از این رو نه کار آخرت تمام و کامل است و نه دنیایت آباد شود.

و آیا برای تو (روا است) که ناگهان مرگت فرا رسد، در حالی که در پیشگاه خدا، کار نیکی نکرده ای و عذر خواهنده ای نداری.

آیا راضی هستی که زندگیت پایان یابد، ولی دینت ناقص و ثروت فراوان باشد؟!».

فبک الهنا نستجیر، یا علیم یا خیر، من تؤمیل لفکاک رقابنا غیرک، من نرجوا لغفران ذنوبنا سواک، و انت المتفضل المنان القائم الدیان العائد علینا بالاحسان بعد الإساءة منا و العصیان، یا ذا العزة و السلطان، و القوة و البرهان، اجرنا من عذابک الالیم، و اجعلنا من

سكان دار النعم، يا ارحم الراحمين

: «پس ای خدای دانا و بینا به درگاه تو پناه می‌آوریم، ای خدای بزرگ برای آزادی خود به چه کسی غیر از تو امیدوار شویم، و برای آموزش گناهانمان، جز تو به چه کسی دل ببندیم، با اینکه توئی عطابخش، و نعمت گستر، و قائم حکمفرما، که پس از بدی‌های ما و گناهان، باز به ما احسان می‌کنی، ای خدای صاحب عزت و سلطنت و قوت و برهان، ما را از عذاب دردناک خود پناه و نجات بده، و ما را از ساکنان خانه پر نعمت (بهشت) قرار بده، ای مهربانترین مهربانان».

[پایان نصایح آموزنده و پرنکته امام سجّاد علیه السلام]

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۷

ماجرای هشام بن عبد الملك و امام سجّاد علیه السلام در کنار کعبه

اشاره

شیخ کسّی و غیر او از ابن عایشه نقل کرده‌اند: در عصر خلافت عبد الملك [پنجمین خلیفه اموی]، پسرش هشام بن عبد الملك [که بعدها دهمین خلیفه بنی امیّه شد] برای انجام حجّ، به مکه وارد شد، و مشغول طواف کعبه گردید، و هنگام طواف خواست که دست به حجر الاسود بمالد، ولی بر اثر ازدحام جمعیت، نتوانست خود را به نزدیک حجر الاسود برساند، در همانجا منبری برای او گذاشتند، او بالای منبر رفت و مردم شام در اطراف او اجتماع کردند، او به تماشای مردم طواف کننده پرداخت، در این هنگام دید امام سجّاد علیه السلام که لباس احرام در تن داشت، و چهره‌اش از همه مردم زیباتر بود، و بویش از همه خوشبوتر، و اثر سجده در پیشانیش دیده می‌شد، وارد محوطه طواف گردید و مشغول طواف شد، وقتی که خواست به طرف حجر الاسود برود، شکوه و عظمت او آنچنان جذّاب بود که مردم خود به خود به او احترام کردند، و از سر راهش کنار رفتند و او با کمال آرامش نزدیک حجر الاسود رفت و دست بر آن مالید، [و این عمل مستحبّی را به راحتی انجام داد].

هشام این منظره را دید، خیلی ناراحت شد [که چرا برای امام این گونه احترام کردند، ولی برای خودش، اعتنا نکردند].

در این هنگام یکی از اهالی شام، از هشام پرسید: «این شخص کیست که مردم آن گونه به او احترام و تجلیل نمودند؟ و راه را برای استلام حجر، برای او

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۸

گشودند؟».

هشام، برای اینکه مردم شام امام سجّاد علیه السلام را نشناسند و به او متمایل نشوند، با اینکه او را می‌شناخت، گفت: لا اعرفه: «او را نمی‌شناسم».

فرزدق [شاعر حماسه‌سرای خاندان رسالت] «۱» در آنجا حاضر بود، به آن مرد شامی گفت: و لکنّی اعرفه: «ولی من او را می‌شناسم».

شامی گفت: ای ابو فراس، این شخص کیست؟

فرزدق، در معرفی امام سجّاد علیه السلام این قصیده را خواند:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت يعرفه و الحّلّ و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلّهم هذا التّقیّ الطّاهر العلم

هذا علیّ رسول الله والده امست بنور هداه تهتدی الامم

إذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرّم
 ینمی الی ذروة العزّ الّتی قصرت عن نیلها عرب الاسلام و العجم
 یکاد یمسکه عرفان راحتہ رکن الحطیم اذا ما جاء یتسلم
 ینشقّ نور الهدی عن نور غرّته کالشمس تنجاب فی اشراقها الظلم
 بکفّه خیزران ریحها عقب من کفّ اروغ فی عرنینه شمم
 مشتقّ من رسول الله نبعته طابت عناصره و الخیم و الشیم
 هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا
 الله فضله قدما و شرفه جری بذاک له فی لوحه القلم
 و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم
 لا یخلف الوعد میمون نقیبته رحب الفناء اریب حین یعترم
 عمّ البریة بالاحسان فانقشعت عنها الغیابة و الاملاق و العدم

(۱) همّام؛ فرزند غالب بن صعصعه تمیمی مجاشعی، ملقب به ابو فراس، معروف به فرزددق، از مردان آزاده، و شاعران حماسه‌سرا و با هدفی بود که شجاعانه با شمشیر بیان، از حریم حقّ و اهل بیت علیهم السلام دفاع می‌کرد.

الأنوار البهیة، ص: ۱۸۹ من معشر حبّهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم

ان عدّ اهل التّقی كانوا ائمّتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم
 یتدفع السّوء و البلوی بحبّهم و یتربّ به الاحسان و النّعم
 مقدّم بعد ذکر الله ذکرهم فی کلّ بدء و مختوم به الکلم
 لا تستطیع جواد بعد غایتهم و لا یدانیهم قوم و ان کرموا
 لا یقبض العسر بسطا من اکفّهم سیان ذلک ان اثروا و ان عدموا
 ایّ الخلائق لیست فی رقابهم لاؤلیة هذا اوله نعم
 من یرعرف الله یرعرف اولویة ذافالدّین من بیت هذا ناله الامم
 ما قال «لا» قطّ الا فی تشّهده لو لا التّشّهّد کانت لاؤه نعم «۱» ترجمه:

: «این مرد کسی است که سنگریزه‌های مکّه، جای پای او را می‌شناسند، خانه کعبه و بیابانهای حجاز از بیرون حرم و داخل حرم، او را می‌شناسند.

این فرزند بهترین همه بندگان خدا است، این همان مرد پرهیزکار و پاکیزه و پاکی است که نشانه (خداوند در روی زمین) است. این علی نام دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش می‌باشد، که نور هدایتش به گونه‌ای است که امتها را از گمراهی و انحراف، به راه راست هدایت می‌کند.

(۱) این قصیده، چهل و یک بیت است (بحار، ج ۴۶ ص ۱۲۵) که ۲۳ بیت آن در اینجا آمده است. شاعر معروف قرن نهم، «عبد الرّحمن جامی»، اشعار فوق را با اشعار خود به فارسی ترجمه نموده، و اشعار فارسی او در این مورد، در حدود صد بیت است که در کتاب خود به نام «سلسله الذهب» ذکر نموده است. در پایان می‌گوید:
 دوستدار رسول و آل ویم دشمن خصم بد خصال ویم

جوهر من ز کان ایشان است رخت من از دگان ایشان است
چون بود عشق عاشقان درسم کی ز کید منافقان ترسم (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۰

هرگاه قریش، او را دیدار کنند، گوینده ایشان گوید: به جوانمردی‌ها و بزرگواری‌های این مرد، کرم و جوانمردی، پایان یابد. ای مرد، کسی است که از نظر کمال بر قلّه عزّت جای گرفته، که دست مسلمانان از عرب و عجم، کوتاهتر از آن است که به آن قلّه رفیع برسد.

هنگامی که برای دست مالیدن و بوسیدن حجر الاسود می‌آید، نزدیک است «رکن حطیم» [آن قسمت از دیواری که در میان حجر الاسود و در خانه کعبه است] به خاطر آشنائی با آن دست، آن را نگهدارد «۱».

از نور چهره درخشنده او، نور هدایت جدا شده و همچون تابش خورشید، تاریکی‌ها را از بین برده و همه جا را روشن می‌سازد. در دست او چوبدستی خوشرنگی است که بوی خوش آن ثابت است، در دست کسی که چهره بسیار موزون و برجسته‌ای که زیباییش شگفت‌آور است.

شاخه وجود او از درخت ذیجود رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته شده که عناصر و خوی و سرشتش پاکیزه و گوارا است. اگر این شخص را نمی‌شناسی، او پسر فاطمه علیها السلام است، و جدش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است. خداوند او را از قدیم، برتری و شرافت بخشیده، و این برای او موضوع ثابتی است که قلم تقدیر در لوح الهی آن را روان نموده است.

اینکه می‌گوئی من او را نمی‌شناسم، به او ضرر نمی‌رساند، اگر به فرض او را نمی‌شناسی، عرب و عجم او را می‌شناسند.

(۱) راوندی در کتاب الخرائج، می‌نویسد: «حجاج بن یوسف ثقفی» [دژخیم خونریز حکومت عبد الملک] در جنگ با عبد الله بن زبیر، کعبه را ویران کرد، سپس آن را تعمیر کردند، هنگامی که خواستند «حجر الاسود» را در جای خود نصب کنند، هر دانشمند یا قاضی یا زاهدی از خودشان را برای نصب آن آوردند، و هر کدام خواستند حجر الاسود را در جای خود نصب کنند، آن حجر می‌لرزید، و در جای خود قرار نمی‌گرفت، تا اینکه امام سجاد علیه السلام آمد و آن را از دست آنها گرفت و در جای خود نهاد، آنگاه در جای خود استقرار یافت، مردم تکبیر گفتند. فرزدق در شعر فوق [یکاد یمسکه ...] اشاره به این معجزه می‌کند (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۱

او کسی است که عهدشکنی نمی‌کند، چهره مبارک و گشاده و شکوهمند دارد، و هنگام سختی‌ها و رنج‌ها، هوشمند می‌باشد. پرتو احسان او، همه انسانها را فرا می‌گیرد، و در روشنی آن پرتو، هرگونه گمراهی و تنگدستی و ناداری، برطرف خواهد شد. او از خاندانی است که دوستی آنها، «دین»، و دشمنی با آنها، کفر است، و تقرب به آنها نجات‌بخش و نگهدار می‌باشد. آن خاندانی که در شمار پرهیزکاران، پیشوای آنهایند، یا اگر سؤال شود که بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند، گفته شود: «برترین افراد، آنها می‌باشند».

در پرتو دوستی آنها (خاندان رسالت) در خواست دفع هرگونه بلا و ناگواری، می‌شود، و افزونی احسان و نعمتها به وجود ایشان، از درگاه الهی، تحصیل می‌گردد.

ذکر خاندان رسالت، بعد از ذکر خدا، بر همه چیز مقدم است، و در سر آغاز و پایان هر چیزی، سخن از ایشان به میان آید. هیچ سخاوتمندی را یارای رسیدن به اوج جود و کرم آنها نیست، و هیچ گروهی - هر چند اهل کرم و عطا باشند- نتوانند در این ارزشها، به حریم آنها نزدیک شوند.

دست‌های عطابخش آنها آن چنان گشوده و گسترده است، که هر گونه سختی و قحطی، دستشان را نمی‌بندد، خواه دارا باشند یا نادر، در هر حال عطابخش هستند، و حالشان همواره یکسان است و دگرگون نمی‌شود.

کدامیک از بندگان خدا هستند که مقام برتری داشتن این مرد (امام سجاد «ع») یا نعمتهائی از برای او بر گردنشان نباشد. کسی که خدا را بشناسد، برتری این مرد (امام سجاد «ع») را خواهد شناخت، پس دین اسلام از خانه این مرد، به امتها رسیده است. امام سجاد علیه السلام هیچ گاه واژه «لا» بر زبان نیاورد [یعنی همواره جواب مثبت می‌داد و عطابخش بود، و کلمه «نه» در زبانش نبود] مگر در تشهد نماز، که

الأَنوار البهیة، ص: ۱۹۲

کلمه «لا» را [لا-اله الا الله] را به زبان می‌آورد [که آن هم نفی معبودهای باطل بود] اگر تشهد نبود، لاء آن حضرت «نعم» (آری) بود.

تا آخر قصیده که ما برای رعایت اختصار، همه آن را [که ۴۱ بیت است] در اینجا ذکر ننمودیم.

خشم هشام، و زندانی شدن فرزددق

هنگامی که هشام، این اشعار را شنید، خشمگین شد و فرمان داد تا فرزددق را زندانی کنند، مأموران او را در «عسفان» (محلّی بین مکه و مدینه) زندانی کردند، این خبر به امام سجاد علیه السلام رسید، آن حضرت دوازده هزار درهم برای فرزددق فرستاد «۱». استاد بزرگ محقق بهبهانی، از جدّش نقل کرده که: عبد الرحمن جامی [شاعر معروف قرن نهم] در کتاب «سلسله الذهب» این قصیده را با اشعار فارسی، ترجمه نموده است، و در آن کتاب می‌نویسد: یک بانو از اهالی کوفه، در عالم خواب فرزددق را دید، و از او پرسید: «خداوند با تو چگونه رفتار کرد؟».

فرزددق در جواب گفت: «خداوند مرا به خاطر قصیده‌ای که در شأن امام سجاد علیه السلام گفتم، بخشید».

(۱) و فرمود: «ای ابو فراس! ما را معذور بدار، اگر بیش از این مبلغ، در نزد ما بود، برای تو می‌فرستادیم»، فرزددق آن مبلغ را برگردانید و گفت: «ای فرزند رسول خدا من این قصیده را فقط برای خدا و دفاع از حریم رسولش گفته‌ام، و چیزی نمی‌خواهم». امام سجاد علیه السلام برای او پیام داد: به خاطر حقّی که بر تو دارم این مبلغ را بپذیر، خداوند به نیت و مقام معنوی تو آگاه است، آنگاه فرزددق، آن مبلغ را پذیرفت، فرزددق در زندان، اشعاری در هجو هشام سرود (بحار، ج ۴۶، ص ۱۲۷) - مترجم.

الأَنوار البهیة، ص: ۱۹۳

آنگاه «عبد الرحمن جامی» با اینکه به ناصبی بودن و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام شهرت داشت؛ گفت: «سزاوار است که خداوند به خاطر این قصیده، همه جهانیان را بیامزد!».

نموداری از اخلاق نیک امام سجاد علیه السلام

شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد، نقل می‌کند: مردی از خویشان امام سجاد علیه السلام نزد آن حضرت آمد و در برابرش ایستاد و سخنان تندی گفت و به حضرت دشنام داد.

امام سجاد علیه السلام به او پاسخ نداد، تا او رفت، امام سجاد علیه السلام به همنشینان خود فرمود: «آنچه این مرد گفت، شما شنیدید، اکنون دوست دارم همراه من بیائید تا نزد او برویم، و پاسخ مرا به او بشنوید».

آنها عرض کردند: می‌آئیم، و ما دوست داریم، تو هم پاسخ او را بگوئی، و ما هم [آنچه می‌توانیم] به او بگوئیم.

پس آن جناب به راه افتاد، در حالی که این آیه را می‌خواند:

... وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: «پرهیزکاران، خشم خود را فرو می‌برند، و به مردم عفو و گذشت می‌کنند، خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (۱)».

ما با شنیدن این آیه از آن حضرت، فهمیدیم که چیزی به او نخواهد گفت، امام سجاد علیه السلام به راه خود ادامه داد تا به خانه آن مرد ناسزاگو رسید، پس صدا زده فرمود: «به او بگوئید علی بن الحسین علیه السلام است».

آن مرد در حالی که آماده شرارت بود، از خانه بیرون آمد، و یقین داشت که امام سجاد علیه السلام برای تلافی، به آنجا آمده است، آنگاه امام سجاد علیه السلام به او فرمود: «ای برادر! تو اندکی، پیش از این نزد من آمدی، و آنچه خواستی به من

(۱) آل عمران - ۱۳۴

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۴

گفتی، پس اگر آنچه گفتمی در من وجود دارد، از درگاه خدا می‌خواهم مرا در مورد آن چیزها بیامرزد، و اگر از من نیست، خدا تو را بیامرزد».

وقتی که آن مرد، چنین برخوردی از امام سجاد علیه السلام دید، بین دیدگاه آن حضرت را بوسید و گفت:

بلی قلت فیک ما لیس فیک و انا احق به

: «آری، چیزی که در تو نبود، به تو نسبت دادم، و من خودم به آنچه گفتم سزاوارترم».

راوی حدیث می‌گوید: آن مرد ناسزاگو، حسن بن حسن (رضی الله عنه) بود.

مؤلف گوید: نظیر همین جریان را سبط شیخ طبرسی (ره) در کتاب «مشکاة الأنوار» در مورد امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: حَمَادٌ لِحَامٍ گفتم: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: «فلانی که پسر عموی شما است، در غیاب شما، از شما بدگویی می‌کرد، و در این جهت، چیزی فرو نگذاشت، مگر اینکه به شما نسبت داد».

امام صادق علیه السلام به کنیز خود فرمود: آب وضو بیاور، آنگاه وضو ساخت و مشغول نماز شد، من با خود گفتم: قطعاً امام در مورد پسر عمویش نفرین خواهد کرد، ولی دیدم آن حضرت پس از انجام دو رکعت نماز، چنین دعا کرد:

«خدایا من حَقَمَ را به او بخشیدم، تو از من بخشنده‌تر و کریم‌تر هستی، او را به من ببخش، و او را مؤاخذه و مجازات نکن».

سپس دلش به حال او سوخت و همچنان برای او دعا می‌کرد، و من از کار آن بزرگوار در شگفت بودم.

شیخ مفید (ره) در ارشاد می‌نویسد: فقهای اهل تسنن آن قدر از علوم، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده‌اند، که به شماره در نیاید و آنچه از مواعظ و دعاها و

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۵

سخنانی که در فضیلت قرآن و حلال و حرام و جریان جنگها و روزها از آن حضرت رسیده، میان دانشمندان مشهور است، و اگر بخواهیم یک یک آنها را تحریر کنیم، سخن به طول انجامد و روزگاری را سپری کند.

شیعیان، معجزات و نشانه‌های آشکاری برای آن حضرت، روایت کرده‌اند که اینجا جای نقل آنها نیست.

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۶

ماجرای شهادت امام سجاد علیه السلام

۱ - سال وفات و مرقد شریف امام سجاد علیه السلام

امام سجّاد علیه السّلام روز شنبه ۱۲ محرم یا دوازده روز مانده به آخر محرم، در سال ۹۵ هجرت در سنّ ۵۷ سالگی وفات کرد. هشام بن عبد الملک در عصر خلافت ولید بن عبد الملک (ششمین خلیفه اموی) آن حضرت را با زهر، مسموم کرد. شیخ مفید و شیخ طوسی (ره) گفته‌اند: آن حضرت (سلام خدا بر او باد) در روز ۲۵ محرم سال ۹۴ هجرت وفات نمود. مؤلف گوید: سال وفات آن حضرت، به عنوان سال وفات فقهاء، نامیده شد، زیرا افراد بسیاری از فقهاء و دانشمندان، در آن سال وفات کردند.

سبط بن جوزی در کتاب «تذکره» می‌نویسد: «امام سجّاد علیه السّلام سید فقیهان، در آغاز سال (۹۴ یا ۹۵ ه ق) وفات کرد، و فقهای دیگر بعد از او یکی بعد از دیگری وفات کردند، مانند: سعید بن مسیب، عروّه بن زبیر، سعید بن جبیر، و عموم فقهای مدینه. قبر شریف امام سجّاد علیه السّلام در قبرستان بقیع، در بقعه‌ای «۱» قرار دارد که قبر عیّاس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) و قبر امام حسن مجتبی علیه السّلام

(۱) این بقعه، توسط وهابیان (خذلهم الله) خراب شده، و اکنون قبور شریف آنها، بدون بنا و بارگاه است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۷

عمویش در آن است.

۲- وصیت امام سجّاد علیه السّلام و آخرین سخن آن حضرت

شیخ کلینی (ره) از امام باقر علیه السّلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که ساعت آخر عمر امام سجّاد علیه السّلام فرا رسید، مرا به سینه‌اش چسبانید و فرمود: «پسر جانم، تو را وصیت می‌کنم به همان چیزی که پدرم هنگام وفات، به من وصیت کرد، همان که پدر او نیز آن را به پدرم وصیت نمود، و آن اینک:

یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله

: «ای پسر! پرهیز از ستم کردن به کسی که یاری در برابر تو، جز خداوند ندارد».

حضرت ابو الحسن علیه السّلام فرمود: «هنگامی که امام سجّاد علیه السّلام در لحظه وفات قرار گرفت، از هوش رفت، سپس چشمهای خود را گشود و سوره واقعه إذا وقعت الواقعة و سوره فتح إنا فتحنا لک را تلاوت کرد، سپس گفت:

«حمد و سپاس خداوندی را که وعده خود را در مورد ما تصدیق نمود و زمین را میراث ما قرار داد، و در بهشت هر جا که بخواهیم اقامت می‌کنیم، پس چه نیکو است پاداش عمل کنندگان»، سپس همان ساعت بی‌آنکه چیز دیگری بگوید، از دنیا رفت.

۳- مرگ جانسوز و معنادار شتر امام سجّاد علیه السّلام

امام سجّاد علیه السّلام شتری داشت که ۲۲ بار با آن از مدینه به مکه برای انجام حجّ رفته بود، و در این مدت حتی یک بار تازیانه به آن شتر نزد [ما قرعها بمقرعة قطّ] «۱».

(۱) برآستی قابل توجه و دقت است که امام سجّاد علیه السّلام تا آنجا رعایت می‌کرد که حتی ۲۲ بار

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۸

پس از خاکسپاری جنازه امام سجّاد علیه السّلام، آن شتر کنار قبر آن حضرت آمد، و گردن و گلوی خود را بر زمین قبر زد، و بر خاک غلطید و نعره کشید، و اشک از چشمانش روان گردید.

به امام باقر علیه السّلام خبر دادند، امام باقر علیه السّلام به آنجا آمد، و به شتر فرمود: «اکنون بس است، برخیز، خدا تو را برکت دهد».

شتر برخاست و به جایگاه خود رفت، ولی پس از لحظه‌ای بار دیگر کنار قبر آمد و گردن و گلویش را بر زمین قبر زد، و به خاک غلطید و صیحه کشید و اشک ریخت.

به امام باقر علیه السّلام خبر دادند که شتر، بار دیگر، کنار قبر رفته است، امام باقر علیه السّلام نزد او آمد و فرمود: «اکنون بس است، برخیز»، ولی این بار، شتر برنخاست.

امام باقر علیه السّلام فرمود: «شتر را به حال خود واگذارید که در حال نزع و وداع با دنیا است»، از این جریان بیشتر از سه روز نگذشت تا اینکه آن شتر مرد.

۴- علت شهادت امام سجّاد علیه السلام

جمال الدّین، یوسف بن حاتم شامی در کتاب «الدّر النّظیم» می‌نویسد:

با آن شتر به مکه رفت، ولی یک تازیانه به او نزد، اگر هر سفر او را (با توجّه به ۸۰ فرسخ فاصله بین مکه و مدینه) در نظر بگیریم، آن حضرت در این ۲۲ بار رفت و برگشت، ۳۵۲۰ فرسخ با آن شتر، مسافرت به مکه نموده است، در تمام طول این مسافت، حتی یک تازیانه به آن شتر نزده است.

و مطابق بعضی از روایات، هر گاه می‌خواست شتر، تندتر حرکت کند، فقط تازیانه را به طرف بالا بلند می‌کرد، وقتی که به آن حضرت گفتند: «چرا تازیانه را به او نمی‌زنی؟» در پاسخ می‌فرمود: «از قصاص الهی می‌ترسم».

لولا خوف القصاص لفعلت

: «اگر ترس قصاص نبود، می‌زدم».

(اعیان الشّیعه، ط جدید، ج ۱، ص ۶۳۴) مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۱۹۹

«علّت وفات امام سجّاد علیه السّلام آن بود که: ولید بن عبد الملک، آن حضرت را (به طور مرموزی) مسموم کرد» وقتی که جنازه آن حضرت را به خاک سپردند، همسرش بر روی قبر او، خیمه‌ای برپا نمود.

۵-

دو فراز از دعاهای امام سجّاد علیه السلام

۱- آن حضرت همواره این دعا را می‌خواند:

اللّهم من انا حتّی تغضب علیّی، فو عزّتک ما تزین ملکک احسانی، و لا یقبحه إساءتی، و لا ینقص من خزائنک غنائی، و لا یزید فیها فقری

: «خداوند! من کیستم که تو بر من غضب کنی، سوگند به عزّتت، احسان و نیکوکاری من، عظمت مقام تو را زینت نمی‌بخشد، و کارهای نازیبای من، آن مقام را نازیبا نخواهد کرد، و بی‌نیازی من، چیزی از خزائن تو نمی‌کاهد، و فقر من چیزی بر آن نمی‌افزاید».

۲- یکی از دعاهای او چنانکه در کتاب «صحیفه کامله» [قسمت آخر دعای ۵۰] آمده، و خود آن حضرت، آن را انشاء نموده این

است:

اللَّهُمَّ بالمخزون من اسمائك، و بما وارته الحجب من بهائك، أَلَا رحمت هذه النَّفس الجزوعه، و هذه الرِّمَّة الهلوعه التي لا تستطيع حرَّ شمسك، فكيف تستطيع حرَّ نارك، و التي لا تستطيع صوت رعدك، فكيف تستطيع غضبك، فارحمني، اللَّهُمَّ فأنِّي امرؤ حقير، و خطرى يسير، و ليس عذابي ممَّا يزيد في ملكك مثقال ذرَّة- تا آخر دعا

ترجمه:

: «پروردگارا! به نامهای مقدس تو، آن نامها که مخزون و پوشیده است، سوگندت می‌دهم، به انوار عالیه تو، آن نورها که در حجابها مکتوم است، سوگندت می‌دهم، بر نفس درمانده و ذلیل من بیخشی، و این جسم ضعیف را که در برابر حرارت خورشید تو طاقت مقاومت نیاورد، به عقوبت و عذاب، دچار مساز.

یا رب! من که طاقت ندارم نور آفتاب تو را بتابم، چگونه در شعله‌های دوزخ تو طاقت خواهم آورد، من که یارایم نیست، خروش رعد تو را بشنوم، با کدام

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۰

گوش، فریاد خشم تو را خواهم شنید؟

به من رحم کن ای پروردگار من! که موجودی حقیر و ضعیف، بیش نباشم، عنوان من کوچک و ناچیز است، از عذاب من، ذرّه‌ای بر قدرت و عظمت نخواهد افزود».

۶-

توجه و دقت در زندگی سازنده امام سجّاد علیه السلام

با دقت و توجه عمیق، بر فراز و نشیب‌های زندگی امام سجّاد علیه السلام بنگر، و شگفتیهای آثار زندگی آن حضرت را با دیده عبرت مشاهده کن، درباره پارسائی، عبادت، خشوع، شب‌زنده‌داری، دعاها، نمازها، انفاقها، و ملازمت و الفت او با عبادتها و توسّلات و مناجات و دعاهايش بينديش، که آن دعاها و مناجاتها، علاوه بر اینکه بیانگر اوج فصاحت و شیوایی و گویائی بیان است، از شدت خشوع و تضرّع او در پیشگاه خدا، حکایت می‌کند.

او هنگام عبادت و دعا، در جایگاه گنهکار قرار می‌گرفت، با اینکه شدیداً از فرمان خدا اطاعت می‌کرد، و به گناه اعتراف می‌نمود، با اینکه ساحت مقدّسش از هر گونه گناه منزّه بود.

گریه و ناله و پریشانی حالش از خوف خدا، و بیداریش در نیمه‌های شب، در آن هنگام که پرده تاریکی شب، همه جا را فرا گرفته بود، براستی مایه عبرت است، آن حضرت، در نیمه‌های شب، گرم مناجات با پروردگارش بود، و پیوسته در این درگاه، راز و نیاز می‌کرد، به گونه‌ای که از همه چیز چشم می‌پوشید، و از دنیا خود را برهنه ساخته و از قفس بشری، خود را بیرون انداخته، و با تمام توجه به سوی خدا رو می‌آورد، جسمش در حال سجده بر خاک افتاده، و روحش به ملاء اعلیٰ پیوسته بود، هنگامی که به آیه‌ای از آیات عذاب الهی برمی‌خورد، بر خود می‌پیچید، به گونه‌ای که گویا مقصود از آن آیه، خود او است، با اینکه وجود اقدسش از آن دور بود.

براستی اگر با دقت و توجه به حالات امام سجّاد علیه السلام بنگری، اموری

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۱

شگفت‌انگیز و حالاتی حیرت‌زا، و روحی نزدیک به خدا می‌نگری [که هر کدام کافی است تحوّلی عمیق در افراد آماده پدید

آورد]

در همین جا سخن را (ناتمام) قطع می‌کنیم، چرا که این سخن را پایانی نیست، و الفاظ و واژه‌ها را یارای بیان فضائل آن حضرت و شمارش مفاخر زندگی او، نخواهد بود. درودهای خدا بر او و پدران و فرزندانش باد.

[پایان نور ششم]

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۲

چند سخن آموزنده از امام سجّاد [ع]

علیه السلام [تنظیم از: مترجم] - ما من قطرة حبّ الى الله عزّ و جلّ من قطرتین: قطرة دم فی سبیل الله، و قطرة دمعہ فی سواد اللیل، لا یرید بها عبد الاّ الله عزّ و جلّ

: «هیچ قطره‌ای در پیشگاه خدا، محبوبتر از دو قطره نیست: ۱- قطره خونی که در راه خدا ریخته شود. ۲- قطره اشکی که در تاریکی نیمه‌های شب (از خوف خدا) ریخته می‌گردد، و مقصود بنده در این حال، خدا است»

[بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۰]

- حقّ الجار: فحفظه غائبا و کرامته شاهدا، و نصرته و معونته فی الحالین: «حقّ همسایه آن است که: در غیاب او، آبروی او را حفظ کنی، و در حضور، احترامش نمائی، و در هر حال به او کمک و یاری کنی»

[تحف العقول، ص ۳۰۲]

- حقّ الله الا-کبر: فانّک تعبده لا تشرک به شیئا، فاذا فعلت ذلك باخلاص، جعل لك علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الآخرة و یحفظ لك ما تحبّ منها

: «حق خداوند بزرگ آن است که: او را پرستی و چیزی را شریک او نسازی، وقتی که از روی اخلاص چنین کردی، خداوند تعهد نموده که کار دنیا و آخرت تو را سامان بخشد، و آنچه از دنیا را دوست داری برای تو نگهدارد»

[تحف العقول، ص ۲۹۲]

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۳

معصوم هفتم [: حضرت امام باقر ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام باقر علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۴

نور هفتم:

امام پنجم؛ حضرت باقر علیه السلام

[میلاد و حیات]

۱- مقام مادر امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام روز دوشنبه سوّم صفر سال ۵۷ هجری، در مدینه دیده به جهان گشود، و به گفته بعضی در آغاز ماه رجب،

متولد شد.

مادر امام باقر علیه السلام، امّ عبد الله، فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود، از این رو امام باقر علیه السلام هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر، از نسل هاشم و علی علیه السلام بود [بنابراین از دو جانب، هاشمی و علوی بود]. امام باقر علیه السلام در شأن مادرش می‌گوید: «روزی مادرم زیر دیواری نشسته بود که ناگاه دیوار شکاف خورد، و صدای ریزش سختی به گوش رسید، مادرم با دست اشاره کرد و گفت:

لا و حقّ المصطفی، ما اذن الله لك في السقوط

: «نه به حقّ مصطفی صلی الله علیه و آله، خدا به تو اجازه فرود آمدن ندهد».

بر اثر سخن او، دیوار در هوا معلق ایستاد، تا مادرم از آنجا گذشت»، سپس پدرم صد دینار از جانب او صدقه داد.

روزی امام صادق علیه السلام از مادر امام باقر علیه السلام یاد کرد و فرمود:

كانت صديقه لم تدرک في آل الحسن امرأة مثلها

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۵

: «او بسیار راستگو بود، در خاندان امام حسن علیه السلام زنی مانند او دیده نشد».

۲- وجه نامگذاری به «باقر»

از این رو ابو جعفر علیه السلام «باقر» نامیده شد، زیرا آن حضرت علم و دانش را شکافت و آن را آشکار کرد، زیرا واژه «باقر» در اصل از «بقر» به معنی شکاف است.

سبط بن جوزی می‌گوید: «از این رو، باقر نامیده شد که: سجده‌های بسیار او، پیشانیش را گشاده و وسیع گردانید».

و به گفته بعضی، چون علم بسیار و سرشار داشت، به او باقر گفته شد.

لغت‌شناس معروف، «جوهری» در کتاب صحاح می‌گوید:

التَّبَقْرُ: التَّوَسُّعُ بِالْعِلْمِ

: «تَبَقَّرَ [که باقر از آن گرفته شده] به معنی وسعت دادن به علم است».

آن حضرت، انگشتر جدش امام حسین علیه السلام را به انگشت می‌کرد، که در آن نوشته شده بود:

إِنَّ اللَّهَ بِالْبَاقِرِ أَمْرُهُ: «همانا خداوند امر او (توکل کننده) را کفایت می‌کند» (۱).

۳- نگاهی بر علم امام باقر علیه السلام، و نشر آن توسط او

در توصیف علم امام باقر علیه السلام، عبد الله بن عطاء مکی می‌گوید:

«دانشمندان را ندیدم که در برابر کسی آن گونه باشند که در برابر امام باقر علیه السلام کوچک هستند. من حکم بن عتیبه را با

اینکه دارای مقام ارجمندی از علم در میان قوم بود، دیدم، که در مقابل امام باقر علیه السلام گوئی کودکی در برابر معلم خود

(۱) طلاق- ۳

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۶

است، و جابر بن یزید جعفی، وقتی که از امام باقر علیه السلام حدیثی را روایت می‌کرد، می‌گفت:

حدّثنی وصیّ الأوصیاء و وارث علوم الأنبياء؛ محمّد بن علی بن حسین صلوات الله علیهم

: «حدیث کرد مرا، وصی اوصیاء، و میراث دار دانش‌های پیامبران، محمد پسر علی بن حسین، درودهای خدا بر آنها باد». محمد بن مسلم می‌گوید: «هر چه در ذهنم خطور کرد، از امام باقر علیه السلام پرسیدم، تا آنکه از سی هزار حدیث از او پرسیدم، و از امام صادق علیه السلام، از شانزده هزار حدیث، سؤال نمودم».

روایت شده: پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری فرمود: هنگامی امام حسین علیه السلام از دنیا رفت، پسرش علی علیه السلام بعد از او امر امامت را به دست می‌گیرد، و او حجت و امام است؛

و یخرج الله من صلب علی ولدا سمی و اشته الناس بی، علمه علمی، و حکمه حکمی، و هو الإمام و الحجّة بعد آیه : «و خداوند از صلب علی (امام سجاد علیه السلام) پسری را خارج سازد که همنام من و شبیه‌ترین انسانها به من است، علم او علم من، و داوری او داوری من است، و او امام و حجت بعد از پدرش می‌باشد».

روایت شده: امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر برای علم خودم افراد شایسته‌ای را می‌یافتم، همانا علم توحید، اسلام، دین و شرایع را از کلمه «صمد» آشکار می‌نمودم، ولی چگونه من (در این عصر) افراد شایسته علم خود را بیابم، با اینکه امیر مؤمنان علی علیه السلام کسی را که علمش را تحمّل کند نیافت».

کوتاه سخن آنکه: امام باقر علیه السلام اسرار گنجینه‌های معارف و احکام حقایق الهی، و حکمت‌ها و لطائف را آشکار نمود، و این موقعیت علمی امام باقر علیه السلام بر کسی مخفی نیست، مگر آن کسی که دیده بصیرتش، نابینا گشته، و درون آلوده و ناپاک داشته باشد، از این رو گفته شد که آن حضرت

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۷

باقر العلوم و شاهرها

: «شکافنده علم‌ها، و گستراننده آن است».

و شیعیان، قبل از امام باقر علیه السلام مناسک حجّ و حلال و حرام خود را نمی‌شناختند، تا آنکه امام باقر علیه السلام شناخت این احکام را به روی آنها گشود، و مناسک حجّ و حلال و حرام آنها را برای آنها بیان کرد، به گونه‌ای که مردم (اهل تسنن) در بیان احکام، به شیعیان، نیازمند شدند، بعد از آنکه شیعیان (قبلا) در این جهت، به آنها نیاز داشتند.

شیخ مفید (ره) می‌گوید: «از هیچ‌یک از فرزندان امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام آشکار نشد، آن قدر که از علم دین، آثار مذهب، شریعت، علم قرآن، و طریقت و انواع امور دینی از امام باقر علیه السلام آشکار گشت، شخصیت‌های برجسته دین، باقی‌ماندگان صحابه، بزرگان تابعین، رؤسای فقیهان مسلمانان، علوم را از آن حضرت گرفته و روایت می‌کردند، و آن حضرت به دانستن علوم و فضائل، مشهور و ضرب المثل شد، و در شأن او آثار و اشعار تدوین گردید.

قرطی [شاعر دانشمند] می‌گوید:

یا باقر العلم لاهل التقی و خیر من لئی علی الاجبل : «ای شکافنده علم، برای پرهیزکاران، و ای بهترین کسی که بر کوه‌های مکه لئیک گفت» «۱».

(۱) ابن حجر عسقلانی، با اینکه ناصبی و دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام است، در کتاب «صواعق» در شأن امام باقر علیه السلام می‌گوید: «او شکافنده و گردآورنده و آشکار کننده علم، و برافرازننده آن است، او دارای قلب با صفا، و علم و عمل درخشان، و روحی پاک و خوئی شریف است، همه عمر خود را به اطاعت خدا، سپری کرد، و در مقامات عارفان به مقامی رسید که زبان توصیف‌گران از وصف او عاجز است. او دارای گفتار بسیار در سیر و سلوک و معارف می‌باشد که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد» (پایان گفتار ابن حجر) - مؤلف.

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۸

۴- ابلاغ سلام پیامبر صلی الله علیه و آله توسط جابر، به امام باقر علیه السلام

میمون قدّاح، از امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند، فرمود: پدرم (امام باقر علیه السّلام) حدیث کرد فرمود: بر «جابر بن عبد الله انصاری» (ره) وارد شدم و بر او سلام کردم، جواب سلام مرا داد، به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: «محمد بن علی بن الحسین علیه السلام هستم».

جابر گفت: پسر جان پیش بیا، پس من به نزدیک او رفتم، و او دستم را بوسید، آنگاه خم شد تا پای مرا ببوسد، من به کنار رفته (و نگذاشتم) سپس جابر به من گفت: «همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رسانید».

گفتم: «درود خدا و رحمت و برکاتش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد، ای جابر! چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سلام رسانید؟»

گفت: «روزی در محضر آن حضرت بودم، به من فرمود: «ای جابر! شاید تو زنده بمانی، تا مردی از فرزندان مرا دیدار کنی، که نامش محمد بن علی بن الحسین علیه السلام است، که خداوند نور و حکمت به او ببخشد، پس (ای جابر) سلام مرا به او برسان».

۵- حقارت استاد بزرگ بصره، در برابر شکوه امام باقر علیه السلام

شیخ کلینی (ره) در فروع کافی در کتاب اطعمه، از ابو حمزه ثمالی نقل می‌کند که گفت: من در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، نشسته بودم، ناگاه مردی وارد شد و سلام کرد و گفت: «ای بنده خدا تو کیستی؟».

گفتم: «مردی از اهالی کوفه هستم، چه حاجت داری؟».

گفت: «آیا ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر «ع») را می‌شناسی؟».

گفتم: «آری، چه کاری به او داری؟»

گفت: «چهل سؤال آماده کرده‌ام، می‌خواهم از او بپرسم، تا آنچه حقّ بود،

الأنوار البهیة، ص: ۲۰۹

بپذیرم و آنچه باطل بود رها سازم».

گفتم: آیا بین حقّ و باطل را می‌شناسی؟

گفت: آری.

گفتم: اگر بین حق و باطل را می‌شناسی، چه احتیاجی به امام باقر علیه السلام داری؟

گفت: ای مردم کوفه، شما افرادی بی‌طاقت و بی‌حوصله هستید، هرگاه ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) را دیدی، به من خبر بده. ابو حمزه می‌گوید: هنوز گفتگوی ما تمام نشده بود که امام باقر علیه السلام وارد شد، در حالی که گروهی از اهل خراسان و غیر آنها، گرداگردش بودند، و از مناسک حجّ، از او سؤال می‌کردند، آن حضرت آمد و در جای خود نشست، آن مرد ناشناس نیز در نزدیک آن حضرت نشست.

ابو حمزه می‌گوید: من هم در کناری که صدای آن حضرت را می‌شنیدم، و جمعی از مردم در اطرافش بودند، نشستیم، وقتی که حضرت به مسائل حاضران جواب داد و آنها برخاستند و رفتند، امام باقر علیه السلام به آن مرد ناشناس توجه کرد و فرمود: «تو کیستی؟».

او گفت: من «قتاده بن دعامة بصری» هستم.

امام باقر: آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟

قتاده: آری.

امام باقر: وای بر تو ای قتاده! خداوند جمعی را آفرید، و آنها را حجت‌هایی بر مخلوقاتش قرار داد، آن حجت‌ها در زمین همانند میخ‌ها هستند، به امر خدا قیام می‌کنند، و نجیب در علم او می‌باشند، خداوند قبل از آفرینش مخلوقات، آنها را برگزید، و به صورت تمثال‌هایی در جانب راست عرش آفرید.»

ابو حمزه می‌گوید: قتاده مدتی طولانی سکوت کرد، سپس به امام گفت:

«خدا کار تو را سامان بخشد، سوگند به خدا در کنار فقهاء، و در برابر ابن

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۰

عباس نشستم، ولی در مقابل هیچ‌یک از آنها، قلبم این گونه که نزد شما نشسته‌ام، مضطرب نشد.»

امام باقر علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو، آیا می‌دانی که در کجا نشسته‌ای، تو در برابر خانه‌هایی هستی که خداوند اذن داده که برافراشته و ارجمند گردد:

فِي بُيُوتٍ أذنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

: «(این چراغ پر فروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده، دیوارهای آن را بالا برد (تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد) مردانی که از یاد خدا و برپا داشتن نماز، و ادای زکات غافل نمی‌گردند» (۱).

در این هنگام امام باقر علیه السلام به آن مرد ناشناس فرمود: «تو در چنین مکان ارجمندی هستی، و ما همان مردان هستیم.»

قتاده گفت: «راست فرمودی، خدا مرا فدایت گرداند، سوگند به خدا، این خانه‌ها، خانه‌های سنگ و گل نیست.»

آنگاه قتاده عرض کرد: حکم پنیر چیست؟

امام باقر علیه السلام لبخندی زد و سپس فرمود: همه مسائل تو به این مسأله (پنیر) بازگشت!».

قتاده گفت: سردرگم شدم و فراموش کردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: «خوردن پنیر، اشکال ندارد»- تا آخر حدیث.

۶- دعوت به خوش اخلاقی

زهری [که از فقهای مدینه از طبقه تابعین است] می‌گوید: به حضور امام سجّاد علیه السلام در آن هنگام که در بستر وفات بود، رفتم، پسرش محمّد (امام باقر) نزدش آمد، مدتی طولانی با هم آهسته گفتگو کردند. در میان گفتار امام

(۱) نور- ۳۷

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۱

سجّاد علیه السلام شنیدم که به فرزندش می‌فرمود:

عليك بحسن الخلق

: «بر تو باد به رعایت اخلاق نیک».

۷- امام باقر علیه السلام در تبعیدگاه

أبو بکر حضرمی روایت می‌کند: هنگامی که به دستور هشام بن عبد الملک (دهمین خلیفه اموی)، امام باقر علیه السلام را به سوی شام می‌بردند [و از مدینه به شام تبعید می‌کردند] هشام به درباریان خود گفت: «وقتی که محمد بن علی علیه السلام به اینجا آمد، و من او را سرزنش کردم و سپس ساکت شدم، باید شما او را سرزنش کنید».

تا اینکه: امام را آوردند، هشام اجازه ورود داد، آن حضرت به مجلس هشام، وارد شد، و گفت: السلام علیکم (سلام بر شما) و با دست به همه اهل مجلس اشاره کرد، و سلام عمومی به همه حاضران نمود و نشست.

چون هشام دید که امام باقر علیه السلام بر او به عنوان خلیفه، سلام نکرد، و بدون اذن او نشست، نسبت به آن حضرت خشمگین‌تر شد، و به سرزنش پرداخت و گفت:

«ای محمد بن علی! پیوسته یک نفر در میان شما (خاندان رسالت) بین مسلمانان، اختلاف انداخته و از مردم برای خود طلب بیعت می‌کند، و خود را از روی جهل، امام آنها می‌داند»، و سرزنشهای دیگر نمود تا ساکت شد.

درباریان نیز هر کدام جداگانه (طبق توطئه قبل) به سرزنش امام پرداختند، و ساکت شدند.

امام باقر علیه السلام برخاست و خطاب به آنها فرمود: «ای مردم! به کجا می‌روید؟، و شما را به کجا می‌برند؟ خداوند نخستین افراد شما را به وسیله ما هدایت کرد، و هدایت آخرین نفر شما با ما خواهد بود، اگر شما دارای مقام

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۲

پادشاهی زود گذر هستید، ما دارای زمامداری همیشگی هستیم، و بعد از زمامداری ما، پادشاهی نیست، زیرا ما اهل همان عاقبت هستیم که خداوند می‌فرماید:

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ* : «عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است» (۱).

آنگاه هشام فرمان داد، امام باقر علیه السلام را زندانی کردند. آن حضرت در زندان، آنچنان به هدایت زندانیان پرداخت که همه زندانیان شیفته آن حضرت شده و به او گرویدند و برای فراگیری علوم از محضر آن حضرت، کوشش می‌کردند. زندانیان نزد هشام آمد، و جریان را گزارش داد.

هشام فرمان داد که آن حضرت و اصحابش را (توسط کاروان پست) بر استر نشانده به مدینه بازگردانند، و فرمان داد که در بین راه، بازارها را به روی آنها ببندند، و آنها را از خوراک و آشامیدنی جلوگیری نمایند [منظورشان توهین به مقام آن حضرت بود].

امام و همراهان، سه روز راه رفتند و هیچ گونه خوراک و آشامیدنی بدست نیاوردند، تا آنکه به شهر «مدین» [شهر شعیب پیغمبر] رسیدند، مردم در شهر را به روی آنها بستند، اصحاب حضرت، از گرسنگی و تشنگی، به او شکایت بردند.

امام باقر علیه السلام بر کوهی که بر مردم شهر مدین مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود:

یا اهل المدینة الظالم اهلها انا بقیة الله يقول الله: بقیة الله خیر لکم ان کتمتم مؤمنین و ما انا علیکم بحفیظ

: «ای اهل شهری که مردمش ستمکار هستید، من «بقیة الله» هستم که خدا (از قول شعیب به شما) می‌فرماید: «بقیة خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مأمور به اجبارتان به ایمان) نیستم».

(۱) قصص - ۸۳

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۳

در میان آن مردم، پیر مردی کهنسال بود، نزد مردم شهر آمد و گفت: «ای قوم! به خدا که این ندا مانند دعوت شعیب پیغمبر است، اگر در بازارها را به روی این مرد باز نکنید، از بالای سر و زیر پا گرفتار (عذاب) شوید، این بار مرا تصدیق کنید و اطاعت نمائید، و در آینده مرا تکذیب نمائید، من خیر شما را می‌خواهم».

مردم درها را به روی امام باقر علیه السلام و اصحابش گشودند «۱».

۸- اهمیت کشاورزی

امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بن منکدر «۲» می گفت: باور نداشتم علی بن الحسین علیه السلام، پسری به یادگار بگذارد که فضل و دانشش مانند خود او باشد، تا اینکه پسرش محمد بن علی را دیدم، پس من خواستم او را موعظه کنم، و اندرز دهم، او مرا موعظه کرد.

اصحابش گفتند: «به چه چیز تو را موعظه کرد؟».

محمد بن منکدر گفت: من در ساعتی که هوا بسیار گرم بود، به سوی جائی از اطراف مدینه بیرون رفتم، و در راه به محمد بن علی (امام باقر علیه السلام)

(۱) در کتاب اصول کافی (ج ۱ ص ۴۷۱) آمده: خبر آن پیرمرد، به هشام رسید، دنبالش فرستاد و او را دستگیر کرده و بردند، و معلوم نشد که کار آن پیرمرد به کجا کشید (مؤلف).

(۲) ظاهر این است که محمد بن منکدر از صوفیان اهل تسنن بود، مانند طاووس یمانی، شقیق بلخی، ابراهیم بن ادهم و امثال آنها. در کتاب «مستطرف» حکایت شده: محمد بن منکدر، شب را بین خود و خواهران و مادرش، سه قسمت کرد، و هر یک به نوبه خود عبادت می کردند، خواهرش مرد، شب را بین خود و مادرش دو قسمت کرد، مادرش مرد، همه شب را خودش عبادت می کرد. مؤلف گوید: اگر این مطلب، صحیح باشد، از حضرت داود علیه السلام اقتباس کرده است، زیرا آن حضرت، ساعات شب و روز را بین فرزندان و اهل خانه اش تقسیم نموده بود، به طوری که ساعتی نبود، مگر اینکه یکی از فرزندان او نماز می خواند، خداوند خطاب به آنها می فرماید:

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا: «به آنها گفتیم ای آل داود شکر (این همه نعمتها را) بجا آورید» (سبأ-۱۳).

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۴

برخوردم، و او مردی تنومند بود، دیدم بر دوش دو غلام سیاه خود، یا دو تن از غلامانش، تکیه زده، من با خود گفتم: «بزرگی از بزرگان قریش در این هوای گرم، با این حال برای بدست آوردن مال دنیا بیرون آمده، هم اکنون او را موعظه خواهم کرد؟». پس نزدیک رفته، بر او سلام کردم، و او هم نفس زنان و عرقریزان جواب سلام مرا داد، به او گفتم: «خدا کارت را سامان دهد، بزرگی از بزرگان قریش، در این هوای گرم با این حال، برای طلب دنیا بیرون آمده، اگر اکنون مرگ تو فرا رسد، و در این حال باشی، چه خواهی کرد؟».

آن حضرت دست از دوش آن دو غلام برداشته، روی پا ایستاد و فرمود:

«سوگند به خدا اگر مرگ من، در این حال فرا رسد، در حال نزد من آمده که در حال اطاعت خداوند هستم، که به این وسیله (کشاورزی) نیازهای خود را از تو و از مردم، دور می سازم، همانا که من آنگاه از مرگ می ترسم که وقتی به سراغم آید که در حال معصیتی از معصیتهای خدا باشم».

من که این پاسخ را از امام باقر علیه السلام شنیدم، گفتم:

یرحمک الله، اردت ان اعظک فوعظتني

: «خداوند تو را بیامرزد، خواستم تو را نصیحت کنم، تو مرا نصیحت کردی».

نگاهی بر عبادات و پیوند امام باقر علیه السلام با خدا

روایت شده: امام باقر علیه السلام برای انجام حج، از مدینه به سوی مکه رهسپار شد، وقتی که در مکه وارد مسجد الحرام شد، و به کعبه نگریست و بلند بلند گریه کرد، سپس طواف کعبه نمود، و پس از طواف، در مقام ابراهیم نماز خواند، وقتی که سر از سجود برداشت، دیده شد که محل سجده‌اش بر اثر اشک فراوانش، تر شده است. و آن حضرت وقتی که خنده می‌کرد، متوجه خدا شده، عرض می‌کرد:

الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ، ص: ۲۱۵

اللَّهُمَّ لَا تَمَقْتَنِي: «خدایا بر من خشم نکن».

و در نیمه‌های شب، در راز و نیاز خود با خدا، می‌گفت:

«خدایا مرا امر کردی، اطاعت نکردم، نهی کردی، دوری نمودم، اینک من بنده‌ات هستم که در پیشگاهت هستم (با اینکه باید معذرت بخواهم) معذرت نمی‌خواهم».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که چیزی پدرم را غمگین می‌نمود، امر می‌کرد تا زنان و کودکانش جمع شوند، سپس دعا می‌کرد و آنها آمین می‌گفتند».

نیز فرمود: «پدرم بسیار ذکر خدا می‌گفت، گاهی همراه او می‌رفتم، آن حضرت ذکر خدا می‌گفت، و وقتی که با مردم گفتگو می‌کرد، از ذکر خدا غافل نمی‌گشت، و همواره می‌دیدم که زبانش به ذکر «لا اله الا الله» حرکت می‌کند. آن حضرت ما را جمع می‌کرد و به ذکر الهی امر می‌نمود، تا خورشید طلوع کند، و هر کدام از ما که تلاوت آیات قرآن را می‌توانست، او را امر به آن می‌کرد، و هر کدام که نمی‌توانست امر به ذکر می‌کرد».

الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ، ص: ۲۱۶

نگاهی به اخلاق نیک امام باقر علیه السلام

انفاق و کمک امام باقر علیه السلام به مستمندان

امام باقر علیه السلام علاوه بر اینکه دارای برتری علمی و مقام ارجمند و ریاست و امامت بود، جود و سخاوتش در بین عام و خاص آشکار بود، و در میان همه مردم به فضل، کرم و احسان شهرت داشت، با اینکه عیالمنند، و وضع مالیش در حدّ متوسط بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ثروت پدرم از همه افراد خاندانش کمتر بود، و خرجش از همه بیشتر بود، و در هر روز جمعه یک دینار صدقه می‌داد و می‌فرمود: ثواب صدقه در روز جمعه بیشتر می‌شود، زیرا روز جمعه بر سایر روزها، برتری دارد.

حسن بن کثیر می‌گوید: در مورد نیاز خودم، و بی‌مهری برادران، به امام باقر علیه السلام شکایت بردم، فرمود:

بئس الاخ، یرعاک غتیا، و یقطعک فقیرا

: «بد برادری است آن برادری که هنگام بی‌نیازی تو، رفاقت با تو را رعایت می‌کند، و هنگام فقری تو، رابطه خود را با تو قطع می‌نماید».

سپس به غلام امر کرد که: کیسه‌ای را آورد، در آن کیسه هفتصد درهم بود، به او فرمود: «این پولها را (بین فقراء) انفاق کن، وقتی که تمام شد، به من خبر بده».

روایت شده: آن حضرت، با دادن پانصد درهم تا ششصد و هزار درهم، به

الأَنْوَارُ الْبَهِيَّةُ، ص: ۲۱۷

فقراء پناه می‌داد، و از عطا و بخشش به برادران و آنان که به سویش رو می‌آوردند، و کسانی که امید احسان از او داشتند، رنجیده و خسته نمی‌شد.

آن حضرت از پدرانیش نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود:

اشدّ الاعمال ثلاثه: مواساه الاخوان فی المال، و انصاف الناس من نفسک، و ذکر الله علی کلّ حال

: «دشوارترین کارها، سه کار است: ۱- همیاری ایثارگرانه با برادران در صرف ثروت ۲- رعایت انصاف با مردم، از جانب خود ۳- یاد خدا در هر حال».

روایت شده: آن حضرت می‌فرمود:

ما شیب شیء بشیء، احسن من حلم بعلم

: «هیچ چیزی با چیز دیگر، مخلوط نشد که زیباتر از مخلوط شدن حلم با علم باشد».

جاحظ در کتاب «البيان و التبيين» می‌نویسد: امام باقر علیه السلام صلاح تمام شئون دنیا را در دو کلمه جمع کرده و می‌فرماید:

صلاح جميع المعایش و التعاشر ملأ- مکیال: ثلثان فطنه و ثلث تغافل: «صلاح و نیکی همه زندگی‌ها و معاشرت‌ها (همچون) پری گنجایش یک ظرفی است، که دو سوم آن، هوشیاری و زیرکی است، و یک سوم آن چشم‌پوشی و گذشت است».

حسن خلق امام باقر علیه السلام

روزی یک نفر نصرانی، به امام باقر علیه السلام (جسارت کرد و) گفت: انت بقر: «تو گاو هستی».

در جواب فرمود: انا باقر: «من باقر هستم».

نصرانی گفت: تو پسر زن آشپز هستی!».

امام باقر علیه السلام فرمود: «آشپزی شغل مادرم است».

نصرانی گفت: «تو پسر کنیز سیاه، زنگی و بدزبان هستی».

امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر این نسبت‌هایی که به مادرم دادی، راست

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۸

است، خدا او را بیامرزد، و اگر دروغ است، خدا تو را بیامرزد».

نصرانی (وقتی که آن حضرت را در چنین جایگاه ارجمندی از اخلاق دید) تحت تأثیر قرار گرفت و مسلمان شد.

اخلاق نیک خواجه نصیر

مؤلف گوید: افضل حکیمان و متکلمان، سلطان دانشمند و محققان، وزیر اعظم، خواجه نصیر (ره) «۱» از این خوی نیک امام باقر

علیه السلام پیروی کرد، چنانکه در کتاب «الفوائد الرضویة» خاطر نشان نموده‌ایم و آن اینکه:

نامه‌ای از طرف شخصی به دستش رسید، که در بخشی از آن نوشته شده بود: «ای سگ پسر سگ»!».

او در جواب نوشت: اینکه گفتی: ای سگ، چنین نیست، زیرا سگ، چهار پا است، عوعو می‌کند، ناخنهای دراز دارد، ولی من

قامتی استوار، و چهره‌ای آشکار، و ناخنهای پهن دارم، سخن می‌گویم، می‌خندم، این مشخصات، غیر از آن مشخصاتی است که

سگ دارد ... و به همین ترتیب در ردّ و نقض سخنان آن شخص جسارت‌کننده، با کمال متانت و عفت کلام، جواب داد، بی‌آنکه

اظهار پریشانی کرده و جوش و خروش نماید، و در پاسخ، حتی یک کلمه زشت نگفت.

مؤلف گوید: این جریان، چیز تازه‌ای نیست، درباره آن شخصیتی (خواجه نصیر) که علامه حلی (ره) [متوفی ۷۲۶ ه ق] در اجازه نامه

بزرگ خود در شأن او می‌گوید: «این مرد بزرگ (خواجه نصیر) سر آمد دانشمندان عصر خود در علوم

(۱) نام مبارک خواجه نصیر الدین، «محمد بن محمد بن حسن» است که به سال ۶۷۲ هـ ق وفات کرد، بعضی در تاریخ فوت او چنین سروده‌اند:

نصیر ملت و دین، پادشاه کشور فضل یگانه‌ای که چنو مادر زمانه نژاد

به سال ششصد و هفتاد و دو بذی حجه به روز هیجدهم در گذشت در بغداد قبرش در حرم امام کاظم علیه السلام در کاظمین است (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۲۱۹

عقلی و نقلی است، او دارای تصنیفات بسیار در علوم فلسفه، و احکام شرعی بر اساس مذهب شیعه دوازده امامی است، و شریفترین فرد در اخلاق است که تاکنون من دیده‌ام، خداوند قبرش را نورانی فرماید. من کتاب «الهیات شفا» تصنیف ابو علی سینا و قسمتی از تذکره ابن سینا، در علم هیئت را نزد او خوانده‌ام، سپس مرگ حتمی به سراغش آمد، خداوند روحش را مقدس فرماید» (پایان سخن علامه حلّی).

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۰

پاره‌ای از گفتار دلنشین امام باقر علیه السلام

۱- الکمال کلّ الکمال: التّفقه فی الدّین، و الصّبر علی النّائبه و تقدیر المعیشه: «کمال، همه کمال، عبارت است از: شناختن دین، و استقامت در مصیبت‌های وارده، و اندازه‌گیری معاش زندگی» [سنجش دخل و خرج، و رعایت حدّ اعتدال].

۲- من لم يجعل الله له في نفسه واعظا، فانّ مواعظ النّاس لن تغني عنه شيئا: «کسی که خداوند برای او در وجود او، واعظی قرار نداده است، موعظه‌های دیگران به حال او سودی نخواهد بخشید».

۳- کم من رجل لقي رجلا فقال اكب الله عدوك، و ماله من عدو الا الله: «چه بسیار مردی که با مرد دیگر ملاقات کند و به او (به عنوان دعا) می‌گوید:

خداوند دشمنت را سرنگون کند، در صورتی که او دشمنی جز خدا ندارد!».

۴- ما عرف الله من عصاه

: «خدا را نشناخت، آن کس که او را نافرمانی کند».

و این دو شعر را خواند:

تعصى الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرک فی الفعّال بدیع

لو كان حبيك صادقا لأطعته انّ المحب لمن يحب مطيع: «تو نافرمانی خدا می‌کنی و در عین حال اظهار دوستی با او می‌نمائی، به جانب سوگند، این کار در میان کارها، چیز تازه است».

اگر تو در دوستی خود صداقت داشتی، او را پیروی می‌کردی، همانا دوست

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۱

حقیقی از آن کس که دوستش دارد، پیروی می‌کند».

۵- امام باقر علیه السلام در وصیت خود، به جابر جعفی فرمود:

اغتنم من اهل زمانک خمسا، ان حضرت لم تعرف، و ان غبت لم تفتقد، و ان شهدت لم تشاور، و ان قلت لم يقبل قولک، و ان

خطبت لم تتزوج

: «از مردم زمان خود، پنج چیز را غنیمت بشمار:

۱- اگر در جائی حاضر شدی، تو را نشناسند.

۲- و اگر غایب شدی، در جستجوی تو نباشند.

۳- و اگر در مجلسی باشی، با تو مشورت نکنند.

۴- اگر سخنی گفتی از تو نپذیرند.

۵- و اگر خواستگاری کردی به تو زن ندهند» (۱).

۶- مثل الحاجة الی من اصاب ماله حدیثا، کمثل الدرهم فی فم الأفعی، انت الیه محوج، و انت منها علی خطر

: «مثل احتیاج به نو کیسه که تازه به مال رسیده، مانند مثل درهمی است که در دهان افعی (مار بزرگ) باشد، تو به آن نیاز داری، ولی به خاطر آن افعی، در معرض خطر و هلاکت می باشی».

۷- الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن، فاذا ذهب احد هما تبعه صاحبه

: «حیاء و ایمان در یک ریسمان، مقرون هستند [مانند دو شتری را که به یک ریسمان ببندند] هرگاه یکی از آن دو برود، رفیقش نیز همراه او می رود».

دستور العمل برای سفر

۸- یکی از شیعیان عازم سفر بود، به حضور امام باقر علیه السلام آمد و عرض

(۱) ظاهرا منظور از حدیث فوق این است که وابسته به مردم نباش، و از حصار تنگ مردم زدگی بیرون بیا و استقلال فکری داشته باش، مراقب باش که مبادا در فراز و نشیبها، دین خود را به دنیای مردم بفروشی (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۲

کرد: «مرا سفارش کن و اندرز بده». امام باقر علیه السلام فرمود:

لا تسیرن سیرا و انت حاف، و لا تنزلن عن دابتك لیلا الا و رجلاک فی خف، و لا تبولن فی نفق، و لا تذوقن بقله، و لا تشمها حتی تعلم ماهی، و لا تشرب من سقاء حتی تعرف ما فیه و لا تسیرن الا مع من تعرف، و احذر من لا تعرف

: «۱- البته با پایهای برهنه، راه مرو ۲- شب از مرکب خود پیاده نشو، مگر اینکه در پایت کفش باشد ۳- البته در سوراخ زمین ادرار نکن ۴- هیچ گیاهی را (نشناخته) نخور، و استشمام نکن ۵- و از ظرفی، تا آب درون آن را نشناختی، آب نخور ۶- و همسفر نشو جز با کسی که او را می شناسی، و از کسی که نمی شناسی برحذر باش».

۹- من اعطی الخلق و الرّفق فقد اعطی الخیر و الرّاحة، و حسن حاله فی دنیا و آخرته، و من حرّم الخلق و الرّفق، کان ذلک سیلا الی کلّ شرّ و بلیة الا من عصمه الله

: «هرگاه خوی نیک و نرمش در امور به کسی داده شد، سعادت و آسودگی به او داده شده است، و حال او در دنیا و آخرت، نیک گردد، و هرگاه کسی از این دو صفت، محروم گردید، همان موجب هر گونه بدی و بلا- می شود، مگر کسی که خداوند او را نگهدارد».

سفارش به ملایمت و مدارا

مؤلف گوید: در ستایش نرمش و مدارا، روایات بسیار نقل شده، در این مورد همین مقدار کافی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به جابر انصاری فرمود:

انّ هذا الدّین لمتین، فاوغل فیه برفق، و لا تبغض الی نفسک عبادة الله، فانّ المثبت لا ارضا قطع و لا ظهرا ابقی : «همانا این دین (اسلام) استوار و محکم است، پس با نرمش و مدارا به آن وارد شو، و عبادت خدا را (با تندی) بر خود دشمن نساز، زیرا کسی که در نیمه راه در مانده است، نه راه رفته و نه مرکب خود را بجای گذاشته است».

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۳

شرح کوتاه:

به آن کسی که در مسیر راه سفر، در مانده شده، و مرکبش را به هلاکت رسانده، در لغت عرب می‌گویند: قد انبت، که در اصل از «بت» به معنی قطع است، منظور این است که او در نیمه راه سفر، فرو مانده، و به مقصد نرسیده و نیازش تأمین نشده و شتر بارکش و سواری خود را هلاک نموده است، چنانکه سعدی از همین مطلب، اقتباس کرده و در سخن فارسی می‌گوید:

کارها به رفق و تأمل برآید و مستعجل به سر آید:

به چشم خویش دیدم در بیابان که آهسته سبق برد از شتابان
سمند بادیا «۱» از تک فرو ماندشتربان همچنان آهسته می‌راند محقق طوسی (ره) در کتاب «آداب المتعلم» می‌گوید: «خواهان علم و دانش، باید دوران نوجوانی و جوانی را غنیمت بشمرند، و خود را به گونه‌ای به مشقت و زحمت نیندازد، که ناتوان و در مانده گردد، بلکه رفق و ملایمت را به کار بندد، چرا که «رفق و ملایمت» یک اصل بزرگ (وصول به مقصود) در همه چیز است».

(۱) سمند بادیا: اسب تندرو.

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۴

ماجرای شهادت امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال ۱۱۴ هجرت در ۵۷ سالگی در مدینه وفات نمود. به گفته بعضی؛ ابراهیم پسر ولید بن عبد الملک (ششمین خلیفه اموی) آن حضرت را مسموم کرد، بنابراین شهادت آن حضرت در عصر خلافت هشام بن عبد الملک رخ داد.

مرقد شریفش در قبرستان بقیع، کنار قبر پدرش امام سجاد علیه السلام و عموی پدرش، امام حسن علیه السلام در همان قبه‌ای که قبر عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) قرار دارد، می‌باشد.

وصیتهای امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام به پسرش امام صادق علیه السلام وصیت کرد و فرمود:

«مرا در لباسی که روز جمعه با آن نماز می‌خواندم، کفن کن، و عمامه‌ام را بر سرم بیچ و قبرم را چهار گوش کن و به اندازه چهار انگشت از زمین، بلند گردان، هنگام دفن، بندهای کفنم را باز کن».

روایت شده: امام صادق علیه السلام فرمود: «پدرم در وصیت خود نوشت:

او را در سه جامه کفن نمایم، یکی از آنها روپوشی بود که آن حضرت در روز جمعه با آن نماز می‌خواند، و دیگری جامه‌ای بود و

سومی پیراهن بود».

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۵

من به پدرم عرض کردم: این مطلب را چرا می‌نویسی؟ (نیاز به نوشتن نیست)، فرمود: از آن می‌ترسم که مردم در مورد تکفین من با تو ستیز کنند، اگر آنها گفتند پدرت را با چهار یا پنج کفن، تکفین کن، سخن آنها را گوش نکن، عمامه‌ام را بر سرم بپوش، و عمامه جزء کفن به شمار نمی‌آید، بلکه کفن آن است که بدن به آن پیچیده گردد.

نیز روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من فرمود: «ای جعفر! فلان مبلغ از اموال مرا وقف گریه کنندگان کن، تا ده سال در سرزمین منی، هنگام اعمال منی (در حج) برای من گریه کنند».

نیز نقل شده: امام باقر علیه السلام هشت درهم برای مراسم عزاداری خود، وصیت کرد، و آن حضرت، این کار را از «سنت» می‌دانست، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در ماتم شهادت جعفر طیار) فرمود: «برای آل جعفر، غذا تهیه کنید، زیرا آنها به عزاداری اشتغال دارند».

از امام صادق علیه السلام نقل شده فرمود: مردی در فاصله چند کیلومتری مدینه در عالم خواب دید، شخصی به او گفت: «به مدینه برو، و بر جنازه امام باقر علیه السلام نماز بخوان، زیرا فرشتگان در بقیع، او را غسل می‌دهند».

آن مرد به مدینه آمد، و با خبر شد که امام باقر علیه السلام از دنیا رفته است.

صلوات و درود خدا بر او باد.

[پایان نور هفتم]

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۶

چند سخن آموزنده از امام باقر علیه السلام

[تنظیم از: مترجم] - ان الرّجل اذا اصاب مالا من حرام لم يقبل منه حجّ ولا عمره ولا صلوة رحم: «همانا انسانی که از راه حرام، ثروت اندوزی کند، حجّ و عمره و صلوة رحم او در پیشگاه خدا پذیرفته نمی‌شود»

[بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۲۵]

- عالم ینتفع بعلمه، افضل من سبعین الف عابد

: «دانشمندی که مردم از علم او بهره‌مند شوند، بهتر از هفتاد هزار عابد است» [تحف العقول، ص ۲۹۴]

- الجنّة محفوفة بالمکاره و الصّبر، فمن صبر علی المکاره فی الدّنیاء، دخل الجنّة، و جهنّم محفوفة باللذات و الشّهوات، فمن اعطی نفسه لذّتها و شهوتها دخل النّار

: «بهشت در میان ناگواریها و استقامت است، پس آن کسی که در برابر ناگواریها در دنیا استقامت کند، وارد بهشت می‌شود، و دوزخ در میان کام‌جویی‌ها و هوسبازی‌ها است، پس آن کسی که هرگونه هوس و لذّت دلخواهش را به خود رساند، وارد دوزخ می‌گردد»

[اصول کافی، ج ۲، ص ۸۹]

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۷

معصوم هشتم: [جعفر بن محمد، حضرت صادق ع]

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام صادق علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۸

نور هشتم:

امام ششم، جعفر بن محمد، حضرت صادق علیه السلام امام صادق علیه السلام در روز دوشنبه ۱۷ ماه ربیع الأول سال ۸۳ هجرت در همان زاد روز پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه دیده به جهان گشود، این روز، روز بسیار شریف و پربرکت است، و همواره صالحان خاندان محمد صلی الله علیه و آله از دیر زمان، حق آن را بزرگ می‌شمردند، و احترام آن را رعایت می‌کردند. روزه گرفتن در آن روز دارای فضیلت بزرگ و پاداش بسیار است، صدقه دادن در آن روز، به خصوص مستحب است، و همچنین زیارت حرم امامان و امامزادگان، و انجام کارهای نیک، و شاد کردن مؤمنان، از اعمال استجابی این روز است.

مقام مادر امام صادق علیه السلام

مادر امام صادق علیه السلام بانوی بسیار ارجمند و گرامی به نام فاطمه، معروف به «ام فروه» دختر قاسم بن محمد بن ابو بکر بود، و مادر ام فروه، اسماء دختر عبد الرحمن بن ابو بکر است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «مادرم از کسانی بود که ایمان داشت،

الأنوار البهیة، ص: ۲۲۹

پرهیزکار و نیکوکار بود، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

از عبد الأعلى روایت شده گفت: ام فروه را دیدم که پوششی بر او بود و به طور ناشناس، طواف کعبه می‌کرد، با دست چپ خود استلام حجر الأسود کرد (دست چپش را بر آن مالید)، مردی به او گفت: «ای کنیز خدا، از سنت حج، خطا کردی»، او در پاسخ گفت: «ما نیازی به دانش تو نداریم» (۱).

مؤلف گوید: ظاهراً آن مرد اعتراض کننده از فقهای اهل تسنن بود.

معروف بن خزبوذ (۲) امام صادق علیه السلام را با تعبیر «ابن المکرمة» (پسر بانوی بلند مقام) می‌خواند.

مسعودی [مورخ و محدث معروف] در کتاب اثبات الوصیه می‌نویسد: پدر ام فروه، «قاسم» از افراد مورد اطمینان اصحاب امام سجاد علیه السلام بود، و ام فروه از پرهیزکارترین زنان عصرش بود، و از امام سجاد علیه السلام روایاتی را نقل کرده، از جمله این است که امام سجاد علیه السلام به او فرمود: «ای ام فروه! من برای گنهکاران از شیعیانمان، در هر روز و شب صد بار دعا و طلب آمرزش از خدا می‌کنم، زیرا ما صبر می‌کنیم در اموری که آن را می‌دانیم، ولی آنها صبر می‌کنند در اموری که نمی‌دانند».

(۱) آنچه از روایات ظاهر می‌شود، این است که بانویی به نام «سعیده» که به فضل و عبادت شهرت داشت، کنیز «ام فروه» بوده است، و او همان است که امام صادق علیه السلام در شأن او چنین فرمود: «از درگاه خداوندی که تو را در دنیا به من شناسانید، می‌خواهم که در آخرت، تو را همسر من گرداند» مؤلف.

(۲) معروف بن خزبوذ، از اصحاب امام باقر علیه السلام بود، همواره با سجده‌های طولانی، همدم بود، او از کسانی است که علمای بزرگ صدر اول، بر تصدیق روایت آنها، اجماع کرده‌اند، و از افرادی است که در فقه، مورد اعتبار بوده، و جایگاه ارجمندی نزد فقهاء دارد، درباره شرح حال او به «رجال کبیر» مراجعه کنید. ناگفته نماند که وی، غیر از «معروف بن فیروز کرخی»، عارف مشهور

(متوفی سال ۲۰۰ هـ ق در بغداد) است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۰

امّ فروه خواهری معروف به «امّ حکیم» داشت که همسر اسحاق عریضی پسر عبد الله بن جعفر بن اُبی طالب بود. امّ حکیم دارای فرزندی به نام قاسم شد، او مردی بزرگوار و امیر یمن شد، و این قاسم، پدر داود بن قاسم، معروف به «ابو هاشم جعفری بغدادی» است که دانشمندی پرهیزکار و بلند مقام و موثق بود، که زمان امام رضا علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام را درک کرد، و از وکلای ناحیه مقدّسه حضرت مهدی (عج) بود، و در میان خاندان ابو طالب در ارجمندی نسب هیچ کس مانند او نبوده، زیرا او از جانب پدر و مادر به عبد الله بن جعفر بن اُبی طالب علیه السلام می‌رسید.

قاسم بن اسحاق در ماه جمادی الاولی سال ۲۶۱ هجرت از دنیا رفت، و قبرش (در بغداد) مشهور و زیارتگاه است، همان گونه که مسعودی، تصریح کرده است.

ابن عباس کتابی در اخبار «ابو هاشم جعفری» دارد که علامه طبرسی (ره) در کتاب اعلام الوری، از آن کتاب روایت نقل می‌کند.

نگاهی بر علم و فضل امام صادق علیه السلام

اشاره

سید مؤمن شبلنجی شافعی در کتاب «نور الأبصار»، در شرح حال امام صادق علیه السلام چنین می‌نویسد: «فضائل آن حضرت بسیار است به طوری که حسابگر از شمارش آن درمانده، و فهم علمای آگاه در انواع آن علوم حیران است، جماعتی از شخصیت‌های بزرگ و دانشمندان سترگ اهل تسنن، مانند: یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک بن انس، ثوری، ابن عیینه، ابو ایوب سجستانی و غیر از آنها از آن حضرت روایت می‌کنند.

ابو حاتم [یکی از معاریف اهل سنت] می‌گوید: «جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام مردی مورد وثوق است و در وثوق مثل او جای سؤال نیست».

ابن قتیبه در «کتاب ادب الکاتب» می‌نویسد: «کتاب جعفر را امام جعفر صادق

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۱

علیه السلام پسر محمّد باقر علیه السلام نوشت، در این کتاب، هر چیزی که نیاز به دانستن آن تا روز قیامت، هست نوشته شده، و ابو العلاء معری «۱» در اشعار خود، به همین کتاب جعفر امام صادق علیه السلام اشاره کرده و می‌گوید:

لقد عجبوا لآل البيت لِمَا تاهم علمهم فی جلد جعفر

و مرآة المنجم و هی صغری تریه کلّ عامرة و قفر: «مردم از خاندان رسالت تعجب کردند، آن هنگام که علم آنها در پوست جعفر (جعفر در لغت یعنی پوست بزغاله چهارماهه که شیر خوردنش پایان یافته) نزد ایشان آمد.

آینه منجم (اسطرلاب) با اینکه چیز کوچکی است، آسمان و زمین و مکانهای آباد و غیر آباد را به منجم نشان می‌دهد» [وقتی که از آینه کوچکی، آن همه کار برآید، بروز علوم از کتاب جعفر چه بعدی دارد؟].

در کتاب «فصول المهمّة» آمده: بعضی از دانشمندان نقل کرده‌اند: «کتاب جعفر» که در جهان غرب، فرزندان عبد المؤمن بن علی، از یکدیگر به ارث می‌برند، از گفتار امام صادق علیه السلام است، و محتوای این کتاب، اوج عظمت مقام علمی امام صادق علیه السلام را ثابت می‌کند».

شیخ مفید (ره) در ارشاد می‌نویسد: «حضرت صادق، جعفر بن محمد علیه السلام از میان برادران خود، جانشین پدرش امام باقر علیه السلام، و وصی آن حضرت بود که پس از او، زمام امور امامت را بدست گرفت، و در فضل و دانش، سرآمد همه برادران گشت، و از همه آنان نام‌آورتر، و در قدر و منزلت، بالاتر، و در میان شیعه و سنی، مقامش ارجمندتر بود، و مردم به قدری از علوم آن حضرت نقل کرده‌اند که

(۱) احمد بن عبد الله، از ادیبان و شاعران قرن پنجم، منسوب به معرّه شام است، که در سال ۴۴۹ ه ق در «معرّه النعمان» وفات کرد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۲

سخنانش توشه راه کاروانیان و مسافران، و نام نامیش در هر شهر و دیار زبانزد مردم گشته، و از هیچ‌یک از این خاندان علماء و دانشمندان، به آن اندازه که از آن حضرت، بهره بردند، از دیگران بهره‌گیری نکردند، زیرا اصحاب حدیث که نام روایت کنندگان موثق آن بزرگوار را جمع کرده‌اند، با اختلاف در عقیده و گفتار، به «چهار هزار نفر» می‌رسند. و دلیل‌های روشن درباره امامت آن بزرگوار، به اندازه‌ای است که دلها را حیران کرده، و زبان دشمن را از خورده‌گیری گنگ و لال نموده است.

روایت شده: آن حضرت برای عموم مردم از اهل تسنن و شیعه، می‌نشست، و مردم از نقاط دور و نزدیک به محضرش می‌آمدند و از حلال و حرام، و تأویل (معانی بلند) قرآن و فصل الخطاب [گفتاری که مشخص کننده حق از باطل باشد] سؤال می‌کردند، و هیچ‌یک از آنها از محضر آن حضرت بیرون نمی‌آمد، مگر اینکه به پاسخ آن حضرت، راضی و خشنود بود. کوتاه سخن آنکه: «علمی که از آن حضرت نقل شده، از هیچ‌کس نقل نشده است».

از بعضی از علمای برجسته اهل تسنن، شنیده شده که: از شاگردان و خدمتگزاران و پیروان و دانش‌آموزان مکتب آن حضرت بوده‌اند، مانند ابو حنیفه «۱» و محمد بن حسن، و همچنین ابو یزید طیفور «۲» سقاء، که خدمتگزار آن حضرت بوده و به خانه او آبرسانی نموده است «۳» و همچنین ابراهیم بن ادهم و

(۱) ابو حنیفه: نعمان بن ثابت کوفی، رهبر یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت (حنفی‌ها) است، او دارای رأی و قیاس است، و در مورد او مدح و ذم بسیار شده است که درباره هیچ‌کس چنین نشده است.

او در سال ۱۵۰ ه ق از دنیا رفت، قبرش در بغداد است، برای شرح حال او به کتاب تاریخ بغداد و غیر آن مراجعه شود.

(۲) طیفور بن عیسی بسطامی صوفی از پارسایان معروف است، به گفته بعضی او آبرسان خانه امام صادق علیه السلام بود، ولی این قول مردود است، زیرا امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸ ه ق، و او در سال ۲۶۱ ه ق از دنیا رفت، بنابراین ۱۱۳ سال بین آنها فاصله بوده است، با اینکه عمر ابا یزید را بیشتر از هشتاد سال نوشته‌اند (مؤلف).

(۳) در پاورقی قبل، گفته شد که این مطلب، با توجه به سال وفات آنها سازگار نیست.

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۳

مالک بن دینار «۱» از غلامان آن بزرگوار بوده‌اند.

روایت شده: امام صادق علیه السلام فرمود: «من به هفتاد وجه سخن می‌گویم، و می‌توانم با هر یک از آن هفتاد وجه، (بر مخالف) پیروز گردم».

روزی سفیان ثوری [یکی از پارسایان و معاریف اهل تسنن] نزد آن حضرت آمد، سخنی از آن حضرت شنید که شگفت زده شد، و

آن را پسندید، عرض کرد:

«ای پسر رسول خدا! سوگند به خدا، این سخن «گوهر» است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «بلکه بهتر از گوهر است، زیرا گوهر سنگی بیش نیست»

پاسخ به سؤالات سفیان ثوری

نیز سفیان ثوری نقل می‌کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «ای پسر رسول خدا! چرا وقوف در عرفات (در مراسم حج) در پشت حرم قرار گرفته است، و در سرزمین مشعر نیست؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: کعبه، خانه خدا است، و حرم حجاب (حریم) کعبه است، و وقوف در عرفات، در حرم است، وقتی که مردم قصد خانه خدا می‌کنند، در کنار در توقف کرده و به تضرع و گریه و ناله می‌پردازند، وقتی خداوند به آنها اجازه ورود داد، آنها را به در دوّم که همان مزدلفه (مشعر) باشد نزدیک می‌نماید، وقتی که به تضرع بسیار و کوشش فراوان و طولانی آنها می‌نگرد، آنها را مشمول رحمت و لطف خود قرار داده، به آنها فرمان می‌دهد که قربانی خود را نزدیک بیاورند، هنگامی که آنها چنین کردند و بقیّه اعمال حج را (از تقصیر و تراشیدن مو و ...) انجام دادند از گناهان پاک گشتند، خداوند آنها را به زیارت خانه‌اش امر می‌کند.»

(۱) ابراهیم بن ادهم و مالک بن دینار، از پارسایان بزرگ بودند، درباره آنها کراماتی ذکر شده، در این باره به «تذکره شیخ عطار» مراجعه کنید (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۴

سفیان پرسید: چرا روزه گرفتن در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) مکروه است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «زیرا مردم در مهمانی خدا به سر می‌برند، و روزه گرفتن برای مهمانی، بهتر نیست.»

سفیان گفت: فدایت گردم چرا مردم دامن پرده‌های کعبه را می‌گیرند، با اینکه آن پرده‌ها، پارچه‌های کهنه‌ای است که سودی نمی‌بخشد؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: این کار، مثل آن است که مردی در مورد مرد دیگر گناهی مرتکب شده (مثلاً حق او را ضایع کرده)، به او می‌چسبد و به گرد او می‌گردد به امید اینکه آن مرد، گناه او را ببخشد.

پاسخ امام صادق علیه السلام به چهل سؤال ابو حنیفه

ابن شهر آشوب از مسند ابو حنیفه، روایت می‌کند که حسن بن زیاد گفت: از ابو حنیفه (رهبر مذهب حنفی) سؤال شد: «فقیه‌ترین کسی که تاکنون دیده‌ای کیست؟»

ابو حنیفه در پاسخ گفت: «فقیه‌ترین مردم، جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) است، هنگامی که منصور دوانیقی (دوّمین خلیفه عباسی) آن حضرت را نزد خود برده بود، منصور برای من چنین پیام فرستاد:

«ای ابو حنیفه! مردم فریفته جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) شده‌اند، مسائل سختی را آماده کن تا از او بپرسی (و او در پاسخ در مانده شده و از مقامش کاهش شود). من چهل مسأله را آماده کردم، سپس منصور که در آن هنگام در شهر حیره (بین بصره و کوفه) بود، مرا به حضور طلبید، به حضورش رفتم، دیدم امام صادق علیه السلام در جانب راست منصور نشسته است، وقتی که چشمم به امام صادق علیه السلام افتاد، آنچنان شکوه او بر دلم چیره شد که از منصور، چنین شکوهی بر من وارد نگردید. به منصور

سلام کردم، اشاره به نشستن کرد، نشستم،

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۵

سپس به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: «ای ابا عبد الله! این ابو حنیفه است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، او را می‌شناسم».

آنگاه منصور به من رو کرد و گفت: «ای ابو حنیفه! سؤالهای خود را مطرح کن».

من سؤالهای خودم را یک به یک از امام صادق علیه السلام پرسیدم، و او جواب مرا می‌داد، و می‌فرمود: در این مسأله، شما چنین می‌گوئید، اهل مدینه چنان می‌گویند، بعضی از جوابهای آن حضرت، با نظریه ما موافق بود، و بعضی با نظریه اهل مدینه موافق بود، و بعضی با هر دو مخالف بود، تا اینکه همه چهل مسأله خود را از آن حضرت پرسیدم، و او به همه آنها به طور کامل پاسخ داد» سپس ابو حنیفه گفت:

أليس أن أعلم الناس، أعلمهم باختلاف الناس

: «آیا آگاهترین و دانشمندترین انسانها، آن کسی نیست که به نظریات مختلف مردم، آگاهتر باشد».

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۶

پاره‌ای از گفتار دلنشین امام صادق علیه السلام

الف: امام صادق علیه السلام به حرمان بن أعین فرمود:

يا حرمان! انظر الى من هو دونك، و لا تنظر الى من هو فوقك في المقدره ...

: «ای حرمان! هنگام توانگری و نیرومندی به زیر دستان بنگر نه به بالا-دستان، زیرا اگر چنین باشی، می‌توانی به قسمت و روزی تقدیر شده‌ات، قانع تر باشی، و بهتر می‌توانی صلاحیت آن را یابی که پروردگارت روزی زیادتر به تو ارزانی دارد، و بدان که عمل اندک از روی یقین در پیشگاه خدا، بهتر از عمل بسیاری است که از روی یقین نباشد، و بدان که هیچ گونه پرهیزکاری، بهتر از دوری از کارهایی که خدا حرام کرده نیست، و همچنین دوری از آزار به مؤمنان و غیبت کردن آنها. و هیچ زندگی گواراتر از خوش اخلاقی نیست، و هیچ مالی سودمندتر از آن نیست که به ثروت اندک کفایت‌کننده، قانع باشی، و هیچ جهلی زیانبخش‌تر از عجب و خودبینی نیست».

ب: سفارش به عزلت و گوشه‌گیری در بعضی از موارد

از سخنان امام صادق علیه السلام است: الأنوار البهیة ۲۳۶ ب: سفارش به عزلت و گوشه‌گیری در بعضی از موارد ص: ۲۳۶ قدرت علی ان لا- تخرج من بیتک فاعل، فانّ علیک فی خروجک ان لا تغتاب، و لا تکذب و لا تحسد و لا ترائی و لا تتصنع و لا تداهن ...

: «اگر بتوانی که از خانه بیرون نروی، بیرون نرو، زیرا وقتی که از خانه بیرون رفتی، بر تو لازم است که: غیبت نکنی، دروغ نگوئی، حسد نورزی، ریا و

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۷

تظاهر نمائی، و ملاحظه کاری (در آنجا که نباید ملاحظه کرد) نکنی» [و حفظ این امور در بین مردم، مشکل است].

سپس فرمود: آری، صومعه و عبادتگاه مؤمن، خانه‌اش می‌باشد، او چشم خود را در خانه‌اش از نامحرم، می‌بندد، و زبان و نفس و

دامن خود را از حرام کنترل و حفظ می‌کند».

مؤلف گوید: امام صادق علیه السلام در این گفتار به عزلت و کناره‌گیری از مردم (و از اجتماع آلوده) و انس و الفت به خداوند متعال، تأکید و تحریص فرموده است «۱». شاعر در این مورد می‌گوید:

رغیف خبز یابس تأکله فی زاویه و کفّ ماء بارد تشربه فی ساقیه
و عرفه ضیقهُ نفسک فیها خالیه او مسجد بمعزل عن الوری فی ناحیه
تتلو به صحیفه مستدثرا بیادیه خیر من التیجان فی قصر و دار عالیه

یا حسنهما موعظه فاین اذن واعیه : «اگر گرده نان خشکی را در گوشه‌ای بخوری، و کفی از آب خنک را در نهر آب بیاشامی و کلبه تنگی که جانب در آن قالب تهی کند، یا مسجدی که در گوشه‌ای دور از مردم قرار گرفته باشد و در آن صحیفه‌ای بخوانی که به بیابان پیچیده شده است، بهتر از تاج سلطنتی در میان کاخ و خانه بسیار عالی است براستی چقدر این اندرز نیک و زیبایی است، پس کجا است گوش فراگیر و شنوا!».

(۱) اسلام دین اجتماعی و تعاون و همکاری است، ولی در موارد استثنائی، انسانها را به گوشه‌گیری دعوت می‌کند، در مواردی که انسان اگر در اجتماع باشد، نمی‌تواند دین و ارزشهای اسلامی را حفظ نماید، و منافع عزلت برای او بهتر است، بنابراین، این مسأله در موارد مختلف و شرائط گوناگون، تفاوت دارد، نه می‌توان گفت که عزلت در همه جا نیک است، و نه می‌توان گفت که در همه جا بد است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۸

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

ای چو گلت جیب به چنگ خسان دامن صحبت بکش از ناکسان
گرچه ز آغاز گشادت دهند عاقبت الامر به بادت دهند
گر بود اندر بن غاریت جای حلقه مارت شده زنجیر پای
به که به هر حلقه نهی پای خویش محفل هر سفله کنی جای خویش
ور شده‌ای در کمر کوه و سنگ کرده میان منطقه دم پلنگ
به که دورنگان منافق سیرپیش تو بندند به خدمت کمر
اول فطرت که پدید آمدی از همه کس فرد و وحید آمدی
عاقبت کار کز اینجا روی از همه شک نیست که تنها روی
این همه بند و گره از بهر کیست؟ وین همه آمیزش و پیوند چیست؟

پای وفا در ره غولان مدار روی به بیغوله تنهائی آر

ور نه بود از دل سودائیت طاقت بیغوله تنهائیت

خیز قدم نه به ره رفتگان رو سوی آرامگه خفتگان

یاد کن از عهد فراموششان نکته شنو از لب خاموششان

پر شده‌شان بین ز غبار استخوان کحل بصیرت کن از آن سرمه دان

منزلشان بین به ته سنگ تنگ کوف سر افعی غفلت، به سنگ ج: امام صادق علیه السلام به فضیل بن عثمان فرمود:

اوصیک بتقوی الله، و صدق الحدیث، و اداء الأمانة، و حسن الصحابة لمن صحبتک ...

: «سفارش می‌کنم تو را به این امور:

۱- تقوای الهی را رعایت کن

۲- راستگو باش

۳- امانت دار باش

۴- با همشینیان خود، همدم نیکی باش

الأنوار البهیة، ص: ۲۳۹

۵- قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، بر تو باد به دعا کردن، و در دعا در این دو وقت کوشا باش».

د: در مورد چیزی که از خداوند خواسته‌ای، از دیگران خودداری مکن، و نگو این چیزی است که خدا به من نداده است (من به کسی نمی‌دهم).

ه: دعا کن که خداوند آنچه را بخواهد، انجام دهد.

و: شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: «کار خود را بر چه چیز استوار نموده‌ای؟»، در پاسخ فرمود: بر چهار چیز:

۱- دانستم که عمل مرا غیر از من انجام نمی‌دهد، لذا در عمل کوشش نمودم.

۲- دانستم که خداوند بر کارهای من آگاه است، لذا حیا کردم.

۳- دانستم که روزی مرا غیر از من نمی‌خورد، لذا آرامش یافتم.

۴- دانستم که آخر کار من، مرگ است، لذا برای آن، آماده شدم.

اندرزهای امام صادق علیه السلام به عبد الله بن جنذب

یا بن جنذب! اقل التوم باللیل، و الکلام بالنهار ...

: «ای پسر جنذب! خواب شب و گفتار روز را کم کن، که در پیکر انسان، عضوی ناسپاستر از چشم و زبان نیست. مادر حضرت سلیمان به او گفت: پسر جان از خواب (بیش از ضرورت) بپرهیز که در آن روزی (قیامت) که همه مردم به اعمالشان نیازمندند، فقیر و محتاج خواهی شد».

ای پسر جنذب! به آنچه که خداوند برای تو تقسیم و مقدر فرموده، قناعت کن، و جز به آنچه که در تصرف تو است، نگاه (طمعکارانه) به چیز دیگر نکن، و آنچه را که به آن نمی‌رسی، آرزو مکن، زیرا آن کس که قناعت کرد، سیر شد، و کسی که قناعت نکرد، سیر نشد، بهره خودت از آخرت را برگیر، و در هنگام بی‌نیازی، سرکش و هوسباز نباش، و هنگام فقر، بی‌تابی نکن، ترش‌رو و درشت سخن مباش

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۰

تا مردم نزدیک شدن به تو را نپسندند، و ناتوان نباش تا در نزد آنکه تو را می‌شناسد، کوچک شوی، با زبردست، نزاع و ستیز نکن، و زیر دست را مسخره نکن، با صاحب حق، کشمکش نکن، و از ابلهان اطاعت منما، و خوار نباش تا به زیر دست هر کسی بیفتی، و بر کفایت هیچ کس، تکیه نکن، و در برابر هر کاری توقف و احتیاط کن، تا راه خروج و رهائی از آن را - پیش از آنکه در آن بیفتی و پشیمان گردی - بشناسی».

مؤلف گوید: اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: «قبل از انجام کاری، توقف کن تا راه خروج آن را بشناسی ...» یعنی دوران‌دیش باش و عاقبت و نتیجه کاری را که می‌خواهی انجام دهی، تدبیر و بررسی کن، چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده: به شخصی که از آن حضرت درخواست اندرز کرده بود فرمود:

اوصیک اذا انت همت بامر فتدبر عاقبته، فان یک رشدًا فامضه، و ان یک غیا فانتہ منه : «تو را سفارش می‌کنم که هرگاه تصمیم به کاری گرفتی، عاقبت آن را بررسی کن، اگر عاقبتش نیک و شایسته بود، آن را انجام بده و گرنه آن را ترک کن».

حکیم نظامی، در این باره گوید:

در سر کاری که در آئی نخست‌رخنه بیرون شدنت کن درست

تا نکنی جای قدم استوارپای منه در طلب هیچ کار در کتاب ربیع الأبرار نقل شده: یک نفر یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤالی کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی درنگ نمود و سپس پاسخ او را داد.

یهودی پرسید: «با اینکه پاسخ مسأله را می‌دانستی، چرا درنگ کردی؟».

آن حضرت در پاسخ فرمود:

توقیرا للحکمۀ

: «برای تعظیم و احترام به مقام حکمت و دانش».

مکن در مهمی که داری شتابز راه تائی عنان بر متاب

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۱ که اندر تائی زیان کس ندیدز تعجیل بسیار، خجلت کشید امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود:

تدخل يدك في فم الثنين الى المرفق، خير لك من طلب الحوائج الي من لم یکن له فکان

: «هرگاه دستت را تا آرنج در دهان اژدها کنی، برای تو بهتر از درخواست نیاز به نو کیسه است که مالی نداشت و تازه مال دار شد».

نماز درست از دیدگاه امام صادق علیه السلام

در کتاب کنز الفوائد نقل شده: در حدیث آمده: منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) روز جمعه در حالی که دست امام صادق علیه السلام را گرفته بود، از خانه خارج شد. شخصی به نام رزام که غلام آزادشده خالد بن عبد الله بود، گفت:

«این مرد (امام صادق) کیست که امیر مؤمنان منصور با آن مقام دست بر دست او نهاده است؟»

به او گفته شد: «این مرد؛ جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است».

رزام گفت: «سوگند به خدا، او را نمی‌شناختم، اکنون که شناختم، دوست داشتم که منصور، صورت خود را زیر پای او قرار دهد».

سپس رزام برخاست و در برابر منصور ایستاد و گفت: «ای امیر مؤمنان! سؤالی دارم».

منصور گفت: «از این آقا (امام صادق «ع» پرس».

رزام به امام رو کرد و گفت: «نماز و حدود نماز را برایم بیان فرما!».

امام صادق: «نماز دارای چهار هزار حد است، تو نمی‌دانی همه آن حدود را فراگیری».

رزام: «در مورد آنچه که ترکش در نماز جایز نیست، و آنچه که نماز بدون آن کامل نیست به من خبر بده».

امام صادق: «نماز تمام و کامل نمی‌شود مگر از کسی که طهارت کامل دارد، و

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۲

به حد بلوغ رسیده، و مفسد و روگردان از حق نباشد، خدا را بشناسد، و در پیشگاه او بایستد و خشوع کند، و آرامش یابد و حالتی بین امیدواری و خوف از خدا، داشته باشد، و همچنین در حالی بین صبر و بی‌تابی باشد، نه چنان شکیبیا باشد که گوئی رحمت‌های الهی برای او است و نه چنان بی‌تاب باشد که گوئی عذابها برای او می‌باشد در نماز متاع خود را بذل نموده (خود را در اختیار خدا

بگذارد) و هدف خود را (که پرستش مخلصانه خدا است) در برابر چشمش مجسم نماید که گوئی در راه خدا جان می‌دهد، کمال خشوع و ناچیزی خود در برابر خدا را اظهار نماید، به گونه‌ای که خضوع او بیانگر آن باشد که هیچ‌گونه دل‌بستگی به دیگران ندارد، و تنها دل به خدا بسته و چشم به عطای الهی دوخته، و از همه جا بریده و به سوی خدا، دل داده است، وقتی که چنین نمازی خواند، نمازی را که به آن موظف است خوانده، و این همان نمازی است که انسان را از زشتیها و گناهان بازمی‌دارد.

وقتی که سخن به اینجا رسید، منصور دوانیقی به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: «ای ابا عبد الله! ما همواره از دریای فضل تو، کفی از آب برمی‌گیریم، و به تو نزدیک می‌شویم، تو نابینا را بینا می‌کنی، تاریکی‌ها در پرتو نور تو روشن گردد، و ما در اقیانوس علم تو شناور می‌باشیم و از آن بهره می‌گیریم».

نگاهی به شیوه زندگی امام صادق علیه السلام

اشاره

شیخ صدوق (ره) از مالک بن انس (رئیس مذهب مالکی) یکی از فقهای مدینه نقل می‌کند که گفت: من همواره به محضر امام صادق علیه السلام می‌رفتم، آن حضرت متکائی پیش من می‌گذاشت، و مرا احترام کرده و می‌فرمود: «ای مالک، تو را دوست دارم»، من از سخن امام خوش حال می‌شدم و خدای را سپاسگزاری می‌کردم، آن حضرت هیچ‌گاه از یکی از این سه خصلت خالی نبود؛ یا روزه‌دار بود، یا نماز می‌خواند و یا به ذکر خدا اشتغال داشت.

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۳

آن حضرت از عابدان بزرگ، و زاهدان سترگ و از کسانی بود که قلبش سرشار از خوف خدا بود، بسیار سخن می‌گفت، خوش مجلس بود، و وجودش، برکت و منافع بسیار برای مردم داشت. هنگامی که می‌فرمود: قال رسول الله (رسول خدا فرمود) [به احترام نام مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله] گاهی رنگش سبز می‌شد، زمانی رنگش زرد می‌شد، و به گونه‌ای دگرگون می‌گردید که حتی کسانی که او را می‌شناختند، به نظر آنها ناآشنا می‌آمد.

شدت خشوع خوف امام صادق علیه السلام در پیشگاه خدا

انس بن مالک می‌گوید: یک سال همراه آن حضرت به سفر حج رفتم، وقتی که شترش هنگام احرام ایستاد، آنچنان حالت معنوی پیدا کرد که وقتی خواست لئیک» بگوید، صدا در حلقش بریده شد، و آنچنان منقلب گردید که نزدیک بود از پشت مرکب به زمین بیفتد.

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! بگو «لئیک»، که لازم است بگوئی»، در پاسخ فرمود: ای پسر ابو عامر!

کیف اجسر ان اقول: لئیک اللهم لئیک، و اخی ان یقول عزّ و جلّ: لا لئیک و لا سعدیک

: «چگونه جسارت کنم که بگویم: لئیک اللهم لئیک (آدمم به سوی تو ای خدا، فرمان و پیام تو را پذیرفتم ای خدا)، از آن ترس دارم که خداوند در پاسخ من بفرماید: لا لئیک و لا سعدیک: «تو را نمی‌پذیریم و تو در درگاه ما، راه نداری».

اعتراف دشمن به عظمت مقام امام صادق علیه السلام

در کتاب توحید مفضل نقل شده: هنگامی که مفضل بن عمر (یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام) با «ابن ابی العوجاء» [یکی از منکران خدا] روبرو می‌شد، و بعضی از مطالب کفرآمیز را از او می‌شنید، نمی‌توانست خشم خود را کنترل کند، بر

سر او فریاد می کشید و می گفت: «ای دشمن خدا! دین

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۴

خدا را انکار کردی، و منکر خدا شدی ... و سخنانی از این قبیل».

ابن ابی العوجاء به مفضل می گفت: «ای مرد! اگر تو به علم کلام آشنا هستی، با تو بحث می کنیم، اگر در مباحثه پیروز شدی، از تو پیروی می کنیم، و اگر به علم کلام آشنا نیستی، حق بحث با ما نداری، و اگر از اصحاب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام هستی، آن حضرت این گونه با ما برخورد نمی کرد، و یا همانند دلیل های تو با ما ستیز نمی کرد، او گفتار ما را پیش از تو شنید، هیچ گاه به ما ناسزا نگفت، و در پاسخ به ما، از مرز انصاف خارج نشد؛

أنه للحلیم الرزین، العاقل الرصین، لا یعتریه خرق، و لا طیش و لا نرق ...

: «او انسانی خوددار و با وقار است، اندیشمند استوار می باشد، تندی ها و سستی رأی و سبکی های ما، او را خسته و پریشان نمی کرد، او حرف های ما را می شنید، و دلائل ما را خوب گوش می کرد، به طوری که ما خیال می کردیم که او را محکوم کرده ایم، بعد که نوبت او می شد، با کمال متانت، یکی یکی استدلال های ما را بررسی کرده و با گفتاری اندک، رد می کرد، به گونه ای که هر گونه بهانه در بحث را به روی ما می بست، اگر تو از اصحاب و شاگردان او هستی، همانند او با ما گفتگو و برخورد کن».

یک نمونه از نهی از منکر امام صادق علیه السلام

سبط ابن جوزی در کتاب «تذکره» می نویسد: یکی از نمونه های شیوه اخلاقی امام صادق علیه السلام، ماجرائی است که زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» از شقرانی، فرزند آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند، که او گفت: منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) به مردم جایزه و انعام می داد [جمعیت ازدحام کرده بودند]، من کسی را نداشتم که واسطه گردد و جایزه ام را بگیرد. کنار خانه منصور، حیران ایستاده بودم، ناگاه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به آنجا آمد، من حاجتم را به آن حضرت گفتم، او نزد منصور رفت و جایزه ام را گرفت و به من داد و آنگاه به من فرمود:

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۵

یا شقرانی انّ الحسن من کلّ احد حسن و أنّه منک احسن لمکانک منّا، و انّ القبیح من کلّ احد قبیح و أنّه منک أقیح، لمکانک منّا : «ای شقرانی! نیکی از هر شخص، نیک است، ولی از تو که به ما نسبت داری نیک تر است، و زشتی از هر کسی زشت است، ولی از تو زشت تر است».

از این رو امام صادق علیه السلام به شقرانی چنین فرمود، زیرا او شراب می خورد.

همین (برخورد و نهی از منکر) امام صادق علیه السلام به شقرانی، نمونه ای از اخلاق نیک آن حضرت است، که با او برخورد گرم و برادرانه کرد، و حاجت او را روا نمود، با اینکه به حال او آگاه بود و سپس با کنایه او را موعظه فرمود، چنین روشی از اخلاق پیامبران است.

اخلاقیات دیگر امام صادق علیه السلام

روایت شده: امام صادق علیه السلام، سرکه و زیتون می خورد، و پیراهنی زبر و خشن در زیر لباس های خود می پوشید، و روی آن جبه (روپوش سراسری) پشمی می پوشید، و روی همه، پیراهنی درشت به تن می کرد.

روزی یکی از اصحاب به حضور آن حضرت رسید، دید پیراهن آن حضرت، در ناحیه گردن، وصله دارد، و همچنان به آن وصله می نگریست. امام صادق علیه السلام به او فرمود: «چرا به من می نگری؟».

او عرض کرد: «به وصله‌ای که در گریبان پیراهن شما است می‌نگرم» [مناسب نیست که پیراهن شما وصله‌دار باشد!].
امام صادق علیه السلام ورقه نوشته شده یا کتابی که در کنارش بود، به او نشان داد و فرمود: «این را بردار و بخوان».
او آن را برداشت، دید در آن نوشته شده:

لا ایمان لمن لا حیاء له، و لا مال لمن لا تقدیر له، و لا جدید لمن لا خلق له

: «آن کس که حیا ندارد، ایمان ندارد، آن کس که اندازه‌گیری در مخارج زندگی

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۶

ندارد، مال و ثروت ندارد، و آن کس که نو ندارد، کهنه ندارد» [به این ترتیب امام به او فهماند، که اندازه‌گیری در معاش زندگی و دوری از زیاده‌روی و اسراف، موجب می‌شود که انسان هم ثروتی برای خود بیندوزد، و هم لباس نو بپوشد، بنابراین استفاده از لباس وصله‌دار، عیب نیست].

آن حضرت محاسن خود را با حنا، رنگ می‌کرد، به حدی که کاملاً قرمز می‌شد، و موی سیل خود را از ته می‌تراشید.

روزی آن بزرگوار وارد حمام شد، صاحب حمام گفت: حمام را به خاطر شما خلوت کنم.

آن حضرت فرمود: «نه، نیازی به این کار نیست، کار مؤمن آسانتر و سبکتر از این است».

آن حضرت شکر صدقه می‌داد، زیرا آن را بیشتر از خوراکی‌های دیگر دوست داشت.

روزی غذای داغی نزد آن حضرت آوردند، به یاد آتش دوزخ افتاد و چند بار فرمود:

نستجیر بالله من النار، نعوذ بالله من النار، نحن لا نقوی علی هذا فکیف النار: «پناه می‌بریم به خدا از آتش دوزخ، پناه می‌بریم به خدا از آتش، ما تاب داغی این غذا را نداریم، پس چگونه تاب داغی آتش دوزخ را داشته باشیم».

آن بزرگوار، این سخن را همچنان گفت، تا غذا کمی سرد شد، آنگاه دست در کاسه غذا فرو برد.

آن حضرت را دیدند که پیراهنی شبیه کرباس پوشیده بود، و بر اثر تنگی گویا آن را بر بدنش دوخته بودند، و در دستش بیل بود و

با آن، راه آب را باز می‌کرد، و می‌فرمود: «دوست دارم که انسان در راه تحصیل معاش زندگی از حرارت تابش

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۷

خورشید رنج کشد و عرق بریزد.

آن حضرت دستور می‌داد که مزد کارگر را قبل از خشک شدن عرقش، به او بپردازند.

اثربخیزی امام صادق علیه السلام از قرآن، در نماز

روایت شده: آن حضرت در نماز، آیات قرآن را تلاوت می‌کرد، ناگاه بی‌هوش شد، وقتی که به هوش آمد، علت آن را از او پرسیدند، در پاسخ فرمود:

ما زلت اکرر آیات القرآن حتی بلغت الی حال کأنتی سمعتها مشافهة ممّن انزلها

: «پیوسته آیات قرآن را تکرار کردم، تا اینکه به حالتی رسیدم که گوئی آن آیات را از زبان خداوند نازل کننده آیات شنیدم».

روایت شده: آن بزرگوار، اشعار ابو ذر را به عنوان شاهد اندرز خود می‌خواند، و آن اشعار چنین است:

انت فی غفلة و قلبک ساه نفد العمر و الذنوب کما هی

جمه حصلت علیک جمیعافی کتاب و انت عن ذاک ساهی

لم تبادر بتوبه منک حتی صرت شیخا و عظمک الیوم واهی

عجبا منک کیف تضحک جهلا و خطایاک قد بدت لالهی

فتفكر فی نفسک الیوم جهداوسل عن نفسک الکرى یا مناهى : «تو در غفلت هستی و قلبت سرگرم، عمر به پایان رسید و گناهان همچنان باقی است انبوه گناهان، علیه تو، در نامه عملت انباشته شده، ولی تو از آن غافل هستی. و برای توبه شتاب نمی کنی، تا اینکه پیر شده‌ای و استخوانهایت امروز، سست و پوک شده‌اند. عجب! از کار تو، که چگونه از روی جهل، می خندی و شادی می کنی، با اینکه خطاهای تو برای خدا آشکار است. بنابراین، امروز با کمال جدیت درباره خود بیندیش، و از خود التماس عبادت و شب‌زنده‌داری کن، ای صاحب اندیشه!». الأنوار البهیة، ص: ۲۴۸

برخوردهای خشن منصور با امام صادق علیه السلام

۱- احضار شبانه امام صادق علیه السلام

روایت شده: شبی منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) به خواب نرفت، دربان خود «ربیع» را طلبید، و به او فرمان داد، هم اکنون نزد جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) برو و او را به اینجا بیاور. ربیع می گوید: به در خانه آن حضرت رفتم، او را تنها در خانه‌اش یافتم، بدون اجازه، وارد خانه‌اش شدم، دیدم گونه‌های آن حضرت، خاک آلود است، دستهایش را به حال دعا و تضرع بلند کرده، و اثر خاک در چهره و رخسارش (بر اثر سجده) دیده می‌شود.

۲- آتش زدن خانه امام صادق علیه السلام

شیخ کلینی (ره) از مفضل بن عمر (یکی از شاگردان برجسته امام صادق علیه السلام) نقل می‌کند: منصور دوانیقی به حسن بن زید که فرماندار او در مکه و مدینه بود، فرمان داد تا خانه امام صادق علیه السلام را به آتش بکشاند. او این مأموریت را انجام داد، خانه آن حضرت آتش گرفت، به طوری که در خانه و دالان خانه، از آتش، شعله‌ور گردید، آن حضرت روی آتش راه می‌رفت و می‌فرمود:

الأنوار البهیة، ص: ۲۴۹

انا ابن عراق الثری انا ابن ابراهیم خلیل الله

: «من فرزند ریشه‌های خیر زمین هستم (یعنی پسر اسماعیل هستم که فرزندان او در نقاط مختلف زمین ریشه دوانده و پراکنده شده‌اند) من فرزند ابراهیم خلیل خدا علیه السلام می‌باشم» [کنایه از اینکه نمرود، ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت، و آتش برای او سرد شد، ای خدا، آتش را برایم سرد گردان، و دشمن مرا مانند نمرود خوار کن].

۳- احضار امام صادق علیه السلام از مدینه به عراق

روایت شده: از امام صادق علیه السلام نزد منصور، سخن چینی و بدگوئی کردند، به اینکه: او غلام خود «معلی بن خنیس» را نزد شیعیانش برای جمع‌آوری اموال فرستاده است، و با همان اموال، محمد بن عبد الله [بن حسن مثنی، معروف به نفس زکیه را برای قیام بر ضد تو] برانگیخته است.

منصور از این گزارش، به قدری عصبانی شد که دستش را می‌گزید و از شدت خشم می‌خواست کف دستش را بخورد، همان دم نامه‌ای برای عمویش داود، که در آن وقت امیر مدینه بود فرستاد، و در آن نامه تأکید کرد که جعفر بن محمد (امام صادق علیه

السلام) را (از مدینه به عراق) نزد او بیاورد، و ماندن در مدینه را به امام اجازه ندهد.

وقتی که داود، نامه منصور را دریافت کرد، به امام صادق علیه السلام گفت:

«باید فردا به سوی منصور حرکت کنی، و هیچ مهلت تأخیر نیست».

صفوان جمّال (شتردار و ساربان) می گوید: من در آن وقت در مدینه بودم، امام صادق علیه السلام مرا طلبید، به حضورش رفتم، به من فرمود: «فردا شتر سواری ما را آماده کن، زیرا به خواست خدا فردا به سوی عراق حرکت می کنیم».

سپس آن حضرت برخاست و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، من در حضورش بودم، و چند رکعت نماز در آنجا خواند، و بعد از نماز دستهایش را به سوی آسمان بلند کرد و دعا نمود، من از آن حضرت درخواست کردم که آن دعا را

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۰

تکرار کند، آن حضرت، تکرار کرد، من آن دعا را نوشتم.

هنگامی که صبح شد، من شتر را آماده کردم و آن بزرگوار به سوی عراق حرکت کرد تا به شهری که منصور دوانیقی در آنجا بود، رسید و به در خانه او رفت و اجازه طلبید، اجازه داده شد، نزد منصور رفت، منصور از امام احترام کرد و او را در نزدیک خود نشانید و سپس مطالبی را که به او گزارش شده بود، به امام صادق علیه السلام عرض کرد.

مطابق روایت شیخ کلینی (ره)، صفوان جمّال می گوید: من برای دوّمین بار، امام صادق علیه السلام را از مدینه به کوفه روانه نمودم، منصور در آن وقت در کوفه بود، هنگامی که امام صادق علیه السلام به هاشمیّه، محل سکونت منصور، رسید، پایش را از رکاب بیرون آورد و پیاده شد و استر نیرومندی را طلبید، و لباسهای سفید پوشید، هنگامی که نزد منصور وارد شد، منصور به او گفت: «خود را به پیامبران، تشبیه نموده‌ای».

امام صادق: «چگونه مرا از فرزندان پیامبران، دور می کنی؟».

منصور: تصمیم داشتم افرادی را به مدینه بفرستم تا نخلستانهای مدینه را قلع و قمع کند، و اهل آن را اسیر نماید.

امام صادق: برای چه؟ ای رئیس مؤمنان!

منصور: به من خبر رسیده که غلام تو «معلی بن خنیس»، مردم را به سوی امامت تو فرا می خواند، و اموال را جمع کرده و به سوی تو می آورد.

امام صادق: سوگند به خدا چنین نیست که خبر داده‌اند.

منصور: به این مقدار از سوگند تو قانع نمی شوم، مگر اینکه: به طلاق، و آزاد کردن بردگان و قربانی و ... سوگند یاد کنی.

امام صادق: آیا به من امر می کنی که به اموری غیر از خدا (یعنی به سوگندهای زمان جاهلیت) سوگند یاد کنم، همانا آن کس که از سوگند به خدا راضی نشود، در نزد خدا ارزشی ندارد.

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۱

منصور: آیا برای من اظهار علم و آگاهی می کنی؟

امام صادق: چگونه مرا از علم و دانائی، دور می دانی، با اینکه من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

منصور: من بین تو و بین آن کس که گزارش داده، جمع می کنم تا امر ثابت گردد.

امام صادق: این کار را انجام بده.

منصور، گزارش کننده سخن چین را طلبید، او آمد، امام صادق علیه السلام به او فرمود: درباره من چه گفته‌ای؟ او گفت:

نعم و الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة الرحمن الرحیم لقد فعلت

: «آری، سوگند به خدای یکتا که به نهان و آشکار، آگاه است و بخشنده و مهربان است، تو این کارها (دعوت مردم به امامت خود و گردآوری اموال) را انجام داده‌ای».

امام صادق: وای بر تو، تو از بخشندگی خدا سخن می‌گوئی و او را با اوصاف رحمانیت او تعظیم می‌کنی، از این رو خداوند از عذاب کردن تو، حیا می‌کند، بلکه این گونه بگو:

برئت من حول الله و قوته، و ألجأت الی حولی و قوتی

: «من از حول و قوت خدا، بی‌زاری جستم و به حول و قوت خودم پناهنده شدم».

آن مرد، چنین گفت، و همان دم جان داد.

در این هنگام، منصور به امام صادق علیه السلام عرض کرد: از این پس، هرگز سعایت (و بدگوئی) دیگران را درباره تو، قبول نمی‌کنم، جایزه نیکوئی به امام صادق علیه السلام داد و آن حضرت را به سوی مدینه بازگردانید.

مؤلف گوید: از این روایت و روایات دیگر فهمیده می‌شود که امام صادق علیه السلام بیش از یک بار، از مدینه به عراق آمده است، و از روایات متعدّد برمی‌آید که منصور، آن حضرت را کرارا احضار کرد، و آن حضرت با

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۲

دعاهای خود، از خداوند خواسته تا شرّ منصور را از سر او دفع کند.

۴- دعائی از امام صادق علیه السلام برای دفع شرّ منصور

یک بار منصور، امام صادق علیه السلام را احضار کرد تا او را به قتل رساند، حتّی شمشیر و نطع (سفره چرمی، که افراد را روی آن می‌کشتند) آماده نمود، آن حضرت در آن هنگام، چنین دعا کرد:

حسبی الربّ من المرّبیین، و حسبی الخالق من المخلوقین، و حسبی الزّازق من المرزوقین، و حسبی الله ربّ العالمین، حسبی من هو حسبی، حسبی من لم یزل حسبی، حسبی الله لا اله الا هو، علیه توکلت و هو ربّ العرش العظیم

: «پروردگار نسبت به پرورده‌هایش، مرا کافی است، آفریدگار نسبت به آفریده‌هایش، مرا بس است، روزی دهنده نسبت به روزی دهندگان، مرا کافی است، و خدائی که پروردگار جهانیان است مرا کافی است، کافی است مرا آن کسی که برایم کافی است، کافی است مرا آنکه همواره و همیشه مرا کافی است، کافی است مرا خدائی که جز او معبودی نیست، بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ است».

۵- دو فراز دیگر از دعاهای امام صادق علیه السلام

یکی از دعاهای آن حضرت، آن هنگام بود که فرماندار مدینه آن حضرت را به سوی منصور، روانه کرد، و منصور در آوردن امام صادق علیه السلام شتاب داشت، و به قدری به کشتن آن حضرت، حریص بود، که می‌گفت: آمدن جعفر بن محمد علیه السلام دیر شد، امام صادق علیه السلام در آن هنگام این دعا را خواند:

یا من لا یضام ولا یرام، و به تواصل الارحام، صلّ علی محمّد و آله، و اکفنی شرّه، بحولک و قوتک

: «ای خدا، که دستخوش قهر و انتقام دیگران نمی‌شود، و پیوند بستگان در پرتو لطف او برقرار می‌گردد، بر محمّد و خاندانش، درود بفرست و مرا در پناه قوت

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۳

و قدرتت، از شرّ منصور، کفایت فرما».

یکی دیگر از فرازهای دعای امام صادق علیه السلام این بود:

اللهم انت تكفي من كل شيء، و لا تكفي منك شيء

: «خدایا، تو بر هر چیزی کفایت می کنی، ولی هیچ چیز کفایت تو را نکند».

۶- دعائی که خشم شدید منصور را فرونشاند

یکی دیگر از دعا‌های امام صادق علیه السلام این بود: آن هنگام که منصور، او را احضار کرد، و هنگامی که چشمش به آن حضرت افتاد، گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، آیا به پادشاهی من طعن زده و بدی‌ها و مشکلات می آفرینی؟».

ربیع (دربان) می گوید: دیدم آن حضرت هنگام ورود بر منصور، لبهای خود را حرکت می داد، و هر گاه چنین می کرد، از شدت خشم منصور کاسته می شد، تا اینکه منصور او را نزدیک خود برد به طوری که از او خشنود شده بود.

هنگامی که امام صادق علیه السلام از نزد منصور، بیرون آمد، همراهش رفتم، و عرض کردم: «هنگام حرکت دادن لبهایت، چه می گفتی به طوری که خشم شدید منصور فرو نشست»، فرمود: «دعای جدم حسین علیه السلام را می خواندم».

عرض کردم: قربانت گردم، آن دعا، چه بود؟

فرمود: این دعا بود:

يا عدّتی عند شدّتی، و یا غوثی فی کربتی، احسنی بعینک الّتی لا تنام، و اکنفنی برکنک الّذی لا یرام

: «ای یاور من در سختیهایم، ای پناه من در اندوهم، با آن چشمت که دچار خواب نشود مرا نگهدار، و با آن رکن آسیب ناپذیرت مرا در پناه خود بگیر».

ربیع می گوید: «این دعا را حفظ کردم و هنگام هر پیشامد سخت و رنج آوری، آن را خواندم، ناراحتیهایم به شادی مبدل شد».

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۴

داستانی از شدت خشونت و برخورد منصور، با امام صادق علیه السلام

سید بن طاووس از کتاب عتیق به سند خود از محمد بن ربیع حاجب (دربان) نقل می کند: روزی منصور در قصر خود، «قبه الخضر» نشسته بود، که به آن کاخ، کاخ سرخ می گفتند، و این جریان، قبل از کشتن محمد و ابراهیم (نوادگان امام حسن علیه السلام) بود.

منصور دارای روز مخصوصی بود که در آن روز می نشست، و آن را روز کشتار می نامید، قبل از آن، امام صادق علیه السلام را از مدینه احضار کرده بود [و آن حضرت، در عراق به سر می برد].

منصور آن روز را تا شب، و شب را تا آخرهای شب در کاخ به سر می برد، آنگاه پدرم «ربیع» را طلبید و به او گفت:

«ای ربیع! تو خود می دانی که در نزد من دارای چه مقام ارجمندی هستی، و به قدری تو را رازدار و محرم اسرار خود می دانم که گاهی تو را به آن اسرار آگاه می کنم، ولی از بانوان حرم پنهان می دارم!!».

ربیع گفت: «این موقعیت من، از فضل خدا و مرحمت امیر مؤمنان است، ولی بالآخره دوستی و خصوصی بودن هم پایانی دارد، منصور گفت: آری، چنین است، همین ساعت، نزد جعفر بن محمد (امام صادق «ع») بر و او را در هر حال که دیدی، به اینجا بیاور، مواظب باش که او در وضع خود تغییری ندهد».

گفتم: انا لله، این احضار، سوگند به خدا نشانه مرگ و هلاکت است، من اگر امام را بیاورم، آن چهره‌ای که من از منصور دیدم، او را خواهد کشت، و آخرتم بر باد خواهد رفت «۱» و اگر او را نیاورم و در اجرای فرمان منصور سهل انگاری کنم؛ من و فرزندانم را

می‌کشد و اموال را غارت می‌کند، در دوراهی اختیار دنیا یا

(۱) باید توجه داشت که ربیع، شیعه بود، و حاضر به قتل و آزار امام صادق علیه السلام نبوده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۵

آخرت قرار گرفتم، دلم به دنیا مایل شد.

محمد بن ربیع می‌گوید: پدرم مرا طلبید، من در میان فرزندان او، از همه بی‌رحمتر و خشن‌تر بودم، به من گفت: «به خانه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام برو و از بالای بام به خانه او وارد شو، منتظر گشودن در نباش، تا در این فرصت، او وضع خانه خود را تغییر دهد، بلکه از پشت بام سر زده به خانه او وارد شو، و در همان حال او را بیاور.»

محمد بن ربیع می‌گوید: به خانه آن حضرت رفتم، شب از نیمه گذشته بود، دستور دادم نردبانها گذاردند، و از دیوار بالا رفتم، به خانه نگاه کردم، دیدم: آن حضرت پیراهنی پوشیده و لباسی به دوش افکنده و نماز می‌خواند، وقتی که نمازش به پایان رسید، گفتم دعوت امیر مؤمنان [منصور دوانیقی] را هم اکنون اجابت کن، فرمود: «بگذار دعا بخوانم و لباسم را بپوشم.»

گفتم: هیچ‌گونه اجازه‌نداری، وضع خود را تغییر دهی!

فرمود: بگذار خود را شستشو دهم.

گفتم: اجازه ندارم، و خود را مشغول نکن، من نمی‌گذارم وضع خود را تغییر دهی، به این ترتیب با سر و پای برهنه، او را با همان پیراهن و لباس، بیرون آوردم، سنّ او از هفتاد تجاوز کرده بود «۱».

وقتی که مقداری از راه را پیمود، خسته شد، دلم به حالش سوخت، گفتم: بر استری اجاره شده که همراه ما بود، سوار شد، به راه خود ادامه دادیم تا نزد پدرم ربیع آمدیم، در آن وقت شنیدم منصور به ربیع می‌گوید: «وای بر تو ای ربیع! این مرد دیر کرد»، و مکرر ربیع را به آوردن امام، تحریص می‌کرد، همین که چشم ربیع به امام افتاد و او را به آن حال دید، گریه کرده، زیرا ربیع، شیعه بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ربیع! می‌دانم که به ما تمایل داری (از

(۱) شاید منظور این باشد که آن حضرت، بر اثر ظمّهائی که به او شد، با اینکه جوان بود، چهره‌اش را هفتادساله نشان می‌داد. در

این باره، شرحی داده خواهد شد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۶

شیعیان ما هستی)، بگذارد دو رکعت نماز بخوانم و دعا کنم.

ربیع گفت: «آنچه می‌خواهی بخوان.»

آن حضرت، دو رکعت به طور اختصار نماز خواند، سپس مشغول دعا شد که کلمات دعا را نمی‌فهمیدم، ولی دعای طولانی بود، در تمام این وقت، منصور، به ربیع می‌گفت: زودتر، زودتر!

هنگامی که امام، دعای طولانی خود را به پایان رسانید، ربیع بازوان امام را گرفت و آن حضرت را نزد منصور روانه کرد، هنگامی که امام به صحن ایوان رسید، لبهایش را به چیزی حرکت می‌داد، ولی نمی‌فهمیدم که چه می‌گوید، سپس آن حضرت را نزد منصور بردم، همین که چشم منصور به چهره امام افتاد، گفت: «ای جعفر! تو دست از حسادت و سرکشی و تباهی نسبت به بنی عباس بر نمی‌داری، ولی خداوند هم تو را در برابر این کارهای چیزی، جز شدت حسد و سختی بر تو نمی‌افزاید، و تو با این کارها به مقصود خود نخواهی رسید.»

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: «سوگند به خدا، ای رئیس مؤمنان، هیچ کدام از این کارها را نکرده‌ام، در عصر خلافت بنی امیه که می‌دانی آنها از همه بیشتر دشمن ما و شما بودند، و هیچ گونه حق رهبری نداشتند، در عین حال سوگند به خدا من پرچم مخالفت بر ضد آنها برنیراشتم، و آنها نسبت به من، چیزی از کسی نشنیدند، با آن همه ستم‌هایی که به من نمودند، اکنون چگونه بر ضد شما قد علم کنم، با اینکه تو پسر عمویم هستی، و در خویشاوندی از همه مردم به من نزدیکتر می‌باشی، و عطا و نیکی تو، از همه، به من بیشتر است» (۱).

منصور، ساعتی سر به زیر انداخت، در آن وقت، روی نم‌نشسته بود و در جانب چپ بر بالشی تکیه نموده بود، و شمشیری در زیر مسندش بود، که هرگاه

(۱) امام صادق علیه السلام در این عصر، شدیداً در فشار خفقان و سانسور ظلم طاغوتیان عباسی بود، و برای حفظ کیان تشیع، شدیداً تقیه می‌کرد، و با صبر انقلابی خود، ناگزیر بود که این گونه رفتار کند (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۲۵۷

در کاخ می‌نشست، از آن شمشیر دور نمی‌شد، آنگاه به امام گفت: «نادرست گفتمی و به راه انحراف رفتی»، سپس گوشه مسندش را بلند کرد، و بسته‌ای کاغذ بیرون آورد و آن را نزد امام افکند، و گفت: «این‌ها نامه‌های تو است که برای مردم خراسان فرستاده‌ای و آنها را به بیعت‌شکنی از من دعوت نموده‌ای، و به بیعت با خودت فرا خوانده‌ای».

امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا، ای رئیس مؤمنان، این کارها را من نکرده‌ام، و چنین نخواست‌ام و روش من چنین نبوده است، بلکه من در هر حال به اطاعت تو اعتقاد دارم، و سنّ و سال من هم به مرحله‌ای رسید که اگر خواسته باشم کاری کنم، ضعف پیری، مرا از آن بازمی‌دارد، مرا در یکی از زندانهای خود تحت نظر بگیر تا مرگ من فرا رسد، زیرا مرگ به من نزدیک شده است».

منصور گفت: نه، هرگز چنین نمی‌کنم، سپس دست برد و آن شمشیر را به اندازه یک وجب از غلاف بیرون کشید و دست بر قبضه شمشیر انداخت.

ربیع می‌گوید: گفتم: انا لله، سوگند به خدا کار امام تمام شد.

سپس منصور، شمشیر را در غلاف کرد و گفت: «ای جعفر! آیا با این موی سفید و آن نسبی که داری حیا نمی‌کنی که سخن نادرست می‌گوئی و موجب اختلاف بین مسلمانان می‌شود، می‌خواهی خون مردم را بریزی، و فتنه و آشوب در بین ملت و سران مملکت، پدید آوری».

امام صادق علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا، ای رئیس مؤمنان، چنین نیست، و این نامه‌ها از من نیست، و خط و مهر آنها از آن من نمی‌باشد».

منصور [که چون میر غضبی خشن و قلدر شده بود] دست به سوی شمشیرش برد، آن را به اندازه یک ذراع [مقدار سر انگشت‌ها تا آرنج] از غلاف بیرون کشید.

ربیع می‌گوید: با خود گفتم: انا لله کار امام تمام شد، و با خود گفتم اگر

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۸

منصور به من مأموریت دهد، مخالفت خواهم کرد، چرا که می‌پنداشتم او شمشیرش را به من بدهد و فرمان دهد که امام را به قتل برسانم. با خود گفتم: اگر منصور چنین کند، خودش را خواهم کشت، گرچه موجب کشته شدن خودم و فرزندانم شود، از خیالی که در آغاز کار نمودم، توبه کردم، باز دیدم منصور، با کمال خشونت، امام را سرزنش می‌کند، و آن حضرت، عذرخواهی

می‌نماید.

در این هنگام دیدم، منصور، شمشیرش را به قدری از میان غلاف بیرون کشید که اندکی از آن در غلاف باقی ماند، من گفتم: انا لله، امام از دست رفت، در این هنگام منصور، شمشیر را در میان غلاف نهاد، و ساعتی سر به زیر افکند، سپس سرش را بلند کرده و گفت: ای ربیع به گمانم راست می‌گویی، آن صندوقچه را که در فلان جا است بیاور، صندوقچه را آوردم، منصور گفت: دست را در آن فرو بر، و بر محاسن او (امام) بگذار، آن صندوقچه، پر از عطر قیمتی بود، از آن عطر بر محاسن امام علیه السلام نهادم، محاسن آقا که سفید بود، بر اثر آن عطر که سیاه رنگ بود، سیاه شد.

سپس منصور گفت: «امام علیه السلام را بر بهترین و چالا-کترین اسبهای من سوار کن، و ده هزار درهم به او بده، و او را با کمال احترام، تا خانه‌اش بدرقه کن، وقتی که به خانه‌اش رسید، او را مخیر ساز که اگر خواست در نزد ما با کمال احترام بماند، و یا به مدینه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردد»، ما که بسیار خوش حال بودیم، به سلامتی از نزد منصور، بیرون آمدیم، در حالی که از کار و تصمیم منصور در شگفت بودیم- تا آخر روایت.

مؤلف گوید: اینکه در روایت فوق آمده: سنّ امام بیش از هفتاد سال شده بود، با گفتار علما و سیره‌نویسان تطبیق نمی‌کند. شیخ کلینی (ره) و شیخ مفید (ره) در ذکر وفات آن حضرت می‌نویسند: «او در ماه شوال سال ۱۴۸ هـ در سنّ ۶۵ سالگی از دنیا رفت. شهید دوم (محمد بن مکی) در کتاب دروس می‌نویسد: «امام صادق علیه السلام»

الأنوار البهیة، ص: ۲۵۹

در ماه شوال وفات کرد، و به گفته بعضی در نیمه ماه رجب، روز دوشنبه سال ۱۴۸ هـ در سنّ ۶۵ سالگی از دنیا رفت». در کتاب اعلام الوری نیز قریب همین مطلب آمده است.

ابن خَشَّاب از محمد بن سنان روایت می‌کند که: امام صادق علیه السلام در ۶۵ سالگی و به گفته بعضی در ۶۸ سالگی از دنیا رفت. نتیجه اینکه: به احتمال قوی واژه «سبعین» (۷۰) که در روایت فوق، ذکر شده اشتباها به جای «ستین» (۶۰) نقل گردیده است، گرچه قول ضعیفی نیز در اینجا هست که امام صادق علیه السلام در ۷۱ سالگی از دنیا رفته است، چنانکه این مطلب را صاحب کشف الغمّه از محمد بن سعید، و نیز سبط بن جوزی از واقدی نقل نموده‌اند.

گفتار امام صادق علیه السلام در اهمیت صله رحم

شیخ طوسی (ره) به اسناد خود از محمد بن ابراهیم نقل می‌کند، منصور دوانیقی [دومین خلیفه عباسی] امام صادق علیه السلام را به حضور طلبید، دستور داد فرشی در کنارش گسترده، و امام را بر روی آن نشانند، سپس گفت: «محمد را نزدم بیاورید، مهدی را به نزدم بیاورید» [منظور، پسرش محمد بود که به مهدی عباسی معروف شده بود]، منصور، این سخن را چندین بار تکرار کرد، گفته شد:

هم اکنون می‌آید، علّت تأخیرش این است که او به سوزاندن مواد عطری [مانند سوزاندن عود] اشتغال دارد، پس از لحظه‌ای، او آمد که بوی عطر او، پیش از ورود او، به مشام می‌رسید، در این هنگام، منصور به امام صادق علیه السلام رو کرد و گفت: «ای ابا عبد الله! درباره صله رحم، حدیثی به من فرمودی، آن را ذکر کنید تا (پسرم) مهدی بشنود.

امام صادق علیه السلام فرمود: آری، پدرم از پدرش، از جدش از علی علیه السلام روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۰

انّ الرّجل لیصل رحمه، و قد بقى من عمره ثلث سنين فیصیرها الله عزّ و جلّ ثلاثين سنه، و یقطعها و قد بقى من عمره ثلاثون سنه،

فیصیرها الله ثلاث سنين

: «همانا انسان، صله رحم می‌کند، با اینکه از عمرش، سه سال بیشتر نمانده، خداوند متعال آن را سی سال می‌گرداند، و قطع رحم می‌کند، با اینکه از عمرش سی سال باقی مانده، خداوند آن را سه سال می‌گرداند».

سپس این آیه (۳۹ سوره رعد) را خواند:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ: «خداوند هر چه را بخواهد «محو»، و هر چه را بخواهد «اثبات» می‌کند، و «امّ الكتاب» نزد او است».

منصور گفت: «این حدیث، حدیث خوبی بود، ولی منظورم این حدیث نبود». امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، پدرم از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام روایت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

صلة الرحم تعمر الديار، و تزيد في الاعمار، و ان كان اهلها غير اخيار

: «صله رحم، خانه‌ها را آباد می‌سازد، عمرها را زیاد می‌کند، گرچه صله رحم کنندگان نیک روش نباشند».

منصور گفت: «این حدیث نیز خوب است، ولی مقصود من، این حدیث نبود». امام صادق علیه السلام فرمود: «آری، پدرم از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

صلة الرحم تهون الحساب، و تقى ميتة السوء

: «صله رحم، حساب قیامت را آسان می‌کند، و انسان را از مرگ بد، نگهداری می‌نماید».

منصور گفت: «آری، مقصود من، همین حدیث بود».

ممنوع الملاقات شدن امام صادق علیه السلام و داستان خیارفروش

ابن شهر آشوب (ره) از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر نقل می‌کند:

الأنوار البهية، ص: ۲۶۱

«منصور چندین بار تصمیم گرفت، امام را به قتل رساند، و هر زمان آن حضرت را احضار می‌کرد، تا او را بکشد، همین که نگاهش به امام می‌افتاد، هیبت و شکوهی از امام می‌دید، و از کشتن او منصرف می‌شد، ولی مردم را از ملاقات با آن حضرت، ممنوع کرد، و آن حضرت را از جلوس عمومی برای دیدار مردم، ممنوع نمود، و رفت و آمد مردم را به نزد آن بزرگوار، شدیداً کنترل کرد، تا آنجا که وقتی برای شیعیان مسأله‌ای دینی درباره ازدواج یا طلاق و ... پیش می‌آمد، حکمش را نمی‌دانستند، و نمی‌توانستند با آن حضرت، ملاقات نمایند، و همین باعث می‌شد که مردی از همسرش مدت‌ها دوری کند، تا مسأله روشن گردد».

مؤلف گوید: این مطلب را تأیید می‌کند، آنچه که قطب راوندی (ره) از «هارون ابن خارجه» نقل می‌کند که گفت: مردی از اصحاب ما، همسرش را [در یک مجلس، بدون رجوع بعد از طلاق] سه طلاقه کرد، حکم آن را از علمای شیعه پرسید، آنها جواب دادند، چنین طلاق، طلاق نیست.

همسر او گفت: «من به این پاسخ قانع نمی‌شوم، مگر اینکه مسأله را از شخص امام صادق علیه السلام بپرسی!»

آن حضرت در این وقت در شهر حیره (بین کوفه و بصره) در عصر خلافت ابو العباس سفاح (نخستین خلیفه عباسی) بود.

شوهر آن زن به «حیره» سفر کرد، ولی دریافت که نمی‌تواند با امام صادق علیه السلام ملاقات نماید، زیرا خلیفه، دیدار مردم را با آن حضرت قدغن کرده است.

او می‌گوید: با خود می‌اندیشیدم که چگونه و با چه طرحی، بتوانم با امام صادق علیه السلام ملاقات نمایم، در این میان ناگاه یک عرب بیابانی را دیدم که جامه‌های پشمین پوشیده بود، و خیار می‌فروخت، به جلو رفتم و گفتم: «همه این خیارها را چند

می فروشی؟».

گفت: به یک درهم.

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۲

یک درهم به او دادم و به او گفتم: روپوش پشمی خود را به من بده، او آن لباس را به من داد، آن را پوشیدم [و خود را به صورت خیارفروش در آوردم] و فریاد می زدم: آهای خیار! آهای خیار!!

به این ترتیب خود را به چند قدمی امام صادق علیه السلام نزدیک نمودم، ناگاه پسری از گوشه‌ای صدا زد: «ای خیارفروش!» به پیش رفتم و به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت فرمود:

ما اجود ما احتلت، ای شیء حاجتک؟

: «چه نیرنگ خوبی به کار بردی، اکنون بگو چه حاجت داری؟».

عرض کردم: «من به یک گرفتاری مبتلا شدم، و همسرم را در یک مجلس، با یک بار گفتن، سه طلاقه کردم، از علمای خودمان (شیعه) پرسیدم، گفتند: این طلاق، طلاق نیست، همسرم گفت: به این پاسخ قانع نمی شوم تا اینکه مسأله را از خود امام صادق علیه السلام بپرسی».

امام صادق علیه السلام فرمود: «به سوی همسرت بازگرد، چیزی بر گردن تو نیست» (و طلاق تو به عنوان سه طلاقه، صحیح نیست). شیخ کشی (ره) [ابو عمرو، محمد بن عمر کشی صاحب کتاب رجال، که شیخ طوسی آن کتاب را خلاصه نموده و آن را «اختیار الرجال» نامیده] می گوید: از عنبسه روایت شده؛ می گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «من شکایت تنهائی و اندوه خود را از مردم مدینه، به سوی خدا می برم، تا نزد من بیائید و شما را بنگرم و شاد گردم، کاش این طاغوت (منصور دوانیقی) به من اجازه می داد، تا در خانه جلوس می کردم، و شما نزد من می آمدید، و با من ملاقات می نمودید، اگر او چنین می کرد، ما به او ضمانت می دادیم که از جانب ما به او آزاری نرسد».

حادثه‌ای عجیب، از آزادی امام صادق علیه السلام و تشکیل حوزه علمیه

مؤلف گوید: وقتی که امام صادق علیه السلام ممنوع الملاقات شد، و حکومت

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۳

طاغوتی بنی عباس، او را از جلوس و دیدار با مردم بازداشت، برای شیعیان آن حضرت، بسیار ناگوار و سخت گردید که قابل تحمل نبود، تا اینکه خداوند به دل منصور انداخت که از امام صادق علیه السلام درخواست هدیه‌ای کند، هدیه‌ای که نظیر آن در نزد هیچ کس نباشد. امام صادق علیه السلام عصای کوچکی را که طول آن یک ذراع [از سر انگشتان تا آرنج] بود، و از یادگارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای منصور فرستاد.

منصور، بسیار خوش حال شد، و دستور داد آن را چهار قسمت کردند، و هر کدام را در یکی از چهار جا [مثلاً در چهار گوشه تختش] نصب نمودند، آنگاه به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «پاداش تو در مقابل این هدیه، در نزد من جز این نیست که تو را آزاد سازم، تا شیعیان از علم تو بهره‌مند گردند، و دیگر مزاحم تو و شیعیانت نگردم، در مسند علم و فتوا بنشین و فتوای خود را برای مردم بیان کن، ولی در آن شهری که من زیست می کنم، نباش!».

و همین فرمان منصور، موجب آزادی و پخش علم امام صادق علیه السلام [و تشکیل حوزه علمیه و جذب شاگردان بسیار] گردید.

(۱) در اینجا تذکر این نکته لازم است که شیوه ائمه اطهار علیهم السلام در مسائل فرهنگی و سیاسی، بر اساس اولویتهای آنها و مهم بود. آنها گاهی در شرایط خاص، با رعایت همه جوانب، مهم را فدای اهم می کردند. امام صادق علیه السلام در شرایطی بود، که تشکیل حوزه علمیه و نشر فرهنگ تشیع را مهمتر از قیام مسلحانه بر ضد بنی عباس می دانست، و عقیده داشت که نهضت فرهنگی، اساس نهضتهای دیگر است، بر همین اساس، سعی می کرد منصور را بر ضد خود، تحریک نکند.

در اینجا مناسب است به کلام امام خمینی (ره) توجه کنیم. ایشان در پاسخ عده‌ای که گفته بودند: «اگر بنا است که مرجع دینی در سیاست دخالت نماید، چرا آیت الله العظمی شیخ عبد الکریم حائری [مؤسس حوزه علمیه قم] این کار را انجام ندادند؟»، فرموده بودند: «اگر مرحوم حاج شیخ (عبد الکریم) در حال حاضر زنده بودند، کاری را انجام می دادند که من انجام داده‌ام، و تأسیس حوزه علمیه در ایران آن روز، از جهت سیاسی، کمتر از تأسیس جمهوری اسلامی در ایران امروز نبود» [تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل] - (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۴

مؤلف گوید: از روایت کتاب محاسن، ظاهر می شود که مردم در محضر آن حضرت اجتماع نمودند، به طوری که جمعیت، ازدحام می کردند، تا از محضرش کسب علم کنند، و آن روایت چنین است:

معاویة بن میسرّة بن شریح می گوید: امام صادق علیه السلام را در مسجد خیف (واقع در سرزمین منی) دیدم که حلقه درسی داشت و حدود دویست نفر در آن درس، شرکت می نمودند، از جمله آنها عبد الله بن شبرمه «۱» بود، که به آن حضرت می گفت:

«ای ابا عبد الله! ما در عراق، به قضاوت اشتغال داریم، و بر اساس قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می نمایم، و گاهی مسأله‌ای برای ما پیش می آید که [چون در قرآن و سنت چیزی نمی یابیم] بر اساس رأی خود، اجتهاد می کنیم» «۲».

با شنیدن این سخن، همه شاگردان، گوش فرا دادند تا پاسخ امام صادق علیه السلام را بشنوند، امام صادق علیه السلام با شاگردانی که در جانب راستش بودند، مشغول سخن بود، چون حاضران چنین دیدند، قفل سکوت را شکستند و به گفتگو پرداختند، باز عبد الله بن شبرمه عرض کرد:

«ای ابا عبد الله! ما قاضی‌های عراق هستیم، و بر اساس قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله قضاوت می کنیم، و گاهی مسائلی پیش می آید که بر اساس رأی

(۱) عبد الله بن شبرمه از اصحاب امام سجّاد علیه السلام بود، و در نواحی کوفه از طرف منصور دوانیقی، قاضی بود و بین مردم آنجا قضاوت می کرد. او در سال ۱۴۴ ه ق از دنیا رفت. علّامه حلّی در رجال خود، او را در قسم دوم از روایان (که موثّق نیستند) ذکر کرده است، او از اهالی کوفه و شاعر بود (مؤلف).

از روایات، ظاهر می شود که او مورد مذمت است، و او بر اساس رأی و قیاس عمل می کرده است (الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۳۲۴) - مترجم

(۲) اشکال ابن شبرمه این بود که به جای اجتهاد از قواعد کلی قرآن و سنت، از رأی و قیاس خود اجتهاد می نمود (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۵

خود، اجتهاد می نمایم».

همه حاضران سکوت کردند تا پاسخ امام را بشنوند، دیدند آن حضرت به جانب چپ خود رو کرده و با شاگردانی که در جانب چپ هستند گفتگو می کند، باز حاضران با دیدن این حالت سکوت را شکستند و به گفتگو پرداختند. عبد الله بن شبرمه پس از سکوت طولانی، باز (برای بار سوم) سؤال خود را تکرار کرد.

امام صادق علیه السلام به او رو کرد و فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه انسانی بود؟ او در عراق زندگی می‌کرد و شما به حال او اطلاع دارید».

ابن شبرمه، در جواب، حضرت علی علیه السلام را بسیار ستود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

انّ علیاً ابی ان یدخل فی دین الله الرّأی، و ان یقول فی شیء من دین الله بالرّأی و المقاییس

: «همانا حضرت علی علیه السلام امتناع نمود که رأی خود را در دین خدا داخل نماید، و چیزی از دین خدا را بر اساس رأی و قیاس، فتوا دهد».

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۶

ساعات آخر عمر، و ماجرای شهادت امام صادق علیه السلام

اشاره

امام صادق علیه السلام در ماه شوال سال ۱۴۸ هجرت، بر اثر زهری که همراه انگور به او خوراندند به شهادت رسید، آن حضرت در روز ۲۵ شوال، و به گفته بعضی روز دوشنبه ۱۵ رجب از دنیا رفت، چنانکه قبلاً اشاره شد:

۱- مقام رضا به خواست خدا از صفات مؤمن

در کتاب مشکاه الأنوار نقل شده: یکی از یاران امام صادق علیه السلام به عیادت امام صادق علیه السلام، در آن هنگام که در بستر شهادت بود، رفت، دید آنچه آن حضرت لاغر شده که بیش از رمقی، از او باقی نمانده است، گریه کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: «چرا گریه می‌کنی؟».

او عرض کرد: «آیا من شما را در این حال می‌نگرم، گریه نکنم».

امام صادق علیه السلام به او فرمود: «گریه نکن، همانا همه نیکی‌ها به مؤمن عرضه می‌شود، اگر اعضای بدن او قطعه‌قطعه شود، برای او خیر است، و اگر سراسر بین مشرق و مغرب را مالک گردد، باز برای او خیر است» [یعنی رضای خدا است، و آنچه را خدا پسندید همان را می‌پسندد].

۲- صلّه رحم تا این حد!

شیخ طوسی (ره) از «سالمة» کنیز امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۷

گفت: من هنگام وفات امام صادق علیه السلام در محضر آن حضرت بودم، از هوش رفت، وقتی که به هوش آمد فرمود: به «حسن

افطس [حسن پسر علی اصغر بن امام سجاد علیه السلام] هفتاد دینار بدهید، و به فلانی و فلانی، فلان مقدار بدهید ...

من عرض کردم: «آیا به حسن افطس که قبلاً با کارد بزرگ به شما حمله کرد و می‌خواست شما را بکشد، پول بدهیم؟».

فرمود: آیا می‌خواهی از افرادی [از صاحبان اندیشه] نباشم که خداوند در تمجید آنها می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

: «و آنها که پیوندهائی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می‌دارند، و از پروردگارشان می‌ترسند، و از بدی حساب (روز

قیامت، بیم دارند) «۱».

آری، ای سالمه! خداوند متعال، بهشت را آفرید، آن را پاکیزه نمود، و بوی آن را خوش گردانید؛

و انّ ریحها یوجد من مسیره الفی عام، و لا یجد ریحها؛ عاق و لا قاطع رحم

: «و همانا بوی بهشت تا فاصله مسیر که در دو هزار سال پیموده می‌شود، می‌رسد، ولی همین بوی بهشت را انسانی که پدر و مادرش را بیازارد و یا قطع رحم کند، استشمام نخواهد کرد».

۳- مکافات سبک شمردن نماز

به روایت شیخ صدوق (ره) ابو بصیر می‌گوید: پس از شهادت امام صادق علیه السلام نزد امّ حمیده [کنیز امام صادق علیه السلام] برای عرض تسلیت رفتیم، گریه کرد و ما نیز از گریه او گریه کردیم، سپس گفت: «ای ابا محمّد

(۱) رعد- ۲۱

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۸

[لقب دیگر ابو بصیر] اگر امام صادق علیه السلام را هنگام مرگ می‌دید، چیز عجیبی مشاهده می‌نمودی؛ چشمهای خود را گشود و فرمود: بستگانم را حاضر کنید، ما همه آنها را حاضر کردیم، به آنها نگاه کرد و فرمود:

انّ شفاعتنا لا تنال مستخفاً بالصلاة

: «همانا شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمرد، نرسد».

۴- معرفی وصی امام صادق علیه السلام

قطب راوندی (ره) از داود بن کثیر رقی نقل می‌کند که گفت: شخصی از خراسان که او را «ابو جعفر» می‌خواندند، عازم کوفه شد، جماعتی از مردم خراسان نزد او اجتماع کردند و از او درخواست نمودند: اموال و متاعی را با خود ببرد [تا به امام صادق علیه السلام برساند] و همچنین مسائلی در فتوا و مشورت را (در رابطه با امامت) بررسی نماید.

آن مرد خراسانی، به سوی کوفه حرکت کرد، پس از ورود به کوفه، برای زیارت مرقد شریف امام علی علیه السلام، به حرم آن حضرت رفت، در حرم، در گوشه‌ای، مردی را دید که جمعی به گردش حلقه زده‌اند، وقتی که از زیارت مرقد شریف فارغ شد، نزد آن جمعیت رفت، دریافت که آنها فقهای شیعه هستند، و مسائل خود را از آن شیخ (که به گردش حلقه زده بودند) می‌پرسند، پرسید این شیخ کیست؟

گفتند: او «ابو حمزه ثمالی» «۱» است.

آن مرد خراسانی می‌گوید: در این هنگام که نزد ابو حمزه نشسته بودیم، شخصی اعرابی به آنجا آمده و گفت: من از مدینه می‌آیم، جعفر بن محمد (امام

(۱) ثابت بن دینار، معروف به «ابو حمزه ثمالی» صاحب دعای معروف، که در سحرهای ماه رمضان خوانده می‌شود، از پارسایان و شخصیت‌های برجسته و مورد وثوق، از اهالی کوفه است. حضرت رضا علیه السلام او را به سلمان فارسی، تشبیه نمود، و فرمود: او در خدمت چهار نفر از ما [امام سجّاد علیه السلام تا امام کاظم علیه السلام] بود. وی به سال ۱۵۰ هـ ق از دنیا رفت- شرح در کتاب الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۱۳۲ (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۶۹

صادق علیه السلام) از دنیا رفت.

ابو حمزه تا این خبر را شنید، جیغ کشید، و سپس دستش را بر زمین کوبید، و آنگاه از آن اعرابی پرسید: «آیا از آن حضرت وصیتی شنیده‌ای؟» [آیا او برای خود، وصی تعیین کرد؟].

او گفت: «آری، او به پسرش عبد الله، و به پسرش موسی علیه السلام، و به منصور (دوانیقی) وصیت کرد».

ابو حمزه گفت: «حمد و سپاس خداوند را که ما را گمراه نکرد، دلّ علی الصغیر، و بین علی الکبیر، و ستر الامر العظیم.

آنگاه ابو حمزه برخاست و کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام رفت، و در آنجا نماز خواند، ما هم نماز خواندیم، سپس ابو حمزه نزد ما آمد، من به او گفتم: «آنچه را [اکنون خبر از شهادت امام صادق علیه السلام] گفتمی، برای من توضیح بده».

ابو حمزه گفت: «امام صادق علیه السلام بیان کرد که پسر بزرگش (عبد الله) ناقص الخلقه است [زیرا از نظر جسمی و دینی ناقص بود، و همه می‌دانستند که وصی امام، او نیست] و راهنمایی به فرزند کوچک نمود به اینکه او را در وصیت با فرزند بزرگ (عبد

الله) داخل نمود، و نام منصور را ذکر کرد، و به این ترتیب امر عظیم (امامت) را پنهان نمود [زیرا همه می‌دانستند که منصور، وصی آن حضرت نیست، بلکه آن حضرت منصور را از روی تقیه نام برده است] که اگر منصور بپرسد: وصی جعفر بن محمد الصادق،

کیست؟ گفته شود: «خودت هستی» «۱».

۵- نوشته روی سنگ قبر

مسعودی [مورخ معروف] می‌نویسد: امام صادق علیه السلام با پدرش امام

(۱) به عبارت روشنتر؛ امام صادق علیه السلام در شرایط سخت و سانسور حکومت منصور، با یک طرح و تاکتیک ماهرانه، وصی حقیقی خود را به شیعیان معرفی کرد، اسم سه نفر را برد، که نزد شیعیان مسلم بود که عبد الله و منصور، وصی حقیقی او نیستند، پس حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وصی و امام بعد از او است، و با این طرح منصور را از آزار و عکس العمل‌های طاغوتی، رام نمود (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۰

باقر علیه السلام و جدش امام سجّاد علیه السلام در قبرستان بقیع، دفن شده‌اند، و گفته شده: که آن حضرت را زهر دادند، و سنّ آن حضرت هنگام وفات ۶۵ سال بود.

سپس می‌نویسد: در محلّ قبر آن حضرت، سنگ مرمری وجود داشت، که در آن چنین نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله ميبد الامم، و محيي الزم، هذا قبر فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم سيده نساء العالمين، و قبر الحسن ابن علي بن أبي طالب، و علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب و محمد بن علي، و جعفر بن محمد رضي الله عنهم

: «بنام خداوند بخشنده مهربان- حمد و سپاس خداوندی را که هلاک کننده جمعیتها، و زنده کننده استخوانهای پوسیده است، این قبر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور زنان جهانیان، و قبر امام حسن مجتبی علیه السلام و قبر امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است- خدا از آنها راضی باشد».

مؤلف گوید: من می‌گویم: «صلوات خدا بر آنها باد»، زیرا آنها بزرگتر از آن هستند که درباره آنها «رحمهم الله یا رضی الله عنهم» گفته شود، اما منظور از فاطمه علیها السلام که امامان مذکور، کنار قبر او مدفون هستند، فاطمه بنت اسد، مادر امیر مؤمنان علی علیه

السَّلام است، ولی در مورد قبر فاطمه علیها السَّلام دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ظاهر آن است که او در خانه خودش، به خاک سپرد شد، چنانکه در جای خود ذکر شده است.

۶- اشعار ابو هریره، هنگام تشییع جنازه امام صادق علیه السلام

از عیسی بن داب روایت شده: هنگامی که جنازه امام صادق علیه السلام را
الأنوار البهیة، ص: ۲۷۱

در میان تابوت نهاده و به سوی بقیع برای دفن می‌بردند، ابو هریره «۱» این اشعار را می‌خواند:

اقول و قد راحوا به یحملونه علی کاهل من حاملیه و عاتق

أ تدرؤن ما ذا تحملون الی الثری ثیرا ثوی من رأس علیاء شاهق

غداة حتی الحاثون فوق ضریحه ترابا و اولی کان فوق المفارق : «می‌گویم: همانا به سوی جنازه امام صادق علیه السلام رفتند و آن را بر شانه و دوش خود گرفتند و حمل کردند.

آیا می‌دانید که چه شخصیتی را به سوی خاک قبر، حمل می‌کنید؟ کوه سر برافراشته‌ای بر فراز بلند و بسیار مرتفع را (می‌نگرم)
آنها خاک قبر را بر روی جنازه او می‌ریزند، بهتر این است که آن خاک را بر سرهای خود بریزند» [یا بهتر این است که جنازه او را در قبر نهند، بلکه روی سرهای خود قرار دهند].

۷- پاداش زیارت مرقد شریف امام صادق علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام

شیخ مفید (ره) در کتاب «مقنعه»، در باب پاداش زیارت مرقد شریف امام سجّاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

روایت شده امام صادق علیه السلام فرمود:

من زارنی غفرت له ذنوبه و لم یمت فقیرا

: «کسی که مرا زیارت کند، گناهانش آمرزیده شود، و فقیر نمی‌میرد».

(۱) منظور از این ابو هریره، ابو هریره صحابه، که به دروغگوئی معروف است، نیست، بلکه منظور ابو هریره عجللی است که در شمار شاعران خاندان رسالت علیهم السلام است، که آشکارا درباره مقام آنها، شعر می‌سرود.

ابو بصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کیست که شعر ابو هریره را برای ما بخواند، عرض کردم: فدایت شوم، او شراب می‌خورد، فرمود: «خدا او را رحمت کند، خداوند هر گناهی را- اگر همراه دشمنی با علی علیه السلام نباشد- (سرانجام) می‌آمرزد»
(مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۲

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «کسی که جعفر (امام صادق «ع» و پدرش را زیارت کند، به چشم درد مبتلا نمی‌شود، و بیمار نمی‌گردد، و در حال پریشانی از دنیا نمی‌رود».

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که امامی از امامان علیهم السلام را زیارت کند، و چهار رکعت نماز در کنار قبرشان بخواند، خداوند پاداش یک حج و یک عمره را برای او می‌نویسد».

شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «پاداش کسی که شما را زیارت کند چیست؟»، آن حضرت در پاسخ فرمود:

یکون کمن زار رسول الله

: «مانند آن کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت نموده است».

امام رضا علیه السلام فرمود: «برای هر امامی بر گردن شیعیانش، عهد و پیمانی است، همانا یکی از امور کامل نمودن وفای به عهد، و ادای نیک حق آنها، زیارت قبرهای آنها است، کسی که از روی اشتیاق، و از روی تصدیق به آنچه که اشتیاق به آن دارند، آنها را زیارت کند، آنها در قیامت از زیارت کنندگان، شفاعت نمایند».

۸- اشعار ناب سید صالح قزوینی

و چه زیبا سروده است؛ سید صالح قزوینی (ره) آنجا که گوید:

و لله افلاك البقیع فكم بهاكواكب من آل النبى غوارب
حوت منهم ما ليس تحويه بقعه و نالت بهم ما لم تنله الكواكب
فبوركت ارضا كل يوم و ليلة تطوف من الاملاك فيك كتائب
و فيك الجبال الشمم حلما هوامدو فيك البحور الفعم جودا نواضب
مناقبهم مثل النجوم كأنها مصائبهم لم يحصها الدهر حاسب
و هم للورى اما نعیم مؤبّدو اما عذاب فى القيامة واصب
الأنوار البهیة، ص: ۲۷۳

ترجمه:

: «و چقدر از برای خدا خیر فراوان است در فرازهای آسمان بقیع، و براستی چه بسیار ستارگانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که در آسمان بقیع غروب کردند (و در خاک پنهان شدند).

خاک بقیع، آن ستارگان را در برگرفت که هیچ بقعه‌ای چنین ستارگانی را در بر نگرفته است، و به خاطر آنها به مقامی رسید که ستارگان جهان به آن مقام نرسیدند.

ای سرزمین بقیع! که آنچنان در شب و روز دارای برکت می‌شوی و فرشتگان، گروه گروه برگرد تو به طواف می‌پردازند.

ای بقیع! تو دارای کوههای بلند بردبار و استوار هستی، و در تو دریاهاى سرشار از جود و کرم، فرود آمده است.

فضائل آنها همانند ستارگان درخشان است، مصائب آنها به قدری زیاد است که از شمارش روزگار خارج می‌باشد.

آنان برای مردم یا مایه نعمت ابدی هستند (یعنی نسبت به پیروان نیکشان) و یا در قیامت، عذاب ریزان (نسبت به دشمنان) خواهند بود».

[پایان نور هشتم]

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۴

چند سخن سازنده از امام صادق علیه السلام [تنظیم از: مترجم]

* خذ لنفسك من نفسك، خذ منها فى الصّحة قبل السّقم، و فى القوّة قبل الضّعف، و فى الحیاة قبل الممات

: «از خودت برای خودت بهره گیر؛ از تندرستی قبل از آنکه بیمار شوی، و از قدرت و نیرو، قبل از آنکه ناتوان گردی، و از

زندگی، پیش از فرا رسیدن مرگ، بهره گیر» [اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۵]

* عليك بالصّح لّه فى خلقه، فلن تلقاه بعمل افضل منه

: «بر تو باد که برای خدا، خیر خواه مردم باشی، که هرگز خدا را به کاری بهتر از این کار، ملاقات نکنی» [اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۴]

* انّ المؤمن أخو المؤمن، عینه و دلیله لا یخونه و لا یظلمه و لا تعشّه و لا یعده عدّه فیخلفه

: «همانا مؤمن برادر مؤمن، و چشم و راهنمای او است، به او خیانت و ظلم و نیرنگ نمی کند، و اگر وعده به او داد، خلف وعده نمی نماید»

[اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۷]

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۵

معصوم نهم: [حضرت موسی بن جعفر ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۶

نور نهم: حضرت موسی بن جعفر ع امام هفتم، باب الحوائج، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

تمجید یکی از علمای اهل تسنن از امام کاظم علیه السلام

کمال الدّین محمد بن طلحه شافعی در شأن امام کاظم علیه السلام چنین می گوید:

«امام بلند مقام، بزرگ شأن، که شب‌ها را با عبادات بسیار، به پایان می‌رسانید، و در عبادت خدا، کوشش فراوان داشت، و بر انجام اطاعت‌های الهی، مداومت می‌نمود، دارای کرامت‌های آشکار، که شب را تا بامداد با سجده و قیام به سر می‌آورد، و روز را با روزه و صدقه به پایان می‌رسانید، و به خاطر آنکه حلم و شکیبائی بسیار داشت، و نسبت به کسانی که به او ستم روا می‌داشتند، عفو و گذشت داشت، با عنوان «کاظم» (فروبرنده خشم) نامیده شد.

آن بزرگمرد الهی، با احسان و لطف خود، گنهکاران را مجازات می‌کرد، و با عفو و بخشش با کسانی که به او جفا کرده بودند، برخورد می‌نمود، و به خاطر آنکه، عبادت بسیار می‌نمود، به او «عبد صالح» (بنده شایسته) گفتند، و در عراق به عنوان «باب الحوائج الی الله» [دربان روا کننده نیازها در درگاه خدا] نامیده می‌شد،

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۷

به خاطر اینکه متوسّلان به خدا، با واسطه قرار دادن او، رفع نیاز می‌کردند، کرامتها و عظمت مقامات او، عقلها را حیرت زده کرده است، و حکم می‌کنند که آن حضرت در پیشگاه خدا آنچنان در جایگاه عالی صدق و صفا قرار داشت که غیر قابل لغزش و زوال است»- پایان گفتار کمال الدّین شافعی.

[میلاد و حیات]

ماجرای ولادت امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در سرزمین «ابواء»، منزلگاه بین مکه و مدینه، در روزه یکشنبه [و به گفته بعضی در روز سه‌شنبه] هفتم صفر

سال ۱۲۸ هجرت [و به گفته بعضی در سال ۱۲۹ ه ق در عصر خلافت ابراهیم بن ولید، سیزدهمین خلیفه اموی] چشم به جهان گشود.

مادر آن حضرت، به نام «حمیده مصفاة بربریه» از بانوان بلند مقام عجم بود، امام صادق علیه السلام فرمود:
حمیده: مصفاة من الادناس کسبیکه الذهب ...

: «حمیده از پلیدی‌ها، پاک و پاکیزه است، همانند طلای خالص می‌باشد و پیوسته فرشتگان از او نگهبانی کردند تا اینکه او در پرتو لطفی که خدا به من و حجّت بعد از من داشت، به من سپرده شد». و از بعضی از روایات، فهمیده می‌شود که امام صادق علیه السلام به بانوان دستور می‌داد تا نزد حمیده روند، و احکام شرع را از او بیاموزند.

ابو بصیر می‌گوید: در آن سالی که امام کاظم علیه السلام متولد شد، در محضر امام صادق علیه السلام بودم، هنگامی که به منزلگاه «ابواء» رسیدیم، امام صادق علیه السلام برای ما و اصحابش غذا آماده کرد، آن حضرت هر گاه برای اصحاب خود غذا حاضر می‌کرد، غذای فراوان و پاکیزه بود، مشغول خوردن غذا بودیم که ناگاه فرستاده حمیده (مادر امام کاظم علیه السلام) نزد امام صادق علیه السلام آمد و از قول حمیده گفت: «اثر وضع حمل در من پدید آمده، شما قبلاً فرموده

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۸

بودی که در این مورد، شما را آگاه کنم».

امام صادق علیه السلام در حالی که خوش حال و خرسند بود، برخاست و رفت، و چند لحظه طول نکشید که باز گشت، دیدیم آستین‌ها را بالا زده و خندان است، عرض کردیم: «خداوند همواره شما را خندان و چشمان شما را روشن کند، حمیده چه کرد؟». فرمود: «خداوند به من پسری عطا کرد، که بهترین مخلوقات خدا است، حمیده به من خبر داد که من از او به آن خبر آگاهتر بودم». عرض کردم: «قربانت کردم؛ چه خبری داد؟».

فرمود: او گفت: هنگامی که این نوزاد، به زمین قرار گرفت، دستهایش را روی زمین نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم: «این نشانه‌ای است از رسول خدا صلی الله علیه و آله [که هنگام ولادتش دیده شده] و در مورد هر امامی بعد از او، چنین نشانه‌ای وجود دارد؛ تا آخر حدیث.

ولیمه و ولادت امام کاظم علیه السلام

ابو عبد الله برقی از منهال قصاب نقل می‌کند که گفت: «از مکه به قصد مدینه، حرکت کردم، در مسیر راه به «ابواء» رسیدم، با خبر شدم که امام صادق علیه السلام دارای پسری شده است، من زودتر از آن حضرت به مدینه رسیدم، او یک روز بعد از من به مدینه آمد، و سه روز به مردم غذا داد، من جزء آنان بودم که در کنار سفره آن حضرت، هر روز غذا می‌خوردم، به قدری که تا روز بعد نیاز به غذا نداشتم، به این ترتیب سه روز غذا خوردم، به اندازه‌ای که شکمم پر می‌شد و سنگین می‌شدم، و بر اثر سنگینی بر بالشی تکیه می‌کردم، و تا فردای آن روز غذا نمی‌خوردم».

علاقه شدید امام صادق علیه السلام به پسرش موسی علیه السلام

روایت شده: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: چقدر فرزندان

الأنوار البهیة، ص: ۲۷۹

موسی را دوست داری؟».

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

و ددت ان لیس لی ولد غیره، حتی لا یشارکه فی حبی له احد

: «دوست داشتم غیر از او (موسی) فرزند دیگری نداشتم، تا هیچ کس در علاقه‌ام به موسی علیه السلام شریک نمی‌شد».

نهی از منکر امام کاظم علیه السلام در گهواره

شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد] از یعقوب سراج روایت می‌کند که گفت: به حضور امام صادق علیه السلام رفتم، دیدم بالای سر حضرت کاظم علیه السلام که در گهواره بود، ایستاده، و زمانی دراز با او راز گفتم، پس من نشستم تا فارغ شد، آنگاه از نزد امام صادق علیه السلام برخاستم، آن حضرت به من فرمود: «نزد مولایت برو و به او سلام کن»، من نزدیک (گهواره) رفتم و سلام کردم، با زبانی فصیح، جواب سلام مرا داد، آنگاه به من فرمود: «برو نامی که دیروز برای دخترت گذاردی، تغییر بده، زیرا آن نامی است که خدا آن را نمی‌پسندد».

یعقوب می‌گوید: من دختری داشتم، نامش را «حمیرا» گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: «به دستور او (حضرت کاظم علیه السلام) رفتار کن، تا هدایت شوی»، من رفتم و نام دختر را عوض کردم.

عظمت امام کاظم علیه السلام در قلب ابو حنیفه، رئیس مذهب حنفی

در کتاب «ثاقب المناقب» آمده: در نزد عام و خاص مردم مشهور است که:

ابو حنیفه روزی به خانه امام صادق علیه السلام وارد شد، حضرت کاظم علیه السلام را که در آن هنگام کودک بود، در دالان خانه‌اش دید، با خود گفت: اینها (امامان خاندان رسالت) گمان می‌کنند که در دوران کودکی، علم و دانش به آنها داده می‌شود، خوب است که این مطلب را امتحان کنم (ابو حنیفه بر این اساس، نزد حضرت کاظم علیه السلام آمد و) گفت: «ای پسر! اگر شخص غریب خواسته

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۰

باشد قضاء حاجت کند (به دستشویی برود) کجا برود؟

حضرت کاظم علیه السلام خشمگینانه به ابو حنیفه نگریست و فرمود: «ای شیخ! بی ادبی کردی، چرا سلام نکردی».

ابو حنیفه می‌گوید: شرمنده شدم، از خانه بیرون رفتم، و آن کودک در نزد من، بسیار بزرگ جلوه کرد، سپس بازگشتم و سلام کردم، و عرض کردم: «اگر غریبی به شهری وارد گردید، در کجا قضاء حاجت کند؟».

در پاسخ فرمود: از کنار نهرها، و گوشه‌های رودخانه‌ها که محل آب بردن است، و سایه‌های دیوار که جای ورود افراد است، و در محل افتادن میوه‌ها از درختان، و در پشت دیوار خانه‌ها، و در معابر عمومی، و در آبهای جاری، و راکد، دوری کند، از اینها که گذشت، در هر جا بخواهد، قضاء حاجت کند.

ابو حنیفه می‌گوید: گفتم؛ «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، بشر که گناه می‌کند، گناه او را چه کسی انجام می‌دهد؟».

او به من نگاه کرد و فرمود: «آن کس که گناه می‌کند از سه حال خارج نیست:

۱- خدا گناه می‌کند.

۲- خود بنده گناه می‌کند.

۳- هر دو گناه می‌کنند.

اگر بگوئیم خدا گناه می‌کند، خداوند باانصافتر و عادلتر از آن است که خود گناه کند، و سپس بنده‌اش را به خاطر گناه، مجازات

نماید، و اگر گناه را هر دو (خدا و بنده) انجام دهند، در این صورت، خدا در گناه کردن، با بنده‌اش شریک است [شریکی که نسبت به بنده، نیرومند است، مجازات کردن نیرومند به خاطر گناه، مقدم‌تر از مجازات ضعیف است، در صورتی که خداوند مجازات گناه را به بنده‌اش وعده داده است]. و خداوند عادلتر و بانصافتر از آن است که، بنده‌اش را به خاطر گناه، مجازات کند، با اینکه خودش با او در انجام گناه شریک بوده است.

نتیجه اینکه: گناه را بنده انجام می‌دهد، اگر خدا او را بخشید، بر اساس فضل

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۱

و کرمش بخشیده، و اگر مجازات کرد، بر اساس عدالتش مجازات نموده است.

ابو حنیفه می‌گوید: «در این هنگام [آنچنان مرعوب شدم که] چشمانم پر از اشک شد، و این آیه را خواندم:

ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: «آنها فرزندانى بودند که (از نظر پاکی و کمال) بعضی از بعض دیگر گرفته شده‌اند و خداوند شنوا و دانا است» (۱).

مسلمان شدن جاثلیق مسیحیان در نزد امام کاظم علیه السلام

شیخ صدوق (ره) و دیگران از هشام بن حکم [شاگرد برجسته امام صادق علیه السلام] روایت کرده‌اند، یکی از دانشمندان و روحانیون بزرگ مسیحیان به نام «بریهه» که او را جاثلیق (۲) می‌گفتند؛ هفتاد سال در آئین مسیحیان بود، او در جستجوی اسلام و جویای کسی بود که کتابهای مسیحیت را خوانده و صفات و دلایل و معجزات حضرت مسیح علیه السلام را بشناسد، تا با او احتجاج و مناظره نماید. او به همین عنوان (جستجوگر) در میان مسیحیان و مسلمانان و یهودیان و مجوسیان شهرت داشت، و مسیحیان به وجود او افتخار می‌کردند و می‌گفتند: «اگر در میان مسیحیان شخصی جز «بریهه» نباشد، وجود او برای ما کافی است»، در عین حال او جویای حق و اسلام بود، و زنی همراه او بود و سالیان دراز از او خدمتگزاری می‌کرد.

بریهه، سستی آئین مسیحیت و سستی دلایل آن را از آن زن مخفی می‌کرد، تا اینکه: آن زن از این جریان آگاه گردید، بریهه همچنان به پرس‌وجو و کندوکاو درباره اسلام پرداخت، و از رهبران و علما و صالحان اسلام، جویا می‌شد، و برای

(۱) آل عمران - ۳۴

(۲) «جاثلیق»: شخصیت بزرگ مسیحیان است، که بعد از او در درجه، «مطران»، و بعد از او «اسقف»، و بعد از او «قسّیس» است (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۲

شناختن اندیشمندان اسلام کنجکاوی می‌کرد.

او در میان هر فرقه و گروهی وارد می‌شد، و گفتار و عقائد آنها را بررسی می‌نمود، ولی چیزی از حق به دست نمی‌آورد، و به آنها می‌گفت: «اگر رهبران شما بر حق باشند، لازم بود که مقداری از حق نزد شما وجود داشته باشد».

تا اینکه او در این راه جستجو، اوصاف شیعه و آوازه «هشام به حکم» را شنید.

یونس بن عبد الرحمن (یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام) می‌گوید:

هشام گفت: روزی در کنار مغازه‌ام که در «باب الکرخ» قرار داشت، نشسته بودم، جمعی نزد من قرآن می‌آموختند، ناگاه دیدم گروهی از مسیحیان، که همراه «بریهه» بودند، بعضی از آنها کشیش، و بعضی در مقامات دیگر، در حدود صد نفر بودند، لباسهای سیاه در تن داشتند، و کلاه‌های برنس «۱» بر سرشان بود، بریهه «جاثلیق اکبر» نیز در میانشان بود آمدند و در اطراف مغازه من

اجتماع کردند، برای بریبه، کرسی (صندلی مخصوص) گذاشتند، او بر آن نشست، اسقف‌ها و رهبانان، با کلاه‌های برنس که بر سر داشتند، برخاستند و بر عصاهای خود تکیه دادند.

بریبه گفت: در میان مسلمانان هیچ کس از افرادی که به «علم کلام» شهرت دارند، نبودند مگر اینکه من با آنها درباره حَقّانیت مسیحیت بحث و مناظره کرده‌ام، ولی چیزی را که با آن مرا محکوم کنند، در نزد آنها نیافته‌ام، اکنون نزد تو آمده‌ام تا درباره حَقّانیت اسلام با تو مناظره کنم.

سپس ماجرای مناظره هشام با بریبه، و پیروزی هشام را در ضمن گفتاری طولانی شرح داده، آنگاه می‌گوید: نصرانیها پراکنده شدند، در حالی که با خود می‌گفتند: ای کاش ما با هشام و اصحاب او، روبرو نمی‌شدیم، و بریبه پس از این مناظره، در حالی که بسیار غمگین و محزون بود به خانه‌اش بازگشت.

زنی که در خانه او خدمت می‌کرد، به بریبه گفت: «علّت چیست که تو را غمگین و پریشان می‌نگرم».

(۱) برنس: کلاه‌های درازی که روحانیون مسیحی، بر سر می‌گذارند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۳

بریبه ماجرای مناظره خود با هشام را برای زن بیان کرد، و گفت: علّت غمگینی من همین است.

زن به بریبه گفت: «وای بر تو، آیا می‌خواهی بر حقّ باشی یا بر باطل؟».

بریبه جواب داد: «می‌خواهم بر حقّ باشم».

زن گفت: هر جا که حقّ را یافتی، به همانجا میل کن، و از لجاجت پرهیز، زیرا لجاجت، نوعی شکّ است، و شکّ، موضوع زشتی است و اهل شکّ، در آتش دوزخند.

بریبه، سخن زن را پذیرفت و تصمیم گرفت بامداد نزد هشام برود، بامداد نزد هشام رفت، دید هیچ کس از اصحاب هشام در نزدش نیستند، به هشام گفت:

«ای هشام! آیا تو کسی را سراغ داری که رأی او را الگو قرار داده و از او پیروی کنی، و اطاعت او را دین خود بدانی».

هشام گفت: «آری، ای بریبه».

بریبه، از اوصاف آن شخص سؤال کرد.

هشام، اوصاف امام صادق علیه السّلام را برای بریبه بیان کرد، بریبه به امام علیه السّلام اشتیاق پیدا کرد و همراه هشام از عراق به مدینه مسافرت کردند.

زن خدمتکار، نیز همراه بریبه بود، آنها تصمیم داشتند به حضور امام صادق علیه السّلام برسند، ولی در دالان خانه امام صادق علیه السّلام، با موسی بن جعفر علیه السّلام دیدار نمودند.

مطابق روایت «ثاقب المناقب» هشام بر او سلام کرد، بریبه نیز سلام کرد، سپس آنها علّت شرفیابی خود را به حضور امام بیان کردند، امام کاظم علیه السّلام در آن هنگام کودک بود (و طبق روایت شیخ صدوق «ره» هشام، داستان بریبه را برای حضرت کاظم علیه السّلام نقل نمود).

گفتگوی جانلیق با امام کاظم علیه السّلام

امام کاظم: ای بریبه! تا چه اندازه به کتاب خود (انجیل) آگاهی داری؟

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۴

بریهه: من به کتاب خودم (انجیل) آگاهی دارم.
 امام کاظم: تا چه اندازه به تأویل (معانی باطنی) آن اعتماد داری؟
 بریهه: به همان اندازه که به آگاهییم از آن، اعتماد دارم.
 در این هنگام، امام کاظم علیه السلام به خواندن آیاتی از انجیل، آغاز کرد.
 بریهه (آنچنان مرعوب قرائت امام شد که) گفت: «حضرت مسیح علیه السلام انجیل را این چنین که شما می‌خوانید، تلاوت می‌کرد، این گونه قرائت را جز حضرت مسیح علیه السلام هیچ کس نمی‌خواند»، آنگاه بریهه به امام کاظم علیه السلام عرض کرد:
 ایتاک کنت اطلب منذ خمسين سنة او مثلك
 : «مدّت پنجاه سال بود که در جستجوی تو یا مثل تو بودم».

سپس، بریهه، همان دم مسلمان شد. زن خدمتکار او نیز مسلمان گردید، و در راه اسلام، استقامت نیکو نمودند، سپس هشام همراه بریهه و آن زن، به محضر امام صادق علیه السلام رسیدند، و هشام ماجرای گفتگوی حضرت کاظم علیه السلام و بریهه، و مسلمان شدن بریهه و زن خدمتکار را به عرض امام صادق علیه السلام رسانید.
 امام صادق علیه السلام فرمود:

ذَرِيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

: «آنها فرزندانای بودند که (از نظر پاکی و کمال) بعضی، از بعضی دیگر گرفته شده‌اند و خداوند شنوا و دانا است» (۱)».

گفتگوی بریهه با امام صادق علیه السلام

بریهه: فدایت گردم، تورات و انجیل و کتابهای پیامبران علیه السلام از کجا نزد شما آمده است؟

(۱) آل عمران - ۳۴

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۵

امام صادق: این کتابها، از جانب آنها به ارث به ما رسیده است، ما همانند آنها، آن کتابها را تلاوت می‌کنیم، و همانند آنها می‌خوانیم، خداوند در زمین، حجتی را قرار نمی‌دهد که هر گاه از او سؤالی کنند، در پاسخ بگوید: «نمی‌دانم».
 از آن پس، بریهه ملازم امام صادق علیه السلام و از یاران او گردید، تا اینکه در عصر امام صادق علیه السلام از دنیا رفت، امام صادق علیه السلام او را با دست خود غسل داد و کفن کرد و با دست خود، او را در میان قبر نهاد و فرمود:
 هذا حواری من حواری المسیح علیه السلام يعرف حقّ الله علیه
 : «این مرد، یکی از حواریون (یاران نزدیک) عیسی علیه السلام است که حقّ خدا بر خویش را می‌شناسد».
 بیشتر اصحاب امام صادق علیه السلام آرزو می‌کردند که همچون بریهه [دارای آن مقام عالی معنوی] باشند.
 الأنوار البهیة، ص: ۲۸۶

فرازهائی از گفتار امام کاظم علیه السلام

۱- امام کاظم علیه السلام به یکی از شیعیانش فرمود:

ای فلان! اتق الله، و قل الحق و ان كان فيه هلاکک، فانّ فيه نجاتک. ای فلان! اتق الله ودع الباطل، و ان كان فيه نجاتک فانّ فيه هلاکک

: «ای فلانی! تقوای الهی پیشه خود ساز، و حقّ بگو، هر چند (در ظاهر) هلاکت تو در آن باشد، زیرا در حقیقت، نجات تو، در آن است.

ای فلانی! تقوای الهی پیشه خود کن، و باطل را رها ساز، هر چند (در ظاهر) آن باطل، موجب نجات تو گردد، زیرا که در حقیقت، هلاکت تو در آن است».

۲- امام کاظم علیه السلام در کنار قبری حاضر شده بود، به حاضران فرمود:

انّ شیئا هذا آخره لحقیق ان یزهد فی اوّله، و انّ شیئا هذا اوّله، لحقیق ان یخاف آخره

: «همانا دنیائی که پایانش این (قبر) باشد، سزاوار است که در آغازش نسبت به آن زهد و پارسائی شود، و همانا آخرتی که این (قبر) آغاز آن است، سزاوار است که از آخرش بیمناک شد».

مؤلف گوید: این سخن نظیر سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است، که روایت شده: «براء بن عازب» گفت: ما در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، ناگاه نگاه آن حضرت، به گروهی افتاد، فرمود: «اینها چرا اجتماع کرده‌اند؟». شخصی عرض کرد: «مشغول کردن قبر هستند».

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله با شتاب به سوی قبر، حرکت کرد، اصحاب نیز همراهش حرکت کردند، تا کنار قبر رسیدند، و آن حضرت بر بالای قبر نشست.

عازب می گوید: من پیشدستی کرده به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتم تا بنگرم چه می کند؟ دیدم آن حضرت آنچنان گریست که خاک زمین از اشک چشمش تر شد، سپس به ما رو کرد و فرمود:

اخوانی لمثل هذا فاعدوا

: «برادرانم! برای چنین سرانجامی، خود را آماده کنید».

۳- از سخنان امام کاظم علیه السلام است:

من تکلم فی الله هلك، و من طلب الرئاسة هلك، و من دخله العجب، هلك: «آن کس که درباره ذات خدا، سخن بگوید، هلاک گردد، (حیران و گمراه شود) و کسی که در طلب ریاست باشد، هلاک شود، و کسی که خودبینی در او راه یابد، هلاک شود».

۴- اشتدت مؤنة الدنيا و الدین، فاما مؤنة الدنيا: فانك لا تمد يدك الى شيء منها الا وجدت فاجرا قد سبقك اليه، و اما مؤنة الآخرة فانك لا تجد اعوانا يعينونك عليه

: «تحصیل هزینه دنیا و توشه آخرت، سخت است، اما در مورد سختی هزینه دنیا، زیرا تو دستت را به سوی چیزی دراز نمی کنی مگر آنکه شخص گنهکاری را می یابی که قبل از تو، به سوی آن دست دراز کرده است.

و اما سختی توشه آخرت، از این رو است که: یارانی را که تو را برای تحصیل آن توشه، کمک کنند نمی یابی».

۵- امام کاظم علیه السلام به علی بن یقظین فرمود:

كفارة عمل السلطان؛ الاحسان الى الاخوان

: «کفاره کارمندی (یا کارگری) سلطان، نیکی نمودن به برادران دینی است».

۶- كلما احدث الناس من الذنوب ما لم يكونوا يعلمون، احدث الله لهم من البلاء ما لم يكونوا يعدون

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۸

: «هر چه مردم گناهان (جدیدی) که قبلا آن را نمی دانستند، انجام دهند، خداوند از بلاهای (جدیدی) را که قبلا آن را در عداد بلا نمی شمردند، برای آنها پدید می آورد».

۷- تعجب الجاهل من العاقل، اکثر من تعجب العاقل من الجاهل

: «تعجب و شگفتی نادان از شخص صاحب عقل، بیشتر از تعجب صاحب عقل از جاهل است» [هرگاه عاقل، کار زشتی انجام دهد، جاهل از کار او تعجب می‌کند، و این تعجب از تعجب عاقل به کار زشت جاهل، بیشتر است، زیرا از عاقل، توقع بیشتر است که کار زشت نکند].

۸- المصيبة للصابر واحدة، و للجازع اثنتان

: «مصیبت برای صبرکننده، یکی است، ولی برای انسان بی‌تاب دو مصیبت است» [یکی خود مصیبت، دوم مصیبت از دست دادن ثواب آن] ۹- يعرف شدة الجور من حکم به الیه
: «سختی ظلم را آن کس (خوب) می‌شناسد که در مورد او حکم به جور و ظلم صادر شده است».

۱۰- و الله ينزل المعونة على قدر المئونة، و ينزل الصبر على قدر المصيبة، و من اقتصد و قنع بقیت عليه النعماء، و من بذر و اسرف؛ زالت عنه النعمة، و اداء الامانة و الصدق؛ يجلبان الرزق، و الخيانة و الكذب يجلبان الفقر و التفاق، و اذا اراد الله بالتملة شرا نبت لها جناحين فطارت، فاكلها الطير

: «سوگند به خداوند، کمک و مساعدت، به اندازه و به قدر هزینه زندگی نازل می‌شود، و صبر به اندازه مصیبت فرود آید، پس کسی که [در مصرف مخارج زندگی] میانه روی کند، و قناعت نماید، نعمتها برای او باقی می‌ماند، و کسی که بریزد و پاشد و اسراف ورزد، نعمت از او نابود می‌گردد، امانت‌داری و راستگویی موجب جلب رزق و روزی می‌گردند، خیانت و دروغگویی موجب فقر و نفاق می‌شوند، و هرگاه خداوند شرّ مورچه‌ای را بخواهد، دو پر در بدن او می‌رویاند، او پرواز می‌کند، و پرنده در هوا او را می‌خورد».

الأنوار البهیة، ص: ۲۸۹

شرح کوتاه:

اینکه آن حضرت در سخن فوق فرمود: و من بذر و اسرف، واژه «بذر» در اصل از تپذیر، به معنی پراکنده نمودن است، و اصل آن ریختن بذر روی خاک (برای سبز شدن) است، سپس در اینجا کنایه از هر کسی است که اموال خود را با بریزد و پاشد، تباه می‌سازد، و ریختن بذر روی خاک برای کسی که به نتیجه آن آگاه نیست، در ظاهر ضایع نمودن بذر به حساب می‌آید، و واژه «اسراف» به معنی تجاوز از حدّ و اندازه در هر کاری است که انسان انجام دهد، گرچه مشهورتر در معنی اسراف، آن است که انسان در انفاق و خرج کردن، از مرز اندازه خارج شود و زیاده‌روی کند، و گاهی اسراف بر اساس کمیّت و اندازه آن است و گاهی بر اساس کیفیت و چگونگی آن، چنانکه راغب اصفهانی در کتاب مفردات، چنین گفته است.

۱۱- اولی العلم بک ما لا یصلح لک العمل الا به، و اوجب العمل علیک ما انت مسؤل عن العمل به، و الزم العلم لک ما دلک علی صلاح قلبک، و اظهر لک فساد، و احمد العلم عاقبه، ما زاد فی علمک العاجل، فلا تشغلن بعلم ما لا یضرك جهله، و لا تغفلن عن علم ما یزید فی جهلک تر که

: «شایسته‌ترین دانش برای تو آن دانشی است که عمل تو بدون آن اصلاح نیابد، و واجب‌ترین عمل، آن عملی است که تو موظف و مسئول انجام آن باشی».

و لازم‌ترین دانش، برای تو، آن دانشی است که تو را به اصلاح قلبت، راهنمایی کند، و تباهی قلبت را برای تو آشکار سازد، و ستوده‌ترین دانش، آن دانشی است که از جهت عاقبت، بر علم کنونی تو بیفزاید، و به دانشی که ندانستن آن، زبانی برای تو ندارد خود را البته مشغول نکن، و از فرا گرفتن علمی که ترک آن موجب افزایش نادانیت گردد، البته غافل مباش».

سید بن طاووس نقل می‌کند: جماعتی از یاران خاص امام کاظم علیه السّلام از بستگان و شیعیانش در محضر او، حاضر می‌شدند، و صفحه‌های نازک و لطیفی

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۰

از آبنوس و قلم، در همراه داشتند، هنگامی که امام کاظم علیه السّلام، سخنی می‌گفت، یا مسأله‌ای را فتوا می‌داد، آنها آنچه را می‌شنیدند، می‌نوشتند.

مؤلف گوید: امام کاظم علیه السّلام وصیت طولانی به هشام بن حکم دارد که در آن مجموعه‌ای از حکمت‌های ژرف و بلند معنی، گردآوری شده است «۱».

و در دست ما کتاب «مسائل علی بن جعفر علیه السّلام» موجود است، که مجموعه‌ای از سؤالات علی بن جعفر علیه السّلام است که از برادرش امام کاظم علیه السّلام پرسیده شده، و پاسخهای آن حضرت می‌باشد، فقهای ما در استنباط احکام، به این کتاب مراجعه می‌کنند، علامه مجلسی این کتاب را در جلد چهارم بحار الأنوار (چاپ قدیم) [و جلد ۱۰ بحار، صفحه ۲۴۹ به بعد، چاپ جدید] آورده است.

(۱) این وصیت، در کتاب اصول کافی، ج ۱، اوائل کتاب، و کتاب تحف العقول آمده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۱

نگاهی بر عبادات و سایر اخلاقیات امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام عابدترین، فقیه‌ترین، سخاوتمندترین مردم عصرش بود، و از همه مردم کریم‌النفوس‌تر (بلندنظرتر) بود. روایت شده: آن حضرت، نماز شب را می‌خواند، و آن را به نماز صبح متصل می‌کرد، سپس تا طلوع خورشید، به تعقیب نماز اشتغال داشت، و بعد به سجده می‌رفت، و سر از سجده و حمد خدا در سجده بر نمی‌داشت تا نزدیک ظهر فرا می‌رسید، و بسیار دعا می‌کرد و می‌گفت:

اللّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ، وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ

: «خدایا! از در گاهت، استراحت هنگام مرگ، و عفو هنگام حسابرسی را درخواست می‌کنم».

و این دعا را بسیار تکرار می‌کرد.

و یکی از دعاهای آن حضرت، این بود:

عَظْمُ الدَّنْبِ مِنْ عَبْدِكَ، فَلِيحَسِّنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ

: «گناه از بنده‌ات بزرگ شد، پس عفو از پیشگاهت، نیکو و زیبا خواهد شد» «۱».

(۱) با اینکه امامان معصوم علیهم السّلام، مصون از گناه بودند و هرگز گناه نمی‌کردند، اقرار آنها به گناه، در دعای فوق و دعاهای دیگر را می‌توان از جهات مختلف توجیه کرد:

۱- حسنات نیکان، گناهان مقربان است، زیرا کوچکترین عدم توجه مقربان از خدا، در نزد آنها، گناه است.

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۲

امام کاظم علیه السلام از خوف خدا، آن چنان می‌گریست که محاسنش از اشکهایش خیس می‌شد.

او از همه بیشتر نسبت به بستگانش، صله رحم می نمود، و شبانه به نیازهای مستمندان مدینه، رسیدگی می کرد، و زیبایی که محتوی درهم و دینار، و آرد و خرما بود، به آنها می رسانید، به گونه‌ای که آنها نمی دانستند چه کسی به آنها کمک می رساند. امام کاظم علیه السلام بسیار بزرگوار و نیک روش بود، هزار بنده خرید و آزاد کرد.

راهنمایی و خوشروئی امام کاظم علیه السلام به فقیر

فقیر با ایمانی به حضور امام کاظم علیه السلام آمد و اظهار تهیدستی کرد، و درخواست صد درهم پول نمود، تا با تجارت و دادوستد با آن، بتواند تأمین معاش نماید، امام کاظم علیه السلام در حالی که خنده بر لب داشت، به او فرمود:

«یک مسأله از تو می پرسم، اگر پاسخ صحیح دادی، ده برابر خواسته تو را، به تو خواهم داد».

فقیر: پرسید.

امام کاظم: اگر بنا باشد در دنیا برای خود آرزویی کنی، چه آرزویی می کنی؟

فقیر: آرزو می کنم برای حفظ دین و حفظ جان برادران دینی، قانون تقیه را الأنوار البهیة ۲۹۲ راهنمایی و خوشروئی امام کاظم علیه السلام به فقیر ص: ۲۹۲

۲- اعتراف آنها به گناه، کنایه از کوچک بودن مقامشان در برابر عظمت خدا است، و یک نوع تذلل و کوچک شمردن است.

۳- این گونه دعا کردن معصومین علیهم السلام، به عنوان یاد دادن شیوه دعا کردن، به بندگان است.

۴- گناه در این موارد، به معنی فقر ذاتی است که در علم کلام به عنوان «امکان ذاتی» همه مخلوقات، یاد می شود. ولی وجه اول و دوم، مناسبتر به نظر می رسد (محشی)

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۳

رعایت کنم، و حقوق برادران دینی را ادا نمایم.

امام کاظم: چرا دوستی با ما خاندان را آرزو نمی کنی؟

فقیر: این صفت در من وجود دارد، و از درگاه خدا به داشتن چنین صفتی، سپاسگزارم، ولی از خدا می خواهم تا خصال نیکی که ندارم به من عنایت کند.

امام کاظم: پاسخ نیک دادی، آنگاه دو هزار درهم [که بیست برابر خاسته فقیر بود]، به او داد و فرمود: «این پول را در خرید و فروش «مازو» (۱) به کار ببر، زیرا مازو، کالای خشک است (و کمتر آسیب پذیر می باشد).

پاره‌ای از ارزشهای معنوی و عرفانی امام کاظم علیه السلام

مردم روایات بسیار از امام کاظم علیه السلام نقل کرده‌اند. او فقیه‌ترین مردم زمانش و حافظترین شخص به قرآن بود، و آوایش در تلاوت قرآن، از همگان بهتر بود، وقتی که قرآن می خواند، محزون می شد، و آنان که صدای او را به تلاوت قرآن، می شنیدند، آنچنان تحت تأثیر قرار گرفته که می گریستند. مردم مدینه او را «زین المجتهدین» (زینت مجتهدین) می خواندند، و چون خشم خود را فرو می برد و در برابر ستم ستمکاران، شکیبائی و مقاومت می کرد او را «کاظم» می نامیدند، تا اینکه در زندان، و زیر غل و زنجیر ظالمان به شهادت رسید.

او می فرمود: «من در هر روز پنج هزار بار، استغفار می کنم».

از ویژگی‌های او اینکه: آن حضرت ده سال و اندی (حدود یازده تا نوزده سال) داشت، و در این سنین نوجوانی، هر روز بعد از

روشنی خورشید، تا هنگام ظهر به سجده می‌رفت.

روزی هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) با ربیع حاجب (دربان) در

(۱) «مازو» که در عربی به آن «عفص» گویند، ماده‌ای است که از درخت بلوط بدست می‌آید و به شکل دانه فندق است، این دانه‌ها را برای رنگ کردن و دباغی نمودن پوست حیوانات به کار می‌برند (فرهنگ عمید) - مترجم الأنوار البهیة، ص: ۲۹۴

پشت بام (زندانب) بودند، به ربیع گفت: «این جامه چیست که هر روز در اینجا می‌نگرم».

ربیع می‌گفت: «این جامه نیست، بلکه موسی بن جعفر علیه السلام است که هر روز از هنگام طلوع خورشید تا ظهر در حال سجده است.

هارون گفت: این شخص (امام کاظم علیه السلام) یکی از راهبان بنی هاشم است.

ربیع می‌گوید در جواب گفتم: «پس چرا او را در زندان افکنده و بر او سخت گرفته‌ای؟».

در پاسخ گفت:

هیئات لا بدّ من ذلك

: «هیئات که آزاد شود، او حتما باید در زندان باشد!!».

گزارش فضل بن ربیع، از عبادت امام کاظم علیه السلام در زندان

نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از عبد الله قزوینی نقل می‌کند که پدرم گفت: روزی نزد فضل بن ربیع رفتم، دیدم بالای بامی نشسته، به من گفت: نزدیک بیا، نزدیک رفتم، تا برابرش رسیدم، و گفت: به این اطاق بنگر، (از پنجره یا سوراخ پشت بام) به آن اطاق نگریستم، گفت: «در خانه چه می‌بینی؟».

گفتم: جامه‌ای افتاده است.

گفت: درست نگاه کن.

با دقت نگاه کردم، و حقیقت را دریافتم، گفتم: «مردی در حال سجده است».

گفت: آیا این مرد را می‌شناسی؟

گفتم: نه.

گفت: این مرد، مولای تو است.

گفتم: مولای من کیست؟

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۵

گفت: خود را به نادانی می‌زنی؟

گفتم: نه، ولی من مولائی برای خود نمی‌شناسم.

گفت: «این مرد؛ ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام است، من شب و روز او را تحت نظر دارم، او را غیر از این حال سجده، که دیدی و به تو خبر دادم، ندیده‌ام. او نماز صبح را در اول وقتش می‌خواند، سپس بعد از نماز تا طلوع خورشید، مشغول تعقیب است، سپس به سجده می‌رود، و همچنان تا ظهر در سجده است، و به غلامی سفارش کرده که لحظه ظهر را به او خبر دهد، او به محض این که از جانب غلام، با خبر می‌شود که ظهر شده، از سجده برمی‌خیزد، بی آنکه وضو بگیرد، مشغول نماز ظهر می‌شود. من از

خواندن نماز بدون تجدید وضو می‌فهمم که او در سجده، به خواب نرفته و چرت نزده است. او به همین ترتیب مشغول عبادت است تا از نماز عصر فارغ می‌شود، پس از نماز عصر، به سجده می‌رود، و همواره در سجده است تا خورشید غروب کند، پس از غروب، برمی‌خیزد و نماز مغرب را می‌خواند بی آنکه برای قضاء حاجت برود، و همچنان مشغول نماز و تعقیب نماز است تا نماز عشا را می‌خواند، و بعد از نماز عشا، غذای اندکی برایش آورده می‌شود، می‌خورد، سپس تجدید وضو می‌کند، آنگاه برمی‌خیزد، و همواره در دل شب مشغول نماز است تا اول اذان صبح فرا رسد، من نمی‌دانم! [که در این بین قضاء حاجت می‌کند؟!]. همین که غلام می‌گوید: سپیده دمیده شد، بر می‌خیزد و نماز صبح را بجا می‌آورد، این روش، از حدود یک سال تاکنون که او را به من سپرده‌اند، برنامه شبانه روزی او است».

و از خطیب بغدادی که از علمای بزرگ و قدیم اهل تسنن و تاریخ‌نویسان موثق است، روایت شده که گفت: «از این رو به موسی بن جعفر علیه السلام «عبد صالح» گویند که بسیار عبادت می‌کرد، و کوشش فراوان در عبادت داشت. روایت شده: آن حضرت روزی وارد مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه شد، در اول شب به سجده رفت، شنیده شد که در سجده می‌گفت:

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۶

عظم الذنب من عبدك، فليحسن العفو من عندك، يا اهل التقوى و يا اهل المغفرة

: «گناه از بنده‌ات بزرگ شد، پس عفو از پیشگاهت، نیکو و زیبا خواهد گردید، ای سزاوار پرهیزکاری و آمرزش». این دعا را مکرر در مکرر گفت، تا صبح شد.

سخن مأمون، درباره عبادت امام کاظم علیه السلام

مؤلف گوید: در ضمن روایتی طولانی، که بیانگر توصیف مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) از امام کاظم علیه السلام است، آمده: مأمون در مورد ورود امام کاظم علیه السلام در مدینه نزد پدرش هارون، می‌گوید: اذ دخل شیخ مسجد قد انهکته العبادة، کانه شنّ بال، قد کلم السجود وجهه و انفه : «ناگاه پیر مردی بر پدرم وارد شد، که عبادت و شب‌زنده‌داری، چهره او را زرد و سنگین و متورم کرده بود، و آن چنان عبادت او را رنجور نموده بود که همانند مشک پوسیده شده بود، و بسیاری سجده، صورت و بینی‌اش را زخم نموده بود». باری، آن حضرت همدم سجده‌های طولانی و اشکهای بسیار بود، او غلام سیاهی داشت با مقراض (قیچی) پینه‌های پیشانی و بینی‌اش را می‌گرفت، همان پینه‌هایی که بر اثر سجده‌های زیاد، پدید آمده بودند. به گفته شاعر عرب:

طالت لطول سجود منه ثفتته فقرحت جهة منه و عرینا

رأی فراغته فی السجود منيته و نعمة شکر الباری بها حینا : «بر اثر سجده‌های طولانی، (پینه) زانوی او طولانی شد، و پیشانی و بینی‌اش مجروح گردید.

او در زندان، آرزویش را، فراغتی می‌دانست که برایش حاصل شده بود، و به خاطر این نعمت، خدا را مدتها شکر می‌کرد، که در پرتو این فراغت بهتر

الأنوار البهیة، ص: ۲۹۷

می‌تواند خدا را عبادت کند».

روایت شده: که امام کاظم علیه السلام در حال سجده، از دنیا رفت.

پیروی ابن ابی عمیر از امام کاظم علیه السلام

جماعتی از کسانی که امام کاظم علیه السلام را دیدند یا با او ملاقات نمودند، در عبادت و سجده‌های طولانی از آن حضرت، پیروی نمودند. یکی از آنها «محمد بن ابی عمیر» مرد مورد اطمینان و بلند مقامی که پیوند تنگاتنگی با خدا داشت. فضل بن شاذان می‌گوید: به عراق رفتم، در آنجا دیدم: مردی رفیق خود را چنین سرزنش می‌کرد: «تو شخص عیالمندهستی، و برای تأمین معاش آنها نیاز به کار و کسب داری، و من در مورد کور شدن چشمه‌ایت به خاطر سجده‌های طولانیت، نگران هستم»، وقتی که زیاد او را سرزنش کرد، رفیقش به او گفت: «وای بر تو، در سرزنش من، زیاد حرف زدی، اگر بنا باشد بر اثر سجده طولانی، چشم کسی کور گردد، سزاوار بود که چشم «ابن ابی عمیر» کور شود، تو چه گمان می‌بری درباره کسی (ابن ابی عمیر) که پس از نماز صبح، سر به سجده شکر گذاشت و تا ظهر، سر از سجده برنداشت. فضل بن شاذان می‌گوید: روزی پدرم دستم را گرفت و مرا نزد ابن ابی عمیر برد، در اطای که در طبقه بالا بود، به حضور ابن ابی عمیر رسیدیم، جمعی از بزرگان، آنجا بودند و او را احترام می‌کردند، به پدرم گفتم: «این شخص کیست؟» گفت: ابن عمیر است. گفتم: «همان مرد صالح و عابد؟» گفت: آری.

دگرگونی کنیز زیباچهره و مرگ او

روایت شده: هارون، کنیزی خردمند و زیباچهره و خوش اندام را (در ظاهر) برای خدمتگزاری به زندان نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد، و شخصی الأَنوار البهیة، ص: ۲۹۸ را مخفیانه مأمور کرد تا حال آن کنیز را برای او گزارش دهد. آن شخص دید: آن کنیز زیباروی در زندان، به سجده افتاده و با سوز و گداز می‌گوید: قدّوس، سبحانک، سبحانک، سبحانک : «ای خدای پاک و منزّه! تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی، منزّه هستی، منزّه هستی!». او را نزد هارون بردند، در حالی که می‌لرزید و به آسمان نگاه می‌کرد. همان جا مشغول نماز شد، وقتی که از او پرسیدند: «این چه حالتی است که پیدا کرده‌ای؟» در پاسخ گفت: «عبد صالح (امام کاظم علیه السلام) را دیدم که چنین بود». آن کنیز به قدری دگرگون شده بود که همچنان در آن حال بود تا از دنیا رفت. از رهگذر خاک سر کوی شما بود هر ناله که در دست نسیم سحر افتاد الأَنوار البهیة، ص: ۲۹۹

امام کاظم علیه السلام در زندانهای مختلف

یک: دستگیری امام کاظم علیه السلام

هارون الرشید [پنجمین خلیفه مقتدر عباسی] در سال ۱۷۹ هـ ق در سفری که به مکه نمود، وارد مدینه گردید، امام کاظم علیه السلام را که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بود، دستگیر کرد، حتی نگذاشت نماز آن حضرت، تمام شود، نمازش را قطع نمود و مأموران هارون از همانجا آن حضرت را بردند. آن بزرگوار در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

الیك اشكو یا رسول الله ما القی

: «ای رسول خدا! از ستمهایی که بر من وارد می‌شود، به تو شکایت می‌کنم».

مردم مدینه از هر سو می‌آمدند و گریه و شیون می‌نمودند، هنگامی که امام کاظم علیه السلام را نزد هارون آوردند، آن حضرت سلام کرد، ولی هارون جواب سلام او را نداد، بلکه به آن حضرت ناسزا گفت، و به او بی‌مهری و بی‌اعتنائی کرد، و آن حضرت را تحت نظر نگه داشت، هنگامی که تاریکی شب فرا رسید، دستور داد و محمل آماده کردند، و آن حضرت را مخفیانه، در یکی از محمل‌ها جای داد، و به «حسان سروی» سپرد، و به او فرمان داد تا آن حضرت را به بصره ببرد، و به «عیسی بن جعفر بن منصور» (نوه منصور دوانیقی) که در آن وقت فرماندار بصره

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۰

بود بسپارد.

و یک محمل دیگر، به طور آشکار، در روز به سوی کوفه روانه کرد، که جماعتی همراه آن محمل بودند، و منظور هارون از تشکیل دو محمل، این بود که امر بر مردم، مشتبه شود و آنها ندانند که امام کاظم علیه السلام در میان کدام محمل بود، آیا به سوی بصره رفت، یا به سوی کوفه؟

دو: امام کاظم علیه السلام در زندان «عیسی بن جعفر»، در بصره

حسان سروی، امام کاظم علیه السلام را به سوی بصره روانه کرد، و آن حضرت (هفتم ذیحجه) یک روز قبل از روز ترویه (هشتم ذیحجه) وارد بصره شد، و حسان سروی، در همان روز به طور آشکار، آن حضرت را به «عیسی بن جعفر» (امیر بصره) تحویل داد، که همه مردم فهمیدند و اطلاع یافتند.

عیسی، آن حضرت را در یکی از اطاقهای زندان خود، زندانی کرده و تحت نظر نگهداشت، در آن اطاق را به روی آن حضرت بست و به مراسم جشن عید قربان پرداخت.

در زندان را جز در دو وقت نمی‌گشودند: یکی برای تطهیر و تجدید وضوی آن حضرت، و دیگری برای بردن غذا در نزد او. یکی از مسیحیان که کاتب و منشی عیسی بن جعفر بود، گفت: «این مرد صالح [اشاره به امام کاظم علیه السلام] در این روزها که در این زندان بود، چیزهایی از لُهو و لعب و انواع موسیقی و منکرات [به مناسبت عید، که عیسی به راه انداخته بود] به گوشش رسید، که باور و گمان نمی‌کنم به خاطرش خطور کرده باشد.

روایت شده: امام کاظم علیه السلام یک سال در همانجا تحت نظر عیسی بن جعفر زندانی بود، آنگاه عیسی برای هارون، چنین نامه نوشت: «موسی بن جعفر علیه السلام را از من تحویل بگیر، و به دست هر کس که می‌خواهی بسپار، و گرنه او

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۱

را آزاد می‌گذارم، زیرا کوشش بسیار کردم، تا حاجتی بر ضد او بیابم، ولی چیزی به دستم نیامد، تا آنجا که هنگام دعا کردن او، گوش فرا دادم، بینم آیا من یا تو را نفرین می‌کند، چیزی نشنیدم جز اینکه برای خود دعا می‌کرد، و از درگاه خدا، رحمت و مغفرت می‌طلبید».

هارون، پس از دریافت نامه عیسی، مأمورانی نزد او فرستاد، و امام کاظم علیه السلام را از او تحویل گرفته، و مخفیانه به سوی بغداد روانه کردند.

روایت شده: آن حضرت را در روز مبعث (۲۷ رجب) سال ۱۷۹ هـ ق به سوی بغداد بردند.

سه: امام کاظم علیه السلام در زندان فضل بن ربیع، در بغداد

هنگامی که امام کاظم علیه السلام را به بغداد آوردند، هارون آن حضرت را در نزد «فضل بن ربیع» زندانی کرد. آن بزرگوار، مدتی طولانی در آنجا بود، هارون از فضل خواست که آن حضرت را بکشد، او جواب منفی داد، هارون برای فضل نامه نوشت که موسی بن جعفر علیه السلام را به «فضل بن یحیی» تحویل بده.

چهار: امام کاظم علیه السلام در زندان فضل بن یحیی

طبق این دستور، فضل بن ربیع، امام کاظم علیه السلام را به فضل بن یحیی، تحویل داد، هارون از فضل بن یحیی خواست، تا آن حضرت را بکشد، ولی او زیر بار این دستور نرفت، به هارون خبر رسید که امام کاظم علیه السلام در نزد فضل بن یحیی در رفاه و آسایش است، هارون در آن وقت در «رقه» (یکی از نقاط شام) بود، برای عباس بن محمد [که رئیس دژخیمان هارون بود] و سندی بن شاهک، نامه نوشت و آن نامه را توسط «مسرور خادم» نزد آنها فرستاد.

مسرور خادم، به بغداد رفت و نامه هارون را به محمد بن عباس رسانید، محمد بن عباس، تازیانه و عقابین [یک نوع فلک] را طلبید، و فضل بن یحیی را

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۲

احضار کرد، او را برهنه نموده و به عقابین کشید و سندی بن شاهک در حضور عباس بن محمد، صد تازیانه بر بدن فضل بن یحیی زد [به جرم اینکه چرا فضل، موجب آسایش امام کاظم علیه السلام شده است].

آنگاه، مسرور خادم، جریان را در نامه‌ای، به هارون گزارش داد، هارون به مسرور دستور داد، موسی بن جعفر علیه السلام را به «سندی بن شاهک» تحویل بده.

امام کاظم علیه السلام همواره، از زندانی به زندان دیگر، منتقل می‌شد، تا اینکه او را به زندان سندی به شاهک افکندند.

پنج: سرگذشتی از امام کاظم علیه السلام در زندان سندی بن شاهک

در کتاب «الدر النظیم» روایت شده: سندی بن شاهک گفت: از طرف هارون، مأموری به زندان نزد امام کاظم علیه السلام آمد، آن هنگام که آن حضرت در زندان من بود، من همراه آن مأمور به زندان رفتیم، آن مأمور وظیفه داشت که از حال امام در زندان آگاه شده و گزارشی تهیه کرده و به هارون ابلاغ نماید، مأمور در برابر امام ایستاد، امام به او فرمود: «برای چه اینجا آمده‌ای؟». مأمور گفت: «خلیفه مرا برای احوالپرسی تو فرستاده، تا از احوال تو با خبر شود».

امام کاظم علیه السلام به او فرمود: «به هارون بگو، هر روز که در اینجا بر من با سختی می‌گذرد، بر تو با شادی به پایان می‌رسد، تا وقتی که (در پیشگاه خدا در قیامت) در جایی که طرفداران باطل در خسران و زیان هستند، با هم روبرو شویم».

[پیام‌ها]

۱- پیام هارون به امام کاظم علیه السلام و پاسخ قاطع امام علیه السلام به او

فضل بن ربیع می‌گوید: پدرم ربیع گفت: هارون مرا نزد امام کاظم علیه السلام به زندان «سندی بن شاهک» فرستاد، تا پیام او را به آن حضرت برسانم، من به زندان رفته و به حضور امام کاظم علیه السلام رسیدم، دیدم نماز می‌خواند، هیبت

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۳

و شکوه او مرا از نشستن بازداشت، همانجا تکیه بر شمشیرم کرده ایستادم، آن حضرت وقتی که دو رکعت نماز می‌خواند، پس از

سلام، بی‌درنگ نماز دیگر را شروع کرده و ادامه می‌داد، توقف من در آنجا طول کشید، ترسیدم هارون مرا بازخواست کند، در این هنگام، وقتی که نماز امام، به سلام آخر، نزدیک شد، شروع به سخن کردم، آن حضرت، از خواندن نماز دیگر خودداری کرد، هارون به من دستور داده بود که نزد موسی بن جعفر علیه السلام نگو: امیر مؤمنان مرا فرستاده، بلکه بگو: «برادرت (هارون) مرا نزد تو فرستاده، و او سلام می‌رساند و می‌گوید: چیزهایی درباره تو به من خبر دادند که من پریشان شدم، از این رو تو را نزد خودم طلبیدم، و در مورد آن چیزها، تفحص کردم، دریافتم که شما از همه آلودگی‌ها و عیوب، پاک هستی، و فهمیدم که نسبت دروغ به تو داده‌اند، با خود فکر کردم، یا تو را به خانه‌ات بازگردانم و یا نزد خود نگهدارم، چنین به نتیجه رسیدم که اگر نزد من باشی، سینه‌ام از عداوت تو، خالی‌تر خواهد شد، و دروغ بدخواهان را آشکارتر خواهد کرد، برای هر کسی غذایی است که با آن الفت گرفته و طبعش با آن سازگار شده است، گویا تو در مدینه غذاهائی میل می‌کردی، که در اینجا کسی را که آن نوع غذا را آماده سازد، نداری، من فضل (۱) را مأمور کردم تا هر گونه غذایی را که میل داری، برایت آماده کند، بنابراین هر چه خواستی به او دستور بده تا برایت فراهم کند، و در آنچه میل داری با کمال روگشادی از او بخواه».

ربیع می‌گوید: امام کاظم علیه السلام بی‌آنکه به من توجه کند، پاسخ هارون را در دو کلمه داد و آن این بود که فرمود:
لا حاضر مالی فینفعی، و لم اخلق سئولا

: «اموالم در نزد من حاضر نیست، تا از آن بهره‌مند گردم، و خداوند مرا سؤال‌کننده از خلق، نیافریده است».
آنگاه بی‌درنگ گفت: «اللّه اکبر» و مشغول نماز شد.

(۱) ظاهراً در اینجا اشتباهی رخ داده و باید بجای فضل، «ربیع» باشد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۴

ربیع می‌گوید: نزد هارون بازگشتم، و جریان ملاقات خود را با امام کاظم علیه السلام و سخن آن حضرت را به هارون گزارش دادم.

هارون به من گفت: «نظر تو درباره موسی بن جعفر علیه السلام چیست؟».

ربیع گفت: «ای سرور من! اگر در روی زمین خطی بکشی، و موسی بن جعفر علیه السلام وارد آن خط گردد، سپس بگویی: از آن خط، خارج نمی‌شوم، هرگز خارج نخواهد شد» (۱).

هارون گفت: «همین طور است که گفתי، و من بیشتر دوست دارم که او در نزد من باشد» [یعنی او با این مقاومتی که دارد، بهتر است در نزد من، تحت نظر باشد].

در روایت دیگر آمده: هارون به ربیع گفت: «مبادا این ماجرا را برای کسی تعریف کنی».

ربیع می‌گوید: تا هارون زنده بود این ماجرا را برای کسی نقل نکردم، و بعد از مرگش نقل کردم.

۲- پیام دیگر هارون به امام کاظم علیه السلام در زندان، و پاسخ آن حضرت

شیخ طوسی (ره) از محمد بن غیاث در ضمن روایتی چنین نقل می‌کند:

هارون، [وزیر خود] یحیی بن خالد را به زندان نزد امام کاظم علیه السلام فرستاد، و به او گفت: «برو زندان، و آن حضرت را از غل و زنجیر آزاد کن، و سلام مرا به او برسان، و به او بگو: پسر عمویت (هارون) می‌گوید: «قبلاً من سوگند یاد کرده‌ام که تو را آزاد نسازم، تا اقرار کنی که با من رفتار بد کرده‌ای، و از من درخواست عفو از

(۱) یا سیدی! لو خططت فی الارض خطّة، فدخل فیها موسی بن جعفر (ع)، ثم قال: لا اخرج منها، ما خرج منها.

این سخن، بیانگر قاطعیت قهرمانانه امام کاظم علیه السّلام در برابر طاغوت مقتدر زمانش است، و همچون غرّش رعدی است که از زندان، به کاخ هارون می‌رسد و آن را به لرزه در می‌آورد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۵

گذشته نمائی، اقرار تو موجب ننگ برای تو نیست، و درخواست تو از من، موجب نقص و عیب تو نخواهد بود، این پیام رسان یحیی بن خالد، مورد اطمینان من، و وزیر و فرماندار من می‌باشد، از او درخواست کن به مقداری که مرا از ذمه سوگند، برهاند، آنگاه به سلامت هر کجا خواهی برو.

محمد بن غیاث می‌گوید: موسی پسر یحیی بن خالد، به من خبر داد که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام، (در پاسخ پیام هارون) به پدرم یحیی چنین فرموده بود: «ای ابا علی! مرگ من فرا رسیده، و بیش از یک هفته، بیشتر در این دنیا نخواهم بود».

۳- ابلاغ پیام هارون، توسط یحیی، در مورد قتل امام کاظم علیه السلام

روایت شده: روزی هارون در مجلسی که پر از جمعیت بود، نشست، و به حاضران گفت: «ای مردم! فضل بن یحیی در موضوعی [پیام‌رسانی قتل امام کاظم علیه السّلام به سندی بن شاهک] از من نافرمانی کرده است، به نظرم می‌آید او را لعنت کنید». حاضران او را آن چنان لعنت کردند، که آن خانه از صدای آنها لرزید.

یحیی بن خالد برمکی، پدر فضل از جریان آگاه شد، سوار بر مرکب شد و خود را از در خصوصی قصر هارون، به هارون رسانید، و هارون قبلاً به ورود او آگاهی نداشت، آنگاه یحیی به هارون گفت: «ای امیر مؤمنان! به من توجه کنید».

هارون، مضطربانه گوش فرا داد، یحیی گفت: «پسرم فضل، جوان (ناپخته) است، من به جای او فرمان تو را اجرا می‌کنم».

هارون، شادمان شد و به مردم رو کرد و گفت: فضل در موضوعی از من نافرمانی کرد، او را لعنت کردم، اکنون توبه کرده و به اطاعت فرمان من تن داده، اینک او را دوست بدارید».

حاضران گفتند: «ما با کسی که با شما دوست است، دوست هستیم، و با دشمنان تو دشمن می‌باشیم، اکنون فضل را دوست می‌داریم».

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۶

آنگاه یحیی با سرعت به بغداد رفت، مردم در مورد آمدن یحیی به بغداد، پریشان شدند و هر کسی در مورد راز آمدن او به بغداد، سخنی می‌گفت. یحیی گفت: «من برای تعمیر قلعه و رسیدگی به امور کارگزاران دولتی به بغداد آمده‌ام»، و چند روزی او به این کارها سرگرم بود. در این ایام، سندی بن شاهک را طلبید، و به او فرمان داد که دستور هارون را [در مورد قتل امام کاظم علیه السّلام] اجرا سازد، سندی ابن شاهک، فرمان او را اجرا نمود.

روایت شده: یحیی بن خالد، خرما و ریحان زهرآلود برای امام کاظم علیه السّلام فرستاد، و طبق روایت دیگر، آن حضرت را با سی عدد خرمای زهرآلود، مسموم نمود.

[اف بر تو ای دنیای دنیاپرستان خودباخته، و نفرین بر تو ای یحیی، که به خاطر دنیا و ریاست دنیا، پسرت را ناپخته خواندی، و خود به بزرگترین و ناجوان مردانه‌ترین کار دست زدی، فکر می‌کردی زرنگی کردی و چند روز دنیای خود را آباد نمودی، غافل از آنکه پس از چند صبحی، چنگال مرگ، گلویت را فشرده و تو را به به دوزخ، نزد طاغوتیان هوسباز گذشته افکند].

۴- دسیسه سندی بن شاهک، و گفتار امام در ردّ دسیسه او

[چنانکه گفتیم، امام کاظم علیه السلام را در زندان، مسموم نموده و او بر اثر آن مسمومیت، به شهادت رسید، ولی سندی بن شاهک، ترفند و دسیسه‌ای به کار برد تا وانمود کند، آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است]. روایت شده: سندی بن شاهک، سه روز قبل از وفات امام کاظم علیه السلام قاضی‌ها و افراد (به اصطلاح) عادل را احضار کرد، و امام کاظم علیه السلام را نزد آنها آورد، و گفت:

«مردم می‌گویند: ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام در سختی و تنگی به سر می‌برد، و اکنون او را می‌نگرید که نه بیمار است، و نه در تنگی و سختی است.»

امام کاظم علیه السلام به حاضران رو کرد و فرمود: «گواهی دهید که من بر اثر زهری که به من خورانده‌اند، کشته می‌شوم، گواهی دهید که ظاهراً سالم به نظر

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۷

می‌رسم، ولی مسموم شده‌ام، و در آخر همین روز، رنگم به سختی قرمز می‌شود، و روز بعد رنگم شدیداً زرد می‌گردد، و روز سوم، رنگم سفید می‌گردد، و آنگاه به جوار رحمت و رضوان حق می‌شتابم.»

۵- لرزیدن سندی بن شاهک در حضور هشتاد نفر از علماء، بر اثر گفتار امام کاظم علیه السلام

شیخ صدوق (ره) از حسن بن محمد بشار نقل می‌کند که گفت: یکی از شیوخ و بزرگان اهل تسنن که مورد قبول آنها است و از اهالی «قطیعة الزبیع» است نقل کرد: من با بعضی از بنی هاشم که مردم به فضل او اعتراف داشتند، ملاقات کردم، که هیچ کس را در عبادت و علم، مانند او ندیده بودم.

گفتم: «چه کسی را با چه حال دیده‌ای؟»

گفت: در زمان سندی بن شاهک (عصر حکومت هارون) ما را که هشتاد نفر از شخصیت‌های نیک بودیم، در خانه‌ای جمع کردند، در آنجا به حضور موسی بن جعفر علیه السلام رفتیم، سندی بن شاهک به ما رو کرد و گفت:

«ای مردم! این مرد را بنگرید، آیا به او آسیبی رسیده است؟ زیرا مردم گمان می‌کنند که به او آسیبی رسیده، و در این باره، زیاد حرف می‌زنند، ببینید؛ این منزل و فرش وسیع او است که هیچ‌گونه تنگی در آن نیست، و امیر مؤمنان (هارون) قصد سوئی نسبت به او ندارد، بلکه انتظار می‌رود که امیر مؤمنان (هارون) به اینجا بیاید و با ایشان (امام کاظم علیه السلام) مناظره کند، اینک این شخص را بنگرید که سالم است و در خانه وسیع جای دارد و در همه امور در وسعت است، خودتان احوالش را از خودش پرسید.»

آن شیخ گفت: ما توجهی جز نگاه به سیمای او (امام کاظم علیه السلام) و فضل و آثار عبادت او نداشتیم [سیمای نورانی آن حضرت، ما را تحت الشعاع قرار داده بود].

الأنوار البهیة، ص: ۳۰۸

در این هنگام امام کاظم علیه السلام دهان گشود و چنین فرمود:

«اما آنچه که درباره وسعت منزل و امثال آن می‌گوید، اکنون همان گونه است که می‌گوید، ولی به شما ای حاضران! خبر دهم، من به وسیله نه عدد خرما زهر آلود، مسموم شده‌ام، و من فردا به حالت احتضار در خواهم آمد و پس فردا می‌میرم.»

آن شیخ می‌افزاید: «در این هنگام به چهره سندی بن شاهک نگاه کردم، دیدم بسیار پریشان است و همچون شاخه‌های درخت خرما می‌لرزد.»

حسن بن محمد می‌گوید: «این شیخ (روایت کننده روایت فوق) از نیکان اهل تسنن، و بزرگمردی راستگو است، و سخنش مورد قبول و اطمینان مردم است.»

۶- ملاقات طیب با امام کاظم علیه السلام و سخن آن حضرت

روایت شده: فردای آن روز، طیب نزد امام کاظم علیه السلام آمد، و گفت: «حالت چطور است؟».

امام کاظم علیه السلام توجه به او نکرد، وقتی که آن طیب اصرار بسیار کرد که حالت چطور است؟، امام کاظم علیه السلام زردی کف دستش را به طیب نشان داد، که آثار زهر در کف دست آن حضرت، دیده می‌شد، فرمود: «این، بیماری من است». طیب به نزد کارگزاران زندان بازگشت و گفت: «سوگند به خدا او (امام کاظم علیه السلام) به آنچه بر او روا داشته‌اید، از شما آگاهتر است»، سپس آن حضرت (بر اثر همان زهر) از دنیا رفت.

۷- وصیت امام کاظم علیه السلام

قطب راوندی، از محمد بن فضل هاشمی روایت می‌کند که گفت: من یک الأنوار البهیة، ص: ۳۰۹

روز قبل از شهادت امام کاظم علیه السلام نزدش رفتم، به من فرمود: «من ناچار می‌میرم، وقتی که جنازه‌ام را به خاک سپردی، در بغداد توقّف نکن، به مدینه برو و این امانتها را همراه خود به مدینه ببر، و به علی بن موسی علیه السلام [امام رضا علیه السلام] برسان؛

فهو وصیّی و صاحب الامر بعدی

: «او وصی من، و امام بعد از من است».

من به دستور آن حضرت عمل کردم و امانتها را به حضور امام رضا علیه السلام رساندم.

۸- آخرین سخن امام کاظم علیه السلام و غسل و کفن او

شیخ مفید (ره) در ارشاد، می‌نویسد: روایت شده؛ وقتی که لحظات آخر عمر امام کاظم علیه السلام فرا رسید، به سندی بن شاهک (زندانبان) فرمود:

«دوستی در بغداد دارم که از اهالی مدینه است، و خانه‌اش مجاور خانه عباس بن محمّد در محل «مشرعۃ القصب» می‌باشد، او را حاضر کن تا سرپرستی غسل و کفن مرا به عهده بگیرد، و او انجام داد.

سندی بن شاهک می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام خواستم، به من اجازه بدهد، تا خودم او را کفن کنم.

آن حضرت به من، این اجازه را نداد، و فرمود: «ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان، و مخارج اولین حج ما، و کفن مردگان ما از مال پاک خودمان می‌باشد، و کفن من نزد خودم موجود است (۱)»، و می‌خواهم عهده‌دار غسل و کفن و دفن من، فلان دوستم باشد»

پس همان شخص که نام برده بود، حاضر شد و کارهای مزبور را انجام داد.

(۱) و این درس آموزنده از خاندان رسالت است، که مؤمنین کفن خود را قبل از مرگ از مال حلال خود، تهیه کرده و آماده سازند (مترجم)

۹- گواهی دادن بیش از پنجاه نفر به وفات امام کاظم علیه السلام

امام کاظم علیه السلام در بغداد، در زندان سندی بن شاهک در ۲۵ ماه رجب «۱» سال ۱۸۳ هجرت «۲» بر اثر مسموم شدن، از دنیا رفت.

از عمر بن واقد روایت شده: من در بغداد بودم، سندی بن شاهک در یکی از شبها مرا طلبید، ترسیدم از این که قصد سوئی به من دارد، وصیتهای لازم خود را به عیالم نمودم، و گفتم: انا لله و انا الیه راجعون «سپس سوار بر مرکب شده و نزد سندی بن شاهک رفتم، وقتی که نگاهش به من افتاد، گفت: «گویا تو را ترسانده و وحشت زده کردیم».

گفتم: آری.

گفت: در اینجا جز خیر چیزی نیست.

گفتم: پس کسی را به خانه من بفرست، تا خبر سلامتی مرا به عیالم برساند.

گفت: «چنین می‌کنم»، سپس گفت: «ای ابا حفص! آیا می‌دانی چرا به سراغ تو فرستادیم؟».

گفتم: نه.

گفت: آیا موسی بن جعفر را می‌شناسی؟

گفتم: «آری، به خدا سوگند، من او را می‌شناسم، و بین من و او سالها دوستی برقرار است».

آنگاه سندی بن شاهک گفت: در بغداد چه کسانی را که سخانشان را مردم بپذیرند می‌شناسی؟

(۱) به گفته بعضی در پنجم رجب، و به گفته بعضی دیگر در ۲۴ رجب است.

(۲) مخفی نماند که در کتاب «فصول علیّه» وفات امام کاظم علیه السلام در روز ۲۹ رجب نوشته شده، این غلط از کاتب است، و صحیح ۲۵ است (مؤلف).

و در کتاب تذکره سبط ابن جوزی آمده: هارون، آن حضرت را به سوی بغداد برد، و در سال ۱۷۵ ه ق او را زندانی کرد، و در زندان او تا سال ۱۸۸ ه ق (۱۳ سال) در ماه رجب وفات کرد (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۱

عده‌ای را نام بردم که می‌شناسم، در این هنگام به خاطرم خطور کرد که موسی بن جعفر علیه السلام از دنیا رفته است.

سندی بن شاهک، به سراغ همه آنها که نام برده بودم فرستاد، و همه را مانند من احضار کرد و از آنها پرسید: آیا کسانی که موسی بن جعفر علیه السلام را بشناسد، می‌شناسید؟ آنها گفتند: آری، و عده‌ای را نام بردند، او به سراغ آنها فرستاد و آنها را نیز احضار کرد، و همه ما که حدود پنجاه و چند نفر بودیم، در خانه اجتماع کردیم، که همه ما امام کاظم علیه السلام را می‌شناختیم، و با او مصاحبت کرده بودیم، صبح شد، سندی بن شاهک برخاست و به خانه‌اش رفت، ما نماز صبح را خواندیم.

آنگاه نویسنده سندی بن شاهک، از خانه او بیرون آمد و در دستش طوماری بود و در آن طومار، نام ما و آدرس خانه‌های ما را نوشته بود، و شغل و پست ما را نیز نگاشت و سپس به خانه سندی بن شاهک رفت، طولی نگذشت که سندی نزد من آمد و دست بر من زد و گفت: «ای ابا حفص! برخیز». برخاستم و حاضران نیز برخاستند و وارد اطاقی [که جنازه موسی بن جعفر علیه السلام در آنجا بود] شدیم.

سندی بن شاهک به من رو کرد و گفت: «ای ابا حفص! روپوش را از روی موسی بن جعفر علیه السلام کنار بزن». روپوش را کنار زدم، فهمیدم که آن حضرت از دنیا رفته است، گریه کردم و کلمه استرجاع (اَنَا لَهِ ...) گفتم.

آنگاه سندی بن شاهک به همه حاضران گفت: «به موسی بن جعفر علیه السلام نگاه کنید»، آنها نگاه کردند، سپس گفت: «همه

شما گواهی دهید که این جنازه، جنازه موسی بن جعفر علیه السّلام است»، آنگاه به غلامش گفت: جامه را از بدن موسی بن جعفر علیه السّلام کنار بزن، او چنین کرد، سندی بن شاهک به ما گفت: «بدن موسی بن جعفر را ببینید، آیا در بدن او آثاری که خوشتان نیاید می‌بینید؟»، گفتیم: «نه، چیزی نمی‌بینیم، جز اینکه او از دنیا رفته است».

در این هنگام سندی بن شاهک، به ما گفت: «پس از اینجا بیرون بروید تا او الأنوار البهیة، ص: ۳۱۲

را غسل دهید و من او را کفن نموده و به خاک بسپارم».

ما در آنجا ماندیم تا اینکه جنازه آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند، و به سوی قبرستان حمل نمودند، سندی بن شاهک، بر او نماز خواند».

۱۰- حضرت رضا علیه السلام در بالین جنازه پدر

مؤلف گوید: در روایت که از مسیب نقل شده: مسیب گوید: «سوگند به خدا من آن افراد را با چشم خود دیدم، گمان می‌کردند که خودشان پیکر موسی بن جعفر علیه السّلام را غسل می‌دهند، ولی دست آنها به بدن آن حضرت نمی‌رسید، آنها گمان می‌کردند خودشان بدن آقا را حنوط می‌کنند، و کفن می‌نمایند، ولی من می‌دیدم که آنها هیچ کاری انجام نمی‌دهند، بلکه شخصی شبیه‌ترین مردم به امام کاظم علیه السّلام را دیدم که آن حضرت را غسل می‌داد و حنوط نمود و کفن کرد، ولی در ظاهر نشان می‌داد که آنها را کمک می‌کنند».

آنها نیز (او را می‌دیدند، ولی) او را نمی‌شناختند، پس از آنکه جنازه موسی بن جعفر علیه السّلام را به خاک سپردیم، و کارها به پایان رسید، آن آقای ناشناس به من رو کرد و فرمود: «ای مسیب! تو در مورد پدرم زمانی شک کردی، ولی در مورد من هرگز شک نکن»؛

فأنی امامک و مولاک و حجّة الله علیک بعد أبی ...

: «همانا من امام و مولای تو و حجّت خدا بر تو بعد از پدرم هستم، ای مسیب! مثل من همانند مثل حضرت یوسف صدیق علیه السّلام است، و مثل آنها (غسل دهندگان و کفن کنندگان) مثل برادران یوسف علیه السّلام است که وقتی نزد یوسف علیه السّلام آمدند، یوسف آنها را می‌شناخت، ولی آنها یوسف را نمی‌شناختند».

۱۱- امضاء نکردن احمد حنبل، چرا؟

روایت کننده می‌گوید: جنازه امام کاظم علیه السّلام را در میان تابوت نهاده
الأنوار البهیة، ص: ۳۱۳

و (از میان زندان) بیرون آوردند، شخصی در کنار جنازه، فریاد می‌زد:
هذا امام الرافضة فاعرفوه

: «این امام رافضیان (شیعیان) است، او را بشناسد».

سپس جنازه را به بازار آوردند، در آنجا بر زمین نهادند، سپس در آنجا اعلام کردند که: «این جنازه موسی بن جعفر علیه السّلام است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، بیائید جنازه را نگاه کنید».

مردم از هر سو آمدند و بر جنازه نگاه می‌کردند، اثر زخم و خفگی در بدن او ندیدند، و در پای او اثر حنا دیده می‌شد، سپس

دست‌اندرکاران حکومت، به علماء و فقهاء دستور دادند تا گواهی خود را در مورد اینکه موسی بن جعفر علیه السّلام به مرگ طبیعی از دنیا رفته، بنویسند و امضاء کنند، همه آنها نوشتند و امضاء کردند، جز احمد بن حنبل [رئیس مذهب حنبلی] که هر چه او را سرزنش کردند و زجر دادند، چیزی نوشت.

مؤلف گوید: شاید [این مردانگی و حق‌شناسی و] نوشتن و امضاء نکردن «احمد بن حنبل» از این رو بود، که او از محضر امام کاظم علیه السّلام کسب علوم کرده بود، و کرامات و معجزات آن حضرت را دیده بود، از جمله مؤلف کتاب «الدرّ التّظیم» نقل می‌کند که: احمد بن حنبل گفت: روزی به حضور حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام رفتم تا مطالبی نزدش قرائت کنم و از محضر علمی او بهره‌مند گردم، ناگاه از دهائی دیدم که دهانش را بر گوش موسی بن جعفر علیه السّلام نهاده، گوئی با آن حضرت سخن می‌گفت، پس از آنکه فارغ شد، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام سخنی به او فرمود که من آن را نفهمیدم، سپس آن ازدها بیرون رفت، آن حضرت در این وقت به من رو کرد و فرمود: «ای احمد! این، فرستاده جنیان بود، آنها در مسأله‌ای اختلاف داشتند، او نزد من آمد و مسأله خود را پرسید و من جواب او را دادم و رفت، ای احمد! تو را به خدا سوگند می‌دهم، این جریان را تا من زنده‌ام، به هیچ کس خبر نده، وقتی که از دنیا رفتم خبر بده»، و من بعد از

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۴

وفات آن حضرت، این جریان را خبر دادم.

روایت شده: آن بازاری را که جنازه امام کاظم علیه السّلام در آنجا، در معرض تماشای مردم قرار دادند، به نام «سوق الرّیاحین» [بازار گلها] خواندند، و در آن محل، بنائی ساختند که دارای در بود، تا مردم پای خود را در آنجا نگذارند، بلکه از آن مکان شریف، و زیارت آن، تبرک جویند.

از مولی اولیاء الله، مؤلف کتاب تاریخ مازندران نقل شده که گفت: «من مکرّر به آن مکان شریف رفته‌ام و آن محل را بوسیده‌ام»

۱۲- سخن گفتن امام کاظم علیه السلام به اعجاز الهی!

سید تاج الدین عاملی در کتاب «التّیمّه فی تاریخ الأئمّه» روایتی نقل می‌کند، که شیخ حرّ عاملی (ره) نیز در «إثبات الهداء» (در حالات امام کاظم علیه السلام) آن را نقل کرده است و آن اینکه:

هنگامی که امام کاظم علیه السلام از دنیا رفت، سندی بن شاهک، دستور داد، جنازه آن حضرت را روی جسر (پل) بغداد نهادند، و به مردم اعلام کرد که آن حضرت به مرگ مقدر از دنیا رفته است، مردم می‌آمدند و بدن مطهر آن حضرت را می‌دیدند، و آثار جراحت و زخمی در آن نبود، روایت شده، یکی از شیعیان مخلص، کنار جنازه آمد، در حالی که مردم اجتماع کرده بودند و می‌گفتند: «موسی بن جعفر علیه السلام کشته نشده است، بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته».

او (شیعه مخلص) به آنها گفت: «من از خود امام کاظم علیه السلام می‌پرسم که چگونه از دنیا رفت.

حاضران گفتند: «او مرده است، چگونه از او خبر می‌گیری؟».

او نزدیک آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا، تو و پدرت راستگو هستید به من خبر بده، آیا بر اثر مرگ مقدر از دنیا رفتی، یا کشته شده‌ای».

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۵

آن حضرت [به اعجاز و اذن الهی] سخن گفت و سه بار فرمود:

قتلا قتلا قتلا

: «کشته شدم، کشته شدم، کشته شدم».

سپس آن حضرت را غسل دادند و کفن کردند و متصدی غسل و کفن، همان شخصی بود که امام کاظم علیه السلام به او وصیت نموده بود [چنانکه قبلاً خاطر نشان گردید]، سپس جنازه آن حضرت را در بغداد در مقابل قبرستان قریش از جانب باب التین، به خاک سپردند (۱).

[شهادت]

اشاره

۱۳-

جنازه امام کاظم علیه السلام بر روی جسر بغداد

شیخ مفید (ره) [در ارشاد] می‌نویسد: به دستور سندی بن شاهک (زندانبان) جنازه امام کاظم علیه السلام را روی جسر (پل) بغداد آوردند و در آنجا به زمین نهادند، و جار زدند که این موسی بن جعفر علیه السلام است که مرده است، بیایید او را بنگرید، مردم می‌آمدند و چهره آن حضرت را با دقت مشاهده می‌کردند و می‌رفتند، و در عصر موسی بن جعفر علیه السلام گروهی گمان می‌کردند که آن حضرت، همان قائم منتظر و مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف است، و حبس و زندان را همان غیبتی می‌دانستند که برای امام قائم علیه السلام ذکر شده است، از این رو، پس از شهادت آن حضرت، یحیی بن خالد دستور داد، جار زنند که این موسی بن جعفر علیه السلام است که رافضیان گمان می‌کردند امام قائم علیه السلام است، و نخواهد مرد، پس او را بنگرید، و مردم می‌آمدند و نگاه می‌کردند و می‌دیدند که آن حضرت، از دنیا رفته است (۲).

(۱) ابن حجر در کتاب صواعق، در حالات امام کاظم علیه السلام می‌نویسد: «هارون آن حضرت را همراه خود از مدینه به بغداد برد و زندانی کرد، و از زندان خارج نشد مگر در آنجا از دنیا رفت، در حالی که بدنش در غل و زنجیر بود (مؤلف)
(۲) ولی حقیقت این است که یحیی بن خالد، و امثال او، با این نیرنگها می‌خواستند، جنایت بزرگ
الأنوار البهیة، ص: ۳۱۶

۱۴-

تشیع جنازه محرمانه توسط سلیمان بن جعفر

روایت شده: جنازه امام کاظم علیه السلام را به مرکز پاسبانان و نگهبانان دولتی آوردند. سندی بن شاهک، چهار نفر را مأمور کرد که فریاد می‌زدند: «ای مردم! هر کس می‌خواهد، موسی بن جعفر علیه السلام را بنگرد، به اینجا بیاید».
سلیمان بن ابی جعفر [از فرزندان منصور دوانیقی، و عمومی هارون] از قصر خود که در کنار شط بود، خارج شد، صیحه و فریاد را شنید، از پسران و غلامانش پرسید: «چه خبر است؟».

جریان را گفتند. سلیمان گفت: احتمال دارد که در جانب غربی بغداد نیز (جنازه را ببرند و جار بکشند و) چنین کنند، وقتی که جنازه را از روی جسر عبور دادند، همه شما با غلامان خود به آنجا هجوم ببرید، و جنازه را از دست آنها بگیرید، اگر از دادن جنازه امتناع ورزید، آنها را سرکوب کنید، و اسلحه و آلات جنگی آنها را در هم بشکنید.

وقتی که اطرافیان سندی بن شاهک، جنازه را از روی جسر، عبور می‌دادند، فرزندان و غلامان سلیمان به سر رسیدند، و جنازه را از

دست آنها گرفتند، و آنها را سرکوب کرده و آلات جنگی آنها را در هم شکستند، و جنازه را بر سر چهار راه نهادند، و اشخاصی از طرف آنها فریاد می‌زدند: «ای مردم! هر کس می‌خواهد طیب بن طیب (پاک پسر پاک) را بنگرد، به اینجا بیاید، مردم آمدند و جنازه آن حضرت را غسل داده و با حنوط نفیس حنوط کردند، و با کفنی که از برد یمنی بود، و دو هزار و پانصد دینار، برای آن خرج کرده بودند، و همه قرآن را بر آن نوشته بودند، بدن آن حضرت را پوشاندند، و سلیمان با پا و سر برهنه، و گریبان چاک زده، در پای جنازه آن حضرت به راه افتاد، تا اینکه جنازه را به قبرستان قریش، در باب

خود را در مورد زهر دادن به امام کاظم علیه السلام کتمان نموده و مردم را اغفال کنند، تا مردم بر ضد آنها شورش نمایند
(مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۷

التین آوردند، و این قبرستان از قدیم، مخصوص بنی هاشم و اشراف بود، و آن حضرت را در آنجا به خاک سپردند، این حادثه را در ضمن نامه‌ای به هارون، خبر دادند، هارون نامه‌ای برای سلیمان نوشت که:
«ای عمو! صله رحم کردی، خداوند جزای نیک به تو دهد، سوگند به خدا، سندی بن شاهک لعنت خدا بر او، این کارها را به فرمان ما، انجام نداده است» (۱).

-۱۵-

نگاهی دیگر، بر تاریخ زندگی و شهادت امام کاظم علیه السلام

شیخ اجل، حسن بن موسی نوبختی (ره) در کتاب «الفرق» می‌نویسد: امام کاظم علیه السلام در سال ۱۲۸ هـ ق، و به گفته بعضی در سال ۱۲۹ هـ ق چشم به جهان گشود، و هارون او را در سال ۱۷۹ هـ ق ده روز به آخر ماه شوال مانده، از مدینه به عراق روانه ساخت، هارون در آن سال پس از انجام عمره ماه رمضان به مدینه وارد شد، سپس برای انجام حج به مکه بازگشت، و موسی بن جعفر علیه السلام را با خود به مکه برد، و هنگام مراجعت، از راه بصره حرکت کرد، و آن حضرت را وارد بصره نموده، و نزد عیسی بن جعفر بن منصور (پسر عموی خود) زندانی کرد، سپس او را از بصره به سوی بغداد آورد، و آن حضرت را در زندان سندی بن شاهک محبوس نمود، و آن حضرت در ۲۵ ماه رجب سال ۱۸۳ هـ ق در سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی، در زندان از دنیا رفت، و در قبرستان قریش، به خاک سپرده شد.

و گفته می‌شود که در روایتی نقل شده، آن حضرت را مطابق وصیتش با همان زنجیرها (ئی که در زندان او را با همانها شکنجه می‌دادند) دفن کردند، و آن بزرگوار، ۳۵ سال امامت کرد.

(۱) مترجم گوید: به احتمال قوی؛ این امور، از سلیمان، و تقدیر هارون از او، همه و همه نیرنگ و خیمه شب بازی، برای اغفال مردم، و سرپوش نهادن بر جنایت بزرگ هارون و اطرافیانش بود، تا چند صباحی بتوانند بر گرده مردم سوار باشند، و این نیز مظلومیت دیگری بود که سردمداران زر و زور و تزویر، بر آن حضرت، وارد ساختند، تا خون آن حضرت را لوٹ و پایمال نمایند.

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۸

و در کتاب «الدرر النظیم» آمده: آن حضرت در بغداد در قبرستان قریش، در بقعه‌ای که قبل از وفاتش، آن را خریده بود، به خاک سپرده شد (۱).

-۱۶-

امام رضا علیه السلام به طور ناشناس در کنار جنازه پدر

شیخ کلینی (ره) به سند خود، از مسافر [خدمتکار خانه امام کاظم علیه السلام] نقل می‌کند که گفت: هنگامی که امام کاظم علیه السلام را [به فرمان هارون به بغداد] بردند، آن حضرت به فرزندش امام رضا علیه السلام فرمود: «همیشه تا وقتی که زنده‌ام، در خانه من بخواب، تا هنگامی که خیر (وفات من) به تو برسد».

ما هر شب بستر حضرت رضا علیه السلام را در دالان خانه می‌انداختیم، و آن حضرت بعد از شام می‌آمد و در آنجا می‌خوابید، و صبح به خانه خود می‌رفت، این روش تا چهار سال ادامه یافت، در این هنگام شبی از شبها بستر حضرت رضا علیه السلام را طبق معمول انداختند، ولی او دیر کرد و تا صبح نیامد، اهل خانه نگران و هراسان شدند، و ما نیز از نیامدن آن حضرت، سخت پریشان شدیم، فردای آن شب دیدیم آن حضرت آمد و به امّ احمد (کنیز برگزیده و محرم راز امام کاظم علیه السلام) رو کرد و فرمود: «آنچه پدرم به تو سپرده نزد من بیاور».

امّ احمد [از این سخن دریافت که امام کاظم علیه السلام وفات کرده است] فریاد کشید و سیلی بر صورتش زد و گریانش را چاک نمود و گفت: «به خدا مولایم وفات کرد».

حضرت رضا علیه السلام جلو او را گرفت و به او فرمود: «آرام باش، سخن

(۱) خطیب، مؤلف تاریخ بغداد (متوفی ۴۶۳ ه ق) که از بزرگان علمای اهل تسنن است، در مورد امام کاظم علیه السلام می‌نویسد: «آن حضرت در زندان از دنیا رفت و در قبرستان «شونیز» بیرون بقیعه، به خاک سپرده شد، و قبرش مشهور است، و مردم آن را زیارت می‌کنند، روی قبرش، بارگاه عظیمی است که در آن قندیل‌های طلا و نقره و انواع آلات و فرش‌های بسیار وجود دارد، و محل قبر در ناحیه غربی بغداد است، خداوند ما را از محبتان او و پدران گرامش قرار دهد، و هنگامی که در زندان بود، زندانبان او «سندی بن شاهک»، جدّ «کشاجم»، شاعر مشهور بود، خدا آگاهتر و استوارتر است (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۳۱۹

خود را آشکار نکن و به کسی نگو تا به حاکم مدینه خبر برسد».

آنگاه امّ احمد، صندوق یا زنبیلی را با دو هزار دینار (یا چهار هزار دینار) نزد حضرت رضا علیه السلام آورد و همه را به آن حضرت تحویل داد، نه به دیگران.

امّ احمد، ماجرای فوق را چنین بیان نمود: «روزی امام کاظم علیه السلام محرمانه آن پول را به من داد و فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن، و به کسی اطلاع نده، تا من بمیرم، وقتی که از دنیا رفتم، هر کس از فرزندانم، آن را از تو مطالبه کرد، به او تحویل بده و همین نشانه آن است که من وفات کرده‌ام، سوگند به خدا اکنون آن نشانه را که آقايم فرمود، آشکار شد».

امام رضا علیه السلام آن امانت را تحویل گرفت و به همه بستگان و خدمتکاران دستور داد، جریان وفات امام کاظم علیه السلام را پنهان کنند، و به کسی نگویند، تا زمانی که (از بغداد به مدینه) خبر برسد.

سپس حضرت رضا علیه السلام به خانه خود رفت، و شب بعد، دیگر به خانه امام کاظم علیه السلام نیامد، پس از چند روز به وسیله نامه‌ای خبر وفات امام کاظم علیه السلام رسید، ما روزها را شمرديم معلوم شد همان وقتی که امام رضا علیه السلام برای خوابیدن نیامد، امام کاظم علیه السلام وفات نموده است «۱» [به این ترتیب از ماجرای فوق بدست می‌آید که امام هشتم علیه السلام با طی الأرض از مدینه به بغداد رفته و در بالین امام کاظم علیه السلام هنگام وفات (یا در کنار جنازه آن حضرت) به طور ناشناس حاضر شده و در غسل دادن و کفن کردن و نماز و دفن جنازه پدر، حاضر بوده و سپس بی‌درنگ به مدینه بازگشته است].

[زیارت]**پاداش زیارت مرقد امام کاظم علیه السلام**

زیارت مرقد شریف امام کاظم علیه السلام در کاظمین، نزدیک بغداد،

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۱ و ۳۸۲

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۰

مستحب است، روایت شده که پاداش زیارت کننده آن، بهشت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود:

من زار قبر ابی بیغداد کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله و قبر امیر المؤمنین علیه السلام ...

: «کسی که قبر پدرم را در بغداد زیارت کند، مانند آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و قبر علی علیه السلام را زیارت کرده است، و فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر امام کاظم علیه السلام منافاتی در تساوی پاداش زیارت آنها ندارد».

خطیب در کتاب تاریخ بغداد، از علی بن خلال نقل کرده که گفت: «هرگاه دچار مشکلی شدم، قصد زیارت مرقد امام کاظم علیه السلام نمودم، و به آن حضرت متوسل شدم، خداوند همان طور که می‌خواستم مشکلم را برطرف نمود».

نتیجه توسل به امام کاظم علیه السلام، و سزای مسخره‌کننده

بانویی را در بغداد دیدند که شتابان حرکت می‌کند، از او سؤال شد: به کجا می‌روی؟

گفت: «به سوی مرقد موسی بن جعفر علیه السلام، زیرا پسر در زندان افتاده است و برای نجات او نزد آن حضرت می‌روم»، شخصی که پیرو مذهب حنبلی بود، از روی مسخره گفت: خود موسی بن جعفر علیه السلام در زندان مرد! بانو گفت: «خدا یا به حق آن کسی که در زندان کشته شد، قدرتت را برای من آشکار فرما!»، همان دم پسرش را در کنارش دید که از زندان آزاد شده، و همان دم پسر آن مسخره‌کننده حنبلی، به خاطر جنایتش، دستگیر گردید و به زندان سپرده شد.

شیوه زیارت مرقد امام کاظم علیه السلام

امام رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از چگونگی زیارت قبر امام کاظم علیه السلام پرسیده بود، فرمود: «در مسجدهای اطراف قبر آن حضرت نماز

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۱

بخوانید».

نیز روایت شده: «در ناحیه بالای سر قبر امام کاظم علیه السلام نماز نخوانید، زیرا آنجا مقابل قبرهای قریش است، و قبله قرار دادن آنها، جایز نیست».

عالم بزرگ، ابن قولویه، به اسناد خود از امام رضا علیه السلام روایت نموده، کنار قبر امام کاظم علیه السلام این زیارتنامه را بخوان:
السَّلامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ- السَّلامُ عَلَیْكَ يَا حَجَّةَ اللَّهِ، السَّلامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ، السَّلامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ بَدَأَ اللَّهُ فِي شَأْنِهِ، اِتِّبَكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مَعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ، يَا مَوْلَايَ

: «سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای حجت خدا، سلام بر تو ای نور خدا در میان تاریکی‌های زمین، سلام بر تو ای کسی که

در شأنش بدا حاصل شد.

به سوی تو در حالی که زیارت کننده و عارف به حقّ شما، و دشمن دشمنان شما هستم، رو آورده‌ام، ای مولای من، در پیشگاه پروردگارت از من شفاعت کن»

آنگاه دعا کن، و حوائج خود را از درگاه خدا بخواه.

سید بن طاووس (ره) [در مصباح الزائر] این صلوات را در مورد زیارت امام کاظم علیه السلام ذکر نموده است:

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ، وَصَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَصَلِّ عَلَى الْإِبْرَارِ، وَامَامِ الْإِخْيَارِ، وَعَيْنَةِ الْأَنْوَارِ، وَوَارِثِ السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالحِكمِ وَالْآثَارِ، الَّذِي كَانَ يَحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّيْرِ إِلَى السَّيْحَرِ بِمَوَاصِلِ الْاسْتِغْفَارِ، حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالدَّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَالمَنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَالصَّعْرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ، وَمَقَرِّ النَّهْيِ وَالعَدْلِ وَالخَيْرِ وَالفَضْلِ وَالنَّدَى، وَالبَدَلِ وَمَأْلَفِ الْبَلُوبِ وَالصَّبْرِ وَالمُضْطَهْدِ بِالظَّلْمِ، وَالمَقْبُورِ بِالجُورِ المَعْدَبِ فِي قَعْرِ السَّجُونِ وَظَلَمِ المَطَامِيرِ ذِي الشَّاقِ المَرَضُوضِ بِحَلْقِ القِيُودِ وَالجَنَازَةِ المَنَادِي عَلَيْهِ بَدَلُ الاسْتِخْفَافِ، وَالمُورِدِ عَلَى جَدِّهِ المِصْطَفَى، وَأَبِيهِ المَرْتَضَى وَامَّةِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ بَارِثِ مَغْضُوبٍ وَوَلَاءِ مَسْلُوبٍ، وَامْرِ مَغْلُوبٍ، وَدَمِ مَطْلُوبٍ وَسَمِّ مَشْرُوبِ اللّهُمَّ وَكَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ المَحْنِ، وَتَجَرَّعَ غِصَصَ الكَرْبِ، وَاسْتَسَلَّمَ لِرِضَاكَ، وَاخْلَصَ

الأنوار البهيّة، ص: ۳۲۲

الطَّاعَةَ لَكَ وَمَحْضَ الخُشُوعِ وَاسْتِشْعَرَ الخُضُوعِ، وَعَادَى البِدْعَةَ وَاهْلَهَا، وَلم يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَنَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، صَلِّ عَلَيْهِ صَلَاةً نَامِيَةً مَنِيفَةً زَاكِيَةً تَوْجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ امِّمٍ مِنْ خَلْقِكَ، وَقُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَبَلَّغْنَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا وَآتْنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالِيهِ فَضْلًا وَاحْسَانًا وَمَغْفِرَةً وَرِضْوَانًا أَنْتَ ذُو الفَضْلِ العَمِيمِ، وَالتَّجَاوُزِ العَظِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ

ترجمه:

: «خدایا رحمت بفرست بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش، و رحمت بفرست بر موسی بن جعفر علیه السلام وصی نیکان، و پیشوای سعادت‌مندان، و صندوقچه نورها، و میراث برنده آرامش و وقار و حکمت‌ها و سَنَت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، آن امامی که پیوسته شب را تا به صبح، شب‌زنده‌داری و عبادت می‌کرد و همواره از درگاه خدا طلب آمرزش می‌نمود، همدم سجده‌های طولانی، و اشک‌های فراوان، و مناجات بسیار، و زاری‌های پیوسته، و معدن عقل و عدالت و نیکی و فضل و عطا و بخشش، و محلّ الفت با بلاها و شکیبائی.

آن امامی که از طرف ستمگران در فشار ستم قرار گرفت، و بر اثر ظلم آنها، (شهید شد و) به خاک سپرده شد، آن شکنجه دیده در قعر زندانها، و تاریکی‌های گودالها، صاحب ساق کوفته شده به وسیله حلقه‌های زنجیرها.

سلام بر جنازه‌ای که با کمال خواری و اهانت بر او فریاد کردند، سلام بر آن واردشونده بر جدّ خود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله، و پدرش حضرت مرتضی علیه السلام، و مادرش سرور همه بانوان، با ارثی غضب شده، و مقام امامت ربوده شده، و حکومت مغلوب گشته، و خونی که مطالبه می‌شود، و زهری که به او خورانیدند.

خدایا! همان گونه که او (امام کاظم علیه السلام) در برابر بلاهای بسیار سخت، استقامت نمود، و اندوه‌ها را جرعه جرعه نوشید، و تسلیم خوشنودی تو گردید، و با کمال اخلاص، تو را اطاعت کرد، و فروتنی در برابر تو را خالص نمود، و خضوع را شعار خود ساخت، و با بدعت و بدعت‌گران دشمنی نمود، و در

الأنوار البهيّة، ص: ۳۲۳

اجرای هیچ یک از اوامر و نواهی تو از ملامت ملامت‌گران نهراسید، رحمت بفرست بر او، رحمتی رشد‌کننده، بلند مرتبه و بسیار پاکیزه، که در پرتو آن، شفاعت اُمَّت‌هایی از مخلوقات، و قرن‌هایی از آفریدگان را، برای آن بزرگوار لازم کنی، و از سوی ما به آن بزرگوار، تحیت و سلام بفرست، و به خاطر دوستی با او، از جانب خویش، فضل و احسان و آمرزش و خوشنودیت را به ما عنایت

فرما، تو خدای صاحب فضل فراگیر و صاحب گذشت بزرگ می باشی، به حقّ مهربانیت، ای خدائی که مهربانترین مهربانان هستی»
(پایان ترجمه زیارتنامه امام کاظم علیه السلام)

[پایان نور نهم]

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۴

چند سخن گهربار از امام کاظم علیه السلام [تنظیم از: مترجم]

* امام کاظم علیه السلام به «زیاد بن ابی سلمه» که با دستگاه طاغوتی هارون الرشید ارتباط داشت، فرمود: «آیا تو با آنها همکاری می کنی؟!».

زیاد بن ابی سلمه: آری.

امام کاظم: چرا؟

زیاد بن ابی سلمه: «صاحب آبرو و عیالمنند و تهی دست می باشم، برای تأمین معاش زندگی، در آنجا کار می کنم!».
امام کاظم:

لان اسقط من حائق فاتقطع قطعة قطعة احب الي من ان اتولى لاحد منهم عملا او اطاء بساط رجل منهم
: «هرگاه من از بالای ساختمان بلندی بیفتم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از اینکه متصدی کاری از کارهای آنها (ظالمان) شوم، یا قدم بر روی فرش یکی از آنها بگذارم».

[وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۰]

* من كف غضبه عن الناس كف الله عنه عذاب يوم القيامة

: «آن کس که خشم خود را از مردم بازدارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او بازمی دارد».

[وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۸۹]

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۵

معصوم دهم: حضرت علی بن موسی الرضا ع

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۶

نور دهم:

امام هشتم؛ حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام امام رضا علیه السلام در ۱۱ ذی قعدة، در روز پنجشنبه یا جمعه [یا سه شنبه] در سال ۱۴۸ هـ ق «۱» در مدینه، چند روز بعد از بعد وفات جدش امام صادق علیه السلام، چشم به جهان گشود.

امام صادق علیه السلام آرزو می کرد که به دیدار امام رضا علیه السلام نائل شود. در روایت آمده: امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم امام صادق علیه السلام مکرر شنیدم که می فرمود:

انّ عالم آل محمّد لفی صلبک و لیتنی ادر کته فانه سمی امیر المؤمنین

: «همانا عالم خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در صلب تو است، و ای کاش من او را درک و دیدار می‌کردم، او همانم امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

شان حضرت رضا علیه السلام از زبان امام صادق علیه السلام

یزید بن سلیط می‌گوید: ما جماعتی بودیم، در راه مکه، با امام صادق علیه السلام

(۱) و به گفته بعضی در ۱۵ ذی‌قعدة یا ذیحجه. و در مورد سال تولد، بعضی گفته‌اند در سال ۱۵۲ هـ ق (اعلام الوری طبرسی) الأنوار البهیة، ص: ۳۲۷

ملاقات نمودیم، من به آن حضرت عرض کردم: «پدر و مادرم به فدایت، شما امامان پاک هستید و از مرگ هم هیچ کس گریزی ندارد، شما چیزی به من بگوئید، تا من به بازماندگانم بگویم» [اشاره به اینکه امام بعد از خود را به من معرفی کنید]. امام صادق علیه السلام فرمود: «آری؛ اینها فرزندان من هستند، و این؛ اشاره کرد به پسرش امام کاظم علیه السلام، سرور و آقای آنها است، و در وجود این، جمع شده است علم حکمت‌ها، فهم، سخاوت، شناخت اموری از دین که مورد نیاز مردم است، و در آن اختلاف دارند، و همچنین در وجود این آقا جمع شده:

خوش اخلاقی، خوش صحبتی، او دری از درهای خدا است، و در او فضیلتی هست که بالاتر و برتر از این‌ها است که گفته شد». یزید بن سلیط می‌گوید: پدرم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، آن فضیلت چیست؟». امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود:

یخرج الله تعالی منه غوث هذه الامة و غياثها و علمها و نورها و فهمها و حکمها ...

: «خداوند متعال خارج می‌کند از صلب او، کسی را [حضرت رضا علیه السلام را] که پناه این امت، و فریادرس و علم و نور و فهم و حکم این امت می‌باشد، بهترین نو رسیده و نوزاد است. خداوند به وسیله او خون‌ها را حفظ می‌کند (۱) و بین افراد گروه‌ها را اصلاح می‌دهد، و نابسامانی‌ها را سامان می‌بخشد، و پراکندگی‌ها را جمع می‌نماید، و برهنه را می‌پوشاند، و گرسنه را سیر می‌کند، و ترسان را ایمن می‌نماید، و به برکت او باران می‌بارد، و بندگان، مطیع او گردند، بهترین انسان در جوانی و کهنسالی است، خاندانش در زمان کودکیش، به عظمت و آقائی می‌رسند، سخن او حکمت، و سکوت او دانش است، و او

(۱) زیرا قبل از ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام همواره از افراد آل علی علیه السلام یکی پس از دیگری بر ضد بنی عباس قیام کردند، و خون‌های زیاد ریخته می‌شد، چرا که آل علی علیه السلام خود را بر بنی عباس، در مورد مقام رهبری سزاوارتر و برتر می‌دانستند، و پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام، دیگر دلیلی برای شورش آل علی علیه السلام وجود نداشت (محتشی) الأنوار البهیة، ص: ۳۲۸

آنچه را که بین مردم، مورد اختلاف است، تبیین نموده و راه درست را نشان می‌دهد- تا آخر حدیث «(۱)».

مقام مادر حضرت رضا علیه السلام

مادر حضرت رضا علیه السلام، «امّ ولد» بود و «امّ البنین» خوانده می‌شد.

نام او «نجمه» بود. نیز به او «نکتم» می‌گفتند، حمیده مادر امام کاظم علیه السلام او را خرید، او از بهترین زنان از نظر عقل و دین بود، و از همه بیشتر به صاحبش حمیده، احترام می‌کرد.

روایت شده: حمیده در عالم خواب، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دید، آن حضرت به حمیده فرمود: «ای حمیده! نجمه را به پسر موسی بن جعفر علیه السلام ببخش، همانا به زودی پسر، از او دارای پسری خواهد شد که بهترین مردم روی زمین است». حمیده، پس از این خواب، نجمه را به پسرش بخشید [و از آن هنگام، نجمه، همسر امام کاظم علیه السلام گردید] هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از او متولد شد، امام کاظم علیه السلام نجمه را «طاهره» (بانوی پاک) نامید.

در کتاب الدرّ التّظیم (تألیف جمال الدّین یوسف بن حاتم عاملی، شاگرد محقق «ره»)، در شرح حال حضرت رضا علیه السلام آمده:

«۲»:

«مادر حضرت رضا علیه السلام، امّ ولد بود و به او تکتم گفته می‌شد، هنگامی که امام کاظم علیه السلام او را خریداری کرد، به اصحاب خود فرمود:

«سوگند به خدا، این کنیز را نخریدم مگر به فرمان خدا و وحی او».

سؤال شد: چگونه؟

(۱) در شرح حال حضرت ولی عصر (عج) درباره ارزش انتظار فرج، حدیثی ذکر خواهد شد، که با حدیث فوق، تناسب دارد (مؤلف).

(۲) این روایت، در اثبات الوصیه مسعودی نیز نقل شده است (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۳۲۹

فرمود: «در عالم خواب، جدّم و پدرم علیهما السلام نزد من آمدند، پارچه حریری همراه داشتند، آن را گشودند، دیدم پیراهنی در میان آن است که صورت همین کنیز، در آن پیراهن دیده می‌شد، آنها به من فرمودند: «ای موسی! از این کنیز، دارای فرزند می‌شوی که بهترین انسانهای روی زمین بعد از تو است، سپس به من امر کردند که هرگاه به دنیا آمد، نام او را «علی بگذار».

و نیز فرمودند: «خداوند بزودی، به وسیله او، عدالت، مهر و محبت را آشکار می‌سازد، خوشا به سعادت کسی که آن حضرت را تصدیق کند، وای بر کسی که او را دشمن دارد و انکار کند».

سرگذشت نجمه علیها السلام، هنگام حمل، و ولادت حضرت رضا علیه السلام

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از نجمه علیها السلام مادر حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که به پسر علی (رضا علیه السلام) حامله شدم، سنگینی حمل را احساس نکردم، و هنگامی که به خواب می‌رفتم، صدای تسبیح و تهلیل و تمجید خدا را از رحم خودم می‌شنیدم، این موضوع مرا مضطرب و ترسان می‌نمود، وقتی که بیدار می‌شدم، چیزی نمی‌شنیدم.

هنگامی که فرزندم متولد شد، یک دستش را بر زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد، لبهایش را حرکت می‌داد، گوئی سخن می‌گوید، پدرش موسی بن جعفر علیه السلام نزد من آمد و فرمود: «ای نجمه! این کرامت پروردگارت بر تو مبارک و گوارا باد»، نوزاد را در میان پارچه سفید پیچیده، به او دادم، در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه گفتم، و آب فرات طلّیید، و کام نوزاد را با آب فرات برداشتم، و سپس نوزاد را به من برگردانید و فرمود: «این را بگیر، همانا این، باقیمانده خدا در روی زمین است».

چرا نام امام هشتم علیه السلام «رضا» است؟

بزنطی [یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام] می‌گوید: به امام جواد علیه

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۰

السّلام عرض کردم: گروهی از مخالفین شما، معتقدند که از این رو مأمون نام پدر شما را «رضا» نامید که به ولایتعهدی مأمون، راضی شد».

امام جواد علیه السّلام در پاسخ فرمود: «سوگند به خدا آنها دروغ می‌گویند و از راه حق منحرف شده‌اند، بلکه خداوند متعال نام پدرم را «رضا» گذاشت، زیرا پدرم، پسندیده خدا در آسمانش، و پسندیده رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السّلام در زمینش بود».

عرض کردم: «آیا هر یک از پدران گذشته شما، پسندیده خدا و رسول و امامان علیهم السّلام نبودند؟!».

فرمود: «آری، آنها نیز پسندیده خدا و رسول و امامان علیهم السّلام بودند».

عرض کردم: «پس چرا تنها پدرت در میان آنها، به «رضا» نامیده شد؟».

امام جواد علیه السّلام فرمود: «زیرا مخالفان او از دشمنانش به او راضی شدند، چنانکه موافقان او از دوستانش راضی بودند، و چنین موقعیتی را هیچ‌یک از پدران پیدا نکردند، از این رو پدرم در میان آنها، به اسم «رضا» نامیده شد».

روایت شده: که در نقش انگشتر حضرت رضا علیه السّلام این جمله نوشته شده بود:

ما شاء الله، لا قوة الا بالله

: «آنچه خدا بخواهد همان واقع شود، نیروئی جز به ذات پاک خدا نخواهد بود».

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۱

نگاهی بر عبادات و روش‌های اخلاقی و اجتماعی امام رضا علیه السّلام

اشاره

روایت شده: حضرت رضا علیه السّلام در تابستان، روی حصیر، و در زمستان روی پلاس کم ارزش می‌نشست، در خانه لباسهای زبر و خشن می‌پوشید، و وقتی که بیرون می‌آمد لباس زیبا و زینده می‌پوشید.

آن حضرت نماز صبح را در اول وقتش می‌خواند، سپس به سجده می‌رفت، و سر از سجده بر نمی‌داشت تا خورشید طلوع کند، سپس برمی‌خاست و برای دیدار مردم، در خانه می‌نشست، یا سوار بر مرکب شده و از خانه بیرون می‌رفت.

در خانه او هیچ‌کس در هر مقامی، نمی‌توانست صدای خود را بلند کند.

آن حضرت در خانه خود، بانوئی را گماشته بود تا زندهای (خدمتکار) را برای نماز شب بیدار کند، و این کار برای زنان به قدری سخت بود که بعضی از آنها آرزو می‌کردند از خانه امام رضا علیه السّلام بیرون بروند.

۱- رابطه امام رضا علیه السّلام با قرآن

آن بزرگوار، با مردم، کم سخن می‌گفت، و گفتار، و پاسخ و مثالهایی که در ضمن گفتارش می‌آورد، نشأت گرفته از قرآن مجید بود.

آن حضرت در هر سه روز، یک بار تمام قرآن را تلاوت می‌کرد، و می‌فرمود:

اگر خواسته باشم که در کمتر از سه روز، قرآن را ختم کنم، می‌توانم؛

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۲

و لکنی ما مررت بآیه قَطَّ الْأَفْكَرْتِ فِيهَا، وَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتِ، وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ ...
: «ولی هرگز به هیچ آیه‌ای مرور نکردم، مگر اینکه در معنی آن اندیشیدم، و درباره اینکه آن آیه در چه موضوع، و در چه وقت نازل شده فکر کردم، از این رو در هر سه روز، همه قرآن را تلاوت می‌کنم».

۲- برنامه امام رضا علیه السلام در زندان سرخس

ابا صلت می‌گوید: برای دیدار حضرت رضا علیه السلام به در خانه‌ای که آن حضرت در آن، در سرزمین سرخس (یکی از نواحی خراسان) زندانی و دربند بود، رفتم، از زندانبان اجازه ملاقات با آن حضرت را خواستم، زندانبان گفت:
ملاقات با او برای تو میسر نیست، گفتم: چرا، گفت: «زیرا حضرت رضا علیه السلام چه بسا در شبانه روز، هزار رکعت نماز می‌خواند، فقط ساعتی در آغاز روز، و ساعتی قبل از ظهر، و ساعتی نزدیک غروب، دست از نماز برمی‌دارد، و در این ساعتها نیز در محل نماز خود نشسته و به مناجات و راز و نیاز با خدا می‌پردازد.
گفتم: «پس در این ساعات، به من اجازه ملاقات بده»، زندانبان اجازه داد، به حضور حضرت رضا علیه السلام رفتم، دیدم آن حضرت در محل نماز خود نشسته و غرق در فکر و اندیشه است - تا آخر حدیث.

۳- برنامه‌های عملی حضرت رضا علیه السلام

ابراهیم بن عباس می‌گوید: «هیچ‌گاه ندیدم که امام رضا علیه السلام در سخن گفتن، کسی را برنجانند، و هرگز در برابر همنشین خود، تکیه نداد، و هرگز ندیدم که به یکی از غلامان خود ناسزا بگوید، و هرگز مشاهده نکردم که او هنگام خنده، قهقهه کند، بلکه خنده او لبخند بود، و هرگاه خلوت می‌نمود، و سفره غذا در حضورش می‌گسترانیدند، غلامان خود، و حتی سرپرستهای اصطبل را در کنار سفره خود می‌نشاند.

آن حضرت، شبها کم می‌خوابید، و شبها را غالباً به عبادت می‌گذرانید،

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۳

بسیار روزه می‌گرفت، و هرگز روزه گرفتن سه روز در هر ماه را ترک نمی‌کرد، و می‌فرمود: «روزه این سه روز، در هر ماه، معادل روزه همه ایام سال و عمر است».

آن بزرگمرد؛ بسیار به مردم احسان می‌کرد، و به آنها انفاق مالی مخفیانه می‌نمود، و غالباً این کمکهای مالی را در شبهای تاریک انجام می‌داد، پس کسی که گمان می‌کند در بزرگواری، کسی را همانند حضرت رضا علیه السلام دیده است، او را تصدیق نکنید».

۴- غذارسانی هر روزه امام رضا علیه السلام به نیازمندان

مؤلف گوید: کسی که می‌خواهد به عبادتهای شبانه روزی آن حضرت آگاه شود، باید به روایت مشهوری که از «رجاء بن أبی الضحاک» نقل شده، توجه نماید:

حمیری از پدرش، و او از معمر بن خلاد روایت می‌کند: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام می‌خواست غذا بخورد، دستور می‌فرمود: سینی بزرگی را می‌آوردند و نزدیک سفره‌اش می‌نهادند، آن حضرت دست می‌برد، از هر کدام از بهترین غذائی که در سفره بود، مقداری برمی‌داشت و در آن سینی بزرگ می‌گذاشت، سپس دستور می‌داد، آن غذا را برای مستمندان ببرند، در این هنگام این آیه را تلاوت می‌فرمود:

فَلَا اقْتَحِمِ الْعَقَبَةَ* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ* فَكُ رَقَبَةً* أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ* يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ* أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ

: «ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم بالا نرفت- و تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟- آزاد کردن برده است- یا اطعام کردن در روز گرسنگی- یتیمی از خویشاوندان را- یا مستمندی به خاک افتاده را» (۱)». سپس می‌افزود: «خداوند متعال می‌دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان

(۱) سوره بلد آیه ۱۱ تا ۱۶.

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۴

نیستند، راه دیگری را نیز به سوی بهشتش قرار داد» (۱)».

۵- محبت پرمهر حضرت رضا علیه السلام به مسافر در مانده

شیخ کلینی (ره) (۲) از یسع بن حمزه نقل می‌کند که گفت: من در مجلس حضرت رضا علیه السلام حاضر بودم، و با آن حضرت گفتگو می‌کردم، جمعیت بسیار در محضرش بودند، و از مسائل حلال و حرام می‌پرسیدند، در این هنگام ناگاه مردی بلند قامت و گندمگون وارد شد و گفت:

السلام علیک یا بن رسول الله

: «سلام بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله».

من یکی از دوستان شما و دوستان پدران و اجداد شما هستم، از سفر حج می‌آیم، ولی اندوخته‌ام تمام شده، به گونه‌ای که آن قدر ندارم تا با آن به اندازه یک منزل راه بروم، اگر صلاح می‌دانید، مقداری از توشه راه را، که مرا تا وطنم برساند به من بدهید، خداوند به من نعمت داده (و در شهر خودم ثروتمند هستم) وقتی که به شهر خودم رسیدم، معادل همان مقدار، صدقه خواهم داد، خودم فقیر و مستحق صدقه نیستم».

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «بنشین» سپس به طرف مردم رو کرد و با آنها به گفتگو پرداخت تا همه رفتند، و فقط آن حضرت و سلیمان جعفری و حیثمه و من ماندیم. در این هنگام امام رضا علیه السلام فرمود: «اجازه می‌دهید به اندرون بروم!»، سلیمان عرض کرد: «خداوند کار شما را پیش ببرد».

امام رضا علیه السلام برخاست و به اندرون خانه رفت و پس از ساعتی

(۱) در این آیات، خداوند شکر و سپاس نعمتها را به عبور از گردنه، قرار داد، و گردنه را چنین تفسیر کرد: یعنی؛ آزاد کردن برده، گذارسانی به نیازمندان در روز گرسنگی، و امام رضا علیه السلام اشاره فرمود: که مردم غالباً قدرت بر آزاد نمودن برده ندارند، ولی قدرت بر گذارسانی دارند، بنابراین به مستمندان غذا برسانند (محشی)

(۲) در کتاب فروع کافی، ج ۴، ص ۲۳ و ۲۴ (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۵

بیرون آمد، و در اطاق را بست و دستش را از پنجره بالای در بیرون آورد و به آن حاجی فرمود: «این دوپست درهم را بگیر، و مخارج سفر را با آن تأمین کن، وقتی که به وطن رسیدی، لازم نیست که آن را از جانب من به فقرا، صدقه بدهی، آن را به تو بخشیدم، برو که نه من ترا ببینم، و نه تو مرا ببینی».

آن شخص به سوی وطن بازگشت، سلیمان به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «فدایت کردم، لطف و مرحمت فراوان نمودی، ولی چرا پول را از بالای پنجره دادی و خود را از آن مسافر پوشاندی؟».

امام رضا علیه السّلام در پاسخ فرمود: از آن ترسیدم که مبادا وقتی که با او رخ به رخ شدم، خواری سؤال کردن را در چهره‌اش مشاهده نمایم، آیا نشنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

المستتر بالحسنة تعدل سبعین حجّة و المذیع بالشیئة مخذول، و المستتر بها مغفور

: «آن کسی که احسان خود را (برای حفظ حریم اخلاص) بپوشاند، پاداش او، برابر پاداش هفتاد حجّ (مستحبّی) است، و آن کس که آشکارا گناه کند، در مانده بیچاره است، و آن کس که آن را بپوشاند، زیر پوشش آمرزش خدا است».

و آیا سخن یکی از پیشینیان را نشنیده‌ای که (در تمجید محبوبش) گوید:

متی آته یوما لا طلب حاجة رجعت الی اهلی، و وجهی بمائه : «هرگاه برای رفع نیازی، نزد او بروم، به سوی اهل خانه‌ام بازمی‌گردم، در حالی که آبرویم به جای خود باقی است».

۶- اشعار ابو نواس در مدح امام رضا علیه السلام

سبط بن جوزی در کتاب تذکره می‌نویسد: امام رضا علیه السّلام از بزرگمردان پرفضیلت و پرهیزکار و بسیار سخاوتمند بود. ابو نواس «۱» در شأن آن

(۱) ابو نواس، حسن بن هانی، شاعر مشهور، در عصر امام رضا علیه السّلام می‌زیست، در بصره چشم به جهان گشود و در همان جا بزرگ شد. اشعار فوق را طبق درخواست مأمون سرود. مأمون او را تحسین کرد، و جایزه هنگفتی معادل همه جوایزی که به شاعران دیگر داده بود، به او داد (الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۱۶۸) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۶

حضرت می‌گوید:

قیل لی انت اوحّد النّاس فی کلّ کلام من المقال بدیه

لک فی جوهر الکلام فنون ینثر الدّر فی یدی مجتنبه

فعلی ما ترک مدح ابن موسی و الخصال الّتی تجمّعن فیه

قلت لا اهتدی لمدح امام کان جبریل خادما لایه «۱»: «به من گفته شد؛ تو در هر سخن، و گفتار پیاپی و حاضر جوابی، در میان مردم، یگانه و بی‌نظیر هستی.

و در نغز گوئی و سخن‌شناسی، در رشته‌های گوناگون، کارشناس هستی.

و سخنان تو، همانند گوهرهایی از معانی را در پیش روی دریافت‌کننده‌اش می‌گستراند.

بنابراین، پس چرا، از مدح امام رضا علیه السّلام و تمجید خصلت‌های پرارزشی که در وجود او جمع است، دهان فرو بسته‌ای؟

در پاسخ گفتم: مرا یارای مدیحه‌سرائی آن امام همامی نیست که جبرئیل، خدمتگزار پدرش (امام کاظم علیه السّلام) بود».

۷- عرضه اعمال شیعیان بر امامان علیهم السلام

ابن شهر آشوب به سند خود، از موسی بن سیار نقل می‌کند که گفت: من همراه حضرت رضا علیه السّلام [در سفر او، از مدینه به طوس] بودم، وقتی که نزدیک طوس رسیدیم و دیوارهای طوس نزدیک گردید، ناگاه صدای گریه و شیون شنیدیم، دنبال صدا را گرفتیم، دیدیم جمعی، در کنار جنازه‌ای هستند [و بستگان فوت شده، گریه می‌کنند] در این هنگام دیدم مولایم حضرت رضا علیه السّلام پا از رکاب خالی کرد و به طرف جنازه حرکت نمود، آن را با حاضران بلند کرد، و

(۱) در کتاب «الکنی و الألقاب»، ج ۱، ص ۱۶۹، دو شعر نخست چنین ذکر شده است:

قيل لی انت اوحّد النَّاس طرّافی فنون من الکلام التّیّبه

لک من جوهر الکلام بدیع یثمر الدّرّ فی یدی مجتیه (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۷

سپس آنچنان خود را به تابوت چسبانید، چنانکه نوزاد گوسفند، خود را به مادر می چسباند، پس از تشییع، نزد من آمد و فرمود: ای پسر سیّار!

من شیّع جنازه ولیّ من اولیائنا خرج من ذنوبه کیوم ولدتہ امّہ لا ذنب علیہ

: «کسی که جنازه یکی از دوستان ما را تشییع کند، از گناهانش بیرون می آید و آن چنان می شود که از مادر تازه متولّد شده و گناهی ندارد».

وقتی که آن جنازه را کنار قبر بر زمین نهادند، آقایم حضرت رضا علیه السّلام را دیدم، به پیش آمد، مردم را کنار زد تا نزدیک

جنازه رسید، دست بر سینه آن شخص فوت شده نهاد و فرمود:

یا فلان بن فلان، ابشر بالجنّة، فلا خوف علیک بعد هذه السّاعة

: «ای فلانی پسر فلانی، مژده باد تو را به بهشت، از این ساعت به بعد، خوفی بر تو نیست».

به حضرت عرض کردم: «قربانت گردم، آیا این شخص را می شناسی؟»

سوگند به خدا به این شهر و سرزمین قبلا نیامده‌ای، و این نخستین بار است که بر آن قدم می گذاری».

امام رضا علیه السّلام در پاسخ فرمود: ای پسر سیّار!

اما علمت أنّا معاشر الائمه تعرض علينا اعمال شیعتنا صباحا و مساء فما كان من التّقصیر فی اعمالهم سألنا الله تعالی، الصّفح لصاحبه،

و ما كان من العلو سألنا الشّکر لصاحبه

: «آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما گروه امامان، در شب و روز بر ما عرضه می شود، اگر تقصیری در اعمال آنها باشد، از درگاه

خداوند می خواهیم از تقصیر آنها بگذرد، و اگر اعمالشان شایسته بود، از خداوند می خواهیم تا جزای نیک به آنها عنایت فرماید»

«۱»

۸- همنشینی امام رضا علیه السلام با طبقات ضعیف در کنار سفره و ...

یاسر خادم می گوید: وقتی که حضرت رضا علیه السلام از کارها فارغ

(۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱.

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۸

می شد، همه اطرافیان خود از کوچک و بزرگ را به دور خود جمع می کرد، و با آنها گفتگو می نمود و انس می گرفت، آنها نیز با آن حضرت، انس می گرفتند، و هنگامی که در کنار سفره می نشست، کوچک و بزرگ، حتی میرآخور، و خون گیر را کنار سفره می نشاند.

یاسر می گوید: آن حضرت به آنها فرمود: «اگر من بالای سر شما ایستادم، و شما مشغول غذا خوردن هستید، برنخیزید، تا اینکه از

غذا خوردن فارغ گردید»، و گاهی آن حضرت، بعضی از ماها را می طلبید، گفته می شد، مشغول غذا خوردن هستند، می فرمود:

«بگذارید غذا بخورند تا دست از غذا بکشند».

شیخ کلینی (ره) از مردی از اهالی بلخ، روایت می‌کند، گفت: من در سفر خراسان، همراه حضرت رضا علیه السلام بودم. روزی سفره غذا طلبید، همه غلامان از سیاه و غیر سیاه را کنار سفره جمع کرد، عرض کردم: «فدایت شوم، مناسب‌تر بود که سفره اینها را جداگانه بیندازید»، در پاسخ فرمود:

مه! انّ الرّبّ تبارک و تعالی واحد، و الامّ واحدة، و الاب واحد، و الجزء بالاعمال

: «ساکت باش! همانا خدای همه ما یکی است، ما در ما یکی است، پدر ما یکی است، و پاداش هر کسی بستگی به کردار او دارد»

۹- بی‌اعتنائی حضرت رضا علیه السلام به منحرفان فرصت طلب

مؤلف گوید: روش حضرت رضا علیه السلام با مستمندان و توده مردم، همان گونه بود که خاطر نشان گردید، ولی [آن حضرت در برابر سرکشان و منحرفان، برخورد دیگری داشت، به عنوان نمونه]:

روزی فضل بن سهل ذو الریاستین [وزیر کشور، و رئیس لشکر دولت مأمون] نزد امام رضا علیه السلام آمد، ساعتی در برابر آن حضرت ایستاد، آنگاه امام رضا علیه السلام سرش را بلند کرد و به او فرمود:

الأنوار البهیة، ص: ۳۳۹

ما حاجتک: «چه حاجت داری؟»

فضل: «ای آقای من! این نامه [سند اعطای جایزه] است «۱» که امیر مؤمنان (مأمون) به من عطا کرده، و شما سزاوارتر هستید که همانند امیر مؤمنان (مأمون) را به من عطا کنید، زیرا شما ولی عهد مسلمانان هستید».

امام رضا: آن نامه را برایم بخوان!- و آن نامه در پوست بزرگ نوشته شده بود- فضل بن سهل همچنان ایستاده بود [بی‌آنکه امام به او بفرماید بنشین] تا اینکه آن نامه را خواند، هنگامی که فارغ شد، امام رضا علیه السلام به او چنین فرمود:

یا فضل لک علینا هذا ما اتّقت الله عزّ و جلّ

: «ای فضل! این نامه، برای تو بر ما، مورد قبول است، مادام که از خدا بترسی و پرهیزکار باشی»

امام رضا علیه السلام با همین یک جمله «مادام که تقوا داشته باشی»، ترفند فضل را درهم شکست، و تقاضای او را نقض فرمود [زیرا فضل دارای صفت تقوا نبود، و طبعاً نامه او مورد قبول و امضای امام نمی‌شد]. فضل [بی‌آنکه نتیجه بگیرد]، از نزد امام رضا علیه السلام خارج شد.

۱۰- اعتراض شدید امام رضا علیه السلام به اسرافکاری

یاسر خادم می‌گوید: روزی غلامان امام رضا علیه السلام میوه می‌خوردند، ولی هنوز کاملاً آن را نخورده بودند، به گوشه‌ای می‌انداختند. امام رضا علیه السلام این اسرافکاری را از آنها دید و با تندی به آنها فرمود: سبحان الله! اگر شما به این میوه‌ها نیاز ندارید، انسانهایی هستند که نیاز دارند، چرا دور می‌ریزید، آن را به کسی بدهید که نیاز به آن دارد».

(۱) این نامه، «سند جبوه» [اعطای درجه و مدال] بود که در آن، آنچه را «فضل» از اموال و ملک و ریاست که بتواند او را به آرزویش برساند و دوست داشت، مأمون به او داده بود، و پای نامه را امضاء کرده بود، و او می‌خواست، همانند آن را، امام رضا علیه السلام نیز به او بدهد!! (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۰

۱۱- اعتراض شدید امام رضا علیه السلام به تعیین نکردن مزد کارگر

روزی حضرت رضا علیه السلام غلام سیاهی را دید که با غلامان دیگر آن حضرت مشغول کار بودند [معلوم شد که آن غلام سیاه را به عنوان کارگری، گرفته‌اند]. امام رضا علیه السلام به آنها فرمود: «آیا مزد این کارگر را تعیین کرده‌اید؟!». آنها عرض کردند: «نه، بلکه به هر مزدی ما راضی شویم، او راضی است». امام رضا علیه السلام شدیداً خشمگین شد، و آنها را با تازیانه زد، که چرا مزد کارگر را تعیین ننموده‌اند!!

۱۲- شجاعت حضرت رضا علیه السلام در برابر هارون

[بعد از شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، حدود ده سال (از سال ۱۸۳ تا ۱۹۳ هـ ق) امامت حضرت رضا علیه السلام در عصر حکومت هارون الرشید (پنجمین خلیفه عباسی) واقع شد، و آن حضرت در زمان او، امامت خود را آشکار ساخت]. محمد بن سنان می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما بعد از پدرتان، امامت خود را آشکار نمودید، با توجه به اینکه از شمشیر هارون خون می‌چکد؟ امام در پاسخ فرمود: «سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بر این کار جرئت بخشید، آنجا که فرمود: «اگر ابو جهل، از سر من یک لایحه مو بگیرد، گواهی دهید که من پیامبر نیستم»، و من به شما می‌گویم: «اگر هارون از سر من یک لایحه مو بگیرد، من امام نیستم» (۱). [براستی چه کسی در آن عصر قلدری هارون، قدرت داشت که در برابرش اظهار امامت کند؟ و او را همانند ابو جهل بدانند؟!].

(۱) روضة الکافی، ص ۲۵۷

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۱

نگاهی به وسعت مقام علمی حضرت رضا علیه السلام**اشاره**

از محمد بن عیسی یقطینی روایت شده، گفت: همه مسائلی که از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم، و آن حضرت پاسخ داد و جمع نمودم به پانزده هزار مسأله رسید، و طبق روایت دیگر، به هیجده هزار مسأله رسید. علامه طبرسی (ره) از ابا صلت هروی نقل می‌کند که گفت: ما رأیت اعلم من علی بن موسی الرضا علیه السلام و لا رآه عالم الا شهد له بمثل شهادتی: «کسی را عالم‌تر از حضرت رضا علیه السلام ندیده‌ام، و نیز هیچ عالم و دانشمندی آن حضرت را ندید (و به حضورش نرسید) مگر اینکه مانند من گواهی داد» [که کسی را عالم‌تر از او ندیده است].

مأمون مجالس بحث و مناظره بسیار با گردآوری علمای ادیان و فقهای مذاهب و متکلمین، تشکیل داد، و آنها به بحث و مناظره با حضرت رضا علیه السلام پرداختند و آن حضرت بر همه آنها پیروز شد، به گونه‌ای که آنها بدون استثناء - به برتری مقام علمی او اقرار کردند، و به کمبود علمی خود در برابر آن بزرگمرد اعتراف نمودند. از امام رضا علیه السلام شنیدم، می‌فرمود: «من در مدینه، در روضه پیامبر صلی الله علیه و آله [کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یا بین محراب و منبر] می‌نشستم، علمای مدینه، بسیار بودند، هنگامی که هر کدام از آنها در مسأله‌ای درمانده می‌شد، همه آنها به من اشاره می‌کردند، و مسائل خود را نزد من مطرح

می نمودند، و من پاسخ مسائل آنها را می دادم».

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۲

ابا صلت می گوید: محمد بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش (اسحاق) نقل می کند که: امام کاظم علیه السلام به فرزندانش می فرمود:

«این- اشاره به امام رضا- برادر شما علی بن موسی الزّیضا، عالم آل محمّد صلی الله علیه و آله است، مسائل دینی خود را از او پرسید، و آنچه به شما می فرماید، آن را حفظ کنید، زیرا من از پدرم جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) مکرر شنیدم، به من می فرمود:

انّ عالم آل محمّد لقی صلبک، و لیتنی ادرکتہ، فانّه سمی امیر المؤمنین علی علیه السلام

: «همانا عالم دودمان محمّد صلی الله علیه و آله در صلب تو است، و ای کاش قبل از فوت، او را درک می کردم (می دیدم)، همانا او همانم امیر مؤمنان علی علیه السلام است»

سخن مأمون، درباره عظمت مقام علمی و کمالات امام رضا علیه السلام

به روایت شیخ صدوق (ره) مأمون [هفتمین خلیفه عباسی] علمای علم کلام از فرقه‌های مختلف، در ادیان و آراء انحرافی گوناگون را احضار می کرد، تا در مجالس خود با حضرت رضا علیه السلام مناظره کنند، زیرا حریص بود که حضرت رضا علیه السلام در یکی از مجالس، در برابر استدلال مخالفین، درمانده گردد، به خاطر حسادتی که نسبت به آن حضرت و مقام علمی آن حضرت داشت.

روایت شده: علی بن محمد بن جهم می گوید: روزی به مجلس مأمون رفتم، حضرت رضا علیه السلام در آن مجلس بود. مأمون به او عرض کرد: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! مگر شما نمی گوئی که پیامبران علیهم السلام معصوم می باشند».

امام رضا: آری، چنین می گوئیم.

مأمون: پس این سخن خداوند چه معنی دارد که می فرماید:

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۳

وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى

: «آدم، نافرمانی پروردگارش را کرد و از رسیدن به مقصود بازماند» «۱» امام رضا علیه السلام پاسخ او را داد.

سپس مأمون از آیه دیگری پرسید، و امام رضا علیه السلام جوابش را داد، و مأمون همواره سؤال می کرد، و امام جواب می داد، تا اینکه: مأمون برای نماز برخاست، و دست محمّد بن جعفر (پسر امام صادق علیه السلام) را که در مجلس حاضر بود گرفت، و گفت: پسر برادرت [حضرت رضا علیه السلام] را چگونه دیدی؟

محمّد بن جعفر علیه السلام جواب داد: «او مردی عالم است، و هرگز ندیدم که او برای کسب علم به نزد دانشمندان برود» [یعنی علم او، علم خداداد است].

مأمون به او گفت: همانا برادرزاده‌ات (حضرت رضا علیه السلام) از خاندان رسالت است، که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آنها فرمود: «آگاه باشید همانا نیکان عترت من، و پاک سرشتان اهل بیت من، در کودکی بردبارترین مردم، و در بزرگی دانشمندترین انسانها هستند، به آنان چیزی نیاموزید، زیرا آنها از شما آگاهتر هستند، شما را از باب هدایت خارج نمی سازند، و به باب گمراهی وارد نمی نمایند».

حضرت رضا علیه السلام به خانه خود بازگشت، بامداد فردای آن روز به حضور حضرت رضا علیه السلام رسیدم، و سخن مأمون و

پاسخ عمویش محمد بن جعفر علیه السلام را برای آن حضرت، بازگو کردم. آن بزرگوار لبخندی زد و فرمود:

یا بن جهم لا یغزّک ما سمعته منه، فانه سیغتالی و الله ینتقم لی منه

: «ای پسر جهم! سخنان مأمون تو را گول نزنند، چرا که بزودی او مرا به طور ناگهانی و بی‌خبر می‌کشد و خداوند انتقام مرا از او خواهد گرفت.»

مخالفت امام رضا علیه السلام با عزل و نصب ذوالریاستین

در کتاب الدرّ النظیم، از یحیی بن اکثم (وزیر مأمون) نقل شده، گفت: روزی در نزد مأمون بودم، حضرت رضا علیه السلام نیز در آنجا حاضر بود، ناگاه فضل بن

(۱) طه- ۱۲۱

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۴

سهل ذوالریاستین [رئیس لشکر و وزیر کشور] وارد شد، و به مأمون گفت: در فلان مرز، فلان مرد ترک را امیر آنجا نمودم. مأمون، سکوت کرد.

امام رضا علیه السلام فرمود: «خداوند برای امام مسلمانان و خلیفه پروردگار جهانیان، که مجری امور دین است، روا نداشته که قسمتی از مرز مملکت اسلامی را تحت فرمان یکی از اسیران همان قسمت مرزی، قرار دهد، زیرا (او اهل آنجا است) و هر دلی به وطن خود میل دارد، و بر همشهریان خود مهربان است، و مصالح آنها را دوست دارد، گرچه آن مصالح، مخالف دین آنها باشد» [به عبارت روشتر، عدم صلاحیت او برای فرمانداری، به این دلیل است که او طبعاً می‌خواهد آنچه همشهریانش خواستند- گرچه بر خلاف دین باشد- انجام دهد، در صورتی میزان در امور، رعایت موازین دین است، بنابراین صلاح نیست که او فرماندار آن قسمت مرزی باشد].

مأمون این سخن را آنچنان پذیرفت که گفت:

اكتبوا هذا الکلام بماء الذهب

: «این سخن را با آب طلا بنویسد.»

مؤلف گوید: هر کس که می‌خواهد به پاره‌ای از امور و ماجراهائی که بیانگر مقام علمی امام رضا علیه السلام است، آگاه شود، به خطبه‌ها و احتجاج‌های آن حضرت با جاثلیق، رأس الجالوت، رهبران ستاره‌پرستان، هربند اکبر، موبدان زرتشتی، نسطاس رومی، و دانشمندان علم کلام در مجلس مأمون، و پاسخ آن حضرت به پرسشهای عمران صابی، و مسلمان شدن او به برکت پاسخهای امام- با توجه به اینکه عمران، دانشمندی اهل جدل بود، و کسی نمی‌توانست، در احتجاجات بر او چیره شود- و همچنین به احتجاجات حضرت رضا علیه السلام با سلیمان مروزی، یکه‌تاز علم کلام در خراسان، و ... مراجعه نماید «۱».

(۱) در این باره به کتابهای: عیون اخبار الرضا علیه السلام، احتجاج طبرسی و بحار الأنوار ج ۴۹ و ج ۱۰ ص ۲۹۹ تا ۳۷۰ مراجعه

شود (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۵

نگاهی بر پاره‌ای از گفتار امام رضا علیه السلام

۱- صدیق کل امری عقله، و عدوه جهله

: «دوست هر انسانی، عقل او است، و دشمن هر انسانی، نادانی او است».

۲- التودد الى الناس نصف العقل

: «دوستی با مردم، نیمی از عقل است».

۳- ان الله تعالى يبغض القيل و القال و اضاعه المال، و كثرة السؤال

: «همانا خداوند، قیل و قال [کشمکش لفظی بی مورد] و تباه نمودن ثروت، و سؤال کردن بسیار را دشمن دارد».

۴- انا اهل بيت نرى ما وعدنا علينا دينا كما صنع رسول الله

: «ما خاندانی هستیم که آنچه را به مردم وعده دادیم، خود را مدیون وفای به آن می‌دانیم چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد».

۵- يأتي على الناس زمان تكون العافية فيه عشرة اجزاء: تسعة منها في اعتزال الناس، و واحد في الصمت

: «زمانی بر مردم می‌آید، که عاقبت و آرامش، در آن زمان در ده بخش است، نه بخش آن در دوری از مردم (و گوشه‌گیری) است، و یک بخش آن، سکوت است».

۶- عونك للضعيف افضل من الصدقة

: «یاری تو به ناتوان، بهتر از صدقه دادن است».

۷- الصمت باب من ابواب الحكمة، ان الصمت يكسب المحبة، انه دليل

الأنوار البهية، ص: ۳۴۶

على كل خير

: «خاموشی، دری از درهای حکمت و بینش است، همانا خاموشی موجب جلب دوستی است، و راهنمای هر خیر و سعادت می‌باشد».

۸- ان العابد من بني اسرائيل لم يكن عابدا حتى يصمت عشر سنين، فاذا صمت عشر سنين، كان عابدا

: «همانا در میان بنی اسرائیل، کسی عابد نمی‌شد، تا ده سال، سکوت کند، وقتی که ده سال سکوت می‌کرد، عابد می‌شد».

۹- من رضى عن الله تعالى بالقليل من الرزق رضى الله عنه بالقليل من العمل

: «کسی که به روزی اندک از خداوند خشنود باشد، خداوند از او به عمل کم، خشنود خواهد شد».

۱۰- الاسترسال بالانس يذهب المهابة

: «انس گرفتن حساب نشده (و بدون کنترل) با مردم، شخصیت انسان را از بین می‌برد».

۱۱- حضرت عبد العظيم حسني (ره) می‌گوید: امام رضا علیه السلام فرمود:

يا عبد العظيم ابلغ عني اوليائي السلام، و قل لهم ان لا يجعلوا للشيطان على انفسهم سيلا، و مرهم بالسكوت، و ترك الجدل فيما لا يعينهم، و اقبال بعضهم على بعض، و المزاوره، فان ذلك قربة الي، و لا يشغلوا انفسهم بتمزيق بعضهم بعضا، فاني آليت على نفسي انه

من فعل ذلك و اسخط وليا من اوليائي، دعوت الله ليعذب في الدنيا اشد العذاب، و كان في الآخرة من الخاسرين

: «ای عبد العظیم! سلام مرا به دوستانم برسان، و به آنها بگو: راه نفوذی برای شیطان، بر خودشان قرار ندهند، و دوستانم را به

سکوت (کنترل زبان) و ترک مجادله (کشمکش لفظی) بی‌مورد، امر کن، و به آنها دستور بده که به سوی همدیگر رو آورند، و به

دیدار همدیگر بشتابند، زیرا این کار وسیله تقرب به من

الأنوار البهية، ص: ۳۴۷

است، و نیز به آنها امر کن خود را به بدنام کردن یکدیگر و اختلاف با همدیگر مشغول سازند، چرا که من بر خود سوگند یاد نموده‌ام که هر کس چنین کند، و یکی از دوستان مرا خشمگین سازد، از درگاه خدا بخواهم تا او را به سخت‌ترین عذابها، عذاب نماید، و در آخرت از زیانکاران باشد».

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۸

ماجرای آمدن حضرت رضا علیه السلام از مدینه به خراسان

۱- وداع حضرت رضا علیه السلام از مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق (ره) از محول سجستانی نقل می‌کند که گفت: هنگامی که مأموران مأمون برای بردن حضرت رضا علیه السلام از مدینه به خراسان، به مدینه آمدند، من در مدینه بودم، حضرت رضا علیه السلام وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد، تا با پیامبر صلی الله علیه و آله وداع و خداحافظی کند. چندین بار آن حضرت برای وداع، وارد مسجد شد، و هر بار کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفت و با صدای بلند گریه می‌کرد. به حضورش رفتم و سلام کردم، جواب سلام مرا داد، گفتم: «این سفر برای شما مبارک باشد».

فرمود: «رهایم کن، چرا که من از جوار جدم خارج می‌شوم [ناراحتم، بنابراین جای تبریک نیست] و در سرزمین غربت می‌میرم و در کنار قبر هارون، به خاک سپرده می‌شوم».

محول سجستانی می‌گوید: «من همراه امام رضا علیه السلام آمدم، آن حضرت به طوس آمد و در آنجا از دنیا رفت و در کنار قبر هارون به خاک سپرده شد».

۲- وداع با افراد خانواده

در کتاب «الدرّ النظیم» (۱) از جماعتی از اصحاب رجاء [مأموران مأمون

(۱) تألیف شیخ یوسف بن حاتم شامی، شاگرد محقق حلّی (ره) - مترجم

الأنوار البهیة، ص: ۳۴۹

برای آوردن حضرت رضا علیه السلام به خراسان] نقل شده: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هنگامی که خواستم از مدینه به سوی خراسان حرکت کنم، عیال و افراد خانواده‌ام را جمع کردم و به آنها گفتم برایم گریه کنند، تا صدای گریه آنها را بشنوم» (۱)، سپس مبلغ دوازده هزار دینار بین آنها تقسیم نمودم، آنگاه به آنها گفتم که من دیگر هرگز برای دیدار اهل و عیالم، باز نمی‌گردم، سپس دست ابا جعفر [حضرت جواد علیه السلام که در آن هنگام حدود پنج سال داشت] را گرفتم، و او را کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله بردم، و دستش را بر کنار قبر آن حضرت نهادم، و او را به قبر مطهر چسباندم، و حفظ او را به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا خواستم.

حضرت جواد علیه السلام به من رو کرد و گفت: «پدر جان سوگند به خدا، تو به سوی خدا می‌روی»، به همه و کلا و افراد تحت کفالت خود دستور دادم که از حضرت جواد علیه السلام اطاعت نمایند، و با او مخالفت نکنند، و به آنها فهماندم که حضرت جواد علیه السلام جانشین من است».

۳- وداع امام رضا علیه السلام با کعبه، و اندوه حضرت جواد علیه السلام

شیخ اربلی (ره) [مؤلف کشف الغمّه] از دلایل حمیری، از «امیه بن علی» نقل می‌کند که گفت: «در آن سالی که حضرت رضا علیه السلام حجّ بجا آورد و سپس به سوی خراسان حرکت کرد، من در مکه در حضور آن حضرت بودم، حضرت جواد علیه السلام نیز بود، امام رضا علیه السلام با کعبه، خانه خدا، وداع و خداحافظی می‌کرد، پس از طواف، به مقام ابراهیم علیه السلام رفت و در آنجا نماز خواند، حضرت جواد علیه السلام (که کودک بود) بر دوش موقوف [غلام

(۱) چنانکه در زیارتنامه حضرت رضا علیه السلام این فراز آمده است:

السلام علی من امر اولاده و عیاله بالنیاحه علیه قبل وصول القتل الیه: «سلام بر کسی که به فرزندان و عیالش امر کرد، تا قبل از کشته شدنش، برای او نوحه و گریه کنند».

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۰

حضرت رضا علیه السلام] بود، و موقوف او را طواف می‌داد، تا اینکه حضرت جواد علیه السلام در حجر اسماعیل فرود آمد و در همانجا نشست، و نشستن او طولانی شد، موقوف به او گفت: «فدایت کردم، برخیز».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: «نمی‌خواهم از اینجا برخیزم مگر خدا بخواهد»، از چهره حضرت جواد علیه السلام آثار اندوه آشکار بود، موقوف به محضر امام رضا علیه السلام رسید و گفت: «حضرت جواد علیه السلام در حجر اسماعیل، نشسته و از برخاستن امتناع می‌کند».

حضرت رضا علیه السلام برخاست و نزد حضرت جواد علیه السلام آمد فرمود: «ای محبوب دلم، برخیز». الأنوار البهیة ۳۳۵۰ - وداع امام رضا علیه السلام با کعبه، و اندوه حضرت جواد علیه السلام ص: ۳۴۹

رت جواد علیه السلام عرض کرد: «نمی‌خواهم از اینجا برخیزم».

امام رضا علیه السلام فرمود: «آری، ای حبیب من، برخیز!».

حضرت جواد علیه السلام گفت: «چگونه از اینجا برخیزم که دیدم به گونه‌ای با خانه خدا وداع کردی که دیگر هرگز به نزد آن بر نمی‌گردی».

امام رضا علیه السلام فرمود: «ای حبیبم! برخیز»، آنگاه حضرت جواد علیه السلام برخاست و همراه پدر، حرکت کرد.

[محدث و مورخ معروف] مسعودی، نیز روایت فوق را با اختلاف عبارت، نقل کرده، و می‌گوید: «حضرت جواد علیه السلام در این هنگام یک سال داشت» (۱).

۴- ورود حضرت امام رضا علیه السلام به قم

سید بن طاووس [متوفی ۶۹۳ ه ق در کتاب فرحة الغری] می‌نویسد: «هنگامی که مأمون، حضرت رضا علیه السلام را به خراسان طلبید، آن حضرت از مدینه به

(۱) ولی چنانکه گفتیم: آن حضرت در این هنگام، حدود پنج سال داشت، زیرا امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ ه ق متولد شد، و سال وداع حضرت رضا علیه السلام سال ۲۰۰ ه ق بود (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۱

سوی بصره حرکت کرد، و از بصره، به کوفه نرفت، بلکه از جاده کوفه به بغداد رفت و از آنجا به سوی قم، حرکت نمود، و وارد قم گردید. مردم قم به ملاقاتش شتافتند، و در مورد اینکه آن حضرت مهمان چه کسی باشد، نزاع می‌کردند. حضرت رضا علیه السلام

فرمود:

انَّ النَّاقَةَ مَأْمُورَةٌ

: «همانا این شتر خودش مأمور است که در کجا مرا فرود آورد» (۱).

شتر همچنان راه پیمود تا اینکه در کنار در خانه‌ای زانو بر زمین زد، صاحب آن خانه همان شب در خواب دیده بود که حضرت رضا علیه السلام فردا مهمان او است، چندان طول نکشید که این مکان، به برکت ورود حضرت رضا علیه السلام، دارای مقام ارجمند و موقعیت مقدّسی شد، و امروز به عنوان مدرسه علمیّه (رضویّه) موسوم است.

سپس حضرت رضا علیه السلام از قم به «فریومد» (۲) وارد شد و در مورد مردم آنجا آن روایت مشهور را فرمود، و سپس از آنجا به سوی «مرو» [محل سکونت مأمون در خراسان] حرکت کرد، و از آنجا به «سناباد» بازگشت، و در آنجا وفات نمود، و من مرقد شریف آن حضرت را در ماه جمادی الاولی سال ۶۸۰ هـ ق زیارت کردم» (پایان سخن سید بن طاووس).

مؤلف گوید: از این سخن، فهمیده می‌شود که شهر پاک ما، دار الایمان قم مطهر که حرم امامان علیهم السلام و آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله و جایگاه

(۱) درباره اینکه آیا آن حضرت، به قم آمده است یا نه؟ بین محدّثان اختلاف نظر است، و مطابق روایت عیون اخبار الرضا (ج ۲، ص ۱۴۹) مأمون برای حضرت رضا علیه السلام نوشته بود که از راه جبل (کرمانشاهان و همدان و قم و ...) به سوی خراسان حرکت نکن، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس حرکت کن، و گروهی را به سرپرستی «رجاء بن ضحاک»، مأمور کرد تا حضرت رضا علیه السلام را در همین مسیر، به خراسان بیاورند (مترجم)

(۲) ظاهراً صحیح این کلمه «فریوند» است، و به طوری که شنیده‌ام، نام روستائی در نزدیک عبادآباد و مزینان (در سرزمین خراسان) می‌باشد (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۲

قدم جبرئیل است، به قدوم مبارک مولای ما حضرت امام رضا علیه السلام دارای شرافت مخصوص گشته، و بر شرافت و مقامش افزوده شده است، و ورود حضرت رضا علیه السلام به قم، نظیر ورود جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه است، آنجا که به روایت سلمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که وارد مدینه شد، مردم، مهار شتر را گرفتند و او را به خانه خود دعوت می‌کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! مهار شتر را رها کنید، زیرا این شتر خودش مأمور است که در کجا مرا پیاده کند؛ در هر جا که زانو بر زمین زد، من مهمان صاحب آنجا خواهم بود».

مردم مهار ناقه را رها کردند، شتر گاهی آرام و گاهی با سرعت حرکت می‌کرد، تا وارد مدینه گردید و در کنار در خانه «ابو ایوب انصاری» (۱) زانو بر زمین زد، در مدینه شخصی فقیرتر از ابو ایوب انصاری نبود، دل‌های مردم از حسرت مفارقت پیامبر صلی الله علیه و آله از کار ایستاد- تا پایان روایت.

چنین تشبیهی، در مورد حضرت رضا علیه السلام هیچ گونه عجیب نیست، چرا که حضرت رضا علیه السلام پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله است، که خداوند متعال بار سنگین مسئولیت نبوت را بر دوش او نهاد، و قوت تحمل آن را به او عطا فرمود. حضرت رضا علیه السلام شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، اخلاق نیک آن حضرت، بیانگر اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله بود، و راه رفتنش همچون راه رفتن او بود، بلکه روایت شده: «حضرت رضا علیه السلام شبیه‌ترین مردم، به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و هر کسی که در عالم خواب، رسول

(۱) زید بن خالد خزرچی، از تیره بنی نجار، معروف به ابو ایوب انصاری، از یاران معروف و بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در جنگ بدر و سایر جنگهای عصر پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت، و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بود، و در جنگهای آن حضرت، شرکت نمود. سرانجام در عصر معاویه، با لشکر اسلام به جنگ رومیان رفت و در بیرون قسطنطنیه، در سن پیری در سال ۵۰ هـ ق به شهادت رسید، قبرش در نزدیک قلعه قسطنطنیه (واقع در کشور ترکیه) مزار مسلمانان است.

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۳

خدا صلی الله علیه و آله را دیده، به صورت امام رضا علیه السلام دیده است.»

۵- امام رضا علیه السلام در نیشابور، و حدیث «سلسله الذهب»

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از اسحاق بن راهویه نقل می‌کند: هنگامی که حضرت رضا وارد «نیشابور» شد، و خواست از آنجا به سوی مأمون (در مرو) روانه گردد، جمعی از حدیث‌دانان به محضرش شتافتند و عرض کردند: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از نزد ما می‌روی، و حدیثی به ما نمی‌آموزی تا از محضر شما بهره‌مند گردیم؟».

آن حضرت، در این هنگام، در عماری [کجاوه مرکب] نشسته بود، (پرده عماری را کنار زد و) سرش را بیرون آورد، و فرمود: «از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم، برای من حدیث کرد از پدرش امام صادق علیه السلام و او از پدرش امام باقر علیه السلام، و او از پدرش امام علی بن الحسین علیه السلام، و او از پدرش امام حسین علیه السلام، و او از پدرش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: از جبرئیل شنیدم، گفت: از خداوند متعال شنیدم، می‌فرمود: لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی امن من عذابی

: «کلمه لا اله الا الله (اقرار به یکتائی خدا) دژ من است، کسی که داخل دژ من شود، از عذاب من ایمنی یابد».

وقتی که کاروان حرکت کرد، [و چند قدم به پیش رفت] امام رضا علیه السلام ما را صدا زد و فرمود:

بشرطها و انا من شروطها

: «این ایمنی از عذاب در پرتو توحید، مشروط به شرطی است، و من (پذیرفتن امامت من) از شروط آن است» (۱).

(۱) مورّخین می‌نویسند: آنان که در نیشابور، این حدیث را از امام رضا علیه السلام شنیدند، و قلم‌ها

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۴

۶- چشمه آب، به اعجاز حضرت رضا علیه السلام، و دعای او در کنار کوه

نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از ابا صلت هروی نقل می‌کند: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از نیشابور، به سوی مأمون حرکت نمود، در راه به نزدیک روستائی به نام «الحمراء» (ده سرخ) رسید، در آنجا یکی از حاضران عرض کرد: «ای پسر رسول خدا، ظهر شد، آیا نماز نمی‌خوانی؟».

آن حضرت، از مرکب پیاده شد و آب برای وضو طلبید، شخصی گفت: آب در همراه ما و در اینجا نیست، آن حضرت در آن سرزمین، نقطه‌ای از زمین را با دست مبارکش گود کرد، ناگاه چشمه آبی، آشکار شد، آن حضرت و حاضران، از آب آن چشمه وضو گرفتند، و اثر آن چشمه تاکنون باقی است.

هنگامی که آن حضرت به «سناباد» وارد شد، پشت خود را به کوه سنگ تراشان، تکیه داد، که سنگ تراشها با سنگهای آن کوه

دیگهای می‌ساختند، و چنین دعا کرد:

اللّهُمَّ انفع به و بارک فیما ینحت منه

: «خدایا به این کوه نفع ببخش، و به غذاهائی که در میان ظروف تراشیده شده از این کوه، ریخته می‌شود، برکت عنایت کن».

سپس دستور داد، چند دیگ از سنگ آن کوه برایش ساختند، و فرمود:

«برای او در ظرف دیگری غیر از آن ظرفها، غذا نپزند، غذای آن حضرت، سبک و کم بود، از آن روز مردم به آن کوه، راهنمایی

شده و از آن ظرفها ساختند، و بر اثر دعای حضرت رضا علیه السلام برکت در آن کوه آشکار گردید.

را از قلمدانها بیرون آوردند، و آن را نوشتند، ۲۰ هزار نفر، به روایت دیگر ۲۴ هزار نفر بوده‌اند.

(اعیان الشیعه، ط جدید، ج ۲، ص ۱۸).

براستی جمعیتی که تنها نویسندگان آن آن هم در آن عصر بیش از ۲۰ هزار نفر باشند، شما تعداد مردم عادی آن را چقدر حدس

می‌زنید؟! در تاریخ نیشابور آمده که جمعیت استقبال‌کننده، بیش از ۱۰۰ هزار بوده است (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۵

۷- امام، در خانه حمید بن قحطبه

سپس امام رضا علیه السلام با همراهان، در مسیر خود به خانه حمید بن قحطبه وارد گردید، و در آنجا کنار بارگاهی که قبر هارون

در آن بود، رفت، و در یک طرف قبر، با دست خود، خطی کشید و فرمود: «این است تربت من، و در همین جا به خاک سپرده

می‌شوم، و بزودی خداوند این مکان را محل رفت و آمد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد، سوگند به خدا هیچ یک از آنان، مرا

زیارت نکنند، و بر من سلام ننمایند، مگر اینکه مشمول آمرزش و رحمت خدا به وسیله شفاعت ما خاندان رسالت خواهد شد، سپس

آن حضرت، رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز خواند، و دعاهائی کرد، وقتی که از دعا فارغ شد، به سجده رفت، سجده‌اش

طولانی شد، من شمردم که پانصد بار تسبیح خدا (سبحان الله) گفت، سپس از آنجا بازگشت.

در کتاب «منهج الدعوات» از یاسر خادم نقل شده: هنگامی که امام رضا علیه السلام به خانه حمید بن قحطبه، وارد شد، لباس خود

را در آورد و به حمید داد، حمید آن را گرفت و به کنیزش داد تا بشوید، بعد از چند لحظه کنیز در حالی که کاغذی در دست

داشت آمد، و آن کاغذ را به حمید داد و گفت: «در جیب امام رضا علیه السلام یافتم».

حمید به امام عرض کرد: «فدایت کردم، کنیز در جیب پیراهن شما، کاغذی یافته، و آن این است.

امام رضا علیه السلام فرمود: «ای حمید این کاغذ، تعویذ (پناه بردن به خدا) است که من آن را از خود دور نمی‌کنم».

حمید گفت: «مرا به داشتن آن، کرامت بخش!».

امام رضا علیه السلام فرمود: «این، تعویذی است، هر کس که آن را همراه خود در جیبش نگهدارد، بلا- از او دفع می‌گردد، و

موجب نگهداری از شر شیطان

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۶

می‌شود»، سپس آن حضرت کلمات آن تعویذ را برای حمید املاء کرد، و آن کلمات چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله ائى اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا او غير تقيا اخذت بالله السميع البصير على سمعك و بصرک

لا سلطان لك على ولا على سمعى ولا على بصرى ولا على شعرى ولا على بشرى ولا على لحمى ولا على دمی ولا على مخى و

لا- على عصبى و لا- على عظامى و لا- على مالى و لا على ما رزقنى ربى سترت بينى و بينك بستر النبوة المذی استتر انبياء الله به من

سطوات الجبابرة و الفراعنة جبرائيل عن يمينى و ميكائيل عن يسارى و اسرافيل عن ورائى و محمّد صلى الله عليه و آله امامى و الله

مَطَّلَع عَلَيَّ يَمْنَعُكَ مَنِّي وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مَنِّي اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلَهُ انَّا نَتَكَبَّرُ ان يَسْتَفْزِنِي وَيَسْتَخْفِنِي اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ

: «بنام خداوند بخشنده و مهربان - بنام خدا، من پناه می‌برم به خدای مهربان [از گزند تو ای دشمن] خواه پرهیزکار یا ناپرهیزکار باشی، با توجه به خدای شنوا و بینا بر گوش و چشم تو گرفتم (چشم و گوش تو را بستم) تو بر من و بر شوائی و بینائی من، و بر مو، پوست، گوشت، خون، مغز، اعصاب، استخوان و مال من، و بر آنچه که خداوند به من روزی بخشیده، سلطه‌ای نداری، من در پرتو پرده نبوت، بین خود و تو پرده افکندم، آن پرده نبوتی که خداوند پیامبرانش را در پرتو آن، از گزند و نیرنگ جباران و فرعون‌ها، مستور و حفظ کرد، جبرئیل در جانب راستم، و میکائیل در جانب چپم، و اسرافیل در پشت سرم، و محمد صلی الله علیه و آله در پیش رویم می‌باشند، و خداوند بر من اشراف و آگاهی دارد و مرا از گزند تو و گزند شیطان حفظ می‌نماید، خدایا! جهل او (دشمن) بر نهایت تحمل تو چیره نشود، به طوری که مرا پریشان و کوچک و تحقیر کند، خدایا! به تو پناه آوردم، خدایا! به تو پناه آوردم، خدایا! به تو پناه آوردم».

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۷

ماجرای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام از طرف مأمون

قبول مشروط ولایتعهدی

در کتاب «نور الأبصار» آمده: جماعتی از سیره‌نویسان و راویان سرگذشت عصر خلفاء نقل کرده‌اند: وقتی که مأمون (هفتمین خلیفه عباسی) تصمیم گرفت تا حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود کند، فضل بن سهل ذو الریاستین (رئیس امور لشکری و کشوری) را احضار کرد، و تصمیم خود را به او خبر داده، و به او دستور داد تا با برادرش «حسن بن سهل» مشورت کند. این دو برادر نزد مأمون آمدند.

حسن بن سهل، موضوع نصب حضرت رضا علیه السلام را به ولایتعهدی، بسیار بزرگ می‌شمرد و به مأمون می‌گفت: «این موضوع باعث می‌شود که مقام خلافت از میان خاندان شما خارج شده و به خاندان بنی هاشم منتقل گردد».

مأمون می‌گفت: «من با خدا عهد نموده‌ام که هرگاه بر برادرم امین پیروز شوم، مقام خلافت را به بهترین شخص آل ابو طالب، منتقل نمایم، حضرت رضا علیه السلام بهترین فرد خاندان آل ابو طالب است، و این کار حتما باید انجام شود».

وقتی که فضل بن سهل و برادرش حسن، تصمیم و رأی جدی خلیفه را دانستند، سکوت نمودند، مأمون به آنها گفت: «هم اکنون نزد حضرت رضا علیه السلام بروید و تصمیم مرا به او خبر دهید، و او را به قبول مقام خلافت الزام نمائید» (۱).

(۱) مطابق متون دیگر تاریخی، مأمون خود شخصا، به حضرت رضا علیه السلام اصرار می‌کرد که

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۸

آنها نزد حضرت رضا علیه السلام آمدند و ماجرا را بازگو کردند، و او را به قبول آن، الزام نمودند و همچنان اصرار ورزیدند، سرانجام آن حضرت پاسخ داد:

«می‌پذیرم، مشروط به اینکه امر و نهی و عزل و نصب نکنم، و در مورد حکومت، بین اشخاص سخنی نگویم، و آنچه را استوار است، دگرگون نسازم».

مأمون، به همین اندازه پذیرش امام رضا علیه السلام قانع شد.

مجلس جشن بیعت ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام

مأمون، مجلسی برای رجال مخصوص و بسیار نزدیک دولتی، از رؤسای ارتش و وزیران و درباریان و منشیان و اهل حلّ و عقد تشکیل داد، این مجلس در روز پنجشنبه، پنجم ماه رمضان سال ۲۰۱ هـ ق برپا شد. وقتی که دعوت شدگان، در مجلس حاضر شدند، مأمون به فضل بن سهل گفت: «حاضران را به رأی امیر مؤمنان (مأمون) در مورد علی بن موسی الرضا علیه السلام، و اینکه امیر مؤمنان او را ولیعهد خود نموده، با خبر کن، و به آنها فرمان بده تا لباس سبز بپوشند، و با عود خود را خوشبو کنند تا در پنجشنبه آینده، خود را برای بیعت کردن با امام رضا علیه السلام حاضر نمایند».

همه دعوت شدگان در روز موعود [پنجشنبه آینده ۱۲ رمضان سال ۲۰۱ هـ ق] با لباس سبز وارد مجلس شدند و هر کدام به مناسبت مقام خود، در جای مخصوص قرار گرفت، مأمون نیز در جای خود نشست، سپس حضرت رضا علیه السلام در حالی که لباس سبز پوشیده بود، و عمّامه بر سر، و شمشیر به کمر بسته بود، وارد مجلس گردید و بین دو متکای بزرگی که برای او نهاده بودند، نشست.

مقام خلافت را بپذیرد، آن حضرت پذیرفت، سرانجام آن حضرت فرمود: مقام ولایتعهدی را می‌پذیرم، مشروط بر اینکه: «نه امری کنم و نه نهیی، نه فتوائی دهم و نه حکمی، و نه کسی را به کار گمارم و نه برکنار کنم، و هیچ چیز را که پابرجاست، دگرگون نسازم». مأمون همه این شرائط را پذیرفت [ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۵۱] نتیجه اینکه: در حقیقت، امام رضا علیه السلام ولایتعهدی را پذیرفت، و تنها از روی ناچاری، به نام آن اکتفا کرد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۵۹

مأمون در آغاز به پسرش عبّاس، فرمان داد تا برخیزد و به عنوان اولین نفر با حضرت رضا علیه السلام بیعت کند، او برخاست و دستش را به عنوان بیعت به سوی حضرت رضا علیه السلام دراز کرد، حضرت رضا علیه السلام دستش را بلند کرد و روی دست عبّاس نهاد.

مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: دستت را بگشا!

حضرت رضا علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه که من دست بلند کردم، بیعت می‌گرفت.

مأمون گفت: «هرگونه که صلاح می‌دانی، انجام بده».

سپس کیسه‌های درهم و دینار و بقچه‌های خلعت و لباس، به میان نهاده شد، سخنرانان در شأن مجلس، سخنرانی کردند و شاعران، شعر خواندند، و ماجرای ولایتعهدی و فضائل حضرت رضا علیه السلام را با نثر و شعر، بیان نمودند، و جوایز و انعام‌ها را بین حاضران به تناسب مقام و منصبشان، تقسیم کردند، نخست از علویان شروع کردند و سپس به عبّاسیان، و بعد از آنها به سایر مردم بر اساس مقامشان، جایزه دادند.

سپس مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «برخیز و برای مردم خطبه بخوان». آن حضرت برخاست، پس از حمد و ثنای الهی و ذکر نام پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و صلوات بر او، فرمود:

إيها الناس! إن لنا عليكم حقًا برسول الله صلى الله عليه وآله و لكم علينا حقّ به، فاذا اديتم الينا ذلك و جب لكم علينا الحكم - و السلام

: «ای مردم! ما را به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما حقی است، و از برای شما بر ما حقی است، پس هرگاه شما حقّ ما را ادا کردید، بر ما واجب است تا حقّ شما را ادا کنیم - و السلام».

و در این مجلس، از حضرت رضا علیه السلام جز این سخن، شنیده نشد «۱».

(۱) از اینکه حضرت رضا علیه السلام خطبه کوتاه خواند، و در آن مجلس حساس و سرنوشت‌ساز، به همان مقدار کفایت کرد، فهمیده می‌شود که آن بزرگوار به آن ولایتعهدی اجباری، راضی نبوده، و نمی‌خواست که رسماً وارد معرکه‌ای گردد که مأمون طرحش را ریخته بود (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۳۶۰

اعلام ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام در تمام نقاط کشور

در همه بلاد اسلامی، موضوع ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام بالای منبرها مطرح گردید، و جزء خطبه‌ها شد، و در همان سال، عبد الجبار بن سعید در مسجد النبّی مدینه در بالای منبر، خطبه خواند، و بالای منبر، در دعوت مردم به سوی آن حضرت در ضمن خطبه خود گفت:
«ولّی عهد مسلمانان شد؛ علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام».
آنگاه این شعر را خواند:

سنّه آبائهم ما هم افضل من یشرب صوب الغمام : «این‌ها شش تن پدران آن حضرت هستند، که برترین افرادی می‌باشند که از آب باران نوشیده‌اند» [یعنی بهترین خلق خدایند].
مدائنی [محدّث و مورّخ معروف] از اساتید خود روایت کند که چون حضرت رضا علیه السلام در آن لباسهای حکومتی برای ولیعهدی نشست، سخنوران و شاعران، پیش روی آن حضرت برخاسته، سخن سرائی کردند، و اشعار سرودند، و پرچمها بر سر او به اهتزاز در آمد. یکی از کسانی که در آن مجلس حاضر گشته، و از نزدیکان حضرت رضا علیه السلام بود، می‌گوید: «من در آن روز در برابر حضرت نشسته بودم، آن بزرگوار به من نگاه کرد، دید من از این پیشامد، بسیار خوش حال هستم، به من اشاره کرد که پیش بیا، من نزدیک آن حضرت رفتم، آن حضرت، آهسته به طوری که دیگران نمی‌شنیدند به من فرمود:
لا تشغل قلبک بهذا الامر، و لا تستبشر له فانه شیء لا یتّم
: «قلبت را به این موضوع که می‌بینی، سرگرم نکن، و برای آن خرسند مباش، که این کار، سر نخواهد گرفت».

جایزه حضرت رضا علیه السلام به دو شاعر اهل بیت علیهم السلام

هنگامی که مأمون، حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود نمود، و شاعران
الأنوار البهیة، ص: ۳۶۱

به سوی آن حضرت روانه شدند، و مدیحه‌سرائی نمودند و رأی مأمون را در اشعار خود، تحسین کردند، یکی از آنها «دعبل بن علی خزاعی» بود. او به حضور امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: «من قصیده‌ای را سروده‌ام، و با خود عهد کرده‌ام که آن را قبل از حضور شما، در هیچ جا نخوانم».

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «بنشین تا مجلس خلوت شود، وقتی که مجلس خلوت شد، به او فرمود: قصیده خود را بخوان، او قصیده خود را خواند که نخستین شعرش این است:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات : «مدرسه‌های آیات قرآنی، که از تلاوت قرآن خالی مانده، و خانه‌های وحی الهی که عرصه آن از سکونت افراد، خالی شده است».

سپس «ابراهیم بن عباس» که همراه دعبل بود، این شعر را خواند:

ازالت عزاء القلب بعد التجلبد مصارع اولاد النبی محمّد: «قربانگاه‌ها (و فداکاری‌ها) ی فرزندان پیامبر خدا محمّد صلی الله علیه و آله، عزای قلب را، پس از سختی‌ها، دور کرد» (۱).

امام رضا علیه السّلام بیست هزار درهم، از درمهایی که نام شریفش در آنها ضرب شده بود، و مأمون در همان وقت، دستور ثبت نام آن حضرت را روی سکه‌ها داده بود، به دعبل و ابراهیم داد. دعبل، ده هزار درهم خود را گرفت و به قم رفت، و در قم هر دره‌می را به ده درهم فروخت (۲) و در نتیجه، دارای صد هزار

(۱) شاید این شعر، اشاره به این باشد که موقعیت بدست آمده برای حضرت رضا علیه السّلام، نتیجه فداکاری‌ها و خونهای پاک فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که در مصاف با طاغوتیان بنی امیه و بنی عبّاس، برای اعلای کلمه حق، ریخته شد (مترجم).

(۲) این فراز تاریخی، بیانگر علاقه شایان مردم قم، به حضرت رضا علیه السّلام و خاندان رسالت است، تا آنجا که یک درهم دعبل را که نام حضرت رضا علیه السّلام در آن بود، به ده درهم می‌خریدند، این است که قم به عنوان آشیانه آل محمّد صلی الله علیه و آله نامیده شده است، هم اکنون نیز آثار آن آشکار می‌باشد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۲

درهم، شد، ولی ابراهیم، قسمتی از آن ده هزار درهم (نصیب خود) را به بعضی هدیه داد، و قسمتی را در معاش زندگی خانواده‌اش مصرف کرد، تا تمام شد، از جمله کفن و تجهیزات مرگ خود را با آن پول، فراهم نمود.

ابراهیم بن عبّاس، در مدح حضرت رضا علیه السّلام اشعار بسیار سرود، و اشعار او معروف بود، و تا زمان خلافت متوکل (دهمین خلیفه عبّاسی) نسخه‌برداری و تکثیر می‌شد، تا اینکه در عصر متوکل، ابراهیم آن اشعار را جمع کرد و از ترس متوکل، آنها را سوزانید. او دو پسر به نام حسن و حسین داشت، هنگامی که متوکل روی کار آمد، او از ترس متوکل، نام آنها را به اسحاق و عبّاس، تغییر داد.

نماز پرشکوه عید قربان که خوانده نشد!!

علی بن ابراهیم، از یاسر خادم و ریّان بن صلت نقل می‌کند که گفتند: پس از آنکه مأمون، حضرت رضا علیه السّلام را به عنوان ولیعهد خود، نصب کرد، عید (قربان) فرا رسید، مأمون شخصی را نزد امام رضا علیه السّلام فرستاد تا سوار شود و برای خواندن نماز عید و خطبه آن، بیرون رود، امام رضا علیه السّلام برای مأمون پیام داد که: «تو آن شروطی را که بین من و تو در پذیرفتن ولیعهدی است، می‌دانی [که یکی از آنها این بود که در امور مهم کشوری، دخالت نکنم] مرا از خواندن نماز عید با مردم، معذور دار». مأمون در پاسخ گفت: «جز این نیست که می‌خواهم دل‌های مردم در ولیعهدی شما، مطمئن و محکم شود، و هم به این وسیله مردم برتری تو را بشناسند».

پیوسته فرستادگان مأمون، بین او و آن حضرت، رفت و آمد می‌کردند، و مأمون اصرار می‌ورزید، وقتی که اصرار او زیاد شد، آنگاه امام رضا علیه السّلام برای او چنین پیام داد:

«اگر مرا از خواندن نماز عید، معذور داری، آن را دوست‌تر دارم، و اگر معذورم نداری، من همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السّلام (برای نماز عید) بیرون می‌رفتند (با کمال سادگی، نه با تشریفات)

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۳

بیرون می‌روم».

مأمون گفت: هر طور که می‌خواهی برو، و به سرلشکران و پرده‌داران و سایر مردم دستور داد تا اوّل بامداد، برای نماز عید، به در خانه حضرت رضا علیه السلام بروند.

مردم برای دیدار حضرت رضا علیه السلام بر سر راهها، و بالای بامها نشسته بودند، و زنان و کودکان نیز، همگی بیرون ریخته و چشم به راه آمدن آن حضرت بودند، و همه سرلشکران و سربازان نیز به در خانه آن بزرگوار آمده و سوار بر مرکبهای خود ایستاده بودند، تا اینکه خورشید طلوع کرد، آنگاه حضرت رضا علیه السلام غسل کرد و لباس خود را پوشید، و عمامه سفیدی از کتان بر سر بست که یک سر آن را به سینه و سر دیگر آن را میان دو شانه انداخت و کمی عطر نیز بزد، آنگاه عصائی مخصوص به دست گرفت و به همراهان و موالیان خود فرمود: شما نیز چنین کنید که من کرده‌ام، آنها نیز همان گونه به همراه او آمدند، آن حضرت با پای برهنه، در حالی که زیر جامه خود را تا نصف ساق پا بالا زده بود، و دامن لباسهای دیگر را به کمر زده بود، به راه افتاد، اندکی راه رفت، آنگاه سر به سوی آسمان بلند کرد تکبیر گفت، همراهان و موالیان او نیز تکبیر گفتند، سپس به راه افتاد تا به در خانه رسید. سربازان که آن حضرت را با آن هیئت دیدند، همگی خود را از مرکبها به زمین انداختند، و خوش حال‌ترین آنان در آن وقت، کسی بود که چاقوئی همراه داشت که با آن، بند نعلین خود را برد و زود پا برهنه شود. حضرت رضا علیه السلام کنار در تکبیر گفت، مردم نیز با او تکبیر گفتند، (و آنچنان صدا از تکبیر مردم بلند شد) که گویا آسمان و در و دیوار با او تکبیر می‌گفتند. وقتی که مردم حضرت رضا علیه السلام را با آن حال دیدند، و صدای تکبیرش را شنیدند، چنان صداها به گریه بلند کردند که شهر «مرو» به لرزه درآمد.

مؤلف گوید: سزاوار است در اینجا، این اشعار خوانده شود:

ذکروا بطلعتک النبّی فهللوا لما خرجت الی الصّلاة و کبروا

و مشیت مشیه خاضع متواضع لله لا یزهی و لا یتکبر

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۴ فافتنّ فیک الناظرون فاصبح یومی الیک بها و عین تنظر

یجدون رؤیتک الّتی فازوا بهامن انعم الله الّتی لا تکفر: «با دیدن سیمای درخشان تو، در آن هنگام که برای نماز عید خارج شدی، به یاد پیامبر صلی الله علیه و آله افتادند و هلله کردند (یا تهلیل گفتند) و تکبیر گفتند.

تو همچون راه رفتن شخص با خضوع و با فروتنی، راه رفتی، برای خدا، کسی ناز نکند و تکبر ننماید.

بینندگان و حاضران، شیفته سیمای (دل آرای) تو شدند، چه بسیار انگشتها که به تو اشاره می‌شد، و چشمها که تو را نگاه می‌کرد.

دیدار تو را که به سعادت آن نائل شدند، از نعمتهای خدا می‌دانستند که نباید به آن نعمتها، ناسپاسی شود».

ولی مأمون، این نعمت سرشار را کفران کرد. هنگامی که خبر آن [شکوه ملکوتی و پراحساس] به مأمون رسید، ترسید که اگر امام رضا علیه السلام با آن شکوه به مصلی برسد، مردم شیفته امام خواهند شد «۱». شخصی را نزد امام علیه السلام فرستاد، و به امام علیه السلام چنین پیام داد:

«ما شما را به زحمت و رنج انداختیم، و ما خوش نداریم، به شما مشقت و رنج برسد، شما باز گردید، و هر که همیشه با مردم نماز می‌خوانده، اکنون نیز او نماز عید را خواهد خواند».

حضرت رضا علیه السلام پس از دریافت این خبر، کفش خود را طلبید، و پوشید، آنگاه سوار بر مرکب شده و بازگشت، و پیوستگی مردم در آن روز بهم خورد، و آنها نماز مرتبی در آن روز نخواندند.

اظهار ناراضیتی حضرت رضا علیه السلام از زندگی در کنار مأمون

شیخ صدوق (ره) از علی بن ابراهیم، نقل می‌کند که یاسر خادم گفت: «حضرت

(۱) در کتاب ارشاد مفید (ره) آمده: فضل بن سهل ذو الریاستین، مأمون را ترسانید، و به او گفت:

«اگر علی بن موسی الرضا علیه السلام با این وضع به مصّلی برود، مردم شیفته او می‌شوند، و ترس آن است که ازدحام کرده و خون ما را بریزند» (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۵

رضا علیه السّلام وقتی که در روز جمعه از مسجد جامع بازمی‌گشت، عرق و گرد و غبار او را فرا گرفته بود، دستهایش را به آسمان بلند نموده و چنین دعا می‌کرد:

«خدایا اگر آسودگی من از وضع موجود، در مرگ است، همین ساعت در مرگ من شتاب کن» (۱)، و آن حضرت همواره غمگین و اندوهناک بود تا اینکه به دار باقی شتافت - دروذهای خدا بر او باد».

[این روایت بیانگر آن است که حضرت رضا علیه السلام در خراسان، تحت فشار بود، و از اوضاعی که مأمون، به وجود آورده بود، ناراضی بود، به حدی که آرزوی مرگ می‌کرد، بنابراین حضرت رضا علیه السلام هرگز حکومت مأمون را با صدق قلب، نپذیرفت، بلکه در فرصتهای مناسب، تنفر و ناخشنودی خود را از آن، ابراز می‌داشت].

(۱) اللهم ان كان فرجی مما انا فيه بالموت، فعجل لي الساعة.

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۶

ماجرای شهادت حضرت رضا علیه السلام و علل آن

اشاره

[درباره علل و عوامل شهادت امام رضا علیه السّلام، سخنان گوناگون نقل شده برای دریافت این موضوع و نتیجه‌گیری به روایات زیر توجه کنید:]

۱- روایت شده: هنگامی که مأمون از نصب امام رضا علیه السّلام به ولایتعهدی، به خاطر اشاره (و کارشکنی) فضل به سهل (ذو الریاستین) پشیمان شد، از شهر «مرو» به قصد بغداد، بیرون آمد، و در مورد فضل بن سهل، نیرنگ نمود، تا اینکه شخصی به نام «غالب» که دائی مأمون بود، در حمام سرخس، به طور ناگهانی و غافلگیری، فضل بن سهل را کشت، و در مورد حضرت رضا علیه السلام نیز نیرنگ نمود، و آن حضرت را با اینکه بیمار بود و در بستر بیماری افتاده بود، مسموم نموده و به شهادت رسانید.

۲- روایت شده: حسن بن عباد که کاتب حضرت رضا علیه السّلام بود، می‌گوید: به حضور حضرت رضا علیه السّلام رفتم، آن هنگام که مأمون عازم حرکت به سوی بغداد بود (و ظاهر امر نشان می‌داد که می‌خواست حضرت رضا علیه السلام و حسن بن عباد را نیز با خود ببرد).

امام رضا علیه السلام به من فرمود: «ای پسر عباد! ما به سرزمین عراق وارد نخواهیم شد، و آن را نخواهیم دید».

من گریه کردم و عرض کردم: «مرا از رفتن به سوی خانواده و فرزندانم مأیوس نمودی».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو به آنجا خواهی رفت، و مقصود من از

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۷

این سخن، خودم بودم، آن حضرت بیمار شد و در یکی از قریه‌های خراسان از دنیا رفت، و قبلا وصیت کرده بود که قبر مرا نزدیک

دیوار با فاصله سه ذراع با قبر هارون قرار دهند.

۳- یاسر خادم می‌گوید: چون هفت منزل به طوس باقی مانده بود، حضرت رضا علیه السلام بیمار شد، وقتی که وارد طوس شدیم، بیماری آن حضرت شدید شد، چند روز در طوس ماندیم، و مأمون هر روز دو بار با حضرت رضا علیه السلام ملاقات می‌کرد (۱).

۴-

نظریه شیخ مفید (ره) درباره شهادت حضرت رضا علیه السلام

شیخ مفید (ره) [متوفی ۴۱۳ ه ق در کتاب ارشاد] می‌نویسد:

«فضل بن سهل، و برادرش حسن بن فضل، رأی مأمون را درباره حضرت رضا علیه السلام دگرگون کردند، و او را به تصمیم بر قتل امام رضا علیه السلام واداشتند، به طوری که روزی حضرت رضا علیه السلام با مأمون غذا می‌خوردند، و حضرت بر اثر آن غذا، بیمار شد، و مأمون نیز خود را به بیماری زد» [و همین موجب شهادت حضرت رضا علیه السلام گردید].

سپس می‌نویسد: محمّد بن علی بن حمزه، از منصور بن بشیر، از برادرش «عبد الله بن بشیر» روایت کرده که گفت: مأمون به من دستور داد، ناخنهای خود را بلند کنم، و این کار را برای خود، عادی نمایم، و برای کسی درازی ناخن خود را آشکار نمایم، من نیز چنان کردم، سپس مرا خواست و چیزی به من داد که به تمر هندی شباهت داشت، و به من گفت: این را به همه دو دست خود بمال، من چنان کردم، سپس برخاسته و مرا به حال خود گذارد، و نزد حضرت رضا علیه السلام رفته،

(۱) از این روایت استنباط می‌شود که حضرت رضا علیه السلام در سفر مأمون به سوی بغداد، همراه مأمون بوده، در مسیر راه، آن حضرت (به عللی نامعلوم) بیمار شده، و به طوس بازگشته‌اند، و بیماری آن حضرت در طوس، شدید شده است، و مطابق قسمت آخر روایت فوق (که در منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۰۶ آمده) آن حضرت، در طوس از دنیا رفت (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۸

گفت: حال شما چگونه است؟

حضرت فرمود: «امید بهبودی دارم».

مأمون گفت: من نیز بحمد الله امروز بهترم، آیا هیچ کدام از پرستاران و غلامان امروز نزد شما آمده‌اند؟
حضرت فرمود: نه.

مأمون خشمگین شد، بر سر غلامانش فریاد کشید (که چرا به حال آن حضرت رسیدگی نکرده‌اید؟).

سپس مأمون گفت: «هم اکنون آب انار بگیر و بخور که برای رفع این بیماری، چاره‌ای جز خوردن آن نیست».

عبد الله بن بشیر می‌گوید: مأمون به من گفت: برای ما انار بیاور، من چند عدد انار حاضر کردم، مأمون گفت: با دست خود آن را بفشار، من فشردم، و مأمون آن آب انار فشرده را با دست خود به حضرت رضا علیه السلام خوراند، و همان سبب وفات آن حضرت شد، و از این ماجرا دو روز بیشتر نگذشت که آن حضرت وفات کرد (۱).

همین روایت را شیخ صدوق (ره) نقل کرده، با این تفاوت که می‌گوید: آن انار، از درختی که در باغ خانه حضرت رضا علیه السلام وجود داشت، بود. مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: مقداری از آب این انار را بمکید، آن حضرت فرمود: «پس از رفتن امیر المؤمنین (مأمون) می‌خورم».

مأمون گفت: نه به خدا سوگند، هم اکنون باید بخوری، و اگر نمی‌ترسیدم که معده‌ام مرطوب گردد، در مکیدن آن با شما شرکت می‌نمودم. امام علیه السلام ناگزیر اندکی از آب آن انار را مکید، و مأمون از نزدش بیرون رفت، من هنوز نماز عصر را نخوانده بودم

که حضرت رضا علیه السلام (بر اثر شدت درد معده) پنجاه بار برای قضاء حاجت برخاست، و حالش در شب شدیدتر گردید.

(۱) ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۲۶۱

الأنوار البهیة، ص: ۳۶۹

فرازی از زیارتنامه

مؤلف گوید: در زیارت «جامعه أئمة المؤمنین» علیهم السلام در فرازی به ماجرای شهادت امام رضا علیه السلام با زهر، اشاره شد، آنجا که آمده:

و مسموم قد قطعت بجرع السمّ امعائه

: «و بعضی از شما، با زهر، مسموم شده و بر اثر جرعه‌های زهر، اعضاء اندرونش، قطعه قطعه گشته است».

و همچنین در لوح آسمانی «۱» در مورد حضرت رضا علیه السلام چنین اشاره می‌کند:

فی علی ولئی و ناصری، و من اضع علیه اعباء النبوة، و امتحنه بالاضطلاع بها، یقتله عفریت مستکبر، یدفن بالمدينة التي بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقی

: «حضرت رضا علیه السلام، ولی و جانشین، و یاور من است، و کسی است که بارهای سنگین مسئولیت نبوت را بر دوش او می‌نهم، و قدرت تحمل آن را به او عطا می‌نمایم، او را زشت صورتی متکبر، به قتل می‌رساند، او در شهری که بنده صالح (ذو القرنین) آن را ساخته، در کنار قبر بدترین مخلوقاتم (هارون) به خاک سپرده می‌شود».

۵- سبط بن جوزی در کتاب تذکره، می‌نویسد: گفته شده که امام رضا علیه السلام به حمام رفت، سپس بیرون آمد، در این هنگام طبقی از انگور زهرآلود که به وسیله سوزن، آن را زهر آگین نموده بودند، و در ظاهر، چیزی دیده نمی‌شد، نزد آن حضرت نهادند، آن حضرت از آن انگور خورد، و از دنیا رفت، و او در این هنگام ۵۵ سال داشت.

(۱) منظور، لوحی است که حضرت زهرا سلام الله علیها به جابر انصاری داد، و او آن را به امام باقر علیه السلام سپرد، و در آن، نام امامان علیهم السلام و اوصاف آنها ذکر شده است (متن این لوح در اصول کافی، ط آخوندی، ج ۱، ص ۵۲۷ به بعد آمده است).

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۰

ابو الفرج اصفهانی و شیخ مفید (ره) می‌نویسند: حضرت رضا علیه السلام انگور را دوست می‌داشت، دشمنان، انگوری را فراهم کرده، و در جایگاه قسمت پائین چوب متصل به حبه‌های آن، سوزنهای زهرآلودی قرار دادند و چند روز آن سوزنها در آن جایگاهها بودند، سپس همان انگورها را، در حال بیماری امام رضا علیه السلام، نزد او آوردند، و آن حضرت خورد و مسموم گردید و کشته شد. محمد ابن جهم گفت: «این زهر، از زهری پنهان و دقیق است».

چگونگی ساعات آخر عمر امام رضا علیه السلام

از یاسر خادم روایت شده، هنگامی که آخرین روز وفات حضرت رضا علیه السلام فرا رسید، در آن روز بسیار ناتوان بود، بعد از آنکه نماز ظهرش را خواند، به من فرمود: «آیا مردم (غلامان و خدمتکاران) غذا خورده‌اند؟».

عرض کردم: «آقا جان، تا شما در این حال هستید، چه کسی در اینجا غذا می‌خورد»، آن حضرت برخاست و نشست و فرمود: سفره را بیاورید، سفره را آورده، آن حضرت همه خدمتکاران را کنار سفره نشاند، و به یکایک آنها محبت و دلجوئی کرد، وقتی که همه

غذا خوردند، فرمود: برای بانوان نیز غذا بپزید، برای بانوان غذا بردند، پس از آنکه همه غذا خوردند، آن حضرت، بی حال شد و از هوش رفت. صدای گریه و شیون بلند شد، کنیزان و زنان مأمون با سر و پای برهنه آمدند، و در طوس، فریاد ناله و صیحه برخاست. مأمون با سر و پای برهنه آمد، ریش خود را گرفته و اظهار تأسف می کرد و گریه می نمود و قطرات اشک از چشمهایش سرازیر بود، به بالین حضرت رضا علیه السلام آمد و ایستاد، آن حضرت به هوش آمد، مأمون گفت:

«ای آقای من! سوگند به خدا، نمی دانم کدام از این دو مصیبت بر من بزرگتر است، فقدان و فراق تو یا اتهام مردم به من که من با نیرنگ تو را کشته‌ام؟».

امام رضا علیه السلام به او متوجه شد و فرمود: «ای امیر مؤمنان، با ابو جعفر

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۱

(فرزندم امام جواد علیه السلام) خوشرفتاری کن، زیرا عمر تو با عمر او چنین است و هنگام گفتن این سخن، دو انگشت سبابه دو دست خود را به هم چسبانید» (۱).

وقتی شب فرا رسید، و پس از گذشت پاسی از شب، آن حضرت به لقاء الله پیوست.

آخرین سخنش این دو آیه بود:

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ (۲)

: «بگو اگر هم در خانه‌های خود بودید، آنهایی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود، به بسترشان می‌ریختند» (و آنها را به قتل می‌رسانند)

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا (۳)

: «و امر خدا، از روی حساب و برنامه حساب شده و دقیقی است».

دفن شبانه و مظلومانه حضرت رضا علیه السلام

هنگامی که آن شب، صبح شد، مردم اجتماع و ازدحام کردند، و گفتند:

مأمون، با نیرنگ، حضرت رضا علیه السلام را کشته است، و فریاد می‌زدند: «مأمون پسر رسول خدا را کشت»، و در این باره بسیار سخن گفتند، و با جدیت، موضوع را دنبال می‌کردند.

مأمون به محمد بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) - که با گرفتن امان از مأمون، به خراسان آمده بود - گفت: «نزد مردم برو و به آنها اعلام کن که جنازه امام رضا علیه السلام امروز خارج نمی‌شود (تشییع جنازه، موکول به بعد شد). مأمون ترس آن داشت که جنازه را بیرون ببرند، و آشوبی برپا گردد.

محمد بن جعفر نزد مردم رفت، و گفت: «ای مردم! پراکنده شوید، زیرا

(۱) ظاهراً منظور این است که شما چندین سال زندگی نزدیک به هم دارید، و هر دو شما با فاصله اندک مدتی، با هم می‌میرید، با

توجه به اینکه حضرت جواد علیه السلام در سال ۲۲۰ ه ق، و مأمون در سال ۲۱۸ ه ق از دنیا رفتند (مترجم)

(۲) آل عمران - ۱۵۴

(۳) احزاب - ۳۸

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۲

جنازه امام رضا علیه السلام امروز خارج نمی‌شود».

مردم متفرق شدند، جنازه آن حضرت را شبانه غسل دادند و به خاک سپردند [به این ترتیب، آن بزرگوار، مظلومانه و شبانه و غریبانه به خاک سپرده شد] (۱).

وصیت عجیب امام رضا علیه السلام به هرثمه بن اعین

سید شبلنجی در کتاب نور الأبصار، از «هرثمه بن اعین»، که از خدمتکاران خلیفه (مأمون) و عهده‌دار خدمت به حضرت رضا علیه السلام بود، چنین نقل می‌کند: «روزی مولایم، حضرت رضا علیه السلام مرا طلبید و فرمود: «ای هرثمه! من رازی به تو می‌گویم که باید تا زنده هستم، آن را به کسی نگوئی، و اگر آن را هنگام زنده بودن من، آشکار نمائی، در نزد خدا، دشمن تو خواهم بود»، من سوگند یاد کردم که آن راز را در مدت زندگیش به احدی نخواهم گفت.

آن حضرت به من فرمود: «بدان ای هرثمه! رحلت من نزدیک شده، و بزودی به پدران و اجداد می‌پیوندم، تقدیر زندگی من به آخر رسیده، انگور و انار کوبیده به من می‌خورانند، و من بر اثر آن، از دنیا می‌روم، سپس خلیفه (مأمون) تصمیم می‌گیرد تا قبر مرا پشت قبر پدرش هارون، دفن کند، ولی خداوند قدرت انجام این کار را به او نمی‌دهد، و زمین برای آنان به قدری سخت خواهد شد که کلنگ و وسائل دیگر، از کار بازمی‌مانند، و مردم قدرت کندن آن مکان را پیدا نمی‌کنند. ای هرثمه! بدان که محل قبر من در فلان قسمت از لحد فلانی (جانب قبله) است». آن محل را تعیین کرد، آنگاه فرمود: «هنگامی که از دنیا رفتم، و مرا غسل دادند و کفن نمودند، مأمون را از این سخنانی که به تو گفتم آگاه کن، تا در مورد من آگاه باشد، وقتی که جنازه‌ام در تابوت قرار گرفت و مأمون خواست بر من نماز بخواند، به او

(۱) علمای شیعه و سنی اختلاف نظر دارند که آیا مأمون، قاتل امام رضا علیه السلام بوده یا نه؟ بلکه او به مرگ خدائی از دنیا رفته است؟. علامه مجلسی (ره) پس از گفتاری می‌گوید: «حق همان رأی است که مرحوم صدوق و شیخ مفید و علمای بزرگ دیگر (ره) از علمای شیعه اختیار کرده‌اند که آن حضرت بر اثر زهری که مأمون به او خورانید به شهادت رسید» (بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۱۳) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۳

بگو از خواندن نماز خودداری کند، و اندکی توقف نماید که مرد عربی با سر و صورت پیچیده، سوار بر ناقه از طرف صحرا با شتاب می‌آید، و ناقه خود را می‌خواباند، و فرود می‌آید و بر من نماز می‌خواند، شما هم با او در نماز شرکت کنید. پس از نماز، وقتی که جنازه‌ام را به طرف همان محلی که برای تو معین کردم بردید، تو کمی از خاک زمین را حفر کن، قبری سرپوشیده می‌یابی که آب سفیدی در ته آن است، وقتی که روی قبر را گشودی، آن آبها، در زمین فرو می‌رود، همانجا محل قبر من است، مرا در همانجا به خاک بسپارید».

هرثمه می‌گوید: تمام آنچه را که امام رضا علیه السلام فرموده بود، به وقوع پیوست.

امام جواد علیه السلام بالای قبر پدر

در کتاب دلائل حمیری از معمر بن خلاد (ره) نقل شده: امام جواد علیه السلام (در مدینه) به من فرمود: ای معمر، سوار شو، گفتم: «به کجا برویم؟».

فرمود: همان گونه که می‌گویم، سوار شو، پس سوار شدم و با آن حضرت رفتم تا به یک بیابان یا به سرزمین پستی رسیدیم، حضرت جواد علیه السلام فرمود: «همین جا بایست»، من ایستادم، تا او رفت و بعد از مدتی بازگشت، گفتم: «فدایت شوم کجا

بودی؟».

فرمود: «همین ساعت، پدرم را که در خراسان بود، به خاک سپردم».

فرو رفتن آب و ماهی در قبر

از ابو الفرج اصفهانی روایت شده: ابا صلت هروی گفت: هنگامی که وقت خاکسپاری جنازه حضرت رضا علیه السّلام فرا رسید، مأمون مرا حاضر کرد، و دستور داد قبر حضرت رضا علیه السّلام را در یک طرف قبر پدرش (هارون) حفر کنند، سپس به ما رو کرد و گفت: «صاحب این جنازه، به من خبر داد که قبری برای او حفر می‌کنند، و در آن آب و ماهی آشکار می‌شود، اکنون قبر را حفر کنید».

وقتی که حفر قبر تمام شد و به لحد رسیدند، آب در آمد و ماهی در آن دیده

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۴

شد، سپس آبها فرو رفت، و جنازه امام رضا علیه السّلام در همانجا به خاک سپرده شد.

مؤلف گوید: در پرتو افاضه‌ای که از برکت مولایم حضرت رضا علیه السّلام به آن رسیده‌ام، اینکه: پیدا شدن ماهی و آب در قبر شریف امام رضا علیه السّلام و فرو رفتن آنها، شاید برای آن بوده تا مأمون را از انتقام الهی آگاه نماید به اینکه سلطنتش فرو می‌پاشد و بر اثر خشم الهی، به وسیله آب و ماهی به هلاکت می‌رسد، زیرا او حضرت رضا علیه السّلام را با حيله و نیرنگ کشت. کمال الدین دمیری صاحب کتاب «حياة الحيوان» (۱) در مورد تعبیر خواب کسی که در عالم خواب، ماهی ببیند، می‌گوید: «گاهی دیدن ماهی در خواب، بیانگر بدبختی و اندوه و نابودی ملک و منال، و خشم الهی است، زیرا خداوند صید ماهی را در روز شنبه بر یهودیان حرام نمود و آنان از فرمان الهی اطاعت نکردند، و مشمول لعن الهی شدند» [چنانکه در آیه ۴۷ سوره نساء ذکر شده].

هلاکت مأمون به وسیله ماهی

در مورد هلاکت مأمون به وسیله ماهی و آب، مسعودی در کتاب مروج الذهب در شرح تاریخ زندگی مأمون و جنگهای او در سرزمین روم، مطالبی می‌نویسد که خلاصه‌اش چنین است:

مأمون از جبهه جنگ بازگشت، تا اینکه به چشمه «بدیدون» که به «قشیره» معروف است رسید، در آنجا اقامت کرد، و در کنار چشمه ایستاد و از منظره چشمه، و سردی آب و سفیدی و صفای آن، و گیاهان سبز اطراف آن، شاد شد، و دستور داد چوبهای بلندی را از درختها، قطع نمودند و بر سر آن چشمه افکندند، و بالای آن چشمه، ساختمانی بلند از چوب و برگ درخت ساختند، و خودش در زیر آن ساختمان نشست، و آب در قسمت پائین آن جاری بود، در آن هنگام مأمون

(۱) محمد بن موسی بن عیسی مصری شافعی، شاگرد اسنوی، مؤلف کتاب حیاة الحيوان و ...

است، وی به سال ۸۰۸ ه ق از دنیا رفت، به سرزمین دمیره (بر وزن سفینه) نسبت دارد (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۵

درهمی به میان آب انداخت و خطی را که در آن درهم نوشته شده بود، بر اثر صاف بودن آب، از بالای آن، خوانده می‌شد، ولی بر اثر سردی آب، هیچ کس قدرت نداشت تا دست خود را در آب فرو کند، ناگاه دیدند که یک ماهی بزرگی که طول آن به اندازه یک ذراع (از آرنج تا سر انگشتان دست) بود در میان آب پدیدار شد، که مانند شمش نقره می‌درخشید. مأمون گفت: «هر کس این ماهی را بگیرد، و از آب بیرون آورد، به او یک شمشیر جایزه می‌دهم».

یکی از خدمتکاران، پیش دستی کرد و آن را گرفت، و بالا آورد، وقتی کنار چشمه یا روی تخته‌ای که مأمون نشسته بود، رسید، ماهی پریشان شد و لرزید و از دست خدمتکار بیرون پرید و مانند سنگی در آب افتاد، و آب سرد چشمه، بر سینه و گلوی مأمون پاشید، و لباسش تر شد. آن خدمتکار بار دیگر فرود آمد و آن ماهی را از آب گرفت و در برابر مأمون در میان دستمالی نهاد، ماهی همچنان زنده بود و لرزش و جهش داشت.

مأمون گفت: «هم اکنون این ماهی را بریان کنید»، سپس در همان ساعت، مأمون لرزش گرفت (و آثار سرماخوردگی در او آشکار گشت) به طوری که نتوانست از جای خود حرکت کند، او را با لحافهای متعدد پوشاندند، ولی او مانند شاخه درخت خرما می‌لرزید، و فریاد می‌زد:

البرد البرد

: «سرد است، سرد است».

او را به جانب مغرب گردانیدند، و با لحاف‌ها پوشاندند، و در کنارش آتش روشن نمودند، در عین حال او فریاد می‌زد: «سرما، سرما!».

سپس ماهی را که بریان کرده بودند آوردند و نزد مأمون نهادند، ولی او حتی نتوانست اندکی از آن ماهی را بچشد، و بیماریش او را از چشیدن ماهی بازداشت.

وقتی که حالش، وخیم‌تر گردید، برادرش «معتصم» از (دو پزشک آن عصر به نام)

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۶

بختیشوع، و ابن ماسویه «۱» پرسید: علم طب، درباره بیماری مأمون چه نظر می‌دهد؟ آیا امکان شفا و درمان مأمون وجود دارد؟. مأمون در سكرات مرگ بود، ابن ماسویه به پیش آمد، یکی از دستهای مأمون را به دست خود گرفت، بختیشوع دست دیگر او را به دست خود گرفت، و نبض مأمون را سنجیدند، دیدند که نامنظم و غیر عادی است و نشان دهنده مرگ او است. دستهای هر دو آنها بر اثر عرقی که مانند روغن زیتون یا لعاب دهان افعی از بدن مأمون بیرون می‌آمد، به بدن او چسبیدند. آنها نتیجه معاینه خود را به معتصم گفتند.

معتصم پرسید: «این چه بیماری است؟».

آنها گفتند: «ما چنین بیماری را نمی‌شناسیم، و در هیچ کتابی نخوانده‌ایم، ولی این آثار، نشانه نابودی جسد است».

معتصم همچنان برای درمان مأمون دست و پا می‌کرد. پزشکان را در اطراف او جمع نمود، و امید داشت که او شفا یابد.

وقتی که حال مأمون سخت شد، به حاضران گفت: «مرا از اینجا بیرون ببرید تا سپاه و رجال و ملک و پادشاهی خود را بنگرم!».

با اینکه شب بود، طبق دستور، مأمون را از ویلای روی چشمه بیرون آوردند، و بر جای بلندی نشانیدند، او در همانجا به خیمه‌ها و سپاهیان‌ش که در بیابان آتش افروخته بودند، افکند و گفت:

(۱) دو نفر از اطباء آن عصر، «بختیشوع» نامیده می‌شدند، یکی از آنها بختیشوع بزرگ بود، که پزشک هارون بود و به حذاقت و مهارت، شهرت داشت، و بیماران از اطراف نزد او می‌آمدند، و قبلا در «جندی‌شاپور» زندگی می‌کرد. و کلمه «بختیشوع» به معنی بنده عیسی است.

دیگری بختیشوع کوچک بود که پسر جبرئیل بن بختیشوع کبیر بود، و در عصر متوکل (دهمین خلیفه عباسی) می‌زیست.

امّا «ابن ماسویه»، چهار نفر از اطباء، این نام را داشتند، و در روایت فوق، منظور «یوحنا» طیب مشهور است که ملازم مأمون و معتصم و واثق و متوکل بود. در سال ۲۴۳ ه ق وفات کرد. حنین بن اسحاق، مترجم کتابهای بقراط و جالینوس از زبان یونانی به

عربی، از شاگردان او است

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۷

یا من لا یزول ملکه ارحم من قد زال ملکه

: «ای خداوندی که حکومتش نابود شدنی نیست، بر کسی که پادشاهیش نابود گردید، ترحم کن».

سپس او را به جایگاه روی چشمه، بازگرداندند، وقتی که حالش بسیار سخت شد، معتصم، شخصی را بر بالین او نشانید تا شهادتین را به او تلقین نماید، آن شخص فریاد می‌زد؛ بگو: لا اله الا الله ...

ابن ماسویه به او گفت: فریاد نکن، به خدا سوگند او اکنون بین پروردگارش و بین حال من [یا بین خدا و مانی شاعر] فرقی نمی‌گذارد.

مأمون همان ساعت چشمهای خود را گشود، به حدی چشمانش بزرگ و سنگین و قرمز شده بود که مانند آن را کسی ندیده بود، و با دستهای خود به «ابن ماسویه» حمله می‌کرد، می‌خواست به او تندی کند، ولی نمی‌توانست، به این ترتیب در همان دم جان داد، و مرگ او، سیزده شب قبل از پایان ماه رجب سال ۲۱۸ هـ ق رخ داد. جنازه او را به «طرس» برده و در همانجا به خاک سپردند.

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۸

چند حادثه بعد از شهادت حضرت رضا علیه السلام

۱- دعوت مأمون به بیعت مجدد بیعت شکنان

امام رضا علیه السلام در آخر ماه صفر، به شهادت رسید، چنانکه ابن اثیر و علامه طبرسی و سید شبلنجی و دیگران گفته‌اند، در سال ۲۰۳ هـ ق در سن ۵۵ سالگی در قریه سناباد نزدیک نوغان، یکی از قریه‌های طوس، به لقاء الله پیوست، و در همانجا به خاک سپرده شد.

مأمون، ماجرای وفات حضرت رضا علیه السلام را برای مردم بغداد، و بنی عباس و موالی خود، در ضمن نامه‌ای نوشت، و آنها را که بیعتش را شکسته بودند، به بیعت خود فرا خواند، و درخواست کرد که دیگر بار به اطاعت او درآیند [گویا آنها به خاطر اعتراض به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، بیعت خود را شکسته بودند].

ولی آنها جواب سخت و درشت به مأمون دادند.

۲- اعلام امام جواد علیه السلام به عزاداری

از امیه بن علی روایت شده، گفت: من در مدینه بودم، و به محضر امام جواد علیه السلام رفت و آمد می‌کردم، حضرت رضا علیه السلام در آن وقت، در خراسان بود، بستگان امام جواد علیه السلام و عموهای پدرش، به حضور آن حضرت می‌آمدند و سلام می‌کردند. روزی آن حضرت، کنیزش را طلبید و به او فرمود: «به بستگان بگو برای عزاداری آماده شوند».

الأنوار البهیة، ص: ۳۷۹

هنگامی که بستگان، پراکنده شدند، با خود گفتند: ما از امام جواد علیه السلام نپرسیدیم که برای چه، آماده عزاداری شویم؟ فردای آن روز، امام جواد علیه السلام مانند روز قبل دستور داد که آماده عزاداری شوند، آنان پرسیدند، برای چه؟ فرمود: «برای عزاداری بهترین انسان روی زمین»، از آن پس خبر شهادت حضرت رضا علیه السلام به مدینه رسید.

۳- قصیده راثیه دعبل در سوگ امام رضا علیه السلام

شیخ صدوق (ره) از دعبل بن علی خزاعی نقل می‌کند که گفت: من در قم بودم، که خبر شهادت حضرت رضا علیه السّلام به ما رسید، قصیده راثیه خود را در سوگ آن حضرت، در آن وقت سرودم که عبارت از این است:

اری امیة معذورین ان قتلوا و لا اری لبنی العباس من عذر
 اولاد حرب و مروان و اسرتهم بنو معیط و لاة الحقد و الوغر
 قوم قتلتم علی الاسلام اولهم حتی اذا استمسکوا جازوا علی الکفر
 اربع بطوس علی قبر الزکّی به ان کنت تربع من دین علی و طر
 قبران فی طوس خیر الناس کلّهم و قبر شرّهم هذا من العبر
 ما ینفع الرّجس من قرب الزکّی و ما علی الزکّی بقرب الرّجس من ضرر

هیئات کلّ امرئ رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر: «من بنی امیه را در کشتاری که کردند، معذور می‌بینم، ولی بنی عباس را معذور نمی‌نگرم.

[چرا که از بنی امیه چه توقع؟! آنها فرزند حرب (پدر ابو سفیان) و مروان بودند و گروه آنها از بنی معیط، همان سران کینه و خشم و دشمنی بودند [و از وابستگان اینها چه توقع؟]

آن گروهی که در آغاز، آنها را به خاطر پذیرش اسلام، کشتید، ولی وقتی که در ظاهر وارد اسلام شدند و دارای مکنت گشتند، به راه کفر خود رفتند و آثار کفر

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۰

از آنها آشکار گشت.

در کنار قبر پاک حضرت رضا علیه السّلام در طوس اقامت کن و آرام بگیر، اگر از کسانی می‌باشی که می‌خواهی در پرتو دین، با برآورده شدن آرزو و خواسته‌ات، آرام گیری.

در طوس، دو قبر است، یکی مدفن بهترین انسانها، و دیگری قبر بدترین آنها.

نه همجواری پلید با پاک، به او سودی دهد، و نه نزدیک بودن پاک با پلید، به او زیانی رساند.

هشدار که هر کس در گرو کرده‌های خویش است، و برای هر کس همان است که کسب نموده است، پس هر چه را می‌خواهی بگیر و یا هر چه خواهی فروگذار.

۴- قصیده دیگر، از علی بن ابی عبد الله خوافی

نیز شیخ صدوق (ره) نقل می‌کند: علی بن ابی عبد الله خوافی این قصیده را در رثاء حضرت رضا علیه السلام سروده است:

یا ارض طوس سقاك الله رحمة ما ذا حویت من الخیرات یا طوس
 طابت بقاعك فی الدّنیاء و طاب بهاشخص ثوی بسنا آباد مرموس
 شخص عزیز علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور و مغموس
 یا قبره انت قبر قد تضمّنه علم و حلم و تطهیر و تقدیس

فخرا بانك مغبوط بجثته و بالملائكة الابرار محروس: «ای سرزمین طوس! خداوند تو را از رحمت خویش، سیراب نماید، به خاطر آنچه که از نیکی‌ها و سعادت‌ها در بر گرفته‌ای، ای طوس!

زمین‌های تو در همه دنیا، پاک و سبز و خرم شد، و این پاکی و خرمی را آن شخص (حضرت رضا علیه السّلام) که در سناباد به خاک سپرده شده است، به این سرزمین، عطا نموده است.

آن شخصی که در جهان اسلام، بزرگمرد عزیزی است که آرامگاهش، در دریای رحمت الهی غرق و پوشیده شده است. ای قبر امام رضا علیه السّلام! تو قبری هستی که علم و حلم و پاکی و قداست، آن
الأنوار البهیة، ص: ۳۸۱

قبر را در پرتو خود گرفته است.

افتخار کن و بیال از اینکه به خاطر جسد مطهر حضرت رضا علیه السّلام، مورد غبطه و حسرت جهانیان هستی، همان که زیر پوشش نگهبانی فرشتگانی بسیار شایسته الهی است».

پاداش زیارت حضرت رضا علیه السّلام

ذکر ثواب زیارت مرقد شریف حضرت رضا علیه السّلام بیش از آن است که به شماره در آید. در اینجا به چند حدیث توجه کنید:

۱- شهید ثانی (ره) در کتاب دروس از امام کاظم علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

من زار قبر ولدی علی، کان عند الله کسبعین حجّة مبرورة

: «کسی که پسر علی (امام رضا علیه السّلام) را زیارت کند، پاداش او در پیشگاه خدا مانند پاداش هفتاد حج نیکو (مستحبی) است».

یحیی مازنی به آن حضرت با تعجب عرض کرد: «هفتاد حج نیکو؟!».

فرمود: «آری، و (بلکه) هفتاد هزار حج».

۲- شخصی از امام جواد علیه السّلام پرسید: «زیارت مرقد شریف امام حسین علیه السّلام بهتر است، یا زیارت قبر حضرت رضا علیه السّلام؟».

امام جواد علیه السّلام در پاسخ فرمود:

زیارة ابی افضل، لانه لا یزوره الا الخواص من الشیعة

: «فضیلت و ثواب زیارت پدرم، بیشتر است، از این رو که امام حسین علیه السّلام را همه مردم زیارت می‌کنند، اما پدرم را جز شیعیان خاص و زبده، زیارت نمی‌کنند».

نیز فرمود: «زیارت پدرم از حج (استحبایی) بهتر است، و بهتر آن است که در ماه رجب، زیارت شود».

۳- بزندی می‌گوید: نامه حضرت رضا علیه السّلام را که به خط مبارکش بود

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۲

خواندم، در فرازی از آن نوشته بود:

ابلق شیعی ان زیارتی تعدل عند الله الف حجّة و الف عمرة متقبلة کلهما: «به شیعیانم برسان که پاداش زیارت من، در پیشگاه خدا، معادل پاداش هزار حج و هزار عمره که همه آنها قبول شده باشد، هست».

بزندی می‌گوید: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: هزار حج؟، در پاسخ فرمود:

ای و الله، و الف الف حجّة لمن یزوره عارفا بحقه

: «آری، به خدا سوگند، و (بلکه) پاداش هزار حج است، برای آن کسی که حضرت رضا علیه السّلام را از روی معرفت و شناختن حقیقت، زیارت کند» (۱).

۴- حضرت رضا علیه السلام فرمود:

من زارنی علی بعد داری و مزاری اتیه یوم القیامة فی ثلث مواطن ...

: «هر کس با وجود دوری خانه و مزارم، مرا زیارت کند، روز رستاخیز، در سه عمل پیش او می‌آیم تا از ترسهائی (که در آن سه جا مردم را فرا می‌گیرد) نجاتش دهم: ۱- زمانی که نامه‌های اعمال، به راست و چپ، به حرکت در آید.

۲- و در جلو پل صراط. ۳- و در کنار سنجش اعمال» (میزان).

۵- امام هادی علیه السلام فرمود: «کسی که در پیشگاه خدا، حاجتی دارد، هرگاه قبر جَدَم حضرت رضا علیه السلام را در طوس زیارت کند، و غسل کرده باشد و دو رکعت در بالای سر مرقد، نماز بخواند و در قنوت نماز حاجت خود را از خدا بخواهد، خداوند دعای او را به استجابت می‌رساند، مادام که خواسته او گناه یا قطع رحم نباشد، زیرا جایگاه قبر جَدَم بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت است، هیچ مؤمنی آن را زیارت نکند، مگر اینکه خداوند او را از آتش دوزخ آزاد سازد و در بهشت، جای دهد».

(۱) از این فراز، ظاهر می‌شود که اختلاف در ذکر پاداش بر حسب اختلاف اشخاص، و درجات اخلاص و معرفت و تقوا و ... می‌باشد [بنابراین منافاتی بین این احادیث نیست] - مؤلف.

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۳

کیفیت زیارت

شیخ مفید (ره) در کتاب مقنعه، «باب مختصر زیارت حضرت رضا علیه السلام» می‌نویسد: پس از آنکه غسل زیارت کردی و پاکیزه‌ترین لباس را پوشیدی، چنین می‌گوئی:

السَّلامَ عَلَیْكَ یا وَلِیَّ اللَّهِ و ابنِ وَلِیِّهِ، السَّلامَ عَلَیْكَ یا حَبَّهٗ اللَّهُ و ابنِ حَبَّتهٗ، السَّلامَ عَلَیْكَ یا امامَ الهُدَى و العِروَةَ الوثقی و رَحْمَةَ اللَّهِ و بَرَکاتِهِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ مُضِیْتُ عَلَیَّ ما مَضَى عَلَیَّ اَبَاؤُكَ الطَّاهِرُونَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ، لَمْ تُؤْثِرْ عَمِیْ عَلَیَّ هَدَی، و لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ اِلٰی باطل، و اَنَّكَ نَصَحْتَ لِلَّهِ و لِرَسُولِهِ و اَدَّیْتَ اِلا مَانَةً، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْاِسْلَامِ و اَهْلِهِ خَیْرَ الْجَزَاءِ، اَتِیْتُكَ بِابِیِّ و اُمِّی زائِرًا عارِفًا بِحَقِّكَ مَوَالِیًا لِأَوْلِیائِكَ، مَعادِیًا لِأَعْدائِكَ، فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ

سپس خود را بر قبر بیفکن و گونه‌هایت را بر قبر بگذار، و بعد به بالای سر مرقد برگرد، و بگو:

السَّلامَ عَلَیْكَ یا مَوْلایِ یا بنِ رَسُولِ اللَّهِ و رَحْمَةَ اللَّهِ و بَرَکاتِهِ، اَشْهَدُ اَنَّكَ الامامَ الهادِیِّ، و المَوْلِیَّ المرشد، اَبْرَأُ اِلٰی اللَّهِ تَعَالٰی مِنْ اَعْدائِكَ، و اتَقَرَّبُ اِلٰی اللَّهِ بِوَلایتِكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَیْكَ و رَحْمَةَ اللَّهِ و بَرَکاتِهِ

: «سلام بر تو ای مولای من، ای پسر رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو، گواهی می‌دهم که تو امام راهنما، و سرپرست ارشادکننده هستی، در پیشگاه خدا، از دشمنانت، بیزار می‌جویم، و در پرتو ولایت و دوستی تو، به درگاه الهی، تقرب نمایم، صلوات و رحمت و برکات خدا بر تو باد».

سپس دو رکعت نماز زیارت، و بعد هر نمازی که خواستی بخوان، و آنگاه به ناحیه پای مرقد برو و آنچه خواستی در آنجا دعا کن.

سید بن طاووس (ره) در کتاب اقبال گوید: در بعضی از کتب علمای عجم شیعه (ره) دیدم که نوشته بود: «مستحب است زیارت

حضرت رضا علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۴

در روز ۲۳ ذی‌قعدة از دور یا نزدیک، به بعضی از زیارات معروفه یا آنچه (مانند دعا و صلوات) مانند زیارت است که در روایات وارد شده است.

مؤلف گوید: علامه مجلسی (ره) از صاحب کتاب «العدد القویة» روایت کرده که گفت: وفات حضرت رضا علیه السلام در این روز (۲۳ ذی‌قعدة) رخ داده است - و الله العالم.

سید داماد (ره) در رساله «اربعة ايام» در ذکر اعمال «دحو الارض» که روز بیست و پنجم ذی‌قعدة است می‌گوید: «زیارت حضرت رضا علیه السلام در این روز از بهترین اعمال مستحبی، و مؤکدترین آداب سنتی می‌باشد».

کرامات درگاه حضرت رضا علیه السلام

اشاره

علامه طبرسی (ره) در کتاب اعلام الوری، پس از ذکر پاره‌ای از دلایل امامت و معجزات امام رضا علیه السلام می‌گوید: «اما برکاتی که بعد از وفات حضرت رضا علیه السلام، در مشهد مقدس آن بزرگوار، آشکار شده، و علامات و شگفتیهائی که انسانها در کنار مرقد شریف آن حضرت دیده‌اند، و عام و خاص، و مخالف و موافق از دیر زمان تا امروز، به آن اقرار دارند، آن قدر زیاد است که قابل شمارش نیست، در این درگاه، چقدر نابینا بینا شده، و مبتلا به بیماری برص، شفا یافته، و دعاها به استجابت رسیده است، و حاجتها به برکت آن، روا شده، و دردها و ناگواریها برطرف گشته است، ما بسیاری از آنها را از نزدیک دیده‌ایم و به آن یقین یافته‌ایم».

سخن شیخ حرّ عاملی (ره) درباره کرامت مرقد حضرت رضا علیه السلام

شیخ حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴ هـ ق صاحب کتاب وسائل الشیعه) در کتاب «اثبات الهداة» بعد از نقل سخن علامه طبرسی (ره) می‌نویسد: «من بسیاری از این کرامات را از نزدیک دیده‌ام و به آن یقین نموده‌ام. در مدت ۲۶ سال که مجاور بارگاه حضرت رضا علیه السلام بوده‌ام، و آن قدر در این مورد مطالبی شنیده‌ام که از حدّ الأنوار البهیة، ص: ۳۸۵

تواتر (حدی که علم آور است) بیرون می‌باشد، و در خاطر من نیست که من چیزی از این درگاه خواسته باشم، ولی آن چیز برایم انجام نگرفته باشد، الحمد لله، و شرح این مطلب به وقت و فرصت دیگر موكول می‌شود.

آنگاه می‌افزاید: سخن در اینجا بسیار است، تنها به ذکر یک نمونه، اکتفا می‌کنم: دختری از همسایگان ما لال بود و نمی‌توانست سخن بگوید، به زیارت قبر مطهر حضرت رضا علیه السلام رفت، در کنار قبر، مردی خوش چهره را - که به گمان من حضرت رضا علیه السلام بود - دید که به او گفت: «چرا سخن نمی‌گوئی؟»

سخن بگو، آن دختر همان دم سخن گفت، و به طور کلی لالی او برطرف گردید، آنگاه من این اشعار را گفتم:

یا کلیم الرضا علیه السلام و علیک السلام و الاکرام

کلمینی عسی اکون کلیبالکلیم الرضا علیه السلام: «ای دختری که حضرت رضا علیه السلام همسخن او شد، بر تو باد سلام و احترامات خاصه، با من سخن بگو، تا شاید من همسخن آن کسی شوم که با حضرت رضا علیه السلام همسخن گردید».

سخن مؤلف، شیخ عباس قمی (ره)

مؤلف این کتاب گوید: من در مجاورت خود در مشهد، به خصوص در تاریخ شوال سال ۱۳۴۳ هـ ق، کرامات بسیار از درگاه حضرت رضا علیه السلام مشاهده کرده و یقین به آن نمودم، آن گونه که هیچ گونه شک و شائبه‌ای به آن راه ندارد، و اگر در این

باره خواسته باشم مطالبی بنویسم، از مرز هدف از این کتاب، خارج خواهم شد، و چقدر شیخ بهائی (ره) نیکو سروده، آنجا که گوید:

و ما بدا من برکات مشهده فی کلّ یوم امسه مثل غده

و کشفاء العمی و المرضی به اجابة الدعاء فی اعتابه : «و آنچه که از برکات بارگاه حضرت رضا علیه السلام در هر روز آشکار گردد، قطع شدنی نیست و دیروزش مثل فردا است و پیوسته است، مانند بینا

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۶

شدن نابینا، و شفای بیمار و استجابت دعا در آستانه مقدّسه آن بزرگوار».

شیخ صدوق (ره) پاره‌ای از آن کرامات را در کتاب «عیون اخبار الرضا» ذکر نموده است، ولی این کتاب در برگیرنده همه معجزات نیست، برای شرح بیشتر به کتاب «خرائج راوندی» و «مدینه المعاجز» سید بحرانی مراجعه کنید.

چند شعر ناب و ژرف

اشاره

این شاعر، چه زیبا سروده:

سلام علی آل طه و یاسین سلام علی آل خیر النّیین

سلام علی روضه حلّ فیها امام یباهی به الملک و الدّین : «سلام بر آل طاها و آل یاسین، سلام بر دودمان بهترین پیامبران، سلام بر روضه (و مرقد مطهری) که امامی در آن جای گرفته که عالم ملکوت و دین، به وجود او افتخار می کنند».

امام به حقّ شاه مطلق که آمدحریم درش قبله گاه سلاطین

شه کاخ عرفان، گل شاخ احسان درّ درج امکان، مه برج تمکین

علی بن موسی الرضا کز خدایش رضا شد لقب، چون رضا بودش آئین

ز فضل و شرف بینی او را جهانی اگر نبودت تیره، چشم جهان بین

پی عطر رو بند حوران جنت غبار درش را به گیسوی مشکین

اگر خواهی آری به کف دامنش رابرو دامن از هر چه جز اوست برچین

دو شعر فرشتگان در دیوار حرم

اشاره

از ابو عبد الله حافظ روایت شده که من در یکی از شبهای جمعه در حرم منور حضرت رضا علیه السلام بودم، آن شب را به

شب زنده داری مشغول شدم، در آخرهای شب، خواب بر من چیره شد، در بین خواب و بیداری، دو فرشته‌ای را

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۷

دیدم، از آسمان فرود آمدند و این دو شعر را با خطّ سبز در دیوار حرم (کنار ضریح) نوشتند:

اذا كنت تأمل او ترتجی من الله فی حالتیک الرضا

فلازم مودّه آل الرسول و جاور علی بن موسی الرضا : «اگر امیدوار و آرزو داری که در زندگی و پس از مرگ، از خداوند خشنود

باشی، همواره پیوند دوستی با آل محمد صلی الله علیه و آله برقرار کن، و مجاور مرقد حضرت رضا علیه السلام باش». قبر امام هشتم و سلطان دین رضا جان بیوس و بر در آن بارگاه باش

احترام و تجلیل پیامبر صلی الله علیه و آله از نام مبارک حضرت رضا علیه السلام

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از ابو الحسن علی معدل، نقل می کند که گفت: یکی از مردان صالح، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دید و گفت: «ای رسول خدا!، من کدام یک از فرزندان را زیارت کنم؟». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بعضی از فرزندان من، مسموم و بعضی مقتول نزد من آمدند»، گفتم: «با اینکه محل قبرهای آنها، پراکنده است، کدامیک را زیارت کنم؟». فرمود: «آن را که نزدیک تو است، و در سرزمین غربت، مجاور تو می باشد». عرض کردم: «ای رسول خدا! منظور شما «رضا» علیه السلام است؟». آن حضرت، سه بار فرمود: قل صلی الله علیه و آله : «بگو رحمت و درود خداوند بر او باد».

[پایان نور دهم]

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۸

چند سخن آموزنده از امام رضا علیه السلام [تنظیم از: مترجم]

* من علامات الفقیه: الحلم و العلم و الصّمت، انّ الصّمت باب من ابواب الحکمة، انّ الصّمت یکسب المحبّة أنّه دلیل علی کلّ خیر : «از نشانه‌های دانشمند با معرفت، داشتن خصلت حلم، علم و کنترل زبان است، همانا کنترل زبان دری از درهای حکمت می باشد، کنترل زبان موجب جلب دوستی است، و راهنمای هر گونه خیر و سعادت می باشد»

[عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۵۸]

* حضرت رضا (ع) از پدران خود نقل کرد که رسول خدا (ص) فرمود:

اربعة انا شفیعهم یوم القیامة، و لو آتونی بذنوب اهل الارض: معین اهل بیته و القاضی لهم حوائجهم عند ما اضطرّوا الیه، و المحبّ لهم بقلبه و لسانه، و الدافع عنهم بیده

: «چهار شخص است که من در روز قیامت، از آنها شفاعت می کنم، گرچه آنها با گناهان سراسر مردم زمین، نزد من بیایند:

۱- یاری کننده به اهل خانه اش ۲- برآورنده نیازهای ضروری افراد خانواده اش ۳- دوستدار قلبی و زبانی خانواده اش، و حفظ کننده افراد خانواده اش، با قدرت خود از گزند دشمن»

[عیون اخبار الرضا، ج ۱ ص ۲۵۹]

الأنوار البهیة، ص: ۳۸۹

معصوم یازدهم: [حضرت امام جواد ع]**اشاره**

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام جواد علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۰

نور یازدهم:

امام نهم، محمد بن علی التقی، حضرت جواد علیه السلام به نقل ابن عیاش، امام جواد علیه السلام در روز دهم رجب، دیده به جهان گشود، ولی مشهور بین علماء و بزرگان این است که آن حضرت در مدینه در روز ۱۹ رمضان سال ۱۹۵ هـ ق «۱» به دنیا آمد.

مقام ارجمند مادر حضرت جواد علیه السلام

مادرش امّ ولد، و نامش «سبیکه» بود. حضرت رضا علیه السلام نام او را «خیزران» گذاشت. او از اهالی «نوبه» از خاندان «ماریه قبطیه» مادر ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و از بهترین بانوان عصرش به شمار می‌آمد، و پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی به او اشاره کرده و می‌فرماید: «پدرم به فدای بهترین کنیزان اهل نوبه که پاکیزه بود». در روایت آمده: یزید بن سلیط به قصد انجام عمره، به سوی مکه حرکت کرد، در مسیر راه با امام کاظم علیه السلام ملاقات نمود، امام کاظم علیه السلام به

(۱) و به گفته بعضی در ۱۵ ماه رمضان یا ۱۸ این ماه یا ۱۷ این ماه، در عصر خلافت هارون الرشید به دنیا آمد (محشّی).

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۱

او فرمود: «من امسال دستگیر می‌شوم، و امر امامت به عهده پسر من علی (امام رضا علیه السلام) همنام علی، و علی است، اما علیّ اوّل؛ حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، اما علیّ دوم؛ علی بن الحسن [امام سجّاد علیه السلام] است، فهم و بصیرت و محبت و دین علیّ اوّل به او داده می‌شود، و رنج و صبر در برابر ناگواری‌های علیّ دوّم را خواهد داشت، او سخن نمی‌گوید، مگر بعد از گذشتن چهار سال از مرگ هارون الرشید «۱».

سپس فرمود: «ای یزید بن سلیط، هنگامی که به آن مکان عبور کردی و او (حضرت رضا علیه السلام) را ملاقات نمودی - و بزودی با او ملاقات خواهی کرد- به او بشارت بده که بزودی پسری امانت‌دار و مبارک، برای او متولّد می‌شود، و او به تو خبر می‌دهد که با من ملاقات نموده‌ای، در این هنگام به او خبر بده، کنیزی که این پسر از او متولّد می‌شود، کنیزان از خاندان ماریه قبطیه، کنیز رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و اگر توانستی سلام مرا به آن کنیز برسان» «۲».

مؤلف گوید: در عظمت مقام ارجمند این بانو، همین حدیث معتبر کافی است، که امام کاظم علیه السلام به یزید بن سلیط امر می‌کند سلام مرا به او برسان، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر بن عبد الله انصاری (ره) امر کرد، سلام مرا به ابو جعفر (امام باقر علیه السلام) برسان، و روایت کتاب عیون المعجزات که بیانگر مقام بسیار ارجمند او است بزودی خاطر نشان می‌شود.

[میلاذ]

گزارش حکیمه (دختر امام کاظم علیه السلام) از چگونگی تولد امام جواد علیه السلام

ابن شهر آشوب از حکیمه، دختر امام کاظم علیه السلام روایت کرده:

هنگامی که وضع حمل خیزران، مادر امام جواد علیه السلام فرا رسید، امام رضا

(۱) با توجه به اینکه هارون در سال ۱۹۳ هـ ق از دنیا رفت، و امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ هـ ق، متولد شد، نتیجه می‌گیریم که آن حضرت، در دو سالگی، سخن می‌گوید- منظور سخن عادی است، و گرنه قبل از آن، آن حضرت، از روی اعجاز، سخن گفته است- (مترجم)

(۲) قسمت اول این حدیث، در شرح حال امام رضا علیه السلام ذکر شد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۲

علیه السلام به من فرمود: «ای حکیمه! هنگام وضع حمل خیزران در نزد او حاضر باش، و من و قابله (ماما) را در یک اطاقی جای داد، و چراغی را در آن اطاق نهاد، و در آن اطاق را به روی ما بست، وقتی که خیزران درد زایمان گرفت، چراغ خاموش شد، و در کنار او طشتی قرار داشت، من از خاموش شدن چراغ، غمگین شدم، در همین هنگام حضرت جواد علیه السلام را در میان طشت دیدم، و پرده نازکی مانند لباس، بدن او را فرا گرفته بود، نور درخشنده‌ای داشت، به طوری که بر اطاق تابید و آنجا را روشن کرد، من آن نوزاد را گرفتم و بر دامن خود نهادم، و آن پرده نازک را از بدنش جدا نمودم، در این هنگام حضرت رضا علیه السلام آمد و در اطاق را گشود، در آن وقت که ما از کار نوزاد فارغ شده بودیم، نوزاد را گرفت و در میان گهواره نهاد، و به من فرمود: «ای حکیمه! مراقب گهواره باش».

حکیمه می‌گوید: وقتی که روز سوّم ولادت، فرا رسید، حضرت جواد علیه السلام چشم خود را به سوی آسمان نمود و به جانب راست و چپ نگریست و آنگاه گفت:

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله

: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا می‌باشد».

حکیمه می‌گوید: دهشت زده برخاستم، و خود را به امام رضا علیه السلام رساندم و عرض کردم: «چیز عجیبی از این نوزاد شنیدم». فرمود: «چه شنیدی؟».

ماجرای شهادتین نوزاد را باز گو کردم، امام رضا علیه السلام فرمود:

یا حکیمه ما ترون من عجائبه اکثر

: «ای حکیمه! آنچه از شگفتیهائی که از این نوزاد در آینده خواهی دید، بسیار خواهد بود».

در کتاب «الدّر النّظیم» به سند خود از حکیمه دختر امام کاظم علیه السلام نقل کرده که گفت: هنگامی که خیزران، حامله شد، برای امام رضا علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۳

نوشتم که: «خادمه تو حامله شده است»، آن حضرت در پاسخ نوشت: «او فلان روز از فلان ماه، حامله شده است، وقتی که زایمان کرد، هفت روز ملازم او باش».

حکیمه می‌گوید: وقتی که حضرت جواد علیه السلام از او متولد شد، گفت:

اشهد ان لا اله الا الله

: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست».

و هنگامی که سوّمین روز ولادتش فرا رسید، عطسه کرد، و گفت:

الحمد لله، و صَلَّى اللهُ عَلَي سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ و عَلَي الْاِئِمَّةِ الرَّاشِدِيْنَ

: «حمد و سپاس مخصوص خداوند است، و رحمت خدا بر آقای ما محمّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بر امامانی که راهنمای مردم هستند».

مؤلف گوید: امام رضا علیه السّلام یک سال بعد از ولادت حضرت جواد علیه السّلام به سوی مکه برای انجام حجّ روانه شد، و حضرت جواد علیه السّلام را نیز همراه خود برد و ماجرای طواف خانه کعبه توسط «موفق»، و نشستن حضرت جواد علیه السّلام در حجر اسماعیل اتفاق افتاد که قبلاً در شرح حال امام رضا علیه السّلام خاطر نشان شد [مترجم گوید: ظاهراً حضرت جواد علیه السّلام در این هنگام حدود پنج سال داشته است].

اخبار غیبی، در مورد حضرت جواد علیه السلام

در کتاب عیون المعجزات از «کلیم بن عمران» نقل شده که گفت: (آنگاه که امام رضا علیه السّلام هیچ فرزند نداشت) به امام رضا علیه السّلام عرض کردم:

«دعا کن تا خداوند فرزندی به تو عنایت فرماید».

فرمود: «همانا خداوند یک پسر را به من روزی می‌دهد، او از من ارث می‌برد».

هنگامی که حضرت جواد علیه السّلام به دنیا آمد، حضرت رضا علیه السّلام به اصحاب خود فرمود: «پسری برای من به دنیا آمد که شبیه موسی بن عمران، شکافنده دریاها، و شبیه عیسی بن مریم که مادری پاک و باقداست، او را زائید، آنگاه فرمود: مادری که این نوزاد [حضرت جواد علیه السّلام] را زائید، پاک و

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۴

پاکیزه آفریده شده است».

سپس فرمود: «این پسر (حضرت جواد علیه السّلام) بر اثر ظلم، کشته می‌شود، و اهل آسمان برای او گریه و ندبه می‌کنند. خداوند بر ظلم کننده به او و دشمنش، غضب می‌کند، و پس از اندکی، خداوند آن دشمن را شتابان به سوی عذاب دردناک، و عقاب سخت، روانه می‌سازد».

حضرت رضا علیه السّلام طول شب را در کنار گهواره پسرش به سر می‌برد و با سخنانی او را خندان و شاد می‌کرد.

ابو یحیی صنعانی می‌گوید: در حضور امام رضا علیه السّلام بودم، پسرش که کودک بود نزدش آمد، امام رضا علیه السّلام فرمود: «این، آن نوزادی است که هیچ نوزادی پربرکت‌تر از او برای شیعیان ما، متولد نشده است».

احترام علی بن جعفر به امام جواد علیه السلام

شیخ کلینی (ره) از محمّد بن حسن بن عماد روایت می‌کند که گفت: من در حضور علی بن جعفر (عموی امام رضا علیه السّلام) در مدینه نشسته بودم، دو سال بود که در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، نزد او می‌رفتم و احادیثی را که از برادرش امام کاظم علیه السّلام شنیده بودم، می‌فرمود و من می‌نوشتم، (و شاگرد او بودم) در این هنگام ناگاه دیدم ابو جعفر (حضرت جواد علیه السّلام در سنین کودکی) در مسجد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بر او وارد شد، علی بن جعفر [با آن سنّ و سال] تا حضرت جواد علیه السّلام را دید، شتابان برخاست با پای برهنه و بدون رداء، به سوی حضرت جواد علیه السّلام رفت و دست او را بوسید، و احترام شایان به او نمود، حضرت جواد علیه السّلام به او فرمود: «ای عمو بنشین، خدا تو را رحمت کند».

علی بن جعفر گفت: «ای آقای من، چگونه بنشینم، با اینکه تو ایستاده‌ای؟».

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۵

هنگامی که علی بن جعفر (ع) به مجلس درس خود بازگشت، اصحاب و شاگردانش، او را سرزنش کردند و به او گفتند: «تو عمومی پدر او (حضرت جواد علیه السّلام) هستی، در عین حال این گونه در برابر او کوچکی می‌کنی (و دستش را می‌بوسی) و...؟».

علی بن جعفر گفت: ساکت باشید، آنگاه ریش خود را به دست گرفت و گفت:

اذا كان الله عزّ و جلّ لم يؤهّل هذا الشّیبة، و اهل هذا الفتی، و وضعه حیث وضعه، انكر فضله، نعوذ بالله ممّا تقولون، بل انا له عبد : «اگر خداوند این ریش سفید را شایسته (امامت) ندانست، و این کودک را شایسته دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم، پناه به خدا از سخن شما، من بنده او هستم» (۱).

مقام علی بن جعفر علیه السلام

مؤلف گوید: این علی بن جعفر، سید بزرگمرد و آقای بزرگواری است که روایت کننده حدیث است، طریق درست و استوار در اخذ احادیث می‌پیماید، بسیار باتقوا و پرفضیلت است، او به دامن علم و کمال برادرش امام کاظم علیه السلام بسیار چنگ می‌زد، و شیفته برادرش بود، علاقه وافر به گرفتن برنامه‌های دینی، از محضر برادرش امام کاظم علیه السلام داشت، او دارای مسائل مشهور است که از امام کاظم علیه السلام پرسیده، و جوابهای آن مسائل را بدون واسطه از امام کاظم علیه السلام شنیده و روایت کرده است. او ملازم برادرش بود، حتی در چهار سفر عمره، که امام کاظم علیه السلام با عیال و فرزندان خود به سوی مکه می‌رفت، او همراه آنها در خدمت برادرش بود.

روایت شده: روزی علی بن جعفر، در نزد حضرت جواد علیه السلام بود، در آن هنگام طیب، برای رگ زدن نزد حضرت جواد علیه السلام آمد، علی بن

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۶

جعفر برخاست و به حضرت جواد علیه السلام گفت: ای آقای من! بگذار طیب اول رگ مرا بشکافد، بعد رگ تو را، تا تیزی آهن (نشتر) را قبل از تو من احساس کنم.

و هرگاه حضرت جواد علیه السلام برمی‌خواست برود، علی بن جعفر جلوتر برمی‌خاست و کفشهای حضرت جواد علیه السلام را جفت می‌کرد (۱).

(۱) علی بن جعفر، فرزند امام صادق علیه السلام فقیهی بزرگ بود. زمان چهار امام (امام صادق تا امام جواد علیهم السلام) را درک کرد. در مورد محل مرقد او، سه قول گفته شده:

۱- در قم آخر خیابان چهارمردان.

۲- در بیرون قلعه سمنان.

۳- در قریه عریض، در یک فرسخی مدینه (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۷

نگاهی به بعضی از کمالات امام جواد علیه السلام

اشاره

در اینجا به این چند فراز توجه کنید:

۱- شفای درد چشم

شیخ کشی (ره) از محمد بن مرزبان، و او از ابن سنان نقل می‌کند که گفت: از درد چشم به امام رضا علیه السلام شکایت کردم، کاغذی را برداشت، و برای حضرت جواد علیه السلام که در آن وقت، کمتر از سه سال داشت، نامه نوشت، و آن را به خدمتکار داد تا به حضرت جواد علیه السلام برساند، و به من فرمود: همراه خدمتکار نزد حضرت جواد علیه السلام برو، و این موضوع را مخفی بدار (معجزه‌ای را که از او می‌بینی پنهان کن).

من همراه خدمتکار، به حضور حضرت جواد علیه السلام رسیدیم، خادمی او را در آغوش گرفته بود. آن خادم، نامه را در برابر چشم حضرت جواد علیه السلام گشود، حضرت جواد علیه السلام به آن نامه نگاه می‌کرد، و سرش را به سوی آسمان بلند کرد و چندین بار فرمود:

ناج

: «خدایا نجات بده».

همان دم همه دردهای چشم برطرف گردید، و به قدری دید چشمانم خوب شد که چشم هیچ کس این گونه دید نداشت.

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۸

به حضرت جواد علیه السلام گفتم: «خداوند تو را (در کودکی) سرور و رهبر این امت قرار داد، چنانکه عیسی علیه السلام را سرور و رهبر بنی اسرائیل نمود، سپس عرض کردم: «ای شبیه صاحب فطرس»، آنگاه باز گفتم، و قبلاً امام رضا علیه السلام به من فرموده بود: پنهان کن، همچنان مدتها گذشت که چشمانم سالم و خوب بودند، تا اینکه این معجزه را برای مردم نقل کردم، دوباره درد چشم بر من عارض گردید.

روایت کننده گوید: به محمد بن سنان گفتم: منظور تو از اینکه به حضرت جواد علیه السلام گفتم: «ای شبیه صاحب فطرس» چه بود؟

محمد بن سنان گفت: خداوند بر فرشته‌ای به نام «فطرس» غضب کرد، بالهای او را درهم کوبید، و او را در جزیره‌ای از جزائر دریا افکند، هنگامی که امام حسین علیه السلام متولد شد، خداوند متعال، جبرئیل را به حضور محمد صلی الله علیه و آله فرستاد، تا به او در مورد ولادت امام حسین علیه السلام تبریک بگوید. جبرئیل دوست فطرس بود، از کنار او که در جزیره افتاده بود، عبور کرد، و ولادت امام حسین علیه السلام و مأموریت خود را به او خبر داد، و به او گفت: «آیا می‌خواهی تو را بر یکی از بالهای خود حمل کرده و نزد محمد صلی الله علیه و آله ببرم، تا ترا شفاعت کند؟».

فطرس گفت: آری.

جبرئیل او را بر یکی از بالهای خود نهاد و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، و تبریک خداوند را به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد، سپس ماجرای فطرس را بیان نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به فطرس فرمود: بال و پر خود را به گهواره حسین علیه السلام بمال، او چنین کرد، خداوند بال و پر او را سالم نمود، و او همراه فرشتگان به جایگاه خود بازگشت [بنابراین حضرت جواد علیه السلام شبیه امام حسین علیه السلام (صاحب

فطرس) است که واسطه شفا و درمان می‌باشد].

الأنوار البهیة، ص: ۳۹۹

۲- لرزش وحشتناک ایوان، و وحشت معتصم و همراهان

قطب راوندی (ره) روایت کرده: معتصم (هشتمین خلیفه عباسی) جماعتی از وزیران خود را طلبید و به آنها گفت: «برای من در مورد محمد بن علی (حضرت جواد علیه السّلام) گواهی باطل دهید» و بنویسید که او تصمیم قیام و شورش دارد»، آنها چنین کردند، آنگاه معتصم دستور داد حضرت جواد علیه السّلام را نزدش آوردند، معتصم به او گفت: «تو می‌خواستی بر ضدّ حکومت من شورش کنی».

امام جواد علیه السّلام فرمود: «سوگند به خدا، چنین اراده‌ای نکرده‌ام».

معتصم گفت: «فلانی و فلانی و ... گواهی داده‌اند»، آنگاه آن جماعت را احضار کرد، آنها به امام جواد علیه السّلام گفتند: «آری، این نامه‌هایی است که از بعضی غلامان تو گرفته‌ایم» [که مردم را با این نامه‌ها دعوت به قیام نموده‌ای].

معتصم در این هنگام با همراهان، در ایوان خانه‌اش نشسته بود، امام جواد علیه السّلام دست به طرف آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا! اگر اینها دروغ بر من می‌بندند، آنها را به عذابت بگیر».

روایت کننده گوید: به آن ایوان نگاه کردیم، دیدیم آنچنان می‌لرزد، که سخت به جلو و عقب می‌رود، و هر کدام از اطرافیان معتصم برمی‌خاستند، به زمین می‌افتادند، معتصم (که سخت ترسیده بود) به امام جواد علیه السّلام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! از گفته خود پشیمانم و توبه کردم، از خدا بخواه تا به ایوان آرامش دهد».

امام جواد علیه السّلام فرمود: «خدایا! ایوان را آرام کن، تو می‌دانی که اینها دشمنان تو و دشمنان من هستند»، ایوان همان دم آرامش یافت.

۳- اعتراض بنی عباس، به تصمیم مأمون در مورد تزویج دخترش به امام جواد علیه السّلام

اشاره

شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد (۱) می‌نویسد: مأمون (هفتمین خلیفه عباسی)

(۱) ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۲۶۹

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۰

شیفته امام جواد علیه السّلام شده بود، زیرا او، کمال و برتری آن حضرت را در علم و دانش با آن خردسالی و کودکی مشاهده کرد، و دید آن بزرگوار در علم و حکمت و ادب و کمال عقل و اندیشه به پایه‌ای رسیده که پیران سالخورده آن زمان، از درک آنها عاجزند، از این رو دخترش «أمّ الفضل» را به همسری او درآورد، و او را با آن حضرت به سوی مدینه روانه کرد، و نسبت به مقام آن بزرگوار، بسیار تجلیل و احترام نمود.

حسن بن محمد بن سلیمان (به سندش) از ریّان بن شیب روایت کند که: چون مأمون خواست دخترش أمّ الفضل را به عقد ازدواج امام جواد علیه السّلام در آورد، بنی عباس مطلع شده و بر ایشان بسیار گران آمد و از این تصمیم، سخت ناراحت شده، ترسیدند که کار حضرت جواد علیه السّلام به آنجا برسد که کار پدرش حضرت رضا علیه السّلام رسید، و منصب ولیعهدی مأمون به آن جناب

و بنی هاشم انتقال یابد، از این رو اجتماع کردند و در این باره به گفتگو پرداختند و نزدیکان فامیل او به نزدش آمده، گفتند: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا سوگند می‌دهیم که از این تصمیمی که درباره ازدواج ابن الرضا علیه السلام گرفته‌ای خودداری کنی، زیرا ما بیم داریم که بدین وسیله منصبی را که خداوند به ما روزی کرده، از چنگ ما خارج ساخته و لباس عزت و شوکتی را که خدا بر ما پوشانده از تن ما بیرون آوری، زیرا تو به خوبی کینه دیرینه و تازه ما را به این دسته (بنی هاشم) می‌دانی، و رفتار خلفای گذشته را با ایشان آگاهی، که (بر خلاف تو) آنان را تبعید می‌کردند، و کوچک می‌نمودند، و ما در آن رفتاری که تو نسبت به پدرش حضرت رضا علیه السلام انجام دادی، در تشویش و نگرانی بودیم، تا اینکه خداوند اندوه ما را از جانب او برطرف ساخت، تو را به خدا، از خدا اندیشه کن که دوباره ما را به اندوهی که به تازگی از سینه‌های ما دور شده، بازگردانی، و رأی خود را درباره تزویج امّ الفضل از فرزند علی بن موسی الرضا علیه السلام به سوی دیگری از خانواده و دودمان بنی عباس که شایستگی آن را دارد بازگردان.

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۱

پاسخ مأمون، و پیشنهاد آزمایش نمودن امام جواد علیه السلام

مأمون در پاسخ به اعتراض بنی عباس گفت: «اما آنچه که بین شما و فرزندان ابو طالب است، علتش خود شما هستید، و اگر شما به ایشان، انصاف دهید، آنها به مقام (خلافت) سزاوارتر هستند، اما کردار خلفای پیشین با آنها (که یادآوری کردید) همانا آن خلفاء با آن کردار قطع رحم کردند، پناه می‌برم به خدا که من نیز همانند آنان، کاری انجام دهم، سوگند به خدا من از آنچه نسبت به ولیعهدی حضرت رضا علیه السلام انجام دادم، هیچ پشیمان نیستم، و براستی من از او خواستم که کار خلافت را بدست بگیرد، و من از خودم، آن را دور سازم، ولی او خودداری کرد و مقدرات خداوندی چنان کرد که دیدید.

و اما علت اینکه من حضرت جواد علیه السلام را برای دامادی خود برگزیدم، بواسطه برتر بودن او با خردسالی در علم و دانش، بر همه دانشمندان زمان است، و براستی دانش او شگفت‌انگیز است و من امیدوارم که آنچه را که من از او می‌دانم برای شما و مردم، آشکار کند تا بدانند که رأی صحیح، همان است که من درباره او زده‌ام».

آنان در پاسخ مأمون گفتند: «همانا این جوان خردسال، گرچه رفتار و کردارش تو را به شگفتی واداشته، و شیفته خود کرده، ولی (هر چه باشد) او کودکی است که معرفت و فهم او اندک است، پس او را مهلت ده و درنگ کن تا دانشمند شود، و در علم دین فقیه گردد، و دانش بجوید، آنگاه پس از آن، هر چه خواهی درباره او انجام ده».

مأمون گفت: وای به حال شما، من به این جوان، از شما آشناترم، و بهتر از شما او را می‌شناسم، این جوان از خاندانی است که دانش ایشان از خدا است، و به علم ژرف و نامحدود الهی و الهامات او پیوند خورده است، و همواره پدرانش در علم دین و ادب از همگان بی‌نیاز بودند، و دست دیگران از رسیدن به حدّ کمال ایشان کوتاه، و نیازمند به درگاه آنان بوده‌اند، اگر می‌خواهید او را آزمایش کنید، تا

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۲

بدانید که من براستی سخن گفتم، و درستی گفتار من بر شما آشکار گردد.

آنها گفتند: این پیشنهاد خوبی است و ما خوشنودیم که او را آزمایش کنیم، پس اجازه بده ما کسی را در حضور تو بیاوریم تا از او مسائل فقهی و احکام اسلام را پرسش کند، پس اگر پاسخ صحیح داد، ما اعتراضی نداریم، و خرده بر کار شما نخواهیم گرفت، و در پیش خودی و غریب، و دور و نزدیک، استواری اندیشه امیر مؤمنان (مأمون) آشکار خواهد شد، و اگر از دادن پاسخ، عاجز و ناتوان بود، آنگاه روشن شود که سخن ما در این باره از روی مصلحت و خیراندیشی است.

مأمون گفت: «هرگاه خواستید مجازید که این کار را انجام دهید (و او را در حضور من امتحان کنید)». آنان از نزد مأمون رفتند و رأی همه آنها بر این شد که از «یحیی بن اکثم» که قاضی بزرگ آن عصر بود، بخواهند تا مسأله‌ای را از حضرت جواد علیه السلام بپرسد که او نتواند پاسخ بگوید.

امام جواد علیه السلام قهرمان میدان علم و دانش

معترضین نزد «یحیی بن اکثم» رفته و وعده اموال بسیار و مژده‌های دیگر به او دادند تا با حضرت جواد علیه السلام به مناظره بنشیند. از سوی دیگر نزد مأمون آمده و از او خواستند تا روزی را برای مناظره تعیین نماید، مأمون آن روز را معین کرد، در آن روز علمای برجسته و خود مأمون و یحیی بن اکثم، در مجلس حاضر شدند. به دستور مأمون، تشکی برای حضرت جواد علیه السلام در آن مجلس پهن کردند و دو بالش روی آن نهادند، آنگاه آن حضرت که نه سال و چند ماه از عمرش گذشته بود، وارد آن مجلس شد و بین آن دو بالش نشست، و یحیی بن اکثم نیز روبروی او نشست، و مردم دیگر هر کدام در جای خود قرار گرفتند، و مأمون نیز روی تشکی که به تشک امام جواد علیه السلام چسبیده بود نشست.

یحیی بن اکثم به مأمون رو کرد و گفت: «ای امیر مؤمنان! اجازه می‌دهی از

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۳

ابو جعفر (حضرت جواد علیه السلام) سؤال کنم؟».

مأمون: از خود او اجازه بگیر.

یحیی به آن حضرت رو کرد و گفت: «قربانت گردم، اجازه بده تا مسأله‌ای را از تو بپرسم».

امام جواد: بپرس.

یحیی: درباره شخصی که در حال احرام، شکاری را بکشد چه می‌فرمائی؟

امام جواد: آیا در حل (خارج از حرم) کشته یا در حرم؟- به مسأله و حکم، آگاه بوده، یا ناآگاه؟، از روی عمد کشته یا از روی خطا؟، آن شخص آزاد بوده یا بنده؟، کوچک بوده یا بزرگ؟، نخستین بار او بوده یا قبلا نیز چنین کاری انجام داده؟، آن شکار از پرندگان بوده یا غیر آن؟، از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟، بازهم از چنین کاری باکی ندارد یا پشیمان شده؟، در شب بوده یا در روز؟، در حال احرام عمره بوده یا احرام حج؟، [کدامیک از این اقسام بیست و دو گانه بوده؟ زیرا حکم هر کدام جدا است].

یحیی، در مقابل این سؤال، متحیر شد، و آثار درماندگی از چهره‌اش آشکار گشت، و زبانش به لکنت افتاد، به طوری که حاضران، ناتوانی او را در برابر حضرت جواد علیه السلام دریافتند.

مأمون گفت: خداوند را بر این نعمت سپاسگزارم که آنچه من اندیشیده بودم همان شد، سپس به افراد خاندان خود نگاه کرد و

گفت: آیا دانستید آنچه را نمی‌پذیرفتید (بی‌اساس بود)، آنگاه مأمون به حضرت جواد علیه السلام رو کرد و گفت:

«آیا خودت (از دختر من) خواستگاری می‌کنی؟».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: «آری، ای امیر مؤمنان».

مأمون: خواستگاری کن و خطبه را برای خودت بخوان قربانت گردم، زیرا من تو را به دامادی خود پسندیدم و دخترم امّ الفضل را به همسری تو در آوردم، اگر چه گروهی را این کار خوش نیاید.

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۴

حضرت جواد علیه السلام خطبه ازدواج را به این عبارت خواند:

الحمد لله اقراراً بنعمته ولا اله الا الله اخلاصاً لوحده ائيته، وصلى الله على محمد سيد بريته والاصفياء من عترته

: «همانا از فضل خداوند بر بندگانش این است که به وسیله حلال، ایشان را از عمل حرام، بی‌نیاز ساخته و چنین فرموده است:

وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ... (۱)»

همانا محمّد بن علی بن موسی، خواستگاری می‌کند امّ الفضل دختر عبد الله مأمون را، و مهریه‌اش را معادل مهریه جدّه‌اش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می‌دهد که پانصد درهم خالص تمام عیار باشد، پس ای امیر مؤمنان آیا به این مهریه، او را به همسری من در خواهی آورد؟

مأمون گفت: «آری ای ابا جعفر! امّ الفضل دخترم را به این مهری که گفתי به همسری تو در آورم، آیا تو هم این ازدواج را پذیرفتی، ای ابا جعفر؟».

امام جواد: «آری پذیرفتم و به آن خوشنود شدم».

آنگاه مأمون دستور داد هر یک از حاضران از نزدیکان و غیر آنها بر حسب رتبه و درجه در جایگاه خود بنشینند.

ریان می‌گوید: طولی نکشید آوازهائی مانند آوازه‌های کشتیبانان را شنیدم که با هم سخن می‌گفتند، پس دیدم خدمتکاران را که از نقره، کشتی ساخته و آن را با ریسمانهای ابریشمی روی چهار چرخ از چوب (مانند گاری) بسته و آوردند، و آن کشتی پر از عطر بود، پس مأمون دستور داد در آغاز همه آن گروه مخصوصی را که در آنجا بودند با آن عطر، معطر نمودند، سپس آن کشتی مصنوعی را به خانه‌های اطراف بکشند، و همه را از آن عطر خوشبو کنند، آنگاه ظرفهای خوراکی آوردند و همگان غذا خوردند، و پس از آن، جایزه‌ها را آوردند و به هر کس مطابق قدر و مرتبه‌اش جایزه دادند- تا آخر حدیث.

(۱) نور- ۳۲

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۵

نگاهی به پاره‌ای از اخبار و دلایل امامت امام جواد علیه السلام

۱- فکر طولانی امام جواد علیه السلام درباره ستمهایی که به حضرت زهرا سلام الله علیها شد

از زکریّا بن آدم (ره) روایت شده، گفت: من در محضر حضرت رضا علیه السلام بودم، ناگاه حضرت جواد علیه السلام را که کمتر از چهار سال داشت، آوردند، دستهایش را بر زمین زد و سر به آسمان بلند نمود و در فکر فرو رفت و فکرش طولانی شد، امام رضا علیه السلام به او فرمود: «جانم به قربانت، چرا فکر کردن تو، طولانی شد؟».

حضرت جواد علیه السلام فرمود: «درباره ستم‌هایی که به مادرم فاطمه علیها السلام کردند، فکر می‌کنم، سوگند به خدا آن دو تن را از قبر بیرون می‌آورم و می‌سوزانم، و سپس خاکسترشان را بر باد می‌دهم و به سوی دریا، می‌پراکنم!».

حضرت رضا علیه السلام به او نزدیک شد، و بین دو چشم او را بوسید، و سپس به او فرمود: «پدر و مادرم به فدایت تو سزاوار مقام امامت هستی».

۲- سخن گفتن عصا، به اذن الهی

شیخ کلینی (ره) از ابو العلاء روایت کرده که گفت: از «یحیی بن اکثم» قاضی سامراء شنیدم می‌گفت: «پس از آنکه من در پرسش سؤالهای دشوار، از حضرت جواد علیه السلام کوشش نمودم، و مناظره و گفتگو نمودم و بین من و او نامه‌هایی ردّ

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۶

و بدل شد، و از علوم آل محمد صلی الله علیه و آله از او پرسیدم، تا اینکه روزی کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و مشغول طواف قبر بودم، دیدم حضرت جواد علیه السلام به طواف مرقد شریف پیامبر صلی الله علیه و آله اشتغال دارد، در آنجا در مورد مسائلی که در نظرم بود، با او مناظره نمودم، همه را پاسخ داد، به او عرض کردم: «سوگند به خدا می‌خواهم یک مسأله از تو بپرسم، ولی حیا می‌کنم».

فرمود: آیا می‌خواهی قبل از آن که بپرسی، به تو بگویم که چه مسأله‌ای می‌خواهی بپرسی؟ می‌خواهی بپرسی اکنون امام مردم کیست؟

گفتم: «سوگند به خدا، سؤال من همین بود».

فرمود: «امام مردم، من هستم».

عرض کردم: «نشانه آن چیست؟»، در دست آن بزرگوار عصائی بود، آن عصا به نطق آمد و گفت:

انّ مولای امام هذا الزّمان و هو الحجّة

: «همانا صاحب من، امام این زمان است، و او است حجّت».

۳- معجزه دیگر

در کتاب «الدّر الثّمین» نقل شده: ابراهیم بن سعید گفت: محمّد بن علی (امام جواد علیه السلام) را دیدم، دستش را روی برگهای درخت زیتون زد، آن برگها در کف دستش، نقره شدند، از آن نقره‌ها، بسیار از آن حضرت گرفتم، و در بازارها، به مصرف مخارج خود رساندم، هیچ گونه تغییری پیدا نکردند.

۴- پاسخ صحیح امام جواد علیه السلام به مسائل حاضران

در کتاب اختصاص (شیخ مفید «ره») از علی بن ابراهیم و او از پدرش نقل کرده، گفت: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از دنیا رفت، با جمعی برای حجّ به مکه رفتیم. در این سفر، به محضر امام جواد علیه السلام مشرف شدیم، در آنجا بسیاری از شیعیان را که از بلاد مختلف برای دیدار آن حضرت آمده بودند دیدیم،

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۷

در این وقت عبد الله به موسی (ع) عموی امام جواد علیه السلام که پیرمردی بزرگوار و دانشمند بود، وارد مجلس شد، لباس خشن در تن داشت، و آثار سجده در پیشانیش دیده می‌شد، امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهن و ردائی از کتان در تن داشت و کفش سفید در پایش بود، از حجره بیرون آمد، و وارد آن مجلس شد، عبد الله برخاست و از او استقبال کرد و بین دو چشمش را بوسید، و شیعیان حاضر، به احترام او برخاستند، و آن حضرت بر کرسی (صندلی) نشست، و حاضران از روی حیرت و تعجب در مورد خردسالی آن حضرت، به همدیگر نگاه می‌کردند، در این هنگام یکی از حاضران، سکوت را درهم شکست و به عبد الله عموی امام جواد علیه السلام گفت: «خدا کارت را سامان بخشد، چه می‌گوئی در مورد مردی که با حیوانی آمیزش نموده است؟».

عبد الله: «دست راستش، قطع می‌شود، و حدّ بر او جاری می‌گردد».

حضرت جواد علیه السلام از این پاسخ عمویش، در خشم شد، و به او رو کرد و فرمود: «ای عمو! از خدا بترس، و پرهیزکار باش، بسیار بزرگ است که در قیامت در پیشگاه خدا بایستی، و خدا به تو بفرماید: چرا از روی جهل و ناآگاهی، فتوا دادی؟».

عبد الله گفت: «ای آقای من، آیا پدرت، در این مسأله این گونه که گفتم، نفرمود؟».

امام جواد: از پدرم این سؤال را کردند که مردی، قبر زنی را نبش کرده، و با او آمیزش نموده است، پدرم فرمود: دست راستش به

خاطر نبش قبر، قطع می‌شود، و سپس حدّ زنا بر او جاری می‌گردد، زیرا احترام میّت مانند احترام زنده است. عبد الله عرض کرد: «درست فرمودی ای سرور من، و من از درگاه خدا طلب آمرزش می‌کنم». حاضران از پاسخ امام جواد علیه السلام تعجب کردند، و عرض نمودند: «ای سرور ما! آیا اجازه می‌دهی، ما از شما سؤال کنیم؟».

امام جواد: آری برسید.

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۸

آنگاه آنها در یک مجلس از «سی هزار مسأله» (۱) پرسیدند، و آن حضرت با اینکه نه سال داشت، پاسخ همه آنها را داد. در کتاب «عیون المعجزات» روایت شده: هنگامی که امام رضا علیه السلام از دنیا رفت، امام جواد علیه السلام در حدود هفت سال داشت، در بغداد و سایر شهرها، بین شیعیان در مورد جانشین حضرت رضا علیه السلام اختلاف شد، عدّه‌ای مانند: ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبد الرحمن بن حجاج و یونس بن عبد الرحمن و جماعتی از بزرگان و معتمدین شیعه، در خانه «عبد الرحمن بن حجاج» در حالی که بسیار پریشان بودند نشستند و گریه می‌کردند و آه‌های جانسوز می‌کشیدند، یونس «۲» به آنها گفت: «گریه را کنار بگذارید، تا ببینیم چه کسی عهده‌دار مقام امامت است، و مسائل خود را از چه کسی بپرسیم، تا حضرت جواد علیه السلام بزرگ شود؟!».

ریان بن صلت «۳» برخاست، و از شدت ناراحتی دستش را بر گلوئی یونس

(۱) در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چطور ممکن است، در یک مکان و جلسه، جواب «سی هزار مسأله» داده شود؟ پاسخ آنکه: علامه مجلسی (ره) در بحار الأنوار (ج ۵۰، ص ۹۳ و ۹۴) همین سؤال را مطرح کرده و هفت پاسخ به آن داده است، سه پاسخ مناسبتر او اینک:

۱- از کلمات آن حضرت، پاسخ به سی هزار سؤال، استنباط می‌شد.

۲- منظور، جواب آن حضرت در یک مکان، در چند روز بوده است.

۳- آنها سؤالات خود را در طومارها و نامه‌ها نوشته بودند، و حضرت جواد علیه السلام از روی اعجاز، تمام سؤالات آنها را در آن طومارها و نامه‌ها، مرقوم فرموده بودند (مترجم).

(۲) یونس بن عبد الرحمن، غلام آزادشده علی بن یقطين، در میان اصحاب ما دارای مقام ارجمند بود، و از امام کاظم و امام رضا علیهما السلام نقل روایت می‌کند. حضرت رضا علیه السلام در علم و فتوا دادن، به او اشاره کرده است، و او وکیل امام رضا علیه السلام بود، و امام رضا علیه السلام مال بسیاری به او داد، ولی او آن را نگرفت. او تا آخر عمر، در راه حق، استوار بود و در سال ۲۸۰ ه ق از دنیا رفت.

(۳) ریان بن صلت بغدادی قمی، اصلاً از اهالی خراسان بود. از امام رضا علیه السلام نقل روایت

الأنوار البهیة، ص: ۴۰۹

گذاشت، و سیلی بر او می‌زد و می‌گفت: «تو کسی هستی که در نزد ما اظهار ایمان می‌کنی، ولی شک و شرک «۱» خود را پنهان می‌سازی، اگر امامت حضرت جواد علیه السلام از طرف خدا است، هرگاه او کودک یک روزه باشد همانند پیرمردی عالم است، بلکه بالاتر، و اگر از طرف خدا نباشد، هرگاه هزار سال عمر کند، مانند یک فردی از سایر مردم است، این موضوعی است که سزاوار است درباره آن فکر شود».

پس از آن، سایر حاضران، به یونس رو کردند و او را سرزنش نمودند، آن وقت، ایام حجّ بود، هشتاد نفر از فقهای بغداد و سایر

مردم که برای انجام حج، بیرون آمده بودند به مدینه آمدند تا از نزدیک با امام جواد علیه السلام دیدار نمایند، در مدینه به خانه امام صادق علیه السلام که خلوت بود، وارد شدند، بر روی فرش بزرگی که در آنجا گسترده شده بود، نشستند، آنگاه دیدند عبد الله بن موسی (ع) (عموی حضرت جواد علیه السلام) آمد و در صدر مجلس نشست، شخصی اعلام کرد که این آقا، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است، هر کس سؤال دارد از او پرسد.

چند مسأله از او سؤال شد، ولی او جواب نادرست داد، حاضران متحیر و اندوهناک شدند و فقهای مجلس، پیشان گشتند، تصمیم گرفتند که برخیزند و آن خانه را ترک کنند، و با خود می گفتند: «اگر حضرت جواد علیه السلام پاسخ سؤالات ما را می دانست، عبد الله جواب نادرست به ما نمی داد، در این هنگام ناگاه دری از جانب صدر مجلس، باز شد و موق (غلام و خدمتکار حضرت جواد علیه السلام) وارد مجلس شد، و حضرت جواد علیه السلام را نشان داد و گفت: «این، ابو جعفر (حضرت جواد علیه السلام) است» که هم اکنون می آید، همه حاضران به احترام او می کند. راستگو و مورد وثوق است. حضرت رضا علیه السلام پیراهنی از پیراهنهای خود را همراه سی درهم از درمهای خود به او داد (محشی).

(۱) ناگفته نماند چنانکه در پاورقی قبل، بیان شد؛ یونس به عبد الرحمن (ره) از رجال برجسته و موثق شیعه بود، و به تعداد امامان علیهم السلام آگاهی داشت، و در این راه استوار بود، و بر فرض صحت حدیث فوق، گویا او در آن مجلس، تقیه می کرده است، زیرا «ریان بن صلت»، با اینکه موثق بود، از اصحاب خاص معتصم، خلیفه وقت به شمار می آمد.

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۰

برخواستند و به استقبالش شتافتند و به او سلام کردند، آن حضرت در حالی که دو پیراهن در تن داشت، و عمامه با دو تحت الحنک بر سر نهاده بود، و کفشی در پا نموده، وارد گردید و نشست و همه حاضران در سکوت بودند، آنگاه صاحب مسأله برخاست و چند مسأله پرسید، و امام جواد علیه السلام جواب آنها را طبق حکم الهی بیان داشت، شیعیان خوش حال شدند، و او را مدح کرده و ستودند و گفتند: «عموی شما عبد الله، چنین و چنان، فتوا داد»، حضرت جواد علیه السلام فرمود: لا اله الا الله! ای عمو! در پیشگاه خدا بزرگ است که در قیامت در برابرش توقّف کنی، او به تو بگوید چرا از روی جهل، در بین بندگانم فتوا دادی، و فی الامّة من هو اعلم منك : «با اینکه در میان امت کسی که آگاهتر از تو بود، وجود داشت».

۵- پاسخ جالب به یک سؤال

از «عمر بن فرج زحّجی» روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: «شیعیان شما ادعا می کنند که تو تمام آب دجله و وزن آن را می دانی»، و ما با حضرت جواد علیه السلام در کنار دجله بودیم، امام جواد علیه السلام به من فرمود: «آیا خداوند قدرت آن را دارد که علم به آب دجله را به پشه‌ای از مخلوقاتش بدهد یا نه؟». گفتم: «خدا قدرت دارد».

فرمود: «من در نزد خدا از یک پشه، بلکه از غالب مخلوقات او گرامی تر هستم». الأنوار البهیة ۴۱۰ - ۶ - نمونه‌ای از لطف و محبت حضرت جواد علیه السلام به شیعیان ص : ۴۱۰

۶- نمونه‌ای از لطف و محبت حضرت جواد علیه السلام به شیعیان

شیخ کلینی (ره) از مردی از دودمان بنی حنیفه از اهالی بست [شهری بین سیستان و غزنین] روایت کند که گفت: در اولین سال

خلافت معتصم (هشتمین

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۱

خلیفه عباسی) امام جواد علیه السّلام برای حجّ، به مکه رهسپار شد، من نیز در کاروان او بودم، روزی با جماعتی در محضر آن حضرت، کنار سفره نشسته بودیم، و عده‌ای از دوستان سلطان (خلیفه) نیز حاضر بودند، من به آن حضرت عرض کردم: «قربانت کردم، والی سلطان در سرزمین ما، مردی از دوستان و ارادتمندان شما خاندان رسالت است، و در دفتر دیوان مالیاتی او، مقداری مالیات برای دریافت از من، ثبت شده است، اگر صلاح بدانی، نامه‌ای برای او بنویس تا به من احسان کند».

فرمود: «او را نمی‌شناسم»، عرض کردم: فدایت شوم، همان گونه که گفتم، او از علاقه‌مندان شما است، نامه شما در نزد او، برای من سودمند خواهد بود.

حضرت جواد علیه السّلام کاغذی برگرفت و در آن چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد: رساننده این نامه نزد من از تو به خوشرفتاری یاد کرد، و اظهار نمود که در این شغل و مقامی که داری، نیکی‌ها نموده‌ای، پس به برادرانت احسان کن، و بدان که خداوند از تمام کردار تو، حتی اگر به اندازه ذره‌ای باشد، سؤال می‌کند».

او می‌گوید: به سیستان باز گشتم، موضوع نامه، قبل از رسیدن من، به گوش والی آنجا به نام «حسین بن عبد الله نیشابوری» رسیده بود، او تا دو فرسخی شهر به استقبال من آمد، من نامه امام جواد علیه السّلام را به او دادم، او آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و گفت: «چه حاجت داری؟».

گفتم: «در دفتر مالیات شما، فلان مبلغ مالیات، به نام من ثبت شده است»، والی دستور داد، آن مالیات را از عهده من برداشتند، و گفت: تا آن زمان که حکومت این سامان در اختیار من است، تو از دادن مالیات معاف هستی، سپس پرسید:

«افراد خانواده تو که مخارجشان با تو است، چند نفرند؟»، من تعداد آنها را گفتم، دستور داد به اندازه معاش ما، بلکه بیشتر به ما دادند، و تا او زنده و حاکم آن دیار بود، من مالیات نپرداختم، و تا آخر عمرش همواره صله و انعام او به ما می‌رسید.

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۲

۷- طواف کعبه به نیابت از امامان علیهم السلام

موسی بن قاسم می‌گوید: به امام جواد علیه السّلام عرض کردم: «خواستم به نیابت از شما و پدرت، خانه خدا (کعبه) را طواف کنم، به من گفته شد، به نیابت از اوصیاء، طواف کردن، روا نیست».

امام جواد علیه السّلام فرمود: «بلکه هر قدر می‌توانی طواف کن، و بدان که طواف (از جانب اوصیاء) جایز است».

سه سال از این ماجرا گذشت، با آن حضرت ملاقات کردم، گفتم: «من سه سال پیش از شما اجازه خواستم تا به نیابت از شما و پدرت طواف کعبه کنم، شما اجازه دادید، و من آنچه خواستم طواف کردم، سپس خیالی به قلبم آمد، و مطابق آن عمل کردم».

فرمود: چه خیالی کردی و به آن عمل نمودی؟

عرض کردم: «یک روز، به نیابت از رسول خدا صلی الله علیه و آله طواف کردم»؛ آن حضرت سه بار فرمود:

صَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِ اللهِ

: «درود خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله».

گفتم: در روز دوم، از جانب امیر مؤمنان علی علیه السّلام طواف کردم، در روز سوم از جانب امام حسن علیه السّلام، در روز چهارم از جانب امام حسین علیه السّلام، در روز پنجم از جانب امام سجاد علیه السّلام، در روز ششم از جانب امام باقر علیه السّلام، در روز

هفتم از جانب امام صادق علیه السلام، و در روز هشتم از جانب امام کاظم علیه السلام، و در روز نهم از جانب امام رضا علیه السلام، و در روز دهم از جانب شما طواف نمودم، و ایشان هستند که من بر اساس ولایتشان، دین خداوند را پذیرفته‌ام. امام جواد علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا اکنون دارای دین خدا هستی، الأنوار البهیة، ص: ۴۱۳»

همان دینی که جز آن از بندگان، پذیرفته نمی‌شود».

عرض کردم: «چه بسا به نیابت از مادرتان فاطمه زهرا علیها السلام طواف کردم، و گاهی طواف نکردم، فرمود: «این کار را بسیار بجا آور، زیرا بهترین عملی که انجام می‌دهی به خواست خدا، همین است».

۸- سفارنامه حضرت رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام

شیخ صدوق (ره) از بزنی «۱» نقل می‌کند که گفت: نامه امام رضا علیه السلام را که برای حضرت جواد علیه السلام نوشته بود خواندم، نوشته بود: «ای ابو جعفر! به من خبر رسیده، وقتی که غلامان می‌آیند و می‌خواهی سواره به جانی بروی، از در کوچک خانه، تو را بیرون می‌آورند، و این بخاطر بخل آنهاست که نمی‌خواهند از جانب تو خیری به نیازمندان برسد، به حقی که بر گردنت دارم سوگندت می‌دهم که پیوسته از در بزرگ، رفت و آمد کن، وقتی که سوار شدی، درهم و دینار، همراهت باشد، سپس به هر کسی که از تو درخواستی کرد، از آن بده، اگر عموهایت از تو، کمک خواستند، عطای تو به آنها، کمتر از پنجاه دینار نباشد، اگر بیشتر دادی، مختار هستی، و اگر عمه‌هایت درخواست کمک نمودند، کمتر از ۲۵ دینار به آنها نده، اگر بیشتر دادی، مختار هستی، همانا من می‌خواهم خداوند مقام تو را بالا- ببرد، پس انفاق کن، و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش، نترس».

۹- معجزه‌های از حضرت جواد علیه السلام

شیخ حرّ عاملی (ره) در کتاب «إثبات الهداء» می‌نویسد: شیخ ابو الصّلاح

(۱) احمد بن محمد بن ابی نصر کوفی بزنی، از فقهای موثق است که به اجماع اصحاب، نقل روایت از او، صحیح می‌باشد، وی با امام رضا و امام جواد علیهما السلام ملاقات نموده است، نخست از «واقفیه» بود، سپس شیعه دوازده امامی شد، و تا آخر عمر، ایمانی استوار داشت، و به سال ۲۲۱ هـ ق از دنیا رفت.

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۴

حلبی در کتاب «تقریب المعارف» در ضمن بیان معجزات امامان علیهم السلام می‌نویسد: یکی از معجزات امام جواد علیه السلام آنکه: آن حضرت در مسجد بغداد، واقع در محله «دار مسیب» در زیر درخت «سدر» خشک، وضو گرفت، هنوز از مسجد بیرون نرفته بود که آن درخت، سبز و خرم و دارای میوه شد [میوه‌اش به شکل عناب است قبل از آنکه کاملاً سرخ گردد].

شیخ ابو الحسن، محمد بن محمد نقل کرد که شیخ مفید (ره) گفت: «من از میوه آن خوردم، که هسته نداشت».

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۵

پاره‌ای از سخنان امام جواد علیه السلام

۱- من استفاد اخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة

: «کسی که برادری در راه خدا را استفاده کند (یعنی با مسلمانی، برادر شود و آداب برادری با او را رعایت کند)، خانه‌ای در بهشت را بهره‌مند شده است».

۲- القصد فی اللّٰه بالقلوب ابلغ من اتعاب الجوارح بالاعمال

: «توجه به خدا با دلها، [در رسیدن به مقصود] از به زحمت افکندن و رنج دادن اعضاء، با اعمال، رساتر و مؤثرتر خواهد بود».

۳- من اطاع هواه، اعطى عدوّه مناه

: «کسی که هوسهای نفسانی خود را پیروی کند، آرزوی دشمنش را برآورده کرده است».

۴- راکب الشّهوات لا یقال عشرته

: «کسی که بر مرکب هوسرانی سوار شد، لغزشهای او جبران‌ناپذیر است».

۵- الثّقة باللّٰه ثمن لكلّ غال، و سلّم الی کلّ عال

: «اطمینان به خدا، میوه و بهای هر متاع گران قیمت، و نردبان به هر جایگاه بلند است».

۶- عزّ المؤمن غناه عن النّاس

: «عزت مؤمن، بی‌نیاز او از مردم است».

۷- لا تکن ولیّ اللّٰه فی العلانیة عدوّا له فی السّریة

: «نباش دوست خدا در ظاهر، و دشمن او در خفا».

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۶

۸- اصبر علی ما تکره فیما یلزمک الحقّ، و اصبر عمّا تحبّ فیما یدعوک الهوی

: «در انجام آنچه را که دوست نداری، ولی تو را در راه حق، استوار می‌کند، مقاوم باش، و در انجام آنچه را دوست داری، ولی تو را به هوسرانی می‌کشاند خودداری کن».

۹- کیف یضیع من اللّٰه کافله، کیف ینجو من اللّٰه طالبه، و من انقطع الی غیر اللّٰه و کله اللّٰه الیه و من عمل علی غیر علم افسد اکثر ممّا یصلح

: «چگونه تباه گردد، آن کس که خداوند کفیل و ضامن او است، و چگونه نجات یابد، آن کس که خداوند در جستجوی او است، و کسی که خود را از خدا جدا کرد، و به سوی دیگری رفت، خداوند او را به خودش واگذارد، و کسی که بدون آگاهی، عمل کند، بیش از اصلاح کار، آن را فاسد می‌کند».

۱۰- من استغنی کرم علی اهله، فقیل له و علی غیر اهله، قال: لا، الا ان یکون یجدی علیهم نفعاً

: «هر کس بی‌نیاز گردید (دارای خصلت بی‌نیازی شد) در نزد خانواده‌اش، عزیز است، گفته شد: نسبت به دیگران چطور؟، فرمود: نه، مگر اینکه به آنها بهره‌ای برساند».

۱۱- قد عاداک من ستر عنک الرّشد اتّباعاً لما یهواه

: «با تو دشمنی کرده است، آن کس که بر اثر پیروی از هوسهای خود، راه رشد را بر تو پنهان نموده است».

۱۲- ایّاک و مصاحبة الشّریر فأنّ کالسّیف المسلول، یحسن منظره، و یقبح آثاره

: «از هم‌نشینی با آدم شرور بپرهیز، چرا که او مانند شمشیر برهنه است، ظاهرش زیبا، و اثرش زشت است».

۱۳- کفی بالمرء خیانة ان یکون امیناً للخنوة

: «برای خیانت انسان، همین مقدار کافی است که امین خیانت‌کاران شود».

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۷

چگونگی شهادت حضرت جواد علیه السلام

اشاره

امام جواد علیه السلام در آخر ماه ذی‌قعدة سال ۲۲۰ هـ ق «۱» در ۲۵ سالگی بر اثر زهری که به او خوراندند، به شهادت رسید، و در قبرستان قریش، در پشت قبر جدش امام کاظم علیه السلام [در شهر کاظمین، نزدیک بغداد] به خاک سپرده شد. امام هادی علیه السلام در پاسخ به سؤال شخصی که پرسید: «زیارت امام حسین علیه السلام بهتر است یا زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام؟».

فرمود: «زیارت امام حسین علیه السلام مقدم است، ولی زیارت این دو امام، جامعتر، و پاداش بزرگتر دارد». معتصم (هشتمین خلیفه عباسی، برادر مأمون) امام جواد علیه السلام را به اجبار از مدینه به بغداد آورد، آن حضرت دو روز مانده به آخر محرم سال ۲۲۰ هـ ق وارد بغداد شد.

شیخ مفید (ره) از اسماعیل بن مهران روایت کرده، گفت: هنگامی که امام

(۱) به گفته بعضی، آن حضرت در ششم ذیحجه سال ۲۲۰ هـ ق به شهادت رسید. آنچه این قول را تأیید می‌کند، سخنان آن حضرت است که فرمود:

الفرج بعد المأمون بثلاثین شهرا

: «نجات و خلاصی من، سی ماه بعد از مرگ مأمون است».

و مأمون در ماه رجب سال ۲۱۸ هـ ق وفات کرد- و الله العالم.

و به گفته بعضی، در اوّل ذی‌قعدة، و به گفته دیگری، در پنجم ذیحجه (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۸

جواد علیه السلام بار اوّل (در عصر مأمون) از مدینه به بغداد آمد، به آن حضرت عرض کردم: «فدایت کردم، من در مورد تو ترس دارم که در این سفر (تو را بکشند)، بعد از تو چه کسی عهده‌دار امامت می‌شود؟».

آن حضرت، لبخندی زد و به من توجه نمود و فرمود: «آنچه را گمان می‌کنی در این سال، رخ نمی‌دهد».

هنگامی که معتصم (در سال ۲۲۰ هـ ق) آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید، به محضرش رفتم و عرض کردم: «فدایت کردم شما از مدینه می‌روید، امام بعد از شما کیست؟»، آن حضرت گریست به طوری که محاسنش خیس شد، سپس به من متوجه شد و فرمود: «در این سال بر من نگران باش، امامت بعد از من از آن پسر علی (امام هادی علیه السلام) است».

روایت شده که: همسرش امّ الفضل، آن حضرت را مسموم نمود.

سعایت و تحریکات قاضی بغداد، عامل شهادت امام جواد علیه السلام

در کتاب بحار الأنوار [ج ۵۰، ص ۵] از عیاشی نقل شده که زرقان دوست صمیمی ابن ابی دواد «۱» می‌گوید: روزی ابن ابی دواد [قاضی وقت] از نزد معتصم آمد، دیدم غمگین است، علت را پرسیدم، گفت: «دوست داشتم که از بیست سال قبل مرده بودم». گفتم: چرا؟

(۱) ظاهر این است که «دواد» درست است نه «داود»، زیرا «ابن ابی دواد در مورد کشتن امام جواد علیه السلام به معتصم، سعایت

کرد، او در عصر خلافت مأمون و معتصم و واثق و متوکل، قاضی عراق بود، همین جنایت او باعث شد که در آخر عمر به زندگی نکبت‌بار افتاد، فلج و زمینگیر شد، و پس از بیست روز که از مرگ پسرش گذشته بود، در سال ۲۴۰ ه ق در بغداد، از دنیا رفت. لدغته افعاله ایّ لدغ ربّ نفس افعاله افعی لها : «اعمال او، او را گزید چگونه گزیدنی، چه بسا شخصی که کردارهای او افعی‌های گزنده او هستند».

الأنوار البهیة، ص: ۴۱۹

گفت: «به خاطر پیشامدی که در نزد خلیفه رخ داد، و سخن حضرت جواد علیه السلام پذیرفته شد». گفتیم: چطور؟

گفت: دزدی در نزد خلیفه (معتصم) اقرار به دزدی کرد، خلیفه درخواست اجرای حدّ برای او نمود، خلیفه فقهاء را به مجلس خود احضار کرد، محمّد بن علی (امام جواد علیه السلام) نیز احضار شده بود، آنگاه خلیفه پرسید: دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم: «از بند دست».

گفت: دلیل چیست؟

گفتم: زیرا «ید» (که در آیه فاقطعوا أيديهما «۱») آمده، یعنی دست، که عبارت از سر انگشتان و کف دست تا میچ دست است، زیرا خداوند در آیه «تیمم» می‌فرماید: فامسحوا بوجوهکم و أيديکم* : «پس صورتها و دستها را با آن مسح کنید» «۲».

جمعی از حاضران، رأی مرا تأیید کردند، جمعی دیگر گفتند: «باید از آرنج قطع شود». خلیفه پرسید: به چه علت؟

آنها جواب دادند: خداوند در آیه «وضو» می‌فرماید:

وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ

: «و دستها تا آرنج را بشوئید» «۳».

این آیه بیانگر آن است که دست تا آرنج را شامل می‌شود.

در این هنگام، خلیفه به حضرت جواد علیه السلام رو کرد و گفت: «ای ابا جعفر،

(۱) مائده- ۳۸

(۲) نساء- ۴۳

(۳) مائده- ۶

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۰

نظر شما چیست؟

آن حضرت فرمود: «ای امیر مؤمنان! حاضران، در این باره گفتند».

خلیفه گفت: «سخن آنها را رها کن، نظر شما چیست؟».

امام جواد علیه السلام فرمود: «مرا از جواب این مسأله، معاف بدار».

خلیفه گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که نظریه خود را بگو».

امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون که مرا به خدا سوگند دادی، نظر من این است که آنها، بر خلاف سنت سخن گفتند، زیرا واجب است که قطع دست از بیخ انگشتان، اجرا شود، و کف دست باقی بماند.

خلیفه گفت: به چه علت؟

امام جواد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«سجده بر هفت عضو می‌باشد، پیشانی، کف دستها، سر زانوها، و سر انگشتان پاها، اگر دست دزد از مچ آن قطع شود یا از آرنج بریده گردد، دیگر دستی برای سجده کردن باقی نمی‌ماند، با اینکه خداوند می‌فرماید:

وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ

: «محل سجده‌ها (هفت موضع) مخصوص خداست» (۱).

یعنی سجده بر این اعضاء هفتگانه واقع می‌شود، و سپس خداوند می‌فرماید:

فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا

: «در این مساجد، احدی را با خدا نخوانید» (۱).

بنابراین آنچه برای خدا است نباید قطع شود.

معتصم، از این پاسخ، شاد شد و آن را پذیرفت، و دستور داد تا دست دزد را از بیخ انگشتان دستش قطع نمایند، و کف دست را رها کنند.

ابن ابی دواد (قاضی) گفت: «در آن حال، قیامت من برپا شد، و آرزو کردم که ای کاش مرده بودم» (و این گونه نزد خلیفه و حاضران شرمنده و منکوب نمی‌شدم).

(۱) جن - ۱۸

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۱

زرقان می‌گوید: ابن ابی دواد گفت: سه روز بعد از این حادثه، نزد خلیفه معتصم رفتم و گفتم: «نصیحت و خیرخواهی امیر مؤمنان (معتصم) بر من واجب است، می‌خواهم سخنی بگویم که می‌دانم به خاطر آن داخل آتش دوزخ خواهم شد».

خلیفه گفت: «سخنت چیست؟».

ابن ابی دواد می‌گوید: گفتم: «وقتی که امیر مؤمنان، علماء و فقهای بزرگ ملتش را در مجلسی به خاطر مسأله‌ای که رخ داده، جمع کرد، و حکم مسأله را از آنها پرسید، آنها نظر خود را گفتند، و مردم نظر آنها را در آن مجلس و بیرون مجلس، و اطرافیان از وزراء و نگهبانان و ... شنیدند، سپس گفتار همه آن فقهاء و علماء ترک گردید، به خاطر فتوای یک مردی که بخشی از این امت، به امامت او معتقدند، و می‌گویند مقام او بالاتر از مقام خلیفه است، سپس خلیفه فرمان اجرای فتوای او را بدهد، نه اجرای فتوای فقهاء را، چنین موضوعی صلاح دستگاه خلافت نیست!».

ابن ابی دواد می‌گوید: بر اثر این سخنان چهره معتصم، عوض شد و متبته گردید، و به من گفت: «خدا به خاطر این نصیحت نیک تو، جزای خیر به تو بدهد»، آنگاه در روز چهارم به کاتب [نویسنده] یکی از وزیرانش دستور داد که حضرت جواد علیه السلام را به خانه خود دعوت کند [و او را مخفیانه مسموم نماید].

کاتب، امام جواد علیه السلام را در ظاهر با کمال احترام به خانه خود دعوت کرد، آن حضرت فرمود: «شما می‌دانید که من در مجلس شما حاضر نمی‌شوم»، او اصرار و خواهش کرد که در یک وعده غذا، در خانه ما بیائی، زیرا دوست دارم، یا بر فرش خانه‌ام بگذاری و خانه‌ام به قدم مبارکت، پربرکت گردد، و فلانی که از وزیران خلیفه است، مشتاق است تا با شما ملاقات کند.

امام جواد علیه السلام به خانه او رفت، وقتی که غذا آوردند، لقمه اول را که به دهان گذاشت، احساس مسمومیت کرد، مرکب خود را فرا خواند تا برود، صاحب خانه اصرار کرد که بمانید، آن حضرت فرمود:

خروجی من دارك خير لك

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۲

: «بیرون رفتن من، از خانه‌ات، برای تو بهتر است».

آن روز و شب، احساس زخم زهر در گلویش می‌کرد، تا اینکه بر اثر آن به شهادت رسید.

[مطابق روایت فوق، کاتب یکی از وزرای معتصم، طبق دستور معتصم، امام جواد علیه السلام را مسموم نموده و به شهادت رسانده، ولی در این باره، قول دیگری در چگونگی شهادت آن حضرت نیز هست که در حدیث بعد بخوانید].

دستهای مرموز و شهادت امام جواد علیه السلام

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیة» می‌نویسد: هنگامی که امام جواد علیه السلام به عراق (بغداد) آمد، پیوسته معتصم (برادر مأمون) و جعفر (پسر مأمون) در فکر نقشه و نیرنگ کشتن امام جواد علیه السلام بودند. جعفر، خواهرش «أم الفضل» (که خواهر پدر و مادری جعفر بود) را وسیله اجرای نیرنگ خود قرار داد، زیرا می‌دانست که أم الفضل، با اینکه علاقه شدید به امام جواد علیه السلام داشت، از آن حضرت روی گردانده است، از این رو که امام جواد علیه السلام همسر دیگرش (سمانه) مادر امام هادی علیه السلام را ترجیح می‌داد، زیرا أم الفضل دارای فرزند نشد، ولی سمانه دارای فرزند گردید (و همین موضوع حسادت أم الفضل را بر ضد امام جواد علیه السلام برانگیخت).

بر همین اساس، أم الفضل، جواب مثبت به برادرش جعفر داد، و آنها مقصداری زهر در درون انگور رازقی نمودند. امام جواد علیه السلام انگور رازقی را دوست داشت، وقتی که آن حضرت، از آن انگور خورد، مسموم گردید. همان دم أم الفضل، از کرده خود پشیمان شد و گریه می‌کرد. امام جواد علیه السلام به او فرمود: «این گریه چیست؟ سوگند به خدا به فقری مبتلا گردی که جبران نداشته باشد، و دچار بلائی می‌گرددی که پنهان نمی‌ماند».

أم الفضل در مخفی‌ترین اعضایش، زخمی عظیم پیدا کرد، همه اموال و املاک

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۳

خود را برای درمان آن، مصرف نمود، ولی بیماریش خوب نشد، و چنان تهی دست گردید که دست‌گدائی به سوی مردم دراز می‌کرد، تا به او کمک کنند.

روایت شده: که آن زخم در زیر ناف او پیدا شد، و برادرش جعفر در حال مستی به چاهی افتاد، و لاشه مرده او را از چاه بیرون آوردند.

[پایان نور یازدهم]

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۴

گفتاری دلنشین از امام جواد علیه السلام [تنظیم از: مترجم]

* من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان كان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس فقد عبد ابليس : «هر کس به سخن گوینده‌ای گوش دهد، او را پرستیده است، اگر آن گوینده از خدا دم زند، شنونده‌اش خدا را پرستیده است، و اگر او از زبان شیطان سخن بگوید، شیطان را پرستش نموده است»

[تحف العقول، ص ۵۳۶]

* المؤمن يحتاج الی توفیق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ينصحه

: «مؤمن به سه چیز نیاز دارد: ۱- توفیق الهی ۲- موعظه کننده درونی ۳- نیروی نصیحت پذیری»

[تحف العقول، ص ۵۳۷]

* من هجر المداراة قاربه المکروه

: «کسی که از مدارا و خوش رفتاری با مردم، دوری کند، رنج و ناگواری به او نزدیک می‌گردد»

[بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۴]

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۵

معصوم دوازدهم: [حضرت امام هادی ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام هادی علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۶

نور دوازدهم:

امام دهم، علی بن محمد التقی، حضرت هادی علیه السلام امام هادی علیه السلام در محلی به نام «صریا» در نزدیک مدینه، در نیمه ماه ذیحجه سال ۲۱۲ ه ق، چشم به جهان گشود، و به گفته بعضی آن حضرت در روز جمعه، دوم ماه رجب، و به قولی پنجم ماه رجب همان سال، ولادت یافت.

مقام مادر امام هادی علیه السلام

مادر بزرگوار و ارجمند آن حضرت، «سمانه مغربیه» بود. در کتاب «الدّر الثّظیم» نقل شده است که او معروف به «سیده» بود، و با کنیه «امّ الفضل» خوانده می‌شد. و از محمد بن فرج (نوه جعفر طیار) نقل شده، گفت: «امام جواد علیه السلام مرا طلبید، و به من فرمود: کاروانی به شهر آمد که در آن کاروان، برده‌فروشی هست که کنیزانی را همراه دارد، شصت دینار به من داد و به من فرمود: با این شصت دینار، کنیزی را که دارای چنین و چنان اوصاف است خریداری کن».

محمد بن فرج می‌گوید: نزد آن برده‌فروش رفتم و طبق دستور امام جواد علیه السلام رفتار نمودم، و آن کنیز را (که مادر امام هادی علیه السلام شد)، نزد امام جواد علیه السلام آوردم.

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۷

محمد بن فرج و علی بن مهزیار از امام هادی علیه السلام نقل می‌کنند که در شأن مادرش چنین فرمود: «مادرم به حقّ من شناخت دارد و از اهل بهشت است، شیطان سرکش به او نزدیک نشود و نیرنگ هیچ ستمگر متکبر به او نمی‌رسد، و او تحت نظر خداوندی که خواب به او راه ندارد، محفوظ و مصون از گزند دشمن می‌باشد، و هم‌طراز مادران راستین و شایسته است».

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۸

نگاهی به بعضی از دلایل امامت امام هادی علیه السلام و معجزات او

۱- گرایش سر لشکر ترک به امام

عَلَّامه طبرسی (ره) از ابن عیاش به سند خود از ابو هاشم جعفری نقل می‌کند که گفت: «در مدینه بودم، عصر خلافت واثق (نهمین خلیفه عباسی) بود. سپاه او به فرماندهی یکی از سرلشکران ترک، برای سرکوبی شورشیان اعراب، به مدینه وارد شده بودند. روزی امام هادی علیه السَّلام به اطرافیان فرمود: «برویم تا از نزدیک، لشکرکشی این مرد ترک را ببینیم، با هم رفتیم و در کنار عبور لشکر ایستادیم.

مردی از ترکان در نزد ما عبور می‌کرد. امام هادی علیه السَّلام با او به زبان ترکی، صحبت کرد.

آن مرد ترک، از اسبش پیاده شد و سم مرکب امام هادی علیه السَّلام را بوسید.

من آن مرد ترک را سوگند دادم و به او گفتم: «این مرد (امام) به تو چه گفت؟» [که این گونه شیفته او شدی؟].

مرد ترک گفت: آیا این آقا، پیامبر است؟

گفتم: نه.

گفت: او مرا به نامی صدا زد که در کودکی در شهرهای ترک، مرا با آن نام می‌خواندند، و تا این ساعت هیچ کس از آن اطلاع نداشت.»

الأنوار البهیة، ص: ۴۲۹

۲- معجزه‌های از امام هادی علیه السلام

نیز عَلَّامه طبرسی (ره) از ابو هاشم نقل می‌کند که گفت: «نزد امام هادی علیه السَّلام رفتم، آن حضرت به زبان هندی، با من سخن گفت، نتوانستم به خوبی جواب او را بدهم، در نزد آن حضرت، ظرفی پر از سنگریزه بود. یکی از آن سنگریزه‌ها را به دهانش نهاد و مدتی آن را مکید، سپس آن را به طرف من انداخت، آن را برداشتم و به دهانم نهادم و مکیدم، سوگند به خدا از نزد آن حضرت، بیرون نرفتم تا اینکه به هفتاد و سه زبان، که نخستین آنها زبان هندی بود، سخن می‌گفتم.»

۳- معجزه دیگر و شکر و پند امام هادی علیه السلام

شیخ طوسی (ره) از کافور خادم روایت کرده که گفت: امام هادی علیه السَّلام به من فرمود: فلان سطل را در فلان محل بگذار، تا من با آب آن برای نماز، وضو بسازم، سپس مرا دنبال کاری فرستاد، و فرمود: «وقتی که بازگشتی این کار را انجام بده، تا وقتی که برای نماز، آماده شدم، آب حاضر باشد (و این موضوع در شب بود).

آن حضرت به پشت دراز کشید که بخوابد، و من آنچه را فرموده بود فراموش کردم. شب سردی بود، احساس کردم که آن حضرت برای نماز برخاسته است، ناگاه یادم آمد که سطل آب را در محل خود که فرموده بود، نهاده‌ام، از ترس سرزنش آن حضرت، از آن محل دور شدم، و ناراحت بودم که امام در مورد تحصیل آب، به زحمت می‌افتد، ناگاه آن حضرت با صدای خشم آلود مرا صدا زد، با خود گفتم:

«اِنَّا لله عذر من چیست اگر بگویم فراموش کردم، و چاره‌ای جز جواب نداشتم، ترسان نزد آن حضرت رفتم»، فرمود: وای بر تو آیا عادت مرا نمی‌دانی که من با آب سرد وضو می‌گیرم، تو آب را گرم کرده‌ای و در سطل ریخته‌ای؟».

عرض کردم: «سوگند به خدا، ای آقای من، نه سطل را، و نه آب را، من به جایی نگذاشتم.»

آن حضرت [در این هنگام دریافت که امداد غیبی، این کار را کرده است، به

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۰

شکر الهی پرداخت و] گفت: «حمد و سپاس مخصوص خداوند است، سوگند به خدا، کاری را که خداوند بر ما آسان نموده، ترک نخواهم کرد، حمد و سپاس خداوندی را که ما را از اهل اطاعت خود گردانید، و ما را برای کمک بر عبادتش موفق نمود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

ان الله يغضب على من لا يقبل رخصته

: «همانا خداوند خشم می‌کند بر کسی که کار آسان کرده او را نپذیرد».

[و این یک درس و پند بزرگ از پیامبر صلی الله علیه و آله و امام هادی علیه السلام است که ما در مواردی که خداوند رخصت داده و آسان گرفته، بر خود سخت نگیریم، امام هادی علیه السلام با همان آب گرمی که دست غیبی آن را برایش آماده کرده بود، وضو ساخت، و آسان‌گیری خدا را ترک ننمود].

۴- دستور به شکرانه نعمت‌های فراموش شده

شیخ صدوق (ره) از ابو هاشم جعفری نقل می‌کند که گفت: از نظر معاش، در تنگنای سختی قرار گرفتم، به حضور امام هادی علیه السلام رفتم، اجازه ورود داد، وقتی که در محضرش نشستم، فرمود: «ای ابو هاشم! در مورد کدامین نعمتی که خداوند به تو داده می‌توانی شکرانه‌اش را بجا آوری؟».

من خاموش ماندم، و ندانستم که چه بگویم؟ آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: «خداوند، ایمان را به تو روزی داد، و به خاطر آن، بدنت را از آتش دوزخ حرام کرد، و عافیت و سلامتی را روزی تو گردانید، و تو را به اطاعتش یاری نمود، و به تو قناعت بخشید، و تو را از اینکه خوار گردی و آبرویت برود، حفظ کرد، ای ابو هاشم، من در آغاز، این نعمتها را به یاد تو آوردم، چرا که گمان نمودم می‌خواهی از آن کسی که آن نعمتها را به تو بخشیده به من شکایت کنی؟، و من دستور دادم صد دینار به تو پردازند، آن را بگیر».

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۱

۵- شکوه امام هادی علیه السلام

علّامه طبرسی (ره) از محمد بن حسن اشتر علوی نقل می‌کند که گفت: من با پدرم در کنار در خانه متوکل (دهمین خلیفه عباسی) بودیم، من در میان مردم، نوجوان بودم، جمعی از آل ابو طالب و بنی عباس، و شیعه جعفری، در آنجا بودند، در این هنگام ناگاه امام هادی علیه السلام وارد شد، همه مردم آنجا، در برابر شکوه آن حضرت، از مرکبها پیاده شدند، و آن حضرت به خانه متوکل، وارد گردید.

بعضی از حاضران به همدیگر گفتند: چرا ما برای این جوان، پیاده شدیم، با اینکه او شریف‌تر و بزرگتر از ما نیست، سوگند به خدا دیگر برای او پیاده نخواهیم شد.

ابو هاشم جعفری به آنها گفت: «سوگند به خدا همه شما با دیدن امام هادی علیه السلام با کمال خواری و فروتنی در برابر او پیاده خواهید شد».

چندان نگذشت که ناگاه امام هادی علیه السلام از خانه بیرون آمد، تا نگاه حاضران به او افتاد، همه از مرکبها پیاده شدند. ابو هاشم به آنها گفت: «مگر شما خیال نداشتید، برای آن حضرت، پیاده نشوید؟!».

آنها در پاسخ گفتند: «سوگند به خدا ما نتوانستیم خود را نگه داریم، ناگزیر پیاده شدیم».

گوش بینی و دست از ترنج شناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را]

۶- معجزه عجیب طی الارض

اشاره

ابو هاشم می گوید: به حضور امام هادی علیه السّلام رفتم و گله کردم و عرض نمودم من از اینجا (سامراء) به بغداد می‌روم، و در آنجا اشتیاق شدیدی به دیدار شما پیدا می‌کنم (و راه دور است) برای من دعا کن، و مرکبی جز این قاطر ندارم، و این قاطر نیز ضعیف و ناتوان است»، امام هادی علیه السّلام فرمود:

قَوَّاکَ اللَّهُ یا ابا هاشم و قوی برذونک

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۲

: «ای ابو هاشم خدا تو و قاطر تو را نیرومند سازد».

از آن روز به بعد، ابو هاشم نماز صبح خود را در بغداد می‌خواند، و سوار بر قاطرش می‌شد و به راه می‌افتاد، نماز ظهر همان روز به سامراء به حضور امام هادی علیه السّلام می‌آمد، و هر گاه می‌خواست همان روز با همان قاطر به بغداد بازمی‌گشت، و این از عجیب‌ترین دلائلی است که (در مورد نشانه صدق امامت حضرت هادی علیه السّلام) دیده‌ام.

ابو هاشم کیست؟

[در روایات فوق، در چندین مورد، سخن از ابو هاشم به میان آمد].

ابو هاشم جعفری همان «داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب (ع)» است، از اهالی بغداد بود، مردی موثق و عالیمقام است که از محضر حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت امام حسن عسکری علیهم السّلام و حضرت صاحب الأمر (عج) بهره‌مند شده است، و قبلاً در شرح حال امام صادق علیه السّلام به پاره‌ای از مقامات او اشاره شد. او در پیشگاه امامان علیهم السّلام بزرگمردی بلند مقام بود، و از همه امامان مذکور علیهم السّلام، نقل روایت می‌کند. دارای اخبار و مسائل و شعرهای زیبا در شأن امامان علیهم السّلام است. یکی از اشعار او در مدح حضرت هادی علیه السّلام، اشعار زیر است که آن را در آن هنگام که امام هادی علیه السّلام بیمار شده بود، سروده است:

مادت الارض بی و ادّت فؤادی و اعترتی موارد العروء

حین قیل الامام نضو علیل قلت نفسی فدته کلّ الفداء

مرض الدّین لاعتدالك و اعتلّ و غارت له نجوم السماء

عجبا ان منیت بالداء و السّقم و انت الامام حسم الداء

انت آسی الادواء فی الدّین و الدّینا و محیی الاموات و الاحیاء : «زمین به خاطر (بیماری شما) بر من پریشان شد، و قلبم سنگین گردید، و مراتب لرزش تب، مرا فرا گرفت.

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۳

در آن هنگام که گفته شد، امام هادی علیه السّلام لاغر و رنجور شده است، گفتم همه جانم فدای او گردد.

دین اسلام به خاطر بیماری تو، بیمار و رنجور شد، و ستارگان آسمان به خاطر آن، بی‌فروغ شدند.

شگفتا! که دستخوش درد و بیماری شدی، با اینکه تو امام زداينده هر دردی هستی.

تو طیب و درمانبخش دردها، و زندگی بخش مردگان و زندگان در دنیا و آخرت هستی».

۷- داستان عجیب شیعه شدن اصفهانی

قطب راوندی (ره) از جماعتی از مردم اصفهان نقل می‌کند که گفتند: در اصفهان مردی بود به نام عبد الرحمن و شیعه شده بود [با اینکه در آن وقت شیعیان در اصفهان، بسیار کم بودند]، به او گفته شد، علّت چیست که شیعه شده و به امامت حضرت هادی علیه السلام اعتقاد داری، و امامت افراد دیگر را قبول نداری؟».

او گفت: سرگذشتی، با امام هادی علیه السلام دارم که موجب شیعه شدن من شده است، و آن اینکه: من فقیر بودم، ولی در سخن گفتن و جرئت، قوی بودم، در آن سالی که جمعی از مردم اصفهان برای دادخواهی نزد متوکل (دهمین خلیفه عباسی) عازم شهر سامراء شدند، و مرا با خود بردند، سرانجام به در خانه متوکل رسیدیم، روزی در کنار در قلعه متوکل بودیم، ناگاه شنیدم متوکل فرمان احضار امام هادی علیه السلام را داده است، از بعضی از حاضران پرسیدم: «این شخصی را که متوکل، فرمان احضارش را داده کیست؟».

او گفت: «این شخص، مردی از آل علی علیه السلام است، رافضیان به امامت او اعتقاد دارند، سپس گفت: «ممکن است متوکل او را احضار کرده تا بکشد».

من تصمیم گرفتم در آنجا بمانم تا بینم کار به کجا می‌کشد، و این (امام هادی علیه السلام) کیست؟ ناگاه دیدم امام هادی علیه السلام سوار بر اسب وارد شد، همه حاضران به احترام او، در جانب راست و چپ او به راه افتادند و آن الأَنوار البهیة، ص: ۴۳۴

حضرت در میان دو صف قرار گرفت، و مردم به تماشای سیمای او پرداختند، همین که چشمم به چهره او افتاد، محبتش در قلبم جای گرفت، پیش خود دعا می‌کردم تا خداوند وجود او را از گزند متوکل حفظ کند، او کم‌کم در میان مردم آمد، در حالی که به یال اسبش نگاه می‌کرد، و به طرف راست و چپ نمی‌نگریست، و من همچنان پیش خود دعا می‌کردم، وقتی که آن بزرگوار به مقابل من رسید به من رو کرد و فرمود: «خداوند دعای تو را به استجابت رسانید، بدان که عمر تو طولانی می‌شود و اموال و فرزندان زیاد می‌گردند».

از هیبت و شکوه او، لرزه بر اندام شدم و با این حال به میان دوستانم رفتم، آنها گفتند: «چه شده، چرا مضطرب هستی؟». گفتم: خیر است، و ماجرای خود را به هیچ کس نگفتم، تا به اصفهان باز گشتیم، خداوند در پرتو دعای آن حضرت، به قدری ثروت به من داد که اکنون قیمت اموالی که در خانه دارم - غیر از اموالم در بیرون خانه - معادل هزار هزار درهم است، و دارای ده فرزند شده‌ام، و اکنون عمرم به هفتاد و چند سال رسیده است، من به امامت او اعتقاد یافتم به دلیل آنکه او بر افکار پنهان خاطر، آگاهی داشت، و دعایش در مورد من به استجابت رسید.

۸- ماجرای عجیب مرد نصرانی، در محضر امام هادی علیه السلام

از هبة الله بن ابی منصور موصلی نقل شده که گفت: یک مرد نصرانی در دیار ربیعیه بود که اصلاً از اهالی «کفرتوتا» (یکی از قریه‌های فلسطین) بود. وی کاتب (نویسنده) بود و به نام «یوسف بن یعقوب» خوانده می‌شد، بین او و پدرم رابطه دوستی بود. روزی این کاتب نصرانی، نزد پدرم آمد، گفتم: برای چه به اینجا آمده‌ای؟

گفت: «به حضور متوکل (خلیفه وقت) دعوت شده‌ام، ولی نمی‌دانم برای چه احضار شده‌ام و او از من چه می‌خواهد؟ و من سلامتی خود را از خداوند به صد دینار خریده‌ام، و آن صد دینار را برداشته‌ام تا به امام هادی علیه السلام بدهم».

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۵

پدرم گفت: در این مورد، موقف شده‌ای.

آن مرد نصرانی نزد متوکل رفت و پس از اندک مدتی، نزد ما آمد در حالی که شاد و خوش حال بود، پدرم به او گفت: «ماجرای خود را به من بگو»، او گفت: «به شهر سامراء رفتم، که قبلاً هرگز به این شهر نرفته بودم، به خانه‌ای وارد شدم، با خود گفتم بهتر این است که نخست قبل از آنکه کسی مرا بشناسد که به سامراء آمده‌ام، این صد دینار را به امام هادی علیه السّلام برسانم، بعد نزد متوکل بروم، در آنجا دانستم که متوکل، امام هادی علیه السّلام را از سوار شدن او به جائی رفتن منع کرده، و او خانه‌نشین است، با خود گفتم: چه کنم، من یک نفر نصرانی هستم، اگر خانه ابن الرّضا (امام هادی علیه السّلام) را بپرسم، ایمن نیستم که این خبر زودتر به گوش متوکل برسد، و بر بیچارگی ای که در آن هستم، افزوده گردد.

ساعتی در این باره فکر کردم، به نظرم آمد که سوار بر الاغم شوم، و در شهر بروم، و از مرکب خود جلوگیری نکنم، تا هر کجا که خواست برود، شاید خانه آن حضرت را بشناسم، بی آنکه از کسی بپرسم، آن صد دینار را در کاغذی نهادم و در میان آستینم گذاشتم، و سوار بر الاغم شدم، آن الاغ از خیابانها و بازارها، خود به خود عبور می کرد، تا اینکه به در خانه‌ای رسید و در همانجا ایستاد، هر چه کوشیدم تا از آنجا حرکت کند، حرکت نکرد، به غلام خود گفتم: «پرس که این خانه کیست؟».

او پرسید، جواب دادند؛ خانه ابن الرّضا (امام هادی علیه السّلام) است.

گفتم: الله اکبر، دلیلی است کافی، ناگاه خدمتکار سیاه چهره‌ای از آن خانه بیرون آمد، و گفت: «تو یوسف بن یعقوب هستی؟». گفتم: آری.

گفت: وارد خانه شو، من وارد خانه شدم، او مرا در دالان خانه نشانده، و سپس به اندرون رفت، با خود گفتم این دلیل دیگری بر مقصود است، از کجا این غلام می دانست که من یوسف بن یعقوب هستم؛ با اینکه من هرگز به این شهر نیامده‌ام، و

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۶

کسی مرا در این شهر نمی شناسد، بار دیگر خدمتکار آمد و گفت: «آن صد دینار را که در کاغذ پیچیده‌ای و در آستین داری بده»، آن را دادم و با خود گفتم: این دلیل سوّم است بر مقصود.

سپس آن خدمتکار نزد من آمد و گفت: وارد خانه شو!

من به خانه ابن الرّضا علیه السّلام وارد شدم، دیدم آن حضرت تنها در خانه خود نشسته است، تا مرا دید به من فرمود: «ای یوسف آیا وقت آن نرسیده تا رستگار شوی؟».

گفتم: «ای مولای من! دلیل‌ها و نشانه‌هایی (به صدق شما و اسلام) برای من آشکار گردید، که برای هدایت و رستگاری من کفایت می کند».

فرمود: «هیئات! تو اسلام را نمی پذیری، ولی بزودی پسرت فلانی مسلمان می شود، و از شیعیان ما است، ای یوسف! گروهی گمان می کنند که دوستی ما سودی به حال امثال شما ندارد، ولی آنها دروغ گفتند، سوگند به خدا دوستی ما، به حال امثال تو (که نصرانی هستی) نیز سودبخش است، برو دنبال آن کاری که برای آن آمده‌ای، زیرا آنچه را دوست داری، به زودی خواهی دید، و بزودی دارای پسر مبارک خواهی شد.

آن مرد نصرانی می گوید: نزد متوکل رفتم، و به تمام مقاصدم رسیدم، و باز گشتم.

هبه الله می گوید: من بعد از مرگ همین نصرانی با پسرش دیدار کردم، دیدم مسلمان است و در مذهب تشیع، استوار و محکم می باشد، او به من خبر داد که پدرش بر همان دین نصرانیت مرد، و او بعد از مرگ پدر، مسلمان شده است، و پیوسته می گفت:

انا بشاره مولای

: «من بشارت مولای خود (امام هادی علیه السلام) هستم».

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۷

۹- رفع خطر، در راه طوس، و اثر انگشتر

سید بن طاووس در کتاب «امان الاخطار» می‌نویسد: ابو محمّد قاسم بن علاء، روایت کرده که یکی از خدمتکاران امام هادی علیه السلام گفت: من از آن حضرت اجازه گرفتم تا به زیارت طوس [مرقد شریف حضرت رضا علیه السلام] بروم، آن حضرت فرمود: «انگشتری را همراه خود بردار، که نگینش زرد باشد و بر روی آن چنین نوشته شده باشد: ما شاء الله، لا قوّة الا بالله، استغفر الله، و در طرف دیگر آن نام محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، نقش بسته باشد، زیرا چنین انگشتری موجب حفظ از خطر دستبرد جاده‌ها بوده، و برای سلامتی بدن، کامل‌تر، و برای حفظ دین، نیکوتر می‌باشد».

آن خدمتکار گفت: من چنان انگشتری را مطابق اوصافی که امام هادی علیه السلام فرموده بود، فراهم نمودم، سپس برای خداحافظی نزد امام هادی علیه السلام باز گشتم، و با امام وداع کرده و به طرف خراسان، حرکت نمودم، وقتی که دور شدم، امام پیام داد: باز گرد، من به محضرش باز گشتم، فرمود: «باید انگشتر دیگری از فیروزه، همراه داشته باشی، زیرا در بین طوس و نیشابور، شیری می‌بینی که جلو کاروان را می‌گیرد، تو نزد آن شیر برو و انگشتر را به او نشان بده و بگو مولای من (امام هادی علیه السلام) می‌گوید: از جاده دور شو، سپس امام فرمود: باید نقش این فیروزه، چنین باشد: در یک طرف آن نوشته شده باشد: «الله الملك»، و در طرف دیگرش نوشته شده باشد: «الملك لله الواحد القهار»، زیرا در نقش انگشتر امیر مؤمنان علی علیه السلام، قبل از خلافت «الله الملك» بود، و بعد از خلافت، بر انگشت خود که فیروزه بود، «الملك لله الواحد القهار» را نقش بست، و چنین انگشتری موجب ایمنی از دزدگان و پیروزی در جنگها است.

خدمتکار می‌گوید: به طرف طوس، رهسپار شدم، سوگند به خدا، شیری را در مسیر راه دیدم، دستور امام هادی علیه السلام را اجرا نمودم (و نجات یافتم)، هنگامی که به محضر آن حضرت باز گشتم، و ماجرا را به آن حضرت خبر دادم،

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۸

فرمود: «یک موضوع باقی مانده که نگفتی، اگر بخواهی تو را به آن خبر دهم!».

عرض کردم: ای آقای من، شاید آن را فراموش نموده‌ام.

فرمود: «آری، شبی در طوس، در کنار قبر [امام رضا علیه السلام] خوابیدی، گروهی از جنیان برای زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام آمدند، به نگین انگشتر دست تو نگاه کردند، نوشته آن را خواندند، آن انگشتر را از دست گرفتند، و نزد بیماری که داشتند بردند، و آن انگشتر را با آب شستند، و آن آب را به آن بیمار نوشاندند، و او سلامتی خود را بازیافت، و بعد آن انگشتر را به دست تو بازگرداندند، قبلاً در دست راست تو بود، آن را در دست چپ تو کردند. از این موضوع، بسیار تعجب کردی، و علت آن را نفهمیدی، و در کنار سرت، سنگ یاقوتی دیدی، آن را برداشتی که اکنون همراه تو است، آن را به بازار ببر که به زودی آن را به هشتاد دینار می‌فروشی».

من آن سنگ یاقوت را به بازار بردم، و هشتاد دینار فروختم، همان گونه که آقا (امام هادی علیه السلام) فرموده بود، همان شد.

۱۰- سر به نیست شدن، شعبده‌باز گستاخ

از زرافه [یا زراره] دربان متوکّل نقل شده: شعبده‌بازی از هند نزد متوکّل (دهمین خلیفه عباسی) آمد، و تردستی‌های بی‌نظیر و عجیبی از خود نشان می‌داد. متوکّل بازی کردن را بسیار دوست داشت [و خواست از وجود شعبده‌باز بر ضدّ امام هادی علیه السلام،

سوء استفاده کند]. به شعبده‌باز گفت: اگر طوری کنی که در یک مجلس عمومی، علی بن محمد [حضرت هادی علیه السلام] را شرمند کنی، هزار اشرفی ناب به تو جایزه می‌دهم.

شعبده‌باز گفت: «سفره غذا را پهن کن، و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار و مرا کنار آن حضرت جای بده، به تو قول می‌دهم که حضرت هادی علیه السلام را نزد حاضران سرافکننده و شرمند سازم».

الأنوار البهیة، ص: ۴۳۹

متوکل، دستور او را اجرا کرد، جمعی در کنار سفره نشستند، امام هادی علیه السلام را نیز احضار نمود، مقداری نان در نزدیکی امام هادی علیه السلام گذاشتند، امام علیه السلام دست به طرف نان دراز کرد تا بردارد، همان دم شعبده‌باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی علیه السلام دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید، و حاضران خندیدند، این حادثه چند بار تکرار شد. امام هادی علیه السلام (که خشمگین شده بود) دستش را بر صورت شکل شیری که در روی پارچه متکائی نقش بسته بود و در آنجا بود، زد و فرمود:

خذ عدو الله

: «دشمن خدا را بگیر».

همان دم آن صورت، به شکل شیری زنده درآمد، و به شعبده‌باز حمله کرد و او را درید و خورد، سپس به جای اولش به همان صورت و نقش شیر، در پارچه متکا باز گشت.

همه حاضران، حیرت زده شدند، امام هادی علیه السلام برخاست که برود، متوکل از آن حضرت التماس کرد که بنشینند، و آن شعبده‌باز را باز گرداند، آن حضرت فرمود:

والله لا یری بعدها ...

: «سوگند به خدا او پس از این، دیده نخواهد شد، آیا تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط می‌کنی؟».

حاضران نیز، از آنجا رفتند، و دیگر آن شعبده‌باز دیده نشد.

۱۱- قدرت پوشالی متوکل، در برابر قدرت ملکوتی امام

روایت شده: متوکل به ارتش خود که نود هزار جنگجوی ترک بودند، و در شهر سامراء سکونت داشتند، فرمان داد هر یک از آنها توبره اسب خود را از گل قرمز پر کنند و در نقطه معین شده، روی هم بریزند.

این فرمان از سوی ارتشیان متوکل، اجرا شد و تلّ عظیمی مانند کوه بزرگ

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۰

پدیدار گشت که آن را «تلّ مخالی» (تلّ توبره‌ها) نامیدند.

متوکل بر بالای آن تلّ رفت، و امام هادی علیه السلام را احضار کرده، و از او خواست که بالای آن تلّ برود، آن حضرت بالا رفت. متوکل به امام هادی علیه السلام گفت: «من تو را به اینجا آورده‌ام که سپاهیان مرا بنگری»، و قبلاً فرمان داده بودم که همه سپاهیان لباس جنگ در تن کنند و اسلحه‌های خود را بردارند، و با بهترین زینت و کاملترین نیرو و عظیمترین شکوه بیرون آیند، و هدفش از این کار آن بود که نیروی قلب هر کسی را که بر ضد او خروج می‌کند بشکند، و ترسش از امام هادی علیه السلام از این رو بود که مبادا او یکی از بستگانش را به خروج و شورش بر ضد خلیفه وادار کند.

امام هادی علیه السلام فرمود: «اکنون آیا می‌خواهی، من نیز لشکر خودم را به تو نشان دهم؟».

متوکل گفت: آری.

امام هادی علیه السلام دعا کرد، ناگاه بین زمین و آسمان و مشرق و مغرب، پر از فرشتگان غرق در اسلحه، آشکار شدند، وقتی که خلیفه، آن همه جمعیت مسلح را دید، از ترس، بی‌هوش شد و به زمین افتاد، وقتی که به هوش آمد، امام هادی علیه السلام به او فرمود: «ما در امور دنیا با شما مفاخرت و مسابقه نمی‌گذاریم، ما به امر آخرت (و امور معنوی) اشتغال داریم، پس آنچه که در مورد من گمان کردی، چنین نیست».

۱۲- پاسخ به سؤال واثق (خلیفه نهم عباسی)

در کتاب «الدَّرَّ النَّظِيم» از محمد بن یحیی روایت شده: یحیی بن اکثم [قاضی بغداد] و جمعی از فقهاء، در مجلس واثق (نهمین خلیفه عباسی) بودند، واثق از حاضران پرسید: «چه کسی در آن هنگام که آدم علیه السلام حجّ بجا آورد، سر او را تراشید؟».

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۱

حاضران از پاسخ به این سؤال، درمانده شدند.

واثق گفت: «من کسی را در اینجا حاضر می‌کنم، او جواب این سؤال را به شما خبر می‌دهد»، آنگاه واثق شخصی را نزد امام هادی علیه السلام فرستاد و او را به آن مجلس، حاضر نمود، و از او پرسید: «ای ابو الحسن! هنگام حجّ، چه کسی موی سر آدم علیه السلام را تراشید؟».

امام هادی علیه السلام فرمود: «از شما می‌خواهم مرا از پاسخ به این سؤال معاف بداری».

واثق گفت: «تو را قسم می‌دهم که خبر دهی».

امام هادی علیه السلام فرمود: اکنون که دست بردار نیستی، پدرم از جدّش، و او از پدرش، و او از جدّش روایت کردند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

به جبرئیل فرمان داده شد تا یاقوتی از بهشت را به زمین ببرد، جبرئیل، آن یاقوت را آورده و بر سر آدم علیه السلام مالید، موهای سر او ریخته شد، و نور آن یاقوت تا هر جا که رسید، تا همانجا حرم گردید.

۱۳- نمونه‌ای از جود و کرم امام هادی علیه السلام

صاحب کشف الغمّه روایت کرده: روزی امام هادی علیه السلام از شهر سامراء بیرون آمد و به خاطر کار مهمی به قریه‌ای رفت، یک فقیر اعرابی (بادیه‌نشین) به در خانه او آمد، گفتند: «آقا به فلان روستا، رفته است».

آن فقیر به طرف آن روستا حرکت کرد، وقتی که به محضر امام هادی علیه السلام رسید، امام به او فرمود: «چه حاجت داری؟».

او عرض کرد: «من مردی از اعراب کوفه هستم که به ولایت جدّتان امیر مؤمنان علی علیه السلام چنگ زده‌ام (شیعه هستم)، وام سنگینی بر عهده من است که تحمّل آن برایم بسی دشوار است، و کسی را جز تو نیافتم تا آن را ادا کند».

امام هادی علیه السلام فرمود: دل خوش دار و آرام باش، سپس آن فقیر را به

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۲

خانه‌اش برد و مهمان خود نمود، هنگامی که صبح شد، امام هادی علیه السلام به او فرمود: «من موضوعی را از تو می‌خواهم، مبادا با من مخالفت کنی»، او عرض کرد: «نه، با تو مخالفت نخواهم کرد».

امام هادی علیه السلام با خط خود در ورقه‌ای نوشت: «فلان اعرابی، فلان مقدار، بر عهده من، طلب دارد»، و مبلغ آن را بیش از بدهکاری او، نوشت، آنگاه به او فرمود: «این ورقه را بگیر، وقتی که به سامراء رفتم، نزد من بیا، و در حالی که جماعتی در نزد من هستند، همین مبلغ نوشته شده را (به عنوان طلبکار) از من مطالبه کن، و در مورد پرداختن آن، با من درستی نما، مبادا با این دستور

من مخالفت کنی!».

فقیر گفت: «دستور تو را انجام خواهم داد»، او آن ورقه را گرفت و هنگامی که امام هادی علیه السلام به سامراء رفت، و جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه وقت و غیر آنها، در محضر آن حضرت، اجتماع کردند، آن فقیر وارد آن مجلس گردید، و ورقه را بیرون آورد، و مطالبه مبلغ نوشته شده نمود.

امام هادی علیه السلام با کمال مدارا و نرمش با او روبرو شد و عذرخواهی کرد، و وعده فرمود که آن را ادا خواهم کرد، و خاطرت را خوش می‌کنم.

این خبر به گوش متوکل (خلیفه وقت) رسید، او دستور داد: سی هزار درهم به حضور امام هادی علیه السلام بردند. امام هادی علیه السلام آن مبلغ را در خانه خود نگهداشت، تا آن فقیر کوفی آمد، امام هادی علیه السلام تمام آن پول را به او داد و فرمود: «بگیر و قرضهای خود را با آن ادا کن، و با بقیه آن، معاش اهل و عیالت را تأمین نما، و ما را معذور بدار».

آن اعرابی گفت: «ای پسر رسول خدا!، سوگند به خدا، امید و انتظار من از شما به کمتر از یک سوّم این مبلغ بود، ولی خداوند آگاهتر است که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد»، آن مبلغ را گرفت و به دیار خود بازگشت.

این یک نمونه از جود و اخلاق امام هادی علیه السلام است که هر کس آن را

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۳

شنید، به عظمت و کمال اخلاق آن بزرگمرد، حکم نمود.

ایثارگری حضرت خضر علیه السلام

مؤلف گوید: شبیه مطلب فوق است، روایتی که از دیلمی، در کتاب «اعلام الوری» [تألیف شیخ صدوق (ره)] از ابو امامه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به اصحاب خود فرمود: «آیا می‌خواهید از خضر علیه السلام به شما خبر دهم؟». عرض کردند: «آری ای رسول خدا!».

فرمود: «روزی حضرت خضر علیه السلام در یکی از بازارهای بنی اسرائیل عبور می‌کرد، ناگاه فقیری به او نگرست و گفت: «به من صدقه بده، خداوند به تو برکت دهد».

خضر گفت: «ایمان به خدا آوردم، آنچه خداوند مقدر کند، همان می‌شود، در نزد من چیزی نیست که به تو بدهم». فقیر گفت:

بوجه الله لما تصدقت علیّ ...

: «تو را به وجه خدا سوگند می‌دهم که به من صدقه بدهی، من در چهره تو، خیر و نیکی می‌نگرم، و از تو چنین انتظاری دارم».

خضر گفت: «ایمان به خدا آوردم، تو مرا به امر عظیم (وجه خدا) قسم دادی و سؤال کردی، ولی در نزد من چیزی نیست تا به تو دهم، مگر اینکه خودم را به عنوان غلام بگیری و بفروشی، و پول آن را برای خود برداری».

فقیر گفت: این کار، چگونه راست می‌آید؟

خضر گفت: به حق می‌گویم که تو به امر عظیمی از من سؤال کردی، و «وجه خدا» را واسطه نمودی، من تو را ناامید نخواهم کرد، مرا بفروش، و به بازار ببر و بفروش.

فقیر، خضر علیه السلام را به بازار آورد، و به چهارصد درهم فروخت.

حضرت خضر علیه السلام مدتی در نزد مشتری ماند، ولی مشتری هیچ

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۴

کاری را به او واگذار نمی‌کرد، خضر به مشتری گفت: «تو مرا خریدهای که ترا خدمت کنم، بنابراین مرا به انجام کاری فرمان بده». مشتری گفت: من دوست ندارم که تو را به زحمت اندازم، تو پیرمرد سالخورده‌ای هستی. خضر گفت: زحمتی بر من نیست.

مشتری گفت: حال که چنین است، برخیز و این سنگها را از اینجا به فلان جا، انتقال بده. خضر علیه السلام برخاست، در همان ساعت، آن سنگها را منتقل نمود، با اینکه این کار را می‌بایست شش نفر در یک روز انجام دهند.

مشتری گفت: «آفرین بر تو، خوب انجام دادی و به کاری طاقت آوردی که هیچ‌کس چنین طاقتی ندارد». تا اینکه مشتری تصمیم گرفت تا به مسافرت برود، به خضر گفت: «من تو را امین می‌دانم، به مسافرت می‌روم، تو جانشین من باش و نسبت به اهل و عیالم به نیکی رفتار کن تا برگردم، من دوست ندارم که تو را به زحمت اندازم». خضر گفت: «نه، تو مرا به زحمت نمی‌اندازی» (اینها زحمت نیست).

مشتری گفت: حال که چنین است، مقداری خشت بزن، تا من بازگردم.

مشتری به سفر رفت، وقتی که بازگشت، دید خضر علیه السلام ساختمان محکمی [با آن خشتهائی که زده] درست کرده است.

مشتری گفت: «تو را به وجه خدا سوگند می‌دهم که بگوئی، حسب تو چیست و کارت چگونه است؟».

خضر علیه السلام گفت: «امر بزرگی، از من سؤال کردی، و وجه خدا را واسطه نمودی، با اینکه همین امر عظیم، مرا به بردگی و غلامی انداخته است، اینک به تو می‌گویم که من کیستم؟ من همان «خضر» هستم که نامش را شنیده‌ای، فقیر در مانده‌ای از من صدقه خواست، گفتم چیزی ندارم، او مرا به وجه خدا» سوگند

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۵

داد، خود را برده او ساختم تا اینکه مرا فروخت، آگاه باش که هر کس از او به «وجه خدا» درخواست شود، و او توانائی برای اجابت داشته باشد، ولی درخواست کننده را رد کند، در روز قیامت می‌ایستد، در حالی که در صورتش پوست و گوشت و خون نیست، و تنها استخوانی که هنگام حرکت، صدا می‌دهد در صورتش دیده می‌شود».

مشتری گفت: تو را زحمت دادم [عذر می‌خواهم] تو را نمی‌شناختم.

خضر گفت: «اشکال ندارد، مرا نگهداری کردی، و به من احسان نمودی».

مشتری گفت: پدر و مادرم به فدایت، در اهل و مال من آنچه را که خداوند برای تو آشکار نموده، حکم کن (آنچه می‌خواهی، از آن تو باشد) و یا اختیار را به تو می‌سپرم و راه را برای تو باز می‌گذارم.

خضر گفت: «دوست دارم که مرا رها سازی، تا بندگی خدا کنم و در راه او قدم نهم».

مشتری، او را آزاد کرد. خضر علیه السلام گفت: «حمد و سپاس خداوندی را که مرا در قید بردگی افکند و سپس مرا از آن قید، رهایی بخشید».

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۶

پاره‌ای از گفتار امام هادی علیه السلام

۱- من رضی عن نفسه، کثر الشاخطون علیه

: «کسی که از خود راضی باشد، خشمناکان، نسبت به او بسیار شوند».

۲- راکب الحرون، اسیر نفسه، و الجاهل اسیر لسانه

: «آن کس که بر مرکب ایستاده و بی حرکت، سوار گردد، اسیر خویش است [زیرا که موجب یک نوع غرور و بیهودگی است، و چنین حالتی از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد] و انسان نادان، گرفتار نادانی خود می‌باشد».

۳- النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ، وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ

: «شخصیت انسان در دنیا به ثروت‌های او است، و در آخرت به کردارهای نیک او می‌باشد».

۴- الْمَصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلجَّازِعِ اثْنَانِ

: «مصیبت انسان صبرکننده، یکی است، ولی مصیبت انسان بی‌تاب، دو تا است» [هم مصیبت دیده و هم پاداش خود را به خاطر بی‌تابی از بین برده است].

۵- الهزل (الهزاء - خ ل) فکاهة السّفهاء و صناعة الجهّال

: «شوخی و بیهوده‌گوئی، خوش‌مزگی بی‌خردان، و کار نادانان است» (یا مسخره کردن، و شوخی، کار این دو دسته است).

۶- السّهر الذّ للمنام، و الجوع یزید فی طیب الطّعام

: «شب‌زنده‌داری، خواب را لذت‌بخش‌تر می‌کند، و گرسنگی در گوارا بودن غذا، می‌افزاید» (مقصود امام از این سخن، تأکید و دعوت به شب‌زنده‌داری و

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۷

روزه گرفتن است).

۷- اذکر مصرعک بین یدی اهلک، فلا طیب یمنعک و لا حبیب ینفعک

: «آن وقت را به یاد آور که در برابر افراد خانواده خود افتاده‌ای، پس پزشکی نیست که تو را از مرگ بازدارد، و دوستی نیست که به حال تو سودمند باشد».

۸- المقادیر تریک مالا یخطر ببالک

: «مقدّرات؛ چیزهایی را که به خاطرت نمی‌آید، به تو نشان می‌دهد» [بنابراین غافل مباش، و با توجه به فرودهای زندگی، از لاک غرور بیرون بیا].

۹- امام هادی علیه السلام به مردی که در مدح آن حضرت، زیاده‌روی کرد، فرمود:

اقبل علی شأنک فإن کثرة الملق یهجم علی الظنّه، و اذا حلت من اخیک فی محلّ الثّقه، فاعدل عن الملق، الی حسن الثّیه

: «برو به سراغ کارت، زیرا چاپلوسی بسیار، موجب هجوم و افزایش بدگمانی است، و هرگاه مورد اطمینان برادر دینی خود شدی، از تملق و چاپلوسی بگذر و بجای آن، به او خوشبین باش».

۱۰- الحکمة لا تنجع فی الطّباع الفاسده

: «مطالب حکمت‌آمیز، در خویهای فاسد، بی‌اثر است».

۱۱- «هرگاه زمانی بیاید که عدالت در آن، بر ظلم و جور، بچربد، حرام است که به شخص سوء ظنّ کنی، مگر اینکه علم به بدی او پیدا کنی، و هرگاه زمانی بیاید که به عکس، ظلم و ستم بر عدالت بچربد، در آنجا روا نیست که افراد به همدیگر گمان نیک کنند (خوشبین باشند) تا یقین به نیکی او نمایند».

۱۲- سهل بن زیاد می‌گوید: بعضی از اصحاب امام هادی علیه السلام برای آن حضرت نوشت: و در آن درخواست کرد، دعائی جامع، که فراگیرنده دنیا و آخرت باشد به او بیاموزد، امام هادی علیه السلام در پاسخ او نوشت:

اکثر من الاستغفار و الحمد، فانّک تدرک بذلک الخیر کله

: «بسیار استغفار و حمد کن، چرا که با استغفار و حمد، همه نیکی و سعادت را به

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۸

دست خواهی آورد».

۱۳- امام هادی علیه السلام در پاسخ سخنی که بین او و متوکل (خلیفه عباسی) به میان آمده بود، فرمود:

لا تطلب الصفا ممن کدرت علیه، و لا الوفاء لمن غدرت به، و لا التصح ممن صرفت سوء ظنک الیه - فأنما قلب غیرک کقلبک له : «از آن کسی که تو زندگیش را تیره و تلخ نموده‌ای، صفا مجو، و از آن کسی که بر او نیرنگ نموده‌ای، وفا مطلب، و از آن کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و خیرخواهی مخواه، همانا قلب دیگری نسبت به تو، مانند قلب تو نسبت به او است».

و گفتار فراوان دیگری که از امام هادی علیه السلام نقل شده است، هر کس که خواستار سخنان جامع آن حضرت است، «زیارت جامعه کبیره» را [که در مفاتیح الجنان ذکر شده] که از آن حضرت نقل شده، مورد مطالعه و بررسی قرار دهد، چرا که این زیارت، همان گونه که علامه مجلسی (ره) فرموده، از صحیحترین زیارتها از نظر سند، و شیواترین آنها از نظر عبارت، و رساترین آنها از نظر معنی، و عالیترین آنها از نظر مقام است».

الأنوار البهیة، ص: ۴۴۹

چند رخداد از برخوردهای امام هادی علیه السلام با بعضی از خلفای عصرش

۱- تبعید از مدینه به سامراء

متوکل (دهمین خلیفه عباسی) امام هادی علیه السلام را از مدینه به سامراء آورد، علتش آن بود که عبد الله به محمد فرماندار مدینه از طرف دولت متوکل، نزد متوکل بر ضد امام هادی علیه السلام سعایت کرد [و به او گزارش داد که امام و هوادارانش، مخالف تو هستند و ...]. متوکل، نامه‌ای برای امام هادی علیه السلام نوشت و آن حضرت را محترمانه (و فریبکارانه) به پادگان سامراء دعوت کرد. او «یحیی بن هرثمه» [یکی از سرداران نظامی] را با سیصد نفر به مدینه فرستاد، تا از راه بیابان، امام هادی علیه السلام را به سامراء بیاورند. یحیی بن هرثمه در مسیر راه، آیات و دلائل و معجزات متعددی مشاهده کرد، که نقل آنها در گنجایش این کتاب نیست.

۲- امام هادی علیه السلام در مسیر راه

مسعودی [مورخ معروف] از یحیی بن هرثمه نقل می‌کند که گفت: متوکل مرا به سوی مدینه برای آوردن امام هادی علیه السلام، روانه ساخت، به خاطر چیزی که در مورد آن حضرت به او گزارش داده بودند، وقتی که به مدینه رفتم، مردم مدینه (پس از اطلاع از جریان) آن چنان گریه و ناله و شیون کردند که ماندنش را نشنیده

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۰

بودم، من آنها را به آرامش دعوت می‌کردم، و برای آنها سوگند یاد کردم که من در مورد آن حضرت مأموریت ناگواری ندارم. من در مدینه، خانه امام هادی علیه السلام را بازرسی کردم، در آن جز قرآن و دعا و امثال آن نیافتم. و به گفته سبط بن جوزی در «تذکره»، او گفت: «من در خانه امام هادی علیه السلام جز چند قرآن و کتاب دعا و کتابهای علمی، چیز دیگری نیافتم، آن حضرت به نظرم بزرگ آمد، و خودم خدمتگزاری آن حضرت را به عهده گرفتم - تا آخر حدیث. یحیی می‌افزاید: من آن حضرت را روانه سامراء کردم، و خدمتگزاری او را در مسیر راه به عهده گرفتم، و با او خوشرفتاری نمودم. روزی از روزها با اینکه آسمان صاف بود و خورشید می‌درخشید، دیدم امام هادی علیه السلام لباس بارانی خود را پوشید، و دم

اسب خود را گره زده بود. سوار بر اسب شده و حرکت کرد، من از کار او تعجب کردم (که چرا در چنین روز آفتابی، لباس بارانی پوشیده و ...) ولی چندان نگذشت که ابری پدیدار شد، و شروع به باریدن گرفت، و از این جهت به سختی افتادیم، آن حضرت به من رو کرد و فرمود: «من می‌دانم که تو آنچه را از من دیدی بسیار تعجب کردی، و گمان کردی که من درباره باران چیزی می‌دانستم که تو نمی‌دانستی، ولی آن گونه که تو گمان بردی نیست [یعنی مربوط به علم غیب نیست] بلکه من در صحرا زیسته‌ام، و بادهائی را که به دنبالش باران است، می‌شناسم، امروز صبح بادی وزید، من بوی باران را از آن استشمام کردم، از این رو برای آن، آماده شدم».

۳- امام هادی علیه السلام در بغداد

یحیی بن هرثمه می‌گوید: هنگامی که به بغداد رسیدیم، ابتدا نزد والی بغداد؛ اسحاق بن ابراهیم طاطری رفتیم، او به من گفت: «ای یحیی! این مرد، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تو متوکل را می‌شناسی [که چه جرثومه فساد است]، الأنوار البهیة، ص: ۴۵۱
اگر تو متوکل را بر قتل این آقا (امام هادی علیه السلام) تحریک کنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله خصم تو خواهد بود». گفتم: «سوگند به خدا، در هر امری، جز نیکی از او ندیده‌ام».

۴- ورود امام هادی علیه السلام به سامراء

یحیی بن هرثمه می‌گوید: همراه امام هادی علیه السلام به شهر سامراء وارد شدیم، نخست نزد «وصیف ترکی» [سرلشکر ارتش] که من از اصحاب او بودم، رفتیم، وصفیف گفت: «سوگند به خدا اگر از سر این مرد (امام هادی علیه السلام) یک لایحه موکم شود، بازخواست کننده آن خود من هستم».
من از سخن وصفیف و اسحاق (استاندار بغداد) تعجب کردم، و نزد متوکل رفتم و آنچه را دیده بودم و در مدح امام هادی علیه السلام شنیده بودم، به متوکل گفتم، متوکل جایزه نیکی به آن حضرت داد، و با او خوشرفتاری کرد، و مقدم او را گرامی داشت - تا آخر حدیث.

۵- خوابی راستین و روشنگر

مسعودی در «اثبات الوصیة» می‌نویسد: ابو عبد الله محمد بن احمد حلبی قاضی گفت: «خضر بن محمد بزّار»، شیخ ما، فردی موثق و مورد قبول قاضیان و مردم بود، او گفت: من در عالم خواب دیدم که گویا در کنار رود دجله بغداد، در کنار جسر (پل) هستم، جمعیت بسیاری در آنجا اجتماع کرده بودند، و بر اثر ازدحام آنها، به همدیگر فشار می‌آمد، و آنها می‌گفتند: کعبه، خانه خدا به اینجا می‌آید [مردم برای استقبال از خانه خدا بیرون آمده‌اند] ناگاه دیدم؛ خانه کعبه با تمام پرده‌های دیباج و پوششهای قبطی خود به سمت ما می‌آید، و آن پرده‌ها و پوششها به زمین کشیده می‌شوند، آن کعبه آمد و آمد تا از جسر عبور کرد، و از بخش غربی بغداد، به بخش شرقی آن رفت، و مردم در اطراف آن و در برابرش، طواف می‌کردند، تا

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۲

اینکه به خانه «خزیمه» وارد گردید.

خضر بن محمد می‌افزاید: بعد از چند روز از خوابی که دیده بودم، برای کاری که داشتم، به جسر بغداد رفتم، دیدم مردم در آنجا

اجتماع کرده‌اند و به همدیگر می‌گویند: «ابن الرضا علیه السلام [امام هادی علیه السلام] از مدینه آمد». دیدم آن حضرت با کمال شکوه، و با آرامش از جسر عبور کرد و مردم در پیش رو و پشت سر همراه او بودند تا اینکه آن حضرت به خانه «خزیمه بن حازم» وارد گردید، فهمیدم تعبیر خوابی را که دیده بودم، همین است، سپس آن حضرت از بغداد به شهر سامراء رفت.

۶- امام هادی علیه السلام در سرای گدایان

علّامه طبرسی (ره) روایت کرده، هنگامی که امام هادی علیه السلام به شهر سامراء وارد شد، متوکل خود را در خانه خود، از آن حضرت پنهان کرد، آن حضرت به سرای فقراء وارد گردید [متوکل نه تنها از آن حضرت، استقبال نکرد، بلکه برای آنکه به حضرت توهین گردد، ترتیبی داد که آن حضرت به سرای گدایان وارد شود].

امام یک روز در آنجا ماند، سپس متوکل خانه جداگانه‌ای در اختیار آن حضرت گذاشت، و او به آن خانه انتقال یافت.

سپس علّامه طبرسی (ره) از «صالح بن سعید» روایت کرد که گفت: هنگام ورود آن حضرت به سامراء، به حضور امام هادی علیه السلام رسیدم، عرض کردم:

«فدایت کردم، در همه امور، می‌خواهند نور تو را خاموش کنند، و در حقّ تو کوتاهی نمایند، به گونه‌ای که تو را در این سرای نامطلوب، (معروف به) «خان الصّعلیک» (سرای گدایان) وارد نمودند».

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای پسر سعید! چنین نیست که تو تصوّر می‌کنی، هنوز ما را نشناخته‌ای»، سپس امام هادی علیه السلام با دستش اشاره

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۳

کرد، ناگاه باغهای خرم و بی‌نظیر، و نهرهایی که آب در آن جریان داشت با حوریان خوشبو، و غلمانی (پسران) که گوئی گوهر نگهداری شده در پرده‌ها بودند دیدم، چشمانم حیرت زده شد، و بسیار تعجب کردم، آن حضرت فرمود: «ای پسر سعید! ما هر جا باشیم چنین مکتبی برای ما فراهم است، و در خانه گدایان نیستیم».

۷- هلاکت مرد گستاخ و بد زبان

در کتاب «اثبات الوصیة» روایت شده: امام هادی علیه السلام به خانه متوکل وارد گردید، و به نماز ایستاد. یکی از مخالفان به نزدیک آمد [و با کمال گستاخی، دهن کجی کرد و] گفت: «چقدر ریاکاری می‌کنی؟».

آن حضرت، نمازش را با سرعت به پایان رسانید، و پس از سلام نماز، به او رو کرد و فرمود: «اگر در این نسبتی که به من دادی، دروغگو هستی، خداوند، تو را نابود کند».

همان دم او به زمین افتاد و مرد، و همین موضوع، خبر تازه‌ای در کاخ متوکل گردید.

روایت شده: امام هادی علیه السلام فرمود: به اجبار از مدینه به سامراء آمدم، و اگر از سامراء بیرون روم، نیز از روی اجبار است، شخصی پرسید: چرا؟.

آن حضرت پاسخ داد: «زیرا این شهر، خوش آب و هوا است، و بیماری در آن، کم است».

۸- نذر مادر متوکل، و علاقه او به امام هادی علیه السلام

شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد (۱) به سند خود، از ابن نعیم بن محمّد طاهری، روایت می‌کند؛ که گفت: متوکل عباسی بر اثر

پدیدار شدن دمل و غده

(۱) ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۲۹۰ و ۲۹۱

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۴

چرکین در بدنش، بیمار شد، در حدی که در بستر مرگ افتاد، و کسی جرئت نمی کرد تا با نشتر زدن به زخم او، نزدیک او شود، مادرش نذر کرد که اگر او از آن بیماری نجات یابد، مال زیادی از ثروت شخصی خود، برای امام هادی علیه السلام بفرستد. فتح بن خاقان [وزیر نزدیک متوکل] به متوکل گفت: «خوب است شخصی را نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) بفرستی، و از او درباره درمان این بیماری، سؤال کنی، چه بسا او دستوری دهد، و راه درمان این بیماری را بداند و همان موجب گشایش گردد». متوکل، شخصی را نزد امام هادی علیه السلام فرستاد، و از آن حضرت، درخواست درمان نمود. امام هادی علیه السلام پیام داد: «مقداری پشکل گوسفند (یا عصاره روغن گوسفند) را با گلاب مخلوط کنید و بر سر زخم ببندید، که به اذن خدا، سودمند است»، فرستاده متوکل، بازگشت و دستور امام را بیان نمود، حاضران، این دستور را به باد مسخره گرفتند و ریشخند زدند، فتح بن خاقان گفت: «تجربه کردن این کار، زبانی ندارد، به خدا سوگند، من امید بهبودی او را دارم». سرانجام همان پشکل گوسفند (یا عصاره روغن) را با گلاب، بهم آمیختند و روی آن زخم گذاشتند، و آن دمل سر باز کرد، و آنچه در آن بود، بیرون آمد، و به مادر متوکل مژده سلامتی متوکل را دادند، او ده هزار دینار مهر زده از ثروت خود را برای امام هادی علیه السلام فرستاد تا اینکه متوکل، سلامتی خود را به طور کامل بازیافت.

۹- سعایت بطحائی و دستگیری امام هادی علیه السلام

مدتی از این ماجرا گذشت، تا اینکه بطحائی [که یکی از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه السلام بود و اجدادش از طرفداران سخت بنی عباس بودند] نزد

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۵

متوکل رفت و از امام هادی علیه السلام سعایت و بدگوئی نمود، و گفت: در نزد امام هادی علیه السلام اموال و اسلحه وجود دارد. متوکل سعید حاجب را دیدار کرد، و به او فرمان داد تا «شبان به خانه امام هادی علیه السلام بریزند و آنچه در خانه او از اموال و اسلحه هست، بردارند و نزد او (متوکل) ببرند».

ابراهیم بن محمد می گوید: سعید حاجب به من گفت: شبانه به خانه امام هادی علیه السلام رفتم، نردبانی به همراه داشتم، به وسیله آن به پشت بام خانه امام رفتم و بوسیله آن، به داخل خانه امام وارد می شدم، و در تاریکی نمی دانستم از کجا و چگونه وارد خانه شوم، حضرت هادی علیه السلام در درون خانه، صدا زد:

«ای سعید! به جای خود باش، تا چراغ و روشنائی برایت بیاورم، طولی نکشید شمع می آورد، و من پائین رفتم و دیدم آن حضرت، روپوش پشمینی در بر، و کلاهی پشمین بر سر دارد، و جانماز حصیری در پیش روی او است، و رو به قبله می باشد، آنگاه به من فرمود: «این اطاقها در اختیار تو است».

من به همه آن اطاقها رفتم و بازرسی کردم، چیزی نیافتم، جز آن کیسه‌ای که مادر متوکل، با مهر خودش، برای آن حضرت فرستاده بود، و کیسه دیگری که مهر کرده بود. آن حضرت به من فرمود: «جانماز را بازرسی کن»، من آن را نیز بازرسی کردم و آن را بلند کرده، دیدم شمشیری در غلاف پوشیده، زیر آن است، آن را با کیسه‌ها برداشته، به نزد متوکل بردم، چون نگاهش به مهر مادرش که بر کیسه بود، افتاد، او را احضار کرد، از او پرسید: «این کیسه که مهر تو روی آن است چیست؟».

بعضی از خدمتکاران به من خبر داد، که مادرش در پاسخ او گفت: «من در آن هنگام که بیمار بودی، نذر کردم که اگر بهبودی یافتی، ده هزار دینار از مال خودم، برای او بفرستم، وقتی که سالم شدی این کیسه پول را برای او فرستادم، و این هم مهر من است که در روی کیسه نقش بسته است».

سعید گوید: کیسه دیگر را متوکل گشود، در میان آن چهارصد درهم بود،

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۶

آنگاه دستور داد کیسه پول دیگر به آنها بیفزایند و به من دستور داد تا آنها را نزد امام هادی علیه السلام ببرم، و شمشیر و آن کیسه ده هزار دینار (مال مادر متوکل) را نیز به او بازگردانم، من آنها را به حضور امام بردم، ولی شرمگین بودم، به آن حضرت عرض کردم: «ای آقای من! بر من دشوار و ناگوار است که بدون اجازه شما به خانه‌ات در آمدم، ولی چه کنم که من مأورم؟!».

آن حضرت در پاسخ من، این آیه را تلاوت کرد:

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

: «به زودی ستمگران خواهند دانست که چه سرانجامی خواهند داشت» (۱).

(۱) شعراء - ۲۲۷

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۷

کوشه‌ای از ستمهای متوکل به امام هادی علیه السلام

اشاره

متوکل عباسی پیوسته در اندیشه نقشه و نیرنگ، بر ضد امام هادی علیه السلام بود، و می‌کوشید تا مقام آن حضرت را از نظر مردم بکاهد، ولی به هدف شوم خود نمی‌رسید، و در این راستا، حوادث بسیاری بین او و امام هادی علیه السلام رخ داد، که ذکر آنها در این کتاب، به طول می‌انجامد، که در آنها، اموری که از معجزات و نشانه‌های حَقَّانیت امام هادی علیه السلام است، وجود دارد، مناسب است در اینجا به ذکر چند نمونه از آنها پردازیم، به امید آنکه خداوند با ذکر این نمونه‌ها، نامه‌های اعمال ما را پر از حسنات کند.

الف: دگرگونی توطئه تروریستی متوکل

قطب راوندی (ره) از ابو سعید، سهل بن زیاد، روایت می‌کند که گفت: ما در خانه فضل بن احمد کاتب در سامراء بودیم، و در آنجا نام امام هادی علیه السلام به میان آمد، فضل گفت: ای ابو سعید! من خبری را که پدرم به من گفت، برای تو بازگو می‌کنم، پدرم گفت:

«من نویسنده معتز [پسر متوکل، که بعداً سیزدهمین خلیفه عباسی شد] بودم، همراه معتز، نزد متوکل رفتیم، دیدیم متوکل [مانند برج زهر مار] بر تخت نشسته است، معتز سلام کرد و ایستاد، من هم پشت سر او ایستادم، معمولاً هرگاه معتز نزد متوکل می‌آمد، متوکل خیر مقدم می‌گفت، و فرمان می‌داد که بنشین، ولی در آن روز

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۸

ایستادن معتز طولانی شد، و پیوسته پا به پا می‌شد، ولی متوکل به او اجازه نشستن نمی‌داد، من چهره متوکل را دیدم، که لحظه به

لحظه دگرگون می‌شد، به فتح بن خاقان (وزیر نزدیک) گفت: «این شخصی (امام هادی علیه السلام) که تو درباره (مدح) او سخن می‌گوئی، چنین و چنان نموده است».

فتح به خاقان، شدت خشم متوکل را فرو می‌نشانید و می‌گفت: «ای امیر مؤمنان! این گزارشها، دروغهایی است که به او (امام هادی علیه السلام) نسبت می‌دهند».

ولی متوکل از خشم، به خود می‌پیچید و می‌گفت: «سوگند به خدا، این مرد ریاکار (امام هادی علیه السلام) را خواهم کشت، او ادعای دروغ کرده، و به دولت من آسیب می‌رساند».

سپس متوکل فرمان داد که چهار نفر از غلامان خزر [غلامان مخصوص زاغ چشم و بور] بدزبان و نفهم مرا احضار کنید، آنها را حاضر کردند، متوکل به هر کدام، یک شمشیر داد، و به آنها فرمان داد که هنگام ورود امام هادی علیه السلام به عربی سخن نگویند، و با شمشیرهای خود به او حمله نمایند، و سخت او را با شمشیر بزنند».

در این هنگام متوکل می‌گفت:

و الله لأحرقنه بعد القتل

: «سوگند به خدا، بعد از کشتن (امام هادی علیه السلام)، او را می‌سوزانم».

من همچنان پشت پرده عقب «معتز» ایستاده بودم، لحظه‌ای نگذشت که امام هادی علیه السلام وارد شد، و قبل از ورود او، مردم آمده بودند و خبر ورود آن حضرت را به متوکل داده بودند، آنها گفتند: «ابو الحسن (امام هادی علیه السلام) آمد»، نگاه کردم دیدم امام هادی علیه السلام است می‌آید و لبهایش حرکت می‌کند، و نشانه‌های اندوه و پریشانی در چهره او دیده نمی‌شود، به محض اینکه متوکل او را دید، خود را از تخت به زیر افکند، و به سوی او رفته و او را در آغوش گرفت و میان دو چشم و دستهایش را بوسید، در حالی که شمشیر در دستش بود، خطاب به امام

الأنوار البهیة، ص: ۴۵۹

هادی علیه السلام می‌گفت: «ای آقای من، ای سرور من، ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله، ای بهترین خلق خدا، ای پسر عم و مولای من، ای ابو الحسن!».

امام هادی علیه السلام می‌فرمود:

اعیذك یا امیر المؤمنین بالله اعفی من هذا

: «ای امیر مؤمنان، پناه می‌برم به خدا از تو، مرا از این سخنان، معاف بدار».

متوکل گفت: «ای آقا من، برای چه در این هنگام به اینجا آمده‌ای؟».

امام هادی علیه السلام فرمود: «فرستاده تو نزد آمد و گفت متوکل تو را می‌طلبد».

متوکل گفت: «این زنازاده دروغ گفته، به هر جا می‌خواهی برو».

سپس به بعضی از حاضران رو کرد و گفت: «ای فتح! ای عبد الله! ای معتز! آقایتان و آقای مرا بدرقه کنید».

وقتی که غلامان خزر، آن حضرت را دیدند، با کمال ترس و وحشت، در برابرش به خاک افتادند، وقتی امام خارج شد، متوکل آن غلامان را طلبید، و به مترجم گفت:

«سخن اینها را برای من بیان کن، از آنها بپرس: چرا فرمان مرا اجرا نکردید؟».

آنها در پاسخ این سؤال گفتند: «هیبت و شکوه او (امام هادی علیه السلام) ما را فرا گرفت، و در اطراف او، صد شمشیر برهنه دیدیم و ما نتوانستیم شمشیر بدستان را بنگریم، از این رو ترس و وحشت بر قلوب ما چیره شد، از این رو قادر به اجرای فرمان نشدیم».

متوکل به فتح بن خاقان گفت: «ای فتح! این امام تو است».

فتح، به روی او خندید و گفت: «حمد و سپاس، خداوندی را که چهره او (امام) را نورانی فرمود، و دلیلش را روشن ساخت».

ب: پاسخ تقیه‌آمیز امام هادی علیه السلام برای حفظ از گزند متوکل

مسعودی از محمد بن عرفه نحوی، از میزبان روایت می‌کند که متوکل به امام
الأنوار البهیة، ص: ۴۶۰

هادی علیه السلام گفت: «فرزندان پدرت درباره عباس [عموی پیامبر، و جد خلفای بنی عباس] چه می‌گویند؟».

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای رئیس مؤمنان! فرزندان پدر من چه بگویند در مورد مردی که خداوند اطاعت پیامبرش را بر مردم واجب نمود، و اطاعتش را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب گردانید» (۱).

متوکل [به خیال اینکه: امام هادی علیه السلام، عباس را آنچنان احترام کرد که فرمود: اطاعتش بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است] خوشنود شد و دستور داد صد هزار درهم به امام هادی علیه السلام تقدیم کردند، در صورتی که مقصود امام، این بود که خداوند اطاعت خودش را بر پیامبر صلی الله علیه و آله واجب نمود [نه اطاعت عباس را، و در حقیقت امام با این عبارت تقیه‌آمیز، خواست خود را از گزند متوکل، نجات دهد].

ج: دگرگونی مجلس میگساری متوکل به عزاخانه

بدخواهان، نزد متوکل، از امام هادی علیه السلام سعایت و بدگوئی کردند و گفتند: در خانه او، اسلحه و کتاب و امثال آن، از طرف شیعیانش وجود دارد. متوکل، به چند نظامی ترک و غیر ترک دستور داد تا شبانه سر زده به خانه امام هادی علیه السلام حمله کنند

...
آنها بی‌خبر به خانه امام هادی علیه السلام یورش بردند، دیدند آن حضرت تنها در اطاقی در بسته، در حالی که روپوشی موئین بر تن دارد، و کلاهی از پشم در سر دارد، به خدای خود دل بسته، و آیات عذاب و رحمت قرآن را زمزمه می‌کند، و در آن خانه، فرش جز ریگ و سنگریزه نبود، آن حضرت را با همان حال، در نیمه‌های شب نزد متوکل آوردند، و متوکل در حال شراب‌خواری و میگساری بود، و کاسه شراب در دستش دیده می‌شد.

(۱) «و ما یقول ولد ابی، یا امیر المؤمنین فی رجل افترض الله طاعة نبیه علی خلقه، و افترض طاعته علی نبیه»

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۱

وقتی متوکل، امام را دید، برخاست و احترام شایانی کرد و آن حضرت را در نزدیک خود نشاند، و چیزی را نیافتند که به عنوان ایراد بر حضرت، بهانه بگیرند و حضرت را در تنگنا قرار دهند، در این هنگام متوکل [با کمال گستاخی و پروئی] کاسه شراب را که در دستش بود به امام علیه السلام تعارف کرد.

امام هادی علیه السلام فرمود: «ای رئیس مؤمنان! گوشت و خون من هرگز با شراب نیامیخته است، مرا معاف دار».

متوکل، او را معاف نمود و گفت: شعری که مورد خوشنودی و شادی من گردد بخوان.

آن حضرت فرمود:

أنی قلیل الزوایة للاشعار

: «من چندان از اشعار، را روایت نشده‌ام».

متوکل گفت: «چاره‌ای نیست، که باید شعر بخوانی».

امام هادی علیه السلام به ناچار، این اشعار را [که درباره بی‌وفائی دنیا، و مرگ ذلت بار سلاطین و طاغوتیان است] خواند:

باتوا علی قلیل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
و استنزلوا بعد عزّ عن معاقلهم و اسکنوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد دفنهم این الاساور و التیجان و الحلل
این الوجوه الّتی كانت منعمه من دونها تضرب الاستار و الكلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود یفتتل
قد طال ما اكلوا دهرا و ما شربوا و اصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا
و طال ما عمروا دورا لتحصنهم ففارقوا الدور و الاهلین و انتقلوا
و طال ما كنزوا الاموال و ادخروا فخلّفوها علی الاعداء و ارتحلوا
اضحت منازلهم قفرا معطله و ساكنوها الی الاجداث قد رحلوا ترجمه:

«گردنکشان زورمند بر فراز کوهها برای سکونت و حفظ خود، خانه ساختند و

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۲

در آن آرמידند، ولی آن فرازها سودی به حال آنها نبخشید.

و پس از آن همه عزّت و جلال، از پناه گاههای رفیع خود به طرف پائین، سرازیر شدند، و در گودالهای قبرها مسکن گزیدند، و

براستی بدگونه سرازیر گشتند!! پس از دفن، فریادگری به آنها گفت: کجا رفت آن دستبندهای طلائی، و آن تاجها و زیورها؟! کجا رفت آن چهره‌های مرفّه که در برابرشان پرده‌ها و آیین‌های لطیف بسته می‌شد؟! کجا رفت آن چهره‌های مرفّه که در برابر این سؤالی که آن فریادگر، از آنها می‌پرسد، با زبان گویا و روشن، چنین پاسخ می‌دهد: آن چهره (هائی که می‌گوئی) هم اکنون، محل تاخت و تاز کرمها قرار گرفته‌اند که گوئی با کرمها، بافته شده‌اند.

آنان مدتهای دراز خوردند و نوشیدند، و اکنون خود خوراک کرمها (و خاک) شده‌اند.

آنان مدتهای طولانی، خانه‌ها را برای حفظ خود، آباد نمودند، پس از آن از آن خانه‌ها و اهلشان، جدا شدند و انتقال یافتند.

آنان مدتهای طولانی، به انباشتن و گنج نمودن اموال، پرداختند، سرانجام آنها را برای دشمنان، بجای گذاشتند و کوچیدند.

منزلها و خانه‌های آنها، به صورت خرابه‌های رها شده و بدون سکنه بجای ماند، و ساکنان آن به سوی گورها روانه گشتند».

وقتی که اشعار آن حضرت به اینجا رسید، حاضران بر جان امام هادی علیه السلام ترسیدند، و گمان کردند که شعله آتش خشم

متوکل، به او آسیب برساند، ولی سوگند به خدا [آنچنان مجلس میگساری، درهم ریخت که] متوکل گریه طولانی کرد، به طوری

که ریشش، از اشکهای چشمش خیس شد، و سایر حاضران گریستند، آنگاه متوکل دستور داد تا بساط شراب را برچینند، سپس به

امام هادی علیه السلام گفت: «ای ابو الحسن! آیا قرض بر ذمه داری؟».

آن حضرت فرمود: «آری، چهار هزار دینار، مقروض هستم».

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۳

متوکل دستور داد، چهار هزار دینار، به آن حضرت دادند، و همان ساعت، آن حضرت را با احترام، به خانه‌اش بازگرداندند «(۱)».

د: تحقّق اخبار و پیش‌بینی امام هادی علیه السلام

قطب راوندی (ره) از زراره (یا زرافه)، دربان متوکل روایت می‌کند: متوکل خواست در روز جشن سلام، خود سوار بر مرکب

گردد، و امام هادی علیه السلام پیاده به دنبال او حرکت کند [به این ترتیب خود را بزرگ جلوه دهد و امام را کوچک بنمایاند]. وزیرش به او گفت: «این کار، برای تو زشت است، و موجب بدگوئی مردم به تو خواهد شد، از این کار صرف نظر کن». متوکل گفت: باید این کار انجام شود.

وزیر گفت: اکنون که باید انجام شود، پس دستور بده تا اشراف و سرلشکرها و سردارها پیاده گردند، و کسی به تو بدگمان نشود که مقصود تو (توهین به) امام هادی علیه السلام است، نه غیر او.

متوکل، این پیشنهاد را پذیرفت، و اجرا شد، و آن حضرت مثل سایرین، پیاده به راه افتاد، فصل تابستان بود، امام تا دالان خانه متوکل رسید، بدنش عرق کرده بود، زراره می‌گوید: «من به محضر امام هادی علیه السلام رفتم و او را دالان خانه نشاندم، و عرق صورتش را با حوله‌ای پاک کردم، و گفتم: «مقصود پسر عمویت (متوکل) تنها تو نبود، دیگران نیز پیاده روی کردند، بنابراین در خاطرت بر او خشم نکن».

امام هادی علیه السلام فرمود:

أیها عنک

: «ساکت باش و از این حرفها دست بردار».

(۱) روایت شده: آن چنان متوکل متقلب شد که عیش او به عزا، و نرم او به سوگ، تبدیل گردید، و جام شراب را محکم بر زمین کوبید (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۴

سپس این آیه (۶۵ سوره هود) را خواند:

تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرٍ مَّكْدُوبٍ

: «سه روز در خانه‌های خود، بهره‌مند گردید (سپس عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده‌ای است که دروغ نخواهد بود» (۱).

زراره می‌گوید: من معلّمی پیرو مذهب شیعه داشتم، و بسیار با او شوخی کرده و به او رافضی می‌گفتم، شب به خانه‌ام بازگشتم و به معلّم خود گفتم: «ای رافضی بیا تا از امام تو، سخنی را که امروز شنیده‌ام، به تو بگویم».

گفت: چه شنیده‌ای؟

گفتم: این آیه (۶۵ سوره هود، آیه مذکور) را خواند.

معلّم گفت: «من یک نصیحت به تو می‌کنم، آن را از من بپذیر».

گفتم: نصیحت تو چیست؟ بگو.

گفت: «اگر امام هادی علیه السلام آن را که گفتم، فرموده است (آیه مذکور را خوانده است) تو خود را حفظ کن، همه اموال خود را ضبط نما، زیرا متوکل، تا سه روز دیگر می‌میرد یا کشته می‌شود».

من از سخن معلّم، خشمگین شدم، دشنامش دادم، و او را از پیش روی خود راندم، او رفت و من در خانه خود، تنها در فکر فرو رفتم، و با خود گفتم: «زیانی ندارد که احتیاط و دوراندیشی کنم، اگر اتفاقی افتاد که دوراندیشی من بجا بوده، و گرنه زیانی به من نخواهد رسید، بر مرکب سوار شدم و به خانه متوکل رفتم و همه اموال خود را از آنجا خارج کردم، و همه اموال را که در خانه‌ام بود، به خانه دوستان و خویشان مورد اطمینان منتقل نمودم، و در خانه‌ام جز حصیری که بر رویش بنشینم، چیزی نگذاشتم. هنگامی که شب چهارم فرا رسید، متوکل کشته شد، من و اموال سالم ماندیم، در همین هنگام شیعه شدم، و به محضر امام هادی علیه السلام

(۱) این آیه، از زبان حضرت صالح پیغمبر علیه السلام است که به قوم خود، پس از آنکه ناقه را پی کردند، اخطار کرد، و پس از سه روز، صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت و آنها در خانه‌های خود مردند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۵

رفتم و ملازم خدمتگزاری به آن حضرت شدم، از او درخواست کردم که برای من دعا کند، و آنچه سزاوار ولایت و دوستی آن حضرت بود، رعایت نمودم.

مؤلف گوید: یکی از ماجراهائی که بیانگر مقام ارجمند امام هادی علیه السلام در پیشگاه خدا است، ماجرای «زینب کذاب» است، که متوکل در این ماجرا، به آن حضرت دستور داد تا به باغ وحش برود، او به آنجا رفت، درندگان نه تنها به او آسیب نرساندند، بلکه به نشان فروتنی و کوچکی در برابر امام، اظهار ذلت کردند، و زینب، از ادعای خود پشیمان شد، که داستانش مشهور است، از این رو از ذکر آن در اینجا خودداری شد «۱».

قطب راوندی (ره)، پس از نقل ماجرای فوق، می گوید: همه خصال مقام امامت، در وجود امام هادی علیه السلام جمع بود، و فضل و علم و خصال نیک او در حدّ عالی کمال قرار داشت، همه اخلاق او همانند اخلاق پدران غیر عادی بود، او شبها را همواره رو به قبله می نشست، در حالی که لباس پشمین پوشیده بود، بر روی جانماز حصیری، به عبادت مشغول می شد، در این راستا، هرگز خسته

(۱) به طور خلاصه اینکه: در عصر متوکل، زنی به دروغ ادعا کرد که من زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام هستم، و با این نام از مردم پول می گرفت، او را نزد متوکل آوردند، متوکل علمای وقت را احضار کرد، آنها نتوانستند او را مجاب کنند، سرانجام امام هادی علیه السلام را احضار کرد، و امام به متوکل گفت: «گوشت بدن فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله بر درندگان حرام است، اگر راست می گوید، او را جلو درندگان بگذار...».

آن زن، حاضر نشد، سرانجام متوکل، خود امام را کنار درندگان فرستاد، در آنجا شش عدد شیر بود، همه آمدند و در برابر آن حضرت اظهار کوچکی نمودند ... به دستور متوکل، امام هادی علیه السلام از کنار درندگان بیرون آمد، و به آن زن گفتند: اکنون نوبت تو است که کنار درندگان بروی، فریاد ناله او بلند شد و اعتراف به دروغگویی خود نمود، و به گفته بعضی، متوکل تصمیم گرفت او را طعمه درندگان قرار دهد، مادرش وساطت کرد و متوکل او را بخشید (بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵۰) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۶

نمی شد، و ما اگر بخواهیم خصلتهای عالی او را بر شمیریم، به طول می انجامد (پایان سخن قطب راوندی).

مؤلف گوید: قبلاً سخنی از مسعودی، در این باره نقل کردیم، که شاهد گفتار قطب راوندی (ره) است، و نیز بیان کردیم که امام هادی علیه السلام در خانه متوکل به نماز ایستاد، و شخصی گستاخ او را ریاکار خواند، امام او را نفرین کرد، او همان دم نقش بر زمین شد و مرد.

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۷

شهادت امام هادی علیه السلام

اشاره

امام هادی علیه السلام در شهر سامراء در روز دوشنبه سوم ماه رجب «۱» سال ۲۵۴ ه ق بر اثر زهری که به او خوراندند، به شهادت

رسید، در آن وقت ۴۱ سال و چند ماه از عمرش گذشته بود، مدّت امامت او ۳۳ سال و چند ماه طول کشید، عصر امامت آن حضرت، مصادف بود با قسمت آخر خلافت معتصم، سپس با عصر خلافت واثق، و بعد با عصر خلافت متوکل، و بعد با عصر خلافت منتصر، و بعد با عصر خلافت مستعین، و بعد با عصر خلافت معتزّ.

جنازه آن حضرت، در خانه‌اش در سامراء، به خاک سپرده شد، و امام حسن عسکری علیه السّلام دنبال جنازه‌اش حرکت کرد، در حالی که گریانش را چاک زده بود، و بر او نماز خواند و او را به خاک سپرد.

مسعودی می‌نویسد: «وفات امام هادی علیه السّلام در عصر خلافت «المعتزّ» (سیزدهمین خلیفه عباسی) رخ داد، در روز دوشنبه چهار روز مانده به آخر ماه جمادی الآخر سال ۲۵۴ ه ق، و آن حضرت در این هنگام ۴۰ سال، و به گفته بعضی ۴۲ سال و به گفته بعضی دیگر بیشتر از این داشت».

روز دوشنبه، روز تلخ و ناگوار

شنیده شد: کنیزی در دنبال جنازه امام هادی علیه السّلام می‌گفت:

(۱) و به گفته بعضی در روز ۲۶ جمادی الاولی، و به گفته بعضی دیگر، در دوّم ماه رجب، یا پنجم یا سیزدهم ماه رجب (محشّی).

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۸

ما ذا لقینا فی یوم الاثنین قدیما و حدیثا

: «چه مصائبی ما در روز دوشنبه، در گذشته و حال، دیدیم».

و احمد بن متوکل، در خیابان ابو احمد، در خانه آن حضرت، بر جنازه او نماز خواند و در همانجا به خاک سپرده شد» (پایان سخن مسعودی).

مؤلف گوید: کنیز در سخن فوق، اشاره به روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند که در روز دوشنبه رخ داد، و منافقین فرومایه، در آن روز کارهای بیهوده و ناروا انجام دادند، و بیعتی رخ داد که مایه شومی در اسلام گردید.

کنیز مذکور، سخن فوق را، از عقبه بنی هاشم، حضرت زینب علیها السّلام دختر علی علیه السّلام گرفته، آنجا که در ندبه خود بر امام حسین علیه السّلام می‌گفت:

بابی من اضحی عسکره یوم الاثنین نهبا

: «پدرم به فدای کسی که لشکرش در روز دوشنبه، مورد غارت دشمنان قرار گرفت».

تشیع جنازه و خاکسپاری امام هادی علیه السّلام

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیة» می‌نویسد: جماعتی برای ما نقل کردند، و هر یک از آنها حکایت نمودند که به خانه امام هادی علیه السّلام در روز وفاتش رفته‌اند، جمعیت بسیاری از بنی هاشم خواه از آل ابو طالب و خواه از بنی عبّاس در آنجا جمع شده بودند، و گروه بسیاری از شیعیان نیز حاضر بودند، ولی امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای آنها آشکار نشده بود، و جز افراد موثق و خاصّ، کسی از آن اطلاع نداشت، همان افرادی که امام هادی علیه السّلام در نزد آنها، تصریح به امامت پسرش امام حسن عسکری علیه السّلام نموده بود.

حاضران در مورد امامت بعد از امام هادی علیه السّلام متحیر بودند، ناگاه خادمی از خانه اندرونی امام بیرون آمد، و خادم دیگر را

چنین صدا زد: «ای ریاش! این نامه را بگیر و به خانه رئیس مؤمنان (خلیفه وقت) ببر و به فلان شخص بده و بگو این نامه حسن بن علی علیه السلام است.

حاضران برای دانستن موضوع نامه به آن سو نگاه می کردند، ناگاه دیدند از

الأنوار البهیة، ص: ۴۶۹

بالای رواق، دری گشوده شد، و خادم سیاهی بیرون آمد، و بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام با سر برهنه و گریبان چاک زده، بیرون آمد، و لباس سفید آستردار در تن داشت، و صورت مبارکش مانند چهره پدر بزرگوارش بود. در آن وقت، فرزندان متوکل عباسی در آن خانه بودند، که بعضی از آنها، منصب ولیعهدی داشتند، همه مردم به احترام آمدن امام حسن عسکری علیه السلام برخاستند، احمد بن موقّ به سوی امام حسن عسکری علیه السلام رفت، امام حسن عسکری علیه السلام نیز به طرف او آمد و با هم معانقه کردند، و امام فرمود: «مرحبا به پسر عموی من»، آنگاه امام حسن عسکری علیه السلام بین درهای رواق نشست و مردم در برابرش بودند، قبل از آمدن آن حضرت، صحن خانه، مانند بازار، پرسروصدا بود، ولی وقتی که آن حضرت آمد، همه خاموش شدند و صدائی جز صدای عطسه و سرفه نمی شنیدیم، در آن هنگام کنیزی از خانه امام هادی علیه السلام بیرون آمد و برای وفات امام هادی علیه السلام گریه می کرد، امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «آیا کسی در اینجا نیست که این کنیز را ساکت کند»، چند نفر از شیعیان نزد او رفتند، و او به خانه بازگشت.

سپس خادمی از خانه بیرون آمد و در مقابل امام حسن عسکری علیه السلام ایستاد، امام حسن عسکری علیه السلام برخاست، و جنازه امام هادی علیه السلام را بیرون آوردند، امام حسن عسکری علیه السلام همراه جنازه با سایر مردم حرکت کردند، تا به خیابانی که در مقابل خانه «موسی بن بغا» بود رسیدند، امام حسن عسکری علیه السلام قبل از بیرون آوردن جنازه از خانه، بر او نماز خوانده بود، و بعد از آنکه جنازه را بیرون آوردند، «معتمد» (پانزدهمین خلیفه عباسی) بر آن نماز خواند، آنگاه جنازه آن حضرت را در خانه‌اش به خاک سپردند.

روایت کننده می افزاید: شیعیان با هم درباره اینکه امام حسن عسکری علیه السلام گریبان پیراهنش را چاک زده، صحبت می کردند، بعضی از آنها گفتند: «آیا دیده‌اید که یکی از امامان، در چنین حالی، یقه خود را پاره کند؟». بعدا برای آن شخص

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۰

معرض، از جانب امام حسن عسکری علیه السلام تویح رسید که: «ای احمق! تو نمی دانی که این کار چگونه است؟ همانا موسی بن عمران در مصیبت وفات برادرش هارون، یقه خود را پاره کرد»- تا آخر حدیث.

دعای همیشگی امام هادی علیه السلام

از امام هادی علیه السلام روایت شده که فرمود: من در بسیاری از اوقات، خدا را با این دعا می خواندم، و از درگاه خداوند خواسته‌ام که هر کس در کنار قبرم، این دعا را بخواند، خداوند او را ناامید نکند، و آن دعا این است:

یا عدّتی عند العدد، و یا رجائی و المعتمد، و یا کهنفی و السّیند، و یا واحد و یا احد، و یا قل هو احد، أسألك اللهم بحق من خلقته من خلقك و لم تجعل فی خلقك مثلهم احدا، صلّ علی جماعتهم و افعّل بی کذا و کذا

: «ای یاور من هنگام یاری‌ها، و ای امید و اعتماد گاه من، و ای پناهگاه و تکیه گاه استوار، و ای یکتا و ای بی‌همتا و ای «قل هو الله احد» از درگاهت مسئلت دارم به حقّ آن مخلوقاتی که هیچ کس را در مقام آنها نیافریدی، بر جماعت آنها، رحمت فرست، و فلان رحمت و فلان نیازم را برآور!».

[پایان نور دوازدهم]

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۱

معصوم سیزدهم: [حضرت امام حسن عسکری ع]

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۲

نور سیزدهم امام یازدهم، پدر بزرگوار امام زمان (عج) حضرت حسن عسکری علیه السلام امام حسن عسکری علیه السلام در مدینه، روز دهم یا هشتم ماه ربیع الثانی و به گفته بعضی، در چهارم آن ماه، در سال ۲۳۲ هـ ق، دیده به جهان گشود «۱». الأنوار البهیة ۴۷۲ معصوم سیزدهم: حضرت امام حسن عسکری ع
خ حَزَّ عاملی در تاریخ خود می گوید:

مولده شهر ربیع الآخر و ذاک فی الیوم الشریف العاشر

فی یوم الاثنین و قیل الزابع و قیل فی الثامن و هو شایع: «زاد روز امام حسن عسکری علیه السلام در روز شریف دهم ماه ربیع الآخر، در روز دوشنبه بوده است، به گفته بعضی در روز چهارم آن ماه، و به قول دیگر، در روز هشتم ماه ربیع الآخر به دنیا آمد، و این قول، مشهور است».

شأن و مقام مادر امام حسن عسکری علیه السلام

مادر امام حسن عسکری علیه السلام به نام «حدیث»، یا «سلیل» نامیده می شد، و به او «جده» [به مناسبت اینکه جدّه امام عصر (عج) است] می گفتند، او

(۱) و به گفته بعضی در دهم ماه رمضان، و در مورد سال تولد، بعضی گفته‌اند در سال ۲۳۱ هـ ق بوده است (محشّی)

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۳

از بانوان شایسته و با معرفت بود، و در ارجمندی مقام او، همین بس که او بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، پناه و مرجع شیعیان بود.

شیخ صدوق (ره) از احمد بن ابراهیم نقل می کند که گفت: من نزد حکیمه دختر امام جواد علیه السلام، خواهر امام هادی علیه السلام در سال ۲۶۲ هـ رفتم، و از پشت پرده با او سخن گفتم، پرسیدم: «دینت چیست؟»، او امامان را یک یک نام برد و در پایان، نام حضرت حجّه بن الحسن علیه السلام را به زبان آورد، گفتم: این فرزند، یعنی حضرت حجّت علیه السلام در کجاست؟ گفت: پنهان است.

گفتم: پس شیعیان به چه کسی پناه ببرند؟

گفت: «به جدّه، مادر ابو محمّد (امام حسن عسکری علیه السلام) پناه ببرند».

گفتم: «آیا از کسی پیروی کنم که وصی او، زنی می باشد؟»

حکیمه در پاسخ فرمود: «به امام حسین علیه السلام اقتدا کن که آن حضرت بر حسب ظاهر، به خواهرش زینب دختر علی علیه

السلام، وصیت کرد، و هر علمی که از جانب حضرت امام سجاد علیه السلام می‌رسید- برای مخفی داشتن امام سجاد علیه السلام- به حضرت زینب علیها السلام نسبت داده می‌شد.

سیمای امام حسن عسکری علیه السلام

قطب راوندی (ره) می‌نویسد: اخلاق امام حسن عسکری علیه السلام مانند اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او مردی گندمگون، خوش قامت، زیبا چهره، خوش اندام و جوان بود. شکوه مخصوص و شکل نیکوئی داشت. شیعه و سنی به او احترام می‌کردند، به او به خاطر کمالاتش، به نظر عظمت می‌نگریستند، و به خاطر خویشتن داری، پاکی، پارسائی، عبادت، شایستگی و اصلاحش، بر دیگران مقدم می‌داشتند. او بزرگمردی شریف، با کمال و بزرگواری بود، بارهای سنگین را بر دوش می‌گرفت، و در برابر حوادث سخت، اظهار ناتوانی نمی‌کرد، و اخلاق او همانند اخلاق پدرانش، فوق العاده و ممتاز بود.

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۴

نگاهی به پاره‌ای از کمالات امام حسن عسکری علیه السلام

اشاره

در اینجا به پاره‌ای از نشانه‌ها و معجزات و کمالات امام حسن عسکری علیه السلام که از «ابو هاشم جعفری»^(۱) نقل شده، و آن را علامه طبرسی (ره) از کتاب ابن عیاش و غیر او از دیگران روایت کرده، می‌پردازیم:

۱- خبر از امور مخفی، و لطف امام حسن عسکری علیه السلام

ابو هاشم می‌گوید: به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و می‌خواستم از آن حضرت درخواست نقره‌ای کنم تا با آن انگشتری بسازم (نگین آن را خودم داشتم) و به آن تبرک بجویم. در محضر آن حضرت نشستیم، ولی آنچه را که برای آن به محضرش رفته بودم فراموش کردم، وقتی که خداحافظی کرده و برخاستم تا از خانه آن حضرت، بیرون آیم، انگشتری نزد من افکند و فرمود: «تو نقره می‌خواستی، ما انگشتر به تو دادیم، نگین آن و مخارج درست کردنش را استفاده کردی، خداوند این انگشتر را برای تو گوارا سازد ای ابو هاشم».

ابو هاشم می‌گوید: من از این ماجرا، تعجب کردم (که آن حضرت از موضوع پنهانی خبر داد)، عرض کردم: «ای آقای من! تو ولی خدا و امام من هستی که به

(۱) داود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب، معروف به «ابو هاشم» از اهالی بغداد، بزرگمردی شیعی و عالیمقام بود. او پنج امام (از حضرت رضا تا امام مهدی علیهم السلام) را درک کرد.

قبلا در شرح حال امام صادق علیه السلام و امام هادی علیه السلام از او سخن گفتیم (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۵

فضل و اطاعت الهی بر این اساس، به دین خدا معتقدم».

فرمود: «خدا تو را بیامزد، ای ابو هاشم!».

ابو هاشم می‌گوید: [از طرف خلیفه وقت در زندان بودم] از تنگی و سنگینی بند زندان، به امام حسن عسکری علیه السلام گله

کردم، آن حضرت برای من نوشت:

«تو امروز نماز ظهر را در خانه‌ات می‌خوانی».

من هنگام ظهر خارج شدم و در خانه‌ام نماز خواندم، و همان گونه شد که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود.

ابو هاشم می‌گوید: از نظر مادّی در تنگنای سختی بودم، و در محضر امام حسن عسکری علیه السلام بودم، خواستم چند دینار به عنوان خرجی بگیرم، حیا کردم، وقتی که به خانه خود بازگشتم، آن حضرت صد دینار برای من فرستاد، و برای من نوشت: «هرگاه نیازمند شدی، حیا نکن و روی نگیر، از من بخواه، که به مقصود خواهی رسید».

ابو هاشم (ره) همراه امام حسن عسکری علیه السلام در زندان بود، معتمد عباسی آنها را همراه گروهی از آل ابو طالب، در سال ۲۵۸ هـ ق زندانی کرده بود.

ابو هاشم می‌گوید: من با جماعتی در زندان بودم، سپس امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش جعفر، زندانی شدند، امام حسن عسکری علیه السلام روزه می‌گرفت، هنگام افطار، غلامش برای او با سبب سر به مهر کرده، غذا می‌آورد، ما همراه آن حضرت، از آن غذا می‌خوردیم، و من با آن حضرت روزه می‌گرفتم. در یکی از روزها، ضعف بر من چیره شد، به اطاق دیگر رفتم و روزه خود را با خوردن چند لقمه نان خشک، شکستم، سوگند به خدا، هیچ کس از این موضوع با خبر نشد. سپس به محضر امام حسن عسکری علیه السلام آمدم و نشستم، آن حضرت به

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۶

غلام خود فرمود: «غذائی به ابو هاشم بده، زیرا او روزه نیست».

من لبخندی زدم، فرمود: چرا می‌خندی! هرگاه خواستی نیرومند شوی، گوشت بخور، نان خشک قوت آور نیست». گفتم: «خدا و رسول خدا و شما، راست می‌فرمائید، آنگاه غذا خوردم».

آن بزرگوار به من فرمود: «سه روز روزه نگیر، زیرا آن کسی که روزه گرفتن، او را ناتوان نموده، کمتر از غذا خوردن سه روز، نیروی بدنیش بازمی‌گردد».

۲- فلسفه نصف بودن ارث زن نسبت به مرد

ابو هاشم روایت کند که فهفکی از امام حسن عسکری علیه السلام پرسید:

«چرا زن بیچاره (در ارث) یک سهم می‌برد، و مرد دو سهم می‌گیرد؟».

آن حضرت در پاسخ فرمود: «بر زن، جهاد، و مخارج همسر و دیه [دیه عاقله] نیست، ولی این امور، بر عهده مردها هست».

ابو هاشم می‌گوید: با خود گفتم: این مسأله را «ابن ابی العوجاء» از امام صادق علیه السلام پرسیده بود، و آن حضرت، همین پاسخ را به او گفت، بی‌آنکه این مطلب را اظهار کنم، ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: «آری، این همان سؤال ابن ابی العوجاء است، و پاسخ ما (امامان) یکی است، و بر زبان آخری ما سخن و حکمی جاری می‌گردد، که به زبان اولی جاری شده است، و نخستین فرد ما با آخرین نفر ما از نظر علم و امامت، مساوی می‌باشند، البته فضل و برتری پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام در جای خود محفوظ است».

۳- کوچک نشمردن گناه، و لزوم دقت در مسائل

ابو هاشم می‌گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم، فرمود:

من الذنوب التي لا يغفر قول الرجل: ليتني لا آخذ إلا بهذا

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۷

: «از گناهانی که آمرزیده نمی‌شود، سخن مردی است که (گناه کرده، آنگاه) می‌گوید: ای کاش من تنها به این گناه، بازخواست می‌شدم» [چرا که همان گناه مورد اشاره را، کوچک شمرده است].

من با خود گفتم: «این موضوع، دقیق است، و سزاوار است که انسان پیش خود، به هر چیزی با دقت توجه کند».

امام حسن عسکری علیه السلام به من رو کرد و فرمود: «ای ابو هاشم، راست گفتی، آنچه را به خاطرت گذشت، همواره و لزوماً آن را رعایت کن، زیرا «شرک» در میان مردم، مخفی‌تر از جنیدن مورچه، در شب بسیار تاریک، روی سنگ خارا است، و پنهان‌تر از حرکت مورچه روی پلاس سیاه است».

مؤلف گوید: از این گونه گناهان، تعبیر به «گناهان کوچک» می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه یاران (در سفری) در سرزمین بی‌آب و علفی فرود آمد، به یارانش فرمود:

اثنونا بحطب

: «برای ما هیزم بیاورید» [که از آن آتش روشن کنیم و مثلاً غذا بپزیم].

یاران عرض کردند: «اینجا سرزمین خشکی است و هیچ گونه هیزم در آن نیست».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بروید هر کدام هر مقدار می‌توانید جمع کنید».

آنها رفتند و هر کدام مختصری هیزم یا چوب خشکیده‌ای با خود آورد، و همه را در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله روی هم ریختند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هكذا تجتمع الذنوب

: «این گونه گناهان، روی هم انباشته می‌شوند».

سپس فرمود:

ایاکم و المحقرات من الذنوب ...

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۸

: «از گناهان کوچک پرهیزید، که هر چیزی طالبی دارد، و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند، و آنچه را از آثار، باقی گذاشته‌اند، می‌نویسد، و همه چیز را در کتابی مبین ثبت کرده است» [اشاره به آیه ۱۲ سوره یاسین].

روایت شده: توبه بن صمّه، در بیشتر شبها، و روزها کارهای خود را محاسبه می‌کرد. روزی حساب کرد که از عمرش شصت سال گذشته است، روزهای این مدت (۶۰ سال) را حساب کرد، دید ۲۱۵۰۰ روز خواهد شد، [با خود گفت اگر هر روز یک گناه کرده باشم ۲۱۵۰۰ گناه کرده‌ام] منقلب شد و گفت: «وای بر من که با پروردگارم با بیست و یک هزار و پانصد گناه ملاقات می‌کنم»، همان دم نعره‌ای کشید و جان داد.

۴- پاداش نیکوکاران

ابو هاشم می‌گوید: شنیدم امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرمود: «در بهشت، دری است که به آن «معروف» [نیک] می‌گویند، هیچ کس، جز صاحبان معروف (نیکوکاران) از آن در، وارد نمی‌شوند». من پیش خود، خدا را سپاسگزاری کردم، و شادمان شدم از اینکه برای تأمین نیازهای مردم، متحمل زحماتی شده‌ام، آن حضرت به من رو کرد و فرمود: «آری، به کار خود ادامه بده، بدان که صاحبان معروف (نیک) در دنیا، همان صاحبان معروف در آخرت هستند، خداوند تو را از آنها قرار دهد و تو را مشمول رحمتش سازد، ای ابو هاشم».

۵- معجزه‌های از امام حسن عسکری علیه السلام

ابو هاشم می‌گوید: «روزی امام حسن عسکری علیه السلام برای رفتن به صحرا، بر مرکب سوار شد، من نیز در ترک او سوار شدم، و با هم راه می‌پیمودیم، در مسیر راه، ناگاه به خاطر آمد، قرضی دارم، و وقت ادای آن نزدیک شده است. در این فکر بودم که با دست خالی، چگونه آن را بپردازم.»

ناگاه امام حسن عسکری علیه السلام به من متوجه شد و فرمود: «خدا آن را

الأنوار البهیة، ص: ۴۷۹

ادا می‌کند»، سپس از روی زمین خم شد و با تازیانه خود، خطی بر زمین کشید، فرمود: «ای ابو هاشم، پیاده شو، و بردار و بپوشان». پیاده شدم و قطعه نقره‌ای بود، برداشتم و آن را در میان کفش خود پنهان نمودم، و سوار شدم و به راه خود ادامه دادیم، این فکر به سرم آمد که: «اگر این قطعه، برای همه قرضم کافی شد، که دینم را ادا کرده‌ام، و گرنه، طلبکار را به همین مقدار، راضی می‌کنم، و دوست داشتیم درباره مخارج زمستان از لباس و نیازهای دیگر، توجه می‌کردیم، ناگاه آن حضرت به من رو کرد و سپس برای بار دوم، به جانب زمین خم شد، و مانند بار اول با تازیانه‌اش در زمین خطی کشید و به من فرمود:

«پیاده شو و بردار و بپوشان» پیاده شدم، ناگاه قطعه‌ای نقره دیدم، آن را نیز در کفش دیگر خود مخفی نمودم، و سپس اندکی به راه ادامه دادیم، آنگاه آن حضرت، به خانه خود، بازگشت، من نیز به خانه‌ام بازگشتم، نشستم و قرض خود را حساب کردم، و نتیجه را بدست آوردم، سپس قیمت آن قطعه نقره را [که بار اول، از زمین برداشته بودم] حساب نمودم، دیدم کاملاً با مقدار قرضم مساوی است، سپس مخارج زمستان را به طور متوسط - نه در حد تنگی و سختی، و نه اسراف و زیاده‌روی - حساب نمودم، و قیمت قطعه دوم را نیز حساب کردم، دیدم آن نیز با مقدار مخارج زمستان، مساوی است» [به این ترتیب، امام حسن عسکری علیه السلام با اعجاز خود، هم قرضهایم را ادا کرد، و هم مخارج زمستانم را تأمین نمود].

۶- یک معجزه دیگر

ابو هاشم می‌گوید: به حضور امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، دیدم مشغول نوشتن نامه است، وقت نماز فرا رسید، آن حضرت، نامه را بر زمین نهاد و برای نماز برخاست، دیدم: «قلم، خود به خود بر روی بقیه کاغذ، عبور می‌کند، و می‌نویسد، به طوری که نامه به پایان رسید». از مشاهده این اعجاز، به سجده افتادم، وقتی که امام از نماز فارغ شد، قلم را به دست گرفت، و به مردم اجازه ورود داد.

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۰

مؤلف گوید: این مقدار که در اینجا نگاشتیم، نمونه‌های اندکی از آیات و نشانه‌های بسیار امام حسن عسکری علیه السلام است که ابو هاشم، آن را از محضر امام حسن عسکری علیه السلام دیده است.

و از او (ابو هاشم) نقل شده که گفت: هر وقت نزد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام رفتم، دلائل و معجزاتی از آنها دیدم که بیانگر صدق امامت آنها بود.

مسلمان شدن راهب مسیحی در محضر امام حسن عسکری علیه السلام

قطب راوندی (ره) در کتاب خرائج می‌نویسد: فطرس (یا: بطریق) که در علم طب، تحصیل کرده بود و صد و پنجاه سال از عمرش گذشته بود، گفت: من شاگرد بختیشوع «۱» پزشک متوکل عباسی [دهمین خلیفه بنی عباس] بودم، او مرا به عنوان شاگرد ممتاز،

انتخاب کرده بود. امام حسن عسکری علیه السلام به او پیام داد، که یکی از اصحاب خود را برای فصد (رگ زدن) بفرست، بختیشوع، مرا برگزید و به من گفت: «حسن بن علی علیه السلام پیام فرستاده تا کسی را برای رگ زنی، نزد او بفرستم، تو نزد او برو، بدان که او (امام حسن عسکری علیه السلام) از همه مخلوقات که امروز در زیر آسمان هستند، عالم تر است، آنچه به تو دستور می‌دهد انجام بده، نبادا تخلف کنی».

فطرس می‌گوید: من (در سامراء) به خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، به محضرش رسیدم، مرا به اطاقی راهنمایی کرد، و فرمود: در این اطاق باش، تا تو را طلب کنم، آن ساعتی که برای فصد (رگ زنی) به محضر آن حضرت آمدم، به نظر من ساعت بسیار خوبی بود، ولی آن حضرت مرا در ساعتی که به نظر من

(۱) بختیشوع، مشهورترین طبیب دولت عباسیان است، که هارون الرشید، او را به خدمت گرفت، قبلا او را هادی عباسی برای درمان بیماری خود از جندی شاپور آورده بود، او از افراد حاذق و باتجربه بود، و در علم طب، سر آمد طبیبان عصر خود به شمار می‌آمد نوه او «بختیشوع دوم»، پزشک متوکل بود (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۱

نیکو نبود، طلبد، در آن ساعت نزدش رفتم، طشت بزرگی حاضر کرد، رگ اکحل [رگ چهار اندام در بازو] او را بیشتر زد، و از آن پیوسته خون آمد، تا آن طشت پر شد، سپس به من فرمود: خون را قطع کن، خون را بند آوردم، دستش را شست، جای فصد را بست، و مرا به همان اطاق، باز گردانید، و مقدار زیادی از غذای گرم و سرد، برایم آورد، و تا عصر در آن اطاق ماندم، بار دیگر مرا احضار کرد و فرمود:

«سر رگ را باز کن» و همان طشت را حاضر کرد. من رگ را گشودم و آن قدر از آن خون آمد که آن طشت پر شد، فرمود: خون را قطع کن، آن را بند آوردم، و آن حضرت روی رگ را بست، و مرا به همان اطاق قبل، باز گردانید، شب را در همانجا به پایان رساندم، وقتی که صبح شد، و خورشید بالا آمد، مرا طلبد، و همان طشت را حاضر کرد، و به من فرمود: سر رگ را باز کن، من چنین کردم، این بار، خونی سفید، همانند شیر، از دست آن حضرت بیرون آمد و آن طشت، پر شد، به من فرمود: خون را قطع کن، خون را بند آوردم، و او دستش را بست، و یک جامه‌دان لباس و پنجاه دینار پول به من داد و فرمود: «بگیر و مرا معذور بدار و برو». من تشکر نمودم، و عرض کردم: اگر امری داشته باشی انجام دهم، فرمود:

«آری، با آن کسی که در دیر عاقول با تو دیدار می‌کند، خوش رفتاری کن».

من نزد «بختیشوع» رفتم و ماجرا را برای او بازگو کردم.

بختیشوع گفت: «تمام طبیبها اتفاق رأی دارند که حد اکثر خون بدن انسان، هفت پیمانه است، ولی آنچه را که تو بیان کردی، اگر از چشمه آبی بیرون آید، عجیب است، و عجیب تر اینکه در بار سوّم، خونی مانند شیر، سفید رنگ، بیرون آمده است!». آنگاه بختیشوع، ساعتی فکر کرده و سه شبانه روز مشغول خواندن کتاب شد تا شاید نظیری برای سرگذشت من با امام حسن عسکری علیه السلام بیابد.

چیزی نیافت، سرانجام نامه‌ای برای راهب دیر عاقول [عابد بزرگ معبد عاقول] نوشت، و به من داد، و گفت: در جهان مسیحیت، شخصی به علم طب، دانشمندتر

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۲

از آن راهب نیست، نزد او برو و این نامه را (که سرگذشت تو و امام حسن عسکری علیه السلام در آن نوشته شده) به او بده، من آن نامه را برداشتم و به سوی «دیر عاقول» رهسپار شدم، وقتی به آنجا رسیدم، آن راهب بر بالای بام آمد و پرسید:

کیستی؟

گفتم: شاگرد بختیشوع.

گفت: نامه او نزد تو است؟

گفتم: آری، زنبیلی از بالا- به پائین دراز کرد، من آن نامه را در آن نهادم، او زنبیل را بالا کشید، و آن نامه را خواند و همان دم از

«دیر عاقول» خارج شد و به من گفت: «آیا تو آن شخص (امام حسن عسکری علیه السلام) را فصد کردی؟

گفتم: آری!

گفت: خوشا به آن مادری که چون تو فرزند دارد، سوار بر استر شد و با هم به سوی سامراء حرکت کردیم، هنوز یک سوّم از شب

باقی بود که به سامراء رسیدیم، به او گفتم: می‌خواهی به خانه استاد (بختیشوع) برویم، یا به خانه آن مرد؟ (امام حسن عسکری علیه

السلام).

گفت: «به خانه آن مرد می‌رویم»، قبل از اذان صبح به در خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم، در را باز کرد، خادمی سیاه

چهره، بیرون آمد و گفت:

صاحب دیر عاقول از بین شما کیست؟

راهب گفت: «فدایت کردم، من هستم».

خادم گفت: پیاده شو! آنگاه خادم به من گفت: این دو استر را نگهدار، سپس دست راهب را گرفت و با هم به خانه امام، وارد

شدند، من کنار استرها ماندم، تا صبح شد، وقتی که خورشید آشکار شد، دیدم راهب دیر عاقول، از خانه بیرون آمد، در حالی که

بجای لباس رهبانیت، لباس سفیدی پوشیده بود، و اسلام را پذیرفته بود، به من گفت: «اکنون مرا به خانه استادت، بختیشوع ببر»، با

هم به خانه بختیشوع رفتیم.

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۳

وقتی که نظر بختیشوع به راهب افتاد، دریافت که مسلمان شده، با شتاب نزد او آمد و پرسید: علّت چیست از دین مسیح علیه السلام

خارج شده‌ای؟

راهب گفت: «من مسیح علیه السلام را یافتم و در حضور او مسلمان شدم».

بختیشوع گفت: آیا مسیح علیه السلام را یافتی؟

راهب گفت: آری، یا نظیر مسیح علیه السلام را، زیرا چنین فصدی (رگ زنی) را در همه جهان کسی جز مسیح علیه السلام انجام

نداده، و این مرد در آیات و معجزات همانند مسیح علیه السلام است.

سپس همان راهب تازه مسلمان، به امام پیوست و پیوسته در خدمت آن بزرگوار بود، تا از دنیا رفت.

به چاه افتادن امام حسن عسکری علیه السلام و نجات او

روایت شده: آن هنگام که امام حسن عسکری علیه السلام کودک بود، روزی کنار پدر بود، پدرش امام هادی علیه السلام به نماز

اشتغال داشت، در این هنگام، حضرت حسن عسکری علیه السلام به چاه آبی افتاد، شیون زنها بلند شد، امام هادی علیه السلام بعد از

نماز، به آنها فرمود: باکی نیست، آنها مشاهده کردند، آب از قعر چاه، کم کم بالا آمد، تا سر چاه رسید، و حضرت حسن عسکری

علیه السلام بالای آب بود و با آب بازی می‌کرد. به این ترتیب از آب و چاه، بیرون آمد.

محمد بن اقرع می‌گوید: من برای امام حسن عسکری علیه السلام نوشتم:

«آیا امام، محتلم می‌شود؟»، پس از آنکه نامه را فرستادم، پیش خود گفتم: «احتلام یک نوع نفوذ شیطان است، و خداوند اولیاء خود را از نفوذ شیطان حفظ کرده است»، پس از چندی، جواب نامه به من رسید، در آن نوشته بود: «حال امامان در خواب، همان حالشان در بیداری است، خواب چیزی از حال آنها را تغییر

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۴

نمی‌دهد، و خداوند اولیاء خود را از تماس شیطان حفظ کرده است، همان گونه که خودت پیش خود، همین پاسخ را یافتی».

یاد امام حسن عسکری علیه السلام از پسرش مهدی (عج)

عیسی بن صبیح می‌گوید: ما در زندان (طاغوت وقت) به سر می‌بردیم، ناگاه دیدیم امام حسن عسکری علیه السلام را نیز به زندان آوردند، من آن حضرت را می‌شناختم، او به من فرمود: «از عمر تو ۶۵ سال و چند ماه و یک روز، گذشته است»، من کتاب دعا داشتم، و تاریخ ولادت من در صفحه‌ای از آن نوشته شده بود، به آن کتاب مراجعه کردم، و دیدم آنچه امام حسن عسکری علیه السلام فرموده، بدون کم و زیاد، با آن تاریخ، مساوی است.

آن حضرت به من فرمود: «آیا دارای فرزند شده‌ای؟».

گفتم: نه.

فرمود: «خدایا! فرزندی به عیسی، عنایت فرما، تا بازوی او شود». آنگاه فرمود:

فنعم العضد الولد

: «فرزند، بازو (و نیرو) ی خوبی است».

آنگاه این شعر را به عنوان مثال، خواند:

من كان ذا ولد يدرك ظلامته ان الدليل اللمذی لیست له عضد : «هرگاه کسی دارای فرزند بود، آن فرزند، حق از دست رفته او را می‌ستاند، ذلیل آن فردی است که بازو ندارد».

من به آن بزرگوار گفتم: آیا شما بازو دارید.

فرمود: «آری، سوگند به خدا، بزودی دارای فرزندی می‌شوم، که سراسر زمین را پر از عدل و داد می‌کند، ولی در حال حاضر، فرزند ندارم»، سپس این دو شعر را به عنوان مثال خواند:

لعلک یوما ان ترانی کاتمانبی حوالی الاسود اللوابد

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۵ فان تمیما قبل ان یلد الحصی اقام زمانا و هو فی الناس واحد : «شاید تو روزی مرا بنگری، گوئی فرزندانم که شیرانی هستند و بین دو شانه آنها، موی پشت سر هم روئیده شود، در گرداگردم جمع می‌باشند.

«تمیم»، قبل از آنکه دارای فرزندان بسیار گردد، مدتی در میان مردم، تنها می‌زیست».

ابو هاشم جعفری، می‌گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم:

مقام ارجمند تو، مرا از سؤال کردن بازمی‌دارد، آیا اجازه می‌دهی، سؤالی کنم؟

فرمود: سؤال کن.

گفتم: آیا فرزند داری؟

فرمود: آری.

گفتم: اگر پیشامدی شد (و از دنیا رفتی) در کجا آن فرزند را بجویم؟

فرمود: «در مدینه».

جود و لطف امام حسن عسکری علیه السلام، به یک فقیر عیالمند

شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد «۱»] به سند خود از محمد بن علی ...

روایت کند که گفت: ما تهی دست شدیم، پدرم «۲» به من گفت: بیا نزد این مرد، یعنی امام حسن عسکری علیه السلام برویم، زیرا او به جود و بخشندگی، معروف است، به پدرم گفتم: «آیا او را می‌شناسی».

گفت: نه او را می‌شناسم، و نه او را هرگز دیده‌ام.

به سوی خانه آن حضرت، حرکت کردیم، در مسیر راه، پدرم به من گفت:

«چه اندازه نیاز داریم، اگر آن حضرت پانصد درهم، به ما بدهد، دویست درهم آن

(۱) ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۳۱۲

(۲) نام پدر او، «علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام» بود (نوه امام کاظم علیه السلام)

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۶

را برای پوشاک، و دویست درهمش را برای ادای بدهکاری، و صد درهمش را برای مخارج زندگی به مصرف می‌رسانیم».

محمد بن علی می‌گوید: «من نیز پیش خود گفتم: کاش سیصد درهم نیز به من بدهد، با صد درهمش، الاغی بخرم، و صد درهمش را برای مخارج، و صد درهمش برای پوشاک باشد، تا با آن (الاغ و خرجی و پوشاک) به کوهستان [حمص و اطراف آن] برویم».

وقتی که به در خانه امام حسن عسکری علیه السلام رسیدیم، غلام او بیرون آمد و گفت: «علی بن ابراهیم، و محمد پسرش وارد شوند»، چون وارد شدیم و سلام کردیم، امام حسن عسکری علیه السلام به پدرم فرمود: «ای علی! چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟».

پدرم گفت: «خجالت می‌کشیدم، تا با این وضع نزد شما آیم»، وقتی که از خانه امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدیم، غلامش نزد ما آمد، و کیسه‌ای به پدرم داد و گفت: «این پانصد درهم است، دویست درهم برای پوشاک و دویست درهم برای بدهکاری، و صد درهم برای سایر مخارج».

و به من نیز کیسه‌ای داده و گفت: «این سیصد درهم است، با صد درهم آن، الاغ بخر، و با صد درهم، پوشاک تهیه کن، و صد درهمش برای مخارج تو باشد، به سوی کوهستان مرو، بلکه به «سوراء» [شهری در اطراف حله - یا محلی در بغداد] برو».

محمد بن علی، طبق دستور امام، به کوهستان نرفت، بلکه به سوراء رفت، و در آنجا با زنی ازدواج کرد، و کارش به جایی رسید که روزی هزار دینار [و در نقل ارشاد، چهار هزار دینار] درآمد داشت، در عین حال در مذهب واقفی «۱» بود.

(۱) امام کاظم علیه السلام در حیات خود، نمایندگانی مانند علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی رواسی و ... داشت، و سهم امام، نزد آنها می‌آمد، پس از وفات امام کاظم علیه السلام، آنها برای حفظ نمایندگی خود و تصاحب سهم امام علیه السلام، به دروغ ادعا کردند که امام کاظم علیه السلام نمرده، بلکه همان مهدی موعود است که غایب شده است، از این رو آن حضرت را آخرین امام، خواندند، و در همانجا توقف کردند، و به آنها «واقفیه» گفتند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۷

محمد بن ابراهیم [روایت کننده حدیث] می‌گوید: «به محمد بن علی گفتم:

وای بر تو آیا دلیل و نشانه‌ای روشنتر از این (در حقانیت امامت حضرت حسن عسکری علیه السلام) می‌خواهی؟ [پس چرا در

مذهب واقفی هستی؟!].

در جواب گفت:

هذا امر قد جرینا علیه

: «این عقیده و راهی است که ما رفته‌ایم» (عقیده خانوادگی ما است) «۱».

ویژگی‌های حجت خدا

ابو حمزه نصیر خادم می‌گوید: چندین بار از امام حسن عسکری علیه السلام شنیدم، با غلامان خود که از ترک و رومی و صقلی بودند، به زبان خودشان، سخن می‌گفت، تعجب کردم و گفتم: این مرد (امام حسن عسکری علیه السلام) در مدینه، متولد شد، و تا وقتی که امام هادی علیه السلام از دنیا رفت، نزد کسی نرفته و کسی او را ندیده، پس از کجا این زبانهای مختلف را می‌داند و به همان زبانها سخن می‌گوید، در این فکر بودم که آن حضرت به من رو کرد و فرمود: «خداوند متعال، حجت خود را از سایر مخلوقاتش با هر چیزی آشکار می‌نماید، و شناخت زبانهای مختلف و نسبها و حوادث و اجل‌ها را به او عنایت می‌کند، اگر چنین نبود، و امام این ویژگی‌ها را نداشت، بین حجت خدا و مردم، چه فرقی وجود داشت؟»

خبر از امور غیبی!!

از اسماعیل بن محمد ... روایت شده، گفت: «من برای دیدار امام حسن عسکری علیه السلام کنار راه نشستم، وقتی که از آنجا عبور کرد، از تهی دستی

(۱) این همان تقلید کورکورانه‌ای است که خداوند آن را نکوهش کرده، و در قرآن از زبان کفار بیان کرده که در برابر دعوت انبیاء به توحید، گفتند:

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ

: «ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم، و به آثار آنها اقتدا می‌کنیم» (زخرف، آیه ۲۳) - مؤلف

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۸

خود به امام گله کردم، و سوگند یاد نمودم که حتی یک درهم و کمتر از آن ندارم، و برای نان ظهر و شب، معطل می‌باشم». فرمود: «تو سوگند دروغ یاد می‌کنی، تو دویست دینار را در جایی دفن کرده‌ای، و این سخن من، برای این نیست که تو را از عطا منع کنم»، آنگاه به غلامش فرمود: «ای غلام! هر قدر پول در نزد تو هست به این شخص بده». غلام، صد دینار به من داد، سپس امام حسن عسکری علیه السلام به من رو کرد و فرمود: «تو در وقتی که بسیار به آن دویست دینار (دفن شده) نیازمند می‌شوی، از آن محروم می‌گردی».

همان گونه که امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود، همان شد، اسماعیل می‌گوید: «دویست دینار را برای روز نیاز، در محلی دفن کرده بودم، تا اینکه ضرورت شدید به چیزی از آن پیدا کردم تا در معاش خود مصرف کنم، زیرا درهای روزی به رویم بسته شده بود، به سراغ آن دینه رفتم، وقتی که آن محل را حفر کردم، پولی در آنجا ندیدم، فهمیدم که پسر، جای آن را شناخته، و آن پولها را برداشته و فرار کرده است، من حتی به یک دینار آن نرسیدم».

برآمدن خواسته احمد بن اسحاق در مورد خوابیدن بر طرف راست

احمد بن اسحاق [وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در قم] می‌گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: «فدایت کردم، بر اثر فکری که به من راه یافته، غمگین هستم، می‌خواستم از پدر بزرگوارت بپرسم، ولی توفیق آن، نصیبم نشد». فرمود: «آن چیست؟ ای احمد؟».

گفتم: «ای آقای من، از پدران شما روایت شده که پیامبران هنگام خواب، بر پشت می‌خوابیدند، و مؤمنین به طرف راست می‌خوابند، و منافقین بر جانب چپ می‌خوابند، و شیطانها، دمر و می‌خوابند».

الأنوار البهیة، ص: ۴۸۹

فرمود: «همین طور است که گفتم».

عرض کردم: «ای آقای من! من سعی می‌کنم که بر جانب راست بخوابم، ولی نمی‌توانم، و خوابم نمی‌برد».

آن حضرت، پس از ساعتی سکوت، فرمود: «ای احمد! نزدیک بیا، نزدیک رفتم، فرمود: «دستت را به درون لباست ببر»، من چنین کردم، آن حضرت دست خود را از زیر جامه‌های خود بیرون آورد و در زیر لباسهای من داخل کرد، و دست راستش را بر طرف چپ من مالید، و دست چپش را بر جانب راست من مالید، و این کار را سه بار انجام داد».

احمد بن اسحاق می‌گوید: «بعد از این کار، دیگر نمی‌توانستم بر طرف چپ بخوابم، و اصلاً بر جانب چپ، خوابم نمی‌برد».

پاسخ زندانبان به مأموران طاغوت، در مورد امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ مفید (ره) از محمد بن اسماعیل روایت می‌کند: هنگامی که امام حسن عسکری علیه السلام را به زندان انداختند، چند نفر از (شخصیتهای) بنی عباس نزد «صالح بن وصیف» (که حضرت در خانه او زندانی بود) آمدند، و به او گفتند: «بر او سخت گیری کن، و گشایش بر او مده».

صالح گفت: «با او چه کنم؟ من دو مرد از بدترین کسانی را که دسترسی داشتم، بر او گماشتم، کار آنها بر اثر همنشینی در نماز و روزه و عبادت بالا گرفته است» [آنچنان تحت تأثیر امام حسن عسکری علیه السلام قرار گرفته‌اند که خود عابد شده‌اند] سپس در حضور آنها، آن دو گماشته را طلبید، و به آنها گفت: «وای بر شما، درباره این مرد چه انجام می‌دهید؟».

گماشتگان گفتند: «چه بگوئیم درباره مردی که روزها روزه‌دار، و شبها تا صبح، سر پا به عبادت ایستاده، و سخن و اشتغالی جز عبادت ندارد، وقتی که به ما می‌نگرد، بدن ما به لرزه می‌افتد، و آنچنان هراسی بر دل ما می‌افتد که نمی‌توانیم

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۰

خود را نگهداریم».

وقتی که عباسیان، این سخن را شنیدند، نومید و سرافکنده برگشتند.

مؤلف گوید: از روایات ظاهر می‌شود که امام حسن عسکری علیه السلام غالباً زندانی و ممنوع الملاقات بود، و به عبادت اشتغال داشت.

روایت شده: معتمد عباسی [پانزدهمین خلیفه عباسی] آن حضرت و برادرش جعفر را نزد «علی بن حزین» زندانی کرد، و معتمد هر وقت از علی بن حزین، جوئی حال امام حسن عسکری علیه السلام می‌شد، او در جواب می‌گفت: «امام حسن عسکری علیه السلام روزها را روزه می‌گیرد، و شبها را به نماز به سر می‌برد».

در بعضی از دعاها، با این عبارت به امام حسن عسکری علیه السلام اشاره شده، آنجا که آمده:

و بحقّ التَّقَى و السَّجَادِ الاَصْغَرِ و بیکائِهِ لیلَةُ المَقَامِ بالسَّهْرِ

: «و به حقّ نقی و بسیار سجده کننده کوچک، و به گریه‌های او در شب‌زنده‌داری‌هایش».

هلاکت طاغوتها بر اثر نفرین امام حسن عسکری علیه السلام

سید بن طاووس (ره) می‌گوید: بدان که؛ سه نفر از شاهان (خلفای زمان امام حسن عسکری علیه السلام) خواستند آن حضرت را بکشند، از این رو که به آنها این خبر رسیده بود که حضرت مهدی (عج) در صلب او است و آن حضرت را کرارا زندانی نمودند، او در مورد چند نفر از آنها نفرین کرد، و آنها به طور سریع به هلاکت رسیدند.

امام حسن عسکری علیه السلام در زندان نحیر، زندانبان خونخوار

روایت شده: امام حسن عسکری علیه السلام را به نحیر [دژخیم خونخوار] سپردند، تا او را در زندان شکنجه دهد. نحیر، بر آن حضرت، بسیار سخت می‌گرفت و به او آزار می‌رسانید.

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۱

همسر نحیر، به او گفت: «از خدا بترس، آیا نمی‌دانی چه کسی را در تحت نظر داری؟»، آنگاه عبادات و شایستگی او را یادآوری کرد، و گفت: «من ترس آن دارم که به خاطر این کار، بلائی به تو برسد».

نحیر گفت: «سوگند به خدا او (امام حسن عسکری علیه السلام) را جلو دژندگان می‌اندازم».

سپس نحیر، از مقامات بالا خواست، که این کار را انجام دهد. مقامات بالا به او اجازه دادند. نحیر آن حضرت را کنار دژندگان انداخت، حاضران یقین داشتند که دژندگان، او را می‌خورند. وقتی که به تماشای آن محل پرداختند، دیدند:

آن حضرت نماز می‌خواند، و دژندگان در اطراف او هستند، و هیچ‌گونه آسیبی به او نمی‌رسانند.

آنگاه به دستور نحیر، آن حضرت را آزاد کردند، و او را به خانه‌اش بردند.

مؤلف گوید: در توصل به امام حسن عسکری علیه السلام در ساعت یازده روز [که منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام است] به این معجزه بزرگ اشاره شده، آنجا که می‌خوانیم:

و بالامام الحسن بن علی علیه السلام الذی طرح للشیاع فخلّصته من مرابضها، و امتحن بالدواب الصّعاب فزلّت له مراکبها

: «و به حق امام حسن عسکری علیه السلام که او جلو دژندگان افکنده شد، و تو او را از جایگاهشان نجات دادی، و او در برابر حیوانات چموش و دژنده‌خو امتحان شد، تو آنها را برای او رام کردی».

در قسمت دوم عبارت فوق، اشاره به این خبر مشهور شده که مستعین [دوازدهمین خلیفه عباسی] استری بسیار سرکش داشت، هیچ‌کس نمی‌توانست، لگام بر دهان او زند، و یا زین بر پشت او نهد. روزی امام حسن عسکری علیه السلام نزد مستعین آمد. مستعین از آن حضرت خواهش کرد که لگام بر دهان استر زند، و زین بر پشت او نهد، منظور خلیفه این بود که آن حضرت، یا استر را رام کرده و بر او سوار می‌گردد، و یا اینکه استر او را می‌کشد.

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۲

امام حسن عسکری علیه السلام برخاست و به طرف استر رفت و دست بر ران او مالید. استر (از شرمندگی) غرق در عرق شد و نهایت خواری و فروتنی را در برابر امام علیه السلام نشان داد.

امام حسن عسکری علیه السلام لگام بر دهان او زد، و زین بر پشت او نهاد، و بر آن سوار شد و در همانجا (با کمال راهواری) آن استر را دوانید، بی‌آنکه استر، از خود چموشی نشان دهد.

مستعین، از تعجب حیرت زده شد، و آن استر را به آن حضرت بخشید [به این ترتیب خورشید مقام امام، بر دلهای تیره طاغوتیان تابید، آنها ناچار شدند که در برابر شکوه ملکوتی آن حضرت، زانوی عجز، بر زمین زنند و خوار گردند].

اثر پیام امام حسن عسکری علیه السلام به فیلسوفان عراق

در کتاب مناقب، از ابو القاسم کوفی در کتاب «التبديل» چنین روایت شده:

اسحاق کندی از دانشمندان عراق بود [و مردم او را به عنوان فیلسوف و دانشمند برجسته می‌شناختند. او کافر بود و اسلام را قبول نداشت] حتی تصمیم گرفت به زعم خود، کتابی درباره تناقض گوئی قرآن بنویسد، چرا که می‌پنداشت بعضی از آیات قرآن با بعضی دیگر (در ظاهر) سازگار نیست، او نگارش چنین کتابی را شروع کرد، و همه ذکر و فکر خود را بر آن، معطوف داشت. روزی یکی از شاگردان او به حضور امام حسن عسکری علیه السلام آمد و جریان را به اطلاع آن حضرت رسانید، و امام به او فرمود:

«آیا در میان شما یک مرد هوشمند و رشید نیست تا با استدلال و منطق محکم، استاد شما، کندی را از نوشتن چنان کتابی بازدارد و او را پشیمان کند؟!».

شاگرد گفت: ما از شاگردان او هستیم، و از نظر علمی نمی‌توانیم او را قانع کرده و از عقیده‌اش منصرف کنیم.

امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: «آیا آنچه را به تو القاء کنم، به

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۳

او ابلاغ می‌کنی؟».

شاگرد گفت: آری.

امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: «من سخنی را به تو یاد می‌دهم، تو نزد او برو، و چند روز او را در این کاری که شروع کرده، کمک کن، وقتی که با او دوست و همدم شدی، به او بگو سؤالی به نظرم رسیده می‌خواهم از تو بپرسم. او می‌گوید: بپرس.

به او بگو: «اگر نازل کننده قرآن (خدا) نزد تو آید، آیا ممکن است که بگوید:

مراد من از معانی این آیات، غیر از آن معانی است که تو برای آن آیات فهمیده‌ای؟».

استاد کندی می‌گوید: «آری، ممکن است».

در این هنگام به او بگو: «تو چه می‌دانی، شاید مراد خدا از آیات قرآن، غیر از آن معانی باشد که تو فهمیده‌ای».

شاگرد نزد استاد اسحاق رفت، و مدتی او را در تألیف آن کتاب، یاری کرد، و با او همدم شد، تا روزی گفت: «آیا ممکن است که خدا غیر از این معانی را که تو از آیات قرآن فهمیده‌ای، اراده کرده باشد؟».

استاد فکری کرد و سپس گفت: سؤال خود را دوباره بیان کن، او سؤال خود را تکرار کرد.

استاد گفت: آری، ممکن است خدا اراده معنائی غیر از معانی ظاهری آیات قرآن کرده باشد، زیرا واژه‌ها، دارای احتمالات است.

سپس به شاگرد گفت: «راست بگو بدانم این سخن را چه کسی به تو یاد داده است؟».

شاگرد گفت: «به دلم افتاد که از تو بپرسم».

استاد گفت: «این سؤال، سؤال بسیار مهم و سخن بسیار عمیق و بلند پایه‌ای است، و از تو بعید است چنین سخنی سر زند».

شاگرد گفت: «این سخن را از امام حسن عسکری علیه السلام شنیده‌ام».

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۴

استاد گفت: «اکنون حقیقت را گفتی، چنین مسائل جز از خاندان رسالت شنیده نمی‌شود» (۱).

آنگاه استاد، تقاضای آتش کرد، و تمام آنچه را درباره تناقض آیات قرآن نوشته بود، به آتش کشید و سوزانید و نابود کرد (۲).

روایات در شأن امام حسن عسکری علیه السلام بسیار است، آنچه در اینجا ذکر کردیم برای مقصود، کافی است.

(۱) الآن جئت به و ما كان ليخرج مثل هذا ألاً من ذلك البيت

(۲) مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۴۲۴

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۵

پاره‌ای از گفتار امام حسن عسکری علیه السلام

۱- لا تمار فيذهب بهاؤك، و لا تمازح فيجتری عليك

: «جدال و کشمکش لفظی نکن که آبرو و احترامت می‌رود، و شوخی نکن که بر تو جرئت پیدا می‌کنند».

۲- من التواضع؛ السلام على كل من تمر به و الجلوس دون شرف المجلس

: «سلام کردن بر هر کسی که از او می‌گذری، نشانه تواضع است، و نیز نشستن در جائی که از مکان شریف مجلس، پست تر است، از تواضع می‌باشد».

۳- من الجهل؛ الضحك من غير عجب

: «خنده بی‌جا، نشانه نادانی است».

۴- اورع الناس من وقف عند الشبهة، اعبد الناس من اقام على الفرائض، ازهد الناس من ترك الحرام، اشد الناس اجتهادا من ترك الذنوب

: «پارساترین و پاکترین انسانها، کسی است که: در هنگام شبهه، توقف کند، عابدترین انسانها، کسی است که: واجبات را بپادارد، زاهدترین انسانها کسی است که: کوشش او در ترک گناه، بیشتر از دیگران است».

۵- المؤمن من بركة على المؤمن، و حجة على الكافر

: «مؤمن، برای مؤمن، برکت است، و بر ضد کافر، حجت می‌باشد».

۶- اذا نشطت القلوب فاودعوها، و اذا نفرت فودعوها

: «هنگامی که دلها، نشاط یافتند، آنها را برای فراگیری (علم و کمال و عبادت) متوجه سازید، و اگر بی‌نشاط و تیره بودند، آنها را وداع و رها کنید» [کمال و

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۶

عبادت را بر چنان دلها، تحمیل نکنید].

۷- قلب الاحمق في فمه، و فم الحكيم في قلبه

: «قلب آدم احمق در دهان اوست، و دهان آدم حکیم در قلبش می‌باشد» [احمق سخن می‌گوید، بعد فکر می‌کند که آیا صلاح بود یا نه، ولی حکیم، نخست فکر می‌کند، بعد سخن می‌گوید].

۸- لا يشغلك رزق مضمون عن عمل مفروض

: «رزقی که خدا ضامن آن شده، تو را مشغول نسازد، به جای عملی که برای تو واجب شده است».

۹- ليس من الادب اظهار الفرح عند المحزون

: «اظهار شادی نزد غمگین، نشانه بی‌ادبی است».

[به گفته سعدی:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش مزین بوسه بر روی فرزند خویش [۱۰- ریاضة الجاهل و رد المعتاد عن عادته کالمعجز

: «تربیت و رام نمودن شخص جاهل، و برگرداندن صاحب عادت، از عادت خود، مانند معجزه است».

۱۱- التواضع نعمة لا يحسد عليها

: «تواضع؛ نعمتی است که مورد حسد مردم نمی‌شود».

۱۲- لا تكرم الزجل بما يشق عليه

: «احترام نکن شخص را به چیزی که برای او سخت و دشوار است».

۱۳- من وعظ اخاه سرا فقد زانه، و من وعظ علانية فقد شانه

: «کسی که برادر دینی خود را در پنهانی موعظه کرد، او را آراسته است، و کسی که آشکارا او را موعظه کرد، او را زشت کرده است».

۱۴- ما اقبح بالمؤمن تكون له رغبة تذله

: «چقدر زشت است که مؤمن، رغبت و میل به چیزی داشته باشد که او را خوار کند».

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۷

۱۵- لو عقل اهل الدنيا خربت

: «اگر مردم دنیا راه عقل و اندیشیدن را می‌پیمودند، دنیا ویران می‌شد» [یعنی دنیای مادی منهای معنویت را از بین می‌بردند].

۱۶- ان للوجود مقدارا، فان زاد عليه فهو سرف و للحزم مقدارا، فان زاد عليه فهو جبن

: «همانا جود و بخشش اندازه دارد، که اگر بر آن افزوده شود، اسراف است، و نیز دوراندیشی و احتیاط، اندازه دارد که اگر از آن بگذرد، به ترس، تبدیل می‌شود».

۱۷- ان للاقتصاد مقدارا، فاذا زاد عليه فهو بخل، و للشجاعة مقدارا، فان زاد عليه فهو تهور

: «میان روی در مصرف زندگی اندازه دارد، که اگر بر آن بیفزاید، بخل است، و برای شجاعت اندازه است، که اگر از آن بگذرد، تهور (و بی‌باکی) است».

۱۸- كفاك ادبا لفسك؛ تجنّبك ما تكره من غيرك

: «همین ادب برای تو کافی است که از آنچه بر دیگران نمی‌پسندی، دوری کنی».

۱۹- حسن الصورة جمال ظاهر، و حسن العقل جمال باطن

: «صورت زیبا، زیبایی ظاهری است، و زیبایی عقل و خرد، زیبایی باطنی است».

۲۰- من آنس بالله استوحش من الناس

: «کسی که با خدا مانوس شود، از مردم وحشت می‌کند».

[به گفته سعدی:

از آنکه که یارم کس خویش خواند گر با کسم آشنائی نماند

گر از هستی خود خبر داشتی همه خلق را نیست پنداشتی] ۲۱- من اکثر المنام رأى الاحلام

: «کسی که زیاد بخوابد، خوابهای پریشان می‌بیند»

یعنی: دنیا طلب؛ مانند کسی است که در خواب است، و آنچه از دنیا بدست آورده، مانند خواب پریشانی است که دیده است.

۲۲- جعلت الخبائث في بيت، و الكذب مفاتيحها

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۸

: «زشتی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده، و دروغ، کلیدهای آن زشتی‌ها است».

۲۳- من كان الورع سجيته، و الكرم طبيعته، و الحلم خلته، كثر صدّيقه، و الثناء عليه، و انتصر من اعدائه بحسن الثناء عليه : «آن کس که خوی او پرهیزکاری است، و طبیعت او، بزرگواری است، و خصلت او، خویشتن‌داری است، دوستان و مدح‌کنندگان، بسیار شوند، و به وسیله تمجید نیک از او، از دشمنانش، انتقام خواهد گرفت».

۲۴- ان الوصول الى الله عزّ و جلّ سفر لا یدرک الاّ بامتطاء اللیل

: «همانا رسیدن به مقام تقرب الهی، سفری است که بدست نمی‌آید مگر با سوار شدن بر شب» (عبادت و شب‌زنده‌داری).

۲۵- من لم یحسن ان یمنع، لم یحسن ان یعطی

: «کسی که مورد شایسته بخشش نکردن را نداند، مورد شایسته بخشش کردن را نیز نداند».

نامه امام حسن عسکری علیه السلام به ابن بابویه

امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای برای شیخ بزرگوار، علی بن حسین بن بابویه «۱» که مرقدش در قم می‌باشد نوشت، که ترجمه آن نامه این است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * «حمد و سپاس مخصوص پروردگار جهانیان است، و عاقبت نیک برای

(۱) علی بن حسین بن بابویه، معروف به «ابن بابویه قمی»، پدر بزرگوار شیخ صدوق (ره)، در عصر خود، پیشوا و فقیه و شخصیت مورد اعتماد مردم قم و ری بود، و در مقام او همین قدر کافی است که در توفیق (نامه) فوق، امام حسن عسکری علیه السلام او را با عنوان «شیخ من، مورد اعتماد من، و فقیه من» یاد کرده است، و ابن ندیم می‌نویسد: «ابن بابویه، دویست کتاب، تألیف نمود». وی به سال ۳۲۹ ه ق در قم از دنیا رفت، و علی بن محمد سمری (نایب خاص چهارم امام زمان علیه السلام) در بغداد، فوت او را در همان لحظه که فوت کرد، خبر داد، این مرد بزرگ، دارای مقام بسیار ارجمند می‌باشد، قبرش در قم، نزدیک اول خیابان چهار مردان، ناحیه چپ، دارای بارگاه مجلل، و مزار مؤمنین است (الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۲۲۲) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۴۹۹

پرهیزکاران می‌باشد، و بهشت برای یکتاپرستان است، و آتش دوزخ برای منکران می‌باشد، و عدوانی جز بر ستمگران نیست، و معبودی جز خدای یکتا نیست که برترین آفریدگارها است، و درود بر بهترین خلقش محمد صلی الله علیه و آله و عترت پاک او. اما بعد: اوصیک یا شیخی و معتمدی و فقیهی ابا الحسن علی بن الحسین القمّی ...

: «سفارش می‌کنم تو را، ای شیخ و معتمد و فقیه من، ابو الحسن، علی بن حسین قمی! خدا تو را به آنچه مورد خشنودی او است، موفق بدارد، و در پرتو رحمتش، فرزندان شایسته‌ای در نسل تو قرار دهد [سفارش می‌کنم تو را] به تقوای الهی و پرهیزکاری، و برپا داری نماز، و دادن زکات، زیرا نماز از کسی که زکات نمی‌دهد، قبول نمی‌شود.

و تو را سفارش می‌کنم به:

بخشیدن لغزشهای دیگران،

فرو بردن خشم، هنگام غضب،

صله رحم،

ایثار و همکاری با برادران دینی، و کوشش در تأمین نیازهای آنها در هنگام سختی و آسانی،

تعقل و خردمندی، هنگام جهل و نادانی،

دین‌شناسی، و استواری در امور، و فراگیری قرآن و پیوند معنوی با آن، و خوش اخلاقی و امر به معروف و نهی از منکر، خداوند

می‌فرماید:

لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَتِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ، أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ: «از بسیاری از درگوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک، یا اصلاح در میان مردم کند، و هر کس برای خشنودی پروردگار، چنین کند، پاداش بزرگی به او

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۰

خواهیم داد» (۱) و دوری از همه زشتی‌ها».

و بر تو باد به نماز شب، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام چنین وصیت کرد:

يا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، وَ مِنْ اسْتِخْفَافِ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ فَلَيْسَ مِنَّا

: «ای علی! بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، و کسی که نماز شب را سبک بشمرد از ما نیست».

به سفارش من عمل کن، و آنچه را به تو امر کردم، به همه شیعیانم امر کن، تا به آن عمل کنند.

و بر تو باد به «صبر، و انتظار فرج (امام مهدی علیه السلام)، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین اعمال امت من، انتظار

فرج است»، و همواره شیعیان ما در اندوه هستند، تا پسر من آشکار گردد، همان که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او چنین

بشارت داده: «او سراسر زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد کند».

ای شیخ من! و ای مورد اعتماد من ابو الحسن! صبر کن، و همه شیعیانم را به صبر و استقامت امر کن

انَّ الارضَ لِلَّهِ يورثها من عباده، و العاقبة للمتقين

: «همانا سراسر زمین از آن خدا است، و آن را به هر کس بخواهد (و شایسته بدانند) واگذار می‌کند و سرانجام (نیک) برای

پرهیزکاران است».

و سلام بر تو و همه شیعیان ما، و رحمت و برکات خدا، بر آنها، و خدا برای ما کافی و نگهبان نیکی است، مولای نیک، و یاور

نیکو می‌باشد».

[پایان نامه امام حسن عسکری علیه السلام به ابن بابویه]

صبر و استقامت و آثار درخشان آن

مؤلف گوید: امام حسن عسکری علیه السلام در این نامه، بسیار به صبر و

(۱) نساء- ۱۱۴

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۱

استقامت تأکید و سفارش کرده است، زیرا صبر و استقامت دارای آثار و پیامدهای سودمند و درخشان است.

امام باقر علیه السلام فرمود:

الجنة محفوفة بالمكاره و الصبر

: «بهشت به رنج‌ها و صبر، پیچیده شده است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که مؤمن را در قبرش می‌گذارند، نماز (به صورتی) در جانب راست او، و زکات در جانب

چپ او، و نیکی‌ها از هر سو به او توجه می‌نمایند، و خصلت صبر او، در ناحیه دور قرار می‌گیرد، وقتی که دو فرشته‌ای که عهده‌دار

سؤل و بازجوئی، نزد او می‌آیند، خصلت صبر، به نماز و زکات و نیکی‌ها گوید: «صاحب خود را حفظ کنید، و اگر از حفظ او

عاجز می‌باشید، من او را حفظ می‌نمایم».

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أنتی وجدت و فی الايام تجربة للصبر عاقبة محمودة الاثر

و قل من جد فی امر یطالبه فاستصحب الصبر الا فاز بالظفر : «من چنین یافتم و در گذر عمر، تجربه کردم که صبر و استقامت نتیجه و آثار نیک و پسندیده دارد.

و کم است کسی که در طلب چیزی کوشش کند، و صبر و پشتکار نماید، مگر این که در پرتو صبر، پیروز و موفق خواهد شد».

حاصل معنی دو شعر فوق، در فارسی، چنین است:

صبر و ظفر، هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر، نوبت ظفر آید

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

معجون شفا بخش و نیرو دهنده بوذرجمهر

از بعضی از تواریخ، حکایت شده: شاه ایران [انوشیروان] بر بوذرجمهر (حکیم خیر عصرش) غضب کرد، و او را در خانه تاریک،

زندانی نمود، و فرمان

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۲

داد تا او را در آنجا با غل آهنین ببندند، او چند روز به همین حال باقی ماند.

انوشیروان، اشخاصی را نزد او فرستاد تا از حال او جويا گردند، آن اشخاص به زندان رفتند، ولی او را با چهره‌ای گشاده، و حالی

آرام و استوار یافتند، به او گفتند:

«با اینکه تو در اینجا در شرایط سخت و تنگنای پررنج هستی، تو را سر حال و شاداب می‌نگریم، علت چیست؟».

بوذرجمهر گفت: «من معجونی از شش چیز، ساخته‌ام، و همین معجون، مرا این گونه شاداب و بی‌غم نگه داشته است».

آنها گفتند: «این معجون ترکیب یافته از شش چیز را، برای ما بیان کن، تا شاید ما نیز هنگام گرفتاری، از آن بهره‌مند گردیم».

بوذرجمهر گفت: آری، این شش چیز تشکیل دهنده معجون، عبارتند از:

۱- اطمینان به خدا.

۲- هر چیزی که مقدّر شده، انجام خواهد شد.

۳- صبر و استقامت، بهترین چیزی است که آزمایش‌کننده به کار می‌برد.

۴- اگر صبر نکنم چه کنم؟ و با بی‌تابی کردن، به هلاکت خود کمک نمی‌کنم.

۵- فکر کردم که سخت‌تر از این حالتی که من در آن هستم، نیز وجود دارد.

۶- از این ساعت تا ساعت دیگر فرج است

این خبر به انوشیروان رسید. انوشیروان او را آزاد کرد، و عزیز شمرد.

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۳

ماجرای شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

۱- مسمومیت و شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه هشتم ماه ربیع الأول «۱» سال ۲۶۰ هـ ق در عصر خلافت معتمد [پانزدهمین خلیفه عباسی] در ۲۸ سالگی، از دنیا رفت، و در خانه خود، در کنار مرقد شریف پدرش (امام هادی علیه السلام) در سامراء، به خاک سپرده شد.

علمای طبرسی (ره) می‌گویند: بسیاری از اصحاب ما قائلند که آن حضرت بر اثر زهری که به او خوراندند، به شهادت رسید، و همچنین پدر و جدش و همه امامان علیهم السلام شهید شدند، و سند او برای این موضوع، روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آنجا که فرمود:

ما منّا الا مقتول او شهید

: «هیچ یک از ما، از دنیا نرود مگر اینکه کشته شود و یا شهید گردد» - خداوند به حقیقت این موضوع، آگاهتر است.

مؤلف گویند: امام حسن مجتبی علیه السلام در ساعات آخر عمر، به «جناده بن امیّه» فرمود:

(۱) و به گفته بعضی: در روز یکشنبه، و به قولی در روز چهارشنبه، و به هر حال گفته شده که آن حضرت در آغاز ماه ربیع الأول به شهادت رسید، و صحیحترین اقوال، همان قول مؤلف، در بالا است (محشی)

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۴

ما منّا الا مسموم او مقتول

: «هیچ یک از ما از دنیا نرود، مگر مسموم (به زهر جفا) یا کشته شده» (به شمشیر).

عالم بزرگ، کفعمی و غیر او، گفته‌اند: «امام حسن عسکری علیه السلام را، معتمد عباسی، مسموم نمود».

۲- احترام فوق العاده یکی از رجال برجسته دولت بنی عباس از امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ صدوق (ره) از پدرش و ابن ولید، هر دو نقل کردند که «سعد بن عبد الله» گفت: جماعتی از کسانی که هنگام وفات امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتند، و جنازه او را به خاک سپردند، و تعدادشان بی‌شمار بود، و ممکن نبود آن همه جمعیت برای دروغ گفتن، همدست شوند، خبر دادند که: ما در ماه شعبان سال ۲۷۸ هـ ق یعنی ۱۸ سال یا بیشتر، بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، در مجلس «احمد بن عبید الله بن خاقان» که در آن وقت، عامل خلیفه برای اخذ مالیات، در «قم» بود، و از سرسخت‌ترین دشمنان خاندان نبوت، به حساب می‌آمد، حضور یافتیم، در آنجا سخن از آل ابی طالب که در شهر سامراء، سکونت داشتند، به میان آمد، و همچنین درباره صلاح و فساد و موقعیت و مذهب آنها در نزد خلیفه، گفتگو شد.

احمد بن عبید الله (عامل خلیفه در قم) گفت: من در شهر سامراء، در میان علویان، هیچ کس را ندیدم و نشنیدم که در خلق و خوی، خویشتن‌داری، بزرگواری و کمالات وجود، در نزد خاندانش و در نزد خلیفه و همه بنی هاشم، همانند حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السلام) باشد، همه او را بر بزرگان و پیران و شیوخ، مقدم می‌داشتند، و همچنین سپاهیان، وزیران، نویسندگان و عوام مردم، او را بر دیگران ترجیح می‌دادند.

احمد (عامل خلیفه) می‌گوید: من روزی بالای سر پدرم [عبید الله بن خاقان که از رجال طراز اول دولت بود] ایستاده بودم، در آن روز پدرم جلوس کرده بود، و

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۵

مردم نزد او رفت و آمد می‌نمودند، ناگاه دربانان خبر دادند که «ابن الرضا» (امام حسن عسکری علیه السلام) کنار در است، پدرم با صدای بلند گفت: به او اجازه ورود بدهید، ناگاه دیدم: مردی گندمگون، خوش قامت، زیباروی، نیک اندام و جوان با هیبت و

شکوه خاصی وارد مجلس شد. وقتی که نگاه پدرم به او افتاد، برخاست و چند قدم به استقبال او رفت، و به گونه‌ای از او احترام کرد، که هیچ کس از بنی هاشم و امراء و ولیعهدها را ندیده بودم که پدرم از آنها این گونه تجلیل کند، وقتی که پدرم نزدیک (امام حسن عسکری علیه السلام) شد با او معانقه کرد، و صورت و شانه‌های او را بوسید، و دست او را گرفت و در جایگاه خود نشانید، و در کنار او نشست و رو به جانب آن حضرت نمود، و با او به گفتگو پرداخت، و او را با کنیه‌اش می‌خواند، و در ضمن گفتار، خود و پدر و مادرش را فدای او می‌نمود (و می‌گفت جانم بفدایت، پدر و مادرم به قربانت) و من تعجب می‌کردم، از آن همه احترامی که پدرم به حضرت حسن عسکری علیه السلام می‌کرد. ناگاه در این هنگام دربانان آمدند و گفتند: «موفق بالله» (برادر معتمد عباسی «۱» آمد، مطابق رسم معمول، هرگاه موفق به دیدار پدرم می‌آمد، دربانان و نظامیان مخصوص او، بین مجلس و در خانه، دو صف تشکیل می‌دادند، تا وارد گردد و سپس بیرون رود، در آن روز پدرم پیوسته به سیمای امام حسن عسکری علیه السلام چشم دوخته بود، و با او گفتگو می‌کرد، تا اینکه به غلامان مخصوص نگریست و سپس به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کرد: «ای ابو محمد! خدا مرا فدای شما کند، اگر می‌خواهید، برخیزید»، و به غلامان دستور داد، امام حسن عسکری علیه السلام را در پشت صف، عبور دهند تا امیر (موفق) او را نبیند، پدرم برخاست و با امام معانقه

(۱) الموفق بالله؛ ابو احمد، طلحة بن متوکل، برادر معتمد عباسی (پانزدهمین خلیفه عباسی) و ولیعهد او بود، او همان کسی است که زبیر بن بکّار، کتاب «موفقیات» را به نام او نوشت، و در خطبه خود برای او، دو لقب ذکر نمود، و گفت: «خدایا! اصلاح کن امیر ناصر دین خدا، ابو احمد، طلحة، موفق بالله، ولیعهد مسلمانان، و برادر امیر مؤمنان را»، لقب ناصر را آن هنگام به او دادند که او از درگیری با محمد بن علی «امیر زنگیان»، فارغ شده بود و او را سرکوب نموده بود (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۶

کرد و صورتش را بوسید، و امام از آنجا رفت.

من به دربانان و غلامان گفتم: «وای بر شما! این شخص چه کسی بود که پدرم این گونه با او خوشرفتاری کرد و از او تجلیل نمود؟».

گفتند: «این مردی از علویان به نام «حسن بن علی» علیه السلام است، و به «ابن الرضا» معروف می‌باشد. بر تعجبم افزوده شد، و آن روز تا شب همچنان درباره «ابن الرضا» می‌اندیشیدم و پریشان بودم که چرا پدرم آن همه به او احترام نمود؟ شب به خانم رفتم، پدرم آمد، طبق عادتش نماز عشا را خواند و سپس نشست، و به رسیدگی نامه‌ها و اموری که می‌بایست به خلیفه، ابلاغ کند مشغول شد، من نزد او رفتم، و در حضورش نشستم، پدرم گفت: «ای احمد! آیا حاجتی داری؟».

گفتم: «آری، ای پدر! اگر اجازه دهی پرسم».

گفت: «اجازه دادم ای پسر، هر چه دوست داری بگو».

گفتم: «ای پدر! آن مردی که صبح با او دیدار کردی و آن همه تجلیل و احترام به او نمودی، و خود و پدر و مادرت را در ضمن گفتار، فدای او می‌نمودی، چه کسی بود؟».

گفت: «پسر جان! او «ابن الرضا» (امام حسن عسکری علیه السلام) بود. او امام رافضیان است»، سپس ساعتی سکوت کرد، و آنگاه گفت: «ای پسر جان! اگر مقام خلافت از بنی عباس گرفته شود، در میان بنی هاشم، هیچ کسی برای مقام خلافت، شایسته‌تر از این شخص (امام حسن عسکری علیه السلام) نیست، او از جهت فضل، عفاف، طینت، پاکی نفس، پارسائی، عبادت، خوش اخلاقی، و صلاحیت، سزاوار خلافت است. اگر پدرش (امام هادی علیه السلام) را می‌دید، مردی بود بزرگوار، عالیمقام، نیکوکار و با کمال. احمد می‌گوید: از این گفتار پدرم، بیشتر اندیشناک و پریشان شدم، و فکر و خشمم بر پدرم زیاد شد، و بعد از این ماجرا، پیوسته

در جستجوی وضع امام

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۷

حسن عسکری علیه السلام بودم، و از هر کسی، احوال او را می‌پرسیدم، از هر کسی از بنی هاشم و سپاهیان و نویسندگان و قاضیان و فقهاء درباره او می‌پرسیدم، همگی بدون استثناء، او را به بزرگی و عالی مقامی و برازندگی یاد می‌کردند، و او را از افراد خاندان و شخصیتها دیگر، ترجیح می‌دادند، و همه می‌گفتند: «او امام رافضیان است». عظمت مقام او در خاطرم جای گرفت، زیرا هر کسی از دوست و دشمن را دیدم، از او تمجید و تعریف می‌کرد و بر او درود می‌فرستاد.

یکی از حاضران که از طایفه اشعری‌ها بود، به احمد بن عبید الله گفت: «حال برادرش جعفر (کذاب) چگونه است؟». احمد گفت: «جعفر کیست که از حال او پرسیده شود، یا او را در ردیف نام حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السلام) ذکر کرد؟! همانا جعفر، آشکارا به فسق و فجور، مشغول است، آدم بی‌حیا و هوسباز و شراب‌خوار است، من در میان انسانها، کمتر کسی دیده‌ام که مانند او پرده‌در، بی‌آبرو، کودن، کم‌فهم، بدخوی، شراب‌خوار، سرکش، سبکسر و بی‌مقدار باشد». سوگند به خدا هنگام وفات حضرت حسن عسکری علیه السلام چنان حالتی بر خلیفه و اطرافیانش رخ داد که من تعجب کردم که گمان نمی‌کنم در وفات هیچ کسی چنان حالتی برای آنان رخ دهد، ماجرا از این قرار بود: به پدرم (که از خواص خلیفه بود) اطلاع داده شد که ابن الرضا (امام حسن عسکری علیه السلام) بیمار و رنجور شده است، همان دم پدرم به دار الخلافه رفت و موضوع را به اطلاع خلیفه رسانید، سپس همراه پنج تن از خواص و افراد مورد اطمینان خلیفه که یکی از آنها «نحیر» بود، با شتاب بازگشت، پدرم به آن پنج نفر دستور داد که ملازم خانه امام حسن عسکری علیه السلام باشند، و از احوال و وضع او با خبر گردند، و چند نفر از طبیب‌ها را طلبید و به آنها امر کرد، تا به حضور الأنوار البهیة، ص: ۵۰۸

و خدمت حسن بن علی (امام حسن عسکری علیه السلام) رفت و آمد کنند، و هر صبح و شام او را تحت درمان قرار دهند (۱) و وقتی که دو روز از این حادثه گذشت، کسی نزد پدرم آمد و گفت: حضرت حسن عسکری علیه السلام ناتوان شده است، پدرم سوار شد و صبح زود نزد او رفت و به پزشکان دستور داد که نروند، و همان دم قاضی القضاة را احضار کرد و به او گفت: «ده نفر از اصحاب مورد وثوق خود را که به دین و امانت آنها اطمینان داری انتخاب کرده و در اینجا بیاور، این دستور اجرا شد و به آن ده نفر دستور داد تا شب و روز در خانه امام حسن عسکری علیه السلام به سر برند. به این ترتیب چند روز از آغاز ماه ربیع الأول سال ۲۶۰ هـ ق گذشته بود که امام حسن عسکری علیه السلام وفات نمود.

۳- کنترل و سانسور شدید خانه امام حسن عسکری علیه السلام از سوی درباریان

[به دنبال مطالب گذشته، احمد بن عبید الله بن خاقان، از قول پدرش (عبید الله چنین ادامه می‌دهد): خلیفه از وفات حسن بن علی علیه السلام آگاه شد، چند نفر را برای تفتیش و بازرسی خانه‌های آن حضرت فرستاد، آنها به بازرسی پرداختند و آنچه یافتند مهر کردند و به جستجوی فرزند آن حضرت (امام مهدی «عج») پرداختند، و زنانی را که در تشخیص زنان باردار، مهارت داشتند مأمور کردند تا همه کنیزان را آزمایش کنند، و هر کدام حامله بود اطلاع دهند. بعضی گزارش دادند که آثار حمل در یک کنیز دیده می‌شود. آن کنیز را در حجره‌ای جا دادند، و نحیر خادم و یاران او و چند زن را بر آن کنیز گماشتند تا روشن شود که آیا او حامله است یا نه؟. آن زن تا دو سال تحت نظر بود، تا فهمیدند که او حامله نیست.

۴- تشییع جنازه امام حسن عسکری علیه السلام و تعطیل شهر

آنگاه به تجهیز جنازه امام حسن عسکری علیه السلام پرداخته شد. بازارها

(۱) احتمالاً- در این رفت و آمدهای مرموز و کنترل شده، طاغوتیان، امام حسن عسکری علیه السلام را به طور مرموزی در حال بیماری، مسموم کرده و به شهادت رسانده‌اند (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۵۰۹

تعطیل گردید. پدرم (عبید الله بن خاقان) سوار شد و همراه بنی هاشم و سپاهیان و نویسندگان و سایر مردم، برای تشییع جنازه امام حسن عسکری علیه السلام به خانه آن حضرت سرازیر شدند. وضع شهر سامراء آنچنان دگرگون شد که شبیه به قیامت گردید. وقتی که تجهیز جنازه تمام شد، و جنازه برای تشییع آماده گردید، خلیفه برای «ابو عیسی متوکل» پیام داد که بر جنازه نماز بخوان، وقتی که جنازه را برای نماز به زمین نهادند، ابو عیسی کنار جنازه آمد، و کفن را از روی امام حسن عسکری علیه السلام کنار زد، و آن را به بنی هاشم از علویان و عباسیان و به سپاهیان و قاضیان و فقها و معتمدین عادل نشان داد، و گفت: بنگرید که این «حسن بن علی بن محمّد بن الرضا علیهم السلام» است که با مرگ مقدّر در بستر خود وفات کرده، و هنگام وفاتش، خدمتکاران خلیفه مانند: فلان و فلان و ... و از پزشکان مانند: فلان و فلان و ... و از قاضیان: فلانی و فلانی و ... حاضر بودند.

سپس چهره امام علیه السلام را پوشانید و نماز بر جنازه خواند و هنگام نماز پنج تکبیر گفت، سپس دستور داد جنازه را از وسط خانه امام علیه السلام حرکت دادند، و به خانه‌ای که پدرش (امام هادی علیه السلام) در آن دفن شده بود، بردند و در همانجا به خاک سپردند.

۵- بازرسی خانه‌ها، در جستجوی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام

پس از دفن جنازه، مردم پراکنده شدند. خلیفه و درباریان، از هر سو برای یافتن فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بسیج شدند، و خانه‌ها و منزل‌ها را بازرسی می‌کردند، و کنیز نامبرده را بیش از دو سال تحت نظر و کنترل نگه داشتند، تا معلوم شد که حامله نیست، آنگاه رهایش کردند.

اموال امام حسن عسکری علیه السلام را رسیدگی کردند و آن را بین مادرش (سلیل یا حدیث) و برادرش جعفر (کذاب) تقسیم نمودند. مادرش ادعا کرد که من وصی (پسر امام حسن عسکری علیه السلام) هستم، و این ادعا نزد

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۰

قاضی، ثابت گردید. و در تمام این اوقات، خلیفه همچنان در جستجوی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بود.

احمد بن عبید الله بن خاقان می‌افزاید: در این بین، پس از تقسیم ارثیه امام حسن عسکری علیه السلام، برادرش جعفر نزد پدرم (عبید الله) آمد و گفت:

«مقام و درجه پدرم (امام هادی علیه السلام) و برادرم (امام حسن عسکری علیه السلام) را به من بده، در عوض هر سال دویست هزار دینار برای تو می‌فرستم».

پدرم، بر او خشم کرد و جلو زبان او را گرفت، و دشنامش داد و به او گفت:

«ای احمق! خلیفه، شمشیر و تازیانه‌اش را به دست گرفت، تا آنان را که پدر و برادر تو را امام خود می‌دانستند، از این عقیده بازگرداند، نتوانست، و توفیق نیافت تا آنها را از این عقیده برگرداند، و کوشش فراوان کرد تا پدر و برادرت را از این مقام (امامت) کنار زند، به مقصود نرسید، اگر تو واقعا در نزد شیعیان پدر و برادرت، امام هستی، دیگر نیازی نداری تا خلیفه و غیر خلیفه مقام

آنها را برای تو فراهم سازند، و اگر در نزد آنها، چنین مقامی نداری، به وسیله خلیفه و دیگران، نمی‌توانی به آن مقام دست یازی». در این هنگام پدرم، جعفر را از خانه طرد کرد و کوچکش شمرد، و به دربانان دستور داد که اجازه ورود به جعفر ندهند، و این دستور همچنان ادامه داشت تا پدرم مرد، و ما از شهر سامراء بیرون آمدیم، و جریان همچنان ادامه داشت و خلیفه در جستجوی یافتن فرزند حضرت حسن عسکری علیه السلام بود، و این موضوع تاکنون ادامه دارد.

۶- حضرت مهدی علیه السلام در بالین پدر، هنگام وفات پدر

شیخ طوسی (ره) از ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی روایت کرده: آن هنگام که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری بود، و ساعات آخر

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۱

عمر را می‌گذرانید، به حضورش شرفیاب شدم، آن حضرت به خدمتکار سیاه چهره خود «عقید» (که قبلاً خادم پدرش امام هادی و حضرت حسن عسکری علیهما السلام را پرورش داده بود، و بعد از امام هادی علیه السلام، در خانه امام حسن عسکری علیه السلام به سر می‌برد) فرمود: «آب و مصطکی (۱) را برای من بجوشان، عقید آن را جوشانید، آنگاه صقیل (مادر امام مهدی «عج») آن را در ظرفی نزد امام حسن عسکری علیه السلام نهاد، امام حسن عسکری علیه السلام وقتی که ظرف را به دست گرفت، تا آن جوشنده را بنوشد، دستش آنچنان می‌لرزید که آن ظرف به دندانهایش می‌خورد، آن ظرف را به زمین گذاشت و به عقید فرمود: «برو به آن اطاق، کودکی را در حال سجده می‌بینی، او را نزد من بیاور».

به نقل ابو سهل، عقید می‌گوید: «به اطاق دیگر رفتم و در جستجوی کودک بودم، ناگاه دیدم کودکی در حال سجده است، و انگشت سبابه (انگشت اشاره) خود را به سوی آسمان بلند کرده است، نزد او رفتم و سلام کردم، نماز خود را مختصر کرد و به پایان رسانید، به او عرض کردم: «آقای من دستور داد که نزدش بروی»، در این هنگام مادرش صقیل آمد و دست او را گرفت و نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام آورد، وقتی که آن کودک در حضور پدر، به راه افتاد، دیدم: «رنگش درخشان، و موی سرش، بهم پیچیده، و بین دندانهایش، گشاده است»، وقتی نگاه امام حسن عسکری علیه السلام به او افتاد گریست و فرمود: «ای سرور خاندان خود، این آب (جوشانده) را به من بنوشان، من به سوی پروردگارم خواهم رفت».

کودک، آن ظرف را که جوشانده مصطکی داشت، به دست گرفت و لبهای مبارکش را (به دعائی) حرکت کرد، و آن را به پدرش نوشانید، پس از آنکه امام حسن عسکری علیه السلام از آن نوشید، فرمود: «مرا برای نماز آماده کنید».

(۱) مصطکی (بر وزن مرحبا) به معنی کندر رومی، که صمغی است سفید و خوشبو، و شیرین و چسبناک، که از درختی که در شام و سایر نقاط می‌روید بدست می‌آید (فرهنگ عمید)

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۲

دستمالی در کنارش گسترده، و آن کودک، یک یک از اعضای وضو را، وضو داد، سپس بر سر و پای پدر، مسح کشید.

امام حسن عسکری علیه السلام به آن کودک فرمود:

«پسر جانم مژده باد به تو! تو صاحب زمان هستی، تو مهدی می‌باشی، تو حجت خدا بر زمینش هستی، تو فرزند من و وصی من می‌باشی، و من پدر تو هستم، تو م ح م د بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشی، و تو آخرین فرد از امامان پاک و معصوم هستی، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وجود تو بشارت داده است، و نام و کنیه تو را به زبان آورده، و این مطلب را پدرم، از پدران

معصوم خود نقل کردند. درود خداوند، پروردگار ما بر ما خاندان باد، او است ستوده و نیکو است»، آنگاه آن حضرت در همان لحظه، از دنیا رفت.

روایت شده: وقتی که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت، عثمان بن سعید «۱» حاضر شد و آن حضرت را غسل داد و حنوط نمود و کفن کرد و به خاک سپرد.

(۱) عثمان بن سعید عمری، عالم عالیمقام و فقیه بزرگ و مورد اعتماد، نخستین نایب خاص از نواب چهارگانه امام زمان (عج) است در سال ۳۰۰ هـ ق از دنیا رفت، و قبرش در بغداد، در مسجد ذرب، در سمت قبله قرار دارد.

با توجه به اینکه امام زمان علیه السلام در سال ۲۶۰ هـ ق، سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام از نظرها پنهان شد، عثمان بن سعید، تا آخر عمر، یعنی چهل سال، عهده‌دار نیابت خاص بود. این بزرگمرد موفق، نخست رابط خاص امام جواد علیه السلام با مردم و شیعیان بود، سپس رابط خاص امام هادی علیه السلام، و بعد رابط خاص امام حسن عسکری علیه السلام گردید. هنگامی که روزهای آخر عمرش فرا رسید، بزرگان شیعه را به گرد خود جمع کرد، و به آنها فرمود: «من از دنیا می‌روم، صاحب الأمر (عج) دستور فرمودند که پسر من «محمد بن عثمان» را نایب خود، قرار دهم، به این ترتیب نایب خاص دوم امام زمان (عج) نصب گردید (سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۸) - مترجم.

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۳

۷- تصریح امام حسن عسکری علیه السلام به امامت حضرت مهدی (عج) و وکالت عثمان بن سعید

شیخ علی اسدآبادی (ره) در کتاب «المقنع» نقل می‌کند: امام حسن عسکری علیه السلام به امامت فرزندش، خلف صالح، حضرت مهدی علیه السلام تصریح فرمود، و «عثمان بن سعید عمری»، را که واسطه بین خود و شیعیانش، در حیاتش بود و کیل خود قرار داد، پس از آنکه آن حضرت، در ساعات آخر عمر قرار گرفت، به عثمان بن سعید دستور داد تا شیعیان را جمع کند. شیعیان در حضور امام حسن عسکری علیه السلام اجتماع کردند، امام حسن عسکری علیه السلام به آنها فرمود: «همانا فرزندانم، پس از من، صاحب امر امامت است، و ابو محمد، عثمان بن سعید، و کیل و با او (حضرت مهدی علیه السلام) و سفیر بین او و شیعیان می‌باشد، هر کس سؤال و نیازی دارد، نزد عثمان بن سعید برود»، چنانکه در زمان حیات آن حضرت، به نزد او می‌رفت، و امام حسن عسکری علیه السلام در آن هنگام، کنیزان خود را به او سپرد.

۸- کارشکنی‌های بی‌نتیجه جعفر کذاب

وقتی امام حسن عسکری علیه السلام وفات کرد، برادرش جعفر (کذاب) اعلام و ادعا کرد که من امام هستم، و برای اینکه به مقصود خود برسد، پولی را نزد معتمد عباسی (پانزدهمین خلیفه عباسی) داد که این خبر شایع شد. وزیر معتمد عباسی، به جعفر گفت: متوکل و غیر او، تصمیم گرفتند تا دین برادرت (امام حسن عسکری علیه السلام) را نسخ و نابود نمایند، ولی به چنین مقصودی نرسیدند، تو شیعیان برادرت را به سوی خود دعوت کن، و آنها را پیرو خود نما. ولی جعفر (هر چه در این جهت تلاش و حيله نمود) به مقصود نرسید.

سرانجام در مورد کنیزان برادرش (امام حسن عسکری علیه السلام) سعایت کرد

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۴

و گفت: «کنیزی در میان کنیزان وجود دارد، که اگر دارای فرزند شود، نابودی دستگاه خلافت شما، به دست او است».

معمد عباسی برای عثمان بن سعید (ره) پیام فرستاد که کنیزان را به خانه قاضی، یا به خانه بعضی از شهود بفرستد، تا آنها را واریسی نمایند و نگه دارند، و معلوم شود که حامله هستند یا نه؟

عثمان بن سعید، ناگزیر آن کنیزان را به آن عادل (قاضی) تسلیم نمود. آنها تحت نظر او یک سال ماندند، سپس او آنها را به عثمان بن سعید بازگردانید، زیرا فرزند مورد نظر آنها (حضرت مهدی علیه السلام) قبل از شش سال، و به قولی قبل از پنج سال یا چهار سال، به دنیا آمده بود، و امام حسن عسکری علیه السلام او را به شیعیان مخصوصش آشکار نموده و نشان داده بود، و به آنها صریحا معرفی نموده بود که همین فرزند است و باید به عثمان بن سعید مراجعه نموده و او را واسطه بین خود و آن حضرت قرار دهند.

به هر حال عثمان بن سعید، کنیزان را که مادر حضرت مهدی علیه السلام نیز در میانشان بود، بازگرفت و آنها را به بغداد انتقال داد، و شیعیان در حوادث و نیازمندی‌های خود، از هر شهری نزد «عثمان بن سعید» می‌آمدند، و پاسخ آنها توسط عثمان بن سعید، از ناحیه مقدسه، حضرت مهدی (عج) صادر می‌شد.

۹- پیش‌گویی امام حسن عسکری علیه السلام از سال وفات خود

روایت شده: روزی امام حسن عسکری علیه السلام به مادرش فرمود: «در سال ۲۶۰ ه ق سوزشی در دل من به وجود می‌آید، ترس آن دارم که بر اثر آن، رنج و سختی به من برسد»، مادرش با شنیدن این سخن، بی‌تابی و گریه کرد.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «بناچار امر خداوند واقع می‌شود، بی‌تابی نکن».

و در روایت دیگر آمده: امام حسن عسکری علیه السلام در سال ۲۵۹ ه ق مادرش را برای انجام حج، امر کرد، و از حادثه سال ۲۶۰ ه ق که برایش رخ می‌دهد،

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۵

به مادر خبر داد، مادر آن حضرت، آن سال (۲۵۹ ه) به مکه برای انجام حج رفت.

نیز روایت شده: آن حضرت فرمود: «در سال ۲۶۰ ه ق، شیعیان من پراکنده می‌شوند»، در آن سال از دنیا رفت، و شیعیانش پراکنده شدند.

۱۰- عصر سانسور و سخت امام حسن عسکری علیه السلام و تشنج آفرینی جعفر کذاب

شیخ مفید (ره) [در کتاب ارشاد] «۱» می‌نویسد: امام حسن عسکری علیه السلام در اول ماه ربیع الأول سال ۲۶۰ ه ق بیمار شد، و در روز جمعه، هشتم همان ماه از دنیا رفت، و آن روز که رحلت فرمود: ۲۸ سال داشت، و در همان خانه که پدرش دفن شده بود، آن جناب را به خاک سپردند، و فرزندش امام منتظر (عج) را بجای گذارد، و ولایت آن حضرت، در پنهانی انجام شد، و در کمال خفا نشو و نما کرد، زیرا روزگار سختی بود، و خلیفه وقت، به سختی در جستجوی آن خجسته فرزند بود، و تلاش و کوشش بسیار، برای اطلاع از وضع آن حضرت می‌کرد، به خصوص که در مذهب شیعه امامیه، آمدن آن بزرگوار شایع شده بود، و می‌دانستند که همگی چشم به راه آمدن او هستند، از این رو، آن حضرت فرزند مسعود خود را در زمان زنده بودنش آشکار نفرمود، و بیشتر مردم، پس از وفات آن حضرت نیز، او را نشناختند. «جعفر بن علی» (معروف به جعفر کذاب) برادر امام حسن عسکری علیه السلام متصدی ضبط ارث او شد، و در حبس کنیزان آن حضرت، و گرفتاری زنان او کوشید، و به اصحاب آن جناب که انتظار دیدار فرزندش را داشتند، و اظهار می‌کردند ما یقین به وجود چنین فرزندی که او امام است داریم، دشنام می‌داد و بدگویی می‌کرد، و آغاز دشمنی با ایشان نمود، تا آنجا که ایشان را ترسانده و پراکنده ساخت و به خاطر سماجتی که در این مورد کرد، گرفتاری‌های

بزرگی برای بازماندگان حضرت عسکری علیه السلام فراهم شد، چرا که آنها را به زندان افکندند، یا به زنجیر کشیدند، یا تهدید کرده و اهانت و خواری دادند و با این همه تلاش (درباره آن مولود مسعود) دسترسی به جائی پیدا نکرد، و در ظاهر، جعفر ارثیه

(۱) ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۳۲۱

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۶

امام حسن عسکری علیه السلام را برای خود ضبط کرد، و تلاش بسیار نمود که در نزد شیعیان، خود را جانشین امام حسن عسکری علیه السلام معرفی کند، ولی هیچ کدام از شیعیان، نپذیرفتند، و چنین عقیده‌ای درباره او پیدا نکردند، بناچار، جعفر نزد خلیفه وقت رفت و از او خواست تا مقام برادرش (امام حسن عسکری علیه السلام) را به او بدهند، و در برابر، مال زیادی برای این کار داد، و برای تقرب دستگاه خلافت، به هر وسیله‌ای چنگ زد، ولی کوچکترین سودی از این تلاشها، نبرد» [پایان گفتار شیخ مفید (ره)].

عثمان بن سعید (وکیل امام حسن و حضرت مهدی علیهما السلام) به عبد الله ابن جعفر حمیری گفت: خلیفه چنین پنداشت که امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا رفت و برای خود فرزندی بجای نگذاشت، و ارثیه او را تقسیم کرد، و کسی که هیچ گونه حقی نداشت، آن را تصرف کرد، و اکنون عیالهای او (افراد تحت کفالت او) سرگردانند، و هیچ کس جرئت ندارد که خود را به آنها بشناساند، یا چیزی به آنها تقدیم کند.

۱۱- مرقد امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه دوست و دشمن

شهید اول (ره) در کتاب دروس از ابو هاشم جعفری روایت کرده که گفت:

امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: «قبر من در سامراء مایه امنیت برای دو جانب (دوست و دشمن) است».

شیخ مفید (ره) می گوید: «باید مرقد امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام را در پشت شبکه‌ها، زیارت کرد، و از ورود به خانه منع شده است».

شیخ ابو جعفر می گوید: «احتیاط هم همین است، زیرا آن خانه، ملک غیر است و تصرف در آن بدون اذن مالکش جایز نمی باشد». سپس گوید: اگر کسی داخل آن خانه شد، گناه نکرده است، مخصوصا اگر روایتی را که از امامان علیهم السلام رسیده، در این مورد تأویل گردد که: «امامان علیهم السلام اموال خود را برای شیعیان

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۷

خود، حلال نموده اند».

۱۲- سخن عمیق خلیفه عباسی پیرامون شکوه مرقد امام حسن عسکری و پدرش علیهما السلام

علی بن عیسی اربلی (صاحب کشف الغمّه) می نویسد: بعضی از اصحاب برای من حکایت کرد که: مستنصر (سی و ششمین خلیفه عباسی) [متوفی ۶۴۰ ه ق] یک بار به شهر سامراء رفت، در آنجا کنار قبر امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام برای زیارت، روانه شد، سپس از آنجا کنار قبر خلفای بنی عباس از پدران و خاندانش رفت، دید قبر آنها در زیر یک قبه ویران شده، قرار دارد، که باران بر آن می بارید و فضله پرندگان در هر جای آن دیده می شد، (و من هم آنجا را به همین وضع دیده‌ام).

شخصی به خلیفه گفت: «شما با اینکه خلفای روی زمین و شاهان دنیا هستید، و همه امور در این جهان به دست شما است، ولی این قبرهای پدران شما با این وضع (کثیف و حقیر) است، کسی به زیارتشان نمی رود، و کسی از آنها یاد نمی کند، ولی قبرهای علویان همان گونه است که می بینی: با پرده‌ها و قندیل‌ها، و چراغ‌ها و فرش‌ها و زیلوها آراسته گشته، دارای خادم و فراش، و شمع و عود و

سایر چیزها است؟».

خلیفه در پاسخ گفت:

هذا امر سماوی لا یحصل باجتهادنا ...

: «این موضوع، یک امر آسمانی و ملکوتی است و با کوشش ما به دست نمی‌آید، و اگر ما مردم را به توجه نمودن به قبور پدرانمان، وادار کنیم، نمی‌پذیرند و انجام نمی‌دهند».

آری، باید گفت که خلیفه، پاسخ درستی داد، زیرا اعتقادات، با تحمیل و اجبار، حاصل نمی‌گردد، و کسی قادر نیست که عقاید قلبی را به مردم تحمیل نماید.

[پایان نور سیزدهم]

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۸

چند سخن گهربار از امام حسن عسکری علیه السلام [تنظیم از: مترجم]

– ما من بلیئة الا و لله فیها نعمه تحیط بها

: «هیچ بلا نیست مگر اینکه از برای خدا در آن نعمتی وجود دارد که آن را احاطه کرده است»

[تحف العقول، ص ۵۸۴]

خدا گر ز نعمت ببندد دری ز رحمت گشاید، در دیگری – ما اقبیح بالمؤمن ان تکون له رغبة تذله

: «چقدر زشت است که مؤمن به چیزی دل بندد که همان مایه ذلت او است»

[تحف العقول، ص ۵۸۴]

– اقل الناس راحة الحقود

: «کم راحت‌ترین انسانها، کسی است که کینه‌توز است»

[تحف العقول، ص ۵۸۲]

– جعلت الخبائث فی بیت، و الکذب مفاتیحها

: «همه زشتیها در خانه‌ای قرار داده شده که «دروغ» کلیدهای آن زشتی‌هاست» [بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۹]

الأنوار البهیة، ص: ۵۱۹

معصوم چهاردهم: حضرت امام زمان ع

اشاره

نگاهی بر زندگی:

حضرت امام زمان علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۰

نور چهاردهم:

حَبَّتْ حَقٌّ، امام دوازدهم، حضرت ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف اشعاری در ستایش امام عصر (عج):

صاحب العصر الامام المنتظر من بما یأباه لا یجری القدر

حَبَّةُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ بَشْرٍ خَيْرٌ مِنْ الْأَرْضِ فِي كُلِّ الْخِصَالِ
 شمس اوج المجد مصباح الظلام صفوة الرحمن من بين الانام
 الامام بن الامام بن الامام قطب افلاك المعالي و الكمال
 فاق اهل الارض في عز و جاه و ارتقى في المجد اعلى مرتقه
 لو ملوك الارض حلّو في ذراه كان اعلى صفهم صفّ التعال
 يا امين الله يا شمس الهدى يا امام الخلق يا بحر الندى
 عجلن عجل فقد طال المدى و اضمحلّ الدين و استولى الضلال ترجمه:
 : «ای صاحب زمان و ای امام انتظار شونده، ای کسی که هر گاه او مانع شود،

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۱

مقدّرات، جریان نیابد.

تو حجت خدا بر همه انسانها هستی، و تو برترین اهل زمین در همه خصلتها می باشی.

تو خورشید نقطه کمال شرافت، و چراغ روشنی بخش تاریکی، و برگزیده خدای رحمن در میان انسانها می باشی.

تو امام پسر امام پسر امام هستی، و محور فلک‌های آسمان شرافت و کمال می باشی.

[با قدوم مبارک تو] همه زمینیان از جهت عزّت و مقام، برتری یافتند و از فرازهای شرافت و کمال بر بالاترین فراز نائل گشتند.

اگر زمامداران و شاهان سراسر زمین، در پناه او قرار گیرند، عالی‌ترین جایگاه و مقام آنها، کفش کن امام زمان علیه السّلام است

[یعنی امام زمان علیه السّلام آن چنان در درجه اعلی است، که اگر شاهان جهان در پناه او در آیند، در جایگاه آخرین صف

سرسپردگان آستان قدس امام زمان علیه السّلام قرار می گیرند]

ای امانت دار خدا! و ای خورشید هدایت، ای رهبر خلق و ای دریای عطا! البته در ظهورت شتاب کن، شتاب کن که پایان غیبت به

درازا کشید، و [بر اثر عدم ظهور تو] دین از بین رفت و طریق گمراهی چیره شد».

[میلاد]

اشاره

امام زمان علیه السّلام در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه ق در شهر سامراء چشم به جهان گشود.

مادر آن حضرت، ملیکه دختر یسوعا، پسر قیصر روم بود، و مادر ملیکه، از نسل حواریون (یاران خاصّ) حضرت عیسی علیه السّلام

بود و به شمعون، وصیّ حضرت عیسی علیه السّلام نسبت داشت، هنگامی که (به دست سپاه اسلام، اسیر شد) نام خود را «نرجس»

گذاشت. تا سر پرستش او را نشناسد.

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۲

وقتی که نور حضرت ولیّ عصر علیه السّلام در رحم این بانوی با عظمت قرار گرفت، نور و درخشندگی تابانی او را فرا گرفت، از

این رو به نام «صقیل» (که به معنی جلا دهنده است) خوانده شد.

چگونگی ولادت امام عصر (عج)

روایت شده: حکیمه دختر امام جواد علیه السّلام [عمّه امام حسن عسکری علیه السّلام] گفت: «امام حسن عسکری علیه السّلام برای

من پیام داد که امشب هنگام افطار، نزد ما بیا، زیرا امشب شب نیمه شعبان است، خداوند متعال بزودی در این شب حجّت، را آشکار می‌کند، که حجّت خدا بر سراسر زمینش می‌باشد».

عرض کردم: «مادر او کیست؟».

فرمود: «مادرش، نرجس است».

عرض کردم: «خداوند مرا فدایت قرار دهد، اثر حمل در نرجس علیها السّلام دیده نمی‌شود».

فرمود: همان است که گفتم، امشب، حجّت خدا علیه السّلام متولّد می‌شود.

حکیمه می‌گوید: وقتی که نزد امام حسن عسکری علیه السّلام رفتم و سلام کردم و نشستم، حضرت نرجس علیها السّلام آمد که کفش مرا بیرون آورد، به من فرمود: «ای سیده من (خانم من!) حالت چطور است؟»، عرض کردم: بلکه تو سیده من و خانم اهل بیت من هستی، او سخن مرا رد کرد و گفت: «ای عمّه! این چه حرفی است که می‌زنی؟».

گفتم: «ای دختر! خداوند امشب به تو پسری عطا می‌کند که آقای دنیا و آخرت است».

حکیمه می‌گوید: «نرجس نشست و نشانه‌های شرم در چهره او آشکار شد، وقتی که من از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و به خوابگاه خود رفتم و خوابیدم، هنگامی که نصف شب فرا رسید، برخاستم و نماز شب را خواندم، بعد

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۳

از نماز دیدم حضرت نرجس علیها السّلام در خواب است، و اثری از وعده برادرزاده‌ام (امام حسن عسکری علیه السّلام) دیده نمی‌شود، مشغول تعقیب نماز شدم، سپس خوابیدم و بعد در حال ترس، از خواب بیدار شدم، دیدم نرجس علیها السّلام در خواب است، بعد از لحظه‌ای او برخاست و نماز شب خواند «۱»، من (بر اثر اینکه اثر وضع حمل از او ندیدم) به شک افتادم (که نکند او حامله نباشد) ناگاه امام حسن عسکری علیه السّلام از اطاق خود صدا زد: «ای عمّه! عجله نکن، زیرا فرا رسیدن وعده نزدیک شده است».

حکیمه می‌گوید: سوره‌های الم سجده، و یاسین را خواندم، در این حال بودم، ناگاه نرجس علیها السّلام هراسان، بیدار شد، به سوی او شتافتم، گفتم: خدا یارت باد، سپس گفتم: «آیا چیزی احساس می‌کنی؟».

گفت: آری، ای عمّه!».

گفتم: «خاطر جمع و دلگرم باش، این همان است که گفتم».

حکیمه می‌گوید: در این هنگام یک نوع سستی بر من و بر نرجس علیها السّلام عارض شد، که چیزی نفهمیدیم، ناگاه دریافتیم که حضرت مهدی علیه السّلام متولّد شده است، روپوش را از روی او کنار زدم، دیدم او به حالت سجده روی زمین قرار گرفته است، او را برگرفتم، دیدم پاک و پاکیزه است، در این هنگام امام حسن عسکری علیه السّلام صدا زد: «ای عمّه! پسر مرا نزد من بیاور»، او را نزد امام حسن عسکری علیه السّلام بردم، آن حضرت، نوزاد را روی دستش گرفت، و پاهایش را روی سینه‌اش قرار داد، سپس زبانش را در دهان نوزاد گردانید، و دستش را بر چشمانش و گوشها و مفاصل نوزاد کشید، سپس فرمود: «پسر جان! سخن بگو».

(۱) و این از نکات آموزنده است که مادر امام زمان (عج) در شب وضع حمل، ساعتی قبل از وضع حمل، نماز شب خواند (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۴

نوزاد گفت:

اشهد ان لا اِلاَّ الله وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا رسول الله (ص) ...

: «گواهی می‌دهم که معبودی، جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست، و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است».

سپس بر امیر مؤمنان علی و سایر امامان علیهم السلام درود فرستاد، تا به پدرش رسید، آنگاه سکوت کرد.

حکیمه می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمّه! این نوزاد را نزد مادرش ببر، تا بر او سلام کند، سپس نزد من بازگردان، من نوزاد را نزد مادرش بردم، سلام بر مادر کرد، و سپس او را نزد پدرش بازگرداندم و در مجلس امام نهادم.

پاره‌ای از عجائب ایام ولادت امام مهدی علیه السلام

حکیمه می‌گوید: «امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود: «ای عمّه! وقتی که روز هفتم شد، نزد ما بیا»، من صبح روز بعد، برای عرض سلام، به حضور امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، وقتی که پرده را کنار زدم تا حضرت مهدی علیه السلام را بنگرم، به جستجو پرداختم، او را ندیدم، به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: «فدایت کردم، آقا، (حضرت مهدی علیه السلام) کجا است؟».

فرمود: «ای عمّه! او را به آن کسی سپردم که مادر موسی علیه السلام، موسی علیه السلام را به او سپرد».

حکیمه می‌گوید: «وقتی که روز هفتم فرا رسید، به خانه امام حسن عسکری علیه السلام آمدم و سلام کردم و نشستم، آن حضرت فرمود: فرزندم را نزد من بیاور، نوزاد را به پارچه‌ای پیچیدم و نزد امام حسن عسکری علیه السلام بردم، آن حضرت با او همان گونه رفتار کرد که بار اول او را نزدش بردم، سپس زبانش را در دهان نوزاد گردانید، مانند اینکه شیر یا عسل به او می‌خوراند، و بعد فرمود: «ای

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۵

پسرم! سخن بگو».

نوزاد، زبان گشود و گفت: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا و بی‌همتا نیست»، آنگاه بر محمد صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و سایر امامان علیهم السلام درود فرستاد، تا به پدرش رسید، سپس این آیه را خواند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*، وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ، وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ. وَ نَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۱﴾

: «به نام خداوند بخشنده مهربان، اراده ما بر این قرار گرفته است، که به مستضعفین، نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.

حکومتشان را پابرجا سازیم، و به فرعون و هامان و لشکریان آنها، آنچه را از این گروه، بیم داشتند نشان دهیم».

در روایت دیگر آمده: حکیمه می‌گوید: وقتی که چهل روز از ولادت حضرت مهدی علیه السلام گذشت، به خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، ناگاه دیدم مولای ما صاحب الامر (عج)، در خانه راه می‌رود، چهره‌ای زیباتر از چهره او ندیده بودم، و سخنی شیواتر از سخن او نشنیده بودم. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «این مولودی است که در پیشگاه خدا، گرامی است».

عرض کردم: «ای آقای من، آن کودک را چنین و چنان (رشد یافته) یافتیم!! با اینکه چهل روز از عمرش بیشتر نگذشته است؟!».

امام حسن عسکری علیه السلام لبخندی زد و فرمود: «ای عمّه من! آیا نمی‌دانی که ما گروه امامان علیهم السلام هر روز به اندازه یک سال دیگران رشد می‌کنیم؟»، برخاستم و سر آن کودک را بوسیدم، و به خانه خود باز گشتم.

پس از مدتی، برای دیدار آن نوزاد مبارک، به خانه امام حسن عسکری علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۶

آمد، به جستجوی نوزاد پرداختم، او را نیافتم، به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: «آقای من - حضرت مهدی - چه شد؟».

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «او را به همان کسی سپردم، که مادر موسی علیه السلام، موسی علیه السلام را به او سپرد».

شگفتیهای دیگر از ولادت و روزهای آغاز عمر امام زمان (عج)

از محمد بن عثمان [دومین نایب خاص امام زمان (عج)] نقل شده، گفت:

هنگامی که حضرت مهدی (عج) چشم به جهان گشود، از بالای سر او، نوری به سوی آسمان بالا رفت، سپس آن جناب به سجده برای خدا، رفت، و بعد، سر از سجده برداشت، و این دو آیه را می خواند:

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ

: «خداوند (با ایجاد نظام واحد جهان هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش (هر کدام به گونه ای) گواهی به یکتائی خدا می دهند، در حالی که (خداوند) قیام به عدالت (در عالم هستی) دارد (و این عدالت نیز نشانه یگانگی ذات او است، بنابراین شما هم با آنها همصدا شوید و بگوئید) معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است. دین در نزد خدا اسلام (و تسلیم در برابر حق) است» (۱).

نیز محمد بن عثمان می گوید: حضرت مهدی (عج) شب جمعه، و ختنه شده به دنیا آمد، و از حکیمه (عمه امام حسن عسکری علیه السلام) شنیدم می گفت:

«از مادرش خون نفاس دیده نشد، که حال همه مادران امامان علیهم السلام چنین است».

(۱) آل عمران - ۱۹ و ۱۸

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۷

از یکی از کنیزان امام حسن عسکری علیه السلام شنیده شد که گفت: هنگامی که حضرت مهدی (عج) متولد شد، دیدم نوری از او آشکار شده و به آسمان می رود و به جانبی از آسمان رسید، در این هنگام دیدم پرنده گان سفیدی از آسمان فرود می آمدند و پره های خود را بر سر و صورت و سایر اعضای او می مالیدند، و سپس پرواز می کردند، ما این موضوع را به امام حسن عسکری علیه السلام) خبر دادیم، لبخندی زد و فرمود: «اینها فرشتگان آسمان هستند، که برای تبرک جوئی به این نوزاد فرود می آیند، و هنگامی که او خروج و ظهور کرد، آن فرشتگان یاران او خواهند بود».

و از ابو جعفر عمری (۱) نقل شده که گفت: وقتی که حضرت مهدی (عج) متولد شد، امام حسن عسکری علیه السلام برای «ابو عمرو» [عثمان بن سعید] چنین پیام فرستاد:

«ده هزار رطل نان (۲) و ده هزار رطل گوشت خریداری کن و آن را بین مردم تقسیم نما (ابو جعفر می گوید): من گمان می کنم فرمود: بین بنی هاشم تقسیم کن، و برای فرزندش به فلان و فلان گوسفند، عقیقه کرد». الأنوار البهیة ۵۲۷ شگفتیهای دیگر از ولادت و روزهای آغاز عمر امام زمان (عج) ص: ۵۲۶

یم خادم می گوید: یک شب بعد از ولادت حضرت مهدی علیه السلام به

(۱) ابو جعفر عمری همان محمد بن عثمان بن سعید است (یعنی پسر اولین نایب خاص امام زمان (عج) که خود به عنوان دومین

نایب خاص امام عصر (عج) می‌باشد، قبلاً درباره مقام پدر ارجمند او سخن گفتیم.

شیخ طوسی (ره) در صحیح از عبد الله بن جعفر، از ابو علی، احمد بن اسحاق بن سعد، روایت می‌کند که امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «عمری (عثمان بن سعید) و پسرش (محمد بن عثمان) هر دو مورد وثوق من هستند، آنچه به تو ادا کرده و گفتند، از طرف من ادا نموده و گفته‌اند، سخن آنها را بشنو، و از آنها اطاعت کن، آنها مورد اطمینان و امین هستند».

توقیعات مقدسی که از ناحیه امام زمان (عج) صادر می‌شد، از ناحیه این پدر و پسر (عثمان بن سعید و محمد بن عثمان) به سوی شیعیان، و پیروان خاص امام حسن عسکری علیه السلام می‌رسید (مؤلف).

(۲) هر رطل معادل ۸۴ مثقال است.

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۸

او وارد شدم، در آنجا عطسه بر من عارض شد، آن حضرت فرمود:

یرحمک الله

: «خدا تو را رحمت کند».

من از دعای آن حضرت، شادمان شدم، آنگاه فرمود: «آیا می‌خواهی تو را در مورد عطسه بشارت دهم؟».

گفتم: آری.

فرمود:

امان من الموت ثلاثة ایام

: «عطسه، نشانه امان از مرگ، تا سه روز است».

نامه امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق قمی، و نظریه منجم

روایت شده: از طرف امام حسن عسکری علیه السلام نامه‌ای به احمد بن اسحاق قمی «۱» رسید که با خط مبارکش در آن نامه که توقیعات خود را روی آن می‌نوشت، نوشته بود:

ولد المولود فلیکن عندک مستورا ...

: «مولود (حضرت مهدی علیه السلام) متولد شد، و این موضوع نزد تو پوشیده بماند، و آن را از عموم مردم مخفی بدار، و ما این حادثه را آشکار نمی‌کنیم مگر

(۱) احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری قمی، شخص موثق، و ارجمند است، او از امام جواد و امام هادی علیهما السلام نقل روایت می‌کند، و از اصحاب خاص امام حسن عسکری علیه السلام بود، او پیشوای قمی‌ها بود، و امام مهدی علیه السلام را دیدار نموده است، و در کتاب «ربیعة الشیعة» روایت شده: او از و کلاء و سفیران و باب‌های معروف ائمه اطهار علیهم السلام بود، که شیعیان معتقد به امامت امام حسن عسکری علیه السلام، در این موضوع، اختلاف ندارند. به روایت صدوق (ره) وی پس از بازگشت از محضر امام حسن عسکری علیه السلام در «حلوان» وفات یافت، و امام حسن عسکری علیه السلام نزدیک شدن مرگش را به او خبر داده بود، و در سطور آینده مطالبی در مقام ارجمند او ذکر خواهد شد.

قبرش در قم است (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۵۲۹

خویشان را به خاطر حق خویشی، و دوست را به خاطر حق دوستی، دوست داشتیم که آن را به اطلاع تو برسانیم، تا خداوند تو را به

این مولود، شاد سازد، چنانکه ما را شاد ساخت»- و السلام.

روایت شده: در قم یک نفر منجم یهودی سکونت داشت، که در مهارت و زبردستی در فن خود، معروف بود. احمد بن اسحاق (ره) او را نزد خود طلبید و به او گفت: مولودی در چنان ساعت و چنین روزی، به دنیا آمده است، بین طالع او چگونه است؟ منجم، طالع او را از روی حساب نجوم گرفت و در آن اندیشید و سپس به احمد بن اسحاق گفت: «در حساب نجوم، چیزی نیست که بیان کند، این مولود از تو باشد، و مثل چنین مولودی جز پیامبر یا وصی پیامبر نخواهد بود، و دقت در حساب نجوم بیانگر آن است که این مولود بر سراسر دنیا از شرق و غرب و خشکی و دریا و کوه و دشت را، حاکم می‌گردد، تا آنجا که در سراسر زمین یک نفر باقی نمی‌ماند مگر اینکه پیرو دین او گردد، و تحت حکومت او درآید.

سه روایت جالب در شأن مولود موعود

۱- از طریف روایت شده: ابو نصر خادم گفت: آن هنگام که حضرت مهدی علیه السلام در گهواره بود، به حضورش رفتم، فرمود: برایم صندل سرخ «۱» بیاور، آن را آوردم. فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟». عرض کردم: «آری، تو آقای من و پسر آقای من هستی». فرمود: از این موضوع نمی‌پرسم. عرض کردم: برای من توضیح بده!

(۱) صندل (سندل): درخت تناوری مانند درخت گردو است که در هندوستان می‌روید، و چوبش خوشبو است، از جوشانده آن برای آرامش، استفاده می‌شود (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۵۳۰
فرمود:

انا خاتم الأوصیاء و بی یرفع البلاء عن اهلی و شیعتی

: «من خاتم اوصیاء هستم، و به وسیله من، بلا از خاندان و شیعیانم، برطرف می‌گردد».

۲- در کتاب اثبات الوصیة [تألیف مسعودی] روایت شده است، امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «هنگامی که حضرت مهدی (عج) چشم به جهان گشود، خداوند دو فرشته را به سوی او فرستاد، آنها او را به سرادق عرش بردند، تا اینکه در آنجا در پیشگاه خدا ایستاد، خداوند به او فرمود:

مرحبا بک، و بک اعطی، و بک اعف و بک اعدب

: «مرحبا و آفرین بر تو، به وسیله تو عطا می‌کنم، و به خاطر تو می‌بخشم و به خاطر تو عذاب می‌کنم».

۳- سپس به سند خود از نسیم و ماریه روایت کند: هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام به دنیا آمد، همان دم روی دو زانو نشست، و انگشت اشاره خود را به سوی آسمان بلند نمود، سپس عطسه کرد و گفت:

الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله عبد داخر لله، غیر مستنکف و لا مستکبر

: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر محمد و آل او علیهم السلام، همان محمد صلی الله علیه و آله که بنده ذلیل درگاه خدا است، سرکش و متکبر نیست».

آنگاه فرمود: «ستمگران می‌پندارند که حجت خدا، از بین رفتنی است، وقتی که به ما اجازه سخن گفتن (در زمان نوزادی در گهواره) داده شد، دیگر شکی باقی نمی‌ماند».

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۱

چند روایت از تصریح پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نام حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف

اشاره

[در اینجا به چند روایت، از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، که به نام امام عصر (عج) تصریح فرموده، و به آمدن او خبر و مژده داده، گوش جان فرا می دهیم]:

۱- چند ویژگی امام زمان (عج) از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از جابر جعفی نقل می کند که گفت: از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم می فرمود: هنگامی که این آیه (۵۹ سوره نساء) نازل شد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید از خدا، و اطاعت کنید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و صاحبان امر از خودتان».

از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا! خدا و رسولش را شناخته‌ایم، اما «صاحبان امر» که خداوند اطاعت از آنها را قرین اطاعت از خود و اطاعت از رسولش قرار داده، کیانند؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر! آنها جانشینان من هستند که بعد از من رهبر مسلمانان می باشند، نخستین آنها؛ علی بن ابی طالب، و سپس فرزندش حسن، و بعد از او فرزند دیگرش حسین، و سپس علی بن الحسین، و بعد فرزندش محمد، که در تورات «باقر» خوانده شده، تو او را درک می کنی، وقتی که با او

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۲

ملاقات نمودی، سلام مرا به او برسان! پس از او فرزندش صادق، جعفر بن محمد، و بعد از او فرزندش موسی است، سپس فرزند او، علی، و سپس فرزند او محمد، و پس از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش حسن علیهم السلام جمیعا، و بعد از او همنام و هم کنیه من، حجت خدا در روی زمین، و خلیفه او در میان بندگان، فرزند حسن عسکری علیه السلام می باشد که خداوند شرق و غرب زمین را در اختیار او قرار می دهد، او غیبتی می کند که تنها آنان که خداوند قلبشان را با ایمان آزموده است، به امامت او اعتقاد دارند و بر آن باقی می مانند».

جابر عرض کرد: «ای رسول خدا! آیا در غیبت او، بهره‌ای از ناحیه او، به دوستان می رسد؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری، سوگند به خداوندی که مرا به پیامبری برگزید، آنان از نور وجود او، و از ولایت و دوستیش آن گونه بهره‌مند می گردند، که مردم از نور خورشید، که در پشت ابر است، بهره‌مند می گردند، سپس ادامه دادند که: این موضوع از رازهای الهی و از علوم اندوخته او است، آن را تنها برای افرادی که صلاحیت و شایستگی دارند، اظهار کن».

۲- چهره درخشان امام عصر (عج) در میان امامان علیهم السلام

نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از امام صادق علیه السلام، و او از پدرانش، تا امام علی علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند که فرمود:

«هنگامی که مرا [در شب معراج] به آسمان بردند، پروردگارم به من چنین وحی کرد: ای محمد! من به جانب زمین توجّهی نمودم،

تو را از آن میان برگزیدم، و تو را پیغمبر نمودم، و نام تو را از نام خودم گرفتم، من «محمود» هستم و تو «محمد» می‌باشی. بار دیگر توجهی به زمین کردم و علی علیه السلام را برگزیدم، و او را وصی و جانشین تو، و شوهر دختر تو، و پدر فرزندان تو قرار دادم، و نام او را از یکی از نامهای خودم گرفتم، من «علی اعلی» هستم، و او «علی» است، و فاطمه علیها السلام الأنوار البهیة، ص: ۵۳۳

و حسن و حسین علیهما السلام را از نور شما دو نفر قرار دادم، آنگاه ولایت (امامت) آنان را بر فرشتگان عرضه نمودم، هر کس آن را پذیرفت، در پیشگاه من، از مقربان شد.

ای محمد! اگر بنده‌ای آن چنان مرا بپرستد و عبادت کند که نیرویش تمام گردد و همچون مشک کوچک پوسیده شود، ولی ولایت آنان را انکار کند، و سپس نزد من آید، او را در بهشت و در سایه عرشم جای ندهم.

ای محمد! آیا می‌خواهی آنان را بنگری؟

عرض کردم: «آری ای پروردگار من»، فرمود: سرت را بلند کن، سرم را بلند کردم، ناگاه نورهای درخشنده علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد و حسن بن علی علیهم السلام جمیعا را دیدم، [آنگاه] حجة بن الحسن (عج) را دیدم که مانند ستاره درخشنده، در وسط آنها ایستاده است. عرض کردم: «خدایا! این افراد کیستند؟».

خداوند فرمود: «اینها امامان علیهم السلام هستند:

و هذا القائم المذی یحلّ حلالی، و یحرّم حرامی، و به انتقم من اعدائی، و هو راحه لأولیائی، و هو المذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین و الجاهدین و الکافرین فیخرج اللات و العزی طریین فیحرقهما، فلفتنه الناس بهما یومئذ اشد من فتنه العجل و السامری : «این فرد [ایستاده همانند ستاره خورشید در میان امامان] همان قائم (عج) است که: حلال می‌کند حلال مرا، و حرام می‌کند حرام مرا، و به وسیله او از دشمنانم انتقام می‌گیرم، او موجب آسایش دوستان من است، او کسی است که بر اثر انتقام گرفتن از ستمگران و منکران حق و کافران، دلهای شیعیان تو را شفا می‌بخشد، او کسی است که لات و عزی (اشاره به دو منافق عصر پیامبر صلی الله علیه و آله) را که بدنشان تر و تازه است، (از قبر) خارج ساخته و آنان را می‌سوزاند، همانا فتنه و امتحان شدن مردم، در رابطه با این دو، سخت‌تر از فتنه

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۴

گوساله سامری است» (۱).

۳- تجلی حق، پس از دوران طولانی غیبت

در کتاب کفایة الاثر، از عبد الله بن عباس نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال، توجهی به زمین کرد، مرا از میان آن برگزید، و مرا پیامبر قرار داد، سپس توجهی دیگر کرد، علی علیه السلام را برگزید و او را امام نمود، سپس به من فرمان داد تا علی علیه السلام را به عنوان برادر، وصی، خلیفه و وزیر خود کنم، علی علیه السلام از من است و من از علی علیه السلام هستم، او شوهر دخترم، و پدر دو نبیره‌ام حسن و حسین علیهما السلام است. آگاه باشید! خداوند من و آنان را حجت‌های خود بر بندگانش قرار داد، و از نسل حسین علیه السلام، امامان علیهم السلام را مقرر فرمود، آنان به امر من قیام می‌کنند، و وصیت مرا حفظ می‌نمایند؛

التاسع منهم قائم اهل بیتی، و مهدی امتی، اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله، لیظهر بعد غیبة طویلة، و حیره مزلّة، فیعلی امر الله و یظهر دین الله، و یؤید بنصر الله، و ینصر بملائکة الله فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا

: «نهمی آنها، قائم خاندان من، و مهدی امت من، که از همه مردم، در سیما و گفتار

(۱) ماجرای فتنه سامری و گوساله، در قرآن در سوره طه از آیه ۸۳ تا ۹۸ آمده است. کوتاه سخن آنکه: موسی علیه السلام برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور رفت، شوق مناجات باعث شد که موسی علیه السلام ده روز دیرتر از موعد مقرر بازگشت، در این میان یکی از گمراهان، که به «سامری» معروف شد، از فرصت سوء استفاده کرد و گوساله‌ای با ویژگی‌هایی ساخت و مردم را به گوساله پرستی، دعوت نمود، و جمعیت بسیاری را از خط توحید منحرف کرده، و فتنه‌ای گسترده پدید آورد، بعداً موسی علیه السلام آمد و با حرکت‌های انقلابی، نقشه‌های او را تار و مار نمود؛ گوساله سامری را درهم شکست و سوزانید و خاکسترش را به دریا ریخت، و خود سامری را در جامعه، آنچنان طرد نمود، که مردم او را پلید می‌دانستند و تماس خود را با او قطع کردند (مترجم) الأنوار البهیة، ص: ۵۳۵

و اعمال، به من شبیه‌تر است، همانا پس از غیبت طولانی و حیرت لغزاننده ظهور می‌کند، پس امر خدا را بر همه چیز، برتری می‌دهد، و دین خدا را آشکار می‌سازد، و به نصر خدا، تأیید می‌گردد، و با فرشتگان خدا یاری می‌شود، پس سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌کند».

۴- افتخار پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود حضرت مهدی (عج)

نیز در کتاب کفایة الاثر، به سند خود، از جابر بن عبد الله انصاری نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر رحلت قرار گرفت، حضرت زهرا علیها السلام کنار سر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گریه کرد، تا آنکه صدایش به گریه بلند شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی او رو کرد و فرمود: «محبوب دلم فاطمه! چرا گریه می‌کنی؟».

فاطمه علیها السلام عرض کرد: «از حوادث خطیر و پرنج، بعد از تو، بیم دارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای محبوب دلم، گریه نکن، ما خاندانی هستیم که خداوند، هفت خصلت و امتیاز را به ما عطا کرد، که به احدی قبل از ما و بعد از ما عطا ننمود و نمی‌نماید:

۱- خاتم پیامبران، و محبوبترین مخلوقات در پیشگاه خدا، از ما است، و او من، پدر تو هستم.

۲- وصی ما بهترین اوصیاء و محبوبترین آنها است، و او شوهر تو است.

۳- شهید ما بهترین و محبوبترین شهیدان است و او عموی تو (حضرت حمزه) است.

۴- و از ما است آن کسی که با دو بال در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند، و او پسر عموی تو (حضرت جعفر طیار) است.

۵- و از ما است دو سبط این امت، و آنها دو پسر تو، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

۶- و بزودی خداوند از نسل حسین علیه السلام نه نفر از امامان علیهم السلام

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۶

را خارج سازد که آنها امانت‌داران امت، و دارای مقام عصمت هستند.

۷- و از ما است مهدی این امت، هرگاه دنیا، هرج و مرج شد، و فتنه‌ها بروز کرد، و راهها بریده شد، و مردم به جان هم افتادند، نه بزرگ به کوچک رحم کرد، و نه کوچک احترام بزرگ را نگهداشت، در این هنگام خداوند، مهدی ما را مبعوث می‌کند که نهمین امام، از نسل حسین علیه السلام است.

یَفْتَحُ حِصُونَ الضَّلَالَةِ، و قُلُوبًا غَفْلًا، یَقُومُ بِالَّذِینَ فِی آخِرِ الزَّمَانِ، کَمَا قَمْتُ بِه فِی أَوَّلِ الزَّمَانِ، و یمَلَأُ الارضَ عدلاً کَمَا ملئتُ جوراً

: «دژهای گمراهی و دل‌های غفلت زده و مهر شده را می‌کشاید، در آخر الزمان، دین را برپا دارد، همان گونه که من در آغاز زمان، دین را برپا داشتم، و سراسر زمین را پر از عدالت کند، همان گونه که پر از جور شده است» (۱).

۵- امامان علیهم السلام، یگانه محور و عامل اتحاد و همبستگی

و نیز به سند خود، از محمود بن لبید، روایت می‌کند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، فاطمه زهرا علیها السلام کنار قبر شهدای احد و کنار قبر حضرت حمزه می‌آمد و مرقد آنها را زیارت می‌کرد، و در آنجا می‌گریست، سکوت کردم تا آرام شد، به حضورش رفتم و سلام کردم و عرض نمودم: «ای سرور زنان، سوگند به خدا از گریه تو رگهای قلبم بریده شد». فرمود: «ای ابا عمرو! سزاوار است که گریه کنم، چرا که بهترین پدران، - یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله - از دست رفته است، آه! چقدر اشتیاق به دیدار آن حضرت را دارم، سپس این شعر را خواند:

اذا مات یوما میت قل ذکره و ذکر ابی مذ مات و الله اکثر: «هرگاه روزی، شخصی از دنیا برود، یاد او کم می‌شود، ولی سوگند به خدا، از آن هنگام که پدرم رحلت کرده، یاد او زیادتر شده است».

عرض کردم: ای سرور من، می‌خواستم مسأله‌ای را که مدتی است در دل

(۱) کفایة الاثر، ص ۹- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۷ و ۳۰۸

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۷

دارم، از تو بپرسم».

فرمود: بپرس.

گفتم: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلتش به امامت علی علیه السلام تصریح نمود؟».

فرمود:

وا عجباً أنسیتم یوم غدیر خم

: «شگفتا! آیا روز غدیر خم را فراموش کردید؟».

عرض کردم: «آری، آن روز غدیر، درست است، ولی به سؤال من پاسخ فرمائید، آنچه را که در این باره به شما اشاره شده است؟».

فرمود: «خداوند متعال را گواه می‌گیرم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود:

علی خیر من اخلفه فیکم، و هو الامام و الخلیفة بعدی ...

: «علی بهترین کسی است که او را در میان شما به جای می‌گذارم، او امام و خلیفه بعد از من است، و دو سبط من، و نه نفر از نسل

حسین علیه السلام امامان نیکوکار هستند، اگر از آنها پیروی کنید، آنها را هدایتگر و هدایت شده می‌یابید، و اگر مخالفت نمودید،

اختلاف در بین شما تا روز قیامت ادامه یابد».

عرض کردم: «ای سرور من، چرا علی علیه السلام برای حق خود (امامت) قیام نکرد، و آن را رها نمود؟»

فرمود: «ای ابو عمرو! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امام همانند کعبه است، که مردم باید به سوی او بروند، و او دنبال مردم

نمی‌رود- یا اینکه فرمود:

علی علیه السلام همانند کعبه است- (۱)».

سپس فرمود: آگاه باش، سوگند به خدا اگر مردم حق را برای اهلش وامی‌گذاشتند، و از عترت پیامبرشان پیروی می‌نمودند، در

میان مردم، حتی بین

(۱) تردید از روایت کننده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: امام مانند کعبه است، یا فرموده: علی علیه السلام مانند کعبه است (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۸

دو نفر اختلاف نمی‌شد، و حق را (امامان بعد) یکی پس از دیگری، به ارث می‌بردند، حتی یقوم قائمنا التاسع من ولد الحسین : «تا قائم ما، نهمین فرزند حسین علیه السلام قیام کند».

ولی آنها آن را که خداوند به عقب انداخته، به جلو بردند، و آن را که خداوند جلو قرار داده، به عقب انداختند، تا آنکه جسد پیامبر مبعوث صلی الله علیه و آله را به خاک سپردند، بر اساس خواسته‌های نفسانی خود رفتار کردند، و به هوس‌های خود عمل نمودند، هلاکت باد بر آنها، آیا سخن خدا را (در قرآن آیه ۶۸ سوره قصص) نشنیده‌اند که فرمود:

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ

: «و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند، و هر چه بخواهد برمی‌گزیند، آنها در برابر او اختیاری ندارند» [یعنی وقتی که خدا شخصی را به عنوان امام برگزید، مردم در برابر او، اختیاری ندارند، باید از او پیروی کنند].

بلکه این سخن خدا را شنیدند، ولی آنها به راهی رفتند که خداوند (در آیه ۴۶ سوره حج) می‌فرماید:

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

: «چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد، بینائی را از دست می‌دهد».

هیئات!! آنها دامن آرزوهای خود را در دنیا گسترده‌تر کردند، و مرگ خود را فراموش نمودند، هلاکت و ننگ بر آنها باد، و اعمالشان در تباهی و گمراهی است، پناه می‌برم به تو ای پروردگار، از خرابی و تباهی امور، بعد از آبادی و اصلاح آن».

۶- ویژگی‌های پیامبران، در وجود حضرت مهدی علیه السلام

و هم او به اسناد خود از ابوهریره نقل می‌کند که گفت: من در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، ابو بکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود نیز حاضر بودند، در این هنگام، حسین علیه السلام که کودک بود وارد شد،

الأنوار البهیة، ص: ۵۳۹

پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و بوسید و فرمود:

حَزَقَهُ حَزَقَهُ تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ «۱».

آنگاه دهانش را به دهان حسین علیه السلام گذاشت و گفت: «خدایا! من این کودک را دوست دارم، پس او را دوست بدار، و کسانی را که او را دوست دارند (نیز) دوست بدار» آنگاه رو به حسین علیه السلام کرد و فرمود: «ای حسین! تو امام پسر امام و پدر نه امام هستی که امامان نیکو از نسل تو می‌باشند».

عبد الله بن مسعود (ره) به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «این امامانی را که فرمودی در نسل حسین علیه السلام هستند، کیانند؟».

پیامبر صلی الله علیه و آله مدتی سرش را پائین انداخت و سپس بلند کرد و فرمود:

«ای عبد الله، سؤال بزرگ کردی، ولی به تو خبر می‌دهم که این پسر من - در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را روی شانه حسین علیه السلام نهاد - خارج می‌شود از صلبش فرزند مبارکی که همانم جدش علی علیه السلام و «عابد» و نور پارسایان نامیده می‌شود (اشاره به امام سجّاد علیه السلام)، و خداوند از صلب علی علیه السلام پسری خارج سازد که همانم من، و شبیه‌ترین

مردم به من است، علم را می‌شکافد، و به حقّ سخن می‌گویند، و به راستی و درستی امر می‌کند (اشاره به امام باقر علیه السّلام)، و خداوند از صلب او کلمه حقّ و زبان راستی را خارج می‌سازد.

ابن مسعود پرسید: «ای رسول خدا، نامش چیست؟».

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: «به او «جعفر» گویند که در گفتار و کردار، صادق است، هر کس که بر او طعن زند (آسیب رساند) بر من طعن زده، و هر کس که او را ردّ کند مرا ردّ کرده است».

(۱) معنی این جمله، تقریباً چنین می‌شود: ای کوچولوی من، ای کوچولوی من، که چشم کوچک نافذ داری، بالا- بیا ... گوئی رسول خدا صلّی الله علیه و آله، حسین علیه السّلام را بالا آورد تا دهانش را به دهان او گذارد ... (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۰

در این هنگام «حسان بن ثابت» وارد شد و شعری را در شأن رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواند، گفتار ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله قطع شد، صبح روز بعد با رسول خدا صلّی الله علیه و آله نماز خواندیم، سپس آن حضرت به خانه عایشه رفت و ما را همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام و عبد الله به عیّاس به خانه وارد کرد، و عادت آن حضرت این بود که هر گاه کسی سؤال می‌کرد، جواب می‌داد، و اگر کسی سؤال نمی‌کرد، خود آغاز سخن می‌نمود، عرض کردم: «پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! آیا به من، در مورد بقیّه خلفاء، از فرزندان حسین علیه السّلام خبر نمی‌دهی؟».

فرمود: «آری این ابو هریره! و خداوند از صلب جعفر علیه السّلام، مولود پاک و پاکیزه و گندمگون، میانه، همان موسی بن عمران خارج می‌سازد».

ابن عباس از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: پس از موسی علیه السّلام کیست؟».

فرمود: از صلب موسی علیه السّلام پسرش علی خارج می‌شود که او را «رضا» گویند، که جایگاه علم و معدن حلم است، آنگاه فرمود: پدرم فدای مقتول در دیار غربت، از صلب او پسرش محمّد که پسندیده است و پاکترین مردم از نظر شکل، و نیکوترین آنها از نظر اخلاق می‌باشد، خارج می‌گردد، که حسبی پاک دارد و راست گفتار است، و از صلب او، پسرش حسن علیه السّلام خارج می‌گردد که شخصی مبارک و پاک و پاکیزه، و ناطق به حقّ است، و پدر حجّت خدا (حضرت مهدی عجل الله فرجه) می‌باشد.

و یخرج من صلب الحسن قائمنا اهل البيت، یملأها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، له هیبة موسی و حکم داود، و بهاء عیسی : «و از صلب حسن (ع) قائم ما اهل بیت، خارج می‌شود، زمین را همانگونه که پر از جور و ظلم شده، پر از عدل و داد می‌کند، او دارای شکوه موسی (ع) و حکم و قضاوت داود (ع) و چهره درخشان عیسی (ع) است».

سپس این آیه (۳۳ سوره آل عمران) را خواند:

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۱

: «آنها دودمانی هستند که (از نظر پاکی و کمال) بعضی از بعض دیگر گرفته شده‌اند، و خداوند شنوا و دانا است».

حضرت علی علیه السّلام عرض کرد: «پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! اینها را که نام بردی، چه کسانی هستند؟».

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! این نامها، نامهای اوصیاء بعد از تو هستند، و عترت پاک، و نسل مبارک می‌باشند- سپس فرمود- سوگند به آن کسی که جان محمّد- صلّی الله علیه و آله- در دست او است، اگر شخصی هزار سال، باز هزار سال بین رکن و مقام (در کنار کعبه) خدا را عبادت کند، سپس در حالی که منکر ولایت (امامت) آنها است نزد من آید، خداوند او را به رو در آتش دوزخ واژگون سازد، هر کس بوده باشد».

ابو علی محمد بن همام می‌گوید: «براستی عجیب است و بسیار عجیب است، از ابو هریره (۱) که مانند این اخبار را روایت می‌کند، سپس فضائل خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را منکر می‌شود!!».

آئین حضرت عبد العظیم علیه السلام که مورد قبول امام هادی علیه السلام شد

و هم او به اسناد خود از حضرت عبد العظیم حسنی (ره) نقل کرده که گفت:

به حضور آقا امیر امام هادی علیه السلام رفتم، وقتی که نگاهش به من افتاد فرمود:

«مرحبا به تو ای ابو القاسم، تو به حق دوست ما هستی».

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، می‌خواهم دین خودم را بر شما عرضه کنم، که اگر مورد پسند شما است، تا آخر عمر، بر آن استوار بمانم».

فرمود: «عرضه کن ای ابو القاسم».

(۱) ابو هریره، یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، که به جعل و دروغ‌پردازی - به خاطر تقرّب جوئی به دستگاه خلفای وقت - مشهور می‌باشد، کسی که می‌خواهد به ویژگیهای زندگی او آگاه شود، به «کتاب ابو هریره» تألیف علامه شرف الدین عاملی (ره) مراجعه کند (محشّی).

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۲

عرض کردم: من معتقدم که خداوند متعال یکتا است و همتا ندارد، خارج از حدّ ابطال و تشبیه است [یعنی نه در حدّی که برای او صفتی ثابت نکنیم تا به صورت هیچ و باطل شود، و نه در حدّی که برای او وجهی ثابت کنیم که متضمن تشبیه به مخلوق باشد]، او جسم و صورت و عرض و جوهر، نیست، بلکه جسم بخش جسمها، و صورت بخش صورتها، و آفریننده عرضها و جوهرها، و پروردگار هر چیز، و مالک و قرار دهنده و پدیدار کننده همه چیز می‌باشد.

و همانا محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول او، خاتم پیامبران است، و پیامبری بعد از او، تا روز قیامت نیست، و شریعت او آخرین شرایع است و پس از او شریعتی تا روز قیامت نیست.

و معتقدم که امام و خلیفه و ولی امر، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است، و سپس امام حسن و امام حسین، و بعد علی بن الحسین، و بعد محمد بن علی، و جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، و بعد از او علی بن موسی، سپس محمد بن علی علیهم السلام و بعد از او تو هستی ای مولای من.

امام هادی علیه السلام فرمود: «و بعد از من، پسر من حسن علیه السلام است، و چگونه است حال مردم به جانشین بعد از او!».

عرض کردم: چگونه است ای مولای من.

فرمود: «زیرا شخص او (حضرت مهدی عجل الله فرجه) دیده نمی‌شود، و بردن نامش جایز نیست تا خارج شود، و سراسر زمین را همانگونه که پر از جور و ظلم شده، پر از عدل و داد کند».

عرض کردم: اقرار کردم، و معتقدم که: دوست آنها دوست خدا است، و دشمن آنها دشمن خدا است، اطاعت از آنها اطاعت از خدا است، و نافرمانی از آنها نافرمانی از خدا است.

و معتقدم که: معراج پیامبر صلی الله علیه و آله حق است، و سؤال قبر حق

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۳

است، و همانا بهشت حق است، آتش دوزخ حق است، صراط و میزان حق است، و همانا روز قیامت خواهد آمد و شکی در آن

نیست، و خداوند مردگان را از قبرها زنده برمی‌انگیزاند.

و معتقدم: «برنامه‌های واجب، بعد از ولایت، عبارت است از: نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر».

امام هادی علیه السلام فرمود: ای ابو القاسم!

هذا و الله دين الله الذي ارتضاه لعباده، فاثبت عليه، ثبتك الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة

: «سوگند به خدا، این همان دین خدا است که خداوند آن را برای بندگانش پسندیده است، بر آن استوار باش، خداوند تو را بر

قول استوار، در دنیا و آخرت، پابرجا بدارد».

سخن امام جواد علیه السلام در شأن حضرت قائم عجل الله فرجه

صقر بن ابی دلف می‌گوید: از امام جواد علیه السلام شنیدم، فرمود: «امام بعد از من، پسر من علی علیه السلام است، امر او امر من است، و سخن او سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من می‌باشد، و امام بعد از او پسرش حسن علیه السلام است، امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او، اطاعت از پدرش می‌باشد»، سپس سکوت کرد.

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! امام بعد از حسن عسکری علیه السلام کیست؟»، آن حضرت گریه شدید کرد، سپس فرمود: «همانا بعد از حسن علیه السلام، پسرش قائم به حق و منتظر می‌باشد».

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا او «قائم» نامیده شده است؟».

فرمود: «زیرا پس از آنکه نامش از یادها می‌رود، و بیشتر کسانی که به امامتش معتقد بودند، مرتد می‌شوند، قیام می‌کند».

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۴

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، چرا او را «منتظر» نامند؟».

فرمود: او دارای غیبتی است که ایام و مدتش، به درازا می‌کشد، و افراد با اخلاص، انتظار او را می‌کشند، و افراد بی‌عقیده و اهل شک، او را انکار می‌کنند، و منکران وجود او را به مسخره می‌گیرند، و آنان که برای ظهورش، وقتی را تعیین می‌کنند، دروغ می‌گویند، و افراد شتابزده هلاک می‌شوند، و آنان که مطیع هستند، نجات می‌یابند».

نام حضرت قائم عجل الله فرجه در لوح فاطمه علیها السلام

شیخ مفید (ره) از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که جابر بن عبد الله انصاری گفت: «به حضور فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، لوحی در خدمتش بود که نامهای اوصیاء و امامان از نسلش، در آن نوشته شده بود، نام دوازده نفر را شمردم، که آخری آنها قائم عجل الله فرجه از فرزندان فاطمه علیها السلام بود، سه نفر از آنها به نام «محمد» و چهار نفر از آنها به نام «علی» (علیهم السلام جمیعا) بودند.

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۵

پاره‌ای از دلائل و معجزات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- پاسخ عجیب حضرت مهدی علیه السلام در سنین کودکی

شیخ طوسی (ره) به اسناد خود، از محمد بن احمد انصاری، نقل می‌کند که گفت: «گروهی از مفاوضه و مقصّره «۱» شخصی به نام «کامل بن ابراهیم مدنی» را به حضور امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند، تا درباره عقائد خودشان، با امام حسن عسکری علیه

السَّلام مناظره و گفتگو کنند، کامل به سوی امام حسن عسکری علیه السَّلام حرکت کرد. او می گوید: «پیش خود فکر کردم که از امام حسن عسکری علیه السَّلام بپرسم؛ «هیچ کس، جز کسی که عقیده مرا دارد، وارد بهشت نمی شود»، به محضر امام حسن عسکری علیه السَّلام رسیدم، دیدم لباس سفید و نرمی در تن دارد.

با خود گفتم: «آیا ولی خدا و حجت خدا لباس نرم و لطیف می پوشد و به ما امر کند که با برادران، مواسات کنیم (و در لباس و غذا خود را همردیف آنها نمائیم) و ما را از پوشیدن لباسهای لطیف، نهی می نماید!».

هنوز چیزی نگفته بودم که امام حسن عسکری علیه السَّلام در حالی که خنده بر لب داشت فرمود: ای کامل! در این هنگام آستین هایش را بالا زد، ناگاه دیدم، لباس موئین زبری در زیر لباسش پوشیده است، آنگاه فرمود:

(۱) گروهی که معتقد بودند خداوند همه چیز را به مخلوقات واگذار کرده، و کاری به کار آنها ندارد (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۶

هذا لله و هذا لكم

: «این لباس زیرین برای خدا است [که خشن باشد تا موجب تن پروری و سرکشی تن نشود] و این لباس روئین [که سفید و نرم است] برای شما است». [تا رعایت شئون جامعه را کرده باشم].

من از سخن امام علیه السَّلام شرمند شدم، در کنار پرده‌ای که نزدیک در آویزان بود نشستم، باد آن پرده را کنار زد، ناگاه نوباوهای را دیدم که چهره‌اش همچون پاره ماه می درخشید، و در حدود چهار سال داشت، (بدون مقدمه) به من فرمود:

«ای کامل بن ابراهیم!»، با شنیدن این صدا، لرزه بر اندام شدم، و به من الهام شد که بگویم:

لیبک یا سیدی

: «بلی قربان! ای آقای من!».

فرمود: «آمده‌ای که از ولی و حجت و باب خدا پرسی؛ آیا هیچ کس جز آن کسی که معتقد به آئین تو است، و سخن تو را می گوید، وارد بهشت می شود؟».

گفتم: «آری، سوگند به خدا، برای همین سؤال آمده‌ام».

فرمود: سوگند به خدا، آنان که وارد بهشت می شوند، اندکند، سوگند به خدا داخل بهشت می شوند قومی که به آنها «حقیته» می گویند.

عرض کردم: ای آقای من! «حقیته» چه کسانی هستند؟

فرمود: آنان هستند که به خاطر دوستی با علی علیه السَّلام، به حق علی علیه السَّلام سوگند یاد می کنند ... آنها کسانی هستند که آنچه بر آنها از شناخت خدا و رسول و امامان و ... واجب است، شناخت مشروح ندارند، بلکه شناخت اجمالی دارند.

سپس اندکی سکوت کرد، آنگاه فرمود: «آمده‌ای از عقیده «مفوضه» پرسی، آنها دروغ گفتند [بر اینکه خداوند انسان و موجودات را پس از آفرینش، کاملاً به حال خودشان واگذار نموده است] بلکه دل‌های ما، ظرف‌های مشیت خدا است، هرگاه خدا خواست، ما هم می خواهیم، خداوند (در آیه ۳۰ سوره انسان) می فرماید:

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۷

وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ*

: «و شما چیزی را نمی خواهید، مگر اینکه خدا بخواهد».

سپس آن پرده به حال اول، آویخته شد، و من قدرت نداشتم تا آن را کنار بزنم، در این هنگام امام حسن عسکری علیه السَّلام در

حالی که خنده بر لب داشت، به من نگریست و فرمود: «ای کامل! دیگر برای چه نشسته‌ای، حجت خدا بعد از من (حضرت مهدی عجل الله فرجه) پاسخ تو را داد».

کامل ابن ابراهیم می‌گوید: «در این هنگام برخاستم و بیرون آمدم، و دیگر آن نوباوه (حضرت مهدی عجل الله فرجه) را ندیدم».

۲- ورشکستگی دژ خیمان معتضد عباسی

از قنبری، از فرزندان قنبر کبیر غلام آزاد شده حضرت رضا علیه السلام روایت شده: که «رشیق حاجب» [یکی از نظامیان قلدر دربار معتضد عباسی، شانزدهمین خلیفه عباسی] گفت: معتضد عباسی، به ما که سه نفر بودیم فرمان داد هر کدام بر اسبی سوار شده، و اسب دیگری را همراه خود یدک ببریم، و سبکبار، با شتاب به سامراء برویم، خانه امام حسن عسکری علیه السلام را به ما نشان داد، و گفت: «وقتی که به در خانه او (امام حسن عسکری علیه السلام) رسیدید، غلام سیاهی را در آنجا می‌بینید، ناگاه بی‌خبر وارد خانه شوید، هر کسی را که در آن خانه دیدید، بکشید و سرش را برای من بیاورید».

ما به شهر سامراء رفتیم، و خود را به در خانه امام حسن عسکری علیه السلام رساندیم، همان گونه که گفته بود، غلام سیاهی را در دالان خانه آن حضرت دیدیم، که به بافتن بند زیر جامه، مشغول بود. از او پرسیدیم: «صاحب این خانه کیست، و اکنون در خانه چه کسی هست؟».

غلام در جواب گفت: «صاحب خانه (حضرت مهدی عجل الله فرجه) در آن است».

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۸

سوگند به خدا، آن غلام توجّهی به ما نکرد، و از ما نترسید، و ما طبق فرمان (معتضد عباسی) بی‌خبر وارد خانه شدیم. خانه نفیسی دیدیم، پرده‌ای بر در خانه دیدیم که هرگز بهتر از آن را ندیده بودیم، گویا تازه دوخته بودند و دستی به آن نخورده بود، و در خانه هیچ کس نبود، آن پرده را کنار زدیم، ناگاه اطاق بزرگی دیدیم، گویا دریائی در آن بود، و در انتهای خانه، حصیری افتاده بود، فهمیدیم که آن حصیر، روی آب قرار دارد، و روی آن حصیر شخصی که خوش اندام و زیبا چهره بود، روی آب ایستاده بود نماز می‌خواند، او به ما و وسائل ما اعتنا نکرد.

یکی از همراهان ما به نام «احمد بن عبد الله» به جلو رفت و پا در خانه گذاشت [تا کنار آن نمازگزار (که حضرت مهدی علیه السلام بود) برود و او را دستگیر کند].

احمد در آب غرق شد، و در میان آب دست و پا می‌زد و سخت در اضطراب بود، که دستش را گرفتم و نجاتش دادم، وقتی که او را از میان آب بیرون کشیدم، افتاد و بی‌هوش شد، و پس از ساعتی به هوش آمد. رفیق دوم من خود را به آب زد، او نیز همانند احمد، در اضطراب سختی قرار گرفت و فروماند. من حیرت زده ماندم، به صاحب خانه (حضرت مهدی علیه السلام) عرض کردم: «معدرت می‌خواهم از خدا، و از شما، سوگند به خدا خبر نداشتم که موضوع چیست و برای دستگیری چه کسی می‌رویم؟، من در پیشگاه خدا توبه می‌کنم».

آن حضرت، اعتنائی به گفتار ما نکرد، و همچنان به نماز خود ادامه می‌داد، ما ترسیدیم و به سوی بغداد بازگشتیم.

معتضد عباسی در انتظار ما به سر می‌برد، و به دربانان سفارش کرده بود که هر وقت ما رسیدیم، به ما اجازه ورود بدهند، شبانه به خانه معتضد عباسی رسیدیم، او ما را نزد خود برد، و از ما پرسید: «ماجرای کجا کشید؟».

ما آنچه را دیده بودیم، برای او بازگو کردیم.

معتضد گفت: «وای بر شما! آیا قبل از من کسی را دیده‌اید و داستان خود را به او گفته‌اید».

الأنوار البهیة، ص: ۵۴۹

گفتیم: «نه».

گفت: «من فرزند زنا هستم که اگر این خبر را نقل کردید، شما را نکشم».

معتضد سوگندهای شدید خورد که اگر شما این راز را فاش نمودید، قطعاً گردنتان را می‌زنم، و ما هم جرئت گفتن این ماجرا را نداشتیم، تا معتضد از دنیا رفت، آنگاه مطلب را فاش ساختیم.

۳- بازگرداندن، پارچه غیر شیعه

شیخ صدوق (ره) از اسحاق بن حامد، چنین نقل می‌کند: در شهر قم، یک نفر بزّاز (پارچه‌فروش) بود، که پیرو مذهب شیعه بود، ولی شریکی داشت که در مذهب مرجئه (غیر شیعه) بود. پارچه خوبی به دستشان رسید، شیعی گفت: «این پارچه برای مولای من خوب است».

مرجئی گفت: «من مولای شما را نمی‌شناسم، ولی اختیار با خودت است، هر کار می‌خواهی بکن».

شیعی، آن پارچه را برای حضرت مهدی امام زمان علیه السلام فرستاد، آن حضرت، آن پارچه را در طولش دو نصف کرد، و نصف آن را برگردانید و پیام داد که: «من مال مرجئی را نمی‌پذیرم».

۴- امداد غیبی در خدمت حسین بن روح، سؤمین نایب خاصّ امام عصر (عج)

شیخ صدوق (ره) می‌نویسد: حسین بن علی بن محمد قمی معروف به «ابو علی بغدادی» گفت: من در شهر بخارا بودم، شخصی به نام «ابن جاوشیر» به من ده شمش طلا داد و گفت اینها را در بغداد به «شیخ أبو القاسم، حسین بن روح» [سؤمین نایب خاصّ امام عصر عجل الله فرجه] برسان، آن طلاها را همراه خود حمل کردم، وقتی که به «امویه» [شهری که در راه بخارا، از راه مرو، قرار دارد و در جانب غربی جیحون می‌باشد] رسیدم، یکی از آن شمش‌ها گم شد، و نفهمیدم که در کجا افتاد،

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۰

تا اینکه وارد بغداد شدم، آن شمش‌ها را در آوردم که به حسین بن روح (ره) پردازم، دیدم یکی کم است، بجای آن، یک شمش طلا- خریدم، و نزد شیخ أبو القاسم، حسین بن روح (ره) رفتم و ده شمش را نزدش نهادم، به من فرمود: آن یکی را که خریده‌ای بردار (و با دست به آن یکی اشاره کرد) مال خودت باشد، آنکه گم شده به ما رسیده است، آن را بیرون آورد، دیدم همان است که گم شده بود.

ابو علی بغدادی افزود: «همان سال در بغداد، زنی مرا دید و گفت: وکیل مولای شما کیست؟ یکی از اهالی قم، به او گفت: «ابو القاسم، حسین بن روح» است، و به من اشاره کرد (که من جایگاه وکیل را می‌دانم)، همراه آن بانو نزد شیخ حسین بن روح (ره) رفتیم. آن زن از شیخ حسین بن روح پرسید: «در نزد من چیست؟»، شیخ گفت: هر چه در نزد تو هست، آن را به رود دجله بیفکن، سپس نزد من بیا تا به تو خبر دهم که آن چیست که در نزد تو است.

آن زن رفت و هر چه داشت آن را در میان دجله انداخت، سپس بازگشت و نزد شیخ أبو القاسم، حسین بن روح (ره) آمد.

شیخ أبو القاسم (ره) به کنیزش گفت: آن حقّه «۱» را بیاور، کنیز آن حقّه را آورد، شیخ به آن زن گفت: «این همان حقّه است که همراه تو بود و آن را به دجله افکندی، آیا می‌خواهی از آنچه در درون آن است خبر دهم، یا خودت خبر می‌دهی؟ زن گفت: «بلکه تو خبر بده مرا».

شیخ أبو القاسم گفت: «در این حقّه، یک جفت دستبند طلا و یک حلقه بزرگ گوهرنشان، و دو حلقه کوچک گوهرنشان، و دو انگشتر فیروزه و عقیق وجود دارد»، آنگاه سر حقّه را باز کردند، همان گونه که شیخ گفته بود، همان در میان آن بود، آن حقّه را به

آن بانو نشان دادند، خوب نگاه کرد، گفت: «این همان است که آن را عینا حمل نموده و به دجله انداختم».

(۱) حَقَّة: قوطی، یا ظرف کوچک در بسته.

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۱

در این هنگام من و آن بانو، غرق سرور و شادی شدیم، از اینکه چنان دلیل و معجزه نشانه صدق دیدیم، و از شوق و شغف، مدهوش گشتیم.

ابو علی بغدادی بعد از بیان این ماجرا، گفت: «خدا را گواه می‌گیرم که این ماجرا را بدون کم و زیاد، نقل نمودم، و سوگند به دوازده امام علیهم السلام یاد کرد که در این نقل، راست می‌گوید، و آن را هیچ‌گونه کم و زیاد نکرده است».

۵- به وجود آمدن دو پسر برای ابن بابویه، به دعای امام زمان عجل الله فرجه

شیخ طوسی (ره) به اسناد خود از «ابن سوره قمی» از جماعتی از بزرگان قم، نقل می‌کند: علی بن حسین بن موسی بن بابویه [پدر شیخ صدوق، معروف به ابن بابویه که در قم مدفون است و دارای بارگاه مجلل می‌باشد] با دختر عمویش، دختر محمد ابن موسی بن بابویه ازدواج کرد، ولی از او دارای فرزند نشد، نامه‌ای برای شیخ أبو القاسم، حسین بن روح (سومین نایب خاص امام زمان عجل الله فرجه) نوشت، که از حضرت مهدی عجل الله فرجه بخواه برای من دعا کند که صاحب فرزندی فقیه شوم. جواب آمد: «تو از این زن دارای فرزند نمی‌شوی» و بزودی کنیزی از اهل دیلم در اختیار تو قرار می‌گیرد، و از او دارای دو پسر فقیه خواهی شد».

ابن سوره می‌گوید: علی بن بابویه قمی (ره) از آن زن دیلمی، دارای سه پسر شد، دو نفر از آنها به نام محمد (شیخ صدوق) و حسین، فقیه زبر دست شدند، و آن چنان دارای حافظه قوی گشتند، که هیچ‌کس از اهل قم، چنین حافظه‌ای نداشت، آنها برادری به نام حسن داشتند که دومین پسر ابن بابویه بود. او منزوی بود و به عبادت و راز و نیاز اشتغال داشت، ولی فقیه نبود.

ابن سوره می‌گوید: هر زمان محمد و حسین (دو فرزند ابن بابویه) چیزی روایت می‌کردند، مردم از حافظه عجیب آنها تعجب می‌نمودند، و به آنها می‌گفتند:

«این خصوصیت، مخصوص شما است که در پرتو دعای امام زمان عجل الله فرجه

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۲

به دست آمده است»، و این داستان در میان مردم قم، شهرت دارد.

۶- شفای زبان لال

نیز ابن سوره نقل می‌کند: در اهواز با مرد عابدی کوشا به نام «سرور» ملاقات نمودم، ولی نسب او را فراموش کردم، او گفت: «من لال بودم، اصلاً نمی‌توانستم سخن بگویم، پدرم و عمویم مرا در سن سیزده یا چهارده سالگی نزد شیخ أبو القاسم، حسین بن روح (نایب خاص سوم امام زمان عجل الله فرجه) بردند، و از او درخواست کردند که از امام زمان علیه السلام بخواهد، دعا کند تا خداوند زبانم را بگشاید».

بعدا شیخ أبو القاسم فرمود: «شما مأمور شده‌اید تا به حائر حسینی بروید».

من همراه پدر و عمویم به کربلا کنار قبر مقدس امام حسین علیه السلام رفتیم، غسل کردیم و زیارت کردیم، در این هنگام، پدر و عمویم صدا زدند: «ای سرور!»، من با زبان شیوا گفتم: لیبیک (بلی قربان!).

گفتند: «عزیزم! سخن گفتی؟».

گفتم: آری.

ابن سوره می گوید: «سرور، قبلا صدای بلند نداشت».

۷- نامه اعجاز آمیز از ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله فرجه

در کتاب الصیراط المستقیم [تألیف محقق داماد (ره)] از عثمان بن سعید [اولین نایب خاص امام زمان عجل الله فرجه] نقل شده گفت: «ابن ابی غانم قزوینی» می گفت:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی ندارد. علمای شیعه با او به مناظره پرداختند (او قانع نشد) سرانجام برای حل این مشکل، نامه‌ای به ناحیه مقدسه با قلم خشک [بی آنکه رنگ قلم روی کاغذ سفید معلوم باشد] نوشتند، تا همین نشانه و معجزه‌ای علم آور باشد [که ناحیه مقدسه کاغذ به ظاهر سفید را خوانده و جواب الأنوار البهیة، ص: ۵۵۳ داده است].

نامه را به ناحیه مقدسه نوشتند، از آنجا جواب آن چنین آمد:

بسم الله الرحمن الرحيم: «خداوند ما و شما را از گمراهی و فتنه‌ها حفظ کند، به ما خبر رسیده که جماعتی از شما درباره دین و ولی امر مسلمین، شک نموده‌اند، از این خبر غمگین شدیم، ولی این غمگینی برای شما است، نه برای ما، چرا که خدا با ما است، و حق با ما است، بنابراین ترس و بیمی بر ما نیست، ما آفریده شده پروردگارمان هستیم، و مخلوقات به طفیل وجود ما آفریده شده‌اند، چرا شما در محور شک و تردید می گردید؟ آیا از اخبار و آثار، نفهمیده‌اید که امامان شما در چه موقعیتی هستند؟ آیا ندیدید که خداوند از زمان آدم علیه السلام تا امام گذشته (امام حسن عسکری علیه السلام) چگونه به شما پناه داد، و نشانه‌هایی قرار داد، تا در پرتو آنها راه هدایت را بیابید، هر زمان نشانه‌ای ناپدید شد، نشانه دیگری آشکار گشت، و هر گاه ستاره‌ای افول کرد، ستاره دیگری طلوع نمود، هنگامی که خداوند، او (امام حسن عسکری علیه السلام) را نزد خود برد، چنین پنداشتند که خداوند، پیوند دین خود را قطع کرد و برید، و واسطه بین خود و خلق را نابود کرد، هرگز چنین نیست و چنین نخواهد بود، تا قیامت برپا شود و فرمان الهی آشکار گردد با اینکه آنان خوش ندارند، پس تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و تسلیم ما شوید، و امور را به سوی ما رد کنید فقد نصحت لکم و الله شاهد علی و علیکم

: «همانا من شما را نصیحت کردم، خداوند بر من و بر شما گواه است».

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۴

یادی از چند نفر دیدار کننده با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

در اینجا به عنوان نمونه به ذکر چند نفر از سعادت‌مندان که به دیدار حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نائل شده‌اند می پردازیم:

۱- دیدار چهل نفر از امام عصر عجل الله فرجه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام

شیخ صدوق (ره) به اسناد خود ... از محمد بن عثمان عمری [دومین نایب خاص امام زمان علیه السلام که شرح حالش قبلا

گذشت] نقل می‌کند: ما چهل نفر در خانه امام حسن عسکری علیه السّلام بودیم، آن حضرت پسرش (حضرت مهدی عجل الله فرجه) را به ما نشان داد، و فرمود:

هذا امامکم من بعدی، و خلیفتی علیکم، اطیعوه، و لا تتفرّقوا من بعدی فتهلکوا فی ادیانکم، اما انکم لا ترونه بعد یومکم هذا : «این پسر، امام شما بعد از من، و خلیفه من بر شما است، او را اطاعت کنید، و بعد از من پراکنده نشوید، که موجب نابودی دینتان می‌شود، آگاه باشید، شما او را بعد از امروز نمی‌بینید» (۱).

آن چهل نفر گفتند: «ما از محضر امام حسن عسکری علیه السّلام بیرون آمدیم، چند روزی بیشتر طول نکشید که به محضر امام حسن عسکری علیه السّلام رفتم، آن حضرت در سگویی، در خانه‌اش نشسته بود، و در جانب راستش اطاقی بود که

(۱) یعنی بسیاری از شما، او را نمی‌بینید، و یا بزودی او را نمی‌بینید، زیرا ظاهر آن است که محمد بن عثمان در ایام نیابت خاصش، آن حضرت را می‌دید- و الله العالم (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۵

پرده‌ای بر آن آویخته شده بود، عرض کرد: «ای آقای من! صاحب امر امامت (بعد از شما) کیست؟».

فرمود: «پرده را کنار بزن»، آن را کنار زدم، نوجوانی را دیدم که پنج سال داشت، ولی همانند ده‌ساله یا هشت‌ساله و در این حدودها، جلوه می‌کرد، پیشانی گشاده، چهره‌ای سفید، چشمهای درخشان، دستهای نیرومند، و زانوان متمایل داشت، و در گونه راستش، خال، و در سرش، گیسوئی بود، پس بر روی زانوی امام حسن عسکری علیه السّلام نشست، امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود:

هذا صاحبکم

: «صاحب شما، همین است».

سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه برخاست و رفت، امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: «ای پسر! برو تا وقت معلومی که باید ظهور کنی» او وارد خانه شد، و من او را می‌دیدم، سپس امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: «اکنون بین چه کسی، در اطاق است»، نگاه کردم کسی را در آنجا ندیدم.

۲- دیدار دلنشین یعقوب بن منفوس

نیز شیخ صدوق (ره) از یعقوب بن منفوس روایت کند که گفت: به محضر امام حسن عسکری علیه السّلام رفتم، آن حضرت در سگویی، در خانه‌اش نشسته بود، و در جانب راستش اطاقی بود که پرده‌ای بر آن آویخته شده بود، عرض کردم:

«ای آقای من! صاحب امر امامت (بعد از شما) کیست؟».

فرمود: «پرده را کنار بزن»، آن را کنار زدم، نوجوانی را دیدم که پنج سال داشت، ولی همانند ده‌ساله یا هشت‌ساله و در این حدودها، جلوه می‌کرد، پیشانی گشاده، چهره‌ای سفید، چشمهای درخشان، دستهای نیرومند، و زانوان متمایل داشت، و در گونه راستش، خال، و در سرش گیسوئی بود، پس بر روی زانوی امام حسن عسکری علیه السّلام نشست، امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود:

هذا صاحبکم

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۶

: «صاحب شما، همین است».

سپس حضرت مهدی عجل الله فرجه برخاست و رفت، امام حسن عسکری علیه السّلام فرمود: «ای پسر! برو تا وقت معلومی که باید

ظهور کنی»، او وارد خانه شد، و من او را می‌دیدم، سپس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «اکنون بین چه کسی، در اطاق است»، نگاه کردم کسی را در آنجا ندیدم.

۳- گزارش احمد بن اسحاق، از دیدار با امام زمان عجل الله فرجه

احمد بن اسحاق [وکیل امام حسن عسکری علیه السلام در قم، که مرقدش در روبروی مسجد امام قم است] می‌گوید: به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و می‌خواستم درباره جانشین او، سؤال کنم، آن حضرت آغاز سخن کرد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خداوند متعال از زمان آدم علیه السلام تاکنون، زمین را خالی از حجت ننموده، و در آینده نیز تا قیامت، خالی از حجت خدا بر مردم نخواهد بود، به وسیله او، بلا- از زمین، دفع می‌گردد، و به خاطر او، باران می‌بارد، و برکتهای زمین، بروز می‌کند».

عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! امام و خلیفه بعد از تو کیست؟».

آن حضرت برخاست و وارد اطاق شد، سپس خارج شد در حالی که کودکی بر روی دوشش بود، کودکی که صورتش همانند ماه شب چهارده، می‌درخشید، در حدود سه سال داشت، امام حسن عسکری علیه السلام به من فرمود:

«ای احمد بن اسحاق! اگر در پیشگاه خدا، و حجت‌های خدا ارجمند نبودی، این پسر را به تو نشان نمی‌دادم، این پسر، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم کنیه آن حضرت است، که سراسر زمین را همان گونه که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد می‌کند، ای احمد بن اسحاق! مثل او (حضرت مهدی عجل الله فرجه) در این امت، مانند مثل خضر، و همچنین مانند مثل ذوالقرنین است، سوگند به خدا، او آن چنان از نظرها غایب گردد که در عصر غیبتش، از هلاکت نجات نیابد، مگر کسی که خداوند او را بر قول به امامت او، ثابت قدم نماید، و به او توفیق

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۷

دعا برای فرج آن حضرت را بدهد».

احمد بن اسحاق می‌گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: «آیا نشانه‌ای در این مورد هست که قلبم را سرشار از اطمینان کند؟».

همان دم آن کودک (حدود سه‌ساله) با زبان عربی شیوا فرمود:

انا بقیة الله فی ارضه-، و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثرا بعد عین، یا احمد بن اسحاق

: «من بقیه خدا در زمینش هستم، و انتقام گیرنده از دشمنان خدا می‌باشم، پس از دیدن عین او (یا پس از دیدن این اعجاز) دیگر نشانه مطلب ای احمد بن اسحاق!».

احمد بن اسحاق می‌گوید: خوش حال و شادمان از خانه امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم، فردای آن روز، به محضر امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! از الطاف شما، خوش حال شدم، اینکه فرمودید: «او (حضرت مهدی عجل الله فرجه) همانند خضر و ذوالقرنین است، در چه مورد مانند آنها است؟».

فرمود: «ای احمد! در طول غیبت مانند آنها است».

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! غیبت او طولانی خواهد شد؟.

فرمود: «آری به خدا سوگند، آن چنان که اکثر معتقدین به امامت او، از این اعتقاد برگردند، و کسی باقی نمی‌ماند مگر آن کس که خداوند ولایت ما را با او پیمان بسته، و ایمان را بر قلب او مقرر فرموده، و به وسیله روحی از جانب خود، او را یاری نموده است، ای احمد! این موضوع، امری از امر خدا، و راز و غیبی از راز و غیب خداست، آنچه گفتم آن را فراگیر، و آن را ببوشان، و از

سیاسگزاران باش، تا فردا (ی قیامت) با ما در مقامات عالی، باشی».

۴- دیداری خوش، همراه با اعجاز

شیخ طوسی (ره) به اسناد خود، از یوسف بن احمد جعفری نقل می‌کند که گفت: در سال ۳۰۶ هـ ق برای حجّ به مکه رفتیم، و تا سال ۳۰۹ هـ ق مجاور مکه بودم،

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۸

سپس به قصد شام، از مکه بیرون آمدم، در مسیر راه، نماز صبح من قضا گردید، از محمل پیاده شدم و آماده نماز گشتم، ناگاه چهار نفر ناشناس را در میان محمل دیدم، ایستادم و از دیدار آنها، در تعجب فرو رفته بودم، یکی از آنها به من گفت: «از چه تعجب می‌کنی؟، نمازت را در وقت نخواندی و با مذهب خودت مخالفت نمودی»، به آن شخصی که با من سخن می‌گفت، گفتم: «تو چه می‌دانی که من در کدام مذهب هستم».

گفت: «آیا می‌خواهی امام زمان خود را بنگری؟».

گفتم: «آری»، او اشاره به یکی از آن چهار نفر کرد، [که این است امام زمان تو].

به او گفتم: «دلایل و نشانه‌های راستی سخن تو چیست؟».

گفت: «کدام را دوست داری، آیا بینی که شتر و آنچه بر پشت او است به سوی آسمان، بالا-روند، یا دوست داری محمل بالا رود؟».

گفتم: «هر کدام باشد، دلیل خواهد بود».

دیدم؛ «شتر و آنچه بر او بود، به سوی آسمان بالا رفت، و آن مردی که آن شخص به او (به عنوان امام زمان عجل الله فرجه) اشاره کرد، گندمگون بود و چهره‌اش همچون طلا می‌درخشید، و بین چشمانش اثر سجده دیده می‌شد».

۵- کوری چشم گنهگار، و خبر دادن امام زمان عجل الله فرجه از آن

قطب راوندی (ره) می‌نویسد: «ابو محمّد دعلجی»، دو پسر داشت، خودش از نیکان اصحاب ما، و اهل حدیث بود، و یکی از پسرانش در مذهب حقّ بود، به نام ابو الحسن، که مرده‌ها را غسل می‌داد، ولی پسر دیگرش، با جوانان هرزه، همنشین و دمخور بود، و طبق معمول شیعیان آن عصر، پولی به ابو محمّد دعلجی داده شد تا به نیابت از امام زمان عجل الله فرجه حجّ بجا آورد. او مقداری از آن پول را به آن پسر فاسد داد، تا به مکه رود و به نیابت از امام زمان عجل الله فرجه حجّ بجا آورد.

آن پسر، به مکه برای انجام حجّ رفت، و وقتی که بازگشت، چنین حکایت نمود: «من در موقف (کنار کعبه) در نزدیک خود، جوانی زیباروی و گندمگون و دارای دو گیسو دیدم که به مناجات و دعا و راز و نیاز و عبادت اشتغال داشت، وقتی

الأنوار البهیة، ص: ۵۵۹

که رفتن مردم نزدیک شد، به من توجه کرد و فرمود: «ای شیخ! آیا حیا نمی‌کنی؟».

گفتم: «از چه چیز؟ ای آقای من!».

فرمود: «به تو مزد می‌دهند که به نیابت از کسی که می‌دانی حجّ بجا آوری، قسمتی از آن را به کسی می‌دهی که شراب بخورد، نزدیک است که این چشم تو (اشاره به یکی از چشمانم کرد) از بین برود»، من از آن وقت تا کنون، نگران چشمم هستم.

شیخ مفید (ره) این حدیث را شنید و فرمود: «آن پسر پس از بازگشت از حجّ، چهل روز بیشتر نگذشت که در همان چشمش که امام زمان علیه السلام به آن اشاره کرده بود، زخمی پدیدار شد، و موجب کوری آن چشم گردید».

۶- پیر مرد همدانی، و لطف سرشار امام زمان عجل الله فرجه به او

شیخ صدوق (ره) می‌گوید: از یکی از اساتید حدیث به نام «احمد بن فارس ادیب» (۱) شنیدیم، می‌گفت: «در شهر همدان، حکایتی شنیدم، و آن را برای بعضی از برادران نقل کردم، از من درخواست کردند تا آن حکایت را با خط خودم برای آنها بنگارم، عذری برای مخالفت خواسته آنها نداشتم، آن را نوشتم، و (صحت و سقم) آن را بر عهده حکایت‌کننده می‌گذارم و آن اینکه: در همدان، گروهی سکونت دارند و به «بنی راشد» معروف می‌باشند و همه آنها (در این عصر) شیعه دوازده امامی هستند، پرسیدم: «علت چیست که آنها در میان مردم همدان، شیعه شده‌اند!». پیر مردی از آنها که آثار صلاح و وقار و نیکی در چهره‌اش آشکار بود، به من

(۱) احمد بن فارس بن زکریای قزوینی رازی، نحوی لغوی، در بسیاری از علوم، مخصوصاً لغت‌شناسی سرآمد دیگران بود، او علم لغت را استوار ساخت و کتابهای: «الجمهره» و «الجمال» و «سیره النبی» و کتب دیگر را تألیف کرد، و ظاهراً نظر به اینکه «احمد بن فارس» شیعه بود، چلبی، نام کتابهای او را در کشف الظنون ذکر نموده است، بدیع الزمان همدانی، علم و دانش را از محضر او کسب کرده است، او از خطیب تبریزی و صاحب بن عبّاد و شیخ صدوق (ره) نقل روایت می‌کند (مؤلف).
الأنوار البهیة، ص: ۵۶۰

گفت: علت تشیع ما این است که جدّ ما که این خاندان، به او منسوب است، برای حجّ به مکه رفت، گفت: وقتی که از مکه بازگشتم و چند منزلگاه را در بیابان پیمودم، اشتیاق پیدا کردم که پیاده شوم، و پیاده راه بروم، راه طولانی‌ای را پیمودم، به طوری که خسته و درمانده شدم و با خود گفتم: «اندکی می‌خواهم تا رفع خستگی شود، هنگامی که قافله آمد، برمی‌خیزم و همراه قافله حرکت می‌کنم، ولی بیدار نشدم مگر آن وقتی که گرمی تابش خورشید را در بدنم، احساس کردم و قافله رفته بود، و هیچ کس را در بیابان ندیدم، وحشت‌زده و هراسان شدم، راه را گم کرده، و اثری نیافتم، به خدا توکل نمودم و با خود گفتم، به پیمودن راه ادامه می‌دهم، هر گونه که خدا مرا ببرد، می‌روم، راه درازی را پیمودم، ناگاه سرزمین سبز و خرّم و شادانی را دیدم که گوئی تازه باران بر آن باریده بود، از خاک آن، بوی بسیار خوشی به مشام رسید، در وسط آن زمین، قصری دیدم که همانند صفحه شمشیر، برق می‌زد، گفتم:

«ای کاش می‌دانستم این قصر چیست، و از آن کیست؟ که تاکنون نه چنین قصری دیده‌ام، و نه وصف چنین قصری را شنیده‌ام، به طرف آن قصر حرکت کردم، نزدیک در آن، دو غلام سفیدرو دیدم، سلام کرد، با بهترین وجه، جواب سلام مرا دادند و به من گفتند بنشین که خداوند سعادت تو را خواسته است، در آنجا نشستیم، یکی از آنها وارد قصر شد، پس از اندکی، بیرون آمد و به من گفت: «برخیز و داخل شو!»، برخاستم و وارد قصر شدم، دیدم ساختمانی بسیار با شکوه و بی‌نظیر است، غلام پیش رفت و پرده‌ای را که، بر در اطاق، آویزان بود، کنار زد، و به من گفت: داخل شو، داخل شدم، دیدم جوانی در وسط اطاق نشسته، و بالای سرش، شمشیری به سقف آویزان است، و به قدری بلند است که نزدیک است سر شمشیر به سر او برسد، آن جوان همانند ماه درخشان در تاریکی، می‌درخشید، سلام کردم، جواب سلام مرا با لطیفترین تعبیر داد، آنگاه فرمود: «آیا می‌دانی من کیستم؟». گفتم: «نه به خدا سوگند!».

فرمود: «من قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستم، من با همین شمشیر در آخر الزمان خارج می‌شوم». در وقت گفتن این جمله، اشاره به آن شمشیر کرد،

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۱

آنگاه فرمود: «پس سراسر زمین را همان گونه که پر از جور و ظلم شده، پر از عدل و داد می‌کنم، من با صورت بر زمین افتادم، و پیشانی بر خاک مالیدم.

فرمود: «چنین نکن، برخیز، تو فلان کس هستی که از شهر کوهستان که به همدان معروف است می‌باشی».

عرض کردم: «راست گفתי ای سید و مولای من».

فرمود: «آیا دوست داری، نزد خانواده‌ات برگردی؟».

گفتم: «آری ای سرور من، دوست دارم نزد آنها روم، و ماجرای این کرامتی را که خداوند به من عنایت فرموده است، برای آنها بازگو کنم و به آنها مژده بدهم».

در این هنگام اشاره به غلامش کرد، غلام دستم را گرفت و کیسه پولی به من داد و بیرون آمدم و او همراه من، چند قدم آمد، ناگاه سایه‌ها و درختها و مناره مسجدی را دیدم، او به من فرمود: «اینجا را می‌شناسی؟».

گفتم: «در نزدیکی شهر ما، شهری به نام «استاباد» (اسدآباد) هست، و اینجا شبیه آن شهر است».

فرمود: «این همان استاباد است، برو».

در این هنگام هر سو نگاه کردم، دیگر آن بزرگوار را ندیدم، وارد استاباد شدم، در آن کیسه، چهل یا پنجاه دینار بود، از آنجا به همدان رفتم، اهل خانه خود را به دور خود جمع نمودم و آنچه از کرامت و رفع مشکلات و احسانی که خداوند توسط حضرت ولی عصر عجل الله فرجه به من عطا فرموده بود، برای آنها گفتم، و به آنها بشارت دادم، و تا وقتی که از آن دینارها را داشتیم، همواره در برکت و آسایش و سعادت، زندگی می‌نمودیم.

مؤلف گوید: استاباد، محلی است که امروز به نام «اسدآباد» معروف است و در نزدیکی همدان با فاصله یک گردنه بلند و سخت، قرار دارد، و شنیده‌ام که قبر همین پیرمرد نامبرده، در آنجا معروف است - و الله العالم.

[مترجم که با ترجمه داستان فوق، سخت تحت تأثیر جمال دل آرای حضرت

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۲

ولی عصر عجل الله فرجه قرار گرفته، اشعار زیر را که از اشعار مولوی در دیوان شمس تبریزی است، زمزمه می‌کند:]

بنمای رخ که باغ گلستانم آرزو است بگشای لب که قند فراوانم آرزو است

زین هم‌هان سست عناصر، دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزو است

گفتا بناز؛ بیش مرنجان مرا برو آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزو است

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهرکز دیو و دد ملولم و انسانم آرزو است

گفتم که یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزو است

یعقوب وار و اسفاها، همی‌زنم دیدار خوب یوسف کنعانم آرزو است

۷- ملاقات امیر اسحاق استرآبادی با امام زمان عجل الله فرجه

اشاره

علامه مجلسی (ره) می‌گوید: پدرم (مولا محمد تقی مجلسی «ره») به من گفت:

در زمان ما یک نفر شخص شریف و صالح به نام «امیر اسحاق استرآبادی» بود، که چهل بار پیاده به مکه رفته بود، و بین مردم

مشهور شده بود که او طی الارض دارد [یعنی مثلاً چندین فرسخ را در یک لحظه طی کرده و می‌پیماید]. در یکی از سالها او به اصفهان آمد، من با خیر شدم و به دیدارش شتافتم، در ضمن احوالپرسی، از او پرسیدم: «در بین ما شهرت دارد که تو طی الارض داری، علت این شهرت چیست؟».

در پاسخ گفت: یکی از سالها، عازم مکه شدم، وقتی که با کاروان حج به منزلی رسیدیم که از آنجا تا مکه، هفت یا ده منزل (بیش از ۵۰ فرسخ) راه بود، و من به علتی از کاروان، عقب ماندم، و به طور کلی کاروان را گم کردم، و از جاده اصلی به جای دیگر رفتم و حیران و سرگردان، در بیابان ماندم، و تشنگی شدید بر من غالب شد، به طوری که از زنده ماندن، ناامید شدم، چند بار فریاد زدم: یا صالح، یا ابا صالح ارشدنا الی الطریق یرحمکم الله

: «ای صالح، ای ابا صالح (امام زمان علیه السلام)، ما را به جاده هدایت کنید، خدا شما را رحمت کند».

در این هنگام شبی از دور دیدم، همین که در این باره اندیشیدم، ناگاه در

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۳

اندک زمانی، آن شب نزدیک من حاضر شد، دیدم: جوانی زیبا است و لباس تمیز پوشیده و گندمگون است و سیمای بزرگان را دارد و بر شتری سوار است، و همراهش ظرف آب است، بر او سلام کردم، جواب سلام مرا داد و گفت: «تو تشنه هستی؟» عرض کردم: آری، ظرف آب را داد و من از آن آب نوشیدم، سپس فرمود:

«می‌خواهی به کاروان برسی؟».

گفتم: آری، مرا بر پشت سرش سوار بر شتر کرد، و به جانب مکه روانه شد، عادت من این بود که هر روز دعای «حرز یمانی» را می‌خواندم، مشغول خواندن آن شدم، در بعضی از جمله‌ها، آن شخص ایراد می‌گرفت و می‌فرمود: چنین بخوان، چند دقیقه‌ای نگذشت که به من فرمود: «اینجا را می‌شناسی؟».

وقتی که نگاه کردم دیدم در ابطح هستم گفت: پیاده شو. وقتی پیاده شدم او برگشت و از جلو چشم من ناپدید شد، در این هنگام فهمیدم که او حضرت قائم عجل الله فرجه بوده است، از فراق او و از اینکه او را نشناختم متأسف شدم، بعد از گذشت هفت روز از این ماجرا، کاروان ما به مکه رسید، که افراد کاروان پس از آنکه از زنده ماندن من، مأیوس شده بودند، مرا در مکه دیدند، از این رو بین مردم مشهور شدم که من «طی الارض» دارم «۱».

نظریه بهاء الدین اربلی صاحب کشف الغمه

صاحب کتاب ارزشمند «کشف الغمه» [بهاء الدین، علی بن عیسی اربلی، که از علمای بزرگ شیعی، و محدث خبیر و عالیمقام قرن هفتم است، و کتابهایی را تألیف نموده، از جمله کتاب «کشف الغمه» (در سه جلد) که در تاریخ زندگی چهارده معصوم علیهم السلام است، و این کتاب را در سال ۶۸۷ ه ق به پایان رسانده] در کتاب کشف الغمه، می‌نویسد: «من از میان دیدار کنندگان امام زمان عجل الله فرجه، به ذکر دو داستان که در نزدیک زمان ما رخ داده، و جماعتی از برادران مورد

(۱) علامه مجلسی (ره) در پایان می‌گوید: «پدرم گفت: دعای «حرز یمانی» را نزد این آقا خواندم، و آن را تصحیح کردم، و شکر خدا که او به من اجازه نقل و صحت آن را داد» [بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶]

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۴

اطمینان، آن را نقل کرده‌اند، که عبارت است از داستان «اسماعیل هرقلی» و «سید عطوه حسینی» را در اینجا می‌آورم [کشف الغمه، ج ۳]، آنگاه دو داستان زیر را ذکر نموده است:

۸- شفای عجیب اسماعیل هرقلی

در سرزمین حلّه، شخصی به نام «اسماعیل بن حسن هرقلی بود، که از اهالی قریه «هرقل» (نزدیک حلّه) بود، در عصر ما از دنیا رفت، من او را ندیده بودم، ولی پسرش به نام «شمس الدّین»، ماجرای او را برای من چنین تعریف کرد:

پدرم (اسماعیل هرقلی) گفت: در ایام جوانی، در ران چپ من، زخمی به اندازه یک قبضه (یک مشت) انسان پدید آمد، در وقت بهار، می‌شکافت و خون و چرک از آن خارج می‌شد، و بر اثر درد شدید آن، از بسیاری از کارها بازماندم، او در قریه هرقل سکونت داشت، روزی به شهر حلّه رفت، و در مجلس «سعید رضی الدّین، علی بن طاووس» (ره) حاضر شد، و از زخم و درد شدید آن، شکوه کرد، و گفت: می‌خواهم معالجه کنم.

سعید رضی الدّین، اطباء حلّه را حاضر کرد، آنها زخم او را دیدند، و به اتفاق رأی گفتند: «این زخم در بالای رگ اکحل (چهار اندام) واقع شده، معالجه آن خطرناک است، زیرا ممکن است بر اثر معالجه، رگ اکحل قطع گردد و باعث مرگ شود».

سعید رضی الدّین گفت: من نزد پزشکان بغداد می‌روم، چه بسا آنها داناتر و ماهرتر باشند. اسماعیل هرقلی همراه رضی الدّین (ره) نزد پزشکان بغداد رفتند، آنها نیز همانند پزشکان حلّه، نظر دادند، اسماعیل (که از همه جا ناامید شده بود) بسیار دلتنگ شد، ولی سعید رضی الدّین به او گفت: «شریعت اسلام، کار را بر تو آسان نموده که با همین لباسهای نماز بخوانی و در عبادت خدا کوشش نمایی، ولی نه به آن حدّی که بر اثر زیاده‌روی، هلاک شوی، زیرا خداوند از زیاده روی نهی نموده است».

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۵

اسماعیل هرقلی گفت: اکنون که چنین است و من به بغداد آمده‌ام، برای زیارت عسکریین (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام در سامراء) می‌روم، سپس نزد خانواده‌ام بازمی‌گردم.

رضی الدّین گفت: فکر خوبی کرده‌ای، او لباسها و توشه راه را نزد رضی الدّین گذارد و خود به زیارت عسکریین علیهما السلام رفت.

اسماعیل گفت: به سامراء رفتم و به زیارت قبور امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام پرداختم، و در آنجا داخل سرداب (همان سردابی که امام زمان علیه السلام در آنجا غایب شد، رفتم و استغاثه کردم و به امام زمان علیه السلام متوسّل شدم، تا پاسی از شب در آنجا ماندم و از آن روز تا روز پنجشنبه، در سامراء ماندم. سپس به دجله رفتم و در آنجا غسل کردم و لباس پاکی پوشیدم، و آفتابه‌ای داشتم، آن را پر از آب کرده و به زیارت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام رهسپار شدم. در مسیر راه، چهار سوار را دیدم که از طرف شهر می‌آیند، در اطراف مشهد عسکریین علیهما السلام، جمعی از اشراف و بزرگان، گوسفندان خود را در آنجا می‌چراندند، گمان کردم که آن سواران صاحب آن گوسفندان می‌باشند، وقتی که به هم رسیدیم، دو جوان از آن چهار سوار را دیدم، که در گونه یکی آنها خطی رسته بود، هر دو آنها شمشیر بر کمر بسته بودند، و یکی از آنها پیر مردی پاکیزه بود که در دستش نیزه بود، چهارمی را دیدم شمشیری به کمر بسته، و فرجی «۱» رنگین بر بالای شمشیر پوشیده و تحت الحنک انداخته است.

در این هنگام پیر مردی که نیزه داشت، در دست راست راه ایستاد و کعب نیزه‌اش را بر زمین زد، و آنکه فرجی پوشیده بود، در وسط راه در برابر اسماعیل هرقلی ایستاد، و هر چهار تن به اسماعیل هرقلی سلام کردند، اسماعیل به سلام آنها جواب داد، آنکه فرجی پوشیده بود به اسماعیل گفت: «آیا فردا نزد خانواده‌ات می‌روی؟».

اسماعیل گفت: «آری».

(۱) فرجی: لباسی که دامن گشاد و وسیع دارد (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۶

گفت: اکنون نزدیکم بیا، تا بینم چه دردی تو را می‌آزارد، من دوست نداشتم که آنها دست بر من بزنند، و با خود می‌گفتم: بادیه‌نشین‌ها، از نجاست دوری نمی‌کنند، و من اکنون از آب بیرون آمده‌ام و لباس منناک است، سپس نزد فرجی پوش رفتم، او دست مرا گرفت و به طرف خود کشید، و از شانه تا قسمت پائین بدن مرا، با دست خود مالید، تا دستش روی زخم رسید، آن را فشار داد که به درد آمد، آنگاه برخاست و مانند اول بر اسبش سوار شد، پیرمرد به من گفت: «ای اسماعیل نجات یافتی، من از این جهت که او نام مرا برد، تعجب کردم و گفتم: «ما و شما انشاء الله نجات یافتیم».

پیرمرد گفت: او (که دست کشید) امام زمان علیه السلام است، من به سوی او رفتم و زنواش را گرفتم و بوسیدم، آنگاه امام حرکت کرد، من نیز در رکاب او حرکت نمودم.
فرمود: برگرد.

گفتم: هرگز بر نمی‌گردم، و از تو فاصله نمی‌گیرم.

فرمود: صلاح تو در آن است که باز گردی.

من باز گفتم: باز نمی‌گردم.

پیرمرد گفت: «ای اسماعیل، آیا شرم نمی‌کنی؟، امام علیه السلام به تو فرمان می‌دهد؛ برگرد، تو بر نمی‌گردی؟!»،

در این هنگام ایستادم، امام علیه السلام چند قدمی رفت و سپس ایستاد و به من رو کرد و فرمود: «وقتی که به بغداد رفتی «مستنصر» (سی و ششمین خلیفه عباسی) تو را می‌طلبد، وقتی که نزدش رفتی اگر چیزی به تو داد، آن را نگیر، و به «رضی الدین علی بن طاووس» (ره) بگو برای تو نامه‌ای به «علی بن عوص» بنویسد، زیرا من سفارش می‌کنم، تا آنچه بخواهی، علی بن عوص به تو بدهد، این را گفت و با سواران همراهش به راه افتادند و رفتند، من همواره آنها را نگاه می‌کردم تا از نظرم پنهان شدند، از فراق آنها متأثر و غمگین گشتم، ساعتی بر زمین نشستم و سپس به

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۷

سوی مرقد شریف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام رفتم، جمعیت در اطرافم حلقه زدند و گفتند: «چهره تو را دگرگون می‌نگریم، آیا چیزی موجب درد برای تو شده و یا با کسی نزاع کرده‌ای؟»، گفتم: چنین نیست، ولی از شما می‌پرسم: «آیا این سواران را که از کنار شما حرکت کردند، شناختید؟».

آنها گفتند: آنان، از اشراف و صاحبان گوسفندها هستند.

گفتم: «نه، بلکه در میان آنها امام زمان علیه السلام بود».

گفتند: «آیا امام، آن پیر مرد بود یا آنکه فرجی پوش بود؟».

گفتم: آنکه فرجی در تن پوشانده بود.

گفتند: آیا بیماری خود را به او نشان دادی.

گفتم: آری، او زخم پایم را گرفت و فشار داد، و به درد آورد، سپس پای خودم را برهنه کردم، اثری از زخم ندیدم، و به طور کلی، بر اثر اضطراب و هراس، شک کردم، پای دیگرم را برهنه نمودم، در آن نیز اثری از زخم ندیدم، مردم به سوی من هجوم آوردند و پیراهن مرا برای تبرک‌جوئی، پاره پاره کردند، جمعی مرا به خزانه بردند و از هجوم مردم جلوگیری کردند.

ناظر بین النهرین در مشهد عسکرین علیهما السلام، سر و صدا را شنید، از علت آن پرسید، ماجرا را به او گفتند، او به خزانه آمد و

نام مرا پرسید، و نیز پرسید:

«چه وقت از بغداد بیرون آمدی»، من به او گفتم که از آغاز این هفته، از بغداد بیرون آمده‌ام، او از نزد من رفت، من شب را در مشهد عسکریین علیهما السلام ماندم، و پس از نماز صبح، از مشهد بیرون آمدم و مردم نیز همراه من بیرون آمدند، تا اینکه از مشهد دور شدیم و مردم پراکنده شدند، و من به «اوانا» رسیدم، شب را در آنجا گذراندم، و صبح به سوی بغداد رفتم، مردم را دیدم که روی جسر قدیم اجتماع کرده‌اند، هر کسی وارد آن جسر می‌شود، از نام و نسب او می‌پرسد، و سؤال می‌کند که تو از کجا آمده‌ای؟.

وقتی که من وارد جسر شدم، از نام من پرسیدند و گفتند: از کجا می‌آئی؟.

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۸

وقتی که مرا شناختند، اطرافم را گرفتند و لباسم را قطعه‌قطعه نمودند، و بردند و نزدیک بود از فشار جمعیت هلاک گردم. و ناظر بین‌النهرین در مورد داستان نامه‌ای به بغداد نوشت، سپس من به بغداد رفتم، مردم به قدری به سوی من ازدحام کردند که نزدیک بود مرا بر اثر فشار جمعیت بکشند.

قبلا وزیر قمی، رضی‌الدین (ره) را دیده بودم، و از وی خواسته بودم که شما بروید و پس از بررسی این ماجرا، خبر صحیح آن را به من گزارش دهید. رضی‌الدین با جمعی از بغداد بیرون آمدند، در کنار دروازه شهر، با من روبرو شدند، مرا کنار کشیدند، وقتی که سید رضی‌الدین (ره) مرا دید، گفت: «آیا این داستان تو است، که مردم نقل می‌کنند؟». گفتم: «آری».

او پیاده شد و ران مرا برهنه کرد و اثری از زخم ندید (با اینکه زخم را قبلا دیده بود) آنگاه دستم را گرفت و نزد وزیر برد، در حالی که گریه می‌کرد، به وزیر گفت: «این برادر من، و نزدیکترین انسان، به دل من است». وزیر، داستان را از من پرسید، من ماجرا را برای او نقل کردم، و گفتم که قبلا پزشکان از معالجه زخم بدن من، درمانده شدند، و داروئی برای آن نیافتند، و بریدن با آهن را موجب خطر مرگ اعلام کردند. وزیر، طبیبان را جمع کرد و از آنها پرسید: «اگر فرضا زخم پای این مرد را می‌بریدند و او نمی‌مرد، چقدر طول می‌کشید تا خوب شود؟».

گفتند: «دو ماه طول می‌کشید، و در جای زخم، هم گودی سفیدی که مو از روی آن روئیده نشود، باقی می‌ماند».

وزیر از آنها پرسید: «شما چه وقت این مرد را دیده‌اید؟».

آنها گفتند: «ده روز قبل از این».

وزیر ران مرا که زخم در آن بود برهنه کرد، و با پای دیگرم مقایسه نمود، دید

الأنوار البهیة، ص: ۵۶۹

همانند آن است، و تفاوتی ندارد. یکی از طبیبان فریاد زد:

هذا عمل المسيح

: «این کار مسیح علیه السلام است».

وزیر گفت: چون این کار، کار شما نیست، ما درمان‌بخش او را می‌شناسیم، (و آن امام زمان عجل الله فرجه است). سپس اسماعیل هرقلی را نزد خلیفه (مستنصر) حاضر کردند، خلیفه سرگذشت او را پرسید، او داستانش را از اوّل تا آخر بیان کرد، خلیفه کیسه پولی به او داد و گفت: «این را بگیر و خرج کن». او گفت: «من چنین جرئتی ندارم».

خلیفه گفت: «از چه کسی می‌ترسی؟».

او گفت: «از همان کسی (امام زمان عجل الله فرجه) که پایم را شفا داد، زیرا او فرمود: «از خلیفه چیزی نگیر»، خلیفه گریه کرد و غمگین شد. اسماعیل بی‌آنکه از او چیزی بپذیرد، از نزد او خارج شد.

مؤلف کشف الغمّه، پس از ذکر داستان طولانی فوق می‌گوید: روزی همین داستان را برای جمعی شرح می‌دادم، شمس الدین، پسر اسماعیل هرقلی، در آن جمع حضور داشت، و من او را نمی‌شناختم، وقتی که داستان به آخر رسید، شمس الدین نزد من آمد و گفت: من فرزند تنی اسماعیل هرقلی هستم، تعجب کردم، به او گفتم:

«آیا تو زخم ران پدرت را دیده بودی؟».

گفت: نه، زیرا من در آن زمان کوچک بودم، ولی پس از شفا، آن محل را سالم دیدم که موی در روی آن روئیده شده بود. صاحب کشف الغمّه می‌افزاید: من از صفی الدین محمد بن محمد، و از نجم الدین حیدر بن ایسر، که هر دو از بزرگان و معتمدین بودند سؤال کردم، آنها هر دو گفتند:

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۰

«ما بودیم و آن زخم را دیدیم و شفای آن را نیز دیدیم و به صحت این داستان گواهی دادند».

فرزند اسماعیل هرقلی گفت: پدرم از آن زمان که با فراق امام زمان علیه السلام روبرو شد محزون گردید، به بغداد رفت و همه روزه از آنجا به سامراء برای زیارت عسکریین علیهما السلام می‌رفت، و به بغداد بازمی‌گشت، آن سال چهل بار به سامراء رفت، به امید اینکه شاید باز چشمش به دیدار امام زمان علیه السلام روشن گردد، ولی با این حسرت جان داد، و با اندوه و غم به عالم بقا شتافت. خداوند به کرم و لطفش، او و ما را به دوستی خود انتخاب کند.

۹- شفای عجیب بیمار به برکت امام زمان عجل الله فرجه

دانشمند و محدث بزرگ علی بن عیسی اربلی، صاحب کتاب کشف الغمّه داستان دوم را چنین نقل می‌کند:

سید باقی بن عطوه علوی حسینی، برای من نقل کرد: پدرم «عطوه» در مذهب زیدی بود، و بر اثر زخمی بیمار شد، و بیماری او طول کشید، و همه پزشکان عصر از درمان آن عاجز شدند، من و برادرانم که پسران او بودیم به مذهب شیعه دوازده امامی تمایل داشتیم، پدرم از این جهت نسبت به ما دل خوشی نداشت، و مکرر به ما می‌گفت: «من مذهب شما را نمی‌پذیرم، مگر اینکه صاحب شما (حضرت مهدی علیه السلام) بیاید و مرا شفا دهد».

اتفاقاً شبی هنگام نماز عشاء، همه ما در یکجا جمع بودیم، که شنیدیم: پدرم فریاد زد: «صاحب خود را دریابید که همین لحظه از نزد من بیرون رفت». ما با شتاب از خانه بیرون پریدیم، هر چه دویدیم و به اطراف نگرستیم، او را ندیدیم، برگشتیم و از پدر پرسیدیم، جریان چه بود؟.

گفت: شخصی نزد من آمد و فرمود: ای عطوه!.

گفتم: تو کیستی؟

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۱

گفت: «من صاحب پسران تو هستم، آمده‌ام به اذن خدا تو را شفا دهم، سپس دست کشید و همان دم به طور کلی بیماریم برطرف شد و کاملاً سلامتی خود را بازیافتیم» (۱).

فرزند عطوه گفت: پدرم با کمال سلامتی، مدت‌ها زنده بود، این ماجرا شایع شد، و من از کسان دیگر نیز پرسیدم، آنها به صحت آن، گواهی دادند و اعتراف نمودند.

صاحب کشف الغمّه (ره) پس از ذکر دو داستان فوق، می‌گوید: «اخبار و حوادث، در این باره، بسیار است، و امام زمان علیه السلام عده‌ای از در ماندگان غارت شده راه حجاز و راههای دیگر را دریافت، آنها را از تنگناها نجات داد و آنها را به مقصودشان رسانید. اگر موضوع به طول نمی‌انجامد، به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پرداختیم، ولی همین قدر که در نزدیک زمان ما اتفاق افتاده و در اینجا خاطر نشان شد، کفایت می‌کند»

(پایان گفتار صاحب کشف الغمّه)

(۱) این داستان در إثبات الهداة، ج ۷، ص ۳۵۴، و نجم الثاقب، ط جدید، ص ۳۲۹ نیز آمده است (مترجم)
الأنوار البهیة، ص: ۵۷۲

آزمایش مردم، در عصر غیبت، و نهی از تعیین وقت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

۱- شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از ابو علی بن همام، روایت نموده که از «محمد بن عثمان عمری» [دومین نایب خاص امام زمان عجل الله فرجه] شنیدم، می‌گفت: از پدرم شنیدم می‌گفت: شخصی از امام حسن عسکری علیه السلام در مورد این خبر که از پدران معصومش نقل شده پرسید که آنها فرمودند:

ان الارض لا تخلو من حجه الله على خلقه الى يوم القيامة، و ان من مات و لم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية : «همانا زمین، تا روز قیامت خالی از حجت خدا بر خلقش نخواهد بود، و همانا کسی که بدون شناخت امام زمانش، بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است».

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «این روایت، حق است، چنانکه روز قیامت حق است».

شخصی پرسید: «ای فرزند رسول خدا!، حجت و امام بعد از تو کیست؟».

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: پسر «م ح م د» «۱» است و او امام و

(۱) باید توجه داشت که سانسور زمان خلفای عباسی، به قدری شدید بود که حتی نام امام زمان عجل الله فرجه برده نمی‌شد، و از این رو با حروف مقطعه «م ح م د» (که همان محمد علیه السلام است) یاد می‌شد، و طبق فرموده محققین از علماء، اکنون که تقیّه‌ای در کار نیست، نام بردن او جایز است، در این باره به کتاب «امام زمان، امید شایستگان» نوشته مترجم، (صفحه ۱۰۶ تا ۱۲۲) مراجعه شود (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۳

حجیت بعد از من می‌باشد، کسی که بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است، آگاه باشید، او دارای غیبتی است که جاهلان در آن وقت، متحیر می‌گردند، و گمراهان و طرفداران باطل، هلاک می‌شوند، و تعیین کنندگان وقت ظهور او، دروغ می‌گویند، سپس ظاهر و خارج می‌شود، و گوئی من پرچمهای سفیدی را که در نجف و کوفه، بالای سرش به اهتزاز در آمده است می‌نگرم».

۲- نیز شیخ صدوق (ره) از منصور روایت کرده که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای منصور! این امر (ظهور امام عصر عجل الله فرجه) برای شما محقق نمی‌شود، مگر بعد از ناامیدی،

لا والله حتى تمیزوا، لا والله حتى تمحصوا، لا والله حتى يشقى من يشقى، و يسعد من يسعد

: «نه چنین است، سوگند به خدا، تا نیکانتان از بدان جدا شوند، نه چنین است، سوگند به خدا، تا غربال و آزمایش شوید، نه چنین است، سوگند به خدا، تا بدبخت گردد هر که (سزاوار است) بدبخت گردد، و سعادت‌مند گردد هر که (سزاوار است) سعادت‌مند شود».

۳- نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «برای صاحب این امر (امام عصر عجل الله فرجه) غیبتی هست، در آن عصر، دین‌داری مانند کشیدن خار سوزن‌دار با دست، و صاف کردن (دشوار) است «۱»، سپس اشاره فرمود: که: خار این گونه دست را آسیب می‌رساند، آنگاه فرمود: «برای صاحب امر عجل الله فرجه غیبتی است، پس بنده باید تقوا پیشه کند و به دین او متمسک گردد».

۴- شیخ طوسی (ره) از فضیل نقل کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «آیا برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام وقت مشخصی هست؟».

(۱) ... كَالخارط للقتاة... «قتاة» درخت بزرگی است که خارهایی مانند سوزن دارد، و «خرط قتاد» در زبان عرب، مثالی است که برای کارهای سخت می‌زند (مؤلف)، مانند اینکه در فارسی می‌گوئیم: «این کار حضرت فیل است!!» (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۴

آن حضرت در پاسخ، دو بار فرمود:

كذب الوقتون

: «تعیین کنندگان وقت، دروغ می‌گویند».

۵- نیز امام صادق علیه السلام در ضمن روایت مهزم اسدی، فرمود: «ای مهزم! تعیین کنندگان وقت، دروغ گفتند، و شتاب کنندگان هلاک شدند، و مسلمانان مطیع، نجات یافتند، و همه به سوی ما می‌آیند».

۶- امام باقر علیه السلام فرمود: «شما ای گروه شیعیان، همانند آزمایش سرمه در چشم، آزموده می‌شوید، زیرا آن کس که سرمه در چشم می‌کند، می‌داند که چه وقت در چشم قرار می‌گیرد، اما نمی‌داند که در چه وقت، آن سرمه خارج می‌شود، از این رو یکی از شما صبح، در دین ما وارد گردد، ولی شب که شد از آن بیرون رود، و یا شب وارد دین گردد، و صبح خارج شود».

بیان علی علیه السلام در مورد کم شدن پیروان مخلص حضرت مهدی (عج)

نعمانی «۱» از اصبع بن نباته «۲» و او از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

کونوا کالتحل فی الطیر ...

: «مانند زنبور عسل در میان پرندگان باشید، که همه پرندگان، او را ناتوان می‌شمرند، و اگر پرندگان می‌دانستند که چه برکاتی در درون او نهفته است «۳»

(۱) شیخ عالمقام، محمد بن ابراهیم ملکی مؤلف کتاب «الغیبة» که از کلینی (ره) روایت می‌کند (مؤلف)

(۲) اصبع بن نباته از یاران خاص حضرت علی علیه السلام بود، و در جنگ صفین سرپرست «شرطة الخمیس» (یاران فدائی و جان بر کف علی علیه السلام) بود. او چریک پیر، و پارسای صاف دل، و مجاهدی شجاع بود، عهدنامه مالک اشتر را برای پسرش محمد، روایت کرد، و آنگاه که علی علیه السلام در بستر شهادت بود، نزدش رفت و از آن حضرت حدیث آموخت، که قبلا در شرح حال

امام علی علیه السلام ذکر شد ... (مؤلف)

(۳) اشاره به تقیه است، یعنی دین حق، از درون شما، آشکار نشود (مؤلف)

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۵

او را تحقیر نمی کردند، به زبان و بدنهای خود (یعنی در ظاهر) با مردم [نوع مردم آن زمان که اهل تسنن بودند] رفت و آمد داشته باشید، ولی در عمل، با آنها مخالفت نمائید، سوگند به آن کسی که جانم در دست او است، آنچه را دوست دارید (یعنی ظهور فرج آل محمد صلی الله علیه و آله) به آن نمی رسید، مگر اینکه بعضی از شما آب دهن به روی بعضی دیگر بیفکنند، تا آنکه بعضی از شما بعضی دیگر را دروغگو بخواند، تا آنجا که از شما (یا از میان شیعیان) کسی باقی نماند مگر مانند سرمه در چشم، و نمک در طعام (یعنی به اندازه کم)».

سپس امام علی علیه السلام فرمود: «برای شما مثالی بزنم: «شخصی غذایی داشت، آن را پاک و پاکیزه نمود و در اطاقی گذاشت، سپس کنار آن غذا رفت، دید در قسمتی از آن کرم افتاده است، آن قسمت را جدا کرده و دور ریخت، و بقیه را پاک و پاکیزه نمود، و در همانجا نهاد، و همواره کارش این بود که: قسمتی را که خراب و فاسد می شد، به دور می ریخت و بقیه را پاک و خوشبو می کرد، تا اینکه از آن غذا، اندکی باقی ماند، که کرم هیچ گونه به آن آسیب نرسانده بود، شما نیز آنچنان از همدیگر جدا و پراکنده می شوید که جز جمعی اندک باقی نمانند، ولی به این جمع، هیچ گونه آسیبی نرسد».

پنج نشانه از علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه

نعمانی به اسناد خود، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «فدایت کردم، خروج قائم علیه السلام در چه وقت است؟».

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای ابو محمد! ما خاندانی هستیم که تعیین وقت نمی کنیم، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تعیین کنندگان وقت، دروغ گویند». ای ابو محمد! قبل از ظهور آن حضرت، پنج علامت، ظاهر می شود:

۱- ندا در ماه رمضان.

۲- خروج سفیانی (طاغوت).

۳- خروج خراسانی.

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۶

۴- کشته شدن نفس زکيه (یکی از افراد پاک آل محمد صلی الله علیه و آله).

۵- فرو رفتن (سپاه سفیانی) در سرزمین بیداء [زمینی بین مکه و مدینه].

سپس فرمود: «ای ابو محمد! ناچار در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام دو طاعون، پدید می آید: ۱- طاعون سفید ۲- طاعون سرخ».

ابو بصیر عرض کرد: «فدایت کردم، منظور از طاعون سفید و سرخ چیست؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «طاعون سفید، مرگ عمومی است، و طاعون سرخ، شمشیر است، و امام قائم عجل الله فرجه خارج نمی شود، مگر بعد از آنکه از درون آسمان در شب ۲۳ (رمضان) شب جمعه، به نام او ندا داده شود».

عرض کردم: «به چه چیز ندا داده شود؟».

فرمود: «به نام او و به نام پدرش (این گونه): «آگاه باشید: فلانی پسر فلانی، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید»، همه مخلوقاتی که روح دارند، آن ندا را بشنوند، و بر اثر آن، هر کس در خواب است، بیدار گردد، و

به صحن خانه‌اش بیرون آید، و دختران از پشت پرده‌های حجاب خارج گردند، و حضرت قائم عجل الله فرجه چون که این ندا را می‌شنود، خروج کند، و این ندا، صیحه و فریاد جبرئیل علیه السلام است.

فضیلت و ثواب انتظار فرج

۱- شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از امام باقر علیه السلام، و او از پدرانش روایت نمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

افضل العبادۃ انتظار الفرج

: «برترین عبادت، انتظار ظهور امام زمان (عج) است».

۲- عمار سابطی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «آیا ارزش عبادت در زمان غیبت امام حق، در عصر دولت باطل، بالاتر است، یا ارزش عبادت، با ظهور حق، در عصر دولت آشکار امام حق از شما بالاتر است؟!».

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۷

امام صادق علیه السلام فرمود: «ای عمار! سوگند به خدا صدقه پنهانی از صدقه آشکار، بهتر است، همچنین عبادت پنهان شما با (برقراری پیوند به) امام پنهان شما، در عصر حکومت دولت باطل، بهتر است، زیرا در عصر دولت باطل، از دشمنانتان ترس و هراس دارید» [و همین موجب افزایش ثواب شما خواهد گردید].

۳- برقی از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «هر کس از شما در حال انتظار فرج امام زمان علیه السلام بمیرد، مانند کسی است که همراه قائم عجل الله فرجه در خیمه او است، سپس لحظه‌ای درنگ کرد، و آنگاه فرمود: بلکه مانند کسی است که همراه آن حضرت، شمشیر بدست، با دشمن بجنگد، سپس فرمود:

لا والله الا کمن استشهد مع رسول الله

: «نه چنین است، سوگند به خدا، مگر مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید می‌شود».

۴- شیخ طوسی (ره) از جابر روایت می‌کند که گفت: ما به حضور امام باقر علیه السلام رسیدیم، جماعتی بودیم که پس از اعمال حج به خدمتش رسیده بودیم، هنگام خداحافظی، عرض کردیم: «ای پسر رسول خدا! ما را نصیحت کن».

آن حضرت فرمود: «باید نیرومند شما، ضعیف شما را یاری کند، و ثروتمند شما بر تهیدست شما مهربانی نماید، و انسان باید برای برادر دینی خود همان گونه خیرخواهی کند، که خیرخواه خودش می‌باشد، رازهای ما را بپوشاند، مردم را بر گردن خودتان سوار نکنید، و امر ما را نظر کنید، و به گفتار و اخبار ما توجه نمائید، اگر آنها را موافق قرآن یافتید، آن را فراگیرید و اگر موافق قرآن نبود، آن را رد کنید، و اگر مشتبه و نامعلوم بود (که آیا موافق قرآن است یا نه؟) توقف کنید، و به ما مراجعه نمائید، تا آن را برای شما واضح کنیم، وقتی که مطابق وصیت ما رفتار کردید، و به سوی دیگران نرفتید، هرگاه قبل از خروج قائم عجل الله فرجه کسی با چنین حالی بمیرد، شهید مرده است، و کسی که ظهور قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، دارای پاداش دو شهید است، و کسی که در یاری او، دشمن را بکشد، پاداش بیست شهید را دارد».

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۸

۵- نعمانی به اسناد خود، از جابر بن یزید جعفی نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «مادام که زمین و آسمان، آرام است آرام باشید» (۱)، یعنی بر احدی خروج نکنید، زیرا در امر شما خفائی نیست، آنگاه باشید که این امر آیتی از جانب خدا است نه مردم، و ماجرای خروج قائم عجل الله فرجه از آفتاب روشنتر است، بر نیکان و بدان مخفی نیست، آیا شما صبح را می‌شناسید؟ این امر (خروج قائم عجل الله فرجه) مانند صبح است و خفائی در آن نیست» (۲).

۶- شیخ صدوق (ره) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند؛ که فرمود:

«روزگاری بر مردم می‌آید که امام آنها از آنها پنهان می‌گردد، خوشا به سعادت آنان که در این زمان، بر امر ما ثابت و استوار باشند، کوچکترین پاداشی که به آنها داده می‌شود این است که خداوند به آنها چنین خطاب می‌کند: «ای بندگان من! به راز پنهان من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، بشارت باد بر شما به نیکی پاداش از جانب من، براستی شما مرد و زن، بندگان و کنیزان من هستید، از شما می‌پذیرم، و از شما می‌گذرم، شما را می‌آمزم، و به خاطر شما، به بندگانم باران می‌دهم، و اگر شما نبودید، عذابم را بر آنها فرود می‌آوردم».

جابر می‌گوید: عرض کردم: «ای پسر رسول خدا! بهترین کار مؤمن در این زمان چیست؟».

فرمود: «حفظ زبان، و نشستن در خانه».

۷- نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از ابراهیم کرخی، روایت می‌کند که:

(۱) حضرت رضا علیه السلام در تأویل این سخن فرمود: «یعنی تا ندای آسمانی را نشنیده‌اید و سفیانی در سرزمین «بیداء» فرو نرفته، آرام باشید (مؤلف).

(۲) نعمانی در اینجا می‌گوید: به این تأدیب و آموزش امامان علیهم السلام توجه عمیق کنید، و شیوه آنها را در مورد صبر، انتظار و خودداری، و تذکر آنها در مورد هلاکت شتاب‌زدگان، و دروغ‌دروغ‌گویان و نجات مسلمانان، و تمجید ثابت قدمها، و تشبیه آن ثابت قدمان را به ثابت خیمه به میخ‌ها، الگوی خود قرار دهید، و آموزش آنها را سرمشق زندگی خود سازید، و تابع گفتار آنها باشید و از مرز رسم و شیوه آنها خارج نشوید ... (مؤلف).

الأنوار البهیة، ص: ۵۷۹

به محضر امام صادق علیه السلام رفتم، در محضرش نشسته بودم، ناگاه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که در آن هنگام کودک بود، وارد شد، برخاستم و او را بوسیدم و نشستم، امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابراهیم! بدان که این (اشاره به موسی بن جعفر علیه السلام) بعد از من، صاحب (امام) تو است، قومی در رابطه با او به هلاکت می‌رسند، و قوم دیگر به خاطر او سعادت‌مند می‌شوند، خداوند قاتل او را بکشد، و بر عذاب روح قاتلش بیفزاید، بدان که خداوند در صلب او، بهترین فرد انسانها در عصرش [یعنی حضرت رضا علیه السلام] را خارج می‌سازد، او همانم جدّش (حضرت علی علیه السلام)، و وارث علم و احکام و فضائل او است، معدن امامت، و سرچشمه حکمت می‌باشد، او را سرکش بنی فلان پس از دیدن عجائبی از او به قتل می‌رساند، بر اثر حسادتی که نسبت به او دارد، ولی خداوند- گرچه مشرکان نپسندند- امر خود را به مقصد می‌رساند، خداوند از صلب او بقیّه دوازده امام [از امام جواد تا امام مهدی علیهم السلام] را خارج می‌سازد، خداوند آنها را به کرامت خود، اختصاص داده، و در خانه مقدّسش جایگزین نموده است، آن کس که به امامت دوازدهمین نفر آنها [حضرت مهدی عجل الله فرجه] اقرار کند، مانند کسی است که شمشیر را کشیده و در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله با دشمنانش می‌جنگد و از حریم آن حضرت، دفاع می‌کند».

در این هنگام یکی از غلامان بنی امیه وارد مجلس شد، و گفتار امام صادق علیه السلام قطع گردید.

یازده بار دیگر به محضر امام صادق علیه السلام رفتم به این قصد که کلام خود را تمام کند و من بشنوم، ولی توفیق حاصل نشد، تا اینکه در سال آینده، نزد آن بزرگوار رفتم و نشستم، فرمود: «او [دوازدهمین نفر (امام)] کسی است که بعد از تنگی سخت، و بلای طولانی و بی‌تابی و ترس (شیعیان)، گشایشی به آنها می‌دهد، و آنها را از این گرفتاری‌ها رهائی می‌بخشد، خوشا به سعادت کسی که این زمان را درک کند. ای ابراهیم، همین مقدار برای تو بس است».

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۰

ابراهیم می‌گوید: «بسیار خوشوقت شدم، هیچ‌گاه، در هیچ مورد برنگشتم، که این‌گونه خوش‌حال و شادمان شوم».

شش ویژگی پیامبران، در وجود حضرت قائم عجل الله فرجه

شیخ صدوق (ره) از سعید بن جبیر (ره) روایت می‌کند که گفت: از امام سجّاد علیه السّلام شنیدم فرمود: «قائم ما عجل الله فرجه دارای ویژگی‌هایی از پیامبران علیهم السّلام است، سنتی از آدم علیه السّلام، سنتی از نوح علیه السّلام، سنتی از ابراهیم علیه السّلام، سنتی از موسی علیه السّلام، سنتی از عیسی علیه السّلام، سنتی از ایوب علیه السّلام، و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله دارد. اما سنتی که از آدم و نوح علیهما السّلام دارد، «طول عمر» است.

اما سنتی که از ابراهیم علیه السّلام دارد، مخفی بودن ولادت و کناره‌گیری از مردم است.

اما سنتی که از موسی علیه السّلام دارد، خوف و غیبت است [چنانکه موسی علیه السّلام از خوف فرعونیان، از مصر خارج شده و از نظرها پنهان گردید].

اما سنتی که از عیسی علیه السّلام دارد، اختلاف مردم درباره او است.

اما سنتی که از ایوب علیه السّلام دارد، گشایش و عافیت، بعد از بلا است.

و اما سنتی که از محمد صلی الله علیه و آله دارد، خروج با شمشیر است».

علتها و رازهای غیبت امام مهدی عجل الله فرجه

۱- عبد الله بن فضل هاشمی می‌گوید: از امام صادق علیه السّلام شنیدم فرمود: «برای صاحب این امر (حضرت مهدی عجل الله فرجه) غیبتی حتمی است، که طرفداران باطل، در آن عصر، در شک می‌افتند».

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چرا؟».

فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه فاش ساختن آن را نداریم».

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۱

عرض کردم: «فلسفه غیبت آن حضرت چیست؟!».

فرمود: حکمت غیبت او، همان حکمت غیبت حجّتهای خداوند (پیامبران و...) در گذشته است، و این حکمت برای ما کشف نمی‌شود، مگر بعد از ظهور آن حضرت، چنانکه حکمت کارهای خضر علیه السّلام [در داستان موسی و خضر علیهما السّلام که در سوره کهف آمده است] در مورد سوراخ کردن کشتی، و کشتن پسر بچه، و ساختن دیوار، برای موسی علیه السّلام آشکار نشد، مگر بعد از جدائی آن دو (موسی و خضر علیهما السّلام).

ای پسر فضل! موضوع غیبت امام مهدی علیه السّلام، امری از امور خدا، و رازی از رازهای خدا، و غیبی از غیوب الهی می‌باشد، و وقتی که ما دانستیم که خداوند حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه کارهای او، از روی حکمت است، اگر چه وجه حکمت آن، برای ما روشن نباشد».

۲- حنّان بن سدیر از پدرش نقل می‌کند که گفت: امام صادق علیه السّلام فرمود: «برای قائم ما، غیبتی است که مدّت آن طولانی است».

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا!، علتش چیست؟».

فرمود: خداوند متعال، امتناع دارد، مگر اینکه سنتهای پیامبران را که در مورد غیبت آنها رخ داده، در قائم آل محمد صلی الله علیه و آله جاری سازد.

ای پسر سدیر! چاره‌ای نیست مگر اینکه او (حضرت مهدی عجل الله فرجه) مدت غیبت پیامبران را کامل کند، خداوند در قرآن (آیه ۱۹ سوره انشقاق) می‌فرماید:

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ

: «یعنی: شما هم دارای سنت‌هایی از سنت‌های پیشینیان خواهید بود» [حوادث تلخ و شیرین پیشینیان برای شما نیز رخ می‌دهد] «۱».

۳- ابن ابی عمیر به سند خود از یکی از اصحاب نقل کرده که گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «چرا امیر مؤمنان علی علیه السلام در آغاز (بعد از

(۱) در معنی این آیه، احتمالات مختلفی داده شده است، و ممکن است هر کدام، مصداقی از معنی آیه باشد، معنی فوق، یکی از مصداقی روشن آیه مذکور است (مترجم).

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۲

رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله) با مخالفین خود ن جنگید؟».

فرمود: به خاطر این آیه (۲۵ سوره فتح) قرآن که می‌فرماید:

لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

: «اگر مؤمنان و کفار، از هم جدا می‌شدند، کافران را عذاب دردناکی می‌کردیم».

عرض کردم: «معنی جدائی مؤمنان و کافران چیست؟».

فرمود: «امانتهای با ایمان در صلب و نسل کافران، وجود دارند، [چنین کافرانی را به خاطر فرزندان مؤمنی که در صلب دارند نمی‌توان کشت].»

روش حضرت قائم عجل الله فرجه نیز این گونه است، او آشکار نمی‌شود، تا ودیعه‌های الهی (از صلبها) آشکار گردد، وقتی که این ودیعه‌ها آشکار شدند، قائم علیه السلام خروج کرده و دشمنان را خواهد کشت.»

۴- نامه امام زمان علیه السلام درباره فلسفه غیبت در کتاب احتجاج طبرسی (ره) از اسحاق بن یعقوب نقل شده که گفت: به دست محمد بن عثمان (دومین نایب خاص امام زمان عجل الله فرجه) از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام نامه‌ای برای او (اسحاق بن یعقوب) رسیده که در آن نوشته شده است: «أَمَا عَلَّتْ غَيْبَتِي، هَمَانَا خَدَاوَنَد (در آیه ۱۰۱ سوره مائده) می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ

: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار شود، بدتان می‌آید».

همانا هیچ کدام از پدرانم نبودند، مگر اینکه از سلطان سرکش زمان خود بیعتی بر گردنشان بود، ولی من در آن وقت که خارج می‌شوم، برای احدی از طاغوتها بیعتی بر گردنم نیست [بنابراین باید زمینه‌سازی جهانی پدید آید تا آن حضرت، زمام امور را بدون مزاحمت طاغوتها بدست گیرند].

و اما وجه بهره‌مندی از من، در زمان غیبت من، مانند بهره‌مندی از نور خورشید است در آن هنگام که در پشت ابر قرار می‌گیرد، من مایه امان اهل زمین

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۳

هستم، چنانکه ستارگان، مایه امان برای اهل آسمانند، درهای سؤال را از اموری که سودی به حالتان ندارد، ببندید، و خود را در اموری که کفایت شده‌اید، به رنج و سختی نیندازید،

و اکثرُوا الدَّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ ...

: «و برای تعجیل فرج قائم (عج)، بسیار دعا کنید، زیرا همین دعا کردن، (مرحله‌ای از) فرج شما است، سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب، و بر کسی که راه هدایت را می‌پیماید».

۵- شیخ صدوق (ره) به اسناد خود از علی بن جعفر نقل می‌کند که گفت: برادرم امام کاظم علیه السّلام فرمود: «هرگاه پنجمین فرزند از فرزند (امام) هفتم، ناپدید (غایب) شد؛
فَاللّٰهُ فِيْ اَدْيَانِكُمْ، و لا یزیلکم احد عنہا ...

: «خدا را، خدا را (توجه کنید) در مورد دینتان، مبادا کسی شما را از مرز دین، منحرف نماید».

ای پسر! همانا برای صاحب این امر (حضرت قائم عجل الله فرجه) بناچار، غیبتی هست، تا آنکه آنان که به او معتقدند، منکر او شوند، این غیبت از جانب خداوند متعال، آزمایشی است که خداوند به وسیله آن، مردم را می‌آزماید، اگر اجداد و پدران شما دینی صحیحتر از این می‌یافتند، از آن پیروی می‌نمودند». الأنوار البهیة ۵۸۳ علتها و رازهای غیبت امام مهدی عجل الله فرجه ص : ۵۸۰

ض کردم: «ای آقای من! منظور از پنجمین فرزند، از فرزند هفتم، کیست؟» امام کاظم علیه السّلام فرمود: «عقول شما کوچکتر از فهم آن است، و حلقوم (و سینه) شما تنگتر از فراگیری آن است، ولی اگر زنده ماندید، بزودی به دیدار او خواهید رسید».

ظهور حجت خدا

پاره‌ای از ویژگیهای حضرت قائم عجل الله فرجه و علائم ظهور او

۱- شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، از محمد بن مسلم ثقفی نقل می‌کند که

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۴

گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم فرمود:

«قائم ما عجل الله فرجه یاری می‌شود به «رعب» [و یعنی رعب و ترسی از او بر دل دشمنان می‌افتد و آنها را جای خود می‌نشانند]، و به یاری خدا، تأیید می‌گردد، زمین زیر پای او پیچیده می‌شود [طی الأرض دارد و در یک لحظه فرسخها راه می‌رود] گنجها برای او آشکار گردد، و سیطره حکومت او، سراسر مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد، و خداوند دینش را به وسیله او- گرچه مشرکان نپسندند- آشکار می‌سازد، و در سراسر زمین جای خرابی نمی‌ماند، مگر اینکه آباد می‌کند، و روح خدا، عیسی بن مریم علیه السّلام از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز بخواند».

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا چه وقت قائم شما خروج می‌کند؟».

امام کاظم علیه السّلام فرمود: «هرگاه مردها خود را شبیه زنان درآورند، و زنان خود را شبیه مردان گردانند، و مردان (در امور جنسی) به مردان اکتفا کنند، و زنان به زنان بسنده نمایند، و زنان بر زینها (ی اسبها) سوار شوند، و گواهی‌های باطل پذیرفته شود، و گواهی‌های عادلانه ردّ گردد، و مردم خونریزی و ارتکاب زنا، و رباخواری را کوچک شمردند، و از ترس نیش زبان اشرار، از آنان برحذر باشند، و سفیانی از شام، و یمانی از یمن خروج کنند، و سرزمین بیداء [زمینی بین مکه و مدینه] (جمعی را) فرو برد، و جوانی از آل محمد به «نام محمد بن حسن، نفس زکیه» بین رکن و مقام (در کنار کعبه) کشته شود، و صیحه‌ای از آسمان برخیزد که حقّ از آن حضرت قائم عجل الله فرجه و شیعیان او است، در این هنگام، قائم ما خروج کند، وقتی که خروج کرد به کعبه تکیه کند، سیصد و سیزده مرد، نزد او اجتماع نمایند، نخستین سخن او این است:

بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ

: «باقی مانده خدا برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید» (۱).

سپس می‌فرماید: «من بقیة الله، و حجّت و خلیفه خدا بر شما هستم»، در این

(۱) هود- ۸۶

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۵

هنگام کسی بر او سلام نمی‌کند، مگر اینکه می‌گویند:

السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه

: «سلام بر تو ای باقی مانده خدا در زمینش».

وقتی که یک گردان که ده هزار نفر مرد هستند، در نزد او اجتماع نمودند، خروج و قیام می‌کند، پس در سراسر زمین، معبودی جز خدای یکتا باقی نمی‌ماند، و همه بتها و معبودهای باطل دیگر، بر اثر آتشی که به آنها رو می‌آورد، سوخته می‌شوند، و این خروج، بعد از غیبت طولانی خواهد بود، تا خدا بداند (یعنی در عالم واقع، تحقق یابد) که چه کسی در عصر غیبت، مطیع او است و چه کسی ایمان به او دارد».

۲- نیز شیخ صدوق (ره) به اسناد خود، در حدیث ابی بن کعب، که در فضائل امامان علیهم السّلام و ویژگیهای آنها یکی بعد از دیگری است، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که در قسمت آخر حدیث فرمود:

«همانا خداوند متعال جای داد در صلب حسن عسکری علیه السّلام نطفه مبارک، برجسته و پاک و پاکیزه را که به آن خوشنود باشد، هر مؤمنی که خداوند پیمان ولایت خود را از او گرفته است، و منکر آن شود هر کافری، او مام پاک و مطهر و نیک و پسندیده‌ای است که راهنمای راه یافته می‌باشد، اول عدالت و آخر آن است، خدا را تصدیق می‌کند، و خداوند او را در سخنش تصدیق می‌نماید، او در سرزمین تهامه (مکه) پس از ظهور دلائل و علامات، خارج می‌گردد.

و او در سرزمین طالقان (۱) دارای گنجهایی است، که طلا و نقره نیستند، بلکه اسبهای چالاک و مردانی که آثار ایمان و عبادت، در آنها نمایان است، خداوند از دورترین نقاط به تعداد جنگجویان مسلمان جنگ بدر، یعنی ۳۱۳ نفر مرد را به گرد او بیاورد، او دارای صحیفه مهر کرده است که در آن نام اصحاب و یارانش، و نسب و شهرها و سایر مشخصاتشان از کارائی و تخصص و شخصیت و ... آنها در آن ثبت

(۱) یکی از بخشهای شهرستان کرج. (مترجم)

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۶

است، آنها با کمال تلاش و کوشش در راه اطاعت او گام برمی‌دارند و از جان خود در این راه مایه می‌گذارند».

ابی بن کعب عرض کرد: «ای رسول خدا! دلائل و نشانه‌های او چیست؟».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او دارای پرچمی است که آن پرچم در هنگام خروج او، خود به خود گسترده شده و به اهتزاز در آید، و خداوند آن پرچم را به نطق درمی‌آورد، آن پرچم، خطاب به حضرت قائم عجل الله فرجه می‌گوید:

اخرج یا ولیّ الله، و اقتل اعداء الله

: «ای ولیّ خدا، خارج شو، و دشمنان خدا را بکش».

و برای او (قائم عجل الله فرجه) دو پرچم و دو علامت است، و یک شمشیر در غلاف کرده دارد، هنگام خروجش، آن شمشیر از غلاف بیرون آید، و به اذن خدا چنین سخن بگوید:

اخرج يا وليّ الله فلا يحلّ لك ان تقعد عن اعداء الله

: «ای ولی خدا! خارج شو! برای تو روا نیست که از جنگ با دشمنان خدا، بنشینی».

آنگاه حضرت قائم عجل الله فرجه خارج گردد، و دشمنان خدا را در هر جا بیابد بکشد، و حدود الهی را برپا دارد، و به حکم الهی حکم نماید، جبرئیل در سمت راستش، و میکائیل در سمت چپش، و شعیب و صالح علیهما السلام (دو پیغمبر خدا) در پیشاپیش او خواهند بود، شما بزودی گفتارم را بیاد آورید، گرچه بعد از روزگاری باشد و امور خود را به خدای متعال واگذار می‌کنم.

خوشا به حال کسی که: او را دیدار کند.

خوشا به سعادت کسی که: او را دوست بدارد.

خوشا به حال کسی که: به او اعتقاد دارد.

خداوند به وسیله او، مردم را از هلاکت نجات بخشد، و در پرتو اقرار به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام، خداوند بهشت را به روی آنان می‌گشاید، مثل آنان (دیدار کنندگان و مطیعان قائم عجل الله فرجه) در زمین مانند مثل مشک است، که بویش انتشار یابد، و هرگز تغییر نکند و مثل آنان

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۷

در آسمان، مانند مثل ماه درخشان است، که هرگز نورش خاموش نشود».

ابن کعب عرض کرد: «ای رسول خدا! بیان حال امامان علیهم السلام از طرف خدا، چگونه است؟!».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند متعال بر من، دوازده خاتم (مهر) و دوازده نامه فرستاد، نام هر امامی بر خاتم (مهر) او ثبت است، و صفت هر امامی در نامه او است [پس هر نامه و مهری، به صفت و نام یکی از امامان علیهم السلام است].»

الأنوار البهیة، ص: ۵۸۸

نشانه‌های ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

شیخ مفید (ره) در کتاب ارشاد «۱» می‌نویسد: روایاتی در مورد نشانه‌های ظهور حضرت مهدی علیه السلام به ما رسیده، که قبل از ظهور آن حضرت، علامات آشکار شود، و حوادثی پدیدار گردد، از جمله مانند:

خروج سفیانی، کشته شدن سید حسنی، اختلاف بنی عباس در سلطنت دنیا، گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان، گرفتن ماه در آخر ماه رمضان بر خلاف عادت، فرو رفتن زمین بیداء [زمینی بین مکه و مدینه]، فرو رفتن زمینی در مشرق و در مغرب، توقّف خورشید از اوّل ظهر تا وسط وقت نماز عصر، طلوع خورشید از مغرب، کشته شدن نفس زکیه (انسان پاک) در پشت کوفه با هفتاد نفر از صالحان، بریدن سر مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام (در کنار کعبه)، خراب شدن دیوار مسجد کوفه، آمدن پرچمهای سیاه از سمت خراسان، خروج یمانی، ظهور مغربی در مصر و حکومت او بر شامات، فرود آمدن ترکان در جزیره، آمدن رومیان در رمله، طلوع ستاره درخشانی در مشرق، که همانند ماه می‌درخشد، سپس دو طرف آن، خم شود به گونه‌ای که نزدیک شود دو طرفش به هم برسد، پیدا شدن سرخی در آسمان، که در اطراف پراکنده شود، و آتشی که در طول مشرق، آشکار شود، و سه روز یا هفت روز در آسمان باقی ماند، پاره کردن عرب، زنجیرهای اسارت خود را، و کشورگشائی آنها، و بیرون رفتنشان از زیر بار نفوذ دیگران،

(۱) ترجمه ارشاد، ج ۲، ص ۳۴۴ به بعد

کشتن مصریان فرمانروای خود را، خرابی شام، اختلاف سه پرچم در آن، وارد شدن پرچمهای قیس و عرب در کشور مصر، و پرچمهای قبیله کنده در خراسان، آمدن اسبانی از سمت مغرب که در کناره حیره (حدود نجف) بسته شود، رو آوردن پرچمهای سیاه از سمت مشرق زمین به سوی آنها، طغیان رودخانه فرات، به طوری که آب در کوچه‌های کوفه جریان یابد، بیرون آمدن شصت نفر که به دروغ ادعای پیامبری کنند، آمدن دوازده نفر از نژاد ابو طالب که هر کدام برای خود ادعای امامت کنند، سوزاندن مرد بزرگی از پیروان بنی عباس در بین دو شهر جلولاء و خانقین [که فاصله این دو شهر، هفت فرسخ است]، بستن پلی در بغداد، در کنار محله کرخ، بلند شدن باد سیاهی در آغاز روز در بغداد، آمدن زلزله در آنجا که موجب فرورفتگی بیشتر نقاط آنجا گردد، ترسی که همه اهل عراق و بغداد را فراگیرد، و مرگی سریع و همگانی در آنجا، کمی اموال و مردم و محصول، پیدایش ملخی در فصل خود، و ملخی بی‌موقع که زراعت و غلات را نابود کند، کم شدن غلات، دودستگی در میان دو صنف از عجم، و خونریزی بسیار در میان آنها، بیرون رفتن بندگان از زیر بار اربابان و کشتن ایشان، مسخ شدن گروهی از بدعتگذاران به شکل میمون و خوک، پیروزی بندگان به شهرهای اربابان، بلند شدن آوازی از آسمان که همه مردم زمین، هر کس به زبان خود آن را بشنود، ظاهر شدن شکل صورت و سینه، در سطح قرص خورشید، زنده شدن مردگان از قبرها در دنیا، و آشنائی آنان با یکدیگر، و دید و بازدید آنان.

آنگاه این جریانها با آمدن ۲۴ بار باران پی‌درپی پایان پذیرد، که زمین بر اثر آن بارانها زنده گردد، و برکاتش آشکار شود، و سپس هر آفت و بیماری، از شیعیان حضرت مهدی عجل الله فرجه و معتقدین به حق دور گردد، و آنگاه بدانند که آن حضرت در مکه ظهور کرده، و برای یاری حضرت به سوی مکه رهسپار شوند، چنانکه روایات بیانگر آن است.

و این نشانه‌ها که گفته شد، قسمتی از آنها حتمی است، و قسمتی مشروط به

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۰

شروطی است، و البته خداوند داناتر است به آنچه خواهد شد، و ما مطابق آنچه در کتب حدیث، وارد شده نقل کردیم، و از درگاه خدا، یاری و توفیق جوئیم.

نگاهی به چند روایت درباره علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه

۱- شیخ مفید (ره) به اسناد خود از سیف بن عمیر نقل کند که گفت: در نزد منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) بودم، بی‌مقدمه آغاز سخن کرده و گفتم: «ای سیف بن عمیر بناچار به نام مردی از نژاد ابو طالب از آسمان ندا شود!».

گفتم: «ای رئیس مؤمنان! فدایت گردم، آیا شما این حدیث را روایت می‌کنی» گفتم: «آری، سوگند به آن کسی که جانم در دست او است، با گوش خود شنیده‌ام!».

گفتم: «من این حدیث را قبل از این شنیده بودم».

منصور گفت: «ای سیف! این حدیث حق است، و هرگاه چنین شود، ما نخستین کسی هستیم که آن را اجابت کنیم، آگاه باش که این آواز درباره مردی از پسر عموهای ما است».

گفتم: از نسل فاطمه علیها السلام؟

گفتم: «آری، ای سیف! اگر این حدیث را از محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) شنیده بودم، اگر همه مردم روی زمین برایم می‌گفتند، باور نمی‌کردم، ولی گوینده محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) است».

۲- نیز هم او، به سند خود از عبد الله بن عمر نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نشود تا اینکه مهدی، از فرزندان من بیاید و آن حضرت نیاید تا شصت دروغگو که هر کدام می‌گویند: «من پیغمبر هستم»، بیاید».

۳- و هم او به سند خود، از ابو حمزه ثمالی نقل کند که گفت: به امام باقر علیه السّلام عرض کردم: «آیا آمدن سفیانی (طاغوتی ضدّ خدا) از نشانه‌های حتمی (ظهور مهدی علیه السلام) است؟».

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۱

فرمود: «آری، و صدای آسمانی حتمی است، طلوع خورشید از مغرب حتمی است، اختلاف بنی عیّاس در سلطنت حتمی است، کشته شدن نفس زکیه حتمی است، و خروج حضرت قائم عجل الله فرجه حتمی است».

عرض کردم: «صدای آسمانی چگونه است؟».

فرمود: «آغاز روز، آوازی از آسمان بلند شود، آگاه باشید که همانا حقّ با علی علیه السلام و شیعیان او است، و در آخر روز، شیطان از روی زمین فریاد کند: «آگاه باشید که حقّ با عثمان و شیعیان او است»، و آنگاه است که اهل باطل به شکّ افتند.

سال و روز قیام حضرت قائم عجل الله فرجه

درباره سال آمدن حضرت قائم علیه السّلام و روز ظهور آن حضرت؛ نیز روایاتی از امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است، به عنوان نمونه:

۱- شیخ مفید (ره) به اسناد خود از ابو بصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «امام قائم عجل الله فرجه خروج نکند جز در سال طاق، سال یک، یا سه، یا هفت، یا نه»

۲- هم او به سند خود، از ابو بصیر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

در شب ۲۳ (رمضان) به نام امام قائم عجل الله فرجه ندا شود، و در روز عاشوراء، قیام کند، و آن روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شده است، گویا آن جناب را در روز شنبه دهم محرم می‌نگرم که در میان رکن و مقام (کنار کعبه) ایستاده و جبرئیل در سمت راست او فریاد می‌زند:

البیعة لله

: «بیعت برای خدا!!».

آنگاه شیعیان از اطراف زمین، به حضور حضرت قائم عجل الله فرجه رهسپار گردند، و زمین در زیر پایشان، به سرعت بیچد، تا به خدمت آن حضرت رسیده، و با او بیعت کنند، و خدا به وسیله او، زمین را همان گونه که از ظلم و جور

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۲

پر شده، از عدل و داد، پر کند».

حرکت حضرت قائم (عج) از مکه به سوی کوفه و نجف و ساختن مسجد بزرگ

از احادیث فهمیده می‌شود که حضرت قائم عجل الله فرجه از مکه حرکت کند تا به کوفه آمده و در نجف اشرف فرود آید، آنگاه لشکرهای خود را از آنجا به شهرها و ممالک پراکنده سازد، به عنوان نمونه:

۱- شیخ مفید (ره) به اسناد خود، از ابو بکر حضرمی روایت می‌کند که امام باقر علیه السّلام فرمود: «گویا حضرت قائم عجل الله فرجه را می‌نگرم که از مکه به همراهی پنج هزار فرشته، در حالی که جبرئیل در سمت راست، و میکائیل در سمت چپ، و مؤمنان پیش رویش هستند، به نجف و کوفه آمده و لشکر به شهرها می‌فرستد».

۲- و در روایت عمرو بن شمر است که گوید: امام باقر علیه السّلام نام مهدی علیه السّلام را به زبان آورد، و آنگاه فرمود: «وارد کوفه گردد، و در آنجا سه پرچم در اهتزاز است، و (با آمدن آن حضرت) پرچمها نابود شوند، و حضرت در کوفه عبور کند، تا

بالای منبر رود، و خطبه بخواند که مردم از شدت گریه، نفهمند که آن بزرگوار چه می‌فرماید، وقتی جمعه دوّم شود، مردم از او درخواست کنند تا برای ایشان نماز جمعه بخواند. حضرت دستور دهد در قسمتی از نجف به نام مسجد، خط بکشند و در آنجا با ایشان، نماز جمعه بخواند، سپس دستور دهد از پشت کربلا تا نجف، نهری حفر کنند، به طوری که آب در سرزمین نجف بنشیند، و روی دهنه آن نهر را پلها و آسیابها کنند، و گویا هم اکنون پیرزنی را می‌نگرم که زنبیلی آرد یا گندم بر سر دارد و برای آرد کردن، به آن آسیابها رود، و بدون مزد، آن را آرد کند».

۳- هم او به سند خود از صالح بن ابی الأسود نقل کند که امام صادق علیه السّلام نام مسجد سهله (واقع در نزدیک کوفه) را به زبان آورد و فرمود:

اما أنّه منزل صاحبنا اذا قدم باهله

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۳

: «آگاه باش که آن مسجد، منزل صاحب ما (حضرت مهدی علیه السلام) است، آنگاه که با خاندانش بیاید».

۴- هم او به اسناد خود، از مفضل بن عمر نقل کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم، فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کرد، در پشت کوفه، مسجدی بنا کند که دارای هزار در است، و خانه‌های اهل کوفه، به نهرهای کربلا متصل می‌گردد»

سیمای امام زمان عجل الله فرجه

درباره شکل و قیافه حضرت مهدی عجل الله فرجه در روایت چنین آمده:

شیخ مفید (ره) به سند خود، از جابر جعفی نقل می‌کند که گفت: از امام باقر علیه السّلام شنیدم، می‌فرمود: عمر بن خطاب از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسید:

«مرا آگاه کن که نام مهدی عجل الله فرجه چیست؟»

امام علی علیه السّلام فرمود: «درباره نام او، حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش فرموده که آن را برای کسی بازگو نکنم، تا وقتی که خدا او را برانگیزد».

عمر گفت: «پس مرا از وصف او آگاه کن».

امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرمود: «او جوانی با اندام متوسط است، خوش رو، و خوش مو است، که موهایش بر دو شانه او ریخته، و نور رویش، سیاهی موی ریش و سرش را فرا گرفته، پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان».

سیرت و روش امام مهدی عجل الله فرجه پس از ظهور

اما درباره روش و شیوه حضرت مهدی عجل الله فرجه پس از قیام و ظهور او، و طریقه حکم کردن و آنچه خداوند از معجزات او آشکار سازد، روایاتی رسیده، چنانکه قبلا نیز نمونه‌هایی خاطر نشان شد، به عنوان نمونه:

۱- شیخ مفید (ره) به اسناد خود، از مفضل بن عمر نقل می‌کند که گفت: از امام صادق علیه السّلام شنیدم، فرمود: «آنگاه که خداوند به حضرت قائم عجل الله

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۴

فرجه اجازه خروج دهد، آن حضرت بالای منبر رود، و مردم را به سوی خود دعوت نماید، آنان را به خدا سوگند دهد، و آنان را به ادای حق خود دعوت کند، و در میان آنان همانند شیوه رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند، و مثل رفتار آن حضرت، با آنان رفتار نماید، آنگاه خداوند جبرئیل را نزد او می‌فرستد، جبرئیل در حجر اسماعیل (کنار کعبه) نزد او می‌آید، به او می‌گوید: «تو

مردم را به چه چیز دعوت می‌کنی؟».

حضرت قائم عجل الله فرجه چگونگی دعوت خود را برای او بیان کند.

جبرئیل گوید: «من نخستین کسی هستم که با تو بیعت نمایم، دست خود را (برای بیعت) باز کن، پس دست به دست آن حضرت نهد، و بیش از سیصد و ده مرد نزد او بیایند و با او بیعت کنند، و او در مکه بماند، تا یارانش به ده هزار نفر برسد، سپس از آنجا به مدینه رهسپار شود».

۲- هم او به اسناد خود، از محمد بن عجلان از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: «آنگاه که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام کند، از نو، مردم را به اسلام دعوت کند، و به چیزی که کهنه شده و بیشتر مردم از آن دور شده و گم گشته‌اند، راهنمایی کند، و اینکه حضرت قائم عجل الله فرجه را «مهدی» خوانند، از این رو است که به چیز گمشده‌ای راهنمایی کند، و اینکه حضرت قائم عجل الله فرجه را «قائم» خوانند، از این رو است که به حق قیام فرماید».

۳- هم او به اسناد خود از عبد الله بن مغیره نقل کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: «آنگاه که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام کند، پانصد تن از قریش را بپادارد، و گردنشان را بزند، سپس پانصد تن دیگر را بپادارد و گردن زند، آنگاه پانصد تن دیگر تا شش بار (که روی هم سه هزار نفر شوند).

عبد الله گوید: «عرض کردم آیا شماره آنها به این حد (بسیار) رسد؟».

فرمود: آری، خودشان و دوستارانشان.

۴- هم او به سند خود، از ابو بصیر نقل کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۵

آنگاه که امام صادق علیه السلام قیام کند، مسجد الحرام را ویران نماید، تا به اساس و پایه‌های (اصلی) آن بازگرداند، و مقام (ابراهیم) را به جای اولی خود که در آن بوده بازگرداند، و دستهای قبیله بنی شیبه را (که کلیدهای کعبه در نزد آنها است) ببرد و به کعبه بیاویزد و بر آن دستها بنویسد: «اینها هستند دزدان کعبه!».

کشته شدن گروههای ضد انقلاب کوفه، به فرمان حضرت مهدی عجل الله فرجه

۵- هم او به اسناد خود، از ابو الجارود نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام در گفتاری طولانی، فرمود: «وقتی که قائم عجل الله فرجه قیام کند، به سوی کوفه رهسپار گردد، بیش از ده هزار نفر از کوفه بیرون آیند، که به آنها «بتریه» (۱) گویند، و همگی سلاح جنگ بر تن دارند، و به حضرت مهدی عجل الله فرجه گویند از همان جا که آمده‌ای، باز گرد، که ما نیازی به فرزندان فاطمه علیها السلام نداریم، آن جناب با شمشیر به آنها حمله کند، تا همه آنها را به هلاکت برساند، سپس وارد کوفه گردد، هر منافق دودلی را بکشد، و قصرهای آنجا را ویران کند، و جنگجویانش را بکشد، تا خداوند خوشنود گردد».

۶- هم او به سند خود، از ابو خدیجه روایت کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی که قائم عجل الله فرجه قیام کند، امر تازه‌ای بیاورد، همان گونه که رسول خدا در ابتدای اسلام، مردم را به امر تازه دعوت کرد».

۷- هم او به سند خود از علی بن عقبه و او از پدرش روایت کند که گفت:

«هنگامی که حضرت قائم عجل الله فرجه قیام کند، به عدالت حکم کند، و در عصر

(۱) «بتریه»: گروهی از زیدیه هستند که معتقد به امامت ابو بکر و عمر هستند، و اعتقاد دارند که گرچه امت در بیعت با آنها با وجود علی علیه السلام به خطا رفتند، ولی این خطا در حد فسق نیست، آنها درباره عثمان توقف کرده‌اند، گویا آنها گروهی از نسل

زیدیه هستند که به نام «بتریه» نامیده شده‌اند، زیرا یکی از عقاید بتریه، بلکه همه زیدیه این است که باید همراه کسی که از فرزندان علی علیه السلام است و ادعای امامت می‌کند، خروج و قیام کرد [که زیدیه بر اساس همین عقیده، معتقد به امامت زید، فرزند امام سجاد علیه السلام هستند] (محشی).

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۶

حکومت او، ستم برداشته شود، راهها امن گردد، زمین برکتهای خود را بیرون آورد، و هر حقی به اهلش برسد، و اهل هیچ کیش و آئینی بجای نماند مگر اینکه همه آنها اظهار اسلام کنند، و به ایمان اقرار نمایند، مگر نشنیده‌ای که خداوند (در آیه ۸۳ سوره آل عمران) می‌فرماید:

وَلَهُ أَشْرَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ: «و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار، یا از روی اجبار، در برابر فرمان او تسلیمند و به سوی او بازمی‌گردند».

و همچنین حضرت قائم عجل الله فرجه به حکم حضرت داود علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان مردم حکومت کند، آن زمان است که زمین گنجهای خود را آشکار کند، و برکاتش را ظاهر نماید، و کسی از شما در آن زمان جائی را برای دادن صدقه و احسان خود نیابد، زیرا همه مؤمنین را ثروت و توانگری فرا گرفته، و همگی بی‌نیازند».

سپس فرمود: «همانا دولت ما پایان دولتهاست، و هیچ خاندانی که بخواهند به دولت و سلطنت برسند، بجای نمانند، جز اینکه قبل از ما به سلطنت رسند، تا اینکه چون راه و روش ما را ببینند نگویند: «چون ما به سلطنت برسیم، مانند اینان رفتار کنیم و همین است (معنی) سخن خداوند متعال (آیه ۱۲۸ سوره اعراف) که:

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ*

: «پایان کارها، از آن پرهیزکاران است».

فتوحات و ویران نمودن بعضی از مساجد، و آباد کردن راهها و ...

۱- شیخ مفید (ره) به اسناد خود، از ابو بصیر نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام در ضمن حدیث طولانی فرمود: «وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، وارد کوفه شود، و در آنجا چهار مسجد را خراب نماید، و مسجدی را که دارای کنگره (و مشرف بر اطراف و خانه‌ها) است، در زمین، باقی نماند، مگر اینکه آن حضرت، آن (کنگره) را خراب نماید، و جاده‌های بزرگ را وسیع کند، و هر بالکنی که از خانه

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۷

به کوچه آمده باشد خراب کند، سر در خانه‌ها و ناودانهائی را که در کوچه‌ها است از میان بردارد و هیچ بدعتی بجای نگذارد مگر اینکه از میان ببرد، و سنتی بجا نهد مگر اینکه آن را بیادارد، و قسطنطیبه و چین و کوههای دیلم (البرز) را فتح نماید، و به این ترتیب، هفت سال امامت کند، که هر سال آن برابر ده سال از سالهای شما است، سپس خداوند آنچه خواهد انجام دهد».

ابو بصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «قربانت کردم، چگونه سالها، دراز و طولانی شود؟»

فرمود: «خداوند به فلک دستور دهد، درنگ نموده و به کندی حرکت کند، و در نتیجه، روزها و سالها دراز گردند».

عرض کردم: «مردم می‌گویند: اگر در گردش فلک، تغییری پیدا شود، جهان ویران گردد».

فرمود: «این گفتار بی‌دینان است، اما مسلمانان چنین نگویند با اینکه خداوند ماه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله به دونیم کرد، و قبل از خورشید را برای یوشع بن نون برگردانید، و از طولانی بودن روز قیامت خبر داده، (و در قرآن آیه ۳۲ سوره سجده) می‌فرماید:

... ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

: «... آن روز مانند هزار سال شما است».

۲- هم او به سند خود از جابر نقل می‌کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، خیمه‌هایی بزند و قرآن را به ترتیبی که فرود آمده است (ترتیب نزول سوره‌ها و آیات) به مردم بیاموزد، آن روز برای کسانی که قرآن را حفظ کرده‌اند، بسیار سخت است، زیرا آن گونه آموزش بر خلاف ترتیب کنونی قرآن است».

یاران ویژه حضرت مهدی عجل الله فرجه

۳- و هم او به اسناد خود، از مفضل بن عمر نقل کرده که امام صادق علیه السلام

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۸

فرمود: از پشت کوفه، بیست و هفت مرد همراه حضرت قائم عجل الله فرجه بیرون آیند، پانزده تن آنان از قوم حضرت موسی علیه السلام می‌باشند که به حق هدایت کنند و بر اساس حق دادگری نمایند [اشاره به آیه ۱۵۹ سوره اعراف] و هفت تن آنان اصحاب کهف هستند، و (دیگر) یوشع بن نون، سلمان فارسی، ابو دجانة انصاری، مقداد، و مالک اشتر می‌باشند (که جمعا ۲۷ نفر می‌شوند)، پس اینان یاران و حکمرانان حضرت قائم عجل الله فرجه می‌باشند.

فراست و هوشیاری حضرت مهدی عجل الله فرجه

شیخ مفید (ره) به اسناد خود، از عبد الله بن عجلان نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نمود، مانند حکم داود علیه السلام در میان مردم حکم کند، در قضاوت، نیازمند به گواه نباشد، خداوند به او الهام فرماید، و او از روی علم خود، داوری کند، و هر کس را از آنچه در دلش پنهان کرده آگاهی دهد، و از روی فراست و هوش خاص، دوست را از دشمن بشناسد، خداوند می‌فرماید:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ. وَإِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ

: «همانا در این (سرگذشت عبرت‌انگیز) نشانه‌هایی است برای هوشیاران و ویرانه‌های سرزمین آنها (قوم لوط) بر سر راه، همواره ثابت و برقرار است» (۱).

دعای امام کاظم علیه السلام در مورد حضرت قائم عجل الله فرجه

این کتاب را، با دعائی که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که در حق حضرت قائم عجل الله فرجه نموده است، به پایان می‌بریم:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَ عَلَى مَنْارِكِ فِي عِبَادِكَ، الدَّاعِي اليكَ بِاذْنِكَ، القائم بامرِكَ، المؤدِّي عن رسولِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّلَام
اللَّهُمَّ إِذَا أَظْهَرْتَهُ فَانْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ، وَ سِقْ إِلَيْهِ اصْحَابَهُ، وَ انصُرْهُ وَ قَوِّ ناصِرِيهِ،

(۱) حجر - ۷۵ و ۷۶

الأنوار البهیة، ص: ۵۹۹

و بلغه افضل امله، و اعطه سؤله، و جدد به عن محمد و اهل بيته عليهم السلام، بعد الذل الذي قد نزل بهم بعد نبيك، فصاروا مقتولين

مطرودين مشردين خائفين غير آمنين لقوا في جنبك الاذى و التّكذيب، ابتغاء مرضاتك و طاعتك فصبروا على ما اصابهم فيك راضين بذلك، مسلمين لك في جميع ما ورد عليهم، و ما يرد اليهم
اللّهمّ عجل فرج قائمهم بامرک، و انصره و انصر به دينک الّذی غير و بدّل، و جدّد به ما امتحی منه، و بدّل بعد نبیک صلی الله علیه و آله

اللّهمّ صلّ على جميع التّبين و المرسلين الّذين بلغوا عنک الهدی، و اعتقدوا لك المواثيق بالطّاعة

اللّهمّ صلّ عليهم و على ارواحهم و اجسادهم و السّلام عليهم و رحمة الله و برکاته

: «خدايا! بر محمد صلی الله علیه و آله و آتش رحمت بفرست، و رحمت بفرست بر نشانه برجسته خودت در میان بندگانت (حضرت مهدی علیه السلام) که به اذن تو دعوت کننده به سوی تو است، و برپا دارنده فرمان تو است، همان فرمانی که از رسول تو (محمد صلی الله علیه و آله) به او رسیده است، سلام بر رسول تو و بر آل او باد.

خدايا! هر گاه او (حضرت مهدی عجل الله فرجه) را آشکار ساختی، و عده‌ای را که به او داده‌ای وفا کن، یارانش را به سوی او روانه ساز، و او را یاری کن، و یاری کنندگانش را نیرومند ساز، و او را به برترین آرزویش برسان، در خواستش را عطا کن، و به وسیله او (شکوه و عزّت را) در مورد محمد صلی الله علیه و آله و دودمانش عليهم السلام تجدید فرما، پس از آنکه بعد از رحلت پیامبرت، آنها (آل محمد صلی الله علیه و آله) را تحقیر کردند و آنها را از مقامشان فرود آوردند، به گونه‌ای که جمعی از آنها کشته شدند و جمعی آواره و در بدر گشتند، و همواره از شرّ دشمنان، در ترس و هراس و ناامنی به سر بردند، و در راه تو مورد آزارها و تکذیب قرار گرفتند، به خاطر تحصیل رضایت و خوشنودی و اطاعت تو، پس در برابر ناگواریهائی که به آنها رسید، صبر و مقاومت کردند، در حالی که از تو خوشنود بودند و در همه موارد و حالاتی که بر آنها وارد می‌شد

الأنوار البهیة، ص: ۶۰۰

و به آنها آسیب می‌رسید، تسلیم تو بودند.

خدايا! در فرج و ظهور قائم آنها عجل الله فرجه به امر خودت تعجیل فرما، و او را یاری کن، و دینت را به وسیله او حمایت نما، آن دینی که (توسط منافقان و ...)

دستبرد تغییر و تبدیل واقع شد، و به وسیله او (حضرت قائم عجل الله فرجه) آنچه را از دین، بعد از پیامبرت صلی الله علیه و آله نابود شده یا جابجا گشته تجدید و بازسازی و نوسازی فرما!

خدايا! رحمت بفرست بر تمام پیامبران و رسولانی که از ناحیه تو به کمال هدایت نائل شدند، و پیمانهای اطاعت تو را با تو بستند.

خدايا! رحمت بفرست بر آنها و بر روحهای آنها، و جسدهایشان، و سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر آنها باد».

آنچه تا اینجا در تاریخ چهارده معصوم عليهم السّلام در این کتاب به طور اختصار آوردیم، و نمونه‌هائی از شیوه زندگی آنها را خاطر نشان نمودیم، برای مقصود ما کفایت می‌کند، خداوند صاحب توفیق است، و او برای ما کافی، و سرپرست نیکوئی است.

متن این کتاب به قلم «عتیاس بن محمد رضا قمی» در شب جمعه آخر ماه رمضان سال ۱۳۴۳ ه ق در مشهد مقدّس، - که سلام بر ساکنانش باد، به پایان رسید.

ترجمه این کتاب، در روز شهادت امام کاظم علیه السلام ۲۵ رجب سال ۱۴۱۴ ه ق مطابق با ۲۹ دی سال ۱۳۷۱ ش پایان یافت.

خدايا! این اثر را از مؤلف و مترجم و ناشر به احسن وجه بپذیر، و به ما و خوانندگان توفیق ده تا از آن بهره‌مند شده و به سعادت ابدی در پرتو الطاف خاصّه چهارده معصوم عليهم السّلام نائل شویم - آمین.

الحمد لله ربّ العالمين

(پایان)

الأنوار البهیة، ص: ۶۰۱

فهرست مطالب:

پیشگفتار:

۱- زندگی اولیای خدا، عالیترین الگوی سعادت ۳

۲- نگاهی بر زندگی مؤلف این کتاب ۴

کتاب حاضر ۶

مقدمه مؤلف ۸

نگاهی بر زندگی معصوم اول، پیامبر گرامی اسلام (ص) ۹ نور اول: پیامبر اسلام، حضرت محمد (ص) ۱۰

سلسله نسب پیامبر (ص) ۱۰

۱- فرزند عبد الله ۱۰

۲- فرزند عبد المطلب ۱۱

۳- فرزند هاشم ۱۲

۴- فرزند عبد مناف ۵- فرزند قصی ۱۳

۶- فرزند کلاب ۷- فرزند مرّه ۱۴

۸- فرزند کعب ۹- فرزند لوی ۱۵

۱۰- فرزند غالب ۱۱- فرزند فهر ۱۵

۱۲- فرزند مالک ۱۳- فرزند نضر ۱۵

۱۴- فرزند کنانه ۱۵- فرزند خزیمه ۱۶- فرزند مدرکه ۱۶

۱۷- فرزند الیاس ۱۶

۱۸- فرزند مضر ۱۹- فرزند نزار ۱۷

۲۰- فرزند معد ۲۱- فرزند عدنان ۱۸

طلوع خورشید وجود پیامبر (ص) ۱۹

گوشه‌ای از حوادث عجیب هنگام ولادت پیامبر (ص) ۲۰

گزارش آمنه (س) از هنگام ولادت پیامبر (ص) ۲۱

شکر و سپاس عبد المطلب ۲۱

شیون ابلیس ۲۲

اشعاری در شأن ولادت پیامبر (ص) ۲۳

اشعار جالب شیخ ازری ۲۵

اشعار جالب بوصیری ۲۶

اشعار جالب از شیخ حسین بن عبد الصمد ۲۷

الأنوار البهیة، ص: ۶۰۲

اشعار صفی حلی ۲۸

- چگونگی رحلت جانسوز پیامبر (ص) ۱۳۰- جبرئیل و عزرائیل در محضر پیامبر (ص) ۳۰
- ۲- اجازه به عزرائیل برای ورود به محضر پیامبر (ص) ۳۱
- ۳- وصیت مخصوص پیامبر (ص) به علی (ع) ۳۲
- ۴- حدیث ابو رافع ۳۳
- ۵- سفارش پیامبر (ص) به فاطمه (س) ۳۳
- ۶- علی (ع) و فاطمه (س) در کنار بستر پیامبر (ص) ۳۴
- ۷- حسن و حسین (ع) در کنار پیامبر (ص) و سفارش آن حضرت ۳۶
- ۸- پرواز روح پیامبر (ص) در آغوش علی (ع) ۳۶
- ۹- اجتماع جبرئیل و میکائیل و امام علی (ع) در لحظه رحلت ۳۷
- ۱۰- تسلیت حضرت خضر (ع) به اهل بیت پیامبر (ص) ۳۸
- ۱۱- سختی فاجعه فراق پیامبر (ص) بر امام علی (ع) و سایر مردم ۳۸
- ۱۲- اندوه جانکاه فاطمه (س) و ماجرای مصحف ۴۰
- ۱۳- اشعار امیر مؤمنان علی (ع) در سوگ پیامبر (ص) ۴۱
- ۱۴- چگونگی غسل و کفن رسول خدا (ص) ۴۲
- گفتار جگرسوز علی (ع) هنگام غسل دادن ۴۳
- ۱۵- انتقال علم پیامبر (ص) به علی (ع) ۴۴
- ۱۶- چگونگی نماز بر جنازه پیامبر (ص) ۴۵
- ۱۷- ماجرای دفن جنازه رسول خدا (ص) ۴۷
- ۱۸- اجتماع کزوویان در مراسم خاکسپاری جنازه پیامبر (ص) ۴۹
- ۱۹- پیوند تنگاتنگ امام علی (ع) با پیامبر (ص) ۴۹
- ۲۰- ناگواری شدید روز رحلت پیامبر (ص) برای فاطمه (س) ۵۰
- نگاهی بر زندگی سرور بانوان جهان، حضرت زهرا (س) ۵۳ نور دوّم: حضرت فاطمه زهرا (س) ۵۴
- ۱- سرآغاز تکوین حضرت زهرا (س) ۵۴
- ۲- خاطره جالب آن شب، از زنان خدیجه (س) ۵۷
- ۳- ایام بارداری حضرت خدیجه (س) ۵۸
- ۴- ماجرای ولادت ملکوتی حضرت زهرا (س) ۵۹
- ۵- نخستین سخن فاطمه (س) ۶۰
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۳
- ۶- گوشه‌ای از فضائل فاطمه (س) ۶۲
- چگونگی شهادت حضرت زهرا (س) ۱۶۵- گفتار دردمندانه و پرمحبت علی (ع) به فاطمه (س) ۶۵
- ۲- وصیتهای حضرت زهرا (س) ۶۶
- ۳- گریه زهرا (س) برای مظلومیت علی (ع) ۶۸
- ۴- لحظه‌های غمبار شهادت زهرا (س) ۶۹

- ۵- علی و حسن و حسین (ع) در کنار جنازه زهرا (س) ۷۰
- ۶- نامه‌ای در بالای سر فاطمه (س) ۷۱
- ۷- گریه و شیون مردم در سوگ زهرا (س) ۷۲
- ۸- ماجرای غم‌انگیز غسل و کفن فاطمه (س) و نماز بر او ۷۳
- ۹- تشییع کنندگان حضرت زهرا (س) و خاکسپاری او ۷۴
- ۱۰- سلام دردمندانه علی (ع) به رسول خدا (ص) ۷۵
- ۱۱- پاداش سلام بر پیامبر (ص) و فاطمه (س) ۷۶
- نگاهی بر زندگی امیر مؤمنان علی (ع) ۷۹ نور سوّم: امام اوّل، امیر مؤمنان علی (ع) ۸۰
- نگاهی بر پاره‌ای از فضیلت‌های علی (ع) ۸۳-۱ گفتار «ابن ابی الحدید» در شأن علی (ع) ۸۳
- ۲- گفتار سران علمای اهل تسنّن در شأن علی (ع) در مجلس هارون ۸۴
- ۳- مدیحه‌سرایی بانویی که غیب شد ۸۶
- ۴- سخن عمیق شافعی در شأن علی (ع) ۸۷
- ۵- اشعار شاعر اهل بیت، شیخ ازری ۸۷
- ۶- دو شعر جالب دیگر ۹۰
- ۷- چند شعر عمیق در شأن خاندان رسالت (ع) ۹۱
- ماجرای شهادت حضرت علی (ع) ۹۳-۱ چگونگی توطئه ناجوانمردانه قتل علی (ع) ۹۳
- ۲- گفتگوی ابن ملجم با قَاطم ۹۴
- ۳- همدستی مخفیانه چهار نفر، برای کشتن علی (ع) ۹۵
- ۴- ماجرای آمدن علی (ع) به مسجد و ضربت خوردن او ۹۶
- ۵- حالات علی (ع) در آن شب ۹۸
- ۶- گفتگوی علی (ع) با دخترش امّ کلثوم (س) ۹۹
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۴
- ۷- دستگیری ابن ملجم توسط شخص علی (ع) و سفارش علی (ع) در حق او ۱۰۰
- ۸- ملاقات اصیغ بن نباته با امام علی (ع) و گزارش او ۱۰۰
- ۹- حدیث علی (ع) برای اصیغ بن نباته ۱۰۲
- ۱۰- حدیث جالب دیگر علی (ع) به اصیغ بن نباته ۱۰۳
- ۱۱- نظریه طیب ۱۰۵
- ۱۲- وصیّت علی (ع) در شب بیست و یکم ۱۰۵
- وصیّت دیگر علی (ع) و چگونگی خاکسپاری آن حضرت ۱۰۶
- گزارش ابن بطوطه درباره حرم مطهر حضرت علی (ع) ۱۰۹ گزارش ابن بطوطه درباره محل سیاه ۱۱۱
- نگاهی بر زندگی سبط اکبر، حضرت امام حسن مجتبی (ع) ۱۱۳ نور چهارم: امام دوّم، سبط اکبر، امام حسن (ع) ۱۱۴
- نامگذاری امام حسن (ع) از جانب خدا ۱۱۵
- عقیقه و صدقه برای امام حسن (ع) ۱۱۶

- گوشه‌ای از خصال نیک امام حسن (ع) ۱۱۹-۱- نگاهی به عبادت امام حسن (ع) ۱۱۹
- ۲- سخنرانی امام حسن (ع) در کودکی برای مادر ۱۲۰
- ۳- نمونه‌ای از بخشش امام حسن (ع) ۱۲۱
- ۴- نمونه‌ای از حلم و صبر انقلابی امام حسن (ع) ۱۲۲
- ماجرای شهادت امام حسن (ع) و خاکسپاری او ۱۲۵-۱- مسموم شدن امام حسن (ع) توسط جعدہ ۱۲۵
- ۲- علت مسموم نمودن امام حسن (ع) ۱۲۶
- ۳- علت جنگ کردن امام حسن (ع) با معاویه ۱۲۶
- ۴- گزارش جناده از ساعات آخر عمر امام حسن (ع) ۱۲۸
- ۵- وصیت‌های امام حسن (ع) به برادرش امام حسین (ع) ۱۲۹
- ۶- اجرای وصیت، توسط امام حسین (ع) و جریان آشوب بنی امیه ۱۳۰
- ۷- تحریکات مروان و گفتار ابن عباس ۱۳۲
- ۸- تیراندازی به جنازه امام حسن (ع) ۱۳۳
- ۹- اشعاری در سوگ جانسوز امام حسن (ع) ۱۳۳
- ۱۰- مرثیه محمد حنفیه در کنار قبر امام حسن (ع) ۱۳۴
- ۱۱- مرثیه امام حسین (ع) در کنار قبر امام حسن (ع) ۱۳۵
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۵
- پاداش زیارت قبر شریف امام حسن (ع) ۱۳۵
- نگاهی بر زندگی سید شهیدان، امام حسین (ع) ۱۳۷ نور پنجم: امام سوم، حضرت سید الشهداء حسین بن علی (ع) ۱۳۸
- وقت ولادت امام حسین (ع) ۱۳۸
- سه تکبیر پیامبر (ص) ۱۳۹
- هدیه لوح، مژدگانان ولادت امام حسین (ع) ۱۴۰
- ماجرای نجات فرشته فطرس، به برکت وجود امام حسین (ع) ۱۴۲
- ورود همه فرشتگان جهان، به محضر پیامبر (ص) ۱۴۳
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام حسین (ع) ۱۴۵-۱- عبرت از روزگار ۱۴۵
- ۲- به یاد عالم پس از مرگ، و حساب و کتاب ۱۴۶
- ۳- نتیجه پرهیزکاری ۱۴۶
- ۴- حذر از دنیاپرستی ۱۴۷
- ۵- اشعاری پر معنی از امام حسین (ع) ۱۴۸
- ۶- علت بی‌وفایی مردم ۱۴۹
- وقت شهادت مظلومانه امام حسین (ع) ۱۴۹ پاداش عظیم زیارت مرقد شریف امام حسین (ع) ۱۴۹
- نگاهی بر زندگی سید ساجدان؛ امام علی بن الحسین (ع) ۱۵۳ نور ششم: امام چهارم سید ساجدان، امام سجاد (ع) ۱۵۴
- نگاهی بر عبادت امام سجاد (ع) ۱۵۵
- پناه دادن به چهارصد نفر مظلوم ۱۵۷

- نگاهی بر نماز امام سجّاد (ع) ۱۵۸
- حضور قلب عجیب امام سجّاد (ع) در نماز ۱۵۹
- جوانی ناشناس، و نماز و مناجات عجیب او ۱۶۰
- اخلاص غلام امام سجّاد (ع) ۱۶۲
- غذارسانی امام سجّاد (ع) به فقراء ۱۶۴
- کوشش امام سجّاد (ع) برای وصول به قرب الهی ۱۶۵
- مقام رضا به مقدّرات الهی ۱۶۶
- خوف شدید امام سجّاد (ع) از آزردهن خاطر ۱۶۷
- احترام به مادر ۱۶۷
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۶
- مهربانی به زیر دست ۱۶۷
- امام سجّاد (ع) به یاد قیامت ۱۶۹
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام سجّاد (ع) ۱۷۱-۱- غنیمت شمردن فرصت ۱۷۱
- ۲- زشتی خوش حالی به گناه ۱۷۲
- ۳- تشویق جوانان به تحصیل علم ۱۷۲
- ۴- عبرت گرفتن، مایه آرامش خاطر از مصائب است ۱۷۲
- ۵- بزرگترین روز، برای انسان ۱۷۳
- ترسیمی گویا و مشروح از مرگ و بی‌وفائی دنیا ۱۷۴
- ندبه و گفتار پرسوز امام سجّاد (ع) پیرامون بی‌اعتباری دنیا ۱۷۴
- ماجرای هشام بن عبد الملک و امام سجّاد (ع) در کنار کعبه ۱۸۷ خشم هشام و زندانی شدن فرزدق ۱۹۲
- نموداری از اخلاق نیک امام سجّاد (ع) ۱۹۳
- ماجرای شهادت امام سجّاد (ع) ۱۹۶-۱- سال وفات، و مرقد شریف امام سجّاد (ع) ۱۹۶
- ۲- وصیّت امام سجّاد (ع) و آخرین سخن آن حضرت ۱۹۷
- ۳- مرگ جانسوز و معنادار شتر امام سجّاد (ع) ۱۹۷
- ۴- علّت شهادت امام سجّاد (ع) ۱۹۸
- ۵- دو فراز از دعاهاى امام سجّاد (ع) ۱۹۹
- ۶- توجّه و دقّت در زندگی سازنده امام سجّاد (ع) ۲۰۰
- نگاهی بر زندگی امام پنجم، حضرت باقر (ع) ۲۰۳ نور هفتم: امام پنجم، حضرت باقر (ع) ۲۰۴
- ۱- مقام مادر امام باقر (ع) ۲۰۴
- ۲- وجه نامگذاری به «باقر» ۲۰۵
- ۳- نگاهی بر علم امام باقر (ع) و نشر آن توسط او ۲۰۵
- ۴- ابلاغ سلام پیامبر (ص) توسط جابر به امام باقر (ع) ۲۰۸
- ۵- حقارت استاد بزرگ بصره، در برابر شکوه امام باقر (ع) ۲۰۸

- ۶- دعوت به خوش اخلاقی ۲۱۰
- ۷- امام باقر (ع) در تبعیدگاه ۲۱۱
- ۸- اهمیت کشاورزی ۲۱۳
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۷
- نگاهی بر عبادات و پیوند امام باقر (ع) با خدا ۲۱۴
- نگاهی به اخلاق نیک امام باقر (ع) ۲۱۶ انفاق و کمک امام باقر (ع) به مستمندان ۲۱۶
- حسن خلق امام باقر (ع) ۲۱۷
- اخلاق نیک خواجه نصیر (شبه اخلاق امام باقر «ع») ۲۱۸
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام باقر (ع) ۲۲۰
- دستور العمل برای سفر ۲۲۱
- سفارش به ملایمت و مدارا ۲۲۲
- ماجرای شهادت امام باقر (ع) ۲۲۴ وصیتهای امام باقر (ع) ۲۲۴
- نگاهی بر زندگی امام ششم، حضرت صادق (ع) ۲۲۷ نور هشتم: امام ششم، جعفر بن محمد الصادق (ع) ۲۲۸
- نگاهی بر علم و فضل امام صادق (ع) ۲۳۰
- حوزه علمیه امام صادق (ع) ۲۳۱
- پاسخ به سؤالات سفیان ثوری ۲۳۳
- پاسخ امام صادق (ع) به چهل سؤال ابو حنیفه ۲۳۴
- پاره‌ای از گفتار دلنشین امام صادق (ع) ۲۳۶
- اشعار فارسی در مورد کناره‌گیری ۲۳۸
- اندرزهای امام صادق (ع) به عبد الله بن جنبد ۲۳۹
- نماز درست از دیدگاه امام صادق (ع) ۲۴۱
- نگاهی به شیوه زندگی امام صادق (ع) ۲۴۲
- شدت خشوع امام صادق (ع) در پیشگاه خدا ۲۴۳
- اعتراف دشمن به عظمت مقام امام صادق (ع) ۲۴۳
- یک نمونه از نهی از منکر امام صادق (ع) ۲۴۴
- اخلاقیات دیگر امام صادق (ع) ۲۴۵
- اثربرداری امام صادق (ع) از قرآن در نماز ۲۴۷
- برخوردهای خشن منصور با امام صادق (ع) ۲۴۸ ۱- احضار شبانه امام صادق (ع) ۲۴۸
- ۲- آتش زدن خانه امام صادق (ع) ۲۴۸
- ۳- احضار امام صادق (ع) از مدینه به عراق ۲۴۹
- ۴- دعائی از امام صادق (ع) برای دفع شر منصور ۲۵۲
- ۵- دو فراز دیگر از دعاهاى امام صادق (ع) ۲۵۲
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۸

- ۶- دعائی که خشم شدید منصور را فرونشاند ۲۵۳
- داستانی از شدت خشونت و برخورد منصور، با امام صادق (ع) ۲۵۴
- گفتار امام صادق (ع) در اهمیت صلّه رحم ۲۵۹
- ممنوع الملاقات شدن امام صادق (ع) و داستان خیارفروش ۲۶۰
- حادثه‌ای عجیب، از آزادی امام صادق (ع) و تشکیل حوزه علمیه ۲۶۲
- ساعات آخر عمر، و ماجرای شهادت امام صادق (ع) ۲۶۶-۱- مقام رضا به خواست خدا از صفات مؤمن ۲۶۶
- ۲- صلّه رحم تا این حد! ۲۶۶
- ۳- مکافات سبک شمردن نماز ۲۶۷
- ۴- معرفی وصی امام صادق (ع) ۲۶۸
- ۵- نوشته روی سنگ قبر ۲۶۹
- ۶- اشعار ابو هریره، هنگام تشییع جنازه امام صادق (ع) ۲۷۰
- ۷- پاداش زیارت مرقد شریف امام صادق (ع) و سایر امامان (ع) ۲۷۱
- ۸- اشعار ناب صالح قزوینی ۲۷۲
- نگاهی بر زندگی امام هفتم حضرت کاظم (ع) ۲۷۵ نور نهم: امام هفتم باب الحوائج (ع) ۲۷۶
- تمجید یکی از علمای اهل تسنن از امام کاظم (ع) ۲۷۶
- ماجرای ولادت امام کاظم (ع) ۲۷۷
- ولیمه ولادت امام کاظم (ع) ۲۷۸
- علاقه شدید امام صادق (ع) به پسرش موسی (ع) ۲۷۸
- نهی از منکر امام کاظم (ع) در گهواره ۲۷۹
- عظمت امام کاظم (ع) در قلب ابو حنیفه، رئیس مذهب حنفی ۲۷۹
- مسلمان شدن جاثلیق مسیحیان در نزد امام کاظم (ع) ۲۸۱
- گفتگوی جاثلیق با امام کاظم (ع) ۲۸۳
- گفتگوی بریبه با امام صادق (ع) ۲۸۴
- فرازهائی از گفتار امام کاظم (ع) ۲۸۶
- نگارش و ثبت گفتار امام کاظم (ع) ۲۸۹
- نگاهی بر عبادات و سایر اخلاقیات امام کاظم (ع) ۲۹۱
- راهنمایی و خوشروئی امام کاظم (ع) به فقیر ۲۹۲
- پاره‌ای از ارزشهای معنوی و عرفانی امام کاظم (ع) ۲۹۳
- الأنوار البهیة، ص: ۶۰۹
- گزارش فضل بن ربیع، از عبادات امام کاظم (ع) در زندان ۲۹۴
- سخن مأمون درباره عبادت امام کاظم (ع) ۲۹۶
- پیروی ابن ابی عمیر از امام کاظم (ع) ۲۹۷
- دگرگونی کنیز زیبا چهره و مرگ او ۲۹۷

امام کاظم (ع) در زندانهای مختلف ۲۹۹ یک: دستگیری امام کاظم (ع) ۲۹۹

دو: امام کاظم (ع) در زندان «عیسی بن جعفر» در بصره ۳۰۰

سه: امام کاظم (ع) در زندان فضل بن ربیع ۳۰۱

چهار: امام کاظم (ع) در زندان فضل بن یحیی ۳۰۱

پنج: سرگذشتی از امام کاظم (ع) در زندان سندی بن شاهک ۳۰۲-۱ پیام هارون به امام کاظم (ع) و پاسخ قاطع امام به او ۳۰۲

۲- پیام دیگر هارون به امام کاظم (ع) و پاسخ آن حضرت به او ۳۰۴

۳- ابلاغ پیام هارون، توسط یحیی در مورد قتل امام کاظم (ع) ۳۰۵

۴- دسیسه سندی بن شاهک و گفتار امام در ردّ دسیسه او ۳۰۶

۵- لرزیدن سندی بن شاهک در حضور ۸۰ نفر از علماء بر اثر گفتار امام کاظم (ع) ۳۰۷

۶- ملاقات طیب با امام کاظم (ع) و سخن آن حضرت ۳۰۸

۷- وصیت امام کاظم (ع) ۳۰۸

۸- آخرین سخن امام کاظم (ع) و غسل و کفن او ۳۰۹

۹- گواهی دادن بیش از پنجاه نفر به وفات امام کاظم (ع) ۳۱۰

۱۰- حضرت رضا (ع) در بالین جنازه پدر ۳۱۲

۱۱- امضاء نکردن احمد حنبل ۳۱۲

۱۲- سخن گفتن امام کاظم (ع) به اعجاز الهی ۳۱۴

۱۳- جنازه امام کاظم (ع) بر روی جسر بغداد ۳۱۵

۱۴- تشییع جنازه محترمانه توسط سلیمان بن جعفر ۳۱۶

۱۵- نگاهی دیگر بر تاریخ زندگی و شهادت امام کاظم (ع) ۳۱۷

۱۶- امام رضا (ع) به طور ناشناس در کنار جنازه پدر ۳۱۸

پاداش زیارت مرقد امام کاظم (ع) ۳۱۹

نگاهی بر زندگی امام هشتم حضرت رضا (ع) ۳۲۵ نور دهم: امام هشتم؛ حضرت علی بن موسی الرضا (ع) ۳۲۶

شأن حضرت رضا (ع) از زبان امام صادق (ع) ۳۲۶

الأنوار البهیة، ص: ۶۱۰

مقام مادر حضرت رضا (ع) ۳۲۸

سرگذشت نجمه (س) هنگام حمل و ولادت حضرت رضا (ع) ۳۲۹

چرا نام امام هشتم (ع) «رضا» است؟ ۳۲۹

نگاهی بر عبادات و روشهای اخلاقی و اجتماعی امام رضا (ع) ۳۳۱-۱ رابطه امام رضا (ع) با قرآن ۳۳۱

۲- برنامه امام رضا (ع) در زندان سرخس ۳۳۲

۳- برنامه‌های عملی حضرت رضا (ع) ۳۳۲

۴- غذارسانی هر روزه امام رضا (ع) به نیازمندان ۳۳۳

۵- محبت پرمهر حضرت رضا (ع) به مسافر درمانده ۳۳۴

۶- اشعار ابو نواس در مدح امام رضا (ع) ۳۳۵

- ۷- عرضه اعمال شیعیان بر امامان (ع) ۳۳۶
- ۸- همنشینی امام رضا (ع) با طبقات ضعیف در کنار سفره و ... ۳۳۷
- ۹- بی‌اعتنائی حضرت رضا (ع) به منحرفان فرصت طلب ۳۳۸
- ۱۰- اعتراض شدید امام رضا (ع) به اسرافکاری ۳۳۹
- ۱۱- اعتراض شدید امام رضا (ع) به تعیین نکردن مزد کارگر ۳۴۰
- ۱۲- شجاعت حضرت رضا (ع) در برابر هارون ۳۴۱
- نگاهی بر وسعت مقام علمی حضرت رضا (ع) ۳۴۱
- سخن مأمون، درباره عظمت مقام علمی و کمالات امام رضا (ع) ۳۴۲
- مخالفت امام رضا (ع) با عزل و نصب ذوالریاستین ۳۴۳
- نگاهی بر پاره‌ای از گفتار امام رضا (ع) ۳۴۵ ماجرای آمدن حضرت رضا (ع) از مدینه به خراسان ۳۴۸-۱ وداع حضرت رضا (ع) از مرقد پیامبر (ص) ۳۴۸
- ۲- وداع با افراد خانواده ۳۴۸
- ۳- وداع امام رضا (ع) با کعبه، و اندوه حضرت جواد (ع) ۳۴۹
- ۴- ورود حضرت رضا (ع) به قم ۳۵۰
- ۵- امام رضا (ع) در نیشابور، و حدیث «سلسله الذهب» ۳۵۳
- ۶- چشمه آب، به اعجاز حضرت رضا (ع) و دعای او در کنار کوه ۳۵۴
- ۷- امام رضا (ع) در خانه حمید بن قحطبه ۳۵۵
- ماجرای ولایتعهدی امام رضا (ع) از طرف مأمون ۳۵۷ قبول مشروط ولایتعهدی ۳۵۷
- الأنوار البهیة، ص: ۶۱۱
- مجلس جشن بیعت ولایتعهدی حضرت رضا (ع) ۳۵۸
- اعلام ولایتعهدی حضرت رضا (ع) در تمام نقاط کشور ۳۶۰
- جایزه حضرت رضا (ع) به دو شاعر اهل بیت (ع) ۳۶۰
- نماز پرشکوه عید قربان که خوانده نشد! ۳۶۲
- اظهار نارضایتی حضرت رضا (ع) از زندگی در کنار مأمون ۳۶۴
- ماجرای شهادت حضرت رضا (ع) و علل آن ۳۶۶ نظریه شیخ مفید درباره شهادت حضرت رضا (ع) ۳۶۷
- فرازی از زیارتنامه ائمه المؤمنین (ع) ۳۶۹
- چگونگی ساعات آخر عمر امام رضا (ع) ۳۷۰
- دفن شبانه و مظلومانه حضرت رضا (ع) ۳۷۱
- وصیت عجیب امام رضا (ع) به هرثمه بن اعین ۳۷۲
- فرو رفتن آب و ماهی در قبر ۳۷۳
- هلاکت مأمون به وسیله ماهی ۳۷۴
- چند حادثه بعد از شهادت حضرت رضا (ع) ۳۷۸-۱ دعوت مأمون به بیعت مجدد بیعت‌شکنان ۳۷۸
- ۲- اعلام امام جواد (ع) به عزاداری ۳۷۸

۳- قصیده رائیه دعبل در سوگ امام رضا (ع) ۳۷۹

۴- قصیده دیگر از علی بن ابی عبد الله خوافی ۳۸۰

پاداش زیارت مرقد حضرت رضا (ع) ۳۸۱

کیفیت زیارت ۳۸۳

کرامات درگاه حضرت رضا (ع) ۳۸۴

سخن شیخ حرّ عاملی (ره) درباره کرامات مرقد حضرت رضا (ع) ۳۸۴

سخن مؤلف؛ شیخ عباس قمی (ره) ۳۸۵

چند شعر ناب و ژرف ۳۸۶

دو شعر فرشتگان در دیوار حرم ۳۸۶

نگاهی بر زندگی امام نهم حضرت جواد (ع) ۳۸۹ نور یازدهم: امام نهم، حضرت جواد (ع) ۳۹۰

گزارش حکیمه (دختر امام کاظم) از چگونگی تولد امام جواد (ع) ۳۹۱

اخبار غیبی در مورد حضرت جواد (ع) ۳۹۳

احترام علی بن جعفر، به امام جواد (ع) ۳۹۴

الأنوار البهیة، ص: ۶۱۲

مقام علی بن جعفر (ع) ۳۹۵

نگاهی به بعضی از کمالات امام جواد (ع) ۳۹۷-۱ شفای درد چشم ۳۹۷

۲- لرزش وحشتناک ایوان، و وحشت معتصم و همراهان ۳۹۹

۳- اعتراض بنی عباس به تصمیم مأمون در مورد تزویج دخترش با امام جواد (ع) ۳۹۹

پاسخ مأمون و پیشنهاد آزمایش نمودن امام جواد (ع) ۴۰۱

امام جواد (ع) قهرمان میدان علم و دانش ۴۰۲

نگاهی به پاره‌ای از اخبار و دلایل امامت امام جواد (ع) ۴۰۵-۱ فکر طولانی امام جواد (ع) درباره ستمهایی که به حضرت زهرا

(س) شد ۴۰۵

۲- سخن گفتن عصا به اذن الهی ۴۰۵

۳- معجزه دیگر ۴۰۶

۴- پاسخ صحیح امام جواد (ع) به مسائل حاضران ۴۰۶

۵- پاسخ جالب به یک سؤال ۴۱۰

۶- نمونه‌ای از لطف و محبت حضرت جواد (ع) به شیعیان ۴۱۰

۷- طواف کعبه به نیابت از امامان (ع) ۴۱۲

۸- سفارشنامه حضرت رضا (ع) به امام جواد (ع) ۴۱۳

۹- معجزه‌ای از حضرت جواد (ع) ۴۱۳

پاره‌ای از سخنان امام جواد (ع) ۴۱۵

چگونگی شهادت حضرت جواد (ع) ۴۱۷ سعایت و تحریکات قاضی بغداد، عامل شهادت امام جواد (ع) ۴۱۸

دستهای مرموز و شهادت امام جواد (ع) ۴۲۲

نگاهی بر زندگی امام دهم، حضرت هادی (ع) ۴۲۵ نور دوازدهم: امام دهم، حضرت هادی (ع) ۴۲۶

مقام مادر امام هادی (ع) ۴۲۶

نگاهی به بعضی از دلایل امامت امام هادی (ع) و معجزات او ۴۲۸-۱- گرایش سرلشکر ترک به امام هادی (ع) ۴۲۸

۲- معجزه‌ای از امام هادی (ع) ۴۲۹

۳- معجزه دیگر و شکر و پند امام هادی (ع) ۴۲۹

۴- دستور به شکرانه نعمتهای فراموش شده ۴۳۰

۵- شکوه امام هادی (ع) ۴۳۱

الأنوار البهیة، ص: ۶۱۳

۶- معجزه عجیب طیّ الأرض ۴۳۱

أبو هاشم کیست؟ ۴۳۲

۷- داستان عجیب شیعه شدن اصفهانی ۴۳۳

۸- ماجرای عجیب مرد نصرانی در محضر امام هادی (ع) ۴۳۴

۹- رفع خطر، در راه طوس و اثر انگشتر ۴۳۷

۱۰- سر به نیست شدن شعبده‌باز گستاخ ۴۳۸

۱۱- قدرت پوشالی متوکل در برابر قدرت ملکوتی امام ۴۳۹

۱۲- پاسخ به سؤال واثق (خلیفه نهم عباسی) ۴۴۰

۱۳- نمونه‌ای از جود و کرم امام هادی (ع) ۴۴۱

ایثارگری حضرت خضر (ع) ۴۴۳

پاره‌ای از گفتار امام هادی (ع) ۴۴۶ چند رخداد از برخوردهای امام هادی (ع) با بعضی از خلفای عصرش ۴۴۹-۱- تبعید از مدینه به

سامراء ۴۴۹

۲- امام هادی (ع) در مسیر راه ۴۴۹

۳- امام هادی (ع) در بغداد ۴۵۰

۴- ورود امام هادی (ع) به سامراء ۴۵۱

۵- خوابی راستین و روشنگر ۴۵۱

۶- امام هادی (ع) در سرای گدایان ۴۵۲

۷- هلاکت مرد گستاخ و بد زبان ۴۵۳

۸- نذر مادر متوکل، و علاقه او به امام هادی (ع) ۴۵۳

۹- سعایت بطحائی و دستگیری امام هادی (ع) ۴۵۴

گوشه‌ای از ستمهای متوکل به امام هادی (ع) ۴۵۷ الف: دگر گونی توطئه تروریستی متوکل ۴۵۷

ب: پاسخ تقیه‌آمیز امام هادی (ع) برای حفظ از گزند متوکل ۴۵۹

ج: دگر گونی مجلس میگساری متوکل به عزاخانه ۴۶۰

د: تحقّق اخطار و پیش‌بینی امام هادی (ع) ۴۶۳

شهادت امام هادی (ع) ۴۶۷ روز دوشنبه، روز تلخ و ناگوار ۴۶۷

- تشییع جنازه و خاکسپاری امام هادی (ع) ۴۶۸
- دعای همیشگی امام هادی (ع) ۴۷۰
- الأنوار البهیة، ص: ۶۱۴
- نگاهی بر زندگی امام یازدهم، حضرت حسن عسکری (ع) ۴۷۱ نور سیزدهم: امام یازدهم، پدر بزرگوار امام زمان (عج) ۴۷۱
- شان و مقام مادر امام حسن عسکری (ع) ۴۷۲
- سیمای امام حسن عسکری (ع) ۴۷۳
- نگاهی به پاره‌ای از کمالات امام حسن عسکری (ع) ۴۷۴-۱- خبر از امور مخفی و لطف امام حسن عسکری (ع) ۴۷۴
- ۲- فلسفه نصف بودن ارث زن نسبت به مرد ۴۷۶
- ۳- کوچک نشمردن گناه و لزوم دقت در مسائل ۴۷۶
- ۴- پاداش نیکوکاری ۴۷۸
- ۵- معجزه‌ای از امام حسن عسکری (ع) ۴۷۸ الأنوار البهیة ۶۱۴ فهرست مطالب:
- یک معجزه دیگر ۴۷۹
- مسلمان شدن راهب مسیحی، در محضر امام حسن عسکری (ع) ۴۸۰
- به چاه افتادن امام حسن عسکری (ع) و نجات او ۴۸۳
- پاسخ به یک سؤال ۴۸۳
- یاد امام حسن عسکری (ع) از پسرش مهدی (عج) ۴۸۴
- جود و لطف امام حسن عسکری (ع) به یک فقیر عیالمند ۴۸۵
- ویژگی‌های حجّت خدا ۴۸۷
- خبر از امور غیبی ۴۸۷
- برآمدن خواسته احمد بن اسحاق در مورد خوابیدن بر طرف راست ۴۸۸
- پاسخ زندانبان به مأموران طاغوت، در مورد امام حسن عسکری (ع) ۴۸۹
- هلاکت طاغوتها بر اثر نفرین امام حسن عسکری (ع) ۴۹۰
- اثر پیام امام حسن عسکری (ع) به فیلسوف عراق ۴۹۲
- پاره‌ای از گفتار امام حسن عسکری (ع) ۴۹۵
- نامه امام حسن عسکری (ع) به ابن بابویه ۴۹۸
- صبر و استقامت و آثار درخشان آن ۵۰۰
- معجون شفابخش و نیرو دهنده بوذرجمهر ۵۰۱
- ماجرای شهادت امام حسن عسکری (ع) ۵۰۳-۱- مسمومیت و شهادت امام حسن عسکری (ع) ۵۰۳
- ۲- احترام فوق‌العاده یکی از رجال برجسته دولت بنی عباس از امام حسن عسکری (ع) ۵۰۴
- ۳- کنترل و سانسور شدید خانه امام حسن عسکری (ع) از سوی درباریان ۵۰۸
- ۴- تشییع جنازه امام حسن عسکری (ع) و تعطیل شهر ۵۰۸
- الأنوار البهیة، ص: ۶۱۵
- ۵- بازرسی خانه‌ها، در جستجوی فرزند امام حسن عسکری (ع) ۵۰۹

۶- حضرت مهدی (عج) در بالین پدر، هنگام وفات پدر ۵۱۰

۷- تصریح امام عسکری (ع) به امامت حضرت مهدی (ع) و وکالت عثمان بن سعید ۵۱۳

۸- کارشکنی‌های بی‌نتیجه جعفر کذاب ۵۱۳

۹- پیشگویی امام حسن عسکری (ع) از سال وفات خود ۵۱۴

۱۰- عصر سانسور و سخت امام حسن (ع) و تشنج آفرینی جعفر کذاب ۵۱۵

۱۱- مرقد امام حسن عسکری (ع) پناهگاه دوست و دشمن ۵۱۶

۱۲- سخن عمیق خلیفه عباسی پیرامون شکوه مرقد امام عسکری و پدرش (ع) ۵۱۷

نگاهی بر زندگی حجت حق، امام دوازدهم حضرت ولی عصر (عج) ۵۱۹ نور چهاردهم: حجت حق، حضرت ولی عصر (عج) ۵۲۰

چگونگی ولادت امام عصر (عج) ۵۲۲

پاره‌ای از عجائب ایام ولادت امام مهدی (ع) ۵۲۴

شگفتیهای دیگر از ولادت و روزهای آغاز عمر امام زمان (عج) ۵۲۶

نامه امام حسن عسکری (ع) به احمد بن اسحاق قمی و نظریه منجم ۵۲۸

سه روایت جالب در شأن مولود موعود ۵۲۹

چند روایت از تصریح پیامبر اسلام (ص) به نام حضرت مهدی (عج) ۵۳۱-۱ چند ویژگی امام زمان (عج) از زبان پیامبر (ص) ۵۳۱

۲- چهره درخشان امام عصر (عج) در میان امامان (ع) ۵۳۲

۳- تجلی حق، پس از دوران طولانی غیبت ۵۳۴

۴- افتخار پیامبر (ص) به وجود حضرت مهدی (عج) ۵۳۵

۵- امامان (ع) یگانه محور و عامل اتحاد و همبستگی ۵۳۶

۶- ویژگی‌های پیامبران در وجود حضرت مهدی (عج) ۵۳۸

آئین حضرت عبد العظیم (ع) که مورد قبول امام هادی (ع) شد ۵۴۱

سخن امام جواد (ع) در شأن حضرت قائم (عج) ۵۴۳

نام حضرت قائم (عج) در لوح فاطمه (س) ۵۴۴

پاره‌ای از دلائل و معجزات امام زمان (عج) ۵۴۵-۱ پاسخ عجیب حضرت مهدی (عج) در سنین کودکی ۵۴۵

۲- ورشکستگی دژخیمان معتضد عباسی ۵۴۷

۳- بازگرداندن پارچه غیر شیعه ۵۴۹

۴- امداد غیبی در خدمت حسین بن روح، سومین نایب خاص امام عصر (عج) ۵۴۹

۵- به وجود آمدن دو پسر برای ابن بابویه به دعای امام زمان (عج) ۵۵۱

الأنوار البهیة، ص: ۶۱۶

۶- شفای زبان لال ۵۵۲

۷- نامه اعجاز آمیز، از ناحیه مقدسه امام زمان (عج) ۵۵۲

یادی از چند نفر دیدارکننده با امام عصر (عج) ۵۵۴-۱ دیدار چهل نفر با امام عصر (عج) در زمان امام حسن عسکری (ع) ۵۵۴

۲- دیدار دلنشین یعقوب بن منفوس ۵۵۵

۳- گزارش احمد بن اسحاق از دیدار با امام زمان (عج) ۵۵۶

- ۴- دیداری خوش، همراه با اعجاز ۵۵۷
- ۵- کوری چشم گنهکار، و خبر دادن امام زمان (عج) از آن ۵۵۸
- ۶- پیرمرد همدانی و لطف سرشار امام زمان (عج) ۵۵۹
- ۷- ملاقات امیر اسحاق استرآبادی با امام زمان (عج) ۵۶۲
- نظریه بهاء الدین اربلی، صاحب کشف الغمه ۵۶۳
- ۸- شفای عجیب اسماعیل هرقلی ۵۶۴
- ۹- شفای عجیب بیمار، به برکت امام زمان (عج) ۵۷۰
- آزمایش مردم در عصر غیبت، و نهی از تعیین وقت ظهور امام زمان (عج) ۵۷۲ بیان علی (ع) در مورد کم شدن پیروان مخلص حضرت مهدی (عج) ۵۷۴
- پنج نشانه از علائم ظهور حضرت مهدی (عج) ۵۷۵
- فضیلت و ثواب انتظار فرج ۵۷۶
- شش ویژگی پیامبران در وجود حضرت قائم (عج) ۵۸۰
- علتها و رازهای غیبت امام مهدی (عج) ۵۸۰
- پاره‌ای از ویژگیهای حضرت قائم (عج) و علائم ظهور او ۵۸۳
- نشانه‌های ظهور امام مهدی (عج) ۵۸۸ نگاهی به چند روایت درباره علائم ظهور حضرت مهدی (عج) ۵۹۰
- سال و روز قیام حضرت قائم (عج) ۵۹۱
- حرکت حضرت قائم (عج) از مکه به سوی کوفه و نجف و ساختن مسجد بزرگ ۵۹۲
- سیمای امام زمان (عج) ۵۹۳
- سیرت و روش امام مهدی (عج) پس از ظهور ۵۹۳
- کشته شدن گروه‌های ضد انقلاب کوفه به فرمان حضرت مهدی (عج) ۵۹۵
- فتوحات و ویران نمودن بعضی از مساجد و آباد کردن راهها و ... ۵۹۶
- یاران ویژه حضرت مهدی (عج) ۵۹۷
- فراست و هوشیاری حضرت مهدی (عج) ۵۹۸
- دعای امام کاظم (ع) در مورد حضرت قائم (عج) ۵۹۸

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در

دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

